

# تعالی روحانی

تحقیق و تدوین: مهندس خسرو دهقانی

## فهرست مندرجات

پیش‌گفتار.....	۶
مقدمه .....	۸
الف) مسایل کلیه: .....	۸
ب) اصول اساسیه: .....	۱۷
فصل اوّل- عامل تعالی .....	۲۰
(۱۱) فقرات دقیقه: .....	۲۰
(۲۱) تبیینات مبسوطه: .....	۲۲
فصل دوّم- مبدأ تعالی .....	۲۶
(۱۲) وضعیت موجود: .....	۲۶
(۱۱۲) فقرات دقیقه: .....	۲۷
(۲۱۲) تبیینات مبسوطه: .....	۳۰
(۲۲) محفل انس اوّل: .....	۳۸
فصل سوّم- مسیر تعالی .....	۴۳
(۱۳) فقرات دقیقه: .....	۴۵
(۲۳) تبیینات مبسوطه: .....	۴۶
فصل چهارم- جهت تعالی .....	۵۰
(۱۴) فقرات دقیقه: .....	۵۰
(۲۴) تبیینات مبسوطه: .....	۵۱
فصل پنجم- نیروهای مانعه .....	۵۴
(۱۵) نیروهای مانعه درونی- نفس اماره .....	۵۴
(۱۱۵) فقرات دقیقه: .....	۵۵
(۲۱۵) تبیینات مبسوطه: .....	۵۷

۶۰	..... (۲۵) نیروهای مانعۀ بیرونی - دشمنان امرالله
۶۰	..... (۱۲۵) معاندات کلیه
۶۱	..... (۱۱۲۵) فقرات دقیقه:
۶۴	..... (۲۱۲۵) تبیینات مبسوطه:
۷۱	..... (۲۲۵) معاندات جدیده:
۷۱	..... (۱۲۲۵) فقرات دقیقه:
۹۰	..... (۲۲۲۵) تبیینات مبسوطه:
۹۹	..... فصل ششم - نیروهای محرکه
۱۰۰	..... (۱۶) نیروهای محرکه ذهنی:
۱۰۰	..... (۱۱۶) ماهیت این نیروها:
۱۰۰	..... (۱۱۱۶) فقرات دقیقه:
۱۰۶	..... (۲۱۱۶) تبیینات مبسوطه:
۱۱۱	..... (۲۱۶) نحوه تأمین آنها:
۱۱۲	..... (۱۲۱۶) اصول کلی مرتبط با کلمۀ الله:
۱۱۳	..... (۱۱۲۱۶) اصل عدم امکان درک مطلق آن:
۱۱۳	..... (۱۱۱۲۱۶) فقرات دقیقه:
۱۱۴	..... (۲۱۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه:
۱۱۶	..... (۲۱۲۱۶) اصل شرایط الهی ادراک آن:
۱۱۶	..... (۱۲۱۲۱۶) فقرات دقیقه:
۱۱۷	..... (۲۲۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه:
۱۱۹	..... (۳۱۲۱۶) اصل صحت و مقبولیت استنباط فردی:
۱۱۹	..... (۱۳۱۲۱۶) فقرات دقیقه:
۱۲۰	..... (۲۳۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه:
۱۲۴	..... (۴۱۲۱۶) اصل شرایط درونی ادراک:
۱۲۴	..... (۱۴۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه اول:

۱۲۷	فقرات دقیقه: (۲۴۱۲۱۶)
۱۳۷	تبینات مبسوطه دوم: (۳۴۱۲۱۶)
۱۴۳	نیروهای محرکه روحی: (۲۶)
۱۴۴	کوثر: (۱۲۶)
۱۴۹	نسمات: (۲۲۶)
۱۵۲	نفحات: (۳۲۶)
۱۶۲	نغمات: (۴۲۶)
۱۶۷	نار (آتش): (۵۲۶)
۱۷۴	ماء (آب): (۶۲۶)
۱۸۳	حلاوت: (۷۲۶)
۱۹۲	رحیق معمول: (۸۲۶)
۲۰۳	رحیق مختوم: (۹۲۶)
۲۰۶	غذا: (۱۰۲۶)
۲۱۲	مجاری بروز قوای مکتسبه: (۳۶)
۲۱۳	معرفت آیات: (۱۳۶)
۲۲۰	معرفت مظهریت: (۲۳۶)
۲۳۴	عشق و دلدادگی: (۳۳۶)
۲۳۹	انقطاع و گسستگی: (۴۳۶)
۲۵۳	طهارت و پاکیزگی: (۵۳۶)
۲۵۷	استقامت و ایستادگی: (۶۳۶)
۲۶۰	استغناء و بی نیازی: (۷۳۶)
۲۶۴	خدمت و ایثارگری: (۸۳۶)
۲۶۷	حیات روحانی: (۹۳۶)
۲۸۵	فصل هفتم - حوادث عجیبه
۲۸۵	(۱۷) وقوع تبدیل و دگرگونی:

۲۹۱	..... ظهور خلق بدیع :
۲۹۶	..... حدوث تحرک و پویایی :
۳۰۳	..... شمول وحی و الهام الهی :
۳۰۸	..... وقوع انفاق و جانفشانی :
۳۱۲	..... بروز انجذاب و کشانایی :
۳۱۳	..... الف) مورد جذب ؛ چه چیزی را جذب می کند؟
۳۱۳	..... بخش اول: جذب قلوب و افتده:
۳۱۷	..... بخش دوّم: جذب ناسوتیان:
۳۲۲	..... بخش سوّم: جذب مؤمنان:
۳۲۸	..... ب) مقصد جذب، به کجا جذب می کند؟
۳۲۸	..... بخش اول: جذب به قربانگاه:
۳۳۱	..... بخش دوّم: جذب به مظهر الهی:
۳۳۵	..... بخش سوّم: جذب به ملکوت ابهی:
۳۴۰	..... بخش چهارم: جذب به خداوند:
۳۴۵	..... (۷۷) محفل انس سوّم:
۳۵۲	..... (۸۷) بروز پرواز روحانی:
۳۵۹	..... فصل هشتم - مقصد تعالی
۳۵۹	..... (۱۸) کلمة الله در ملکوت:
۳۶۳	..... (۲۸) قربیت و رضایت الهی:
۳۷۱	..... (۳۸) وصول به حیات ابدی:
۳۷۸	..... (۴۸) محفل انس چهارم:
۳۹۳	..... (۵۸) حصول دیدار خجسته:
۳۹۷	..... فصل نهم - ما و تعالی روحانی
۳۹۷	..... (۱۹) جهشی به قلب راز حیات:
۴۰۶	..... (۲۹) میثاق وثیق:

## پیش‌گفتار

قریب بیست سال قبل، زمانی که به عنوان یکی از اعضای هیأت ملی آموزش و پژوهش خدمت می‌کردم، به تأیید کلی همکاران، نسخهٔ اولیهٔ این جزوه را برای آموزش در دورهٔ کلاس‌های عالی درس اخلاق که در آن ایام برقرار بود، تهیه و آماده نمودم. در آن زمان، هنوز از مزیت کار با کامپیوتر خانگی بی‌بهره بودم، لهذا دستنویس اولیه را تقدیم مؤسسهٔ ملی تعلیم و تربیت که بر فعالیت‌های هیأت ملی آموزش و پژوهش اشراف داشت، نمودم. به همت منشی وقت مؤسسه، جزوه، که البته اکنون می‌توان آن را کتاب هم نامید، تایپ شد و فقط حدود ۱۲ نسخه از آن فراهم گشت و به قصد مرور و ارزیابی، به هر یک از اعضای هیأت، یک نسخه داده شد. پس از چندی، نظر اکثریت دوستان بر این تعلق گرفت که این مجموعه از حوصلهٔ متریبان کلاس عالی خارج، یا به عبارتی، متن و سبکش برای آنان سنگین است. از آن پس قضیهٔ مکتوم ماند و در حملات و هجماتی که در سالیان بعد به منزل خودمان و نیز منازل تقریباً تمامی اعضای هیأت مذکور صورت گرفت، ظاهراً دیگر اثری از آن نسخه‌های تاپی باقی نماند. زمان گذشت و کم‌کم فکر و ذکر مجموعه تقریباً از ذهن خودم بیرون رفت تا چه رسد به اذهان دیگران! اما به سائقهٔ روحانی و علاقهٔ ذاتی، گهگاهی که به یاد مطالب و مندرجات و سبک و سیاق آن می‌افتادم، اصطلاحاً دلم برایش تنگ می‌شد و ضرورت طرح و تکمیل و حتی انتشار دوباره‌اش به خاطر می‌خزید. حدود چهار سال پیش، یک روز که در اصفهان، به منزل یکی از دوستان رفته بودم، به مناسبتی صحبت از این مجموعه شد. ناگهان ایشان گفت: "یک فتوکپی از دستنویس اولیهٔ اینجا پیش ما هست." یادم آمد در همان شبی که فردایش جلسهٔ هیأت مذکور برقرار بود، به همت یکی از دوستان، یک فتوکپی از متن دستی تهیه کردیم. روز بعد، حضرات وارد محل جلسه شدند و به همراه فیلم‌برداری و مصاحبه، هرچه بود و نبود (از جمله دستنویس اصلی این مجموعه) را با خود بردند؛ اما در آن زورگار، بر عکس سال‌های بعدی، با خود اعضای هیأت، به جز مختصر سؤال و جوابی که انجام شد، کاری نداشتند! خیلی خوشحال شدم و بعد از تشکر از بابت حفظ و نگهداری نسخهٔ فتوکپی، آن را گرفته، همانجا مصمم شدم به طریقی تایپ مجدد و

اصلاح و اکمال و انشاءالله انتشارش را به جریان اندازم. حدود یک سال پیش به همت و مساعدت دوستانی دیگر، یک نسخه تاییبی از فتوکپی دستویس آماده شد؛ که همین جا لازم است از عزیزانی که این کار را به عهده گرفتند، تشکر و قدردانی به عمل آورم. این نسخه نهایی نسبت به نسخه دستی نخستین، بسیار کامل تر و جامع تر است؛ چون اولاً با استمداد از میادین تحقیق و تتبع دیگری که در سالیان گذشته سیر کرده‌ام، به بعضی از گروه‌های نصوص مبارکه ذیل مواضع مجموعه، فقرات دقیقه تازه‌ای از آثار و آیات الهیه اضافه گشته است و به همین نسبت، در تبیینات سیستمی (یا تبیینات مبسوطه) مربوط به آن‌ها هم تغییرات مناسبی داده شده است؛ و ثانیاً بعضی مباحث آن، مثل مبحث قوه جاذبه کلمه الله، کاملاً توسعه یافته است؛ و یک محفل انس چهارم نیز به سه محفل انس اولیه افزوده شده است که البته بعد از عروج سالکان به عرصه‌های لامکان، در حال و هوای ملکوت ابهی برگزار می‌گردد!

در پیام بیت‌العدل اعظم، مورخ ۱۸ مه ۲۰۱۶ که به جهت آماده‌سازی اهل بهاء در سراسر دنیا، برای ورود به مراسم و جشن‌های دویستمین سالگرد ولادت دو مظهر عظیم الهی صادر شده است، آنجا که به اقدامات متنوع به جهت برگزاری هرچه باشکوه‌تر این مراسم اشاره می‌فرمایند، از جمله متذکر می‌دارند که احباً می‌توانند به این مناسبت، به «انتشار نشریات و کتب» مبادرت کنند. این حقیر هم این فرصت بی‌ظنیر را مغتم شمرده، با نهایت افتخار و ابتهاج، این مجموعه بهاج را که تماماً بر اساس عظمت، قدرت، بدعت و خلاقیت کلمه الله العظمی سازمان‌دهی شده است، به پیش‌گاه ذات اقدس دو هیکل الوهی برای این دور بدیع، حضرت بهاءالله، موعود و محبوب عالمیان و حضرت ربّ اعلی، مبشر اعظم جمال رحمن، دو خورشید فروزان در آسمان سرنوشت جهان و جهانیان، تقدیم می‌دارم. امید است احبای عزیز، بخصوص جوانان با فرهنگ و تمیز، در محتوای این مجموعه مذاقه نمایند و به سبک و سیاق سالکان فرضی که در فضای مجموعه در حرکتند، به مقصد نهایی زندگی که همانا تعالی روحانی و وصول به قریبت و رضایت الهی است، فائز و نائل گردند.

مهندس خسرو دهقانی - مردادماه ۱۳۹۶

## مقدمه

در این کتاب، مفهوم "تعالی روحانی" به سبک و روشی متفاوت و با محوریت مطلق کلمة الله العلیا، به بررسی گذشته می شود. به عنوان زیربنایی ضروری برای ورود به مباحث مجموعه، نخست دو مبحث اولیه تحت مطالعه می آید که "مسائل کلیه" و "اصول اساسیه" نامیده شده اند. در مبحث اول، نگاه دقیقی به ماهیت روح انسانی، به عنوان مسافر مسیر تعالی، افکنده می شود و در این رابطه، بعضی قابلیت های مهم آن ملحوظ می گردد. در انتهای این مبحث، پس از توضیحاتی راجع به سبک ویژه تهیه مجموعه، کلیه کارها و فعالیت های احتمالی نیز که خوانندگان گرامی می توانند روی آن انجام دهند فهرست می شود. از آنجا که برای روح انسانی یک حرکت جوهری متکامل و مترقی در نظر گرفته شده است، در مبحث دوم، اصول دینامیکی حاکم بر هر متحرک، برای روح انسانی نیز صادق انگاشته شده و بر اساس آن، مباحث مجموعه سازمان دهی شده است. برای ربط دادن بیشتر محتوای مباحث به یگدیگر، در ابتدای بعضی از آنها چند سؤال یا یک توضیح مختصر و در انتهایشان نیز یک توضیح توجیه گر ارائه گشته است.

## الف) مسایل کلیه:

### ۱. نگاهی به مفهوم تعالی روحانی:

در مطلع کتاب لازم است مختصر، اما مستند، به این پرسش پاسخ داده شود که "تعالی"، آن هم از لحاظ روحانی، چه پدیده ای است و از چه خصوصیات برخوردار است. البته ضروری است که در باره این موضوع اساسی در بحر بی کران آثار الهی تحقیق و تفحص مستقل و مفصل صورت گیرد؛ اما آنچه که نیاز این مجموعه است، از فحوای فقرات مبارکه زیر حاصل می شود. بر اساس شیوه خاص تهیه این مجموعه، اول فقرات مبارکه در اختیار خوانندگان عزیز قرار می گیرد و بعد مبتنی بر اطلاعات مندمج در آنها، توضیحاتی به نام "تبیینات مبسوطه" ارائه می شود.

(۱) «ایام مثل برق در مرور است، بر هر نفسی لازم در این ایام معدوده کسب مقامات عالیة باقیه نماید» (آیات الهی ۲، ص ۲۶۱)



- ۲) «جهدی باید تا از کوی نفس و هوی هجرت نمایی، و به حریم عزّ قدس پرواز کنی، و مُحَرَّم حرم جانان شوی، و در دل دوست راه یابی. چه ملیح است این گفتار و چه نیکو باید کردار، اگر پند دوست بشنوی و در سبیل رضای او سفر نمایی.» (آیات الهی ۲، ص ۳۶۰)
- ۳) «به جناحین عرفان در هوای مَحَبَّتِ رحمن طیران نما که شاید از رحمت سابقه و فضل محیطه‌اش به مطلع اسماء حسنی و مرجع صفات علیا فائز شوی. قدم ظاهر این مسافت را طی ننماید و پره‌های ظاهره از طیران در این هوای روحانی عاجز ماند. پس به پَر معنوی و قدم حقیقی آهنگ مقصود کن. این منتهی سفر قاصدان و منتهی وطن عاشقان بوده و خواهد بود.» (آیات الهی ۲، ص ۳۴۸)
- ۴) «نفس باید به طور دائم التَّزاید تحت الشُّعاع روح عالی انسانی قرار گیرد و این مفهوم واقعی تعالی روح است.» (حضرت ولی امرالله، نمونه حیات بهایی، ص ۲۲)
- ۵) «هدف نهایی زندگی هر شخصی باید آن باشد که به تعالی روحانی دست یافته، رضای الهی را حاصل کند.» (معهداعلی، کتاب آیین فراگیر جهانی)
- در یک نگاه کلی انسان چهار بُعدی است، و اگر روح ایمانی را هم در نظر بگیریم حتی پنج بُعدی است؛ بعد جسمانی، بعد نفسانی، بعد عقلانی، بعد روح انسانی، و بعد روح ایمانی. قوّه نفس ناشی از ترکیب عالی جسم و قوّه عقل منبعث از حقیقت متعالی روح است. روح، هم مستعدّ ترقّی و تعالی است و هم محتاج آن. روح و نفس در عین این که دو بُعد ضروری ساختار وجود آدمیند، اما اولاً از دو عالم کاملاً متفاوت نشأت گرفته‌اند، ثانیاً هیچکدام قابل انعدام و انهدام نمی‌باشند، ثالثاً قابل تبدیل به یکدیگر نیستند، رابعاً باید تا پایان زندگی زمینی در جوار یکدیگر به سر برند و از آنجا که همکاری و هماهنگی مشورت‌آمیز میان دو جناح یا دو قطب ذاتا میسر نیست- تحقق روح مشورت حقیقی مستلزم وجود حداقل سه قطب مستقل است- به خصوص این که این دو قطب هم‌ارز و هم‌سنگ هم نباشند؛ لهذا فقط یک راه باقی می‌ماند و آن این که یکی بر دیگری برتری یابد و چون تسلط نفس بر روح به معنی بازگشت زندگی انسانی به حیات حیوانی است و این خلاف قانون کلی و حکمت و مشیت سبحانی است؛ بنابراین، باید «نفس...

تحت الشعاع روح... قرار گیرد». وجود نفس برای تحقق تکامل روح ضروری است و لهذا قرار نبوده و نیست که در حین فرایند حیات، معدوم و مفقود گردد؛ اگر چنین بود، اصلاً به وجود نمی آمد. عرصه حضور و نفوذ اصلی، متعلق به روح است و در جوار آن و در ظل آن و در جهت تحقق کمالات آن، نفس هم تا پایان زندگی مادی ناسوتی، حق حضور و حیات دارد. حوزه نفوذ روح بر نفس می تواند و باید «دائم‌التزاید» باشد؛ یعنی همواره رو به فزونی داشته باشد. از این نکته دو معنی استنباط می گردد؛ اول این که اگر رشد دائمی تفوق روح متوقف شود؛ یعنی حالتی ثابت و یکنواخت بیابد، آنگاه ممکن است سیادت و قیادت خود را در برابر نفس از دست بدهد و دوم این که موجودیت و عملکرد نفس در طول حیات عنصری هیچ‌گاه به طور مطلق متوقف و منتهی نمی شود؛ بلکه به مشیت و قدرت روح، همواره تحت نظارت و حکومت آن قرار می گیرد؛ به عبارت دیگر از یک انسان با روح بسیار قوی انتظار نمی رود نفسی ضعیف داشته باشد. شاید به همین دلیل است که آثار حیات انسانی و نفسانی در طول عمر مظاهر قدسی الهی به نحو اکمل و احسن به چشم می خورد. آیا آن هیاکل ربوبی مجرد و منفک از جلوه‌های حیات نفسانی زندگی کرده‌اند؟ خیر، می بینیم که حتی در مورد حضرت مسیح صبیح، لسان عظمت می فرمایند اگر مقرر امنی می یافت همسر اختیار می نمود. بنابراین، از یک دیدگاه، مفهوم «تعالی روحانی» سیادت و قیادت و حکومت دائمی و روزافزون روح است بر نفس و نه معدوم کردن و مفقود نمودن نفس و یا منحرف و معوج ساختن عملکرد آن.

اما از دیدگاه‌های دیگر، تعالی روحانی یعنی «کسب مقامات عالیه باقیه» و این عمل نه تنها ممکن بل «بر هر نفسی لازم» و ضروری است؛ و علت آن نیز این است که «ایام مثل برق در مرور است». روزهای زندگی، یکی پس از دیگری به سرعت می گذرند و اگر غفلت کنیم و مواهب ذاتیه «این ایام معدوده» را نشناسیم، «در کوی نفس و هوی» باقی خواهیم ماند و هرگز «به حریم عزّ قدس پرواز» نتوانیم کرد و هیچوقت «محرّم حرم جانان» نتوانیم شد و به کلی از تقدّم و تعالی روحانی ممنوع و محروم خواهیم گشت. بسی هولناک و غم‌انگیز است، اگر محتوا و مقصد زندگی پرارزش یگانه، یکباره چنین باشد.

اما ما اهل بهاء، هم اهل طیرانیم و هم مستفیض از «رحمت سابقه و فضل محیطه» جمال رحمانیم؛ لَهذا نه تنها از «کوی نفس و هوی هجرت» می‌نماییم؛ بلکه به «جنحین عرفان در هوای مَحَبَّتِ رحمن طیران» می‌کنیم و خوب می‌دانیم که هدف زندگی، پوئیدن سبیل تعالی و مقصد حیات نوردیدن طریق تقدّم است و نیک می‌شناسیم که «قدم ظاهر این مسافت را طی ننماید» و قدم که سهل است، حتی «پَرهای ظاهره از طیران در این هوای روحانی عاجز ماند». بنابراین، «قدم حقیقی» پیش می‌نهیم و «پَر معنوی» می‌گشاییم و «در این هوای روحانی»، «آهنگ مقصود» می‌کنیم و به سوی «حرم عزّ قدس» پرواز می‌نماییم؛ یعنی «در سبیل رضای او سفر» می‌کنیم؛ و لَهذا مطمئنیم که عاقبت «به مطلع اسماء حسنی و صفات علیا فائز» می‌شویم و «مُحرم حرم جانان» می‌گردیم و «دردل دوست راه» می‌یابیم و می‌دانیم که «این، منتهی سفر قاصدان و منتهی وطن عاشقان بوده و هست». در این مجموعه، با سالکان صادقی آشنا خواهیم شد که دقیقاً همین هدف و مقصد را دارند.

اما این تعالی‌روحانی باید «هدف نهایی زندگی هر شخص» باشد. تمامی اهداف جزئی زندگی، در هر زمینه‌ای و به هر ترتیب و مقداری، باید در جهت تعین و تحقّق این «هدف نهایی» و مقصد غایی باشد. به دیگر سخن، رأس هرَم زندگی «تعالی‌روحانی» است و جمیع سطوح و لایه‌ها و حوزه‌های دیگر آن، مُبیین اهداف جزئی و امور جاریه حیاتند، که بتمامه متأثر از این هدف و در جهت تحقّق این هدف هستند و فقط با وصول به این هدف است که فرد مؤمن می‌تواند «رضای الهی را حاصل کند»؛ پدیده‌ای که عالی‌ترین ارزش زندگی برای یک انسان روحانی است؛ لَهذا هر شخصی، اعم از مؤمن یا غیر مؤمن، مؤنث یا مذکر، کوچک یا بزرگ، فقیر یا غنی، شهری یا روستایی، شرقی یا غربی و عالم یا امّی محتاج است که در فرایند زندگی از چنین هدفی برخوردار باشد؛ در غیر این صورت، جریان حیات مختل و منحرف، بل مردود و معدوم می‌شود. به همین دلیل، پذیرش و صیانت چنین هدفی والا و تلاش و کوشش پیوسته و لاینقطع برای وصول به آن، عالی‌ترین ارزش و مهم‌ترین اقدام برای یک انسان خردمند و دانا است و دست یافتن

نهایی به آن، معادل حصول قربیت و رضایت الهی، به عنوان عالی‌ترین مقصد و هدف قابل تصوّر در حیات بشری، بر روی این سیّارهٔ خاکی است.

۲. چند نکته:

تعالی روحانی نیز همچون سایر مفاهیم بدیعه و تعالیم الهیه، حائز متعلقات متعدّدهٔ مهمّه است. تعدادی از این متعلقات را که هم اکنون به گونهٔ ذهنی می‌توان برشمرد عبارتند از معنی و مفهوم، ارزش و اهمّیت، لزوم و ضرورت، شرایط تحقّق، نتیجه و ثمره و... بدیهی است همانند همهٔ تعالیم و مفاهیم عالیّه امریه، لازم و ضروری است که برای کشف تمامی متعلقات واقعی این مفهوم مترقی، در فضای واسع حقیقت، آیات و آثار ربّانیه و نیز در فضاهاى ذهنی بشریه، تحقیق و تنبّع جامع صورت پذیرد.

در مجموعهٔ حاضر، تمرکز نظر و عمل به نحو وسیع و عمیق، حول سه متعلق اساسی موضوع «تعالی روحانی»؛ یعنی «معنی و مفهوم»، «شرایط تحقّق» و «نتیجه و ثمره» دور می‌زند. به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت که تمامی این مقال و همهٔ این نوشتار، به نوعی بیان معنی و مفهوم تعالی روحانی و نیز تشریح شرایط تحقّق آن، و همچنین تبیین نتیجه و ثمره مترتب بر آن است.

از آنجا که مفهوم «تعالی روحانی» عالی‌ترین هدف و مقصد زندگی انسانی است، ذکر آن به نحو عمیم و بسیط در آیات و آثار الهی مطرح است. به فرمودهٔ معهداعلی «حضرت بهاءالله لوازم و شرایط ضروری تعالی روحانی را در آیات و آثار مقدّسه بیان فرموده‌اند. حضرت عبدالبهاء نیز مکرراً در خطابات و الواح خود آن‌ها را مورد تأکید قرار داده‌اند.»<sup>۱</sup> در حقیقت می‌توان گفت که محور اصلی و مرکز ضروری جمیع تعالیم روحانی و حتی احکام فردی، همین حیات و تعالی روحانی است و به همین دلیل در تمامی نظاره‌ها و اندیشه‌های فضلاى بهایی و نیز از دیر زمان، در افکار و آثار علمای دینی و حکمای فلسفی مطمح نظر و مقصد عمل بوده و هست و لهذا پرداختن به سوابق طرح و تحقیق آن، از حوصله این مجموعه خارج است.

<sup>۱</sup> انوار هدایت، ص ۵۴۰، شمارهٔ ۱۸۳۴.

هدف کلی از تدوین این جزوه این است که برای اذهان و ارواح مستعد و مشتاق متریبان و احیاناً سایر علاقه‌مندان از خیل مؤمنان، اولاً معنی و مفهوم حقیقی تعالی روحانی تشریح گردد، و ثانیاً مراحل و به خصوص نحوه تحقق آن تبیین شود، و ثالثاً نتایج و ثمرات ناشی از آن توضیح گردد. تمامی این تشریح و تبیین و توضیح‌ها به اتکاء و با استناد به فقرات دقیقه کثیره از نصوص مبارکه و به سبک و روشی ویژه صورت گرفته است که ذیلاً مشخصات بارزه آن یادآوری می‌شود.

این جزوه بر اساس روشی موسوم به "تحقیق جامع" در آثار الهیه تهیه شده است. در باره این روش انشاءالله در آینده اطلاعات کافی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. در اینجا فقط به این اصل کلی اشاره می‌شود که در این روش، برای تبیین و توضیح حقیقت مواضع مورد نظر، حق تقدّم با فقرات دقیقه کثیره از نصوص مبارکه است. با مروری در مباحث مجموعه، معنای این جمله روشن خواهد شد. در این روش، به جای این که کاربرد نصوص مبارکه تابعی از طرز تفکر و تلقی محقق باشد، بالعکس، نظریات و اکتشافات و تبیینات محقق، تابعی تامّ از حقایق و معانی مندرج در فقرات دقیقه کثیره است. در مورد هر موضوع یا سرفصل، در هر یک از فقرات مبارکه مذکور در ذیل آن، یک یا بیشتر اطلاع موثّق موجود است و تبیینات و توضیحات محقق در واقع بر اساس نوعی سازمان‌دهی سیستماتیک اطلاعات، ارائه آن‌ها است به شیوه‌ای که "تبیینات مبسوطه" یا "تبیینات سیستمی" گفته می‌شود. به طور کلی، از منظر روش گفته شده، سه نوع تبیین موجود است که هر نوع از آن، هم در یک فضای کوچک<sup>۱</sup> و هم در گروهی از فقرات دقیقه<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> برای آشنایی با اصطلاحات "فضای کوچک" یا "اطلاعات"، آن گونه که در این جا مطرح نظر است، انشاءالله در آینده توضیحات جامعی در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" عرضه خواهد شد.

<sup>۲</sup> "فقره دقیقه"، گزیده کوتاهی از نصوص مبارکه است با حد اکثر ۵ و ۴ واژه معنادار که در گیومه و با ذکر مأخذ و بدون هیچ‌گونه ابهامی در آن، عرضه شده باشد. این عدد حدّ متوسط تعداد کلمات معنادار کل فقرات کلمات مبارکه مکنونه عربی و فارسی و تعداد قابل توجهی از فضاهاى کوچک مصرح موجود در آثار مبارکه است.

هم خانواده<sup>۱</sup> قابل اجرا است. نوع اول تبیین مُلَخَّص است که عمده‌ترین اطلاعات موجود در یک فضای کوچک یا گروهی هم‌خانواده از فقرات دقیقه را شامل است؛ نوع دوم تبیین متمرکز است، که فقط تمام اطلاعات موجود در یک فضای کوچک یا گروهی از فقرات دقیقه را در بر می‌گیرد؛ و نوع سوم تبیین مبسوط است که تمام یا اکثر اطلاعات موجود در یک فضای کوچک یا گروهی از فقرات دقیقه هم‌خانواده را به همراه احساسات و ادراکات نویسنده شامل می‌شود. اکثر تبیینات موجود در این کتاب از نوع اخیر هستند؛ اما در معدودی از مواضع، به دلیل اجتناب از افزایش حجم مجموعه، از تبیین مُلَخَّص نیز استفاده شده است. انواع دیگر تبیینات، در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" که در دست تدوین است، ارائه خواهد شد.

رئوس مشخصات سبک و سیاق مخصوص تهیة این مجموعه، اول تکیه به هدایات قطعیه واضحة الهیه است در زمینه مسئله اساسی تعالی روحانی. دوم در دسترس قرار دادن کلیة فقرات دقیقه نصوص مبارکه مربوطه است تا متریان و علاقه‌مندان خود در آنها به تفکر و تعمق پردازند و استنباطات و ادراکات خاص خود را حاصل نمایند. سوم ارائه روشی دقیق و علمی است جهت تحقیق دقیق در نصوص مبارکه حول یک موضوع معین، روشی که نگرش جامع به نصوص الهیه را تقویت می‌کند، حصول استنباطات متقنه مطمئن را تضمین می‌نماید، بروز قوا و استعدادهای مکنونه مخاطبان را ترغیب می‌کند، انجام‌دادن تفکر تحلیلی را تسهیل می‌نماید، اقدام به تعمق روحانی را ممکن می‌سازد، توسل به استدلال عقلی و علمی را تشویق می‌نماید، نحوه و شیوه استدلال متقن نقلی را روشن می‌سازد، تولید تحریرات متمرکز مفیده را میسر می‌کند و ارائه تقریرات متمرکز بسیطه را ممکن می‌نماید و بسیاری نتایج عالیه و ثمرات بهیه دیگر که به بار می‌آورد. چهارم منعکس کردن و ارجاع دادن ادراکات و احساسات مخاطبان است به خود آنان، از طریق طراح صحنة چهار محفل انس که طی آنها، گروهی از سالکان فرضی سبیل تعالی، در

---

<sup>۱</sup> منظور تعدادی از فقرات دقیقه از نصوص مبارکه است که حول یک موضوع معین حلقه زده، هر کدام یک نکته مشخص یا بیشتر، راجع به آن ارائه می‌دهند. تمام گروه‌های فقرات نصوص مبارکه به‌کاررفته در این کتاب، در واقع از نوع گروه‌های هم‌خانواده هستند.

چهار مرحله خاص و حساس و متفاوت از مسیر سلوک، در شرایطی معین، گرد هم می‌آیند و پیرامون راز بزرگ زندگی به گفتگو و مصاحبت می‌پردازند؛ رازی که خود مستقیماً به معنی و مفهوم تعالی روحانی و نیز شرایط توفیق در مراحل متوالی آن، ارتباط می‌یابد. و پنجم تأکید و تذکر و ایضاح و اثبات خلاقیت و قطعیت کلمة الله العظمی است به عنوان عالی‌ترین و واقعی‌ترین و ملموس‌ترین و مؤثرترین عامل تحقق‌بخشنده تعالی روحانی در این عالم فانی، و از این رهگذر، القاء و ارتقاء عشق و محبت «معرفت آیات» است در قلوب و اذهان علاقه‌مندان به نحوی که، فراتر از چشم خرد، آن را با دیده روح بنگرند و با گوش فؤاد بشنوند و همیشه و هر لحظه با اشتیاق جان بطلبند. لطفاً قبل از پرداختن به مطالعه، برای آگاهی از فصول و مباحث مجموعه و نظم و منطق حاکم بر آن‌ها، در فهرست مندرجات مذاقه‌ای به عمل آورید.

۳. آنچه خواننده می‌تواند انجام دهد:

ذیلاً به کارها و فعالیت‌هایی که خوانندگان و علاقه‌مندان گرامی می‌توانند هنگام مطالعه این مجموعه انجام دهند تا درک عمیق‌تری از فحوای مباحث و منقولات آن به دست آورند، مختصراً اشاره می‌گردد:

- ۱) بعضی فقرات دقیقه تحت عناوین متنوعه را به خاطر بسپارند و در مجامع و محافل گوناگون و یا در مقالات شخصی از آن‌ها استفاده نمایند.
- ۲) هم‌خانواده بودن فقرات بعضی مباحث را ارزیابی کنند.
- ۳) حسب علاقه، برای بعضی از مباحث دلخواه، به جهت فقرات موجود، "نظام ارائه" طراحی کنند. توضیح این که تمام تبیینات مبسوطه موجود در کتاب، بر اساس یک نظام ارائه نوشته شده‌اند.
- ۴) حسب علاقه، برای بعضی از نظام‌هایی که طراحی می‌کنند، و به روش دلخواه، تبیینات سیستمی بنویسند؛ یا تقریرات سیستمی ارائه دهند. تقریر سیستمی نوعی سخنرانی است که از قوانین همان تبیینات قلمی تبعیت می‌کند.
- ۵) خصوصیات فرایند استدلال را در مجموعه ارزیابی کنند. آیا استدلال فقط نقلی است و یا جنبه‌هایی از استدلال علمی و عقلی نیز در فحوای آن موجود است؟

- ۶) منطق حاکم بر توالی مباحث را تشخیص دهند و در باره آن گفتگو کنند.
- ۷) مفاد مذاکرات سالکان را در سه محافل انس (منهای محفل چهارم)، به مطالب و مفاهیم مطروح در مباحث ماقبل آن‌ها، ارتباط دهند.
- ۸) برای سالکان فرضی خود محافل انس مجزاً ترتیب دهند و دیالوگ آن‌ها را بنویسند.
- ۹) به حرکت سالکان در فضای مجموعه توجه کنند و تشخیص دهند که آیا حرکتی ساده و خطی است و یا حرکتی پیچیده و تکاملی.
- ۱۰) از روی مفاهیم مذاکرات سالکان و نیز اجزا و شرایط و نمادهای موجود در محیطی که در آن جمع می‌شوند، تکامل تدریجی ادراک و احساس آنان را تشخیص دهند.
- ۱۱) صدق مفهوم راز بزرگ زندگی و نحوه پرداختن سالکان به آن را بررسی کنند.
- ۱۲) بعضی مفاهیم مجرد علمی، مثل مراحل حرکت فیزیکی، اصل دوم ترمودینامیک، اصل آنتروپی، و مواضعی مثل سیاهچاله، انرژی تاریک، و دنیاهای موازی را در مجموعه ردیابی کنند و صدق آن‌ها را نسبت به مواضع مطروحه ارزیابی نمایند.
- ۱۳) به این سؤال که چرا کلمه‌الله یک راز بزرگ تلقی شده است، جواب بدهند و به سبک و سیاق سالکان، و به شیوه تفکر و احساس آنان، پیرامون این راز سخن بگویند یا مطلب بنویسند.
- ۱۴) در این موارد که آیا مباحث مجموعه و توالی آن‌ها، حاوی زیر بناهای علمی، فلسفی و عرفانی هست یا نه گفتگو کنند.
- ۱۵) موضوع عروج سالکان و حوادث بعد از آن را ارزیابی نمایند.
- ۱۶) علت تغییر لحن سالکان را در محفل انس چهارم توضیح دهند.
- ۱۷) به این بحث پردازند که آیا می‌توان سالکان درون مجموعه را نماینده حیات واقعی مؤمنان، یا حد اقل بخشی از آنان، در روند واقعی زندگی امروزی قرار داد یا نه؟ و در هر صورت، به چه دلایلی؟
- ۱۸) میزان حضور کلمه‌الله و حد تأثیرگذاری آن بر مباحث و مقولات و متون نوشته شده را بررسی و ارزیابی کنند و به این سؤال پاسخ گویند که آیا کلمه‌الله وسیله توجیه



ادراکات ذهنی نویسنده بوده است و یا برعکس، ذهن نویسنده تماماً متأثر و مستفیض از کلمه‌الله بوده است.

۱۹) محاسن و معایب این نحوه نگرش به کلمه‌الله و این شکل پردازش مفاهیم و معانی مندرج در آن را به بحث و بررسی بگذارند.

۲۰) مباحث مندرج در فصل نهم کتاب را که قبل از ورود طرح روحی به ایران و آشنایی با محتویات و روش‌های آن، سال‌ها نظراً و عملاً روی آن‌ها کار صورت گرفته بود، با محتویات کتب روحی مقایسه کنند و وجوه مشترک آن‌ها را استخراج نمایند.

۲۱) و بالاخره با تحقیقات خود در بحر آثار مبارکه، فقرات دقیقه مطروح در هر مبحث را بسط و توسعه دهند.

ب) اصول اساسیه:

تعالی، نوعی حرکت است؛ حرکتی جوهری از مراتب دانیه به سوی مراحل عالیه؛ حرکتی که درباره آن در آثار رب العالمین و نیز در آثار فلاسفه و حکمای پیشین و پسین مطالب فراوانی آمده است. تعالی روحانی حرکت جوهری و متکامل روح آدمی است، و این حرکت حقیقی و ابدی است؛ زیرا زندگی یعنی حرکت دائمی و حیات روحانی یعنی حرکت دائمی روح؛ حرکتی متکامل و مترقی. و حرکت متکامل روح یعنی تعالی روحانی و از آن جا که تعالی روحانی حرکت ذاتی و دائمی روح است از مراتب دانیه به سمت مراحل عالیه، لذا نفس این حرکت جاذب رضای الهی است. خداوند علیم مقدر فرموده و مایل است که بنده‌اش همواره در مسیر تعالی مجاهده نماید و در این حالت است که او را از تائید و هدایت خود بهره‌مند ساخته، عنایت و رضایتش را شامل حالش می‌نماید. اگر قرار است «تحت الشعاع روح» بودنِ نفس، «دائم‌التزاید» باشد، یعنی مستمراً و متتابعاً ازدیاد یابد، لهذا خود روح باید حرکت و پویایی دائمی داشته باشد و در هر دم و آنی و هر وقت و زمانی استعدادی جدید و قابلیت بدیع و قوه و قدرتی تازه بروز دهد و به منصفه شهود آورد. این بسط دائمی حوزه نفوذ روح متعالی بر نفس دانی، همان حرکت جوهری روح است؛ حرکتی که همواره و هر لحظه با بروز کمالات و استعدادات مکنونه آن همراه است. لهذا تعالی روحانی یک حالت ساکن و ثابت و همیشگی نیست؛ بلکه یک فرایند

پیوسته پویا و یک جریان متسلسل متکامل است. نفس این پویایی پیوسته و خود این تکامل متسلسل، جاذب رضای خداوند خالق است، و لهذا مورد تأیید و هدایت و مشمول عون و عنایت او است.

هر شیئی متحرکی، مبدأ حرکت دارد، مسیر حرکت می‌خواهد، جهت حرکت دارد، با نیروهای مانعه مواجه می‌شود، از نیروهای محرکه بهره می‌برد، در مسیرش حوادث غیرمنتظره رخ می‌دهد و بالاخره مقصد حرکت دارد؛ مقصد و هدفی که خود منشأ و مبدأ دوره تکاملی جدیدی واقع می‌شود. از آن جا که تعالی روحانی نیز نوعی حرکت تکاملی است، تمامی مباحث و مراحل هفتگانه فوق، در مورد آن نیز صادق است؛ یعنی تعالی روحانی نیز از آنجا که یک حرکت جوهری و روحانی است، مبدأ تعالی می‌خواهد، مسیر تعالی می‌طلبد، جهت تعالی می‌جوید، نیروهای مانعه دارد، نیروهای محرکه می‌خواهد، در مسیرش حوادث عجیبه رخ می‌دهد، و مقصد و هدفی دارد که خود منشأ دوری بدیع در تکامل و ترقی ابدی روح آدمی قرار می‌گیرد.

در فصول آینده، به نحوی مرتب و منظم ابتدا مجملأً صدق هر مبحث از این مباحث هفتگانه دینامیکی، نسبت به جریان کلی تعالی روحانی اثبات و سپس به استناد فقرات دقیقه از نصوص مبارکه، همراه با تبیینات سیستمی مربوطه که برای حصول ادراک جامع از فقرات لازم و ضروریند، ماهیت هر مبحث توضیح و تشریح خواهد شد. ضمناً بر تمامی این مباحث و مراحل راز بزرگی نیز حاکم است که آن را "راز بزرگ زندگی" یا "رمز عظیم حیات" نامیده، گروهی تصویری و فرضی از سالکان سبیل تعالی، و قاصدان افق‌های متعالی، با الهام و استفاضه از مباحث مطروحه و متناسب با اوضاع و احوال مربوطه و بر اساس افکار و احساسات و عواطف مستولیه، در چهار جلسه تکامله، تحت عنوان محافل انس اول و دوم و سوم و چهارم، پیرامون این راز و رمز به مکاشفه و مفاوضه می‌پردازند و در این زمینه، با حالات عارفانه و روش‌ها و شیوه‌های شاعرانه، ادراکات و احساسات خود را برای یکدیگر بیان و عیان می‌نمایند. این سالکان گویی در متن مجموعه و به نسبت مباحث مطروحه، حرکتی متکامله دارند؛ یعنی در مطلع مجموعه با ذهن‌هایی متشّت و جدان‌هایی متألّم وارد گردونه می‌شوند و از انتهای آن، با افکاری پرنفوذ و

جان‌هایی پُرسور خارج می‌گردند! گفتمان‌های ادراکی و عرفانی آنان متأثر از همان حقایق و معانی متعلق به فقرات دقیقه مباحث مطروحه در مراحل ماقبل هر محفل است که به زبان خودشان و به شیوه‌های گوناگون بیان می‌نمایند. اما نکته متفاوت این که گویی این حقایق و معانی در اذهان فعال و ارواح پرشور و حال آنان متراکم می‌گردد و به گونه چهارگفتمان متکامل حول مسئله راز بزرگ زندگی متبلور می‌شود. در محفل اول آنان با گرده‌هایی از نومیدی، فقط از یک دیگر می‌پرسند که آیا اصلاً بر فرایند حیات زمینی رازی حاکم است یا نه. در محفل دوم با روحیه‌ای بهتر و امید بیشتری تأیید می‌کنند که بله، رازی حاکم است؛ و در محفل سوم با شور و شغف از کشف آن راز سخن می‌رانند و در محفل چهارم با عشق و انجذاب در ضرورت و عظمت جوانب آن راز صحبت می‌کنند. در مجمع سالکان، پیری جهان دیده و سردوگرم روزگار چشیده نیز حضور دارد، که همواره حول هر موضوع و مسئله، سخن نهایی را می‌گوید و سالکان را به تداوم حرکت تکاملی خود، برای وصول به اعلی مدارج تعالی روحانی تشویق و راهنمایی می‌نماید.

## فصل اول - عامل تعالی

از عنوان اصلی این مجموعه یعنی عبارت «تعالی روحانی» کاملاً مفهوم و مستفاد می‌شود که فرایند عمیق و وسیع و طولانی تعالی، متعلق و مخصوص به روح آدمی است. به عبارت دیگر، این، روح مستعد و محتاج انسان است که مسافر مسیر ترقی است که پویای طریق تقدم است و والاتر از این‌ها، سالک سبیل تعالی است. اکنون و قبل از هر اقدام دیگر، لازم و ضروری است که با این رهنورد رازآلود و با این سالک سحرآمیز بیش از پیش آشنا شویم و برخی اسرار حیات و حرکتش را بشناسیم. از آنجا که روح حقیقتی است فائض از عوالم الهی و جوهری است متعلق به فضاهاى ملکوتی، این فقط مظاهر قدسی و هیاکل ربوبی هستند که می‌توانند درباره آن به راستی سخن گویند و پیرامون آن به حقیقت تکلم کنند. به عبارت دیگر، در باره حقیقت روح انسان و خصائص و احوال و اسرار آن، فقط و فقط به کلمات الهیه و آیات و آثار ربّانیه می‌توان متوسّل شد و لاغیر. لهذا در این مبحث، بر اساس و به استناد فقراتی دقیقه از نصوص مبارکه و سپس به کمک تبیینات مبسوطه مربوطه، در بعضی احوال و خصوصیات و برخی مواهب و قابلیت روح به بحث و فحص می‌نشینیم تا با استفاضه از الطاف و عنایات الهی و استمداد از قوای درآکه ذهنی، با این سالک سربلند مسیر تعالی و رهنورد ارجمند طریق تقدم، تا حدودی آشنا شویم.

(۱۱) فقرات دقیقه :

- ۱) «أَنَّهَا (نفس به معنی روح) آیهُ الهیةُ وجوهرةٌ ملکوتیةٌ.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۷، فقره ۸۲)
- ۲) «أَنَّهَا (نفس به معنی روح) اوّلُ شیئی حکمی عن الله موجده.» (=، ۸۲/۱۰۷)
- ۳) «إِنَّ النَّفْسَ عَلٰی مَا هِيَ عَلَيْهِ، آیةٌ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ.» (=، ۸۲/۱۰۸)
- ۴) «إِنَّ النَّفْسَ ... سرُّ مِنْ اسرارِ اللَّهِ.» (=، ۸۲/۱۰۸)
- ۵) «أوست (النفس) آیت کبری.» (=، ۸۲/۱۰۸)
- ۶) «أوست (النفس) ... مخبری که خبر می‌دهد از عوالم الهی.» (=، ۸۲/۱۰۸)
- ۷) «أوست (روح) آیتی که از دخول و خروج مقدّس است.» (=، ۸۲/۱۰۸)

- ۸ «اعلم بأنَّ حياتَ الانسان من الرّوح.» (الواح سلاطين، ص ۲۲۱)
- ۹ «مصباحی فیک فاستنبره.» (کلمات مکنونه عربی، فقره ۱۱)
- ۱۰ «أودعتُ فیک جوهرَ نوری.» (=، فقره ۱۲)
- ۱۱ «فارجع البصرَ الیک، لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأً قیوماً.» (=، فقره ۱۳)
- ۱۲ «انت نوری و نوری لا یطفی.» (=، فقره ۱۴)
- ۱۳ «انت قمیصی و قمیصی لا یبلی.» (=، فقره ۱۴)
- ۱۴ «اودعتُ فیک روحاً منی.» (=، فقره ۱۹)
- ۱۵ «نفختُ روح السناء فی سیناء قلبک.» (=، فقره ۶۳)
- ۱۶ «روح انسان ودیعه رحمانی است.» (مفاوضات مبارک، ص ۱۵۳)
- ۱۷ «روح انسانی از حق صادر شده.» (=، ص ۱۵۶)
- ۱۸ «روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید.» (=، ص ۱۷۴)
- ۱۹ «نفس ناطقه (روح) جوهر است و جسد قائم به آن.» (=، ص ۱۸۰)
- ۲۰ «نفس ناطقه یعنی روح انسانی، قیام و حلول به این جسد ندارد، یعنی در این جسد داخل نه.» (=، ص ۱۸۰)
- ۲۱ «روح مکان ندارد؛ بلکه لامکان است.» (=، ص ۱۸۲)
- ۲۲ «حیات روح عبارت از هستی ملکوتی است و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از نفحه روح القدس.» (=، ص ۱۸۲)
- ۲۳ «ابدأ روح مکان ندارد.» (=، ص ۱۸۳)
- ۲۴ «روح از مجردات است و دخول و خروج ندارد.» (=، ص ۲۱۲)
- ۲۵ «عوالم الهی نامتناهی است.» (=، ص ۲۱۲)
- ۲۶ «عوالم روحانیة الهیة... نامتناهی و بی پایان است.» (=، ص ۲۱۳)
- ۲۷ «عقل قوه روح انسانی است.» (=، ص ۱۵۹)
- ۲۸ «عقل کمال روح است و صفت متلازمة آن است.» (=، ص ۱۵۹)

(۲۹) «لیس الموت الا صعوداً من عالم الى عالم آخر، اَلطَفُ من الاول و ما هو الا انتقال من مقام الى مقام آخر... روح بعد از صعود عندالله حاضر و طائف، و بعد، توجه به مقام مقدره از برای خود می نماید.» (آیات الهی ۲، ص ۱۲۷)

(۲۱) تبیینات مبسوطه:

انسان دارای روح است و «اعلم بان حیات الانسان من الروح» و بدان که حیات انسان از روح است. لهذا آدمی فقط مجموعه‌ای از مواد مرکبه و قوای ذهنیه و احتیاجات نفسانیه نیست. علاوه بر این‌ها او حائز حقیقتی است که «نفس ناطقه» و یا «روح» خوانده شده است و «نفس ناطقه، یعنی روح انسانی». اما این روح چیست؟ «انها آیه الهیه»، آن آیتی است الهی، «ان النفس... آیه من آیات الله»، نفس (که در این جا مقصود نفس ناطقه، یعنی روح است)، آیتی است از آیات خداوند و به عبارتی «آیت کبری» است. آیت یعنی نشانه؛ بنابراین، متعلق به هیكل عنصرین، حقیقتی است نازنین که نشانه موجودیت و قدرت و خلاقیت خداوند برین است؛ «مُخبري» است «که خبر می دهد از عوالم الهی» و نه تنها این؛ بلکه در کُل کائنات، بزرگترین نشانه نیز هست، و به همین دلیل جلیل است که «من عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup>، کسی که خود را شناخت پروردگارش را شناخته است.

اما هم چنان می توان مطرح کرد که روح چیست؟ و باز می توان پاسخ گفت که «انها... جوهره ملکوتیه»، آن جوهری است ملکوتی، مایه و عصاره‌ای است منبعث از و متعلق به عالم ملکوت، جایی که «مقدس است از زمان و مکان»<sup>۲</sup>؛ جایی که «مکان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است»<sup>۳</sup>؛ جایی که «مجرد از جسم و جسمانی است و پاک و مقدس از اوهام عالم انسانی»؛ لهذا «حیات روح عبارت از هستی ملکوتی است و هستی ملکوتی استفاضه از روح الهی است و زنده شدن از نفحه روح القدس».

<sup>۱</sup> از احادیث منسوب به حضرت محمد (ص) که در آثار مبارکه بهایی مکرراً مطرح می شود.

<sup>۲</sup> مفاوضات مبارک، ص ۱۸۲.

<sup>۳</sup> همان.

و هم چنان می توان گفت «إِنَّ النَّفْسَ... سرُّ من اسرارالله»، همانا نفس (یعنی نفس ناطقه) سرّی است از اسرار الهی. عالم طبیعت سرشار از رموز است، دیگر چه رسد به عالم حقیقت و الوهیت که به کُلّی آمیخته با اسرار است و یکی از این اسرار پنهانی نفس ناطقه است و یکی از این رموز نابگشودنی روح انسانی است.

و نیز «روح انسانی ودیعهٔ رحمانی است»، حقیقتی است روحانی که از عالم الهی به این کالبد جسمانی تعلق گرفته است، سپرده‌ای است پروردگاری که از جهان‌های ماورایی به این جسد عنصری ارتباط یافته است. «روح انسانی از حق صادر شده» است و صدور روح از حق همچون صدور نور از شمس است. حق در علو تقدیس خود باقی است، اما روح انسانی از او صادر گشته است و این صدور و ظهور همراه با اسماء و صفات الهی است. «إِنَّهَا أَوَّلُ شَيْءٍ حَكِي عَنِ اللَّهِ مَوْجِدِهِ»، آن، نخستین چیزی است که از خداوندی که ایجادش کرده، حکایت می‌کند. در این عالم فانی مادی چیزی قابل‌تر و تواناتر از روح آدمی نیست که از اسماء و صفات خداوندی حکایت کند که البته کامل‌ترین و جامع‌ترین نمونهٔ آن ارواح طیبهٔ مظاهر قدسیهٔ احدیه یا انسان‌های کامل هستند.

اما حکمت اولیه و مشیت نافذهای که تحویل‌دهندهٔ این ودیعه و بارزکنندهٔ این آیت و جاری‌سازندهٔ این جوهر است کیست؟ آن همانا قدرت و مشیت حضرت احدیت است، «اودعتُ فیک روحاً منّی»، از خود روحی را در تو ودیعه نهادم. این ودیعه از جانب خداوند هستی به این کالبد عنصری تعلق گرفته و به آن سپرده شده است و نه از طرف شخصی یا جایی دیگر. «نَفَخْتُ رُوحَ السَّنَاءِ فِي سِينَاءِ قَلْبِكَ»، روح روشنی را در سینای قلبت دمیدم. قلب انسان همچون سینای موسی است و روح روشنی همچون شعله‌های افکنده بر شجرهٔ مشتعل خضرا. همان‌گونه که درخت سرسبز در طور رفیع واقع در سینای وسیع برای موسی کلیم‌الله به شعله‌های آتشی که نمی‌سوزاند، نورانی شد؛ قلب انسان مؤمن یا روح انسانی او هم به پرتو روح سنا یا روح فائض از عوالم علیا منور و مزین می‌گردد. کافی است به خود بنگریم و در اسرار خلقت خویش نیاندیشیم تا تجلّی الهی را در خود بیابیم. «فَارْجِعِ الْبَصَرَ إِلَيْكَ لِتَجِدَنِي فَيْكَ قَائِماً قَادِراً مَقْتَدِراً قِيُوماً»، دیده بر خود دوز تا مرا آنجا قائم و قادر و مقتدر و قیوم بیابی. آنچه که این گونه در خود می‌یابیم، همان

جوهر ملکوتی و همان سرّ لاهوتی یعنی همان روح انسانی، یا در اوج تعالیش روح ایمانی است؛ آنچه که در نهادمان می‌درخشد، همان جلوه‌های شعله‌اهورایی است، «اودعتُ فیک جوهر نوری»، جوهر نورم را در تو ودیعه نهادم.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>، خداوند نور آسمان‌ها و زمین است و این خداوند بی‌مانند از جوهر نورش در ما آدمیان ودیعه نهاده است و از آن جا که روح نیز «ودیعهٔ رحمانی است»، بنابراین، حقیقت روح همان جوهر نور الهی است و این نور از مصباح یزدانی می‌تراود و این مصباح نیز در درون حقیقت انسانی است. «مصباحی فیک فاستنیر به»، مصباح من در تو است از آن نور بگیر. اگر به درون خود بنگریم، مصباح روح را می‌شناسیم و کُلّ وجودمان از آن نورانی می‌گردد. نه تنها روح سناء در سینای قلب ما دمیده شده است؛ نه فقط جوهر نور الهی در ما ودیعه گشته است؛ نه صرفاً مصباح ربّانی در ما نصب شده است؛ بلکه «انت نوری و نوری لا یطفی»، تو نور من هستی و نور من خاموش نمی‌گردد و هم از این رو است که کُلّ حقیقت وجودمان نورباران می‌گردد؛ آن هم نوری که هرگز فنا نپذیرد و خاموشی نگیرد.

روح انسانی را خاصیت‌ها و قابلیت‌های فراوان است؛ از جمله این که «از مجردات است»، یعنی ماده نیست، عنصر نیست و لهذا از حوزهٔ زمان و مکان خارج است؛ یعنی این که «دخول و خروج ندارد»؛ یعنی این که «مکان ندارد؛ بلکه لامکان است»، «ابداً روح مکان ندارد، مجرد است» و رابطهٔ روح با جسم این که «نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم به آن». این جسم است که محتاج و متکی به روح است و نه بالعکس. اصالت و قدرت و عظمت از آن روح است نه جسم. «روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید»؛ حکمرانی عرصهٔ حیات متعلق به روح است نه جسم. جسم و جسد تنها وسیله و ابزاری است موقت در ید اقتدار روح و فقط حامل و ناقلی است محدود برای حرکت تکاملی روح از این عالم خاکی به سمت آن «عوالم الهی نامتناهی»، و لذا مرگ پایان حیات روح نیست؛ بلکه آغاز آن است «لیس الموتُ الا صعود من عالم الی عالم آخر الطُفُّ من الاول»، مرگ نیست مگر صعود روح از عالمی

<sup>۱</sup> سورهٔ النور، آیهٔ ۳۵.



به عالم دیگر که لطیف‌تر از عالم اول است. و عاقبت این که روح در این عروج و صعود ملکوتی، ابتدا «عندالله حاضر و طائف و بعد توجه به مقام مقدره از برای خود می‌نماید.»؛ و چه زیبا و جان‌افزا است این دو مرحله مبارکه، اول در حضور خداوند مقتدر بودن و دوم به مقام مقدر خود راجع شدن.

اکنون که بر اساس نصوص مبارکه الهیه مشخص و مسلم شد که این روح ایمانی فرد انسانی است که سالک سبیل تعالی است و هیچ عامل و فاعل دیگری در عالم وجود موجود نیست که مستعد این تقدّم و تعالی روحانی و محتاج این سیر و سلوک معنوی باشد، این مبحث منطقی مطرح می‌شود که مبدأ تعالی کجا است و شرایط و احوال آن چگونه است؟ یعنی روح معنوی از ببحوّه چه اوضاع و احوالی راه تعالی و مسیر ترقی خود را آغاز می‌کند؟ و این پرسشی است که در فصل بعدی به نحوی مستدل و منطقی به آن پاسخ خواهیم گفت.

## فصل دوم - مبدأ تعالی

حقیقت متعالی ظهور الهی با واقعیت‌های متدنی حیات بشری برخورد می‌کند. آن، پاک و سرزنده و مترقی است و از عوالم الهی آمده و این، آلوده و افسرده و متدنی است و از امیال و آرزوهای انسانی ناشی شده. ظهور الهی، تعالیم ربّانی را به عالمیان ارزانی می‌کند و این تعالیم در حیات و حرکت مؤمنان جلوه‌گر می‌گردد و در حقیقت و هستی جامعه بدیع تابعان متبلور می‌شود. پیروان مأمورند در بحبوحه واقعیت‌های تلخ زندگی بشری به سر برند، واقعیت‌هایی که از نیازهای تکاملی آنان نشأت می‌گیرد. لهذا آنان نه تنها باید تلخ‌کامی‌ها و مصیبت‌های عمومی مستولی بر عالمیان را تحمل کنند؛ بلکه باید معاندت‌ها و مزاحمت‌های کوتاه‌نظران و حسودان و کینه‌توزان را هم مقاومت نمایند و در عین حال، البته با سرور و سرافرازی، علمدار امر بدیع و پرچم‌دار جامعه جدید هم باشند و در این عرصه خسته، این، امکان حصول تعالی روحانی و افتخار شمول رضای الهی است که به آنان امید و اطمینان و تلاش و تکاپو می‌بخشد.

گفته شد که سالک سبیل تعالی و پویای طریق تقدّم، روح مستعدّ و محتاج مؤمنین است، مستعدّ برای بروز کمالات و قابلیت‌ها نهفته در خود، و محتاج برای عروج به افق‌های برتر هستی و صعود به سطوح عالی‌تر وجود. اما کجا است مبدأ نخستین این مسافر موافق و چگونه است شرایط و احوال اولین این سالک صادق؟ روح مؤمن در چه شرایطی سیر تعالی مطلوب خود را آغاز می‌کند و جان مُقبل از چه محلی مشی تقدّم محبوب خود را شروع می‌نماید؟ این‌ها اسئله‌ای مهم و اساسیند که ذیلاً نخست، به استناد فقرات دقیقه از نصوص مبارکه و سپس با استمداد از تبیینات مبسوطه مربوطه، به آن‌ها پاسخ می‌گوییم و پس از آن، به شمه‌ای از مفاوضات صمیمانه و صادقانه سالکان سبیل تعالی نیز، مجتمع در اولین محفل انس خود، التفاتی نموده، گوش می‌سپاریم. این دو مبحث تحت عناوین «وضعیت موجود» و «محفل انس اول» مطرح خواهد شد.

(۱۲) وضعیت موجود:

و این است شرایط و احوال ناگواری که روح پویا و جان جویای سالک مصمم ما حرکت تکاملی خود را از آن آغاز می‌نماید.

۱۱۲) فقرات دقیقه :

- ۱) «همان تغییرات نهانی و توصیف‌ناپذیر و جامع‌التأثیری که با دورهٔ بلوغ جسمانی یک فرد همراه و مثلاً برای رسیدن میوهٔ درخت لازم است، برای تکامل جامعهٔ انسانی نیز ضرورت می‌یابد و دیر یا زود باید مرحلهٔ مشابهی در بلوغ حیات اجتماعی نوع انسان پدیدار شود.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۲)
- ۲) «عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دورهٔ تکاملش، یعنی دورهٔ بلوغش ملازمت دارد.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۶۳)
- ۳) «حیات اجتماعی عالم انسانی... حال به مرحلهٔ بلوغ موعود رسیده، آثارش از جمیع جهات نمودار است.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۳)
- ۴) «این بلوغ، اوج دوران تکاملی است که بشر را از مرحلهٔ کودکی به مرحلهٔ رشد می‌رساند.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۵)
- ۵) «آن عصر مبارکی که آغازش با رسالت حضرت بهاء‌الله شروع شد تا زمانی که ثمرش در بوستان جهان به بارآید فاصله‌ای دارد و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مقدمهٔ دوره‌ای است که ظلمت اندر ظلمت است و این ظلمت خود تابش انوار درخشانی را تدارک می‌بیند که تاریکی عالم را به کُلّی زائل سازد.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۹)
- ۶) «ما امروز در چنین دورهٔ تاریکی هستیم و در این ظلمت دیجور، بی‌اختیار و بی‌تأمل به پیش می‌رویم.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۹)
- ۷) «در چنین زمانی ما شاهد تأثیرات قوای ظلمانی و تیره و تاری هستیم که سیل خروشان مصیبت و بلا را در اکناف جهان جاری می‌کند.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۹)
- ۸) «این ظلمتی که جهان را فراگرفته هر چند بسیار شدید است؛ اما مصیبات و بلاهای فوق‌التصویری که لاجرم به جهان دردمند خواهد رسید، هنوز در بوتۀ تعویق مانده است.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۹)

۹) «ما در آستانهٔ عصری هستیم که اضطرابات و تشنجات، هم نمایندهٔ سكرات موت نظمى كهنه و فرسوده است، و هم حاكى از درد تولّد نظمى بدیع و جهان‌آرا، و مى‌توان گفت نطفهٔ این نظم بدیع جهانی در آیین حضرت بهاءالله انعقاد یافته است؛ و اینك ما مى‌توانیم جنبش آن جنین را در رحم این عصر دردزا احساس كنیم؛ عصرى كه منتظر است در میقات مقررّ حمل خود را بر زمین نهد و بهترین ثمرهٔ خویش را به دنیا آورد.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۰۹-۱۱۰)

۱۰) «حال ارض حامله مشهود، زود است كه اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعمای جنیه مشاهده شود.» (جمال ابهى، نظم جهانی بهایی، ص ۱۱۰)

۱۱) «چون به جهان پیرامون خویش بنگریم، ناچار شواهد روزافزونی را مشاهده مى‌نماییم كه در تمام قارات كرهٔ زمین و در جمیع شئون حیات انسانی، چه دینی و چه اجتماعى و سیاسى و اقتصادى، حالت استحاله‌ای كه سبب دگرگونی كلی است، پدید آمده است.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۱۱)

۱۲) «جریانی مركّب از دو نیروی متضادّ سرگرم تغییر و تبدیل وضع كنوانی جهان است، در حالی كه هر يك از این دو نیرو، با شتابی فزاینده مسیری مخالف با مسیر نیروی دیگر را طی مى‌كند. این دو نیروی سازنده و الفت‌دهنده است و دیگری مخرب و متلاشی‌كننده.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۱۱)

۱۳) «آن سیر سازنده به آیین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و... این نیروی مخرب... وابسته به مدنیته است كه از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالتّیجه به كابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۱۲)

۱۴) «در این دوران تحوّل... در نتیجهٔ برخورد آن دو سیر متضادّ، تلاطمی عظیم و اصطكاكى سخت برخاسته كه شدّت و وسعتش بی‌سابقه... است.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۱۲)

۱۵) «انحطاطی مشابه نیز در عالم سیاست عصر كنوانی ما مشهود است كه به نوبهٔ خود به همان تجزّی و فساد و سرگردانی این عصر، شهادت مى‌دهد.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۳۹)

۱۶) «این جهان سراسر از هر زاویه و به هر نحو که دیده شود، چیزی جز تصویری غم‌انگیز و اسف‌بار را به دیده ما نمی‌آورد؛ تصویری که سازمان‌های بی‌رمق مُشرف به موتی را نشان می‌دهد که بر اثر هجوم قوایی که برایش ناشناس و از تحت تسلطش بیرون است، به کُلّی از لحاظ سیاسی از هم گسیخته و از لحاظ اقتصادی در حال اختناق است.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۴۰)

۱۷) «نوع بشری‌قیناً به حواشی دردناک‌ترین مرحله حیات خویش وارد گشته است.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۴۱-۱۴۲)

۱۸) «گودالی هولناک دهان بگشوده تا همه را در یک بلیّه عمومی در کام خود فروکشد.» (نظم جهانی بهایی، ص ۱۴۴)

۱۹) «قد اخذت البرودة كلّ البرية.» (لوح مبارک احتراق، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۵۸)

۲۰) «قد احاطت الظلمة اكثر الخليفة.» (=)

۲۱) «قد اخذ اللهم كل الامم.» (=)

۲۲) «قد اخذت رعدة الظماء من في الانشاء.» (=)

۲۳) «قد اخذ الحرص من في الابداع.» (=)

۲۴) «قد اخذت سكرات الموت كل الآفاق.» (=)

۲۵) «قد احاطت وساوس الشيطان من في الامكان.» (=)

۲۶) «قد تغير اكثر الوری من سكر الهوى.» (=)

۲۷) «قد غشت الظنون و الاوهام اكثر الانام.» (=)

۲۸) «قد خبت مصابيح الصدق و الصفاء و الغيرة و الوفاء.» (=)

۲۹) «قد تكدر ذیل التقديس من اولی التدليس.» (=)

۳۰) «قد اصفرت الاوراق من سموم ارياح النفاق.» (=)

۳۱) «قد تغير الاكوان من غبار العصيان.» (=)

۳۲) «این زمان، تیره‌ترین ساعات پیش از دمیدن روز است، چنانچه وعده داده‌اند، صلح پس از پایان شب فراخواهد رسید. پای بفشارید و به دیدار سپیده دم رهسپار گردید.» (پیام بیت‌العدل اعظم، پیام رضوان ۱۵۵ بدیع)

۲۱۲) تبیینات مبسوطه:

برای بررسی وضعیت موجود حیات بشری کار را با گوش جان سپردن به مضامین فراهایی از آیات مبارکات لوح مهیمن احتراق آغاز می‌کنیم که در آن قلم قدرتمند اعلیٰ به نحوی بارز و گویا، اوضاع و احوال عالمیان را تشریح فرموده است.

چراغ‌های صدق و صفا و عزّت و وفا خاموش شده و دامن تقدیس از عملکرد صاحبان تدلیس آلوده گشته. ظنون و اوهام اکثر انام را فراگرفته و حرص و آز اهل ابداع را اخذ کرده و اوراق اشجار انسانی از سموم اریاح نفاق و جدایی به زردی گرائیده. احوال اکثریت خلق از سُکر هوی و هوس دگرگون شده و وسوسه‌های شیطان اهل امکان را فراگرفته و همه جهان در غباری از عصیان پوشیده شده. برودت و سردی همهٔ مردمان را اخذ کرده و ظلمت و تاریکی بر اکثر آدمیان چیره گشته. غم و اندوه بر تمامی امت‌ها مسلط شده و لرزش تشنگی بر عالم انشاء استیلا یافته و خلاصهٔ کلام آن که، سکرات موت کُلّ آفاق را احاطه نموده است. آری ظلمت و تاریکی و برودت و سردی بر عالم انسانی مسلط گشته است. شبی تاریک و سرد، بهترین نمادی که گویای حقیقت حال عالم بشری است. فاصلهٔ زمانی میان ظهور حضرت بهاء‌الله و حلول عصر موعود ذهبی، «زمانی که ثمرش در بوستان جهان به بار آید»، فاصله‌ای است که «از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مقدّمهٔ دوره‌ای است که ظلمت اندر ظلمت است.» و «ما امروز در چنین دورهٔ تاریکی هستیم و در این ظلمت دیجور بی‌اختیار و بی‌تأمل به پیش می‌رویم» و این ظلمت و برودت جهان‌گیر، همراه اصابت انواع مصائب و بلاها است بر پیکر بشریت غافل و این بلاها از درون آن ظلمت پایا برمی‌خیزد، امروز «ما شاهد تأثیرات قوای ظلمانی و تیره و تاری هستیم که سیل خروشان مصیبت و بلا را در اکناف جهان جاری می‌کند.» اما علی‌رغم این، «موعد تاریک‌ترین ساعاتی که باید مقدّمهٔ طلوع فجر عصر ذهبی آیین بهایی باشد، هنوز نرسیده» و یا به عبارت دیگر، «این ظلمتی که جهان را فراگرفته، هر چند بسیار شدید

است؛ اما مصیبات و بلائی فوق التَّصَوُّرِ که لاجرم به جهان دردمند خواهد رسید، هنوز در بوته تعویق مانده است.» آنچه آمد توصیف عالم است توسط قلم توانا و پویای حضرت ولیّ محبوب امرالله در تاریخ ۱۱ مارچ ۱۹۳۶، اَمَّا بَيْتُ الْعَدْلِ اعْظَمُ الْهِیْ در پیام رضوان ۱۵۰ بدیع، آپریل ۱۹۹۳ میلادی، تصریح می‌فرمایند که «این زمان تیره‌ترین ساعات پیش از دمیدن روز است». بنابراین بشریت هم اکنون در «تاریک‌ترین ساعات» و یا در «تیره‌ترین ساعات» شب ظلمانی حیات جمعی خود به سر می‌برد، و لهذا باید هر لحظه منتظر وقوع «مصیبات و بلائی فوق التَّصَوُّر» مقدر برای خود باشد.

از نقطه نظر انحطاط در جمیع شئون حیات بشری، چه فردی و چه اجتماعی، در این برهه گذار و انتقال، قلم معجز شیم مولای بی‌همال در همان سال، وضع عالم را چنین وصف فرموده است؛ که البته با نگاهی سطحی به اوضاع گیتی، در همین زمان کنونی<sup>۱</sup>، محرز و مسلم می‌شود که تمامی آنچه که به وضوح تصویر و تشریح فرموده‌اند؛ در مورد احوال فعلی عالم انسانی، حتی بیش از قبل، صادق و سازگار می‌باشد.

«عجبی نیست که چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیكل انسانی باشد از او خلع گردد، ناچار انحطاط تأسّف‌انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور به وجود می‌آید و با خود هر نوع شری را که از یک شخص خاکی منحرف سرزدنی باشد، همراه می‌آورد و در چنین حالی است که انحرافات در طبیعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در مؤسّسات متعلّق به انسان، به بدترین و نفرت‌بارترین وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهیت انسانی تدنی یابد، اعتماد و اطمینان سلب شود، رشته انضباط از هم بگسلد، ندای وجدان خاموش شود، شرم و حیا از میان برخیزد، مفاهیم وظیفه‌شناسی و همبستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبیرات غلط گیرد و عواطف عالیه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و امیدواری، از میان برخیزد. باید اذعان کنیم که افراد و مؤسّسات بشری، امروز به چنین وضعی روی آورده‌اند»<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> سپتامبر ۱۹۹۸ میلادی.

<sup>۲</sup> نظم جهانی بهایی، ص ۱۳۷.

اگر در فقره مطوله فوق، روی آوردن افراد و مؤسسات بشری به چنان وضع و روزی تأیید گشته است، در فقره مفصله زیر، سقوط و هبوط عالم انسانی در چنین ورطه هولناکی، تصریح و تأکید می‌شود.

«احیاء بازگشت تعصبات دینی و خصومات نژادی و غرور وطنی، شواهد روزافزون خودپرستی و سوء ظن و خوف و تقلب، اشاعه تروریسم و قانون شکنی و شرب مسکرات و جنایات، داشتن عطش مفراط و کوشش حاد و پیچیده برای کسب مال و لذت و شئون ناچیز دنیوی، تضعیف اساس خانواده، اهمال در مراقبت و انضباط اطفال از طرف والدین، استغراق در تجمل پرستی، نداشتن حس مسئولیت در قبال ازدواج و بالتیجه ازدیاد طلاق، انحطاط و انحراف در عالم هنر و موسیقی، مَلوث شدن ادبیات و فساد در مطبوعات، تزئید نفوذ فعالیت مروجین انحطاط که از به سر بردن زن و مرد با هم بدون ازدواج دفاع می‌کنند و فلسفه فرهنگی را تعلیم می‌دهند و حیاء را منسوخ و افسانه خیالی می‌شمارند و از قبول این که تولید نسل را مقصد اصلی و مقدس ازدواج بدانند ابا دارند و دین را افیون خلق توصیف می‌کنند و اگر بتوانند نوع بشر را به قهقرای توحش و هرج و مرج و بالاخره به انعدام صرف سوق می‌دهند؛ این‌ها همه به ظاهر ظاهر از خواص بارزه جامعه فاسد منحط این زمانند؛ جامعه‌ای که چاره دیگرش نیست جز آن که یا دوباره احیاء شود و یا به مرگ و نیستی دچار گردد»<sup>۱</sup>.

اگر چه انحطاط انسانی در زمینه‌های عقاید دینی و اصول اخلاقی و ضوابط خانوادگی و عرصه‌های ادبی و هنری مصرح و مؤکد است، اما «انحطاطی مشابه نیز در عالم سیاست عصر کنونی ما مشهود است»، به طوری که «سازمان‌های بی‌رمق مشرف به موت» آن، به نحوی «غم‌انگیز و اسف‌بار»، «به گلی از لحاظ سیاسی از هم گسیخته و از لحاظ اقتصادی در حال اختناق است». در نتیجه همین اعراض بشریت از حق و حقیقت و اصرار آن بر انحطاط و انحراف است که گویی «گودالی هولناک دهان گشوده تا همه را در یک بلیه عمومی در کام خود فروکشد». و هم اکنون این بلیه عمومی در کمین‌گاه

<sup>۱</sup> نظم جهانی بهایی، ص ۱۳۸-۱۳۹.



حیات انسانی منتظر و مترصد است؛ زیرا درایت و قضاوت مولای حنون در آن زمان بوده است که «نوع بشر یقیناً به حواشی دردناک‌ترین مرحله حیات خویش وارد گشته است».

حال بهتر است عمیق‌تر بنگریم تا اوضاع و احوال کنونی عالم انسانی را بهتر و صحیح‌تر درک کنیم و به خصوص علل اصلی این انحطاط و انحراف عظیم و وسیع را نیکوتر دریابیم. برای این منظور به پنج نماد و یا بهترین بگوییم به پنج دستگاه نمادین دیگر همچون نماد «شب تاریک و سرد»، که به حکمت و خرد مولای مهربان به کار برده شده‌اند و هر یک به نوبه خود جنبه‌های دیگری از اوضاع و احوال عالم انسانی را تبیین و توصیف می‌نمایند، نظری گذرا می‌افکنیم. این پنج دستگاه نمادین<sup>۱</sup> عبارتند از «بلوغ انسانی»، «دو جریان متضاد»، «درد زایمان»، «معبد ضایع شده بشری» و «کارگاه آهنگری».

«دوره بلوغ جسمانی یک فرد»، عبارت از «همان تغییرات نهانی و توصیف‌ناپذیر و جامع‌التأثیری» است که حیات او را عمیقاً و وسیعاً متحول و دگرگون ساخته، او را به مرحله‌ای عالی‌تر و عامل‌تر از حیاتش می‌کشاند. بر اساس قانون کلی و حکمت الهی، این پدیده شگفت‌انگیز «برای تکامل نظام اجتماعی جامعه انسانی نیز ضرورت می‌یابد»؛ یعنی این که «دیر یا زود باید مرحله مشابهی در... حیات اجتماعی نوع انسان» نیز «پدیدار شود». اما مصرح حکمت و خرد مرکز میثاق ربّانی است که «حیات اجتماعی عالم انسانی» حال به مرحله بلوغ موعود رسیده، (و) آثارش از جمیع جهات نمودار است... همان‌گونه که در حیات افراد انسانی و یا تمام کائنات عالم هستی معلوم و مشهود است، بلوغ یک فرایند آنی و یک پدیده لحظه‌ای نیست؛ بلکه یک دوره زمانی است، یک

---

<sup>۱</sup> دستگاه نمادین، ترکیبی است از دو مجموعه. یکی مجموعه‌ای از "نمادهای مرتبط" و دیگری مجموعه‌ای از "معانی مرتبط". هر "نماد" از مجموعه نمادها با یک "معنی" از مجموعه معانی متقارن است و با هم یک "زوج نمادین" را شکل می‌دهند. بنا بر این، یک دستگاه نمادین متشکل است از چندین زوج نمادین که بر حسب خصایص طبیعی و ذاتی خود به هم متصل شده باشند. همان طور که یک نماد با خصوصیات خود معرف یک معنی است، مجموعه نمادها هم با خصوصیات و رابطه‌های خود معرف یک مجموعه از معانی است. انشاءالله در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" که کارهای ابتدائیش انجام شده، اما تدوین نهاییش به تعویق افتاده است، توضیحات و مثال‌های فراوانی در این موارد مشاهده و مطالعه خواهید کرد.

مرحله مستمر و یک جریان ممتد است که موجودات را از مرحله دانی صباوت و نوجوانی به مرحله عالی کمال و خردمندی سوق می‌دهد و حیات جمعی بشری نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست، «این بلوغ، اوج دوران تکاملی است که بشر را از مرحله کودکی به مرحله رشد می‌رساند». دوره بلوغ با هیجان و التهاب، تحول و دگرگونی، جنبش و جوشش، طغیان و سرکشی، خودپسندی و خودمحوری، استقلال و بی‌اعتنایی، درد و رنج و نابسامانی، یأس و نومیدی و بسیاری حالات و حرکات دیگر همراه است و به همین سبب است که «عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دوره تکاملش، یعنی دوره بلوغش ملازمت دارد».

درست در آستانه بلوغ بشریت که همانا وصول آن به مرحله وحدت کلی و نهایی است، فضل و رحمت حضرت احدیت، مظهر کلی و کبرای خود را مبعوث فرموده تا با فضل و فیض ربّانی، تعالیم و احکام بدیع و اصول و قوانین مترقی، این فرایند طبیعی حیات جمعی بشری را به مقصد نهایی و هدف غایی، که همانا استقرار سلطنت و مدنیت الهی بر سیاره خاکی است، تقویت، تسریع، صیانت و هدایت فرماید. بسیاری از عصیان‌گری‌های فعلی نوع انسان، ناشی از خصائص و احوال این دوره بلوغ جمعی است؛ اما بسیاری دیگر از حالات و حرکات نیز منبث از غفلت و اعراض او است از مربی و مُسَلّی و مُنجیش؛ یعنی حضرت بهاءالله موعود و محبوب.

ظهور اعظم ابهایی که مؤید و محرک و مقوی و هادی جریان تکاملی عالم انسانی است، یک نیرو و قوه خلاقه سازنده به وجود آورده که هم اکنون در تمامی سطح سیاره ارض در حال نفوذ و عمل است. و مقاومت و سرکشی و گستاخی و کهنه‌پرستی و دیرین‌گرایی بشریت نیز یک قوه مانعه بازدارنده ایجاد کرده که این هم بر بسترکره زمین در حال اقدام و عمل است. به احسن سخن «جریانی مرکب از دو نیروی متضاد سرگرم تغییر و تبدیل وضع کنونی جهان است، در حالی که هر یک از این دو نیرو، با شتابی فزاینده مسیری مخالف با نیروی دیگر را طی می‌کند. این دو نیرو یکی سازنده و الفت‌دهنده است و دیگری مخرب و متلاشی‌کننده. آن یک در مسیر مداومش تدریجاً سبب ظهور نظامی می‌گردد که نمونه‌ای اعلی برای اداره کردن جهانی است که مسیر و مقصد دنیای آشفته

امروزی ما است، و این یک در جهت سیر تجزی بخش و مخربش با شوقی روز افزون، هر سد و مانعی را در راه وصول بشریت به هدف مقدر، در هم می شکند. آن سیر سازنده، به آیین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و... بالعکس این نیروی مخرب که نماینده آن سیر دیگر است، وابسته به مدنیتی است که از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالتیجه به کابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است». نیروی سازنده مشغول بسط و توسعه جامعه جدید جهانی بهایی است و نیروی ویرانگر نیز مشغول در هم شکستن هر سد و مانع و رادعی است که در مسیر حرکت تکاملی بشریت به سمت هدف مقدر و مقررش، خودنمایی کند. «در این دوره تحول... در نتیجه برخورد آن دو سیر متضاد، تلاطمی عظیم و اصطکاک سخت برخاسته که شدت و وسعتش بی سابقه... است»، و این تلاطم عظیم و اصطکاک سخت، عامل و باعث بسیاری از حوادث و وقایع، و آفات و بلیاتی است که مستولی بر عالم انسانی است.

دیگر نماد قدرتمند که همچون سه مورد قبلی، مبین و معرف جنبه‌های دیگری از وضع و حال عالم انسانی است، تمثیل «درد زایمان» است. با ظهور امنع اقدس جمال کبریا و فیضان قوه قدسیه الهیه، به مقدار لاتعد و به حد لاتحصی، عالم وجود حامله گشت. تصریح قلم اعلی است که «حال ارض حامله مشهود، زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه، مشاهده شود». دیانت جهانی بهایی مبتکر و مؤسس و منادی نظم بدیع جهان آرا است. «نطفه این نظم بدیع جهانی در آیین حضرت بهاءالله انعقاد یافته است و اینک ما می توانیم جنبش آن جنین را در رحم این عصر دردزا، احساس کنیم». این عصر دردآلود که محاط و مصاب به بلایا و مصائب نامحدود است، همچون رحم مادری است که جنین «نظم بدیع جهان آرا» را در خود می پروراند؛ «عصری که منتظر است در میقات مقرر حمل خود را بر زمین نهد و بهترین ثمره خویش را به دنیا آورد». چه بسیار مادرانی که حین تولد نوزادشان جان نازنین را نثار حیات کودک دلنشین خود کرده و می کنند و این حادثه غم انگیز بیشتر هنگامی رخ می دهد که جنین بسیار درشت و وزین باشد و اکنون که مادر روزگار، این عصر دردآلود، جنینی به عظمت و بزرگی نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاءالله را حامله است، به طور قطع و یقین در حین

زایمان جان خواهد سپرد. زیرا این مادر نمایندهٔ نظم کهنه و فرسوده و پوسیدهٔ پیشینیان است و آن نوزاد معرف نظم بدیع و برومند حضرت یزدان است. حمل فرزند در رحم گرچه شوق‌انگیز است و امید به آینده را تقویت می‌کند، اما درد آلود و زحمت‌زا هم هست، و رنج و محنت حیات و حرکت را افزایش می‌دهد، و زندگی مادر، این عصر درد آلود، می‌رود تا به لحظات سخت زایمان موعود نزدیک شود، لحظاتی که اضطرابات و تشنجاتش به اوج رسد و از بطن او مولود بدیعش به دنیا آید؛ آن‌گاه «درد تولد»، مادر را فرامی‌گیرد؛ مادری که رمقش پایان یافته و توانش به انتها رسیده و مقدر است که قربانی مولود خود گردد. «ما در آستانهٔ عصری هستیم که اضطرابات و تشنجات، هم نمایندهٔ سكرات موت نظمی کهنه و فرسوده است، و هم حاکی از درد تولد نظم بدیع و جهان‌آرا». مادری که لحظاتی پیش، البته آغشته به درد و رنج بی‌پایان زنده بود؛ اکنون فرزندی را به دنیا آورده که می‌گیرد و می‌خندد و قابلهٔ ملکوت با قطرهٔ اشکی برگونه‌اش، با یک دست چشمان بی‌فروغ مادر را می‌بندد و با لبخندی مهرآلود بر لبانش، با دستی دیگر جبین مولود نازنین را نوازش می‌کند. آری و اکنون می‌بینیم «که در تمام قارات کرهٔ زمین و در جمیع شئون حیات انسانی، چه دینی چه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، حالت استحاله‌ای که سبب دگرگونی کلی است پدید آمده است» و این استحاله ادامه می‌یابد و تغییرات و تحولات رخ می‌گشاید تا رفته رفته زمان زایمان فرارسد و مادر فرتوت این روزگار، نظم بدیع پروردگار را به عالمیان عرضه نماید و خود فرسوده و مرده، عرصهٔ حیات را ترک گوید. زود است که بوستان بدیع بهاء‌الله منجی در عرصهٔ گیتی آشکارا شود و سرسبز و حُرْم و با طراوت «اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیّه» خود را به جهانیان تقدیم کند. زود است که به قدرت قاهره و مشیت نافذ «شاهزادهٔ صلح»، بهاء‌الله مُسَلّی، سپیدهٔ صلح بردمد؛ صلحی که «پس از پایان شب فراخواهد رسید»؛ پس «پای بفشارید و به دیدار سپیده دم رهسپار گردید.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> در بارهٔ وعود الهی، چه مثبت و چه منفی، راجع به عالم انسانی و امر الهی و جامعهٔ جهانی بهایی و بسیاری مسائل مهمهٔ جزئی و کلی دیگر، به کتاب "آینهٔ آینده" که در هشت فصل و ۱۵۴ سرفصل و ۴۷۰ صفحه، توسط مؤلف تهیه و آماده شده، مراجعه فرمایید.

اما دستگاه نمادین «معبد ضایع شده بشری» این سان به قلم قادر مولای مهربان شکل گرفته است. «خداوند خود از قلوب مردمان خلع گشته، و جهانی بت پرست، هوس آلود و پرغوغا، خدایان دروغینی را که خیالات باطله اش احمقانه خلق کرده و دست‌های گمراهش کافرانه برپا داشته، درود می‌گوید و می‌پرستد. خدایان اصلی در این معبد تقبیح شده بشری، نیستند مگر سه خدای ناسیونالیزم (ملیت‌گرایی)، رشلیزم (نژادپرستی) و کمونیزم (اشتراک‌گرایی)، که در مذبحشان، دولت‌ها و ملت‌ها، چه مردمی چه استبدادی، چه در صلح چه در جنگ، چه از شرق چه از غرب، چه مسیحی چه مسلمان، به اشکال مختلف و به درجات متفاوت، قربانی می‌شوند. روحانیان اعظم این خدایان، سیاستمداران و خردمندان با وجههٔ جهانیند، کسانی که دانایان زمان خوانده می‌شوند؛ قربانی آن‌ها، گوشت و خون توده‌های مُتله‌شده است؛ افسون و جادویشان، معیارهای پوسیده و قواعد خائنانه و بی‌فایده است؛ عود و بخورشان، دود اندوه و اضطراب متصاعد از قلوب مجروح داغ‌دیدگان و فلج‌شدگان و بی‌خانمانان است.

نظریه‌ها و خط‌مشی‌هایی چنین معیوب و مضر، که دولت را به حدّ خدایی رسانده و ملت را فوق بشریت قرار داده، که نژادهای خواهر عالم را تابع یک نژاد واحد مقرر کرده، که میان سیاه و سفید تفاوت و تبعیض قائل می‌شود، و تسلط یک طبقهٔ اجتماعی را بر دیگر طبقات متحمل می‌گردد؛ چنین نظریه‌ها و سیاست‌هایی، اصول تاریک و کاذب و مُعوجّی هستند که هر انسان یا ملتی که به آن‌ها بگردد یا بر اساس آن‌ها عمل کند، باید دیر یا زود، تازیانه خشم خداوند را دریافت دارد.»<sup>۱</sup>

و آخرین دستگاه نمادین، دستگاه "کورهٔ آهنگری" است: «این به عهدهٔ ما ضعفای فانی نیست که در این مرحلهٔ بحرانی از تاریخ طولانی و شطرنجی بشریت، بکوشیم به درکی دقیق و مُقنع از مراحل نائل آیم که باید متوالیاً، بشریتی خون‌آلود را از صلیب‌گاه عیسائیش به رستاخیز نهائیش هدایت کند. این کار ما شاهدان زندهٔ قدرت فراگیر امر اعظمش نیست که در این فلاکت مُظلم محیط بر عالم انسانی، حتی برای لحظه‌ای،

<sup>۱</sup> ترجمهٔ شخصی از صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴ کتاب "The Promised Day Is Come" (روز موعود فرارسید)، اثر خامهٔ خروشان حضرت ولیّ محبوب امرالله.

توانایی حضرت بهاءالله را زیر سؤال ببریم که چگونه این اجزای متشکست و متقابلاً مخرب را که جهانی منحرف در آن گرفتار آمده، در کوره گدازان محن و بلا یا خواهد افکند و چطور بر روی سندان این عصر دردآلود، با پتک مشیتش، به شکل مخصوصی که از قبل طرح فرموده در خواهد آورد؛ شکلی واحد و مستحکم و تجزیه‌ناپذیر که بتواند مجری طرح اعظمش برای نجات بنی آدم باشد.

وظیفه ما این است که هر چقدر صحنه، مظلم و مغشوش باشد؛ هر چقدر منظر، موهش و ترسناک باشد؛ هر چقدر منابع مورد استفاده‌امان محدود باشد؛ ساعتیانه و موقنانه و پیوسته کار کنیم و به هر طریقی که شرایط امکانمان می‌دهد، به عمل‌کرد نیروهایی مساعدت نماییم که تحت قیادت و هدایت حضرت بهاءالله، در حال بیرون کشیدن بشریت از وادی فلاکت و شرمندگی به سمت اعلی قتل قدرت و بزرگواریند.<sup>۱</sup>

(۲۲) محفل انس اول:

در حالی که ظلمت و تاریکی همه جا را احاطه نموده بود و برودت و سردی بر همه چیز مسلط گشته بود، گروهی از سالکان سبیل تعالی، آنان که در هر دم و آنی می‌کوشند و می‌جوشند تا در فضای جان‌فزای ظهور الهی، به عالی‌ترین مدارج و مقامات روحانی، یعنی قریبیت و رضایت و سپس حیات ابدی در ملکوت ابهایی فائز و نائل شوند، در کناره دور جنگلی در کلبه مخروبه‌ای، گرد یکدیگر حلقه زده و در تلؤلؤ چراغی نحیف، به عشق استفاضه از ارواح یکدیگر، از احوال زمان و آمال جان سخن می‌گفتند. جریان‌های زمان زندگیشان با غلیان‌های روح مؤمنشان همساز و دمساز نبود؛ و لهذا مبهوت و محتاج و سرگردان مانده بودند و به همین سبب، میل همنشینی کرده بودند تا مفاوضاتی بنمایند و به یاری همدیگر بشتابند؛ شاید در مردمک دیدگان دوستان شکوه شورانگیز فردایی ببینند. سیاهی بی‌پایان همه جا را پوشانده بود و سرمای سوزان همه کس را اخذ کرده بود. چهره‌ها زرد و پژمرده و چشم‌ها غمگین و افسرده می‌نمود. گرچه سختی محیط و طاقت‌فرسا بود، اما ندایی ناشناخته از اعماق قلب و روحشان نهیشان می‌زد که باید

<sup>۱</sup> ترجمه شخصی از صفحه پایانی کتاب "The Promised Day Is Come" (روز موعود فرارسید)، اثر خامه خروشان حضرت ولی محبوب امرالله.

بنشینند، به دیدگان یکدیگر خیره شوند و در آن‌ها راز نجات و رمز‌هایی را جستجو کنند. سالکان با سیمای غمگین و لب‌های فرو بسته و سنگین، حول سوسوی چراغ کم‌نور حلقه زده، با سرهای افکنده و زانوهای در بغل‌گرفته، چشم‌ها را به نوسان‌های نحیف آن دوخته بودند. زوزه باد زمهریر که در شاخه‌های عریان درختان می‌پیچید، پیوسته در گوش بود و ظلمت غلیظ نفس‌گیر همه جا را پوشانده بود. گرچه محیط سرد و سیاه و طوفانی بود، اما از درون قلوب گرم سالکان ندایی ناشناخته سلامی زد که باید اندیشید و باید در اوضاع مردمان و احوال یکدیگر کاوید و پرسید که آیا سر سرور انگیزی موجود هست؟ باید جهد کرد و جويا شد که آیا راز نجات بخشی یافت می‌شود؟ زمانی گذشت و ناگاه یکی از سالکان سبیل تعالی، سربرافراشت و آرام و غم‌آلود لب به سخن گشود: "درست است که دروغ و پلیدی همه کس را فرا گرفته و خصومت و دشمنی همه جا را احاطه کرده؛ صحیح است که ترور و وحشت بر همگان سایه افکنده و خوف و هراس بر مردمان مسلط شده؛ اما جایی در درون قلبم می‌گوید که این حالت‌ها برقرار نخواهد ماند و ندایی در جانم می‌پیچد که این رفتارها پایدار نخواهد بود. وقتی به نیازهای نهفته روح توجه می‌کنم و بعد چشم به حیات مردمان می‌گشایم، ناخودآگاه میلی درونی بر آنم می‌دارد که بپرسم آیا راز نجات بخشی هست؟"

سخنان این سالک اول پایان یافت و جمع همگنان گرچه به آن گوش سپردند و اندیشه‌هایشان در پاسخ به سؤال مطروحه به حرکت آمد، اما واکنش چندانی نشان ندادند. هم‌چنان سوسوی ضعیف چراغ، چشم‌ها را به خود جذب کرده بود. زمانی گذشت تا سالک دوم به سخن آمد و گفت: "در شگفتم که چرا با این که همه آدمیان از گهر گرانمایه روح برخوردارند، چرا چنین رذالت و دورویی، خودخواهی و خودپرستی، سوءظن و بدگمانی، تقلب و ریاکاری، حرص و مال‌اندوزی، ظاهربینی و تجمل‌پرستی و ظنون و اوهام و خیال‌پردازی حیات و حرکت آنان را فرا گرفته است؟ اگر اعتقاد و باورمان به عزت و حرمت و حقانیت روح گران‌قدر نبود، چگونه می‌توانستیم در برابر این همه زشتی و پلیدی مقاومت کنیم؟ و چه چیزی ایمان و اعتقادمان را به خداوند عالمیان و پیامبران راستینش محافظت می‌کرد؟ اما من گهگاهی زمزمه‌های روح را می‌شنوم که با وجود این همه

ظلمت و تاریکی و برودت و سردی در عواطف و روابط نوع آدمی، بر آنم می‌دارد که بیندیشم و از شما همگان گرامی سؤال کنم که آیا راز نجات بخشی هست؟" همه در اذهانشان تکرار کردند، «راز نجات بخش» و به اندیشه فرو رفتند؛ اندیشه‌ای که یک رویش به سوی واقعیت‌های تلخ روزگار بود و روی دیگرش به سمت قابلیت‌های روح پُراسرار، این ودیعه و عطیهٔ گرانمایهٔ حضرت کردگار.

دقایقی در سکوتی سنگین گذشت؛ سپس سالک سوّم به سخن برخاست و در حالی که هم‌چنان سر به زیر افکنده بود، آهسته و غم‌زده چنین گفت: "با این همه لذّت‌طلبی و شهوت‌پرستی، با این همه هرزگی و بی‌بندوباری، با این همه شُرب مُسکرات و مصرف مخدّرات و با این همه وقاحت و بی‌حیاگی، و بی‌شرمی و برهنگی، در تعجبم که چگونه نسل آدمی در بستر این سیّارهٔ خاکی باقی مانده است و چه سان انسان، مسیر ترقّی و تکامل را پیموده است" و در این وقت چشمان به وجوه همراهان افکند و گفت: "اما این از قابلیت‌های روح مؤمنان است و از توانایی‌های جان مشتاقان، آنان که همواره در تکاپوی کشف راز حیاتند و همیشه در جستجوی فهم سرّ زندگی؛ آنان که به پلیدی و زشتی تسلیم نمی‌شوند و با ظلم و بیدادگری از پا نمی‌نشینند و مدام می‌اندیشند و از خود می‌پرسند که آیا به راستی، در این عالم فانی، راز نجات بخشی هست؟"

گرچه کسی نبود که به سؤال مکرّر و مهم این سالکان غم‌زده و در عین حال کوشنده و پرسنده، پاسخی دهد؛ اما کم‌کم تمایل تفکر و تکلم در بارهٔ این همه تقابل و تفاوت میان واقعیت‌های حیات آدمی و قابلیت‌های روح ایمانی، در دل و جان آنان سرایت می‌کرد و گرچه هنوز ظلمت و تاریکی حاکم بود و برودت و سردی نافذ؛ اما اشتیاق تماشای چهره‌های یکدیگر به دل‌هایشان گرمی می‌داد و میل مکالمه و مفاوضه با همدیگر در جان‌هایشان امید می‌افزود. اذهانشان چون خدنگی میل نفوذ در حقیقت حیات داشت و ارواحشان چون شعاعی رغبت سطوع بر قلب ظلمت زندگی می‌نمود و قلب‌هایشان چون آتشی شوق تقابل با برودت می‌کرد و همهٔ ذهن و فکرشان متمرکز بر این مسئله بود که با چنین واقعیت‌های تلخی که بر حیات بشری حاکم است، آیا اصلاً راز رهایی بخشی هست؟



زوزه باد زمهریر در ظلمت غلیظ فراگیر هم‌چنان به گوش می‌رسید، اما زردی سیمای سالکان اندکی به سرخی گراییده بود و میل و اشتیاق اکتشاف بر آن‌ها نشسته بود و جنب و جوشی میانشان حادث گشته بود. سالکی دیگر برخاست. دیده به چشمان یاران دوخت و با اندکی هیجان گفت: "می‌بینیم که بی‌نظمی و درهم ریختگی بر همه جا چیره است، می‌شنویم که اضطراب و آشفتگی احاطه یافته است. اغتشاش و آشوب و هرزگی چیز هر روزی است، و جرم و جنایت و آدم‌کشی کار هرگاهی. هرج و مرج و قانون‌شکنی کار همگان شدست و توحش و تجاوزگری رفتار مردمان گشته است. با این همه سلطه و ستمگری، با این وسعت و وسوسه‌های شیطانی و با این کثرت اعمال ابلیسی، سؤالی از اعماق روح نضج می‌گیرد و پرسشی از ژرفای جان سر بر می‌کشد که آیا اصلاً حیات معنایی دارد؟ آیا سرسریسته‌ای موجود است؟ آیا راز ناگفته‌ای مطرح است؟"

هم‌چنان ظلمت ظلوم مسلط بود و سرمای سخت محیط، و ناله باد سرگردان در گوش، و در آن کلبه مخروبه، در کرانه آن جنگل دور، در پرتو چراغی بی‌نور، ذهن و روح سالکان از یکسو به قابلیت‌ها و استعدادها می‌کنون در روح خداداد مشغول بود و از دیگر سو، با نمودهای متعدد متنوع فساد و تباهی، انحطاط و پستی، انحراف و کج‌روی، انحلال و ازهم‌گسیختگی و انعدام‌ونیستی، حاکم بر حیات بشری درگیر. هم‌چنان در ذهن آن یکی تجزئ و فساد در نظام‌های سیاسی و اختناق و زورگویی در روابط اجتماعی موج می‌زد و در فکر این یکی جلوه‌های اندوه و غم‌زدگی و نشانه‌های گرسنگی و تشنگی و علامات شک و بی‌اعتمادی، در ابعاد زندگی انسانی، بروز می‌کرد. آن دیگری به زشتی و پلیدی در عرصه‌های هنر، و فساد و تباهی در حوزه‌های ادب می‌اندیشید و این دیگری به تسلط هوای نفسانی و احاطه و ساوس شیطانی، در پهنه‌های حیات اجتماعی فکر می‌کرد. از یک جهت به نمودهای پلیدی وسیع و عمومی و سکرات موت نظام‌های انسانی متوجه بودند و از جهت دیگر به قابلیت‌ها و توانایی‌ها، و به مواهب و استعدادهای روح انسانی مطمئن و به همین سبب مرتب ذهنشان درگیر این سؤال بود که آیا در زندگی رازی هست، رازی رهایی بخش، سری سحرانگیز؟

کم کم فجر کاذب می دمید و سالکان بر آن شدند که برخاسته، عزم رجوع نمایند. و گرچه تاریکی هم چنان محیط بود و سرما هم چنان مسلط و نمودهای انحطاط و انحراف و اضمحلال در اذهانشان موجود؛ اما سوسوی ایمان و امید که از انتهای دل‌هایشان می دمید، میل مشاهده سیمای یکدیگر را افزونشان کرده بود؛ لذا قبل از بدرود و جدایی، لحظاتی ایستادند، چشم به یکدیگر دوختند و ناگهان از میان آنان آنکه مسن‌تر و مجرب‌تر بود با صدای بلند گفت: "ما سالکان سبیل تعالی هرگز از جهد و تلاش دست بر نخواهیم داشت؛ زیرا عمیقاً مصمم هستیم مسیر تعالی را در پیش گرفته تا انتها بپیماییم. اما نخست باید بدانیم که آیا راز زندگی بخشی هست؟ لهنذا آن قدر می پوییم و می پرسیم و در هر زمان و مکانی آن چنان می کوشیم و می جوییم تا پاسخ اطمینان بخشی برای پرسش خود بیابیم". همگان تأیید و تحسین کردند و آن گاه، گرچه سیاهی شبانگاهی هنوز موجود و سرمای سحرگاهی هنوز نافذ بود؛ اما هر کسی از سالکان، با بارقه‌های امید برگرفته از سخنان همگنان و با جلوه‌های حبّ تأیید از وجوه یاران، به سوی منزل خویش روان گشت؛ می رفت، اما هم چنان در ذهنش نوسان می کرد و در روحش غلیان می یافت که آیا رازهایی بخشی هست؟

با استناد کافی به آیات و آثار الهی، مبدأ تعالی برای روح ایمانی و شرایط و احوال مستولی بر آن شناخته شد و به خصوص انعکاس این اوضاع و احوال در عواطف و افکار جمعی از سالکان فرضی که در مراحل اولیه سلوک قدم نهاده، به معاونت یکدیگر، نسبت به وجود راز بزرگ نجات بخش زندگی کنکاش می کردند؛ مشاهده گشت. اکنون این پرسش اساسی مطرح می شود که این سالک معنوی یعنی روح ایمانی، از این شرایط و احوال مبدأ، سلوک خود را در چه مسیری آغاز می کند و به عبارت دیگر، مسیر تعالی چیست؟ مبحث بعدی به این سؤال بنیادی پاسخ می گوید.

## فصل سوّم - مسیر تعالی

مسیر هر متحرک، عاملی بسیار مهم و اساسی است برای وصول آن به مقصد نهایی؛ زیرا این، مسیر از قبل تعیین شده است که متحرک را با حداکثر امنیت و صیانت و با کمترین آسیب و خسارت و در کمترین زمان و مدت به مقصد و هدف واصل می‌کند. در این جا سالک و متحرک، روح انسانی است که آن نیز برای ترقی و تعالی ذاتی خود، مسیری مشخص و معین می‌خواهد که در آن با کمترین زمان و با بیشترین حفظ و امان، به هدف مقدر خود نائل گردد. اما مسیر تعالی روح چیست؟ از آن جا که روح آیت الهی و ودیعهٔ رحمانی و جوهر ملکوتی و سرسبحانی است، این فقط مظاهر قدسی الهی هستند که می‌توانند مسیر مناسب و مساعد را برای تحرک و تعالی آن تعیین و تعریف نمایند. اما آنچه که مظاهر الهی و به خصوص در این ظهور اعظم، حضرت بهاءالله منجی، برای تقویت و تربیت و نیز صیانت و هدایت این سالک سبیل تعالی و این پویای طریق تقدّم، مشخص فرموده‌اند چیست؟ آن حدود و احکام الهی است. روح باید در حوزهٔ جلوه‌های مشیت سیر کند، همان‌سان که متحرک در راستای مسیر معین می‌پوید و جلوه‌های مشیت الهی همان حدود و احکام ربّانی است. و این است مضامین آیاتی ثمینه از اُمّ‌الکتاب الهی در این زمینه؛ «ای گروه زمینیان بدانید که اوامر من چراغ‌های عنایتم هستند میان بندگانم و کلیدهای رحمت می‌باشند برای خلقم<sup>۱</sup>. بگو از حدود من بوی پیراهنم مرور می‌نماید<sup>۲</sup>. فکر نکنید که برای شما احکام نازل نمودیم، خیر؛ بلکه به انگشتان قدرت و اقتدار، مهر رحیق سربسته را بگشودیم<sup>۳</sup>، مخلصان حدود الهی را آب زندگی برای اهل ادیان و چراغ خرد و رستگاری برای زمینیان و آسمانیان می‌بینند<sup>۴</sup>. ما شما را برای حفظ نفس‌هایتان و برای ارتفاع مقاماتتان با تازیانه حکمت و احکام، پرورش دادیم<sup>۵</sup>. اگر مردم

<sup>۱</sup> بند سوّم، مضمون بیان مبارک.

<sup>۲</sup> بند چهارم، مضمون.

<sup>۳</sup> بند پنجم، مضمون.

<sup>۴</sup> بند ۲۹، مضمون.

<sup>۵</sup> بند ۴۵، مضمون.

آنچه را که از آسمان وحی برایشان نازل کردیم پیروی کنند، یقیناً خود را در آزادی محض خواهند یافت.<sup>۱</sup>»

آیا به راستی حدود و احکام الهی همان مسیر تقدّم و تعالی روحانی است؟ البته که چنین است؛ زیرا تصریح مظهر ربّ العالمین است که حدود و احکام الهی وسیله شمول عنایت و رحمت ربّانی؛ عامل انتشار رائحه قمیص ابهایی، یعنی معرفت و محبّت مظهر احدیه؛ منبع و سرچشمه رحیق مختوم، یعنی حقایق و معانی بدیعه<sup>۲</sup>؛ حقیقت آب زندگی؛ منشأ حکمت و رستگاری؛ علت ارتفاع مقامات روحانی؛ و سبب تحقق آزادی حقیقی است. و این رحمت و محبّت و مقام و منزلت و زندگی و رستگاری و آزادی در واقع توصیفات دیگری هستند از همان تعالی روحانی و به همین دلیل است که قلم مقتدر اعلی موضع و موقف اهل بهاء، بل تمام مردم دنیا را در قبال این حدود و احکام، در کتاب مستطاب ربّ الانام، این چنین تبیین و تأکید می فرماید «سزاوار چنان است که هر نفسی آنچه را که نزد مقصود مأمور گشته است تبعیت کند<sup>۳</sup> (بند ۲). هنگامی که خورشید احکام از افق بیان بدرخشد کُلّ باید از آن پیروی کنند<sup>۴</sup>. آنچه را که از مطلع بیان امر شده‌اید، اطاعت کنید<sup>۵</sup>. به اوامر الهی و احکام ربّانی چنگ زنید<sup>۶</sup>. آنچه را که از نزد مُشفق رحیم مأمور گشته‌اید عمل کنید<sup>۷</sup>. سنن خداوند را به دست‌های قدرت و اقتدار بگیرید و سنن جاهلان را ترک کنید<sup>۸</sup>. از حدود و سنن الهی تبعیت نمایید<sup>۹</sup>. مبدا شئونات زمینی شما را از آنچه که از نزد

---

<sup>۱</sup> بند ۱۲۵، مضمون.

<sup>۲</sup> به مبحث ۸۲۶ رجوع شود.

<sup>۳</sup> بند ۲، مضمون.

<sup>۴</sup> بند ۷، مضمون.

<sup>۵</sup> بند ۲۹، مضمون.

<sup>۶</sup> بند ۱۷، مضمون.

<sup>۷</sup> بند ۴۷، مضمون.

<sup>۸</sup> بند ۶۲، مضمون.

<sup>۹</sup> بند ۷۱، مضمون.

قویّ امین مأمور شدید، بازدارد<sup>۱</sup>. و سرانجام این که: به حدود و سنن الهی عمل کنید و از آن‌ها همچون چشمانتان محافظت نمایید<sup>۲</sup>.

علاوه بر مضامین مشخص فوق، ذیلاً ابتدا بر اساس فقرات دقیقه از نصوص مبارکه و سپس به یاری تبیینات متمرکزۀ مربوطه، هم‌چنان مسیر تعالی، یعنی اوامر و احکام الهی و بخصوص ضرورت و نحوه عمل به آن‌ها را، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

(۱۳) فقرات دقیقه:

(۱) «ایاکم أَنْ تَدْعُوا كِتَابَ اللَّهِ عَنْ وِرَائِكُمْ، تَمَسَّكُوا ثُمَّ اَعْمَلُوا بِمَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِيهِ إِنَّ هَذَا لَفَوْزٌ عَظِيمٌ.» (قلم‌اعلیٰ ۷، ص ۲۴۹)

(۲) «باید کُلُّ بما یحبُّ الله ناظر باشند و بما أمروا فی الکتاب، عامل.» (لئالی الحکمة ۳، فقره ۲۴)

(۳) «اگر بریّه حلاوت کلمات الهیّه را... ادراک می‌نمودند، البتّه به آنچه مأمور بودند، عمل می‌نمودند.» (امروخلق ۳، ص ۱۸۰)

(۴) «کلمات مکنونه تلاوت نمایند و به مضمون دقت کنید و به موجب آن عمل نمایید.» (مکاتیب ۳، ص ۹۳)

(۵) «الواح طرازات و کلمات و تجلیات و اشراقات و بشارات را به امعان نظر بخوانید و به موجب آن تعالیم الهیّه، قیام نمایید.» (مکاتیب ۳، ص ۹۳)

(۶) «باید کلمات مکنونه فارسی و عربی را لیلاً و نهاراً قرائت نمایم و تضرّع و زاری نمایم تا به موجب این نصایح الهیّه عمل نمایم.» (مائده آسمانی ۵، ص ۱۹۹)

(۷) «رأس الدین هو الاقرار بما نُزِلَ من عند الله وَ اتَّبَاعَ ما شُرِعَ فی محکم کتابه.» (مجموعه الواح، ص ۳۳)

(۸) «خُذْ كِتَابِي بِقَوْتِي وَ تَمَسَّكْ بِمَا فِيهِ مِنْ اوامر ربِّک الامر الحکیم.» (منتخبات آثار برای جلسات تذکّر ۲، ص ۵۶)

<sup>۱</sup> بند ۱۳۴، مضمون.

<sup>۲</sup> بند ۱۴۷، مضمون.

۹) «اوامر الهیّه از سماء عز احدیّه نازل، کُلّ به آن عامل شوید. امتیاز و ترقّی و فوز خلق به آن بوده و خواهد بود، هر نفسی که به آن عمل نمود رستگار شد.» (آیات الهی ۲، ص ۱۹۵)

۱۰) «عنقریب صاحبان درایت و عقول مشاهده می نمایند که مَفَرّی نیست مگر به عمل به آنچه در کتاب الهی نازل شده.» (قلم اعلی ۷، ص ۱۲۵)

۲۳) تبیینات مبسوطه:

همان‌گونه که هیکل انسانی دارای یک سراسر است که از تمامی قسمت‌های دیگر پیکر مهم‌تر، بالاتر و اساسی‌تر است، از نقطه نظر حیات مؤمنان، دین خداوند نیز دارای یک رأس است که اهمیت و ارزشش بیش از قسمت‌های دیگر آن است. جزء اوّل این رأس، اقرار لفظی و اعتراف قلبی به حقانیت همه آنچه است که خداوند منان در آیات و آثارش نازل فرموده و جزء دوّم آن، تبعیت و پیروی از کُلّیه اصول و قوانین و احکام و اوامری است که به صرف فضل و عنایتش برای صیانت و هدایت و ترقّی و پیشرفت بندگانش در کتاب مقدّس اقدسش وضع فرموده و هم از این روست که به مؤمنین خود امر می‌فرماید که این کتاب مستطاب را با تکیه بر تأییدات و هدایات الهیّه، اخذ کنند و با تمام وجود و بر اساس معرفت و مَحَبّت مظهر موجود، به تمامی اوامر و احکام پروردگار عالمیان چنگ زنند و آن‌ها را در حیات یومیّه خود به مرحله اجرا و عمل درآورند و نیز به همین دلیل است که بندگان را متذکّر می‌دارند که مبدا از روی فراموشی و غفلت این کتاب آسمانی را کناری اندازند یا از روی نادانی و جهالت اوامر و احکامش را نادیده انگارند؛ بلکه برعکس، با همه جسم و جان و ذهن و روان خود به آن درآویزند و هر چه را که خداوند بخشنده مهربان در آن نازل و ظاهر فرموده، به کار برند و بدین وسیله از فوز عظیم و عنایت عمیّمش بهره‌مند شوند.

این فریضه عمل به اوامر و احکام مُنَزَله در کتاب الهی جلوه‌ای از جلوه‌های فراوان عشق و مَحَبّت حضرت باری است نسبت به بندگانش. او خلق خود را دوست می‌دارد؛ لهذا برای صیانت و هدایت حیات و تضمین و تأمین نجات آنان دستورالعمل زندگی می‌آورد و تأکید می‌فرماید که «اوامر الهیّه از سماء عز احدیّه نازل» شده و به همین سبب شایسته و

بایسته است که کُلّ مؤمنان بدون استثناء این نشانهٔ مَحَبَّت یزدانی را درک کرده، همواره مدّ نظر داشته باشند و بدانند که «امتیاز و ترقّی و فوز خلق به آن بوده و خواهد بود»؛ و یقین کنند که «هر نفسی به آن عمل نمود رستگار شد». عمل به اوامر و احکام الهی آن هم در دنیایی که به خداوند علیم و مظهریّت عظیم و تعالیم منیعش پشت کرده و همهٔ حالات و حرکاتش، ظاهراً بر خلاف رضایت و برعکس مشیّت اوست، کار آسانی نیست؛ به قُوّه روحانی و نیروی معنوی محتاج است. و یکی از عواملی که این قُوّه و نیروی روحانی را با خود و در خود و حول خود دارد، نفس کلمات الهیه و آیات ربانیه است.<sup>۱</sup> قُوّه قدسیّه و نفوذ الهیهٔ این آیات و کلمات مبارکه، از جمله در قالب نماد «حلاوت» یعنی شیرینی بیان شده است.<sup>۲</sup> این قوا و نیروها قابل درک و جذبند؛ می‌توان آن‌ها را احساس کرد و نسبت به وجود و تأثیرشان یقین و اطمینان حاصل نمود؛ و درک همین حلاوت است که اگر صورت پذیرد، عمل به حدود و احکام الهی سهل و آسان می‌شود.

از جمله کلمات الهیه مشهور و معروف که چکیده و عصارهٔ جمیع تعالیم روحانیّه در ادوار سابقه بوده، به صرف فضل و عنایت جمال عزّ احدیه، به صورت فضاهاى کوچک و فقرات دقیقه، مجدداً نازل شده، کلمات مبارکه مکنونه است. شایسته چنان است که مؤمنین ابتدا آن را زیارت و تلاوت نمایند و حین تلاوت یا قبل یا بعد از آن، به مضامین و مفاهیم و حقایق و معانی موجود در آن، دقّت ذهنی کافی مبذول دارند؛ آن‌گاه خود مایل و مشتاق خواهند شد به موجب تعالیم روحانیّه مندمج در آن عمل نمایند. قرائت و تلاوت این اثر فوق‌العاده و منحصر به فرد الهی، کاری است که باید شب و روز صورت پذیرد؛ با یکبار خواندن و یک یا دو مطلب را از آن استخراج کردن، مسئله حل نمی‌شود و مطلوب حاصل نمی‌گردد. باید شب و روز با آن انس گرفت و حداقل در بامدادان و شامگاهان آن را قرائت نمود و در حقایق و معانی تفکّر کرد و همراه آن، با تصرّح و زاری از درگاه الهی عون و عنایت طلبید تا بتوانیم به موجب تعالیم الهیه مذکور و مندرج در آن عمل کنیم.

<sup>۱</sup> به مبحث ۲۶ رجوع شود.

<sup>۲</sup> به مبحث ۷۲۶ مراجعه شود.

مجموعه مشهور دیگر از آیات و آثار الهی، الواح مقدسه طرازات، کلمات فردوسی، تجلیات، اشراقات و بشارات است که همه آنها در کتابی موسوم به «اشراقات» جمع آوری شده‌اند. این آثار مبارکه نیز مشحون از تعالیم الهیه برای تحکیم و تعالی حیات اجتماعی نوع بشر هستند و اکثراً چکیده و عصاره سایر آثار مظهر معظم الهی را در خود جمع دارند. از وظایف ضروری و حتمی مؤمنین است که به موجب تعالیم مبارکه مندرج در این آثار برجسته نیز قیام نمایند. یعنی هر آنچه را که از لحاظ ذهنی و روحی آنان را از تمسک به این تعالیم ربّانیه و اجرای آنها در حیات یومیّه، باز می‌دارد، کنار زده؛ با سعی و تلاش در زندگی خود ظاهر و عیان‌شان سازند و شرط موفقیت در این کار این است که آنها را «به امعان نظر» بخوانند؛ یعنی قوای ذهنی و روحی خود را برای درک حقایق و معانی مندمج در آنها به کار گیرند.<sup>۱</sup>

یکی از آفات عظیمه عالم انسانی این است که حکم‌کننده و فرمان‌دهنده بسیار دارد. هر کسی از هر راهی می‌رسد، به قصد کسب نفوذ و قدرتی محدود و موقت، برای زندگی آدمیان حکم صادر می‌کند؛ و حتی کار به جایی رسیده است که تعیین تکلیف هر کسی توسط خودش را یکی از نشانه‌های پیشرفت و ترقی نوع بشر به حساب می‌آورند. اما در همین احوال پُر و بال، مظهر عظیم حضرت ذوالجلال نیز آمده است و کتاب و خطاب خود را عرضه فرموده است؛ گرچه وجه عالم رو به لامذهبی است ولی به زودی و در ابتدا «صاحبان درایت و عقول» مشاهده خواهند نمود «که مفری نیست، مگر به آنچه در کتاب الهی نازل شده»؛ یعنی بشریت یا باید در منجلاب غفلت و فساد و انحرافی که به وجود آورده معدوم شود و یا به قدرت و مشیت منجی و مُسَلّی حقیقی خود، تن در داده، از تعالیم و قوانین و احکامش تبعیت و پیروی کند. به قول معروف این گوی و این هم میدان. معلوم و مدلل شد که مسیر تعالی برای روح ایمانی اوامر و احکام الهی است؛ یعنی روح ملزم و محتاج است که در حوزه احکام الهی و در فضای اوامر ربّانی حرکت و سلوک نماید، و خارج از این حوزه و فضا مشکلات فراوان و مخاطرات بی‌امان هستی و حرکتش را تهدید می‌کند و از آن جا که هر مسیری دو جهت دارد، اکنون باید به این سؤال پاسخ

<sup>۱</sup> به مبحث ۲۱۶ رجوع شود.



داده شود که جهت مطلوب مسیر تعالی چیست و کجا است؟ و یا به عبارت دیگر، روح ایمانی در حوزه اوامر و احکام الهی توجهش به چیست و تمرکزش به کجا است؟ و این سؤالی است مهم که پاسخش در فصل بعدی مهیا خواهد شد.

## فصل چهارم - جهت تعالی

هر متحرکی در مسیر حرکت خود می‌تواند در دو جهت حرکت کند، یا به جلو برود و یا به عقب بازگردد. اما این که کدام سو را برگزیند متأثر از این واقعیت است که چه چیزی به جلو می‌کشانندش و چه عاملی به عقب می‌خوانندش. آیا متحرک روحانی ما یعنی روح ایمانی نیز در مسیر خود، یعنی در حوزه اوامر و احکام الهی، دارای چنین وضعیتی است؟ پاسخ مثبت است. در ابتدای مسیر، شرایط و احوال مبدأ حاکم است؛ اما در انتهای مسیر چه چیزی یا چه کسی موجود و منتظر است؟ در آن جا وجه جمیل و جلیل مظهر عظیم و عزیز الهی حاضر و منتظر است و یا به عبارت دیگر، جهت توجه روح در حوزه اوامر و احکام الهی، جمال و جبروت مظهر کبریا ربّانی است و چنین است زیرا شهادت لسان کبریا است که «قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمی مخاطباً لبریتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی»<sup>۱</sup>، لسان قدرتم در جبروت عظیمم خطاب به خلقم به سخن آمد که عمل کنید حدودم را به خاطر محبت جمالم. ذیلاً نخست بر اساس فقراتی دقیقه از آیات و آثار الهیه و سپس به کمک تبیینات مبسوطه مربوطه، این موضوع عالیّه متعالیه را توضیح و تشریح می‌نماییم.

(۱۴) فقرات دقیقه:

- (۱) «قلم اعلی به لسان پارسی می‌فرماید؛ گوینده همان است که در شجره طورنطق فرمود. اگر لذت این بیان که از لسان رحمن ظاهر است، اهل ارض بیابند؛ جمیع به افق اعلی توجه نمایند.» (آثار قلم اعلی ۵، ص ۸۸)
- (۲) «حق شاهد و گواه است که اگر جمیع من علی الارض، نفعه یک کلمه از کلمات الهی را بیابند، کُلّ سرمست شده، به انوار وجه توجه نمایند.» (آثار قلم اعلی ۶، ص ۷۱)
- (۳) «کلمه حق اگر چه به حرفین باشد... والله از نفعات همان کلمه وحده، عارفین نفعات حق را می‌یابند و به رضوانش توجه می‌نمایند.» (کتاب بدیع، ص ۳۴۹)

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب اقدس، بند ۴.

- (۴) «لو يُكشَفُ الغِطاءُ لَتَفدونَ انفسُكم لِاستِماعِ كَلِمَةٍ التي يَخْرُجُ من فمِ المَحَبوبِ و يَأخُذُكم جَذبُ الاِشتِياقِ على شَأْنٍ لا يَمْنَعُكم السَّلاسلُ و ضِواءُ اهلِ النِّفاقِ عن التَّوجِّهِ الى نَيرِ الآفاقِ.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۵۰)
- (۵) «هل عَلِمْتُم مِن اَيِّ قَلَمٍ يَأْمُرُكم رَبُّكُمْ مالِكُ الاسماءِ؟ لا و عَمري لو عَرَفْتُم لَتَرَكْتُم الدُّنيا مُقبِلينَ بالقلوبِ الى شَطْرِ المَحَبوبِ.» (كتاب مستطاب اقدس، بند ۵۵)
- (۶) «طوبى از برای نفوسى كه قلوب را از ماء بيان الهى از جميع كدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده، به افق اعلى توجه نموده اند.» (مائدة آسمانى ۷، ۱۵۶)
- (۷) «طوبى از برای نفسى كه نفحات وحى جذبش نمود و به افق اعلايش راه نمود.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۷۷)
- (۸) «دَع كُلِّ ما سَمِعْتَ ثم تَوَجَّهْ الى آياتِ رَبِّكَ. لَعَمري لو تَجَدُّ حِلاوتِها تَدْعُ الورى عن وراك و تَتَوَجَّهْ الى موليك.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۱۰)
- (۹) «اگر در اين بيانات لسان رحمن اقل من آن تفكر نمايى ... صنم وهم را... شكسته... به شطر قدم توجه نمايى.» (كتاب بدیع، ص ۲۱۱)
- (۱۰) «قسم به آفتاب افق سجن اگر ناس فى الجملة در آنچه در اين ظهور اقدس امانع ظاهر شده، تفكر نمايند... به دل و جان به شطر رحمن توجه نمايند.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۲)
- (۱۱) «كَبَّرَ من قِبَلِي على احبَّاي لِيَشْرَبونَ من كَلِماتِي رحيقِ عِنايتِي... و يَتَوَجَّهونَ بقلوبِهِم الى وجهي و افقى.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۱۹)
- (۱۲) «قسم به اسم اعظم هر نفسى اليوم حلاوت يك آيه از آيات مُنزله را بيابد و ادراك نمايد، از من فى السموات و الارض بگذرد و به شطر دوست توجه كند.» (آيات الهى ۲، ص ۸۱)

(۲۴) تبينات مبسوطه:

در مسير ترقى و تعالى روحانى، جهت جنبش و حركت و مقصد كوشش و جدت «افق اعلى» است، «رضوان» حق است، «نير آفاق»، «انوار وجه»، «شطر دوست»، «شطر رحمن»، «شطر قدم»، «شطر محبوب»، وجه و افق مظهر امرالله، و عاقبت، مولاى

عالمیان است. واژگان افق، رضوان، نیر، انوار، و شطر همه نمادهایی هستند که معرف و مبین وجه جمال الهی و هیكل مظهر ربوبی و یا به عبارت آسان‌تر، مطاف عالمیان و مولای مردمان جهان، حضرت بهاء‌الله مرئی و مسلی می‌باشند.

اما به افق اعلی همه «اهل ارض» توجه توانند کرد، اگر لذت بیان رحمن را بیابند؛ و نیز بعضی نفوس توجه توانند نمود، اگر «قلوب را از ماء بیان الهی از جمیع کدورات و اشارات» مطهر کنند؛ و نیز هر نفسی به این افق راه تواند یافت، اگر «نفحات وحی» جذبش بنماید<sup>۱</sup>. توجه عارفان به این رضوان ممکن است، اگر نفحات حتی یک «کلمه» را بیابند؛ و توجه مؤمنان پُروفاق به این نیر آفاق نه تنها میسر است، بلکه اگر پرده برافتد آنان جان‌های خود را فدای استماع حتی یک کلمه از کلماتی خواهند کرد که از فم مطهر محبوب عالمیان خارج می‌شود و جذب اشتیاق چنان اخذشان خواهد نمود که حتی سلاسل و اغلال لایطاق و ضوضاء اهل نفاق آنان را از توجه به نیر آفاق منع نتواند نمود؛ و نیز توجه «جمیع من علی الارض» به این انوار وجه ممکن است، اگر حتی «نفحة یک کلمه از کلمات الهی را بیابند»؛ و نیز توجه هر فرد مؤمن «به شطر قدم» عملی است، اگر در بیانات الهی «أقل من آن»، کم‌تر از یک لحظه، تفکر نماید؛ و نیز توجه کُلّ ناس «به شطر رحمن» آسان است، اگر «در آنچه در این ظهور اقدس امع ظاهر شده، تفکر نمایند».

همچنین اقبال جهانیان به شطر محبوب جاودان میسر است، اگر درک کنند که پروردگارش با کدامین قلم خطابشان فرموده است؛ و نیز توجه احبای الهی به وجه مظهر ربّانی و افق جمال ابهایی کاملاً میسر است، اگر مدام از رَحیق عنایت که در اواعی کلمات سبحانی ریخته شده بنوشند و بنوشانند؛ و سرانجام، توجه هر مؤمن بهایی به مولای عظیمش کاملاً ممکن است، اگر آنچه را که شنیده بگذارد و به آیات پروردگارش روی کند و حلاوت حتمی آن را دریابد.

بدین ترتیب واضح و مبرهن شد که مرجع کبیر و مقبل عظیمی که محلّ توجه و مرکز اقبال کُلّ عارفین، همه مؤمنین، کُلّ نفوس، تمامی ناس و فرد فرد مخلصین است، مظهر کُلّی

<sup>۱</sup> به مبحث ۴۷ رجوع شود.

الهی، حضرت بهاءالله موعود و محبوب و مُنجی بوده و خواهد بود و شرط توفیق در این توجّه نیز تفکر و تعمّق در کلمه طیبّه الهیه و درک حقایق و معانی مندرج در آن و جذب حالات و کیفیات متعلّق به آن است.

اکنون که مبدأ تعالی تعریف شد و ماهیت مسیر آن مشخص گشت و نیز نشان داده شد که جهت این جنبش و تعالی به سوی هیکل ربوبی و وجه نورانی و جمال و کمال مظهر عظیم الهی است؛ ارکان اصلیّه این جنبش و حرکت معنوی معلوم و معین گشته است؛ و می توان با اطمینان خاطر و یقین باهر به این سفر و سلوک معنوی اقدام کرد. اما همچون هر حرکت و جنبشی و هر سفر و سلوکی که نیروهای مانعه و عوامل بازدارنده، جزئی محرز و مسلّم از آن است؛ در این جا نیز قطعاً نیروهای مانعه ای موجود است که باید آن ها را بشناسیم و عوامل بازدارنده ای در عمل است که باید آن ها را از سر راه برداریم و حال این سؤال مطرح می شود که این قوا و عوامل مانعه بازدارنده چیست و ماهیت آن ها کدام است؟ فصل بعدی به این پرسش اساسی پاسخ می گوید.

## فصل پنجم - نیروهای مانعه

هر متحرکی که از مبدأ حرکت خود به راه افتاده، در مسیر معهود و جهت مطلوب در حرکت باشد، قطعاً و حتماً، بر اساس اصول کلی و بر طبق قوانین طبیعی، با موانع و مشکلاتی مواجه می‌شود؛ که البته نفس مقابله و مواجهه با این موانع و مشاکل، خود رمزی از تکامل و ترقی و رازی از پیشرفت و تعالی است، به شرطی که بتواند بر آنها فائق آید. اما اگر ماهیت و علت این موانع بازدارنده مشخص نشود و به قصد رفع و حذف آنها اقدام مقتضی صورت نگیرد، چه بسا متحرک از حرکت بازماند و یا از مسیر مقدر خارج شود و یا از جهت مطلوب منحرف گردد، که البته هر سه این حالات چیزی جز اهمال و اتلاف، و خسران و زیان، و حسرت و ندامت و عاقبت هم رنج و محنت به بار نخواهد آورد. سالک سبیل تعالی، یعنی روح مستعد و محتاج مؤمن حقیقی نیز در مسیر سلوک معنوی، یعنی در حوزه اوامر و احکام الهی و در جهت جوشش مطلوبش، یعنی به سوی جمال و جبروت مظهر ربّانی، حتماً و قطعاً با موانع درونی نفسانی و نیز مشاکل بیرونی انسانی مواجه و مقابل می‌شود. این که او چگونه می‌تواند بر این موانع غلبه نماید و چه‌سان قادر است این مشاکل را از سر راه بردارد، در مباحث بعدی مطالعه و بررسی خواهد شد؛ اما این جا در همین فصل، طی دو مبحث فرعی با عناوین «نیروهای مانعه درونی - نفس اماره» و «نیروهای مانعه برونی - معاندان امرالله»، در هر کدام ابتدا بر اساس فقرات دقیقه کافیه از نصوص الهیه و سپس با استعانت و استمداد از تبیینات مبسوطه متناسبه، در حدّ ضرورت، ماهیت و عملکرد این نیروهای مانعه رادعه مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد.

### ۱۵) نیروهای مانعه درونی - نفس اماره

نفس اماره، مجموعه قوای غریزی انسان است که ناشی از ترکیب آلی مادی بوده، انسان و حیوان و حتی گیاهان در آن مشترکند. عملکرد آزادانه و افسارگسیخته نفس اماره، مهم‌ترین مانع درونی در مسیر ترقی و تعالی روحانی است. ذیلاً به سبک جاری این مجموعه، و بالاخص با تکیه و تمرکز بر ماهیت و عملکردهای این نیروی مانعه، مطالبی فشرده ارائه می‌گردد. فقرات دقیقه مبین تنوع و گستردگی عملکرد نفس اماره، همه، از

کلمات مبارکهٔ مکنونهٔ فارسی و عربی (به جز چهار فقره که از منابع دیگر است) استخراج شده؛ و این خود شاهدهی است بارز بر این حقیقت که این موضوع در چه حد و اندازه‌ای در (صدها مجلد) آثار الهی این دور بدیع مطرح شده است.

(۱۱۵) فقرات دقیقه:

- (۱) «ان تُحِبَّ نَفْسِي فَأَعْرِضْ عَنِ نَفْسِكَ.» (کلمات مکنونهٔ عربی، بند ۷)
- (۲) «مَا قُدِّرَ لَكَ الرَّاحَةُ إِلَّا بِاعْرَاضِكَ عَنِ نَفْسِكَ وَاقْبَالِكَ بِنَفْسِي.» (=، بند ۸)
- (۳) «كَيْفَ نَسِيتَ عَيْوَبَ نَفْسِكَ؟» (=، بند ۲۶)
- (۴) «إِنَّهُ نَفْسِكَ عَمَّا تَهْوِي.» (=، بند ۳۸)
- (۵) «لَا تَشْتَغِلْ بِالْدُنْيَا.» (=، بند ۵۵)
- (۶) «أَنْتَ تَرِيدُ الذَّهَبَ.» (=، بند ۵۶)
- (۷) «أَنْتَ عَرَفْتَ غِنَاءَ نَفْسِكَ فِيهِ (الذَّهَبُ).» (=، بند ۵۶)
- (۸) «يَا بِنَ الْإِنْسَانَ قَدْ مَضَى عَلَيْكَ أَيَّامٌ وَاشْتَغَلْتَ فِيهَا بِمَا تَهْوِي نَفْسُكَ مِنَ الطُّنُونِ وَ الْاَوْهَامِ.» (=، بند ۶۲)
- (۹) «طَيُّورُ افْتَدَى عِبَادًا... بِه تَرَابِ فَانِي قَانِعِ شَدِيدِ، از آشیان باقی دور مانده‌اند و به گِل‌های بُعد توجه کرده، از گِل‌های قُرب محروم گشته‌اند.» (کلمات مکنونهٔ فارسی، بند ۲)
- (۱۰) «أَزْ مَدَارِجِ ذُلِّ وَهَمِّ بَگَدَرِ.» (=، بند ۹)
- (۱۱) «دَلْ مَرْدَةٍ جَزْ بِه كُغْلٍ يَظْمَرْدَةٍ مَشْغُولِ نَشُودِ.» (=، بند ۱۰)
- (۱۲) «بِه خَاكِدَانِ تَرَابِي دَل مَبْنَدِيدِ.» (=، بند ۱۴)
- (۱۳) «أَي جَوْهَرِ غَفْلَتِ، دَرِيغِ كِه صَد هَزَارِ لِسَانِ مَعْنَوِي دَر لِسَانِي نَاطِقِ وَ صَد هَزَارِ مَعْنَوِي غَيْبِي دَر لِحْنِي ظَاهِرِ، وَلَكِنْ كُوشِي نِه تَا بَشْنُودِ وَ قَلْبِي نِه تَا حَرْفِي بِيَايِدِ.» (=، بند ۱۶)
- (۱۴) «تُو از مَن مَأْيُوسِ، سَيْفِ عَصِيَانِ شَجَرِ امِيدِ تَرَا بَرِيدِهِ... تُو ذَلَّتْ بِي مَنْتَهِي بَرَايِ خُودِ پَسَنْدِيدِي.» (=، بند ۲۲)
- (۱۵) «تُو مَنزَلِ وَ مَحَلِّ مَرَا بِه غَيْرِ مَن كُذَّاشْتِي.» (=، بند ۲۸)

- ۱۶) «ای جوهر هوی، بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان به مکان تو آمدم و ترا در بستر راحت به غیر خود مشغول یافتم.» (=، بند ۲۹)
- ۱۷) «تو غافل چون به ثمر آمدی، از تمامی نعیم غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی؛ به قسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرر یافتی و مسکن نمودی.» (=، بند ۳۰)
- ۱۸) «ای بنده دنیا، در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت.» (=، بند ۳۱)
- ۱۹) «(شمع دلت) را به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن.» (=، بند ۳۳)
- ۲۰) «ملک بی زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده.» (=، بند ۳۷)
- ۲۱) «از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام.» (=، بند ۳۸)
- ۲۲) «از بند ملک خود را رهایی بخش.» (=، بند ۴۰)
- ۲۳) «ای بنده من... از حبس نفس خود را آزاد کن.» (=، بند ۴۰)
- ۲۴) «وای وای، ای عاشقان هوای نفسانی... چون بهائم در سبزهزار شهوت و امل تعیش می نمائید.» (=، بند ۴۵)
- ۲۵) «ای پسران غفلت و هوی، دشمن مرا در خانه من راه داده‌اید و دوست مرا از خود رانده‌اید.» (=، بند ۵۲)
- ۲۶) «ای پسران غفلت و هوی،... حبّ غیر مرا در دل منزل داده‌اید.» (=، بند ۵۲)
- ۲۷) «ای پسر انسان... کُلّ از خمر باقی لطیف توحید به ماء کثیف نیند اقبال نموده‌اید.» (=، بند ۶۱)
- ۲۸) «به خمر کدره فانیه چشم مگشا.» (=، بند ۶۲)
- ۲۹) «ای عاصیان،... در سیل‌های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی‌باک می رانید.» (=، بند ۶۵)
- ۳۰) «اگر نفس ناری غلبه نماید، به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من.» (=، بند ۶۶)



۳۱) «نفس باید به طور دائم‌التزاید تحت‌الشعاع روح عالی انسانی قرار گیرد.» (جزوه نمونه حیات بهایی، ص ۲۲)

۳۲) «نفس آماره... میراث مظلم و حیوانی است که همه ما آن را داریم... طبیعت دون انسانی است... جنبه منفی طبیعت ماست.» (جزوه نمونه حیات بهایی، ص ۴۲)

۳۳) «فَاعْلَمَ بَأَنَّ النَّفْسَ الَّتِي يُشَارِكُ فِيهِ الْعِبَادُ، إِنَّهَا تُحَدِّثُ بَعْدَ امْتِشَاحِ (مخلوط شدن) الاشياء و بلوغها.» (مجموعه الواح سلاطین، ص ۲۲۰)

۳۴) «إِعْلَمَ بَأَنَّ حَيَاةَ الْإِنْسَانِ مِنَ الرُّوحِ وَ تَوَجَّهَ الرُّوحُ إِلَى جِهَةٍ دُونَ الْجِهَاتِ، إِنَّهُ مِنَ النَّفْسِ. فَكَّرَ فِيمَا الْقَيْنَاك.» (مجموعه الواح سلاطین، ص ۲۲۱)

۲۱۵) تبیینات مبسوطه:

نفس آماره، مجموعه قوای غریزی انسان است، «میراث مظلم و حیوانی است»، «طبیعت دون انسانی» و یا «جنبه منفی طبیعت ما است»؛ پس از ترکیب مادی جسم، بعد دوم مشترک میان انسان و حیوان است. این نفس از ترکیب پیچیده مواد آلی ناشی می‌شود و طبیعتاً پس از تحلیل این ترکیب نیز، از میان می‌رود. «فَاعْلَمَ بَأَنَّ النَّفْسَ الَّتِي يُشَارِكُ فِيهِ الْعِبَادُ أَنَّهَا تُحَدِّثُ بَعْدَ امْتِشَاحِ الْأَشْيَاءِ وَ بَلُوغِهَا» بدان نفسی که عباد در آن مشترکند از ترکیب و اختلاط اشياء (مواد) و بلوغ آن، حادث می‌شود. این نفس از لحاظ منشاء، ماهیت، قوا و کمالات کاملاً متفاوت از روح است. در آثار مبارکه گاهی واژه نفس به معنی روح به کار برده می‌شود؛ در این حالت باید توجه داشت که مقصد «نفس ناطقه» است که عبارت دیگری برای بیان همان روح است<sup>۱</sup>. نفس آماره گرچه قوه‌ای ذاتاً متفاوت از روح است؛ اما روی جهت‌گیری روح آدمی تأثیر دارد. «فَاعْلَمَ بَأَنَّ... تَوَجَّهَ الرُّوحُ إِلَى جِهَةٍ دُونَ الْجِهَاتِ، إِنَّهُ مِنَ النَّفْسِ»، بدان که توجه روح به جهتی غیر از جهات دیگر، از نفس است؛ یعنی این که اولاً روح متفاوت از نفس است، زیرا در همین آیه شریفه هر دو به عنوان دو موجودیت مستقل و مجزاً نام برده شده‌اند؛ و ثانیاً جهت‌گیری روح در امور مهمه حیات تحت تأثیر نفس است، و به همین دلیل است که «نفس باید به طور دائم‌التزاید تحت‌الشعاع روح عالی انسانی قرار گیرد»؛ زیرا اگر چنین نباشد، تأثیرات

<sup>۱</sup> به بحث ۱ رجوع شود.

نفس بر جهت‌گیری روح، آن را از رشد و تعالی باز می‌دارد و ظهور و بروز قوا و کمالات مکنونه آن را یا متوقف می‌نماید یا به تأخیر می‌اندازد، و لهذا روح را باید چنان تغذیه و تقویت نمود که نه تنها از نفس آماره فرمان نگیرد؛ بلکه آن را کاملاً و دائماً تحت الشعاع قوای ذاتیه خود قرار دهد<sup>۱</sup>.

اما صرفاً از نقطه نظر کلمات مبارکه مکنونه، چنین است شمه‌ای از خصلت‌های دنییه وسیعه و اعمال قبیحه متنوعه نفس آماره: از جمله، غفلت و فراموشی است، به خصوص فراموشی عیوب خویش، تا آنجا که سؤال تنبه‌آمیز مظهر کبریا درباره‌اش صادق‌آید که «کیف نسیت عیوب نفسیک؟» چگونه عیوب خودت را فراموش کردی؟ و این غفلت و فراموشی تا آن جا عمق و وسعت می‌گیرد که فرد به «جوهر غفلت» بدل می‌شود، آن گاه حتی اگر «صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق» شود و «صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر» گردد، گوشی نخواهد داشت «تا بشنود» و قلبی نخواهد بود «تا حرفی بیابد»؛ آن گاه «از تمامی نعیم» الهی غفلت می‌کند و «به گمان باطل خود» می‌پردازد؛ همه چیز را بالمره از یاد می‌برد و عاقبت «از باب دوست به ایوان دشمن مقرر» می‌گزیند، «بنده دنیا» می‌شود و برای همیشه در «حجاب غفلت» پوشیده و پنهان می‌ماند و در چنین احوالی، نسیم الهی که در سحرگاهان بر همگان مرور می‌نماید، او را «در فراش غفلت خفته» می‌یابد و به حالش گریسته، باز می‌گردد.

از جمله، دنیا دوستی و ماده‌پرستی است، اشتغال به دنیا است و اعتماد به ابریز و طلا است و در آن، یافتن رمز غنا است؛ «به خاکدان ترابی دل» بستن است و در زمره «ابناء غرور» وارد گشتن است؛ «از جبروت باقی» حق گذاشتن است و «خود را به اسباب زرد و سرخ» آراستن است.

و این نفس آماره است که ذلت و زبونی می‌طلبد و توقف و تدنی می‌جوید؛ دل را می‌میراند تا آنجا که «جز به گل پژمرده مشغول نشود» و نه تنها این، بلکه «آشیان باقی» را رها می‌کند و به «تراب فانی قانع» می‌شود و از «گل‌های قرب محروم گشته»، به

<sup>۱</sup> به مباحث ۳۱ و ۱۲۶ رجوع شود.

«گل‌های بُعد توجّه» می‌کند؛ «به ماء کثیف نبید» اقبال می‌نماید و «به خمر کدِرّه فانیه چشم» می‌گشاید.

و نیز این نفس اماره است که به شهوت‌پرستی و هوس‌رانی مبتلا می‌شود؛ «ملک بی‌زوال را به انزالی از دست» می‌نهد و «شاهنشاهی فردوس را به شهوتی از دست» می‌دهد، و «چون بهائم در سبزه‌زار شهوت و اَمَل تعیّش» می‌نماید و آن‌گاه «با دل آلوده به کثافت شهوت و هوی، معاشرت» جمال کبریا را می‌جوید.

و نیز این نفس اماره است که «سیف عصیان» می‌کشد و اشجار امید را می‌برد؛ شمع دل «را به بادهای مخالف» خاموش می‌کند؛ در جرگه «عاصیان» وارد می‌شود و در «سبیل‌های مهلک خطرناک» بی‌باک می‌راند؛ «به غیبت خلق» خدا مشغول می‌شود؛ خود را به «کسوف دنیا» می‌آلاید و در هوای شیطانی طیران می‌نماید.

و نیز از عمل‌کردهای نفس اماره، پیروی از «ظنون و اوهام» است؛ تطاول به قلب آدمی و خیانت به حضرت ربُّ‌الانام است؛ شمع دل «را به بادهای مخالف» خاموش کردن است و بندگان خدا را در حبس خود انداختن است؛ دشمن حق را در خانهٔ او راه دادن است و دوست حق را از جوار او راندن است؛ اعمال را به غبار ریا کدِر کردن است و به غرور و نافرمانی، عهد و میثاق الهی را از قلوب زدودن است.

با این همه خصائص و اعمال دنیّه نفس اماره، این وظیفهٔ مؤمنان الهی و به خصوص سالکان سبیل تعالی است که به عون و عنایت ربّانی و با مراقبات و مجاهدات متمادی، با آن به مبارزه برخیزند و چنین توانند و خواهند کرد؛ زیرا به ندای محبوب عالمیان گوش سپرده‌اند که «ان تُحِبَّ نفسی فأعرض عن نفسک»، اگر مرا دوست می‌داری از نفست اعراض کن، و به فرمان مقصود جهانیان توجّه کرده‌اند که «انه نفسک عمّا تهوی»، نفست را از آنچه می‌خواهد بازدار، و خوب شنیده‌اند که «از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام» و نیک آموخته‌اند که «ای دوستان من، سراج ضلالت را خاموش کنید»، و خوش اقبال کرده‌اند که «ای بندهٔ من... از غلاف نفس و هوی بیرون آی.»

اکنون که عمده‌ترین نیروی مانعه درونی را در مسیر ترقی و تعالی روحانی، تا حدودی باز شناختیم؛ توجه خود را به بیرون معطوف می‌سازیم و می‌کاویم تا ببینیم برای تعالی روح فرد مؤمن، چه موانعی در بیرون قرار دارد و چه مشکلاتی در پیرامون خود می‌نماید و این مطلبی است که در مبحث بعدی، به استناد نصوص الهی و به کمک تبیینات سیستمی، پی می‌گیریم.

(۲۵) نیروهای مانعه بیرونی - دشمنان امرالله

(۱۲۵) معاندات کلیه

حیات و حرکت فرد مؤمن تجسم عینی امر بدیع و تعالیم جدید و جامعه نوین است؛ امر و تعالیم و جامعه‌ای که مورد حقد و حسد کهنه‌پرستان و دنیا دوستان قرار می‌گیرد و لاجرم معرض حمله و هجوم متنفذان و متکبران و خودپرستان واقع می‌شود. لهذا این هستی و حیات فرد مؤمن است که مرجع جمیع هجمات و ضربات خصمانه می‌باشد و این جنبش و حرکت او است که مواجه با انواع موانع مهلکه و اقسام مشاغل مُرعبه می‌گردد؛ موانع و مشکلاتی که ظاهراً و مُجبراً در طریق تقدّم و در سبیل تعالی او قرار داده می‌شود. بدین صورت، خصومت با امرالله به گونه‌ی خصومت با مؤمنان خدا ظاهر می‌شود، و معاندت با شریعت‌الله به شکل معاندت با پیروان دین‌الله باهر می‌گردد. تاریخ خون‌نوشته امر الهی شاهدهی است صادق از شدت و وسعت این خصومت‌ها و گواهی است موافق از استحکام و استمرار این معاندت‌ها. تاریخ به جای خود، همین الان این ظلم و ستم معاندان است که عارض بر پیروان جمال رحمن در ایران است؛ و قتل و اعدام و زجر و اخراج و توهین و توبیخ و دروغ و تهمت و افترا در آن فراوان است. در دید دشمنان چنان می‌نماید که این خصومت، امر جدید و جامعه بدیع را مضمحلّ و معدوم می‌سازد؛ اما در منظر مؤمنان چنین جلوه می‌کند که این معاندت‌ها گرچه در ظاهر بلاخیز و رعب‌آمیز است، اما در باطن عنایت‌آلود و نصرت‌نمود بوده، جامعه جدید را قوت و وسعت می‌بخشد. «بلائی عنایتی ظاهره نار و نغمه و باطنه نور و رحمة»<sup>۱</sup>. بلائی من عنایت من است، ظاهرش آتش و عقوبت و باطنش روشنی و رحمت است. لهذا معاندت با امرالله، گرچه

<sup>۱</sup> کلمات مکتونه عربی، بند ۵۱.

ظاهراً مانعی است بیرونی در مسیر تعالی روحانی مؤمنان و تقدّم صوری و معنوی جامعه پیروان، اما در باطن وسیله‌ای است نامرئی برای تطهیر و تمحیص تابعان و در عین حال زوال و اضمحلال معاندان. مخالفت و معاندت با امرالله یکی از مواضع مهمه اساسیه آیات و آثار الهیه است و شایسته تحقیق و تتبع جامع و وسیع. آنچه در این جا می‌آید، فقراتی دقیقه از نصوص مبارکه به همراه تبیینات سیستمی مربوطه است که بعضی متعلقات این موضع را، به نحو گذرا، مورد توجه قرار می‌دهد و به خصوص در عین حال که معاندان امرالله را به عنوان عمده‌ترین نیروی مانعه بیرونی در مسیر تعالی روحانی در نظر می‌گیرد، به مکانیزم اعجاب‌انگیز تعامل و تعاون معاندت با امرالله و پیشرفت دین الله نیز نظری می‌افکند.

(۱۱۲۵) فقرات دقیقه:

- (۱) «قد قام المشركون بالاعتساف في كُُلِّ الاطراف.» (لوح مبارک احتراق)
- (۲) «قد بلغتِ البليّة الى الغاية.» (=)
- (۳) «قد بلغتِ الذلّة الى النّهاية.» (=)
- (۴) «ترانى ممنوعاً عن البيان.» (=)
- (۵) «قد غرّق البهائم في بحرالبلاء.» (=)
- (۶) «قد كُسرَت اغصانُ سدرةالمنتهى من هبوب ارياح القضاء.» (=)
- (۷) «قد بقى الوجه في غبارالافتراء.» (=)
- (۸) «قد غلّق بابُ اللقاء من ظلم الاعداء.» (=)
- (۹) «تبارك الذى نَزَلَ على عبده حزنَ السّموات و الارض.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۲۶۸)
- (۱۰) «تبارك الذى نَزَلَ على عبده بلاءَ السّموات و الارض.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۲۶۸)
- (۱۱) «تبارك الذى نَزَلَ على عبده من سحاب القضاء سِهَامَ البلاء.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۲۶۹)
- (۱۲) «تبارك الذى نَزَلَ على عبده غمامَ البغضاء رماحَ القضاء.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۲۶۹)

١٣) «فسبحان الذى أَوْقَعَ جماله تحت مغاليب الغلّ من اولى الفحشاء.» (آثار قلم اعلى ٤، ص ٢٦٩)

١٤) «فسبحان الذى أودَعَ الحسين بين الاحزاب من الاعداء و يُضْرَبُ فى كُلِّ حينٍ على جسده رِمَاحُ القهر.» (آثار قلم اعلى ٤، ص ٢٦٩)

١٥) «قد حُبِسَ جسدى لِعِتْقِ انفسِكُمْ وَ قَبَلْنَا الذِّلَّةَ لِعِزِّكُمْ.» (الواح سلاطين، ص ٨٠)

١٦) «جسدى يشقُّ الصليبَ و رأسى ينتظرُ السنانَ فى سبيلِ الرحمنِ لِيُطَهَّرَ العالمُ عن العصيان.» (الواح سلاطين، ص ٨٠)

١٧) «كَلِّمًا إِزْدَادَ البلاءِ زادَ البهائمُ فى حبِّ الله و امره... لو يَسْتُرُونِنى فى اطباقِ التُّرابِ يجدوننى راكباً على السحابِ و داعياً الى الله المقتدر القدير. انى فَدَيْتُ نفسى فى سبيلِ الله و اشتاقُ البلىا فى حبه و رضائه. يشهد بذلك ما انا فيه من البلىا التى ما حملها احدٌ من العالمين... كُلِّ عرقٍ من عروقى يَدْعُوُ اللهَ و يقولُ يا لَيْتَ قُطِعَتْ فى سبيلك لحيوة العالم و اتحاد من فيه.» (الواح سلاطين، لوح ناپلئون، ص ١٠٦)

١٨) «فَاعْلَمْ جسمى تحتَ السيفِ الاعداء و جسدى فى بلاءِ لِاتُحصى.» (الواح سلاطين، لوح ملك روس، ص ١٢٤)

١٩) «قد جعلَ الله البلاءَ غاديةً لهذه الدسكرة الخضراء و ذبالةً لمصباح الذى به اشرقت الارضُ و السماء.» (الواح سلاطين، لوح ناصر الدين شاه، ص ١٩١)

٢٠) «فيا لَيْتَ يُسْفِكُ دماً على وجه الارض فى سبيلِ الله و نكونَ مطروحين على الثرى و هذا مُرادى و مرادٌ من ارادنى و صعد الى ملكوتى الابدع البديع.» (الواح سلاطين، لوح رئيس، ص ٢١٠)

٢١) «قُلْ البلاءُ دهنٌ لهذا المصباح و بها يَزْدَادُ نوره، إن انتم من العارفين.» (الواح سلاطين، لوح رئيس، ص ٢١٢)

٢٢) «لو تقطعون اركاننا لن يَخْرُجَ حبُّ الله من قلوبنا، انا خُلِقْنَا للعداء و بذلك نَفْتَخِرُ على العالمين.» (الواح سلاطين، لوح رئيس، ص ٢١٩)

٢٣) «امر عظيم است، عظيم و مقاومت و مهاجمة جميع ملل و امم شديد؛ عنقريب نعره قبائل افريك و امريك و فرياد فرنگ و تاجيك و ناله هند و امت چين از دور و

نزدیک بلند شود و کل به جمیع قوی به مقاومت برخیزند.» (حضرت عبدالبهاء،  
امروخلق ۴، ص ۴۷۸، مندرج در نظم جهانی بهایی، ص ۲۴- توفیق مورخ ۲۱  
مارس ۱۹۳۰- مائده آسمانی ۳، ص ۴۹- مرور معبود، ص ۴۶۶)

(۲۴) «عنقرب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف  
عظیمه بر ردّ (امرالله) نوشته و نعره زنان فریاد کنند؛ چه که عظمت امر آنچه بیشتر  
ظاهر شود، مغرضین و منکرین و رادین عظیم تر و کثیرتر گردد.» (حضرت عبدالبهاء،  
مائده آسمانی ۵، باب چهارم از ردیف ص، ص ۱۷۲)

(۲۵) «یا احبّاء الله اذا اشتدّت الاریاح و هطلت الامطار و دمدمت الرعود و لمع البرق و  
نزلت الصواعق و اشتدّت الانواء و الطوفان لاتحزنوا لانّ بعد هذا الطوفان یأتی الربیع  
الرحمانی و یخضر التلال و الدیار و یموج الزروع فی المروج و تهتّر و تبت الارض  
بالزهور و الریحان و تلبس الاشجار حلیة الاوراق و تتزین بالازهار و الاثمار و تظهر  
البركة فی کلّ الدیار فهذه المواهب انما نتائج تلك الانواء و الطوفان.» (منتخباتی از  
مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقره ۱۹۷)

(۲۶) «یا احبّاء الله لاتحزنوا اذا قامت الاحزاب علی الأذى و الاستهزاء و التعذیب و التویخ  
و السبّ و البغضاء؛ سیزول هذه الظلمات و تُشرق انوار الآیات الیّنات و یرتفع  
الغطاء و یتظهر نور الحقیقة من غیب الابهی و نُخبرکم بهذا قبل الوقوع حتّی اذا حدث  
هجوم الاحزاب علیکم لِحبی، لا تضطربون ابدًا بل تثبتون ثبوت الجبال لانّ استهزاء  
القوم و تعذیبهم لکم امر محتوم طوبی لنفس ثبتت علی الصراط و علیکم التحیة و  
الثناء.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقره ۱۹۷، ص ۱۴۱)

(۲۷) «این اعلان (اعلان آیین یزدان در تمام جهان) تحقّق نیابد، الاّ به قیام زمامداران دول  
و امم شرقیه و غربیه و رؤسای مذاهب و ادیان عتیقه در قارّات خمسّه و ایجاد  
ولوله ای اعظم و آشوبی اکبر و زلزالی اشدّ از آنچه تا به حال دشمنان امر ذوالجلال  
در بعضی از ممالک شرقیه، احداث نمودند.» (حضرت ولیّ امرالله مذکور در پیام ۹  
شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۲۸) «در بحبوحهٔ انقلاب، آثار نصرت و ظفر نمودار، و در اثر هر محنت و ابتلائی فتح و انتصار جدید آشکار.» (حضرت ولیّ امرالله، مذکور در پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۲۹) «هر انقلابی که دست دشمن ستم‌کار در جامعه پیروان امر کردگار احداث نمود، علت استحكام اساس و اسباب اشتهار و باعث اتّساع و مورت انتصار امر الهی گشت.» (حضرت ولیّ امرالله، مذکور در معهداعلی، پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۳۰) «جمهور خلائق... از آن نشاط و تغنی و پایکوبی اهل راز در فجر ظهور جمال بی نیاز برآشفند و دشنام و ناسزا گفتند و به زجر و عتاب و حبس و عذاب پرداختند.» (معهداعلی، پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۳۱) «تتابع و استمرار محن و بلایا در آن دیار (ایران) و حبس و نفی و کشتار هزاران عاشق شیدایی طلعت دلدار، آیین حضرت کردگار را از اتّساع و انتشار باز نداشت؛ بلکه برعکس نتیجه بخشید.» (معهداعلی، معهداعلی، پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۳۲) «هر قطرهٔ خونی که در راه خدا بر خاک ریخت، در اصول و عروق شجرهٔ طیبهٔ الهیه جریان و سریان یافت و رشد و نموش را تسریع و تشدید نمود.» (معهداعلی، پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۳۳) «استیلاى آیین نازنین حصول آفات و وقوع بلیات را مستلزم.» (معهداعلی، پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۳۴) «روزی آید که جمیع ملل و دول عالم بر اضمحلال آیین نازنین مجهّز گردند و به حملات و لطمات عظیمه، اشدّ از قبل، پردازند.» (معهداعلی، پیام ۹ شهرالعزّه ۱۳۵ بدیع)

۲۱۲۵) تبیینات مبسوطه:

نخست با تکیه و توجه به مضامین آیات مذکوره (بخصوص از لوح مبارک احتراق)، سابقهٔ دیرین و جلوهٔ حزین و میوهٔ شیرین مصائب و بلایا و معاندت با امرالله را آغاز می‌کنیم. «مشرکان در جمیع اطراف به اعتساف قیام کرده‌اند و می‌بینی ای خداوند من که از بیان و سخن ممنوعم. وجه غلام الهی در غبار افتراء باقی مانده و شاخه‌های درخت منتهی از وزش طوفان‌های قضاء شکسته گشته و درب دیدار از ظلم اعداء بسته شده؛ بلایا به



غایت رسیده و ذلت به نهایت آمده و سفینه بهاء در دریای بلایا غرق گشته... خجسته است خداوندی که اندوه آسمان‌ها و زمین را بر بنده‌اش نازل کرد و مبارک است پروردگاری که بلاء آسمان‌ها و زمین را بر عبدش فرو فرستاد و از سحاب قضاء تیرهای بلا بر او بارید و از ابر بغض‌های نیزه‌های قضاء بر او افکند. پاکیزه است خداوندی که جمالش را زیر پنجه‌های بغض از اهل فحشاء قرار داد و حسین را در میان احزاب رها کرد و در هر لحظه نیزه‌های قهر و غضب بر پیکرش وارد می‌شود... هر چه بلا فزونی گیرد، عشق بهاء به خداوند و امرش افزایش می‌یابد، اگر در لایه‌های خاک پنهان کنند، سوار بر ابرم خواهند یافت و خواننده به سوی خداوند مقتدر و توانیم خواهند دید. من خود را در راه خدا فدا کردم و در حبس و رضایش مشتاق بلایا هستم. آنچه از مصیباتی که در آن هستم و هیچ کس از عالمیان تحمل نکرده، بر این حقیقت گواه است... هر رگی از رگهایم خدا را می‌خواند و می‌گوید، ای کاش برای حیات عالم و اتحاد امم در سیلت قطع می‌شدم... بدان که جسمم زیر شمشیرهای دشمنان است و جسمم در بلایای بی‌پایان... خداوند بلایا را باران بامدادی بر این مزرعه سبز قرار داد و فتیله‌ای برای این چراغ، که آسمان و زمین را روشن نموده... بگو بلایا روغنی است برای این چراغ و به آن نورش افزون می‌گردد، اگر از عارفانید... ای کاش در راه خداوند خون‌هایمان بر زمین می‌ریخت و بر خاک فرومی‌غلطیدیم؛ این خواسته من و خواسته هر کسی است که مرا خواست و به ملکوت ابدع بدیعم پرواز کرد... در سبیل رحمن جسمم مشتاق صلیب است و رأسم منتظر خنجر تا به آن، جهان از گناه و عصیان پاکیزه گردد... برای آزادی و رهایی شما جسمم به زندان افکنده شد و جهت عزت و بزرگواری شما ذلت و حقارت را پذیرفتم... از مشرکان کسی پنداشت که بلاء بها را از آنچه خداوند موجد اشیاء اراده فرموده باز می‌دارد، بگو، قسم به منزل امطار، چیزی او را از ذکر پروردگارش باز نمی‌دارد... به خدا سوگند، اگر در بیابان بسوزاندش از میانه دریا سر بر می‌آورد و ندا می‌دهد که او خداوند آسمان‌ها و زمین است، و اگر در چاه تاریک بیاندازندش بر فراز کوهستان می‌یابندش که بانگ می‌زند، حضرت مقصود به سلطان عظمت و استقلال نزول اجلال فرمود، و اگر در زیر زمین دفنش کنند از افق آسمان طلوع می‌کند و صلا می‌زند جمال ابهی به ملکوت خداوند مقدس

عزیز مختار آمد، و اگر خونس را بر خاک ریزند هر قطره‌ای از آن صیحه می‌زند و خداوند را به این نامی که از آن نفحات قمیص در جمیع اقطار پراکنده شد، ندا می‌دهد. ما در زیر شمشیر اعداء بندگان را به خدای گشاینده ارض و سماء می‌خوانیم و او را چنان یاری می‌کنیم که نه لشگریان ظالمان و نه سطوت فاجران بازمان نتواند داشت.» «اگر اعضاء و ارکانمان را از هم بگسلید هرگز حبّ خداوند از دل‌هایمان بیرون نخواهد رفت... ما برای قربانی شدن خلق شده‌ایم و به این جهت بر عالمیان افتخار می‌کنیم.»<sup>۱</sup>

«وقتی جامعه بهایی ایران دچار زحمات و مصائب گوناگون شد، از آغاز محفل ملی ایران به نفس جمهوری اسلامی ایران رجوع و تظلم نمود. اما افسوس که هیچیک از این اقدامات نتیجه‌ای نبخشید و روز به روز بر میزان فشارها و مظالم وارده بر جامعه افزوده گردید. اماکن مقدّسه بهایی که مورد احترام جامعه بهایی در سراسر عالم بود و می‌توانست زیارتگاه آنان باشد یا مصادره شد و یا تخریب و منهدم گردید. موقوفات این جامعه تصرف شد؛ اعضاء محفل ملی اعدام شدند، صدها نفر بی‌گناه به اتهامات واهی و ساختگی زندانی و شکنجه گردیدند، بیش از دویست نفر از محترمین که هر یک در حرفه و شغل خود والامقام بودند، معدوم شدند؛ بعضی از آنها اعدامشان پس از تحمل شکنجه‌های سخت صورت گرفت؛ جوانان بهایی از دانشگاه اخراج شدند و تمام زحمات سال‌های تحصیلشان به باد رفت؛ حتی اطفال مدارس از پذیرش در دبیرستان‌ها و مدارس محروم گردیدند و یا اخراج شدند؛ هزاران نفر از مستخدمین صادق حکومت در بخش‌های دولتی و خصوصی از کار اخراج شدند و حقوقشان قطع گردید و حتی بسیاری را مجبور کردند که تمام حقوق سالیان خدمت خود را به حکومت مسترد دارند تا از زندان رهایی یابند. نفوسی که در ایام خدمت خود برای روز پیری و درماندگی مبالغ لازم را به صندوق بازنشستگی پرداخته بودند، چون موعد تقاعدشان فراسید، حقوق بازنشستگی‌شان قطع گردید. همچنین پروانه کسب و کار بسیاری از بهاییان باطل شد و یا تجدید نگردید و آنان

---

<sup>۱</sup> مضمون بیانات مبارکه از لوح پاپ، مجموعه الواح سلاطین، ص ۸۱.

را از درآمد روزانه خود محروم ساختند. مظالم دیگری از مؤسّسات دولتی و شبه دولتی به جامعهٔ بهایی اعمال شد که ذکرش بی فایده است؛ ولی مدارکش موجود می باشد.<sup>۱</sup>

و این بوده است سهم مخصوص دیار دلبر آفاق، موطن جمال بی چون، سرزمین مبارک و گلگون، ایران معلّاً، در استیلائی ایّام شِداد؛ ولی «تتابع و استمرار محن و بلا یا در آن دیار و حبس و نفی و کشتار هزاران عاشق شیدای طلعت دلدار، آیین حضرت کردگار را از اتّساع و انتشار باز نداشت؛ بلکه برعکس نتیجه بخشید.» دشمنان و معاندان امرالله به قصد اضمحلال آیین یزدان و به آرزوی انهدام جامعهٔ پیروان، از آغاز حیات آن، بلا و مصیبت، سختی و صعوبت، رنج و محنت، و درد و مَشَقَّت را بر هیاکل قدسیّه این امر نازنین و نیز بر پیروان جان فشانش، مستمرّاً و متتابعاً تحمیل کرده و می کنند. قصد آنان ممانعت از ترقّی و تعالی و تمهید انهدام و نابودی آن بوده و هست، چنانچه «جمهور خلاق... در فجر ظهور جمال بی نیاز برآشفتنند و دشنام و ناسزا گفتند و به زجر و عتاب و حبس و عذاب پرداختند» و هنوز هم، پس از گذشت بیش از یکصد و هفتاد سال از طلوع یوم بدیع، منتهی به سبک و روشی جدید، همان حرف ها را می زنند و همان کارها را می کنند. اما این ها که چیزی نیست؛ «روزی آید که جمیع ملل و دول عالم بر اضمحلال آیین نازنین، مجهّز گردند و به حملات و لطمات عظیمه، اشدّ از قبل پردازند». بلی، اهل بهاء می دانند که در آینده، دشمنان امرالله «با جمیع قوا به مقاومت برخیزند» و از جمله، «نعرهٔ قبائل افریک و امریک، و فریاد فرنگ و تاجیک، و نالهٔ هند و اّمّت چین، از دور و نزدیک بلند شود»؛ و مترصدند که «نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب، صحائف عظیمه بر ردّ (امرالله) نوشته، نعره زنان فریاد کنند»؛ و چنین است زیرا «امر عظیم است، عظیم» و این عظمت «آنچه بیشتر شود، مغرضین و منکرین و راّدین عظیم تر و کثیرتر» گردند. بنابراین، حمله و لطمه و مقاومت و مهاجمه از قبل بوده است، اکنون هست و در آینده نیز خواهد بود، حتی بسیار وسیع تر و شدیدتر از قبل: «شبهه ای نبوده و نیست که مقاومت سیل امرالله و هجوم بر مقدّسات دین الله از طرف جمهور ناس و زمامداران هر دو، در شرق و غرب و جنوب و شمال و همچنین از طرف رؤسای کنائس در دو قارهٔ اروپ و امریک و

<sup>۱</sup> معهد اعلی، پیام ۲۸ دسامبر ۱۹۸۸، ۶۶/۱۰/۷.

مبشرین حضرت روح در دو قاره استرالیا و افریقا و آقطاب و رؤسای ادیان عتیقه هند و چین در جنوب شرقی آسیا و شرق اقصی خواهد بود.<sup>۱</sup>

این مقاومت و مهاجمه و حمله، هم از جانب جمهور ناس، هم از طرف زمامداران و هم از سوی رؤسای ادیان، هر سه خواهد بود و در جمیع انحاء عالم نیز واقع خواهد شد. همان گونه که صفحات خون‌رنگ تاریخ ۱۵۵ ساله امر الهی، در رستن‌گاه مقدسش ایران، به خوبی نشان می‌دهد، مقصد معاندان از این حملات و هجمات در مرحله اول ممانعت از رشد و پیشرفت امر یزدان و در مرحله دوم انهدام و اضمحلال جامعه پیروان و تابعان بوده و هست. اما گذشت زمان و واقعیات دوران نشان می‌دهد که علاوه بر اعتقاد و استقامت مؤمنان، قدرت و مشیت پروردگار عالمیان نیز در عرصه کارزار حضور داشته و دارد. این فقط دشمنان نبوده‌اند که فعال و سرحال بوده‌اند؛ بلکه خیل عاشقان بی‌باک و سیل عارفان سینه‌چاک هم حاضر و مهیا بوده‌اند؛ کسانی که فعالیت حکیمانه و خدمت آگاهانه و تلاش خالصانه‌اشان سبب صیانت و ترقی و پیشرفت و تعالی جامعه جدید بوده است؛ مؤمنانی که در واقع، در مقابل ابزاران منفی، ابزاران مثبت ید مشیت حضرت احدیت هستند و او آنان را در هر زمان و مکانی، و به هر شکل و صورتی که بخواهد به کار می‌برد. اگر معاندان همواره ممانعت و انهدام را خواسته‌اند، این قدرت و مشیت با این وسائل و ابزار وسیعه آماده‌اش نیز همیشه پیشرفت و اعلان را طلبیده است؛ آن هم «اعلان آیین یزدان در تمام جهان»، یعنی اعلان و انتصار اعظم؛ و خوش میدان کارزاری ید اقتدار حضرت کردگار آفریده است، باید با نهایت ادب و محبت به معاندان امرالله گفت بگرد تا بگردیم، تا چه نمایان شود در پایان. مولای حنون و شفیق، قیامی چنین وسیع و شدید علیه حقانیت و موجودیت امر رب مجید را «انقلاب اعظم» نامیده‌اند و تصریح فرموده‌اند که «این انقلاب اعظم، مقدمه اعلان امرالله در تمام کره ارض و غلبه جندالله و انهزام و انقراض اعداءالله و تنبه عموم اهل عالم و اقبال دول و امم و تحقق بشارت "یدخلون فی دین الله افواجا" خواهد بود.»

<sup>۱</sup> حضرت ولی امرالله، مذکور در پیام ۹ شهرالغزاة ۱۳۵ بدیع.

چه نیکو است که دیگر بار توجّه کنیم که اگر انقلاب اعظم معاندان بسیار هول‌انگیز و عبارت است از «قیام زمامداران دول و امم شرقیه و غربیه و رؤسای مذاهب و ادیان عتیقه در قارّات خمسه و ایجاد ولوله‌ای اعظم و آشوبی اکبر و زلزالی اشدّ از آنچه تا به حال دشمنان امر ذوالجلال در بعضی از ممالک شرقیه احداث نمودند»، اعلان و انتصار اعظم مؤمنان نیز بسی شورانگیز و عبارتست از «اعلان امرالله در تمام کره ارض و غلبه جندالله و انهزام و انقراض اعداءالله و تنبه عموم اهل عالم و اقبال دول و امم». حقیقتاً هر دو انقلاب پرشکوه و عظمتند، آن چنان که جز به مصدر مشیت و منبع قدرت مظهر کبرای حضرت احدیّت، حضرت بهاءالله موعود و محبوب و مُنجی و مُسّلی، نسبتشان نتوان داد. در قاموس بدیع بسط و نفوذ و پیشرفت و ترقّی امرالهی، انقلابات و انتصارات توأم‌اند؛ بدون انتصار انقلابی رخ نمی‌دهد و بدون انقلاب نیز انتصاری به دست نمی‌آید؛ «استیلای آیین نازنین حصول آفات و وقوع بلیّات را مستلزم». همه، کارگزاران و کارگران کارگاه عظیم خلق بدیع بهاءالله مُنجی هستند، دوست و دشمن ندارد؛ منتهی عارفان و عاشقانش در عرصه انتصارات کار می‌کنند و دشمنان و بدخواهانش در حوزه انقلابات عمل می‌نمایند و از عجایب این قانون جدید تقابل و تعامل انتصارات و انقلابات آن که درست همان وقتی که دشمن تمهید سخت‌ترین ضربات را بر پیکر امر ربّ‌البینات می‌بیند، همان وقت، روحی مستولی و نیرویی غیبی، برجسته‌ترین جلوه‌های فتح و ظفر را نمودار می‌سازد. «در بحبوحه انقلاب آثار نصرت و ظفر نمودار و در اثر هر محنت و ابتلائی فتح و انتصار جدید آشکار». انقلاب معاندان نه تنها امرالهی را به پیش می‌برد؛ بلکه سبب تثبیت و استحکام اساس آن نیز می‌شود. «هر انقلابی که دست دشمن ستم‌کار در جامعه پیروان امرکردگار احداث نمود، علت استحکام اساس و اسباب اشتهار و باعث اتّساع و مورث انتصار امرالهی گشت.»<sup>۱</sup>

واسطه و وسیله تبدیل انقلابات مخربه معاندان به انتصارات بدیعه مؤمنان، جانبازی و فداکاری عارفان و عاشقان امر حضرت یزدان است. «هر قطره خونی که در راه خدا بر

<sup>۱</sup> در باره وعود مفصل مربوط به تتابع انقلابات و انتصارات و نتیجه نهایی تعامل آن‌ها، به فصول دوّم و سوّم از کتاب "آینه آینده" مراجعه شود.

خاک ریخت، در اصول و عروق شجره طیبه الهیه جریان و سریان یافت و رشد و نموش را تسریع و تشدید نمود». قانون بدیع تقابل و تتابع انقلابات و انتصارات که مختص امر عظیم حضرت قاضی الحاجات است، در واحدهای ملی، حوزه‌های منطقه‌ای و عاقبت در کُلّ عالم انسانی اعمال شده و خواهد شد. این جریان عجیب و بدیع، متتابعاً متکاملاً ادامه خواهد یافت و سرانجام به بروز انقلاب اعظم و از بطن آن، به ظهور انتصار اعظم منجر و منتهی خواهد گشت؛ زمانی که «انهزام و انقراض اعداءالله» واقع شود و «اقبال دول و امم» تحقق پذیرد و امر خدا بر بسیط غیرا استیلا جوید و ملکوت بهاء در سراسر دنیا استقرار یابد.

و سرانجام این است مضمون تفسیر و تبیین حضرت مولی‌الوری، عبدالبهاء، از حکمت و علت وقوع مصائب و بلاها بر اهل بهاء: «ای احبای الهی، وقتی بادهای تند بوزد و باران‌های شدید ببارد و رعد به صدا درآید و برق بدرخشد و آذرخش فرودآید و طوفان و باران شدت یابد محزون نشوید؛ زیرا بعد از این طوفان است که بهار الهی فرامی‌رسد و تپه‌ها و دیارها سبز و خرم می‌گردد و سبزه زارها بر دشت‌ها موج می‌شود و گل‌ها و گیاهان از زمین می‌جوشند و می‌رویند و درختان جامه زیبای برگ می‌پوشند و به شکوفه‌ها و میوه‌ها مزین می‌گردند و در هر سرزمینی برکت و رحمت ظاهر می‌شود؛ و این مواهب همه نتیجه آن طوفان و بوران و باران است.» و نیز «ای احبای الهی، هنگامی که احزاب به اذیت و آزار و استهزاء و عذاب و تویخ و بغض و بدگویی قیام کنند، محزون و دلخون نشوید؛ به زودی این تاریکی زایل خواهد شد و انوار آیات بینات ظاهر خواهد گشت و پرده بر خواهد افتاد و نور حقیقت از عالم پنهان ابهائی پدیدار خواهد شد؛ و قبل از وقوع این امور آن را به شما خبر می‌دهیم تا وقتی که به خاطر محبت شما به من، هجوم احزاب و گروه‌ها واقع شد اصلاً مضطرب و نگران نشوید، بلکه چون کوهساران ثابت و مستقیم بمانید؛ و چنین است زیرا استهزاء و عذاب قوم ستمگر علیه شما امری قطعی و حتمی است. خوشا به حال کسی که در راه الهی ثابت بماند و بر شما باد تکبیر و ثناء.»

## ۲۲۵) معاندات جدید:

با مفهوم و عمل‌کرد فرایند معاندت به طور کلی و بخصوص در رابطه به هیاکل قدسی امر الهی آشنا شدیم. حال به جریان معاندتی که بخصوص در سالیان اخیر در کشور مقدس ایران بروز یافته و هدفش ریشه‌کنی امر مبارک از سرزمین مقدس ایران بوده نیز بذل توجهی می‌نماییم و این موضوع دل‌آزار را بر اساس تحلیل‌ها و قضاوت‌ها و هدایت‌های مرجع مصون از خطا، بیت‌العدل اعظم الهی پی‌می‌گیریم. آنچه می‌آید، صرفاً مندرجات بخش دوم از فصل اول مجموعه "پیروزی در بحران" است که در آنجا، تحت عنوان "کُلّ جامعه، مورد حقد خُصماء" مطرح شده است. این مجموعه در سالیان گذشته توسط مؤلف تهیه و آماده شده است. برای این که خوانندگان گرامی به نحو دقیق‌تر و وسیع‌تری با نظریات معهد اعلی پیرامون معاندت با امر ابهی و بلیات و صدمات وارد بر تمامیت جامعه بهاییان در زمان استیلای روحانیان ایران پی‌برند، نیکو است به آن مجموعه مراجعه و در بخش اول و نیز بخش‌های سوم تا هشتم از همین فصل<sup>۱</sup> نیز مذاق‌های به عمل آورند. فقرات دقیقه کثیره بخش دوم از مجموعه مذکوره که ذیلاً به طور کامل ارائه می‌شود، بر حسب تاریخ صدور پیام‌های مربوطه تنظیم شده‌اند.

## ۱۲۲۵) فقرات دقیقه:

۱. «در این ایام... در کشور مقدس ایران اهل عدوان تیرهای تهمت و افترا را از هر کرانه (به سمت جامعه مظلوم بهایی ایران) روانه ساخته‌اند.» (پیام ۱۰ فوریه ۱۹۸۰)
۲. «فتنه انگیزان... جامعه مظلوم بهایی ایران را همیشه جهت مقاصد نالایقه خویش نشانه سهام افتراات عدیده کرده و می‌کنند.» (پیام ۱۰ فوریه ۱۹۸۰)
۳. «در ایران، اغتشاش و آشوبی که تمامی کشور را فراگرفته، راه را برای دشمنان پرکینه دیرینه امرالله باز گذاشته و آنان بدون وجود مرجعی مؤثر و بازدارنده، آزاد و بی‌مهابا

<sup>۱</sup> عناوین این بخش‌ها به ترتیب عبارتند از "امر الهی، مقهور غرور علماء" (۶)، و "یاران ایران، مغضوب حسد حکماء" (۲۰)، و "مسجونان، مبعوض مظالم اشقیاء" (۲۱)، و "مؤسسه علمی آزاد، محسود کینه جهلاء" (۸)، و "کودکان و نوجوانان، معرض نفرت سفهاء" (۳۵)، و "اماکن مقدسه و عمومیّه، مصابّ عناد بخلاء" (۹) و "شهداء، پیش تازان میدان وفا" (۴۷). اعداد ذکر شده، معرف تعداد فقرات دقیقه به کاررفته از پیام‌های بیت‌العدل اعظم الهی در هر زمینه است.

بغض و عناد متعصّبانه خود را بروز می دهند.» (پیام رضوان = ۲۱ آوریل ۱۹۸۰ - ترجمه شخصی)

۴. «جریانی از بدنام کردن احبّاً و ایراد اتهامات کاذبه به آنان به راه افتاده است که هدفش وجه‌المصالحه (سپر بلا) قرار دادن آنان است در مقابل اقدامات اوباشی عنان گسیخته و بی‌کنترل.» (پیام رضوان = ۲۱ آوریل ۱۹۸۰ - ترجمه شخصی)

۵. «جامعه بهایی مهد امرالله، (شاهد)... شهادت بسیاری از یاران، مسجونیت و بازداشت بدون محاکمه و بدون اطلاع رسانی اعضای محفل روحانی ملی و سایر شخصیت‌های برجسته، محرومیت از امکانات زندگی روزمره، و استماع تهمت و افترا نسبت به اصول اعتقادی خود (است).» (پیام رضوان = ۲۱ آوریل ۱۹۸۱ - ترجمه شخصی)

۶. «معلوم است در این اوان که بهاییان مظلوم در ایران به انواع آفات محاطند و به (با) تتابع مصائب مقابل، آن سرگشتگان بادیه محبه‌الله، از اشتعال نائره احزان به چه سوزی دمسازند و در چه گرداب اضطرابی سرگردان؛ و اگر چنین باشد عجیبی نیست، زیرا که عزیزان خویش را در مهد امرالله هر روز در بند تهمتی بینند و هر آنی هدف تیر افترايي. زمانی در حبس و زندانی و گاهی خسته تیغ جانکاهی.» (شهرالاسماء ۱۳۸ بدیع = اگوست یا سپتامبر ۱۹۸۱)

۷. «صدمات و تزییقات وارده بر احبّای ایران هم‌چنان ادامه دارد.» (۲۶ ژانویه ۱۹۸۲)

۸. «حال این دشمنان (قدیمی امرالله) (منظور اعضای انجمن حجّتیّه است) در بین مقامات دولتی رخنه کرده و از این طریق، با اشغال مناصب و مشاغل مساعد (با) مقاصد سوءاشان، موجب و مسبب ظهور و بروز تزییقات و بلايا بر اهل بهاء شده‌اند. لهذا موارد هتک و سلب حقوق حقّه احبّای الهی یوماً فیوماً در ازدیاد و گزارش‌هایی که در ماه‌های اخیر در جراید ایران نشر یافته، بهترین شاهد و گواه این اقدامات است.» (۲۶ ژانویه ۱۹۸۲)

۹. «(از جمله قصد و نیت دشمنان امرالله این که) با اشتعال نار ضغینه و بغضا و تهییج احساسات مذهبی، احبّای الهی را متوحّش کنند و به ستوه آورند و بذر ارتیاب را در



مزرعهٔ قلوب و افکار دوستان رحمانی و محبان امر سبحانی بیفشانند.» (۲۶ ژانویهٔ ۱۹۸۲)

۱۰. «شاهد و ناظر بوده‌ایم که با چه قساوت و بی‌رحمی... مستخدمین بهایی را از مشاغل دولتی اخراج و حقوق اولیهٔ انسانی احبای ممتحن را مسلوب و وسیلهٔ معاش و زندگانشان را مختل یا ویران ساخته‌اند و خانه‌هایشان را غارت و اموالشان را تصرف کرده و شمع حیاتشان را خاموش ساخته‌اند.» (۲۶ ژانویهٔ ۱۹۸۲)

۱۱. «پس از هدوء و آرامشی کوتاه‌مدت و استخلاص معدودی از احبای مسجون، طغیان جدیدی از اضطهادات و تضيیقات علیه اعضای جامعهٔ بی‌دفاع در مهد امرالله به وضوح مشاهده می‌شود.» (۱۰ می ۱۹۸۲)

۱۲. «اخیراً بر شدت تضيیقات وارده بر یاران بسیار ستم کشیدهٔ ایران افزوده شده. منابع رو به نقصان جهت تأمین مصارف زندگانی آنان شدیداً تقلیل یافته. اخراج از کار، لغو اجازهٔ کسب و ضبط اموال خصوصی بدون ممانعت ادامه دارد. هزاران نفوس بی‌خانمان، به اعانت اقوام و دوستان پناه برده‌اند.» (۱۸ نوامبر ۱۹۸۲)

۱۳. «در پنج سال گذشته... امواج تضيیقات شدید، مجدداً جامعهٔ ستمدیدهٔ (احبای) ایران را که مدتی متوالی است اسیر دام جفا و سرمست جام بلا می‌باشد، احاطه نموده (است).» (پیام رضوان ۱۹۸۳)

۱۴. «ایذاء و آزار وحشیانهٔ خواهران و برادران مهد امرالله رو به شدت است و اکنون اهالی بی‌دفاع قراء نزدیک ساری در مازندران مورد حمله قرار گرفته‌اند. در قریه ایول بیش از ۱۳۰ نفر از احباء، اعم از رجال و نساء و اطفال را به مدت سه روز در محوطهٔ محصور در صحرا بدون غذا و آب نگاهداشته‌اند و چون این فشار و تضيیقات برای واداشتن آن نفوس مقدسه به تبری از دیانت بهایی و قبول اسلام بی‌نتیجه مانده، به آنان اجازهٔ مراجعت به منازل داده شده است. ولکن همان شب اول جولای، مورد حملهٔ روستاییان قرار گرفته، به ناچار در جنگل متواری و پنهان شده‌اند.» (۴ جولای ۱۹۸۳)

۱۵. «در این معرکه نور و ظلمت آن کس که علمدار است (یاران مقیم ایران) بیشتر هدف خصم غدار شود.» (پیام ژانویه ۱۹۸۴ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۵۹)
۱۶. «(یاران قدیم جمال رحمن در ایران در) زحمت و بلا و مشقت (هستند).» (پیام ۱۳۶۳/۱/۱۹) (۸ آوریل ۱۹۸۴)
۱۷. «سالی که هم اکنون اختتام یافته است (۱۳۶۲)، تحت الشعاع تضییقات و محن و آلام مستمره یاران ایران (احبای ایران) بوده، آن پیروان حضرت احدیه مجبور به تعطیل (کردن) کلیه تشکیلات اداری خود شده، و مورد ایداء و آزار بسیار و سلب مالکیت و مصادره اموال و اخراج از شغل و کسب و کار، و بی خانمانی و سرگردانی در هر مدینه و دیار... واقع گشته (اند).» (پیام رضوان ۱۹۸۴)
۱۸. «مظلومان ایران... حال چون ذهب ابریز در کوره امتحان می‌گدازند.» (پیام ۳ می ۱۹۸۴)
۱۹. «دشمنان دیرین... تیغ تیز بر آن یاران عزیز (احبای ایران) آخته‌اند.» (پیام ۳ می ۱۹۸۴)
۲۰. «برادران ستم‌دیده و رنج کشیده و مورد تضییقات ایران» (پیام ۱۳۶۳/۸/۱۱ = ۲ نوامبر ۱۹۸۴)
۲۱. «امضای چنین مدرکی (تعهد نامه اجتناب از داشتن آثار و علائم امری با خود و در منزل)، بهایان را آشکارا در معرض خطر توطئه قرار می‌دهد، (زیرا) که ممکن است دیگران این قبیل اشیاء را، مخفیانه در بدن یا منزلشان بگذارند. موج دستگیری‌های اخیر بهایان حاکی از آن است که مقامات در صدد آنند که به قاطبه بهایان فشار آورند که چنین اقرار نامه غیر قابل قبولی را امضاء نمایند. شک نیست (که) یاران مؤمن تسلیم این نقشه پلید نخواهند شد.» (۳ ژانویه ۱۹۸۵)
۲۲. «قریب شش سال است که (احبای) مهد امرالله در طوفان محن و بلیات به انواع شداید و مصیبات گرفتارند.» (پیام ژانویه ۱۹۸۵ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۵۹)

۲۳. «ای دوستان (احبای عزیز ایرانی مقیم اقالیم و بلاد خارجه) نباید... ظواهر هولناک... حوادث دهشت انگیز (واقع در ایران) را فراموش کنیم.» (پیام ژانویه ۱۹۸۵ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۵۹)
۲۴. «عزیزان ایران جان باخته و تنگی زندان دیده و تالان و تاراج گشته و به درگیری و آوارگی افتاده‌اند.» (پیام ژانویه ۱۹۸۵ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۶۲)
۲۵. «(احبای مقیم ایران) در محیط ناملایم باقی مانده‌اند.» (پیام اردیبهشت ۱۳۶۴ = آوریل ۱۹۸۵)
۲۶. «چه بسیار عزیزانی (جناب فرید بهمدی) که... بنا به سائقه روحانی، هر خطری را قبول فرموده (اند و) به آن کشور (ایران) مراجعت نموده‌اند.» (پیام اردیبهشت ۱۳۶۴ = آوریل ۱۹۸۵)
۲۷. «یاران در ایران... شب و روز محاط به موانع و مشکلات بی پایانند.» (پیام ۳ جون ۱۹۸۵ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۷۰)
۲۸. «مؤمنینی که از عقیده خود تبری کرده‌اند تا بتوانند از ایران خارج شوند، باید توجه داشته باشند که با این عمل خود، به بسیاری از یاران ثابت قدم ایران که از تبری عقیده امتناع کرده‌اند، خیانت کرده و جانشان (جان آن مؤمنان) را به خطر انداخته‌اند.» (۳ جولای ۱۹۸۵)
۲۹. «گرچه از تعداد قتل و اعدام جابرانه شهیدان قهرمان اندکی کاسته شده، ولیکن جور و حرمان و ذم و بهتان و تاراج و تالان جامعه ستمدیده و مظلوم، بی‌درنگ ادامه دارد و بالغ بر دویست نفر هم‌چنان در پنجه تقلیب گرفتار و اسیر زندانند.» (پیام رضوان ۱۹۸۷ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۱۰۹)
۳۰. «هزاران نفر از مستخدمین صادق حکومت در بخش‌های دولتی و خصوصی از کار اخراج شدند و حقوقشان قطع گردید و حتی بسیاری را مجبور کردند که تمام حقوق سالیان خدمت خود را به حکومت مسترد دارند تا از زندان رهایی یابند. نفوسی که در ایام خدمت خود برای روز پیری و درماندگی مبالغ لازم را به صندوق بازنشستگی

- پرداخته بودند چون موعد تقاعدشان فرارسید، حقوق بازنشستگی‌شان قطع گردید. همچنین پروانه کسب و کار بسیاری از بهاییان باطل شد و یا تجدید نگردید و آنان را از درآمد روزانه خود محروم ساختند.» [پیام ۲۸ دسامبر ۱۹۸۷ (۱۳۶۶/۱۰/۷)]
۳۱. «هنوز استخلاص کامل جامعه بهایی در ایران و تضمین حقوق انسانی یاران ایران (بهاییان ایران) به نحو جامع و کامل حاصل نگشته است.» (پیام رضوان ۱۹۸۹)
۳۲. «در ایام اخیره نیز هموطنان جمال قدم بار دیگر پی نیکان گرفتند و راه پاکان جستند... (و) خانه و خانمان به تاراج و تالان دادند.» (پیام دسامبر ۱۹۹۰ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، صص ۱۷۶ - ۱۶۴)
۳۳. «اهل عدوان قصد هدم بنیان یزدان داشتند و به غلط چنین انگاشتند که اگر به مشتی بی‌گناه مظلوم حمله و هجوم آورند، آنان را به زندان اندازند، کشتار کنند و از کار بیکار نمایند، آن مقبلان درگاه الهی مرعوب شوند و شیوه دلدادگی را فراموش کنند.» (پیام دسامبر ۱۹۹۰ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، صص ۱۷۶ - ۱۶۴)
۳۴. «پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹... ناگهان شصت و یک درصد از درآمد صندوق‌های بین‌المللی (بهایی) قطع گردید.» (پیام ۱۸ نوامبر ۱۹۹۱ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۱)
۳۵. «آزار و تولید مزاحمت برای احبّاء در سال‌های اخیر در شهر یزد مستمرّ و شدید بوده است.» (۲ آوریل ۱۹۹۶)
۳۶. «توجه خود را به عشاق جمال اقدس ابهی در سرزمینی که زادگاه امرش بوده است، معطوف می‌داریم... هنوز آن یاران عزیز از مشارکت مستقیم در اقداماتی که امرالهی را در سراسر عالم با مداومت منظمّ پیش می‌برد، محرومند.» (پیام رضوان ۱۹۹۶ - خطاب به احبّای آسیای غربی و مرکزی)
۳۷. «در اواخر سپتامبر، سازمان اطلاعات دولت ایران به نحوی متشکل... به خانه بیش از پانصد نفر از احبّاء در سراسر کشور هجوم و تجاوز نمود.» (پیام رضوان ۱۹۹۹)

۳۸. «معاندین (مراجع تقلید در امور روحانی و اخلاقی)... بیش از یکصد و پنجاه سال است... از ذکر هیچ تهمتی ابا نکرده و از گفتن هیچ دروغی دریغ نورزیدند. در این سالیان دراز هرگز به آن عزیزان مظلوم (بهایان ایران) فرصت و موقعیتی داده نشد که به دفاع از خود به پاخیزند و با بیان حقایق، دسائسی را که جهت مسموم ساختن اذهان ملت طرح کرده و می‌کنند برملا سازند.» (پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳)
۳۹. «شما (یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدس ایران) در وطن خود، معرض بهتان و گرفتار آزار اهل عدوان و تحقیر و توهین مخالفان بوده‌اید. به جرأت می‌توان گفت که هر خانواده‌ی بهایی در ایران از این تضییقات و صدمات بی‌امان، سهمی داشته است.» (پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳)
۴۰. «دشمنان شما (یاران و یاوران حضرت رحمن) در ایران، به صرف کینه‌ای عنان گسیخته، هر فتنه و فساد و خطایی را به آن مظلومان نسبت می‌دهند.» (پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳)
۴۱. «ستم‌کاران بی‌انصاف، شما (یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدس ایران) را در انظار عام، عواملی خطرناک برای جامعه جلوه دادند و... دامنه‌ی جعل اکاذیب و تحریف حقایق را تا بدانجا گسترده کردند که با جسارت، بعضی از مخالفان امرالهی را نیز از حامیان مخفی آن قلمداد نمودند.» (پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳)
۴۲. «چه بسیار از سالمندان که بی‌خانمان شده و از حقوق تقاعدشان... محروم گشتند.» (پیام ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳)
۴۳. «تضییقات و تعدیات گوناگون، احبای ایران را هنوز محدود می‌سازد و امکان بروز خطرات غیرمترقبه نیز موجود است.» (پیام ۱۲ ژانویه ۲۰۰۴)
۴۴. «احبای (ی ایران)... تا به حال، بیش از سهم خود تحمل بلایا و صدمات نموده‌اند.» (پیام ۱۲ ژانویه ۲۰۰۴)
۴۵. «تحولات جاری دوره‌ای دیگر از شدت و حدت تضییقات وارده بر بهایان ایران است... انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، مرحله‌ی جدیدی برای استمرار این مصائب به وجود آورد.» (پیام ۲۲ مارس ۲۰۰۶)

۴۶. «اولیای امور (جمهوری اسلامی ایران) مجهودات خود را برای ایجاد خفقان جامعه (ی بهایی ایران) مضاعف نموده‌اند.» (پیام ۲۲ مارس ۲۰۰۶)
۴۷. «تضییقات وارده بر احبّای ایران که اخیراً شدّت یافته، به تنهایی نشانه‌ای است کامل از سماجت قوای ظلمت بر اطفاء شعله ایمان، در هر جا که فروزان گردد.» (پیام رضوان = ۲۱ آوریل ۲۰۰۶)
۴۸. «چون در این ایّام به دلایل مختلفه هجوم علنی به جامعه بهایی برای دشمنان امرالله کار آسانی نیست، برای رسیدن به هدف خود آنچه ممکن است مجرا می‌دارند تا احبّا را تشویق و یا مجبور به ترك وطن مألوف سازند و بدین وسیله، به زعم خود، جامعه بهایی مهد امرالله را تضعیف نمایند.» (پیام ۲۱ می ۲۰۰۶ ، و پیام ۳۱ می ۲۰۰۶)
۴۹. «ترك ایران توسط احبّای عزیز در شرایط فعلی بدون شك موجب جسور شدن دشمنان امرالله می‌شود و آنان را در تعقیب اهداف غیر انسانی خود مصمّم‌تر می‌کند.» (پیام ۲۱ می ۲۰۰۶)
۵۰. «احبّای عزیز ایران از شروع دور بهایی تا به حال، آماج تیر بلا و گرفتار دام جفا و معرض آزار و اذیت اهل عدوان و تحقیر و توهین مخالفان بوده (اند).» (پیام ۳۱ می ۲۰۰۶)
۵۱. «احبّای عزیز ایران، با مظلومیت صرف، متحمّل بلایای لا تُحصی شده‌اند.» (پیام ۳۱ می ۲۰۰۶)
۵۲. «چون دشمنان امرالله در این ایّام، به دلایل مختلفه خود را برای هجوم فزاینده و علنی به جامعه بهایی محدود می‌بینند، برای رسیدن به هدف خود آنچه را قادرند از ایجاد محدودیت‌های اقتصادی تا مسدود نمودن ترقّیات اجتماعی، از ایجاد ترس و نگرانی تا اشاعه کذب و افتراء، از ممانعت ورود دانشجویان بهایی به دانشگاه‌ها تا تسهیل اخذ گذرنامه و خروج از کشور، مجری می‌دارند، تا... بدین وسیله به زعم خود، جامعه بهایی مهد امرالله را تضعیف و سرانجام ریشه‌کن نمایند.» (پیام ۲۹ جون ۲۰۰۶)

۵۳. «در این ایام،... بلایا و رزایا و محن و فتن از هر جهت (بر بهاییان ایران) احاطه نموده (است).» (پیام ۲۹ جون ۲۰۰۶)
۵۴. «سالیان دراز (است) که امواج سهمگین مشکلات و مصائب... احبای عزیز آن سرزمین (ایران) را احاطه کرده (است).» (۹ نوامبر ۲۰۰۶)
۵۵. «احبای عزیز ایران، آن دلباختگان روی جانان،... همه نوع مشقت و زحمت را در سبیل حقّ تحمل می‌کنند.» (پیام ۳ آوریل ۲۰۰۷)
۵۶. «دشمنان امرالله برای رسیدن به هدف خود که ریشه‌کن کردن جامعه بهایی در مهد امرالله است... آنچه ممکن است، از ایجاد محدودیت‌های اقتصادی تا مسدود نمودن ترقیات اجتماعی، از ایجاد ترس و نگرانی تا اشاعه کذب و افتراء، از اذیت دانش آموزان در مدارس و ممانعت ورود دانشجویان بهایی به دانشکده‌ها تا تسهیل اخذ گذرنامه و خروج از کشور، مجری می‌دارند... تا بدین وسیله، به زعم خود، جامعه بهایی مهد امرالله را تضعیف نمایند.» (۱۵ می ۲۰۰۷)
۵۷. «اصرار و ابرام دشمنان دیرین امرالهی در قلع و قمع جامعه اسم اعظم (در کشور مقدس ایران) رو به افزایش است.» (پیام ۷ جون ۲۰۰۷)
۵۸. «دشمنان امر از هر فرصت (ی) استفاده می‌کنند تا از طریق فشارهای اقتصادی و اجتماعی و ایجاد ترس و هراس و حتی تولید اختلاف در بین احبای ایران، زندگی را بر آن عزیزان سخت نمایند، به امید این که آنها را مجبور به ترک ایران کنند.» (پیام ۷ جون ۲۰۰۷)
۵۹. «مراجع دینی و دولتی که همواره محرک اصلی ظلم و ستم وارده بر شما (پیروان حضرت بهاءالله در مهد امرالله) و نیاکانتان بوده‌اند، هم‌چنان حقوق خدادادی شما را انکار می‌کنند. آنها شما را از پاسخگویی به تهمت‌هایی که در باره شما و اعتقاداتتان منتشر می‌سازند منع نموده، و در عین حال جوئی از وحشت و ارعاب ایجاد کرده‌اند و کسانی را که مایلند به حمایت از شما ستمدیدگان قیام نمایند، به شدت تهدید می‌کنند.» (پیام ۲۵ دسامبر ۲۰۰۷)

۶۰. «مخاطراتی که احبّاء را (در ایران) احاطه کرده، به درجه‌ای رسیده که از اوایل دهه ۱۹۸۰ تا کنون مشاهده نشده است.» (معهد اعلی، ۱۰ مارس ۲۰۰۸ - مندرج در پیام محفل روحانی ملی بهاییان آمریکا)
۶۱. «جامعه صلح دوست بهایی ایران که از هر خشونت‌پرهیز دارد و بزرگ‌ترین اقلیت دینی این کشور را تشکیل می‌دهد، در اثر این اقدام کاملاً غیر موجه (بازداشت هفت نفر یاران عزیز ایران)، بیش از پیش آسیب پذیر شده است.» (۱۴ می ۲۰۰۸)
۶۲. «بازداشت شش نفر اعضای جمع یاران در طهران) نشانه دیگری از عزم جزم حکومت ایران برای نابود کردن جامعه بهایی در زادگاهش است.» (۱۴ می ۲۰۰۸)
۶۳. «افراد معدودی که ابر تعصب قلوبشان را تیره و تار ساخته... توطئه‌های بی‌اساسی را به شما (احبّای ایران) نسبت می‌دهند، شما را به سبب تمسک به اصول و فرایض دینیتان سرکوب می‌کنند و به اذیت و آزار می‌پردازند.» (پیام ۳ جون ۲۰۰۸)
۶۴. «در این ایام پرآلام... شما عزیزان (احبّای ستم‌دیده در سرزمین مقدّس ایران) در معرض امواج جدید شدید و بلایا قرار گرفته‌اید.» (پیام ۲۸ جولای ۲۰۰۸)
۶۵. «جامعه بهایی ایران در حال حاضر تحت تضيیقات شدید قرار گرفته و مرحله‌ای بحرانی را طی می‌نماید و چه بسا که فشارهای وارده بر افراد و خانواده‌های عزیز احبّاء، اجرای کامل بعضی از وظایف روحانی را مشکل می‌نماید.» (پیام ۴ سپتامبر ۲۰۰۸)
۶۶. «اقدامات معاندین تازگی ندارد و آنان همیشه مترصد بوده‌اند تا از هر فرصت برای آسیب رساندن به جامعه بهایی استفاده نمایند. ایجاد اختلاف و دامن زدن به سوء تفاهمات در بین احبّای مقیم ایران) (که مرتباً به انحای مختلف می‌کوشند تا از آن با خبر شوند) یکی از طرقی است که برای تضعیف و از هم پاشیدن جامعه بهایی به کار می‌برند.» (پیام ۴ سپتامبر ۲۰۰۸)
۶۷. «در این ایام پرافتتان... دریای بلا بیش از پیش در تلاطم است و طوفان جفا از جمیع جهات آن عزیزان (پیروان ممتحن جمال اقدس ابھی در کشور مقدّس ایران) را احاطه نموده (است).» (پیام ۹ فوریه ۲۰۰۹)



۶۸. «بهایان ایران همیشه در معرض خشونت‌های ادواری قرار داشتند، از جمله عملیاتی که با تحریک ساواک بی‌رحم انجام می‌شد. بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ دستخوش موج جدیدی از تزییقات گشتند.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۶۹. «در پاسخ به اعلانی که از طرف دادستان کلّ در سال ۱۳۶۲ صادر و خواستار انحلال تشکیلات اداری بهایی شده بود، محفل روحانی ملی ایران به نشانه ابراز حسن نیت به دولت، خود و دیگر مؤسّسات اداری بهایی در کشور را منحل نمود.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۰. «در سال ۱۳۶۹ نامه‌ای با امضای حجّت الاسلام سیّد محمّد گلپایگانی که در آن زمان دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی ایران بودند منتشر گردید. در این سند از مراجع دولتی خواسته شده است که اقدامات مختلف پیشنهادی در آن را به منظور مسدود کردن "راه ترقّی و توسعه" بهایان ایران به مرحله اجرا در آورند و طرحی برای "از بین بردن ریشه‌های فرهنگی آنان در خارج" تهیه نمایند.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۱. «اذیت و آزار بهایان در طی این مدت به طور پیوسته ادامه داشته است؛ ولی در سال‌های اخیر با افزایش نفوذ عناصری خاصّ که همواره هدفشان ریشه‌کن کردن جامعه بهایی ایران بوده (منظور اعضای انجمن حجّیه است)، این روند شدت و حدّت بیشتری یافته است.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۲. «از حدود سال ۱۳۸۴ به بعد، مبارزه رسمی برای بدنام کردن دیانت بهایی از طریق رسانه‌های گروهی - روزنامه‌ها، سایت‌های اینترنتی، رادیو، تلویزیون و فیلم - تحرک بیشتری پیدا کرد و تا به امروز هم‌چنان بدون وقفه ادامه دارد. بدون شک اقدامات سازمان یافته‌ای در جهت اجرای مفاد سند مورّخ ۱۳۶۹ در حال انجام است.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۳. «در ماه اسفند ۱۳۸۴ توجه گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امر آزادی مذهب یا عقیده به نامه محرمانه‌ای جلب شد که در تاریخ ۷ آبان ۱۳۸۴ از طرف ستاد مشترک نیروهای مسلّح ایران خطاب به نهادهای امنیتی مختلف و تشکیلات پلیس و سپاه پاسداران مرقوم و از آن‌ها خواسته شده بود که بهایان را در سراسر کشور شناسایی

نموده، زیر نظر بگیرند. این نامه موجب نگرانی شدیدی در سراسر جهان برای امنیت بهایان گردید.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۴. «به دنبال نامه فوق الذکر (صادر در تاریخ ۷ آبان ۱۳۸۴ از طرف ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران)، پلیس اطلاعات و امنیت عمومی نامه دیگری به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۶ صادر نمود و اشتغال بهایان را که سالیان دراز است از استخدام در ادارات دولتی محرومند، در تقریباً بیست رسته شغلی در بخش آزاد ممنوع ساخت. بدین ترتیب کوشش‌های مداوم در جهت قطع حیات اقتصادی جامعه بهایی به شدت تقویت گردید.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۵. «در چند سال اخیر... حمله به خانه‌های بهایان و مصادره اموال و آتش زدن عمدی دارایی‌های شخصی آنان رو به فزونی نهاده، تخریب قبرستان‌های بهایی گسترش یافته... کاملاً روشن است که اقداماتی از این قبیل به طور منظم در شهرهای مختلف، یکی بعد از دیگری هماهنگی می‌شود.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۶. «در چند سال اخیر... امتناع از پرداخت وام بانکی و صدور جواز کسب به بهایان شدت یافته، آزار و فشار بر صاحبان املاک مستأجرین بهایی اوج گرفته، تهدید شهروندانی که به یاری بهایان بر می‌خیزند وسیع‌تر شده.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۷. «حتی اگر در طی روزهای پرآشوب اولیه انقلاب احیاناً سوء تفاهماتی در ذهن مسئولین امور در مورد انگیزه‌های جامعه بهایی وجود داشته است، چگونه این سوء ظن‌ها می‌تواند هنوز هم ادامه یابد؟ آیا هیچ یک از اعضای محترم دولت ایران اتهامات کاذبی را که دائماً علیه بهایان در آن مملکت عنوان می‌شود واقعاً باور دارند؟» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۸. «درک این مسئله بسی مشکل است که چگونه می‌توان کلماتی مانند "جریان سازی"، "اغواگری"، "خطرناک" و "تهدید کننده" را در مورد فعالیت بهایان ایران به کار برد.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۷۹. «بسیاری از کسانی که به حمایت از جامعه ستمدیده بهایی بر می‌خیزند، چه دانشجو و دانش‌پژوه، چه روزنامه نگار و فعال اجتماعی، چه هنرمند و شاعر، چه اندیشمند

پیشرو و طرفدار حقوق زن، حتی شهروندان عادی، خود نیز از تضییقات و ستم‌های مشابهی رنج می‌کشند.» (پیام ۴ مارس ۲۰۰۹)

۸۰. «در تاریخ ۱۵ فوریه ۲۰۰۹، آیت‌الله قربان‌علی درّی نجف‌آبادی، دادستان کلّ جمهوری اسلامی ایران، ترتیبات موقتّ موجود برای رسیدگی به امور روحانی و اجتماعی جامعه بهایی ایران را غیر قانونی اعلام کرد... روز چهارم مارس ۲۰۰۹، جامعه بین‌المللی بهایی نامه‌ای سرگشاده خطاب به دادستان کلّ صادر نمود، و دیدگاه‌های خود در باره این اقدام تأسّف انگیز علیه بهاییان ایران را بیان نمود.» (پیام ۶ مارس ۲۰۰۹)

۸۱. «آنچه که باید مطرح نظر واقع شود این است که این اقدامات معموله توسط اولیای حکومت (ایران) (غیر قانونی اعلام کردن ترتیبات موقتّ موجود) صرفاً جدیدترین مظاهر فعالیت گسترده و برنامه ریزی شده در جهت اذیت و آزاری است که هدف آن نابودی کامل جامعه بهایی به عنوان موجودیتی کارآمد و ماندنی در سرزمین محلّ ظهورش است.» (پیام ۶ مارس ۲۰۰۹)

۸۲. «در سال‌های اخیر، عناصر معینی که سوابق تاریخی عداوت آن‌ها نسبت به امر مبارک معلوم است (منظور اعضای انجمن حجّتیّه است)، در امور کشور نفوذ فزاینده‌ای یافته‌اند و مقارن آن، اذیت و آزار و سوء رفتار نسبت به احبّای الهی در کشور ایران به سطوح جدیدی از شدّت و حدّت رسیده است.» (پیام ۶ مارس ۲۰۰۹)

۸۳. «جامعه‌ای شکوفا و پویا (منظور جامعه جهانی بهایی است) که... در گوشه‌ای از کره ارض (ایران) به تضییقات شدید مبتلاست.» (پیام رضوان = ۲۱ آوریل ۲۰۰۹)

۸۴. «در چند سال گذشته بر خلاف موازین عدل و انصاف (فشارهای اقتصادی) از طرف بعضی از مقامات مسئول به شهروندان بهایی آن سرزمین وارد آمده.» (پیام ۱۱ جون ۲۰۰۹)

۸۵. «ملاحظه فرمایید که با چه سرعتی پرده‌ها برافتاد! مظالمی که طیّ سالیان دراز از طرق سازمان یافته بر بهاییان... وارد آمده، در هفته‌های اخیر در خیابان‌های ایران در مقابل انظار جهانیان نمایان گشته (است).» (پیام ۲۳ جون ۲۰۰۹)

۸۶. «اعضای جامعهٔ اسم اعظم (در کشور مقدّس ایران) ... مظلومانه در وطن خود، از حقوق حقّهٔ خود محروم مانده‌اند.» (پیام ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۹)
۸۷. «تضییقات و اقدامات سوء از طرف عده‌ای که هدفشان ریشه‌کن کردن امر مبارک است، با نقشه‌ای منظم و حساب شده انجام (می‌گردد) و پیگیری می‌شود.» (پیام ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۹)
۸۸. «ارگان‌های رسمی دولت، نسبت به بهاییان (طوفان اکاذیب و افتراءات) رواج می‌دهند.» (پیام ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۹)
۸۹. «آنچه از طرف متعصّبین بی‌انصاف بر آن ستمدیدگان (احبّای خطّهٔ سمنان) وارد می‌آید، جزئی از نقشهٔ کلی و هدف نهایی دشمنان امرالله، یعنی تضعیف جامعهٔ بهایی در مهد امرالله می‌باشد.» (پیام ۲۵ اکتبر ۲۰۰۹)
۹۰. «دشمنان امرالله... شهر سمنان را بدین منظور انتخاب کرده‌اند که در آن، به مقاصد شوم خود جامعهٔ عمل‌پوشانند تا اگر موفق شدند با تجربیات حاصله، به اقدامات مشابهی در شهرهای دیگر ایران پردازند.» (پیام ۲۵ اکتبر ۲۰۰۹)
۹۱. «ای حبیبان باوفا (ستاینندگان اسم اعظم در کشور مقدّس ایران)، (شما) در این ایام پرآلام... با انواع مشکلات ناشی از ظلم و بی‌عدالتی مواجه هستید.» (۲۴ نوامبر ۲۰۰۹)
۹۲. «کسانی که تضییقات شدید مذهبی چشم‌بصیرتشان را نابینا ساخته، با دسیسه‌بازی، تهمت‌های ناروا بر شما (یاران و یاوران ممتحن جمال اقدس ابهی در کشور مقدّس ایران) وارد می‌سازند تا اقدامات ظالمانهٔ خود را در مقابل ملت ایران توجیه کنند.» (پیام ۱۰ ژانویهٔ ۲۰۱۰)
۹۳. «بعضی از مسئولین امور (در کشور ایران) از هر وسیله‌ای برای لطمه زدن به موجودیت جامعهٔ بهایی استفاده می‌نمایند. از جمله، با توسّل به دروغ و افتراء، جامعهٔ بهایی را سازمانی سیاسی و مخالف اسلام و عامل دولت‌های بیگانه معرفی می‌نمایند و به گمان خود با بهایی خواندن دیگر ایرانیانی که برای بهبود وضع ایران تلاش می‌کنند، مقام و موقعیت اجتماعی آنان را خدشه دار می‌سازند.» (پیام ۲۲ ژانویهٔ ۲۰۱۰)

۹۴. «بعضی از مسئولین امور (در کشور ایران)... سعی دارند در رسانه‌های عمومی به دروغ بهاییان را به سازمان‌دهی تظاهرات و داشتن اسلحه و به خطر انداختن مصالح مملکت و اقدام به این قبیل امور به دستور مؤسّسات امری متّهم سازند.» (پیام ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰)
۹۵. «مسئولین امور (در کشور ایران) در هر حال خواهند کوشید تا با مقاصد غرض‌آلود خود، حتی شایسته‌ترین فعالیت‌های احبّاً را واژگون جلوه دهند.» (پیام ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰)
۹۶. «شرایط اقتصادی و اجتماعی فعلی ایران و محدودیت‌های غیر عادلانه‌ای که در سال‌های اخیر از طرف برخی از مسئولین امور برای جامعه بهایی به وجود آمده، تحصیل علم و اشتغال به کار و انجام (دادن) خدمات اجتماعی را برای بهاییان مشکل ساخته است.» (پیام ۲ آوریل ۲۰۱۰)
۹۷. «متأسفانه جامعه بهایی ایران در حال حاضر تحت تضيیقات شدید است و مرحله‌ای بحرانی را طی می‌نماید و نبودن تشکیلات اداری، رسیدگی به اشتباهاتی که بدون شک (در عرصه وظایف روحانی) اتفاق خواهد افتاد را سخت‌تر می‌کند.» (پیام ۲۰ دسامبر ۲۰۱۰)
۹۸. «چه بسا که فشارهای وارده بر احبّای عزیز (ایران) اجرای کامل بعضی از وظایف روحانی را نیز مشکل می‌نماید.» (پیام ۲۰ دسامبر ۲۰۱۰)
۹۹. «سالی که گذشت (۱۳۸۹) شاهد استمرار تضيیقات و ادامه شداید و ستم‌های ناروا بر شما عزیزان درگاه کبریا (ستاینندگان اسم اعظم در مهد امرالله) بود.» (پیام ۲۱ مارس ۲۰۱۱)
۱۰۰. «والدین (کودکان)... از استخدام و شغل و حرفه ممنوع و با مشکلات شدید اقتصادی روبرو هستند.» (پیام ۱۴ می ۲۰۱۱ = ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰)
۱۰۱. «خانواده‌ها (ی بهایی)... در معاشرت با همسایگان و دوستان خود باید محتاط باشند، زیرا مأمورین امنیتی مردم را به شدّت از معاشرت با بهاییان برحذر می‌دارند؛ فرد فرد اعضای جامعه بهایی... به علت تبلیغات منفی و نشر اکاذیب و توهین به

مقدّسات آنان از طرف مسئولین امور، پیوسته احساس ناامنی می نمایند.» (پیام ۱۴ می ۲۰۱۱ = ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰)

۱۰۲. «بهاییان... در عین بیگناهی، از حقوق حقّه خود محروم شده و مورد انواع بی عدالتی ها قرار گرفته اند.» (پیام ۱۴ می ۲۰۱۱ = ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰)

۱۰۳. «خط مشی رسمی دولت ایران برای کاهش توانایی جامعه بهایی و سعی در تبدیل آن به جامعه ای ناپایدار در سند محرمانه ای مندرج است که در سال ۱۳۶۹ از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی کشور به امضای حجت الاسلام سیّد محمدرضا هاشمی گلپایگانی دبیر وقت شورا صادر گردیده و به تصویب رهبر جمهوری اسلامی، آیت الله سیّد علی خامنه ای رسیده است.» (پیام ۱۷ جون ۲۰۱۱)

۱۰۴. «پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ دانشجویان بهایی از دانشگاه های کشور اخراج شدند و اساتید بهایی از سمت های خود برکنار گردیدند. این اقدام در راستای سیاست گذاری رسمی دولت بود و جزئی از مخالفت سازمان یافته ای است که به منظور نابود کردن جامعه بهایی در مقام نهادی زنده و پویا در آن مملکت همواره در جریان است.» (پیام ۲۰ فوریه ۲۰۱۲)

۱۰۵. «سند محرمانه ای که در سال ۱۳۶۹ از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی صادر شد و به تصویب مقام رهبری رسید، موضع جمهوری اسلامی ایران را نسبت به جامعه بهایی روشن ساخت و مشخص نمود که باید با بهاییان به نوعی رفتار شود که "راه ترقی و توسعه آنان مسدود شود."» (پیام ۲۰ فوریه ۲۰۱۲)

۱۰۶. «در حالی که محرومیت بهاییان از استخدام در ادارات دولتی به قوت خود باقی است، محل کار آزاد عدّه کثیری از آنان مورد حمله و جستجو قرار می گیرد و با دلایلی بی اساس بسته می شود.» (پیام ۱۱ می ۲۰۱۲ = ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)

۱۰۷. «خدمات اجتماعی بهاییان حین اشتغالشان به امور عادی زندگی روزمره، اقدام علیه امنیت کشور" تلقی می گردد.» (پیام ۱۱ می ۲۰۱۲ = ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)

۱۰۸. «عجبا که حتی حیوان بی‌زبانی که یک بهایی در دامداری خود پرورش می‌دهد نیز از مظالم اولوالبغضاء در امان نیست.» (پیام ۱۱ می ۲۰۱۲ = ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)
۱۰۹. «آنچه بر شما ستمدیدگان مظلوم (احبای خطه گلستان) وارد می‌آید، جزیی از نقشه مزورانه و سازمان یافته دشمنان برای تضعیف جامعه بهایی در مهد امرالله است.» (پیام ۲۰ دسامبر ۲۰۱۲)
۱۱۰. «ظلم و ستمی که جامعه ممتحن و غیور اسم اعظم در سرزمین ایران در طی سی و چهار سال گذشته با آن مواجه بوده، دنباله حملاتی است که در تاریخ صد و شصت و نه ساله آیین بهایی همواره با شدتی کمتر یا بیشتر، ادامه داشته است.» (پیام ۲ مارس ۲۰۱۳ = ۱۲ اسفند ۱۳۹۱)
۱۱۱. «این وقایع اسفبار (مسجونیت هیئت سابق یاران و دست‌گیری اعضای مؤسسه علمی آزاد) هر دو، نمادی از ظلم و ستمی است که بر کلیه بهاییان ایران وارد می‌شود و در طی دوازده ماه گذشته، بدون هیچ دلیل موجهی شدت یافته و از اطفال صغیر تا سالمندان ضعیف را در بر گرفته است.» (پیام ۱۰ می ۲۰۱۳)
۱۱۲. «هدف پوچ مسئولین امور از تشدید تضییقات (بر بهاییان ایران) صرفاً تضعیف روحیه بهاییان و اطفای نار موقده الهیه است.» (پیام ۱۰ می ۲۰۱۳)
۱۱۳. «این بیدادگران ناآگاه (مسئولین امور کشور ایران)، وقتی که از تعدیات همه‌جانبه خود نتیجه دلخواه نمی‌گیرند، به دنبال طرق دیگری برای اعمال فشار و سرکوبی می‌گردند. با دشمنان دیرینه امرالله هم دست می‌شوند تا به زعم باطل خود، با کاشتن بذر شک و شبهه در قلوب احبّاء، در جامعه ایجاد اختلاف و نفاق نمایند.» (پیام ۱۰ می ۲۰۱۳)
۱۱۴. «این بیدادگران ناآگاه (مسئولین امور کشور ایران)، ... زمانی که گفتمان‌های شما (پیروان امر حضرت یزدان در کشور مقدس ایران) را در زمینه جامعه‌سازی برای دوستان و آشنایان و همسایگانتان مؤثر و جذاب می‌یابند، به تحریف و کژنمایی واقعیات می‌پردازند و به تلاشی مذبوحانه، برای انتشار شایعات دروغ و مباحث

سفسطه آمیز دست می‌زنند تا چون ایام گذشته، با پیش کشیدن مسائل خشک مذهبی، گفتگوهای مفید و صمیمانه را با مجادله لفظی جایگزین کنند.» (پیام ۱۰ می ۲۰۱۳)

۱۱۵. «مسئولین امور در ایران سعی دارند زندگی را به حدّی برای بهائیان دشوار سازند تا تعداد زیادی از آنان کشور را ترک کنند. امید است که احبّای عزیز موفق به استقامت در برابر این فشارها شده، در ایران بمانند.» (پیام ۲۴ جولای ۲۰۱۳، خطاب به یکی از احبّا)

۱۱۶. «چون در این ایام به دلایل مختلفه هجوم علنی به جامعه بهائی برای دشمنان کار چندان آسانی نیست، اهل تعصّب برای رسیدن به اهداف خود آنچه ممکن است مجری می‌دارند تا احبّا را مجبور به ترک وطن مألوف سازند و بدین وسیله به زعم خود جامعه بهائی ایران را تضعیف نمایند. اگر معاندین امرالله مشاهده کنند که تعداد کثیری از احبّای عزیز را در شرایط فعلی وادار به ترک ایران نموده‌اند، جسورتر شده در تعقیب اهداف غیر انسانی خود مصمّم‌تر خواهند گشت.» (پیام ۲۴ جولای ۲۰۱۳، خطاب به یکی از احبّا)

۱۱۷. «متعصّبین در هر حال، به دنبال ایجاد محدودیّت‌های شدید برای جامعه بهایی هستند. سیاست‌گذاری کلی دولت و دستورالعمل‌های رسمی و (در) سنوات مختلف از اوایل انقلاب تا به حال، نشانه عزم راسخ دولت در این مسیر است. بنابراین نباید تصوّر کرد که تزیید مظالم وارده بر اهل بهاء عکس‌العملی به تبلیغ انفرادی است، بلکه باید آن را روندی سازمان‌یافته دانست که طبق نقشه قبلی انجام می‌شود.» (۲۴ جولای ۲۰۱۳)

۱۱۸. «بهائیان ایران حتی بر اساس قوانین مدوّن جمهوری اسلامی نیز باید از بسیاری از حقوق شهروندی موجود بهره‌مند باشند. متأسفانه این دولت است که بر خلاف قوانین موجود مملکت خود، محدودیّت‌های دینی، اجتماعی و اقتصادی بی‌شماری برای شهروندان بهایی خود به وجود آورده است.» (۲۴ جولای ۲۰۱۳)



۱۱۹. «هنوز هزاران نفر از بهائیان ایران هم چنان به خاطر تمسک به باروهای دین خود در تزییقات شدید به سر می‌برند و بیش از صد نفر از آن عزیزان اسیر بند و زندان می‌باشند.» (۸ می ۲۰۱۵)
۱۲۰. «کسانی... تحت تأثیر تعصبات جاهلانه مذهبی هم چنان به بی‌عدالتی‌های خود در حق شما (پیروان با وفای حضرت بهاء‌الله در کشور مقدس ایران) ادامه می‌دهند.» (۸ می ۲۰۱۵)
۱۲۱. «احبای عزیز کشور مقدس ایران... در مقابل تزییقات، صبورانه به استقامت سازنده خود ادامه می‌دهند، با شهادتی خردمندانه اتهامات و افتراات پوچ و بی‌اساس را رد می‌کنند.» (۱۲ می ۲۰۱۶)
۱۲۲. «معهد اعلی از معضلات عدیده‌ای که مغرضین برای احبای ستم‌دیده... و دیگر شهرها به علت تعطیل کردن محل کسب و کار خود در ایام محرمه بهایی به وجود آورده‌اند، کاملاً آگاهند. این اقدامات غیرقانونی از طرف بعضی از اولیای امور، بدون شک بخشی از طرح موجود برای ایجاد خفقان اقتصادی در جامعه بهایی آن کشور است تا به زعم باطل خویش، اراده احبای را تضعیف و عزم راسخ آنان را برای اقامت در ایران متزلزل سازند.» (۲۳ جون ۲۰۱۶)
۱۲۳. «الحمد لله که... علی رغم ظلم و ستم‌های بی‌شماری که از طرف متعصبین بی‌انصاف مستمراً بر شما (پیروان حضرت بهاء‌الله در مهد امرالله) وارد می‌شود، با حکمت و شجاعت و مظلومیت تام، در راه محبت به نوع انسان و نشر نفعات وحدت می‌کوشید و از هیچ فرد یا مقامی بغض و کینه‌ای در دل نداشته و ندارید.» (۲۱ مارس ۲۰۱۷)
۱۲۴. «همگی شما عزیزان (احبای عزیز الهی در کشور مقدس ایران)، از بهائیان قدیم گرفته تا مؤمنین جدید، هر یک به نحوی دچار جور و جفای مغرضین جاهل و ظلم و ستم متعصبین غافل هستید. سیاست‌های خفقان اقتصادی علیه شما به بهانه‌های مختلف اِعمال می‌شود.» (۸ می ۲۰۱۷)

۱۲۵. «تبلیغات سوء و وسیع رسانه‌های عمومی وابسته به دوایر رسمی و ساختن فیلم‌های افتراآمیز جهت تشویش اذهان عمومی علیه جمعی هم‌وطن مرتباً افزایش می‌یابد. این تبعیضات و این بی‌عدالتی‌ها نسبت به شهروندانی قانون‌مند، روال کار برخی از مسئولین امور است که مدعی اجرای عدالت اسلامی می‌باشند.» (۸ می ۲۰۱۷)

۱۲۶. «تعصبات خشک مذهبی و ملاحظات دنیوی برخی از مراجع دینی انگیزه واقعی همه مخالفت‌های وارده بر بهاییان است.» (۸ می ۲۰۱۷)

۲۲۲۵) تبیینات مبسوطه:

«در کشور مقدس ایران، اهل عدوان تیرهای تهمت و افترا را از هر کرانه روانه» ساختند؛ جامعه (ی بهایی) را «نشانه سهام افتراات عیدیده» مقرر کردند؛ «آزاد و بی‌مهابا، بغض و عناد متعصبانه خود را بروز» دادند؛ «جریانی از بدنام کردن احبّاً و ایراد اتهامات کاذبه» به راه انداختند؛ احبّاً را «وجه‌المصالحه» (سپر بلا) قرار دادند؛ «بسیاری از یاران» را شهید کردند؛ بسیاری از احبّاً را «بدون محاکمه و بدون اطلاع‌رسانی» بازداشت و زندان نمودند؛ باران «تهمت و افترا» را «نسبت به اصول اعتقادی آنان» فروباریدند؛ «اتهامات و افتراات پوچ و بی‌اساس» را نسبت به خود آنان اشاعه دادند؛ «بهاییان مظلوم» را «به انواع آفات» مُحاط کردند؛ پیوسته به «صدمات و تضییقات وارده بر احبّاً» ادامه دادند؛ «یوماً فیوماً» (روز به روز) به «هتک و سلب حقوق حقّه» بهاییان افزودند؛ کوشیدند «با اشتعال نار ضغینه و بغضا و تهییج احساسات مذهبی، احبّای الهی را متوحّش» و مرعوب کنند «و به ستوه آورند»؛ تلاش کردند «بذر ارتیاب را در مزرعه قلوب و افکار دوستان رحمانی و محبّان امر سبحانی بیفشانند»؛ «مستخدمین بهایی را از مشاغل دولتی اخراج و حقوق اولیه انسانی احبّای ممتحن را مسلوب و وسیله معاش و زندگیشان را مختل یا ویران» ساختند؛ «حوادث دهشت‌انگیز» ایجاد کردند؛ «خانه‌هایشان را غارت و اموالشان را تصرف» کردند؛ «شمع حیاتشان را خاموش» نمودند؛ «پس از هدوء و آرامشی کوتاه مدّت... طغیان جدیدی از اضطهادات و تضییقات» را شروع کردند؛ «بر شدّت تضییقات وارده بر یاران بسیار ستم‌کشیده ایران» افزودند؛ «منابع روبه‌نقصان جهت تأمین مصارف زندگی آنان» را تقلیل دادند؛ «اجازه کسب» آنان را لغو کردند؛ «بدون ممانعت» به

«ضبط اموال خصوصی» آنان ادامه دادند؛ مجدداً «امواج تضییقات شدید» را بر احبای ایران روا داشتند؛ بر شدت «ایذاء و آزار وحشیانه» خود افزودند؛ «اهالی بی دفاع قراء نزدیک ساری در مازندران» را «مورد حمله قرار» دادند؛ به قصد «تبری از دیانت بهایی و قبول اسلام»، «در قریه ایول بیش از ۱۳۰ نفر از احباء، اعم از رجال و نساء و اطفال را به مدت سه روز در محوطه محصوری در صحرا بدون غذا و آب نگه» داشتند؛ احبّا را «در زحمت و بلا و مشقت» افکندند؛ در سال ۱۳۶۲ «پیروان حضرت احدیه» را «مجبور به تعطیل کردن کلیه تشکیلات اداری خود» کردند؛ آنان را «مورد ایذاء و آزار بسیار و سلب مالکیت و مصادره اموال و اخراج از شغل و کسب و کار، و بی خانمانی و سرگردانی در هر مدینه و دیار» قرار دادند؛ «تیغ تیز بر آن یاران عزیز» آختند؛ آن «برادران ستمدیده و رنج کشیده» را بیش از پیش، «مورد تضییقات» قرار دادند؛ با اجبار یاران به امضای یک تعهدنامه مبنی بر «اجتناب از داشتن آثار و علائم امری با خود در منزل»، «بهاییان را آشکارا در معرض خطر توطئه قرار» دادند؛ در صدد بر آمدند به «قاطبه بهاییان فشار آوردند که چنین اقرارنامه غیر قابل قبولی را امضاء نمایند»؛ شش سال متوالی احبّا را «در طوفان محن و بلیات، به انواع شداید و مصیبات گرفتار» کردند (پیام ژانویه ۱۹۸۵)؛ «شب و روز» یاران را معرض «موانع و مشکلات بی پایان» قرار دادند؛ «جور و حرمان و ذمّ و بهتان و تاراج و تالان» را بر «جامعه ستمدیده و مظلوم» روا داشتند؛ تا آن زمان (رضوان ۱۹۸۷) «بالغ بر دویست نفر» را «هم چنان در پنجه تقلیب گرفتار» کردند و «اسیر زندان» نمودند؛ «هزاران نفر از مستخدمین صادق حکومت در بخش های دولتی و خصوصی را مجبور کردند که تمام حقوق سالیان خدمت خود را به حکومت مسترد دارند»؛ «حقوق بازنشستگی» افراد را قطع کردند؛ «پروانه کسب و کار بسیاری از بهاییان را» باطل کردند یا تجدید ننمودند؛ «آنان را از درآمد روزانه خود محروم ساختند»؛ «خانه و خانمان» یاران را به تاراج بردند؛ «قصد هدم بنیان یزدان» نمودند؛ «به مثنی بی گناه مظلوم حمله و هجوم» بردند؛ بهاییان را «به زندان» انداختند، «کشتار» کردند، و «از کار بی کار» نمودند؛ «در شهر یزد»، شدیداً به «آزار و تولید مزاحمت برای احبّا» ادامه دادند؛ «در اواخر سپتامبر» ۱۹۹۹، «سازمان اطلاعات دولت ایران به نحوی متشکل...

به خانهٔ بیش از پانصد نفر از احباء در سراسر کشور هجوم و تجاوز نمود؛ به بهایان فرصت ندادند «به دفاع از خود به پاخیزند و با بیان حقایق، دسائسی را که جهت مسموم ساختن اذهان ملت طرح» می‌کردند «و می‌کنند»، «بر ملا سازند»؛ احبا را «معرض بهتان» قرار دادند «و گرفتار آزار» نمودند و «همه نوع مشقت و زحمت» برایشان فراهم کردند؛ «به صرف کینه‌ای عنان‌گسیخته، هر فتنه و فساد و خطایی را به» آنان نسبت دادند؛ «یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدس ایران» را «در انظار عام، عواملی خطرناک برای جامعه جلوه دادند، و... دامنهٔ جعل اکاذیب و تحریف حقایق را تا بدانجا گسترده کردند که با جسارت، بعضی از مخالفان امر الهی را نیز از حامیان مخفی آن قلمداد نمودند»؛ «بسیاری از سالمندان» را «بی‌خانمان» کردند و «از حقوق تقاعدشان... محروم» نمودند؛ با «تضییقات و تعدیات گوناگون» احبای ایران را محدود ساختند؛ در هر تحوُّلی «دوره‌ای دیگر» از تضییقات شدید را بر احبا وارد کردند و «مرحلهٔ جدیدی» از «مصائب به وجود» آوردند؛ «مجهودات خود را برای ایجاد خفقان جامعه مضاعف» نمودند؛ در حوالی سال ۲۰۰۶، «تضییقات وارده بر احبای ایران» را شدت بخشیدند؛ با سماجت «بر اطفاء شعلهٔ ایمان، در هر جا که فروزان» بود، ادامه دادند؛ در این اوان «چون به دلایل مختلفه هجوم علنی بر جامعهٔ بهایی» کار آسانی نبود، «آنچه را که ممکن» بود مجری داشتند «تا احبا را تشویق و یا مجبور به ترک وطن مألوف سازند و بدین وسیله به زعم خود، جامعهٔ بهایی مهد امرالله را تضعیف نمایند»؛ احبا را «آماج تیر بلا و گرفتار دام جفا و معرض آزار و اذیت... و تحقیر و توهین لآتُحصی» قرار دادند؛ «برای رسیدن به اهداف خود»، یعنی «ریشه‌کن» نمودن «جامعهٔ بهایی معهد امرالله»، «ایجاد محدودیت‌های اقتصادی»، «مسدود نمودن ترقیات اجتماعی»، «ایجاد ترس و نگرانی تا اشاعهٔ کذب و افترا»، «ممانعت از ورود دانشجویان بهایی به دانشگاه‌ها تا تسهیل اخذ گذرنامه و خروج از کشور» را سرلوحهٔ کار خود قرار دادند؛ «از هر جهت»، «بلا یا و رزایا و محن و فتن» را بر بهایان وارد آوردند؛ «امواج سهمگین مشکلات و مصائب» را بر «احبای عزیز» ایران زمین مستولی کردند؛ جریان «قلع و قمع جامعهٔ اسم اعظم» را تشدید نمودند؛ «از هر فرصتی استفاده» کردند تا «از طریق فشارهای اقتصادی

و اجتماعی و ایجاد ترس و هراس و حتی تولید اختلافات در بین احبّاء، زندگی را بر آن عزیزان سخت نمایند، به امید این که آن‌ها را مجبور به ترک ایران کنند»؛ «مراجع دینی و دولتی»، «حقوق خدادادی» بهائیان را انکار کردند، و آنان را «از پاسخگویی به تهمت‌هایی که» در باره خود و اعتقاداتشان منتشر می‌کردند، منع نمودند؛ «جوئی از وحشت و ارباب ایجاد» کردند؛ افرادی را که مایل بودند «به حمایت از» بهائیان قیام نمایند «به شدت تهدید» کردند؛ با «بازداشت هفت نفر یاران عزیز ایران» (۱۴ می ۲۰۰۸) جامعه را «بیش از پیش آسیب‌پذیر» نمودند، اقدامی که «نشانه دیگری از عزم جزم حکومت ایران برای نابودکردن جامعه بهایی در زادگاهش» بود؛ «توطئه‌های بی‌اساسی را» به بهائیان نسبت دادند؛ آنان را «به سبب تمسک به اصول و فرایض دینی» خود، «سرکوب» کردند و «اذیت و آزار» نمودند؛ احبّاء را «در معرض امواج جدید شداید و بلا یا قرار» دادند؛ «ظلم و ستم‌های بی‌شمار» رواداشتند؛ جامعه را «تحت تزییقات شدید وارده بر افراد و خانواده‌ها» که «اجرای کامل بعضی وظایف روحانی را مشکل» می‌نمود، درآوردند؛ «از هر فرصتی برای آسیب رساندن به جامعه بهایی استفاده» نمودند؛ «ایجاد اختلاف و دامن‌زدن به سوء تفاهمات در بین احبّاء»، «یکی از طرّقی» بود «که برای تضعیف و ازهم‌پاشیدن جامعه بهایی» به کار بردند؛ «دریای بلا» را «بیش از پیش» به تلاطم آوردند؛ «طوفان جفا» را «از جمیع جهات» بر احبّاء مستولی کردند؛ «در سال ۱۳۶۲»، «دادستان کل»، «انحلال تشکیلات اداری بهایی» را اعلان کرد؛ بر طبق سند منتشره «در سال ۱۳۶۹» که به «امضای حجت‌الاسلام، سید محمد گلپایگانی، دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی» رسید، مراجع دولتی موظف شدند «اقدامات پیش‌نهادی در آن را به منظور مسدود کردن "راه ترقی و توسعه" بهائیان ایران «به مرحله اجرا» در آورند، و «طرحی برای "از بین بردن ریشه‌های فرهنگی آنان در خارج" تهیه نمایند»؛ «با افزایش نفوذ عناصری خاص (اعضای انجمن حجّتیّه) که همواره هدفشان ریشه‌کن کردن جامعه بهایی ایران بوده» است، به «این روند (ریشه‌کنی) شدت و حدّت بیشتری» بخشیدند؛ «از حدود سال ۱۳۸۴ به بعد»، به «مبارزه رسمی برای بدنام کردن دیانت بهایی از طریق رسانه‌های گروهی - روزنامه، سایت‌های اینترنتی،

رادیو، تلویزیون و فیلم- تحرک بیشتری» دادند؛ در «رسانه‌های عمومی»، «تبلیغات سوء و وسیع» به راه انداختند؛ «بدون شک، اقدامات سازمان یافته‌ای» را «در جهت اجرای مفاد سند مورخ ۱۳۶۹» به اجرا در آوردند؛ «ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران»، «در تاریخ ۷ آبان ۱۳۸۴» در یک «نامه محرمانه»، «خطاب به نهادهای امنیتی مختلف و تشکیلات پلیس و سپاه پاسداران»، «از آن‌ها» خواست «بهایان را در سراسر کشور شناسایی نموده، زیر نظر» گیرند؛ «پلیس اطلاعات و امنیت عمومی نامه دیگری به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۶ صادر نمود و اشتغال بهایان را... در تقریباً بیست رسته شغلی در بخش آزاد، ممنوع ساخت»؛ «کوشش‌های مداوم» را «در جهت قطع حیات اقتصادی جامعه بهایی به شدت تقویت» کردند؛ «سیاست‌های خفقان اقتصادی» را مجدداً دنبال نمودند؛ «حمله به خانه‌های بهایان و مصادره اموال و آتش زدن عمدی دارایی‌های شخصی آنان» را افزایش دادند؛ به گسترش «تخریب قبرستان‌های بهایی» همت گماشتند؛ «اقداماتی از این قبیل» را «به طور منظم در شهرهای مختلف، یکی بعد از دیگری» هماهنگ کردند؛ عدم «پرداخت وام بانکی و صدور جواز کسب» برای بهایان را شدت دادند؛ «آزار و فشار بر صاحبان املاک مستأجرین بهایی» را اوج دادند؛ «تهدید شهروندانی» را «که به یاری بهایان بر می‌خواستند، وسیع‌تر» نمودند؛ «اتهامات کاذب» «علیه بهایان» را تداوم بخشیدند؛ «کلماتی مانند "جریان سازی"، "اغواگری"، "خطرناک" و "تهدیدکننده" را در مورد فعالیت بهایان ایران به کار» بردند؛ «بسیاری از کسانی» را «که به حمایت از جامعه ستم‌دیده بهایی» برخاستند- «چه دانشجو و دانش پژوه، چه روزنامه نگار و فعال اجتماعی، چه هنرمند و شاعر، چه اندیشمند پیشرو و طرفدار حقوق زن، حتی شهروندان عادی»- گرفتار «تضییقات و ستم‌های مشابه» نمودند؛ «در تاریخ ۱۵ فوریه ۲۰۰۹، آیت‌الله دُرّی نجف آبادی، دادستان کل جمهوری اسلامی ایران»، «ترتیبات موقت موجود برای رسیدگی به امور روحانی و اجتماعی جامعه بهایی ایران را غیر قانونی اعلام کرد»؛ «اولیای حکومت»، یک «فعالیت گسترده و برنامه‌ریزی شده» را در جهت «نابودی کامل جامعه بهایی به عنوان موجودیتی کارآمد و ماندنی در سرزمین محل ظهورش» به کار بستند؛ «عناصر معینی که سوابق تاریخی

عداوت آن‌ها نسبت به امر مبارک معلوم» بود (اعضای انجمن حجتیه)، «در امور کشور نفوذ فراینده» یافتند «و مقارن آن، اذیت و آزار و سوء رفتار نسبت به احبای الهی در کشور ایران به سطوح جدیدی از شدت و حدت» رسید؛ «جامعه‌ای شکوفا و پویا» را «در گوشه‌ای از کره زمین، به تضییقات شدید مبتلا» نمودند؛ «بعضی از مقامات مسئول»، «بر خلاف موازین عدل و انصاف» فشارهای اقتصادی را «به شهروندان بهایی آن سرزمین وارد» آوردند؛ «عده‌ای که هدفشان ریشه‌کن کردن امر مبارک است، با نقشه‌ای منظم و حساب شده»، «تضییقات و اقدامات سوء» خود را پیگیری کردند؛ «ارگان‌های رسمی دولت، نسبت به بهاییان»، «طوفان اکاذیب و افتراءات» را رواج دادند؛ به عنوان «جزیی از نقشه کلی و هدف نهایی» خود، یعنی «تضعیف جامعه بهایی در مهد امرالله»، مصائب مخصوصی را بر «احبای خطه سمنان» وارد آوردند؛ «شهر سمنان را بدین منظور انتخاب کردند» تا در صورت توفیق در عملی کردن مقاصد خود در آن، «با تجربیات حاصله، به اقدامات مشابهی در شهرهای دیگر ایران پردازند»؛ «ستاینندگان اسم اعظم در کشور مقدس ایران» را «با انواع مشکلات ناشی از ظلم و بی‌عدالتی مواجه» ساختند؛ در حالی که «تعصبات شدید مذهبی چشم بصیرتشان را نابینا ساخته» بود، و به قصد توجیه «اقدامات ظالمانه خود... در مقابل ملت ایران»، «با دسیسه‌بازی، تهمت‌های ناروا» بر احبای ایران وارد نمودند؛ «بعضی از مسئولان امور، از هر وسیله‌ای برای لطمه‌زدن به موجودیت جامعه بهایی استفاده» نمودند؛ «با توسل به دروغ و افتراء، جامعه بهایی را سازمانی سیاسی و مخالف اسلام و عامل دولت‌های بیگانه معرفی» کردند؛ «به گمان خود، با بهایی خواندن دیگر ایرانیانی که برای بهبود وضع ایران تلاش» می‌کردند، «مقام و موقعیت اجتماعی آنان را خدشه‌دار» ساختند؛ «بعضی از مسئولان امور» سعی کردند «در رسانه‌های عمومی به دروغ، بهاییان را به سازمان‌دهی تظاهرات و داشتن اسلحه و به خطر انداختن مصالح مملکت و اقدام به این قبیل امور به دستور مؤسسات امری متهم سازند»؛ «کوشیدند تا با مقاصد غرض‌آلود خود، حتی شایسته‌ترین فعالیت‌های احبای را واژگون جلوه دهند»؛ «با اعمال محدودیت‌های غیرعادلانه»، «تحصیل علم و اشتغال به کار و انجام (دادن) خدمات اجتماعی را برای بهاییان مشکل» ساختند؛ «جامعه بهاییان

ایران» را «تحت تضيیقات شدید» قرار دادند؛ «با اِعمال فشار» «بر احبّای عزیز»، «اجرای کامل بعضی از وظایف روحانی» آنان را مشکل نمودند؛ «تضيیقات» و «شداید و ستم‌های ناروا» را بر «ستاینندگان اسم اعظم در مهد امرالله» استمرار و ادامه دادند؛ بهائیان را «از استخدام و شغل و حرفه ممنوع» کردند و با «مشکلات شدید اقتصادی رو برو» نمودند؛ «مردم را به شدت از معاشرت با بهائیان بر حذر» داشتند؛ با «تبلیغات منفی و نشر اکاذیب و توهین به مقدّسات» احبّاء، «احساس ناامنی» را در دل و جان آنان پیوسته تشدید نمودند؛ بهائیان را «از حقوق حقّه خود محروم» کردند و «انواع بی‌عدالتی‌ها» را در حق آنان رواداشتند؛ بر اساس مفاد سند سال ۱۳۶۹ که به تصویب رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله سیّد علی خامنه‌ای رسید، «دولت ایران»، «کاهش توانایی جامعه بهایی» و «تبدیل آن به جامعه‌ای ناپایدار» را «خط مشی رسمی» خود قرار داد؛ «پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، دانشجویان بهایی» را «از دانشگاه‌های کشور اخراج» کردند و «اساتید بهایی» را «از سمت‌های خود برکنار» نمودند؛ «در راستای سیاست‌گذاری رسمی دولت» و «به منظور نابود کردن جامعه بهایی» و به عنوان «جزیی از مخالفت»ی سازمان‌یافته، به این محرومیت‌ها هم‌چنان ادامه دادند؛ بر اساس سند ۱۳۶۹، سعی نمودند «با بهائیان به نوعی رفتار» کنند که «راه ترقّی و توسعه آنان مسدود شود»؛ «در حالی که محرومیت بهائیان از استخدام در ادارات دولتی به قوت خود باقی» بود، «محل کار آزاد عدّه کثیری از آنان» را «مورد حمله و جستجو قرار» دادند و «به دلایل بی‌اساس» بستند؛ «تعطیل کردن محلّ کسب و کار» بهائیان را به شدت تعقیب نمودند؛ «خدمات اجتماعی بهائیان، حین اشتغالشان به امور عادی زندگی روزمره» را «اقدام علیه امنیت کشور» تلقّی کردند؛ «به ساختن فیلم‌های افتراآمیز» علیه دیانت بهایی و جامعه بهایی مبادرت نمودند؛ دامنه ظلم و بغض خود را حتی نسبت به «حیوان بی‌زبانی که یک بهایی در دامداری خود پرورش» داده بود، گسترش دادند؛ «برای تضعیف جامعه بهایی در مهد امرالله»، «نقشه مزورانه و سازمان‌یافته» طرح و اجرا کردند؛ «جامعه ممتحن و غیور اسم اعظم در سرزمین ایران» را با «ظلم و ستم» مواجه نمودند؛ «طی دوازده ماه» (۱۰ می ۲۰۱۳)، «بدون هیچ دلیل



موجهی»، بر «ظلم و ستمی که بر کلیه بهاییان وارد» می‌شد، افزودند به نحوی که «از اطفال صغیر تا سالمندان ضعیف را» هم در بر گرفت؛ به قصد «تضعیف روحیه بهاییان و اطفای نار موقده الهیه»، «تضییقات» خود را تشدید نمودند؛ «با دشمنان دیرینه امرالله هم‌دست» شدند «تا به زعم باطل خود، با کاشتن بذر شک و شبهه در قلوب احبّا، در جامعه، ایجاد اختلاف و نفاق نمایند»؛ در مورد «گفتمان‌های» احبّا «در زمینه جامعه‌سازی»، «به تحریف و کژنمایی واقعیات» پرداختند و «به تلاشی مذبحانه، برای انتشار شایعات دروغ و مباحث سفسطه‌آمیز» دست زدند؛ «با پیش‌کشیدن مسائل خشک مذهبی، گفتگوهای مفید و صمیمانه را با مجادله لفظی» جایگزین کردند؛ سعی نمودند «زندگی را به حدی برای بهاییان دشوار سازند تا تعداد زیادی از آنان کشور را ترک کنند»؛ «برای رسیدن به اهداف خود آنچه را ممکن است مجری» داشتند «تا احبّا را مجبور به ترک وطن مألوف سازند و بدینوسیله، به زعم خود، جامعه بهایی ایران را تضعیف نمایند»؛ «در هر حال، به دنبال ایجاد محدودیت‌های شدید برای جامعه بهایی» برآمدند، فرایندی که ناشی از «سیاست‌گذاری کلی دولت و دستورالعمل‌های رسمی» بوده، «عزم راسخ دولت» را «در این مسیر» نشان می‌دهد؛ با «رونوی سازمان یافته» و «طبق نقشه قبلی»، «مظالم وارده بر اهل بهاء» را تزیید بخشیدند؛ «دولت... بر خلاف قوانین موجود مملکت خود، محدودیت‌های دینی، اجتماعی و اقتصادی بی‌شماری» را «برای شهروندان بهایی خود به وجود آورد»؛ و هنوز که هنوز است (۱۰ تیرماه ۱۳۹۶)، هم‌چنان «تشویش اذهان عمومی» برقرار، «امواج سهمگین مشکلات و مصائب» جاری، «جور و جفای مغرضین جاهل» موجود، و «ظلم و ستم متعصبین غافل» موفور است.

بدین ترتیب، با نیروهای مانعه در مسیر تقدّم و تعالی ارواح مؤمنه، بخصوص ارواح مقیمان باوفای ایران، این سرزمین خجسته، آشنا شدیم. دیدیم که چگونه نفس اماره از درون وجود فرد مؤمن و معاندان امرالله از برون وجود او، ممکن است در مسیر تعالیش قد علم کنند و در طریق تقدّمش مانع افکنند. اکنون باید دید و به جدّ و جهد کاوید که راه مقابله با این نیروهای مانعه، چه درونی و چه برونی چیست؟ و چه نیروهای محرکه‌ای موجود است که سالک سبیل تعالی را صیانت کند و رهنورد طریق تقدّم را تقویت نماید؛

آنچنان که، سهل و آسان، بر این قوای بی‌امان فائق‌آید و پر امید و پویان بر این موانع نمایان چیره شود و سرافراز و درخشان و خُرَّم و خندان به جنبش و پویش خود در جهت وصول به معبود مهربان ادامه دهد؟ این سؤالی است که یافتن پاسخ آن را در فصل حجیم بعدی که در واقع نقطهٔ اوج ساختار این مجموعه است، به سبک و سیاق آشنای خود، پی می‌گیریم.

## فصل ششم - نیروهای محرکه

هر متحرکی برای این که نیروهای مانعه موجود در مسیرش را خنثی سازد و به پیش و حرکت خود ادامه دهد، محتاج نیروهای محرکه و قوای پیش برنده است. در غیر این صورت یا متوقف و مضمحل می شود و یا متقهقر و متلاشی می گردد و یا منحرف و معدوم می شود. روح مستعد و محتاج سالک سبیل تعالی نیز پس از حرکت از مبدأ واقعیات موجوده و ورود در مسیر اوامر و احکام الهیه و جنبش در جهت جمال و کمال مظهر احدیه، ممکن است با مانع نفس آماره و یا رادع معاندان امر ربوبیه مقابل شود. در این حالت است که سالک ساعی به قوای فائضه و نیروهای محرکه محتاج است تا ذهنش توانا شود و روحش برنا گردد و بدین وسیله بتواند بر همسات نفس آماره چیره شود و بر هجمات معاندان مکاره مسلط گردد و تقدّم و تعالیش در جهت وصول به اهداف عالیّه ادامه یابد. اشاره شد که انسان مؤمن پنج بعد به هم پیوسته دارد که از بیرون به درون عبارتند از جسم، نفس، عقل و روح انسانی و روح ایمانی. برای ترقی و تعالی مطلوب هر پنج بعد وجودی باید تغذیه و تقویت شوند، البته هر کدام با اغذیه متناسب و مربوط به خود و به مقدار متعادل و متوازن با احتیاجات سایر ابعاد. اما نفس و عملکردهایش گرچه در حدّ اعتدال برای استمرار حیات انسانی و حتی تحقق تعالی روحانی لازم است؛ ولی به سبب شدّت و وسعت مخاطرات و نیز آثار عملکردهای عنان گسیخته اش، آن را به عنوان یک مانع در مسیر تعالی روحانی مورد مطالعه و بررسی قرار دادیم (مبحث ۵۱)، بعد جسمانی و تغذیه و ترمیم مستمر و متناسب آن نیز گرچه در زمره شروط ضروری تعالی روحانی است، اما بررسی آن از حوزه مقصود و مأموریت این مجموعه خارج است؛ لهذا در این جا مطالعه و بررسی صرفاً متمرکز بر و منحصر به نیروهای محرکه برای سه بعد دیگر وجودی، یعنی ذهن و روح و روح ایمانی می گردد. در دو مبحث فرعی آتی ابتدا تحت عنوان «نیروهای محرکه ذهنی»، آن دسته از قوایی که تقویت بخشنده و تجهیزکننده ذهن سالکند بررسی می گردد و سپس تحت عنوان «نیروهای محرکه روحی» آن نوع از قوایی که حیات بخشنده و نجات دهنده روح سالکند، مطالعه می شود. در جمیع مباحث فرعی،

از لحاظ نحوهٔ پرداختن به نصوص مبارکه و ارائهٔ استنباطات و تبیینات مربوطه، سبک و سیاق خاص این مجموعه، کاملاً و دقیقاً مراعات می‌گردد.

(۱۶) نیروهای محرکهٔ ذهنی:

سالک سبیل تعالی اگر ذهنی قوی و فکری عمیق و درکی وسیع و فهمی صحیح داشته باشد، البته در دفع موانع و رفع مشاغل، در مسیر تعالی، موفق و پیروز خواهد بود. و خوشبختانه، قوا و استعداد های ذاتی ذهنی و عقلی او، می‌توانند تحت شرایطی مخصوص تقویت و تجهیز گردند. البته نفس فعالیت و کاربری این قوا، خود اولین قدم برای تقویت آنهاست؛ اما مهم‌تر از این، چیز یا شیء یا پدیده‌ای است که این فعالیت ذهنی روی آن انجام می‌شود. اگر این شیء خود حائز حقایق و اسرار بدیعه و حاوی نیروها و قوای فائده باشد، به طور قطع ذهن فعال و کشف‌کننده درگیری تحلیلی با آن، از این حقایق بدیعه سهم می‌برد و از این قوای مکنونه بهره می‌گیرد. در این مجموعه نفس تماس ذهن با اسرار و رموز ربّانیه و نفس درآمیختن آن با حقایق و معانی الهیه، تقویت و تغذیه ذهن آدمی تلقی می‌شود. این فرض یا تعبیر صحیح است چون: «شاربان سلسبیل محبت و سالکان بادیهٔ مودت را متذکریم به کلماتی که قلوب صافیه را به بحر احدیه رساند و نفوس مطمئنه را به جنت باقیه کشاند و فقیران مجازی را به غنای حقیقی فائز گرداند و ذلیلان معنوی را تاج عزت جاودانی کرم فرماید و علم لدنی و حکمت قدسی بر جمیع ممکنات مبذول دارد»<sup>۱</sup>. در دو مبحث آتی، ابتدا «ماهیت این نیروها» و سپس «نحوهٔ تأمین آنها» مورد توجه و تأمل قرار می‌گیرد.

(۱۱۶) ماهیت این نیروها:

(۱۱۱۶) فقرات دقیقه:

(۱) «ما باید مطمئن باشیم تعالیمی که در آثار و کتب مبارکه موجود، نه تنها قابل اجراست؛ بلکه تنها راه حل جمیع مشکلات و بدبختی‌های بشر می‌باشد.» (معهد اعلیٰ، پیام ۲۵ جون ۱۹۶۴)

<sup>۱</sup> جمال ابهی، حدیقهٔ عرفان، ص ۱۱۸.

- (۲) «ما باید در آثاری که در دسترس داریم تمعن و تعمق کنیم و کوشش نماییم به جواهر معانی کثیره مندرجه در آن‌ها پی ببریم. (معهد اعلی، پیام ۲۷ می ۱۹۶۶)
- (۳) «قَدْ نَزَّلْنَا كُلَّ أَمْرٍ فِي الْكِتَابِ طُوبَى لِلْعَارِفِينَ، قَدْ فَصَّلْنَا كُلَّ شَيْءٍ فِي الْأَلْوَابِ طُوبَى لِلْمُوقِنِينَ.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۲۲)
- (۴) «لَعَمْرُ اللَّهِ أَكْرَبُ كَلِمَةً مِنْ كَلِمَاتِهِ مَعَانِي مَسْتَوْرَةٌ فِي خَوْفِ الظَّاهِرِ فَرَمَائِدُ غَافِلِينَ أَرْضٌ طَرًّا بِكَلِمَةٍ مَبَارَكَةٍ تُبْنَى إِلَيْكَ يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ وَرَجِعْنَا إِلَيْكَ يَا سِتَّارَ الْعُيُوبِ نَاطِقٌ كَرَدْنَا.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۹۱)
- (۵) «علوم الهی در خزائن کلمات او مستور و مخزون.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۷۰)
- (۶) «آنچه از صفات و اخلاق الهی که الواح به آن مزین است و به ذکر آن مشرف، در آن تفکر نماید و عمل کنید.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۵۱)
- (۷) «لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ آيَاتِكَ وَلَا يَجِدُونَ مَا قُدِّرَ فِيهَا مِنْ نِعْمَتِكَ الْمَكْنُونَةِ الَّتِي تُحْيِي بِهَا أَفئِدَةَ بَرِيَّتِكَ وَقُلُوبَ عِبَادِكَ.» (مجموعه اذکار، بند ۵۶)
- (۸) «هذا لوح رقم فيه من القلم المكنون علم ما كان وما يكون ولم يكن له مترجم الا لسانى البديع.» (الواحد نازل بعد از كتاب اقدس، ص ۸۹)
- (۹) «این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده.» (الواحد نازل بعد از كتاب اقدس، ص ۲۱)
- (۱۰) «باید آنجناب بما اراد الله قيام نمایند و ما اراد الله ما نزل في الألواح است.» (منتخبات آیات چاپ آلمان، بند ۱۶۰- آیات الهی ۱، ص ۱۱۴)
- (۱۱) «كذلك فصلنا في هذا اللوح اسرار الامر فطوبى لمن يقرئه و يتفكر فيما سطر عليه و يخرج ما كنز فيه من لثالی علم منير.» (قلم اعلی ۴، ص ۲۰۱، سورة اسمنا المرسل)
- (۱۲) «غَسَّلَ النَّاسَ بِمَاءِ الْمَعَانِي الَّذِي أَوْدَعْنَاهُ فِي الْآيَاتِ لَعَمْرِي إِنَّهُ لَمَاءُ الْحَيَوَانِ قَدْ أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ مِنْ سَمَاءِ الْفَضْلِ لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۴۳، ص ۱۸۶)
- (۱۳) «أَنَّهَا (الآيَات) بِنَفْسِهَا مَرَاتُ اللَّهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ وَ أَنَّهَا حَكَمَتْ عَنِ اللَّهِ وَ اسْمَائِهَا الْحَسَنَى.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۶۹، ص ۲۲۲)

- (۱۴) «فی کلّ کلمةٍ عمّا یخرج من فمها (سدرۃ المنتهی = جمال اقدس ابھی) قد خزن علوم الاولین و الآخیرین.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۵۱، ص ۲۰۱)
- (۱۵) «لعمری یفتح من کلّ کلمة (بیانات عربیه و فارسیه) علی قلبک باب العلم و الحکمة انّ ربّک لهو العلیم الحکیم.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۵۹)
- (۱۶) «قسم به سلطان یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۴۴)
- (۱۷) «متبصّرین از هر کلمه‌ای از کلمات این ظهور معانی ما لانهایه ادراک نموده‌اند.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۴۵)
- (۱۸) «بدان‌ای سائل که کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده؛ یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۸۳)
- (۱۹) «کلمه‌ای که حقّ به آن تکلم می‌فرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده می‌شود.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۸۸)
- (۲۰) «قد انزل من قلمه الأعلیٰ اسرار ما کان و ما یکون.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۱۴)
- (۲۱) «حق شاهد و ذرات کائنات گواه که آنچه سبب علو و سمو و تربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر نمودیم و از قلم اعلیٰ در زبر و الواح نازل.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۸۱)
- (۲۲) «اوست (کلمه مبارکه جامعه) آن کلمه‌ای که جمیع علوم و فنون در او مستور.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۶۸)
- (۲۳) «قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک (کتاب ایقان)، لثالی علم الهی مخزونست و دریا‌های عرفان مستور و مکنون.» (ایقان مبارک، مقدمه، ص ۵)
- (۲۴) «آنچه سؤال شده و می‌شود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلویحاً و تصریحاً نازل.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۳۴)
- (۲۵) «فاعلم بانّ کلمة الله تبارک و تعالیٰ فی الحقیقة الأوّلیة و الرتبة الأولى تكون جامعة للمعان التي احتجب عن ادراكها أكثر الناس.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۰)

- (۲۶) «فی کلّ کلمة منها (کلمة الله) سُتِرَت معانی ما اطلع بها أحد إلا نفسه و من عنده علم الكتاب.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۰)
- (۲۷) «اليوم بحور معانی بکینونتها و اصلها ظاهر شده، دیگر احتیاج به کلمات قبل نبوده و نیست؛ بلکه کل ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج به این بحور متموجه بدیعه بوده و خواهند بود.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۳۸- لوح سلمان)
- (۲۸) «طوبی لمن بلغها (کلمة الهیة) و اخرج اللئالی المکنونة فیها.» (آیات الهی ۱، ص ۳۵۶)
- (۲۹) «فراة معانی از قلم اعلی جاری.» (آیات الهی ۲، ص ۱۲۰)
- (۳۰) «کوثر معانی و بیان... در کلمات الهی مکنون و مستور است.» (آیات الهی ۲، ص ۱۷۱)
- (۳۱) «تعالی من اظهر من القلم اسرار القدم. طوبی لقوم يعرفون.» (آیات الهی ۲، ص ۱۴۵)
- (۳۲) «در هر حرفی از آن (کلمة مطاعه) بحر حیوان مستور؛ طوبی از برای نفسی که از او آشامید و به طراز بقا مزین گشت.» (آیات الهی ۲، ص ۱۸۴)
- (۳۳) «این عادت کلّ امم است که از معانی محکمه آیات الهیة چشم می پوشند و به تاویلات و همیه متشابهه متشبث می شوند.» (مکاتیب عبدالبهاء ۲، ص ۵۹)
- (۳۴) «اگر اذن صاغیه یافتید، از تعالیم جمال مبارک بیان کنید و از حقایق و معانی که از قلم اعلی صادر بحث کنید.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۴۹۶)
- (۳۵) «کلّ ما صدر من القلم الاعلی هو حقیقة الواقع.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۲۴۴)
- (۳۶) «الهی الهی انّ المقربین من عبادک... علمتهم المعانی الکلیة الساریة الجاریة فی بواطن کلماتک.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۱۹۲)
- (۳۷) «انّ فی کلّ کلمة من کلمات الله تموج بحور اسرار لا نهاية لها.» (مکاتیب عبدالبهاء ۱، ص ۶۵)
- (۳۸) «لو أحد من المخلصین... ينظر بالبصر الاطهر ليعرف كل الحقائق و المعانی من کلّ کلمة من آیات الله المهیمن القیوم.» (مکاتیب عبدالبهاء ۱، ص ۱۰۱)

- (۳۹) «انَّ الحقائقَ و المعانى بتمامها ساریةٌ جاریةٌ فی باطنها (باطن آیات الله) و تتفجّر منها أنهارها و تتموجّ فیها بحورها فهنيئاً للواصلین.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۱، ص ۱۰۱)
- (۴۰) «حقائق و معانى در آن (آیات و کلمات) مندمج و مندرج.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۱، ص ۴۳۶)
- (۴۱) «انک أنت فأشکر الله ربک بما أغناک و بینَ لک فی الكتاب أسرارَ کلّ شیء بأبدع تبيان و أظهر إفصاح، خارجُ عن الخفاء.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۱، ص ۱۳۷)
- (۴۲) «اگر مائده سمانی جوئی معانی کلمات الهیّه ادراک نما.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۸، ص ۱۵۷)
- (۴۳) «کلّ کلمةٍ منها (الآیات) جامعةٌ للأسرار الالهیّه و الحقائق الکوئیّه و اندرجت و اندمجت فیها اسرار ما کان و ما یكون.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقره ۲۸۲)
- (۴۴) «انها (الآیات)...المحتویة علی الحقائق و الآثار و الشئون.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقره ۲۸۲)
- (۴۵) «اهل حقیقت واله حقائق و معانی کلیه که در هویت آن (آیات) ساری و جاریست شوند.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقره ۳۸۱)
- (۴۶) «از فضل جمال ابهی... علوم اولین و آخرین از کلمه ای ظاهر و حقائق و معانی از هر حرفی باهر.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقره ۱۰۸)
- (۴۷) «ای سمیّ (هم نام) حضرت مقصود... لآلی معانی را از صدف کلمات الهی به دست آوردی.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقره ۳۸۳)
- (۴۸) «ماج فی کُلّ واحدهٍ منها (الکلمات و الحروفات) بحرُ الحکمة و المعانی.» (قلم اعلی، ۷، ص ۲۲۰)
- (۴۹) «فَاعَلَمَ بانک کما اَیقَنَتَ بانَّ لانهادَ لِکلماته تعالی، اَیقِنَ بانَّ لِمعانیها لانهادَ ایضاً.» (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۶۷)
- (۵۰) «قد تموجّ بحرُ العلم من بیانی.» (آثار قلم اعلی، ۶، ص ۲۲)



- (۵۱) «كُلَّ كَلِمَةٍ نَزَّلَتْ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْيِ... إِنَّهَا مُلِّتٌ مِنْ سُلْسِيلِ الْمَعَانِي وَ الْبَيَانِ.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۶)
- (۵۲) «سؤالی مشاهده نمی شود مگر آن که جواب آن از افق سماء معانی، مُشرق و لامع گشته.» (آثار قلم اعلیٰ، ۵، ص ۴۵)
- (۵۳) «عبادی خلق خواهد شد که کوثر معانی را از کأس کلمات الهی بیاشامند.» (کتاب بدیع، ص ۹۴)
- (۵۴) «نفوس مقدّسه منقطعه روائح مسک معانی را از فرسنگ‌های بعیده استشمام نمایند.» (کتاب بدیع، ص ۱۱۹)
- (۵۵) «عروس معانی بدیعه که ورای پرده‌های بیان مستور و پنهان بود،... ظاهر و هویدا شد.» (کلمات مکنونه فارسی، بند آخر)
- (۵۶) «لئالی معانی کُلّ در هر حرفی از کلمات مُنزله سبحانی، مستور بوده.» (کتاب بدیع، ص ۱۸۶)
- (۵۷) «طوبی لمن وجد عرف المعانی من اثر هذا القلم.» (کتاب اقدس، پ ۱۵۸)
- (۵۸) «از حرکت قلم اعلیٰ روح جدید معانی، به امر آمر حقیقی، در اجساد الفاظ دمیده شد.» (لوح دنیا)
- (۵۹) «لَعَمْرُ اللَّهِ، از هر کلمه، جوهر معانی جاری.» (آثار قلم اعلیٰ، ۶، ص ۱۶۲)
- (۶۰) «اگر نفسی به مرقاة بیان، به سماء معانی عروج نماید به این کلمه علیا که از افق سماء قلم اعلیٰ اشراق نموده گواهی می دهد و هی هذه «لَارْطَبِ وَلَا يَابِسِ إِلَّا فِي كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُطَاعَةِ.» (قلم اعلیٰ، ۷، ص ۳۰۱)
- (۶۱) «جميع ما ذُكِرَ وَ يُذَكَّرُ، از قلم قدم جاری گشته.» (آثار قلم اعلیٰ، ۵، ص ۴۵)
- (۶۲) «(آیات) کنز لئالی الهیه است.» (کتاب ایقان، ص ۱۵۸)
- (۶۳) «آیات الله (هی)... مکنون المعانی.» (کتاب بدیع، ص ۳۵۰)
- (۶۴) «کوثر معانی... در کلمات الهی مکنون و مستور است.» (آیات الهی، ۲، ص ۱۷۱)

وقتی با چنین توصیفی از کلمه‌الله مواجه می‌شویم: «تالله الحق ان ملکوت الوجود فی رکوع و سجود لکلمة الله المطاعة التي خرجت من فم ارادة ربك القوي العزيز»<sup>۱</sup>، به خداوند قسم، کل عالم هستی برای کلمه مطاعه‌ای که از فم اراده پرورگار قوی و عزیزت خارج می‌شود، در رکوع و سجود است، باید از خود سؤال کنیم که در آن چه چیزی نهفته است که دارای چنین تأثیر و نفوذ عظیمی است؟ و در حوصله این مجموعه جواب این است: یکی از مهم‌ترین آن‌ها "حقایق و معانی" است؛ پدیده برجسته‌ای که خوراک اذهان جویا و افکار پویا است و به شکل عبارات «تعالیم»، «جوهر معانی کثیره»، «کُلُّ امرٍ هر امری، «کُلُّ شیءٍ» هر چیزی، «معانی مستوره»، «علوم الهی»، «صفات و اخلاق الهی» و «نعمت مکنونه»، «علم ما کان و ما یکون» علم آنچه که بود و آنچه که هست، «علم و حکمت»، «ما اراد الله» آنچه خدا اراده کرد، «اسرار امر»، «ماء معانی»، «علوم اولین و آخرین»، «معانی مکنونه»، «معانی مالانهایه»، «کُلُّ معانی»، «جمع معانی و اسرار الهی»، «روح بدیع»، «اسرار ما کان و ما یکون» اسرار آنچه که بود و آنچه که هست، «آنچه سبب علو و سمو و تربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است»، «جمع علوم و فنون»، «لثالی علم الهی»، «آنچه سؤال شده و می‌شود»، «معانی التي احتجبت عن ادراکها اکثر الناس» معانی‌ای که اکثر مردم از ادراکش عاجز ماندند، «بحور معانی»، «لثالی مکنونه»، «فُرات معانی»، «کوثر معانی و بیان»، «اسرار قدم»، «بحر حیوان»، «معانی محکمه»، «حقایق و معانی»، «حقیقة الواقع» حقیقت واقعی، «معانی کلبه»، «بحور اسرار لانهایه»، «کُلُّ حقایق و معانی»، «اسرار کل شیء»، «اسرار و رموز»، «اسرار الالهیه و الحقایق الکونیة» اسرار الهی و حقایق هستی، «حقایق و آثار و شئون»، «لثالی معانی» از آن‌ها یاد شده است. ذیلا به نحوی مشروح‌تر این مسئله مهمه را پی‌می‌گیریم.

نردبان وسیله‌ای است که با آن از پایین ساختمان به روی پشت بام می‌روند. وقتی انسان روی پشت بام می‌ایستد بر مناظر اطراف ساختمان اشراف می‌یابد و حوزه مشاهده‌اش

<sup>۱</sup> منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقرة ۵۲۱.

گسترش می‌گیرد. از دیدگاهی، بیان الهی همچون نردبان است که با توسل به آن، می‌توان به فضاهاى معانى عروج نمود و در نتیجه آن، بر وسعت و کثرت حقایق و بدایع اشراف و احاطه یافت و اگر کسی به چنین موقعیت و موهبتی فائز شود، به حقیقتی که چون شعاع آفتاب از خورشید قلم‌اعلی تابیده، گواهی می‌دهد و آن حقیقت این است که هیچ رطب و یابسی<sup>۱</sup> وجود ندارد، مگر آن که در «کَلِمَةُ اللَّهِ الْمُطَاعَةُ» موجود می‌باشد. هنگامی که طوفان بر پهنه دریا می‌وزد، آب‌های ساکن و ساکت به امواج پویا و پرغوغا تبدیل می‌شوند و بدین سان دریا، از هیمنه و حکومت خود سخن می‌گوید. علم و معرفت همچون دریای وسیع است و بیان الهی مانند طوفان شدید. با صدور بیان مهیمن و مقتدر الهی، علم و دانایی از خفا و خفتگی بیرون می‌آید و پرجوش و خروش بر اذهان و ارواح آدمیان اصابت می‌کند. به همین دلیل است که ناگهان در عرصه علم و عرفان، جهش صورت می‌گیرد و دامنه اکتشافات و اختراعات وسعت می‌پذیرد.

معانی بدیعه‌ای که به مشیت و اراده مظهر احدیه به کلمات و عبارات بشری تعلق می‌گیرد، همچون عروس است و نفس این کلمات و عبارات مانند پرده. عروس را پرده‌نشین می‌کنند تا جلوه و جمالش به چشم نامحرم‌ان نیاید؛ زیرا این زیبایی و زیندگی، فقط باید نصیب شخصی معین به نام داماد شود. حقایق و معانی الهی در ورای کلمات و عبارات بشری پنهان و پرده‌نشین بودند؛ اما ید عنایت و مشیت جمال احدیت، این معانی خفیه را به عرصه رؤیت و مشاهده آورد و جمال و زیبایی آن را به چشم و دل عالمیان رساند؛ شکوه و جلال، و جلوه و جمال معانی بدیعه را ظاهر و هویدا فرمود و در حوزه درک و فهم مردم جهان قرار داد.

دنیا دستخوش تغییر و تحول است و در این عرصه، هیچ چیز حائز ثبات و پایداری نیست. هر منبعی پایان می‌پذیرد و هر مخزنی منتهی می‌شود، مگر دو پدیده پروردگاری که همواره

<sup>۱</sup> حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «مقصود از رطب و یابس در یک مقام، اوامر و نواهی الهی بوده و در یک مقام، ما يَنْفَعُهُمْ وَيَضُرُّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الْاُولَى.» (نوزده هزار لغت) (مضمون جمله عربی: آنچه در حیات این دنیا به آنان نفع می‌رساند و زیان وارد می‌کند). این عبارت اشاره به بخشی از آیه ۵۹ از سوره الانعام است که می‌فرماید: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ اِلَّا فِي كِتَابٍ مِّبِينٍ.» (هیچ‌تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن [ثبت] است). (ترجمه از برنامه المبین)

برقرار و پایدار خواهند ماند، اول کلمات الهی ربّ مَنان و دوّم معانی ربّانی متعلّق به آن. کلمات خداوند فنا ناپذیر است و حقایق و معانی مندمج در آن‌ها نیز، زوال ناپذیر. این مائده تا ابدیت در برابر دیدگان بشریت گسترده است و همواره مُغذی و مُقوی قلوب و اذهان محتاج آدمیان خواهد بود.

نه تنها به دریای موج کلمات الهی معانی بدیعۀ وسیعۀ ربّانی تعلّق می‌گیرد؛ بلکه هر حرف و کلمه‌ای از آیات الهی، خود چون صدفی است که در درونش مرواریدهای غلطان و لثالی درخشان جای گرفته است. معانی چون لؤلؤ لالا هستند و حروف و کلمات صادره از فم مشیّت، چون صدف دریا. لثالی در صدف پنهانند، معانی نیز در کلمات نهانند؛ و نه تنها این، بلکه حروف و کلمات الهی هر یک مانند گنجی طبیعی است و علم و معرفت ربّانی مانند سنگی قیمتی. همان‌گونه که گهرهای ناسفته در گنج‌های نهفته نشسته‌اند، حقایق و معانی نیز در حروف و کلمات ربّانی، پوشیده‌اند. اما مظهر موهبت الهی، مزده مشکباری می‌دهد و آن این که اصل و حقیقت و جوهر و ذاتیت حقایق و معانی، اکنون در این یوم مبارک میمون، در مقابل عیون ظاهر و نمایان گشته است. حقایقی که در عمق و وسعت، در هیمنه و عظمت، و در وفور و کثرت، همچون دریا‌های بی‌کران می‌باشند؛ دریا‌هایی که نبوده‌اند اما ناگهان نمایان گشته‌اند و پهنه‌های گسترده‌ای از زمین آدمیان را پوشانده‌اند. فیضان معانی در این یوم مبارک متعالی، چنان مُتسع و متنوع است که دیگر احتیاجی به کلمات پیشینیان نبوده و نیست.

مصرّح است که نه تنها کُلّ کلمات، بل هر کلمه‌ای که از فم و قلم مظهر آیات صادر و ظاهر شود، حائز حقایق و معانی ربّانی است. آری، احاطه و استیلای وحی الهی که بر روح و فؤاد مظهر عظیم ربّانی طالع و ساطع می‌شود، چون آسمان است و همان‌سان که از آسمان قطرات بی‌حساب باران فرو می‌بارد و دشت و دمن و کوهستان و چمن را سیراب می‌کند، از فضای فرخنده و روحانی وحی نیز کلمات الهی فرود می‌آیند و بر قلوب و ارواح انسان‌ها می‌نشینند و روح حیات می‌دمند. هر قطره باران به تمامه مایه حیات است و هر کلمه یزدان نیز به کُلّی، سرشار از معانی است؛ آن معانی که حیات ابدی می‌بخشد و زندگی سرمدی می‌دهد؛ درست همانند چشمه سلسبیل که بهشتیان از آن می‌نوشند و عمر

جاودان می‌یابند. ظهور الهی همان بهشت موعود است و کلمه ربّانی هم همان چشمه سلسبیل و مؤمنان هم بهشتیان. تردیدی نیست؛ نه هیچ گونه شبهه‌ای نیست که «از هر کلمه جوهر معانی جاری» است؛ زیرا مظهر عظمت خداوند به جان بشریتشان و به امر نازنینشان سوگند یاد می‌کنند تا بر اذهان شگاک آدمیان و افکار مردّد مردمان، روح اطمینان القاء فرمایند که آری به راستی هر کلمه از کلمات الهیه، آمیخته‌ای است از جوهر معانی بدیعه و گوهر حقایق لمیعه.

این بار موج عنایت جمال احدیت به هیجان آمده و نسائم فضلش وزیدن گرفته و طوبای فریبای خود را نصیب کسی می‌فرماید که از گل سرخی رائقه طیبیه‌ای استشمام می‌نماید؛ یعنی از اثر قلم قدم معانی ملکوتی احساس و ادراک می‌کند. آری اثر قلم اعلی چون گلستانی بی‌همتاست و معانی بدیعه الهیه آن چون روائح طیبیه پراکنده در همه جا و خوشا به حال شامه‌ای که از آن رائقه بوئید و مرحبا برای ذهن و فؤادی که از این معانی چشید. آن گلستان نه حاوی یک گل و دو گل است، بل جمیع ازهار طبیعت در آن جمعند و این قلم نیز نه فائض یک معنی و دو معنی است؛ بلکه تمامی معانی الهی در آن حاضرند. همه آنچه که پیشینیان گفته‌اند و کُل آنچه آیندگان خواهند گفت، از اثر این قلم معجزه‌گر حیات‌بخش زندگی‌زای، تراویده است و برای اهل ارض جاودانه به یادگار مانده است. این پدیده شورانگیز، یعنی اثر قلم اعلی، به انحاء متفاوت قابل ذکر است. اکنون تصوّر کنیم که کلمات همچون پیکر آدمیند و حقایق و معانی همچون روح بشری، کدام پیکر انسانی است که بی‌روح نشان حیات داشته باشد، ولو در نهایت جمال باشد؟ و به همین سان، کدام صورت عنصرین کلمه‌ای است که بی‌فیضان معانی الهی زیور زندگی گیرد، ولو در اوج زیبایی باشد؟ کلمات گرچه از فضای خیال خلق زاده شده‌اند، اما در این عرصه گسترده، موجوداتی بی‌جان و بی‌نشانند؛ ولی اگر به سرانگشت عنایت حق انتخاب شوند و به ریسمان مشیتش زنجیر گردند، آن‌گاه کلمات آدمیان جان می‌گیرند و حروف مردمان حیات می‌پذیرند و این حادثه‌ای است که به لطف و عنایت جمال ازلی، حضرت بهاء‌الله مُنجی، رخ داده است؛ او که فرمانروای عرصه زندگی است، قلم اعلایش را به جنبش آورد و با هر حرکتی از آن «روح جدید معانی» را «در اجساد الفاظ»

خلق دمید و این الفاظ قیام کردند، اوج گرفتند، عروج نمودند و با شور و نشاط بی‌پایان، در محشر خلاقیت قلم‌اعلی گردآمدند، و در مجلس انشس حضور یافتند، و در عرصهٔ ابدیت خیمهٔ افراشتند، و آثار قلم‌اعلی را به وجود آوردند.

این فقط طبیعت و بشریت نیستند که مخزن دارند؛ خداوند هم مخزنی مهیا کرده و در میانهٔ جامعهٔ بشری نصب فرموده؛ آن هم چه مخزنی! زیبا و دلریا و سرشار، موزون و مستحکم و گهربار. مخازن مردمان پر از انرژی‌های مادی است که بالاخره ته می‌کشد و تمام می‌شود؛ اما این مخزن، سرشار از انرژی‌های روحانی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد. و این مخزن همان آیات باهرات الهی است و محتوای فرخندهٔ پاینده‌اش، همان علم و حکمت ربّانی.

سؤال ثمرهٔ کنجکاوی ذهن آدمی است. هر تحقیق و تتبعی، با هر میدان و مقداری، با یک سؤال آغاز می‌شود و هر سؤالی نشانهٔ خلاقیت و پویایی فکر و ذهن انسانی است. تعداد و تنوع مسئله انسان‌ها بی‌حد و حصر است و عجیب آن که هر چه مجموعهٔ علم و آگاهی وسعت می‌گیرد و دامنهٔ ابداع و اکتشاف گسترش می‌یابد، به تعداد سؤال‌های آدمیان هم افزوده می‌شود. در واقع هر اکتشاف که خود پاسخی است به یک سؤال، در عین حال روزنه‌ای است که به فضاهای ناشناختهٔ مملو از مسئلهٔ جدید باز می‌شود. اما پاسخ هر سؤالی در هر زمینه‌ای و توسط هر کسی، در یک جایی موجود است. شگفت‌انگیز و باورنکردنی است؛ البته که هر کسی می‌خواهد بداند آن جا کجاست؟ آن جا «افق سماء معانی» است. معانی الهی چون آسمان است و تجلی ربّانی چون خورشید و هیکل مظهریت چون افق و ظهور و بروز معانی چون اشراق و لمعان. خورشید در افق نمودار می‌شود و سیاهی آسمان را می‌زداید و با نور و حرارت خود جنبش و زندگی می‌سازد و به همین صورت، تجلی الهی در کالبد عنصری مظهر ربوبی جلوه‌گر می‌شود و ابهام و ایراد عالم معانی را رفع می‌کند و با آیات و تعالیم خود، هدایت و حیات می‌تراود؛ آیتی که در حوزهٔ زمان و عرصهٔ مکان پایدار می‌ماند؛ گویی مخزنی ابدی است سرشار از نیروی زندگی و پاسخ هر سؤالی، از هر کسی و در هر زمینه‌ای، در این مخزن ربّانی و منبع سبحانی موجود است. قبل از آن که مسئله نسل‌های فعلی و آتی مطرح شوند،

پاسخ‌های تمامی آن‌ها، در مخزن قلم‌اعلی، عرضه و ارائه شده است و همین است نمونه‌ای از اعجاز کلام الهی.

این نفوس بشری هستند که به عنایت و هدایت الهی محتاجند، و نه مظهر ربّانی به اقبال و استقبال آنان. اگر کسی به این مبدأ حیات و منشأ نجات توجه نکند، خود محروم و معدوم می‌شود. چه ضرری به چشمه‌سار وارد می‌شود، اگر تشنه لب از آن ننوشد؟ اما می‌توان بندگانی را تصوّر کرد که همچون محتاجان به آب زلال و گوارا، همچون کسانی که سرچشمه زخار و فیاض آن را کشف کرده، محافظت نموده و از آن سیراب گشته‌اند؛ اینان نیز قدر و منزلت کلمات و آیات الهیه را درک کرده، آن را عزیز و عظیم شمرده، به گردش حلقه زده، با آن رابطه روحانی برقرار نموده‌اند، و دمامد از فیضان قوه قدسیه‌اش بهره می‌برند و همواره از حقایق و معانی بدیعه‌اش سهم می‌گیرند. آری، عبادی این چنین خلق خواهند شد و از برکت این معانی بدیعه و حقایق لمیعه و تعالیم الهیه، مدنیت جدیدی خداوند سبحان را بنیان خواهند نهاد، و حیات متعالی و مترقی نوع انسان را جاودان خواهند کرد، و در فردوس برین این امر نازنین به سر خواهند برد؛ درست همچون بهشتیان که از کوثر حیات جاودان نوشیده و پویا و پاینده، در آن زندگی می‌کنند.

(۲۱۶) نحوه تأمین آن‌ها:

ثابت و مدلل شد که غذای ذهن سالک سیل تعالی و خوراک روح قاصد افق‌های نامتناهی چیزی است که عبارت زیبا و گویای «حقایق و معانی» توصیفش می‌نماید. ذیلاً نخست جهت مزید تبصّر و توجه، کلیه اصول حاکم بر جوانب کلمه‌الله را که تمامی آن‌ها منبعث از نفس آیات‌الله می‌باشند، ارائه و سپس بالاخص برای این که مشخص شود که سالک صادق و قاصد شایق ما، برای توفیق در سلوک روحانی و عروج معنوی خود، هم مترصد و محتاج این اغذیه ملکوتی و این «مائده سمایی» و هم مستعد و مهیای کسب و جذب آن است، و نیز به جهت این که مبرهن گردد رمز موفقیت در این کسب و جذب، تجهیز و تمرکز قوای ذهنیه است در فضای فیاض کلمه‌الله مطابق اصول مصرّحه و شروط مؤکده آیات و آثار الهیه؛ تعدادی از این اصول کلیه را که ارتباط بیشتر و عیان‌تری با این مقوله دارند، مورد بحث و بررسی مستدل و فشرده قرار می‌دهیم. در ضمن، ایضاً

صحت و اثبات صدق جمیع این اصول و نیز انطباق آن‌ها را با بقیه فصول و مباحث مطروحه و نیز با کلیت آیات و آثار مبارکه، به عنوان تکلیفی اختیاری به عهده خوانندگان گرامی محول می‌نمائیم.

(۱۲۱۶) اصول کلی مرتبط با کلمه الله:

اگر اصل را واقعیت و یا ضرورتی همیشگی و استوار مرتبط و یا مسلط بر موجودیتی مشخص و پایدار تلقی کنیم، به استناد نصوص مصرحه قطعی (که ذکر آن‌ها در این مجموعه میسر نیست)<sup>۱</sup>، واقعیات و ضروریات همیشگی زیر در مورد کلمه الله العظمی مصداق می‌یابد؛ لهذا می‌توان آن‌ها را «اصول مرتبط با کلمه الله» در نظر گرفت. در این جا صرفاً فهرست این اصول عرضه می‌گردد و از آن میان فقط چهار مورد که ارتباط آشکاری با مباحث این مجموعه دارند، مختصراً تشریح خواهند شد و کار تحقیق عمیق و تشریح وسیع درباره تمامی آن‌ها را به عهده خوانندگان گرامی و نیز فرصت‌های بعدی محول می‌کنیم.

برخی اصول حاکم بر کلمه الله عبارتند از:

- |                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| (۱) حجیت قطعی آن                      | (۲) محمیت آن برای مشیت الهی              |
| (۳) وصایت کبری بودن آن                | (۴) وحدت ذاتی آن (مصونیت از تضاد درونی)  |
| (۵) مرجعیت کلی آن                     | (۶) جامعیت آن نسبت به نیازهای تکامل بشری |
| (۷) تغییرناپذیری (بقاء و جاودانگی) آن | (۸) معیاریت مطلق آن                      |
| (۹) حضور آن در عوالم الهی             | (۱۰) استغناء و بی‌نیازی آن               |
| (۱۱) ظرف بودن آن برای تعالیم الهی     | (۱۲) اسرارآمیز بودن آن                   |
| (۱۳) اقتدار ذاتی آن                   | (۱۴) خلاقیت ذاتی آن                      |
| (۱۵) شامل کُلّ خیر بودن آن            | (۱۶) اعجازیت مطلق آن                     |
| (۱۷) محمیت آن برای وحی الهی           | (۱۸) نسبت نزول آن                        |
| (۱۹) انطباق نسبی آن با شرایط بشری     | (۲۰) نزول تدریجی آن                      |

<sup>۱</sup> به کتابی که انشاء الله در آینده‌ای نه چندان دور، تحت عنوان "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" آماده و ارائه خواهد شد، مراجعه فرمایید.



- (۲۱) نشأت گرفتن آن از عالم الهی  
 (۲۲) تفرد آن در مقام و منزلت  
 (۲۳) عدم امکان اتیان به مثل آن  
 (۲۴) استقلالیت آن از قواعد قوم  
 (۲۵) مخزن بودن آن برای حقایق و معانی  
 (۲۶) محور بودن آن برای کیفیات روحانی  
 (۲۷) عاملیت مطلق آن در تعالی روحانی  
 (۲۸) عاملیت مطلق آن در تحقق حیات بدیع  
 (۲۹) عاملیت آن در حیات ابدی  
 (۳۰) عاملیت آن در مدنیت الهی  
 (۳۱) عاملیت آن در تغییر و تحول کلی  
 (۳۲) عاملیت آن در ترقی و تکامل بشری  
 (۳۳) وفور و کثرت و وسعت آن  
 (۳۴) ضامن بودن آن در تحقق روح ایمانی  
 (۳۵) ممنوعیت مطلق تأویل آن  
 (۳۶) ممنوعیت مطلق تحریف آن  
 (۳۷) عدم جواز قیاس آن  
 (۳۸) لزوم حصر نظر در آن  
 (۳۹) حائز بودن ابعاد سه گانه  
 (۴۰) عرفان پذیری آن  
 (۴۱) عدم امکان درک مطلق آن  
 (۴۲) لزوم تماس سه بعدی با آن  
 (۴۳) لزوم تقطیع آن به فضاهای کوچک  
 (۴۴) محوریت آن در معرفت مظهریت  
 (۴۵) صحت و مقبولیت استنباط از آن  
 (۴۶) شرایط محیطی ادراک آن  
 (۴۷) شرایط درونی ادراک آن  
 (۴۸) شرایط درونی ادراک آن  
 (۴۹) مغلوبیت مطلق منکران آن  
 (۵۰) لزوم وجود مبین منصوص برای آن

(۱۱۲۱۶) اصل عدم امکان درک مطلق آن:

(۱۱۱۲۱۶) فقرات دقیقه:

- (۱) «غیرالله بر معانی کلمات خود، علی ما هی علیها، مطلع نه.» (کتاب بدیع، ص ۴۰۳)  
 (۲) «به ادراک خود در معانی کلمات الهیه، اکتفا ننمایید.» (کتاب بدیع، ص ۴۰۳)  
 (۳) «ان یعرف احد حرفاً من معانیها (کلمات الله)، الا من شاء ربک.» (امروخلق، ص ۴۸)  
 (۴) «احدی بر معانی کلمات الهیه، علی ما هی علیها، مطلع نبوده و نخواهد بود، مگر مظهر علم و حکمت ربّانی.» (کتاب بدیع، ص ۸۸۵)  
 (۵) «کلمات الهی را احدی ادراک ننموده و نخواهد نمود.» (کتاب بدیع، ص ۱۲۲)  
 (۶) «تا ختم اناء معارف الهیه را ید قدرت نگشاید، احدی بر آن مطلع نشده و نخواهد شد.» (کتاب بدیع، ص ۱۲۲)

۷) «احدی پی به معانی این بیانات (بیانات با ستر و حجاب) نبرد، مگر قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده.» (کتاب ایقان، ص ۱۹۸)

۸) «در بعضی مقام ذکر شده که احدی به معنی کلمات الهیه مطّوع نه الاّ الله، شکی نیست که این قول حق است... و همچنین در مقامی ذکر شده که کُلّ آیات الهی را ادراک می نمایند... این دو بیان مختلفند بر حسب ظاهر ولیکن... مقصود از آن که فرموده کُلّ ادراک می نمایند، علی قدرهم و مقدارهم بوده، لا علی قدر و مقدار ما نزل من لدی الله.» (کتاب بدیع، ص ۴۰۵)

۲۱۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه:

ادراک معانی آیات الهی، علی ما هی علیها، در آن حدّ و عمقی که در کلمه الله مطرح شده اند، آن گونه که شایسته و بایسته کلام الهی است، اول از عهده «مظهر علم و حکمت ربّانی»؛ یعنی نفس مظاهر الهی و هیاکل قدسی، و دوّم از عهده «من شاء ربّ» کسانی که خدا بخواهد؛ صاحبان «قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده»، یعنی اولیاء و اصفیای الهی برمی آید. نفوس مقدسه گروه اول صاحبان عصمت ذاتی و حاملان وحی الهی بوده، لهذا منزل آیات ربّانیند؛ و نفوس مبارکه گروه دوّم صاحبان عصمت موهوبی و تحت صیانت و هدایت مظاهر قدسی بوده، لهذا مبین آیات سبحانیند. اما افراد عادی انسانی، هرگز بر آنچه که آیات الهی به راستی شامل است، احاطه نیابند و آن را ادراک نتوانند، مگر به طور نسبی؛ یعنی به نسبت رعایت شرایط ادراک؛ که در این حالت، «کُلّ، آیات الهی را ادراک می نمایند». شرایط ادراک آیات به دو گروه عمده بیرونی و درونی منقسم می گردد که شرایط بیرونی خود به دو دسته شرایط الهی و شرایط محیطی تقسیم می شود. شروط الهی عبارت از ترتیبات و تمهیداتی است که نفس مظهر مقدس الهی به صرف فضل و رحمت خود، در مسیر تسهیل ادراک این حقایق و معانی، افاضه و عنایت می فرماید؛ و شروط محیطی اطلاعات و معلوماتی است که تا حدی، در درک حقایق و معانی دخالت داشته، فرد از طریق مطالعه تاریخ ادیان الهی و علوم صوری بشری، بخصوص اصول و قواعد لسان آیات، کسب می کند؛ و شروط درونی اصول و قواعد و قوانین حسّی و ذهنی و روحانی است که لازمه تجهیز و تقویت و کاربرد درست

قوای ذاتیه ذهنیه در فضای حقایق و معانی است. البته مصرح است که حتی، علی رغم حصول شرایط الهی و نیز رعایت کامل شرایط محیطی و شرایط درونی، هم‌چنان فرد مؤمن نباید «به ادراک خود در معانی کلمات الهیه اکتفاء» نماید؛ زیرا درکش «علی قدر و مقدار» خود او است؛ یعنی در حد استعداد و استطاعت و لیاقت او است؛ که درکی نسبی و شخصی است و نه مطلق و عمومی. ناگفته نماند که به زعم نویسندگان، رعایت شرایط الهی و درونی ادراک آیات، مقدم بر رعایت شرایط محیطی هستند؛ به عبارت دیگر، اگر شروط الهی و شروط درونی کاملاً رعایت گردند، دیگر نیازی به رعایت شروط محیطی نیست؛ مگر به مقداری بسیار اندک. اما برعکس، اگر شروط الهی و درونی این ادراک رعایت نگردد، از شروط محیطی به تنهایی هیچ کاری ساخته نیست. دقت در مضامین مباحث بعدی (و نیز تمعنی مجدد در اصول حاکم بر کلمه‌الله) این قضیه را روشن‌تر خواهد کرد.<sup>۱</sup>

بنابراین، به طور کلی، دو نوع اصلی ادراک از آیات و آثار الهی موجود است؛ اول: ادراکی که توسط نفس مقدس مظهر الهی و نیز اولیاء و اصفیای او حاصل می‌شود، که این ادراک «علی قدر و مقدار ما نُزِّلَ من لدی الله»، بر قدر و مقدار آنچه از نزد خداوند نازل شده است، می‌باشد؛ و دوم: ادراک بندگان و مؤمنان آستان ربّانی که مشروط به رعایت جمیع شروط درونی و تحقق تمامی شروط بیرونی، تازه «علی قدرهم و مقدارهم»، متناسب با مقدار استطاعت و توانایی شخصی آنها است. ادراک نوع اول قطعاً صحیح بوده، محصولات آن، لازم‌الاطاعة و الاستفاده است؛ اما ادراک نوع دوم مشروطاً و نسبتاً صحیح بوده، محصولات آن، اگر به تأیید رسمی مراجع ذی‌صلاح جامعه برسد، آن‌گاه از آنجا که دیگر جنبه شخصی ندارد و متعلق به جامعه است، قابل استفاده و کاربرد خواهد بود. آنچه در این جا حائز اهمیت اساسی است این است که این شرایط الهی و محیطی و درونی ادراک آیات الهی، چیستند و چگونه مهیا می‌گردند. در مباحث آتی، مستند به نصوص مصرحه الهی، مختصراً پیرامون شروط الهی و اندکی مفصل‌تر، راجع به شروط درونی، مطالبی عرضه خواهد شد؛ اما در این مجموعه از بررسی شروط

<sup>۱</sup> مفید است که بخصوص در این زمینه به مبحث ۱۹ از فصل نهم نگاهی شود.

محیطی، به لحاظ این که در فرایند ادراک حقایق و معانی آثار مبارکه، نقشی درجه دوم به عهده دارند<sup>۱</sup>، خودداری می‌شود. همان‌گونه که ملاحظه شد، این شروط سه‌گانه، در فهرست اصول مرتبط با کلمه‌الله نیز مطرح شده‌اند و در مباحث بعدی، تعداد اندکی از آن‌ها، با همان عناوین موجود در فهرست، بررسی خواهند شد.

(۲۱۲۱۶) اصل شرایط الهی ادراک آن:

(۱۲۱۲۱۶) فقرات دقیقه:

- (۱) «سنبلات معانی مکنونه از حبه‌های کلمات الهیه روئیده و سرسبز و حُرْم در رضوان احدیه، مشهودند.» (کتاب بدیع، ص ۱۹۵)
- (۲) «کلمات الهی را احدی ادراک ننموده و نخواهد نمود، چه که مفتاح ابواب او به ید مقتدر قدیر بوده و تا ختم اناء معارف الهیه را ید قدرت نگشاید، احدی بر آن مطلع نشده و نخواهد شد.» (کتاب بدیع، ص ۱۲۲)
- (۳) «حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حُجُبَات سِتْرِ الهی مستور بود، به تأییدات رُوحُ الْقُدُسِ عَلَوی، از حقایق کلمات جاری و ساری گشت.» (مجموعه الواح، ص ۲۷۲)
- (۴) «ای عباد، لثالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی، به قوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات عُرف سِتْر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را به یدالقدرت مفتوح نمودم و رروائح قدس مکنونه آن را بر جمیع کائنات مبذول داشتم.» (مجموعه الواح، ص ۳۲۶)
- (۵) «ان شاء الله از رحیق مختوم که به اصْبَع قیوم گشوده شد بیاشامی و قسمت بری... از برای این رحیق تعبیرات شتی در صحیفه حمراء از قلم اعلی ثبت شده. در این مقام به کلمه علیا تعبیر شده... و همچنین به قلم اعلی... و همچنین به آنچه از قلم مالک قدم جاری و ساری است. هر نفسی فی الحقیقه از آن بیاشامد و به او فائز شود، جمیع عالم قادر بر منع او نباشد.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۹)

<sup>۱</sup> برخی از دلایل نصّی و عقلی این قضیه در مباحث ۲۱۲۱۶، ۴۱۲۱۶، و ۱۹ مطرح شده است، مراجعه فرمایید.

۶) «لم یزل و لایزال مفتاح کنز مخزون و سرّ مکنون، در کتب و صحف الهی مسطور و مستور بود؛ ولكن الیوم به عنایت ربّانی، آن مفتاح اعظم ظاهر و مشهود است و آن، اسم اعظم الهی بوده که به مبارکی آن، ابواب علم و دانش بر قلوب باز شده و می شود.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۹)

۷) «عروس معانی بدیعه که وراى پرده‌های بیان مستور و پنهان بود، به عنایت الهی و الطاف ربّانی، چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد... دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید.» (کلمات مکنونه فارسی، بند ۸۳)

۸) «صورت کلمات مخزن حَقّند و معانی مودعه در آن، لثالی علمیه سلطان احدیه و ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع بر آن منع می فرماید و چون اراده الله تعلق گرفت و ید قدرت ختم آن را گشود، بعد ناس به آن ملتفت می شوند.» (مجموعه الواح، ص ۱۲۹)

۲۲۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه:

«لثالی علمیه سلطان احدیه» و یا «معانی مکنونه»، همچون «رحیق مختوم»، شراب مهرشده‌ای بودند که در «اناء... احدیه»، ظروف یکتایی، ریخته و در «کنز مخزون»، گنج پنهان، نهاده شده بود. این کنز یا مخزن چیست و کدام است؟ این، همان «صورت کلمات» حقّ بوده و هست. اما در ادوار ماضیه «مفتاح ابواب»، کلید درب‌های این مخزن، از دسترس خلق خارج و در واقع «به ید مقتدر قدیر بوده»، و راز باز گشودن این اناء نیز از فهم آدمیان بیرون افتاده، و در نتیجه «معانی بدیعه» همچون عروسی «که در وراى پرده‌ها» مستور و پوشیده است؛ ناپیدا مانده بود؛ و نه تنها این، بلکه نیز «ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع به آن منع» می نمود و لهذا «کلمات الهی را احدی ادراک ننموده» و «بر آن مطلع نشده» بود. تا این که در یک روز فرخنده و پیروز، «به عنایت الهی و الطاف ربّانی»، «شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد»، موعود امم و محبوب عالم، سلطان ظهور و مکّلم طور، جمال اعظم ابهایی، طلوع فرمود و «اسم اعظم الهی» سطوع نمود؛ نام مقدّس و مبارکی که همان «مفتاح کنز مخزون و سرّ مکنون» بود، که همان «مفتاح ابواب» گنج مدفون بود؛ مفتاحی که «لم یزل و لایزال... درکتب و

صحف الهی مسطور و مستور بود». آن‌گاه مظهر جمال و جبروت ربّانی، حضرت بهاء‌الله مُنجی و مُسَلّی، «به قوّه یزدانی و قدرت روحانی»، ابتدا با این مفتاح اعظم الهی خود، ابواب مخزن را گشودند که یکباره «ابواب علم و دانش بر قلوب» نفوس بشری بگشوده شد و انگار که «عیون حیوان غیبی... از حقایق کلمات جاری و ساری گشت». سپس «عروس معانی» را از «ورای پرده‌های» عُجاب و نیز حورِیات «حقایق» را از آنسوی «ستر و حجاب» که جمال تمامیشان را «در حُجبات ستر الهی مستور» نموده بود، بیرون آوردند و «در مظاهر... کلمات محکّمت محشور» فرمودند، آن سان که هوش هر کسی با جلالشان تواند درآویزد و چشم هر نفسی با جمالشان تواند درآمیزد. و سپس «اناء مسک احدیه»، یا همان «اناء معارف الهیه» را «به یدالقدرة» اخذ فرمودند و «مفتوح» نمودند؛ یعنی راز شراب سرپسته را به لسان خجسته فاش فرمودند و مُهر «رحیق مختوم» را «به اصبع قیوم»، بگشودند و سپس این رحیق درب بگشوده، یعنی «آنچه از قلم مالک قدم جاری و ساری شده» یا این «لثالی صدف بحر صمدانی» و این «معانی مودعه» و «معانی بدیعه» و «معارف الهیه» را «از کنز علم و حکمت ربّانی» خارج نمودند و به حدّ لانهاییه، نه تنها عین رحیق ربّانیه، بل «روائح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبدول» داشتند و اکنون بسی فراوان، همانند خوشه‌های روئیده از حقیقت دانه‌های کشته‌ای که نیک افراشته‌اند و «سرسبز و حُرّم در رضوان» صاحبشان مشهودند، آن معانی بدیعه مودعه مکنونه نیز زیبا و دلربا، جذّاب و جانبخش و روح‌افزا، «از حقایق کلمات جاری و ساری» گشته، در آیات و آثار ربُّ الارض و السماء، «آنچه از قلم مالک قدم» نازل و ظاهر شده، موجود و محسوسند و به سهولت و آسانی در دسترس خلق گیتی، به خصوص عاشقان جمال ابهایی و بالاحص سالکان سبیل تعالی، قرار دارند. و حالا «کُلُّ» نفوس «آیات الهی را ادراک می‌نمایند» و همه «ناس به آن ملتفت می‌شوند»، «دیگر تا همت» قاصدان افق‌های ابداع و سالکان سبیل علی، «از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید». آیا آنان از این حقایق و معانی که «به عنایت الهی و الطاف ربّانی» چنین حقیقی و عمیم و وسیع، در دسترسشان قرار داده شده، بهره خواهند برد؟ آیا از این کنز «علم و دانش» و از این گنج «علم و حکمت» که چنین آماده و مهیا و راحت، ابوابشان بر قلوبشان بازگشته

نصیب خواهند گرفت؟ و آیا از این «رحیق مختوم» و کهنه، که مهرش باز شده و «روائح قدس مکنونه» اش بر «جمیع کائنات مبذول» گشته، سهم خواهند ستاند؟ البتّه که چنین خواهند کرد، زیرا به خصوص سالکان وفادار خوب می‌دانند که «هر نفسی فی الحقیقه از آن بیاشامد»، یعنی آن حقایق و معانی بدیعۀ الهیّه را درک کند، «و به او فائز شود، جمیع عالم قادر به منع او نباشد»، چه رسد به دشمنان شقیّی امر الهی در موطنش ایران معلاً، و مقتدر و مطمئن و مسرور و مبتهج، مراحل متوالی مسیر تعالی را طی خواهد کرد.

(۳۱۲۱۶) اصل صحّت و مقبولیت استنباط فردی:

(۱۳۱۲۱۶) فقرات دقیقه:

(۱) «صاحبان بصیرت در حرفی از آن (لوحِ مُصیبتِ حروفاتِ عالین)<sup>۱</sup> کُلّ حقائق معانی را از دقائق روحانی و معانی ربّانی استنباط می‌نمایند.» (ادعیۀ حضرت محبوب، ص ۲۱۸)

(۲) «افق عالم را ابرهای بسیار تاریک احاطه کرده... در چنین ظلمات شدیدی، از افق ایران شمس حقیقت طلوع نمود و بر جمیع آفاق پرتو افکند و پرتو این آفتاب تعالیمی است که از قلم‌اعلی صادر و آن تعالیم را از الواح مقدّسه استنباط خواهی نمود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ص ۳۹۶)

(۳) «حال استنباط راجع به بیئت‌العدل است و استنباط و استخراج افراد علماء را حکمی نه، مگر آن که در تحت تصدیق بیئت‌العدل درآید؛ و فرق همین است که از استنباط و تصدیق هیئت بیئت‌العدل... اختلاف حاصل نمی‌گردد؛ ولی از استنباط افراد علماء علماء، حکماً اختلاف شود و باعث تفریق و تشتت و تبعیض گردد، و بنیان شریعتُ الله متزلزل گردد.» (حضرت عبدالبهاء، ارکان نظم بدیع، ص ۱۹۲)

<sup>۱</sup> مندرج در صفحه ۲۰۵ ادعیۀ حضرت محبوب. این لوح از آثار مبارکۀ حضرت بهاء‌الله است که در بغداد، بعد از مراجعت از سلیمانیه در رثای میرزا محمّد وزیر (پسر عمۀ مبارک) که در نور (مازندران) صعود کرد، نازل گردید. این لوح که به "کلمات عالیات" نیز مشهور است، به جهت تسلیّی حوّا خانم، همسر جناب وزیر و مریم خانم خواهر جناب میرزا محمّد عزّ نزول یافته و شامل ۹ قسمت به زبان عربی بوده که بعداً به خواش بعضی از احبّاء، جمال اقدس ابهی قسمت فارسی را نیز نازل فرمودند. (نوزده هزار لغت)

۴ «در هر کلمه‌ای از زُبُر و الواح منیعۀ الهیۀ تفرّس و تمعّن و تدقیق لازم تا متبصّرین و منقطعین و منصفین استنباط معانی مکنونه نمایند». (مجموعۀ توقیعات حضرت ولیّ امرالله ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۲۸۰)

۵ «شخص بهایی اگر توجّه تام به این آثار مقدّسه (الواح و آثار الهیۀ) نماید و معانی دقیقه و حکمت‌های بالغه مودّعه در هر یک را به دقّت و ملاحظه از آن استنباط نماید، از هر محنت و مشقّتی، و تعب و زحمتی، و خطر و وبالی، و حزن و کدّری، در حیات... خویش محفوظ و مصون ماند.» (مجموعۀ توقیعات ۲۶-۱۹۲۲، ص ۶۵)

۶ «در دیانت بهایی بین تبیین و تفسیری که توسط مراجع منصوص صورت می‌گیرد با تفسیرات و استنباطات فردی که ضمن مطالعه تعالیم و آثار الهی حاصل می‌شود، فرق بارزی وجود دارد. در حالی که مورد اول مختصّ ولیّ امرالله می‌باشد، از مورد دوم که استنباطات شخصی باشد، به فرمودۀ شخص حضرت ولیّ امرالله، به هیچ عنوان نباید ممانعت شود؛ زیرا فی الحقیقه این قبیل تفسیرات فردی ثمره قوّه عقلانی انسانی بوده، موجب درک بیشتر و بهتری از تعالیم الهیّه است؛ مشروط بر آن که از این رهگذر هیچ‌گونه اختلاف و مناقشه‌ای بین یاران حاصل نشود و هر کس بفهمد و بالصّراحه روشن سازد که نظرات و عقایدش صرفاً جنبه شخصی دارد.» (معهداعلی، ارکان نظم بدیع، ص ۳۰۰)

۷ «همان طور که بر میزان درک انسان از تعالیم الهیّه افزوده می‌شود، به همان نسبت استنباطات فردی وی نیز دائماً تغییر می‌یابد.» (معهداعلی، ارکان نظم بدیع، ص ۳۰۰)

(۲۳۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه:

استنباط به معنی دریافتن معنا و مفهوم یک موضوع یا شیئی است در اثر کاربرد هوش و ذکاوت شخصی. در این مقال استنباط از آیات و آثار مبارکه مطمح نظر است. در دیانت بهایی، دو نوع استنباط اصلی از آیات و کلمات ربّانی موجود است. اول استنباط به معنی «تبیین و تفسیری که توسط مراجع منصوص صورت می‌گیرد»، و دوم استنباط به معنی «تفسیرات فردی» که برای هر شخصی «ضمن مطالعه تعالیم و آثار الهی حاصل



می‌شود». میان این دو نوع استنباط «فرق بارزی وجود دارد». استنباط نوع اول خود به دو حالت منقسم می‌شود. حالت اول استنباطی است که «مختص ولیّ امرالله» به عنوان مبین منصوص آیات الله می‌باشد، و حالت دوم استنباطی است که راجع به بیت العدل، به عنوان «مرجع کُلّ امور»<sup>۱</sup> و نیز «مصدر کُلّ خیر و مصوناً من کُلّ خطاء»<sup>۲</sup> می‌باشد. گرچه وظیفه تبیین آیات الهی، اختصاصاً و ابداً به ولیّ امرالله ارجاع گشته، اما بیت العدل اعظم به فرموده مولای عالم مرجع عالی و نهایی استنباط است. تفاوت میان تبیینات ولیّ امرالله و استنباطات معهداعلی فقط در دوره کارآیی و ضرورت تنفیذ است که راجع به مورد اول ابدی و تغییرناپذیر، اما راجع به مورد دوم موضعی و تغییرپذیر است؛ زیرا تصریح مرکز میثاق رب عزیز است که «آنچه را بیت العدل قرار دهد، نسخ نیز تواند.»<sup>۳</sup>

و اما استنباط نوع دوم اختصاص به آحاد مؤمنین و مؤمنات دارد؛ فرایندی که مستلزم «دقت و ملاحظه» بوده، حین مطالعه الواح و آثار مبارکه حاصل می‌شود و نتیجه آن هم درک و فهم «تعالمی است که از قلم اعلی صادر» گشته است. چنین استنباطی، البته برای «صاحبان بصیرت»، حتی در مورد هر حرفی از اثر مرموز و مهمی چون لوح "مصیبت حروفات عالین" هم صادق است، و نتایج حاصل از آن نیز درک «کُلّ حقایق و معانی» مندرج در آن است. اما محتوای ادراک هر شخصی از هر شیء یا پدیده‌ای، بخصوص آثار و آیات الهی، استنباط خود آن فرد است از آن شیء یا پدیده؛ و از آنجا که این نوع «استنباطات شخصی» و یا «تفسیرات فردی»، اولاً «ثمره قوه عقلانی انسانی» است، و ثانیاً «موجب درک بیشتر و بهتری از تعالیم الهیه است»، و ثالثاً شخص بهایی را «از هر محنت و مشقتی، و تعب و زحمتی، و خطر و وبالی، و حزن و کدیری... محفوظ و مصون می‌دارد»، لهذا در زمره حقوق قطعیه الهیه نفوس مؤمنه بوده، «به هیچ عنوان نباید» از آن «ممانعت شود».

<sup>۱</sup> الواح مبارکه وصایا

<sup>۲</sup> همان.

<sup>۳</sup> ارکان نظم بدیع، ص ۱۹۲.

همان‌گونه که در مباحث قبلی اشاره، بل اثبات شد، مورد این استنباط فردی همان «معانی دقیقه و حکمت‌های بالغه مودعه» و یا «معانی مکنونه» و «حقایق مودعه»ی نه تنها در تمامی آثار مقدسه، بلکه «در هر کلمه از زُبُر و الواح منیعۀ الهیّه» است که به عنایت الهی و مشیت ربّانی به وفور در دسترس کُلّ جمهور قرار داده شده است. اما «همان طور که بر میزان درک انسان از تعالیم الهیّه افزوده می‌شود، به همان نسبت استنباطات فردی وی نیز دائماً تغییر می‌یابد» و لهذا، اولاً به دلیل این که این «تفسیرات و استنباطات»، فردی است و ثانیاً به سبب این که «دائماً تغییر می‌یابد»، میزان صحّت و مشروعیت و نیز کاربری و ثمردهی آن تابع شروطی است. این شروط به دو گروه تقسیم می‌شوند که عبارتند از اول شروط اکتسابی که مربوط به نحوه حصول صحیح آن می‌باشد، و دوم شروط اجرایی که مربوط به نحوه ارائه و کاربرد آن می‌گردد. اما از آنجا که استنباط شخصی محصول به کاراندازی صحیح و درست قوای ذاتی ذهنی و نیروهای فطری فکری است و یا به احسن سخن، «ثمره قوه عقلانی انسانی» است، لهذا شروط مربوط به نحوه صحیح اکتساب آن، در واقع به شروط مربوط به صحّت کاربرد این قوا و استعدادها ارتباط می‌یابد که تحت عنوان شروط درونی ادراک، در مبحث بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اما به فرض حصول استنباط صحیح از آثار الهیّه برای فرد مؤمن، نحوه صحیح ارائه آن به آحاد جامعه چیست و چگونه است؟ این نحوه صحیح ارائه حائز دو شرط است؛ شرط اول این که «هر کسی بفهمد... که نظرات و عقائدش صرفاً جنبه شخصی دارد» و یا به عبارت دیگر، درک کند که حتی «استنباط و استخراج افراد علماء را حکمی نه»، تا چه رسد به مردم عادی؛ و شرط دوم این که «هر کسی... بالصّراحه روشن سازد» که استنباطاتش و در نتیجه آن، عقاید و نظریاتش، «صرفاً جنبه شخصی دارد»؛ یعنی به هیچ عنوان دیگران ملزم به قبول و پذیرش آن نیستند، تا چه رسد به اطاعت و پیروی از آن. البته همان‌گونه که اشاره شد، هر عقیده یا نظریه شخصی که به این طریق و وسیله حاصل شود، اولاً محترم است، و ثانیاً هنگامی که به تأیید مراجع ذی صلاح جامعه برسد و در رأس تمامی تشکیلات جهانی بهایی، «تحت تصدیق بیت‌العدل درآید»؛ آن‌گاه دیگر شخصی

نبوده و به همین دلیل، حائز ارزش اجتماعی است و در سطوح متفاوتۀ جامعه مورد توجّه و استفاده واقع خواهد شد. وحدت اجتماعی که اساس و روح و محور کلیۀ تعالیم امر مبارک است، مستلزم وحدت در نظریّات و سپس وحدت در اجرائات است؛ اما وحدت نظری و عملی هر دو، محتاج حصول ادراکات و استنباطات صحیح و سالم و موزون و منطقی از آیات و آثار الهی و نیز اوضاع و احوال اجتماعی است. درست است که استنباطات و عقاید و نظریّات آحاد مؤمنین از حقایق و معانی بدیعه مندمج و مکنون در آثار الهیه، جنبه شخصی و فردی دارد؛ اما باید توجّه نمود و اذعان داشت که همین استنباطات و ادراکات و نظریّات مترقی شخصی است که رکن و اساس بروز و ظهور مصوّبات و تصمیمات مؤثر و حکمت‌آمیز اجتماعی است؛ تصمیماتی گروهی و تشکیلاتی که به نوبه خود، پایه و اساس طرح‌ها و برنامه‌های منیعه و اقدامات و اجرائات عالیّه قرار می‌گیرد. بنابراین، در این امر نازنین، برخلاف ادوار پیشین، قواعد و قوانین و عوامل و ضوابطی متین، تمهید و ترتیب یافته است که هم صحت و سلامت و نیز ضرورت و مشروعیت استنباطات فردی محترم شمرده شود، و هم وحدت نظری و عملی حرکت متکامل اجتماعی، محفوظ و مصون ماند. خلاصه مقال آن که این تعلیمات و تمهیدات کلی عبارتند از اول، لزوم رعایت شروط بیرونی و درونی استنباط و ادراک، هنگام مطالعه در و مواجهه با آیات و آثار الهی و همین شروط شریف است که اگر کاملاً رعایت شوند، ادراکات و نظریّات نفوس مؤمنه را به هم نزدیک کرده، به تدریج به وحدت نظری که پیش‌نیاز وحدت عملی است، منتهی می‌شود. دوم احترام و مقبولیت بلکه لزوم و مشروعیت استنباط فردی است از آیات الهی و اوضاع اجتماعی و تأثیرات قطعی آن در فرایند تصمیم‌گیری‌های گروهی و تنظیم و تصحیح حرکت اجتماعی؛ و سوم لزوم تبدیل استنباطات و نظریّات شخصی است به تصمیمات و اجرائات اجتماعی از طریق تأیید و تصویب آن‌ها در مجامع مشورتی و در حدی بالاتر توسط مراجع ذی صلاح اجتماعی و در ورای همه، توسط بیت‌العدل اعظم الهی؛ زیرا که «از استنباطات افراد علماء، حکماً اختلاف شود»، در حالی که «از استنباط و تصدیق هیئت بیت‌العدل... اختلاف حاصل نمی‌گردد»؛ و چهارم این که در ورای این استنباطات فردی متعلّق به افراد احبّا و این

استنباطات مرجعی مخصوص معهداعلی، آن «استنباط مختص» موجود است که مؤلّد تبیینات وسیعۀ صادره از اقلام مُلهم و مصون مرکز میثاق جمال ابهی و حضرت ولیّ محبوب امرالله می باشد که همراه با آیات نازلّه از قلم اعلی، مجموعاً نصوص مقدّسه این دور مبارک را تشکیل می دهند که خود مرجع قطعی و همیشگی بیت العدل اعظم الهی است در روند هدایت و صیانت جامعه بشری و نیز قیادت و مدیریت جامعه جهانی بهایی.<sup>۱</sup>

همان سان که اشاره رفت، استنباطات و ادراکات و نظریّات شخصی از آیات و آثار الهی برای این که اولاً از حداکثر صحّت و ثمردهی برخوردار باشد، و ثانیاً به سهولت منجر به وحدت نظر و عمل اجتماعی گردد، باید از شروط ذهنی و روحانی و یا به عبارت صحیح تر از قوانین مصرّحه مؤکّده در نصوص الهی، تبعیت کند. به لحاظ اهمیت اساسی و بنیادی این مسئله، در مبحث بعدی مطالب بیشتری پیرامون بعضی جنبه های آن ارائه خواهد شد.

۴۱۲۱۶ اصل شرایط درونی ادراک<sup>۲</sup>:

۱۴۱۲۱۶ تبیینات مبسوطه اول:

مؤمنان جمال ابهایی و به ویژه سالکان سبیل تعالی برای این که بتوانند به نحوی قطعی و حتمی، موانع متعدّده مسیرشان را، چه درونی و چه بیرونی، بشناسند و از میان بردارند و در جهت مقصود به حرکت معهود خود ادامه دهند، شایسته است که «به هوش حقیقی فائز» گردند و «به شعور معنوی مزین» شوند. اما برای حصول این مقصد بلند و وصول به این هدف ارجمند، باید «به گوش خود آیتش را» بشنوند و بخصوص بصرشان «را از مشاهده آیتش ممنوع» نسازند و «در زبر و الواح منیعۀ الهیه تفرّس و تمعّن و تدقیق» کنند، و در حدّ توان و امکان «لثالی کلماتش را در صدف قلب محفوظ» دارند؛ یعنی آنها را از حفظ نمایند و به خاطر بسپارند؛ و به این ترتیب، ذهن و فکرشان را با حقایق و معانی بدیعه مجهّز و مهیا سازند، و روح و روانشان را با کیفیّات روحانیّه مُبَهّج و مبّهّا

<sup>۱</sup> به اساسنامه معهد اعلی مراجعه شود.

<sup>۲</sup> در این مقال، آنچه در گیومه آمده است، از فقرات نصوص مبارکه بخش بعدی گرفته شده است.

نمایند، آن‌گاه تمهیدات و توطئه‌های ارباب ستم که سهل است، حتی «سلاسل ظنون احزاب عالم»، هم آنان را از «صریر قلم‌اعلی» باز نتوانند داشت؛ و با مداومت «به لسان فطرت»، اعلان خواهند کرد که «الآن قد حَصَّصَ الحقُّ»، هم اکنون حق و راستی پدیدار گشت و «خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده» خواهند کرد و به مشارکت در جهت تحقق «ما ارادَ به مرادُ العالمین»، آنچه که جمال رحمن یا «مقصود عالمیان» به آن اراده فرموده، موفق خواهند گشت و البته در این مسیر خجسته، به طور پیوسته «از فیوضات فیاض حقیقی»؛ یعنی تأییدات جمال ابهایی هم بهره‌مند خواهند شد.

آری آنان به طور قطع و یقین قادرند به عرفان آیات ربُّ العالمین و یا عرفان «ما نُزِّلَ بالحق فی الواح عزُّ مبین»، آنچه به راستی در الواح عزُّ مبین نازل شد، نائل گردند و به ویژه و برحسب نیاز عاجل خود «بر قدرت کلمه الهیه» واقف شوند و به «ما وُدِعَ فیها»، آنچه در آن ودیعه شده است، آگاهی یابند. می‌توانند «به نهان» آیات پی‌برند تا «امورات مستوره به عرصه شهودآید و مشاهده گردد». می‌توانند «از گفته‌های پریشان دیگران» بگذرند، «به راه راست حضرت بهاء‌الله هدایت» شوند، «به مراد الهی در کلماتش» واصل گردند، «به آنچه حق در نهانی‌های آیات اراده فرموده آگاه» شوند، «تمام حقایق و معانی را از هر کلمه آیات الهی بفهمند»، «به قوت اسم قیوم از رحیق مختوم» بیاشامند، «آنچه را که کل از ادراکش عاجزند» دریابند، «به آنچه از» ایشان «پنهان است» پی‌برند «و شادمان» شوند، «به اخراج مرواریدهای علم منیر که در الواح نهان شده» موفق گردند، «از عاملین (به اوامر الهی) محسوب» شوند، ادراک نمایند «که مقصود آن است (که) جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند»، «امر وجود و عدم» برایشان «ظاهر و هویدا و آشکار شود»، «خود را از هیماء (بیابان بی‌آب و علف) جهل و نادانی نجات» بخشند، «شهادت» دهند «که ارواح مجرّده و عقول کامله و نفوس مهذبّه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلقه و صدور منشرحه و قلوب منوره کل طائف و خاضع، بل ساجدند نزد عرش عظمت الهی»، «شهادت» دهند «که حقّ جَلّ و عزّ به آنچه امر فرموده و می‌فرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود»، «یقین» نمایند که «این مظلوم (حضرت بهاء‌الله) آنچه ذکر نموده، مقصودش اثبات مقام و شأنی از برای خود نبوده» است، «یقین» نمایند «که

مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده» است، «از دریای معانی محروم» نشوند «و بی نصیب» نمانند، «مقصود را» بیابند «و به آن عمل» نمایند، «امر الهی را ادراک» کنند، و «به کسب معارف امریه» پردازند. می‌توانند «به حقایق» دست یابند و یا بهتر بگوییم، روز به روز «به حقایق بیشتری پی» بزنند و به «جواهر معانی کثیره» آگاه شوند و یا خوشتر بنویسیم «در هرآنی به استخراج جواهر معانی توفیق» یابند و یا بالعکس مطرح کنیم «به رشحی از طمطمای بحر معانی فائز» شوند و نیز به «اسرار مکنونه در کتب» سماویه دست یابند و از «لثالی الحکمة و الاسرار»، مرواریدهای حکمت و اسرار، بهره بزنند. آری حتماً برایشان مقدور و میسر است که «به جواهر علم حفیظ» اطلاع یابند و «لثالی العلم و الحکمة»، مرواریدهای علم و حکمت را بیابند و نه تنها این‌ها؛ بلکه حتی میسر است پدیده‌ای اعجاب‌انگیز برایشان پیش آید؛ یعنی «ابواب علوم لانهایه بر وجه» قلوبشان مفتوح شود.

اما علاوه بر وفور «حقایق و معانی» و ظهور علم و حکمت ربّانی، نیز برایشان ممکن و مهیا است که به حالات و کیفیات روحانی متعلق به آیات و آثار الهی دست یابند؛ یعنی از جمله «به سوی حقّ راهی» بیابند، «از ریح صافی» که «در کلمات... مکنون است» بیاشامند، «هوی و هوس را» بگذارند «و به خداوند توجه» کنند، «از ظلم و اعتساف به عدل و انصاف راجع» شوند، «از زلال استقامت» بیاشامند، «بر امرالله مثل جبل، راسخ و ثابت» باشند، «به معین کوثر بی‌زوال ذوالجلال فائز» شوند، «از عالمیان مستغنی» گردند، «شهادت» دهند «که حقّ مقدّس از خلق» بوده و خواهد بود، «شهادت» دهند که «علم کل شیء نزد» حق «بوده و خواهد بود»، «حلاوت بیان رحمن را» بچشند، «لذّت عبودیت و لذّت عبادت را» بیابند «و آن را بر جمیع لذائذ دنیا» ترجیح دهند، به «جوهر ایقان» دست یابند، به «چشمه ماء حیات» واصل شوند، «حلاوت بیان رحمن را» بیابند و «حلاوت» صریح قلم‌اعلی را دریابند و به برکت و عنایت آن، «به ازدیاد تعمق روحانیه» پردازند و به «نشاطِ مستی» معنوی واصل شوند و «در زمره مقررین محسوب» گردند. آن گاه است که یقیناً «اشراقات بدیعی بر قلب و روانشان»، «مشرق و لامع» می‌گردد و «ابواب جدیدی بر وجه» حیاتشان بگشوده می‌شود. و بالاتر از همه، «در امرالله خود را

مستقیم مشاهده» می‌کنند و والاتر از همه «از عالم و عالمیان» درمی‌گذرند و عاقبت با اکتساب این همه فیوضات لاریبیه و با احتصال این همه عنایات لانهایه، برای خود راهی به سوی حق برمی‌گزینند و سرانجام «به مقصود عالمیان» فائز و واصل می‌گردند.

اما این کدامین شروط و حالات و اعمال و اقداماتی است که اگر سالک صادق ما رعایت کند و انجام دهد، قطعاً و حتماً به این مواهب عظیمه لا‌تحصی نائل می‌گردد و به این برکات بدیعۀ بی‌منتها فائز می‌شود؟ در ادامهٔ مقال ابتدا فقرات کثیره‌ای از نصوص صریحه الهیه که هر کدام به نحوی و تا حدی مبین این شرایط و ضوابط هستند، ارائه می‌نماییم و سپس در حوزهٔ اهداف عالیّه این مجموعه، به تبیین و تشریح نفس این شرایط و ضوابط می‌پردازیم.

و ضوابط می‌پردازیم.  
 (۲۴۱۲۱۶ فقرات دقیقه:

- ۱) «در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدام از سماء مشیت نازل شده، تفکر نماید.» (حضرت بهاءالله، مائدهٔ ۸، مطلب پنجاه و نهم، ص ۴۴)
- ۲) «در لوح حکمت تفکر نما، فی کل آیه ستر بحر من البحور.» (قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۱۳)
- ۳) «از حق می‌طلبیم آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده از قبل و بعد، موفق شوی بر مشاهده آن و تفکر در آن.» (قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۱۳)
- ۴) «اگر در اشارات قلم اعلیٰ تفکر رود امورات مستوره به عرصهٔ شهود آید و مشاهده گردد.» (قلم اعلیٰ ۷، ص ۲۷۶)
- ۵) «اگر دانایان زمین به دیدهٔ بیننده در گفتار جهان‌آفرین بنگرند و به هوش و دانش اندیشه نمایند ناچار به نهان آن پی‌برده از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند.» (مجموعهٔ یاران پارسی، بند ۱۳، ص ۴۸)
- ۶) «أَنْ يَا حَبِيبُ يَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ أَنْ تَتَفَكَّرَ فِي كَلِمَةِ اللَّهِ وَعَظَمَتِهَا وَحَلَاوَتِهَا إِنَّهَا لَتَكْفِي الْعَالَمِينَ.» (لئالی الحکمة ۳، فقره ۱۴۱)

- (۷) «تفكروا يا قوم ثم اقرئوا ما انزلناه بالحق انه يهديكم الى صراطى المستقيم.» (جمال ابهى، لثالى الحكمة ۲، بند ۳۸، ص ۱۱۱)
- (۸) «فهنيئا لمن بلغ الى منبع العرفان ويكون فى آثار ربه لمن المتفكرين و يبلغ الى مراد الله فى كلماته، فطوبى للواقفين و البالغين.» (جمال ابهى، حديقۀ عرفان، ص ۶۹)
- (۹) «تفكر فيما نزل من سماء مشيئة ربك الفياض لتعرف ما اردناه فى غياهب الآيات.» (الواح نازل بعد از كتاب اقدس، ص ۸۵)
- (۱۰) «در آثار به بصر خود رجوع كن و در آنچه ظاهر شده تفكر نما.» (الواح نازل بعد از كتاب اقدس، ص ۲۳)
- (۱۱) «كذلك نفضل الآيات و نبين الحق بالبينات لعل الناس فى آيات ربهم يتفكرون.» (سورة هيكل، نداء رب الجنود، بند ۳۵- ص ۷)
- (۱۲) «يا شيخ در آنچه ذكر شده تفكر فرما شايد به قوت اسم قيوم از رحيق مخنوم بياشامى و بيابى آنچه را كه كلّ از ادراكش عاجزند.» (لوح شيخ نجفى، ص ۸۴)
- (۱۳) «اينست كتاب مبين كه از قلم امر ربّ العالمين جارى و ظاهر شد، تفكروا فيما نزل فيه و كونوا من العالمين.» (منتخبات آيات چاپ آلمان، بند ۵)
- (۱۴) «فافتح عيناك ثم انظر فى آثار ربك ثم تفكر فيها و ما كنز فى سرّها لتطلع بما ستر عنك و تكون من الفرحين.» (قلم اعلى ۴، ص ۹۲، لوح الروح)
- (۱۵) «كذلك فصلنا فى هذا اللوح اسرار الامر فطوبى لمن يقرئه و يتفكر فيما سطر عليه و يخرج ما كنز فيه من لثالى علم منير.» (قلم اعلى ۴، ص ۲۰۱، سورة اسمنا المرسل)
- (۱۶) «تفكروا فيها (الآيات) انها تجعلكم اغنياء عن العالمين.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۶۹، ص ۲۲۲)
- (۱۷) «طوبى لمن يقرء ما نزل من جهة العرش و يتفكر فى امرى انه من المقرّبين.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۸۹، ص ۲۴۳)



- ۱۸) «یا طوبی لمن یقرئه (لوح السلطان) و یتفکر فی اشاراته لعمری انه یکفی العالمین.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۸، لوح السحاب، ص ۱۰۵)
- ۱۹) «اگر آیات بدیعه عربیه این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید لکی تجدوا الی الحقّ سیبلا.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۸۲)
- ۲۰) «قدری تفکر در کلمات منزل آیات نمائید تا از ریح صافی که در آن مکنونست بیاشامید.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۵۶)
- ۲۱) «در آیات الهیه نظر نمائید و در ما ظهر فی الظهور تفکر کنید لعلکم تدعون الهوی و تتوجهون الی الله العلیم الحکیم.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۴۵)
- ۲۲) «اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد؛ تفکروا فیما نزل فیهِ و کونوا من العالمین.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۲۲)
- ۲۳) «اقرّ هذا اللوح و تفکر فیما نزل فیهِ من لدن قویّ قدیر.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۹۷)
- ۲۴) «اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک مینماید که مقصود آنست (که) جمیع نفوس، نفس واحده مشاهده شوند.» (دریای دانش، ص ۱۲)
- ۲۵) «اگر در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۵)
- ۲۶) «طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۶۹)

(۲۷) «ای دوستان الهی تفکر نمائید و به آذان واعیه اصغای کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و بر امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۶۹)

(۲۸) «ای عباد... در کلمات (مظهر قدم) تدبّر (کنید)، که شاید به معین کوثر بیزوال ذوالجلال فائز شوید.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۵۶)

(۲۹) «اگر صاحب فؤاد و بصر در بیاناتیکه از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و آشکار شود.» (مائدة آسمانی ۱، ص ۲۰)

(۳۰) «اگر نفسی... در آیات نازل شده تدبّر کند شهادت میدهد که حقّ مقدّس از خلق است و علم کلّ شیء نزد او بوده و خواهد بود.» (مائدة آسمانی ۷، ص ۱۵۸)

(۳۱) «ای صاحبان بصر قدری تفکر نمائید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هیماء جهل و نادانی نجات دهید.» (مائدة آسمانی ۷، ص ۲۱۹)

(۳۲) «اگر نفسی... در آنچه از اوّل الی حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده تفکر کند، شهادت میدهد که ارواح مجرد و عقول کامله و نفوس مهذب و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلّقه و صدور منشرحه و قلوب منوره کلّ طائف و خاضع بل ساجدند نزد عرش عظمت الهی.» (مائدة آسمانی ۷، ص ۱۶۰)

(۳۳) «اگر در آیات منزله از سماء فضل تفکر نمائی، شهادت میدهی که حقّ جلّ و عزّ بآنچه امر فرموده و می فرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود.» (آیات الهی ۱، ص ۱۷۵)

(۳۴) «اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این ظهور نازل شده تفکر نماید یقین مینماید این مظلوم آنچه ذکر نموده، مقصودش اثبات مقام و شأنی از برای خود نبوده.» (آیات الهی ۱، ص ۱۶)

- (۳۵) «فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات (حیات بعد از مرگ) جاری شده تفکر نماید، به یقین مبین می داند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود.» (آیات الهی ۱، ص ۱۶۷)
- (۳۶) «انشاء الله امید چنان است که... در آنچه از قلم اعلی جاری شده تفکر فرمائید و من غیر ملاحظه خود و عالم، به آن عامل شوید. آن وقت لذت عبودیت و لذت اطاعت را می یابید و او را بر جمیع لذائد دنیا اختیار می نمائید.» (آیات الهی ۲، ص ۱۸۹)
- (۳۷) «حق انصاف عنایت فرماید تا به بصر اطهر و قلب انور در آثار قلم اعلی ملاحظه نمایند و تفکر کنند که شاید از دریای معانی محروم نشوند و بی نصیب نمانند.» (آیات الهی ۲، ص ۱۹۴)
- (۳۸) «باید به تمام جد و اجتهاد در آنچه از قلم اعلی جاری شده تفکر نمائید و عامل شوید.» (آیات الهی ۲، ص ۲۱۳)
- (۳۹) «انشاء الله کل مؤید شوند بر تفکر در آنچه از قلم اعلی جاری و نازل شده که شاید مقصود را بیانند و به آن عمل نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۳۰۷)
- (۴۰) «کذلک نقلی علیک من آیات التی تذهل عنها عقول الذینهم فی آیات الله تتفکرون.» (جمال ابهی، مجموعه بارون روزن، ص ۱۴)
- (۴۱) «ای فرزند کنیز من، از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش.» (کلمات مکنونه فارسی، بند ۷۸)
- (۴۲) «ای صاحبان ذائقه... در بیانات رحمانی تفکر کنید و به بصر حدید در آن نظر کنید.» (اخبار امری، شماره ۵، سال ۴۳)
- (۴۳) «ای محتجبین در کمالات و بیان الهی تفکر نمائید که شاید به رشحی از طمطم بحر معانی، فائز شوید.» (کتاب بدیع، ص ۱۷۷)
- (۴۴) «ای قوم، از کأس کلمات الهی، کوثر معانی بیاشامید.» (کتاب بدیع، ص ۱۹۹)
- (۴۵) «آن ادخلوا یا قوم فی ظل الکلمة، ثم اشربوا منها رحيق المعانی و البیان.» (آثار قلم اعلی ۴، ص ۳۳۲)

- (۴۶) «ای پسر عیش... ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی.» (کلمات مکنونه فارسی، بند ۷۰)
- (۴۷) «به گوش خود آیاتش را بشنوید.» (آیات الهی ۲، ص ۸۱)
- (۴۸) «اگر انسان به بصر حق در الواح منزله نظر نماید و تفکر کند، جمیع امورات وارد از بعد را ادراک می نماید.» (آیات الهی ۲، ص ۱۳۹)
- (۴۹) «اگر جمیع عالم فی الحقیقه یک لوح از الواح را قرائت نمایند و در معانی آن تفکر کنند، جمیع را کافی بوده و هست.» (آیات الهی ۲، ص ۱۶۵)
- (۵۰) «لثالی کلماتش را در صدف قلب محفوظ دارید.» (آیات الهی ۲، ص ۱۷۵)
- (۵۱) «حق انصاف عنایت فرماید تا به بصر اطهر و قلب انور، در آثار قلم اعلی ملاحظه نمایند و تفکر کنند که شاید از دریای معانی محروم نشوند و بی نصیب نمانند.» (آیات الهی ۲، ص ۱۹۴)
- (۵۲) «باید با تمام جدّ و اجتهاد در آنچه از قلم اعلی جاری شده، تفکر نمایید و عامل شوید.» (آیات الهی ۲، ص ۲۱۳)
- (۵۳) «بصر را از مشاهده آیاتش ممنوع مسازید.» (آیات الهی ۲، ص ۲۶۹)
- (۵۴) «امروز ساقی، نفس حقّ جلّ جلاله است.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۹)
- (۵۵) «انشاء الله کُلّ مؤید شوند بر تفکر در آنچه از قلم اعلی جاری و نازل شده که شاید مقصود را بیابند و به آن عمل نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۳۰۷)
- (۵۶) «ای کنیز خدا، سمع و دیعۀ رحمن است، او را از کلمات و اشارات من علی الارض پاک و طاهر و مقدّس ساز تا کلمۀ الهیه که از مشرق فم احدیه مشرق است، اصغاء نمایی؛ یعنی بشنوی و به مقصود عالمیان فائز گردی.» (آیات الهی ۲، ص ۳۴۷)
- (۵۷) «اولیاء حقّ جلّ جلاله... سلاسل ظنون احزاب عالم ایشان را منع نمود از صریر قلم اعلی. به هوش حقیقی فائز گشتند و به شعور معنوی قرین شدند.» (آیات الهی ۲، ص ۳۷۲)
- (۵۸) «اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لثالی الحکمة و الاسرار.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۸۲)

- (۵۹) «یا قوم فانظروا بعینکم ثم تفکروا بقلوبکم فی آیات اللہ، لعلّ تجذبکم ما ودع فیها.» (آثار قلم اعلیٰ ۴، ص ۷۷)
- (۶۰) «أنظروا الی ما نزل عن جہت العرش و تفکروا فیہ بقلوب طاهر سلیم.» (مجموعه الواح، ص ۲۱۳)
- (۶۱) «طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب اللہ المہیمن القیوم. ای دوستان الہی تفکر نمائید و بہ آذان واعیہ اصغای کلمة اللہ کنید.» (مجموعه الواح، ص ۲۶۹)
- (۶۲) «مقصود از ارتفاع نداء آن کہ از کوثر بیان، آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد گردد از برای اصغاء کلمه طیبه مبارکه علیا.» (آیات الہی ۲، ص ۲۹۸)
- (۶۳) «فہینئاً لمن یقرء آیات ربہ و یتفکر فی اسرارها و یطلع بما کُنز فیہ من جواهر علم حفیظ.» (قلم اعلیٰ ۴، ص ۱۱۴، سورة السطان)
- (۶۴) «ای سلمان، در کلمات رحمن بہ قلب طاهر و بصر مقدس مشاهده نما و تفکر کن.» (مجموعه الواح، ص ۱۳۷)
- (۶۵) «یا شیخ،... لوجه اللہ در آنچه نازل شدہ تفکر نما، شاید از فیوضات فیاض حقیقی... محروم نمائی.» (لوح ابن ذئب- ص ۱۴)
- (۶۶) «تفکر نما تا حلاوت بیان رحمن را بیابی.» (اخبار امری شماره ۵، سال ۳۹)
- (۶۷) «قدس... اذنک لاستماع آیاتی.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۲۰۰)
- (۶۸) «ای مقبل، در آنچه از قلم اعلیٰ جاری شدہ، درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانہایہ بر وجہ قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده نمایی.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۹۰- منتخبات آثار بہ مناسبت یکصدمین سال ظهور، ص ۳)
- (۶۹) «اگر قدری تفکر در کلمات منزله و آثار باہرہ نمائید، از عالم و عالمیان در گذرید و در امر اللہ خود را مستقیم مشاهده کنید.» (اخبار امری شماره ۱۲، سال ۳۹)
- (۷۰) «اگر نفسی بہ قلب صافی و بصر حدید در آنچه از قلم اعلیٰ اشراق نموده تفکر نماید، بہ لسان فطرت بالآن قد حصحص الحق ناطق گردد.» (مجموعه الواح، ص ۱۶۵)

- (۷۱) «در آثارش از عربی و فارسی نظر نمائید و تفکر کنید؛ لَعَلَّ تَتَّخِذُونَ لِأَنْفُسِكُمْ إِلَى الْحَقِّ سَبِيلًا.» (آثار قلم اعلیٰ، ۶، ص ۱۶۱)
- (۷۲) «در سورهٔ رئیس و امثال آن تفکر نمائید تا بر قدرت کلمهٔ الهیه واقف شوید.» (اخبار امری شماره ۱۲، سال ۴۶)
- (۷۳) «تفکروا یا قوم فیما نُزِّلَ بِالْحَقِّ وَ تَدَبَّرُوا فِیهِ.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۳)
- (۷۴) «تَفَكَّرْ فِيمَا نُزِّلَ مِنْ قَلَمِ الْاَعْلَى لِتَعْرِفَ مَا ارَادَ بِهِ مُرَادُ الْعَالَمِیْنَ.» (آثار قلم اعلیٰ، ۶، ص ۳۸)
- (۷۵) «سمع را برای اصغای کلماتم مطهر دارید.» (مجموعهٔ الواح، ص ۱۵۶)
- (۷۶) «لَا یَعْقِلُهَا (آیات الله) اِلَّا الَّذِیْنَ هُمْ انْقَطَعُوا عَمَّا عِنْدَهُمْ وَ تَوَجَّهُوا اِلَى هَذَا النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ.» (مجموعهٔ الواح، ص ۷۲)
- (۷۷) «یا شیخ،... با صبر و سکون در آیات باهرات و کلمات عالیات... تفکر نما.» (لوح ابن ذئب، ص ۱۰۶)
- (۷۸) «یا معشر المنصفین، در امواج بحر بیان و علم الهی نظر نمائید و تفکر کنید.» (لوح ابن ذئب، ص ۱۱۱)
- (۷۹) «یا الله الوجود و مربی الغیب و الشهود، فَاخْلُقْ اِذَا نَا طَاهِرَةً وَ قُلُوبًا صَافِیَةً وَ اَعِیْنًا نَاطِرَةً لَیَجِدُنَّ حَلَاوَةَ بَیَانِکَ الْاِحْلَى.» (ادعیه صیام ص ۱۱)
- (۸۰) «شرط اعظم، میل و محبت نفوس مقدسه است به تلاوت آیات... اگر یک آیه و یا یک کلمه به روح و ریحان تلاوت شود، بهتر است از قرائت کتب متعدده.» (کنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۲)
- (۸۱) «ای امة الله... صریر قلم اعلیٰ را... به سمع جان اصغاء نما تا حلاوت آن را بیابی.» (آثار قلم اعلیٰ، ۵، ص ۲)
- (۸۲) «من لم یطهر قلبه و فؤاده و بصره و اذنه عما عنده، لم یقدر ان یعرف ما نُزِّلَ بِالْحَقِّ فِی الْوَا حِ عَزْمِیْنَ.» (کتاب بدیع، ص ۲۳)
- (۸۳) «یا حزب الله، از قلم اعلیٰ جاری شد آنچه که سبب و علت حیات عالم است، باید هر یک لله تفکر نمائید.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۰۴)

- ۸۴) «أودعَ في كُلِّ نفس ما يَعْرِفُ به آثارَ الله و من دون ذلك لم يُتَمِّ حِجَّتَهُ على عبادِهِ، إن انتم في امره من المتفكرين.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۷۵)
- ۸۵) «ان شاء الله در كُلِّ احيان با قلب طاهر و صدر مُنير و لسان مقدّس و بصر حديد به ذكر حق و تفكر در آيات او، مشغول باشيد.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۱۵)
- ۸۶) «تَعَمَّسَ في بحور الكلمات لِتَجِدَ لِنالِي العلم و الحكمة.» (آثار قلم اعلى ۱، ص ۳۸۷)
- ۸۷) «أنظروا في كلماتِ الله ببصره.» (مجموعه الواح، ص ۷۱)
- ۸۸) «آيات آفاق را احاطه نموده و بينات عالم را پر کرده و اشراقات انوار آفتاب معانی و بيان كُلِّ را اخذ نموده.» (آيات الهی ۲، ص ۱۸۰)
- ۸۹) «اگر جوهر ايقان طلبيد، در ظهور آيات و آثارش تفكر كنيد.» (مكاتيب عبدالبهاء ۱، ص ۴۶۵)
- ۹۰) «استدرك الامر بالتفكر... في كلماتِ الله.» (مكاتيب عبدالبهاء ۱، ص ۱۹۰)
- ۹۱) «ايها المخلصون ايها المنجذبون ايها المشتاقون... عليكم بالتذكّر و التفكر في آيات الله.» (منتخباتي از مكاتيب حضرت عبدالبهاء ۱، فقرة ۱۹۹)
- ۹۲) «ای مظهر صدق در مَحَبَّتِ جمالِ قدم... اگر چشمه ماء حیات طلبی در معانی كلماتِ الله تفكر نما.» (مكاتيب عبدالبهاء ۶، ص ۴۷)
- ۹۳) «فوربَ غفور و جمال مشكور مشهور لو أحد من المخلصين يتوجه الى الله في هذا اليوم الاكبر و ينظر بالبصر الاطهر ليعرف كل الحقائق و المعانی من كل كلمة من آيات الله المهيمن القيوم.» (مكاتيب عبدالبهاء ۱، ص ۱۰۱)
- ۹۴) «أيها المتوجه الى الله،... خوشا بحال تو كه... تفكر در آيات كبرى كردی.» (مكاتيب عبدالبهاء ۸، ص ۱۷۲)
- ۹۵) «اگر حقایق و معانی خواهید، در گفتارش تأمل كنيد.» (حدائق ميثاق، ص ۱۰۲- مكاتيب عبدالبهاء ۱، ص ۴۶۵)
- ۹۶) «اگر مائده سمايي جویی، معانی كلمات الهیه ادراك نما.» (مكاتيب ۸، ص ۱۵۷)
- ۹۷) «به فهمیدن حقایق كلمات الهیه بكوش.» (مصايح ۵، ضمن سرگذشت ثابت مراغه ای)

- ۹۸) «انسان باید به دعا و تفکر پردازد تا معانی مستوره تمثیلات را بفهمد.» (جزوه دیباچه‌ای بر کلمات مکنونه، ص ۸)
- ۹۹) «هرگاه بیانات حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء را با کمال خلوص و دقت مطالعه کنید و در آن تعمق نمائید، به حقایقی پی خواهید برد که تا آن وقت بر شما مجهول بوده.» (جزوه نمونه حیات بهایی، ص ۷)
- ۱۰۰) «در هر کلمه‌ای از زُبر و الواح منیعۀ الهیۀ تفرّس و تمعّن و توفیق لازم.» (توقیعات مبارکه ۲۶-۱۹۲۲، ص ۲۸۰)
- ۱۰۱) «وقت آن است که تمعّن و تفرّس در آثارش نمائیم و به معانی مکنونه و اشارات مودعه در کلمات عالیاتش پی بریم.» (منتخبات توقیعات، ص ۳۳۲)
- ۱۰۲) «در الواح و آثار تمعّن و تعمق نموده، بکوشیم هر یک از آن نصایح مشفقانه را عامل شویم.» (مجموعه توقیعات ۳، ص ۲)
- ۱۰۳) «ای برادران و خواهران روحانی، تفکر نمائید و در آثار الهیۀ تمعّن و تفرّس کنید.» (مائده آسمانی ۳، ص ۷۴)
- ۱۰۴) «چون نفسی با خضوع و خشوع تامّ و انجذاب و اجتذاب بی‌پایان، به این کلمات درّیات (آثار مقدّسه هیکل معبود) توجه و در حقایق مودعه در آن تمعّن و تفرّس نماید، ابواب جدیدی بر وجهش مفتوح و اشراقات بدیعی بر قلب و روانش مُشرق و لامع گردد.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۵۸)
- ۱۰۵) «ما اهل بهاء باید... در بحر محیط آثار مبارکه اسنی خوض و غوص نمائیم و به اکتساب معارف امریه و ازدیاد تعمق روحانیّه پردازیم.» (معهد اعلی، پیام ۱۶۲ بدیع)
- ۱۰۶) «اگر دوستان عزیز روحانی در بحر زخار کلمات الهیۀ غور فرمایند، البتّه در هر آنی به استخراج جواهر معانی توفیق یابند.» (معهد اعلی، پیام ۱۲۲ بدیع)
- ۱۰۷) «هر چه آیات الهی را بیشتر بخوانیم، به حقایق بیشتری پی می‌بریم.» (معهد اعلی، کتاب ارکان نظم بدیع، ص ...)



۱۰۸) «ما باید در آثاری که در دسترس داریم تمعن و تعمق کنیم و کوشش نمائیم به جواهر معانی کثیره مندرجه در آنها، پی بریم.» (معهد اعلی، کتاب ارکان نظم بدیع، ص ۲۹۲)

۱۰۹) «برای درک معانی آثار مبارکه... می توان با کمال اطمینان در صدد تجسس وحدت معانی متضمنه در آنها برآمد.» (معهد اعلی، کتاب ارکان نظم بدیع، ص ۳۰۵)

۳۴۱۲۱۶) تبیینات مبسوطه دوم:

اکنون که «آیات آفاق را احاطه نموده و بینات عالم را پر کرده و اشراقات انوار آفتاب معانی و بیان کُل را اخذ کرده»؛ اکنون که با تحقق شروط الهی ادراک، حقایق و معانی بدیعه در دسترس خلق آمده و با حرمت و حقانیت استنباط فردی امکان اکتساب آنها فراهم شده؛ بخصوص حال که خداوند متعال «أودع فی کُل نفس ما یعرف به آثار الله»، در هر نفسی آنچه را که به آن آثار الهی را بشناسد ودیعه نهاده، فرد مؤمن بهایی و بخصوص سالک سبیل تعالی را در جهت کشف و کسب و اخذ این همه حقایق و معانی بدیعه چه وظیفه ای است؟ او چه اعمال و اقداماتی را باید آغاز کند و استمرار بخشد؟ او باید با اعتماد به عنایات و هدایات الهی و با اتکاء به قوای خلاقه دراکه ذاتی، سعی نماید شروط ذهنی و روحانی ادراک و استنباط را شناسایی نماید و رعایت کند تا با صحت و سلامت تمام به آن مواهب ملکوتی و نعمای نامتناهی که در مقدمه مقاله مذکور گشت، دست یابد.

ذیلاً به طور فشرده و فهرست وار و با کاربرد عین عبارات متنوعه نصوص مبارکه مذکوره، ابتدا شروط ذهنی و سپس شروط حسی و در پایان شروط روحانی ادراک و استنباط را ردیابی می کنیم.

مؤمن مخلص بهایی و بخصوص سالک سبیل تقدّم و تعالی باید «در آنچه از اول الی حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده»، «در آیات منزل از سماء فضل»، «در آنچه از قلم اعلی در این ظهور نازل شده»، «در آنچه از قلم اعلی در این مقامات (حیات بعد از مرگ) جاری شده»، «در آنچه از قلم اعلی جاری شده»، «در آثار قلم اعلی»، «در آنچه

از قلم اعلی جاری و نازل شده»، «در ظهورات آیات و آثار» الهی، «در کلمات الله»، «در معانی کلمات الله»، «در آیات کبری»، «در کلمات و بیان الهی»، «در آثارش از عربی و فارسی»، «در امواج بحر بیان و علم الهی»، «در الواح مُنزله»، «در کتابُ الله و آیاتِه»، «در معانی (الواح)»، «در اسرار آیات ربّ» و خلاصه «در آثار قلم اعلی»، «تفکر» کند؛ باید در دریای بیان الهی اغتماس نماید، در آنچه به حق نازل شده تدبّر نماید، «در آیات نازل شده تدبّر کند»، «در محور کلمات» تغمّس و «در گفتارش تأمل» و «در الواح و آثار تمعّن» نماید، و «در انفس کلمات تامّة صمدانیه تعقل» فرماید و «در آثار الهیه... تفرّس» کند و «در بحر محیط آثار مبارکه اسنی خوض و غوص» نماید و «در بحر زخار کلمات الهیه غور» فرماید و بالاخره باید در «بیانات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء» تعمّق نماید و سعی کند «وحدت معانی متضمنه در» آن‌ها را تجسّس نماید. و ازگان متنوع تفکر، اغتماس، تدبّر، تغمّس، تأمل، تمعّن، تعقل، تفرّس، خوض، غوص، غور، تعمّق و تجسّس، مبین سه نوع ارتباط ذهنی- تحلیلی، ذهنی- تجسّسی و ذهنی- روحی با آیات و آثار الهی هستند. کلمات مبین ارتباط ذهنی- تحلیلی عبارتند از تفکر، تدبّر، تأمل، تمعّن، تعقل و تفرّس که واژه "تفکر" را نماینده تمامی آن‌ها در نظر می‌گیریم و تنها کلمه معرف ارتباط ذهنی تحقیقی (یا تجسّسی)، عبارتست از "تجسّس" و کلمات دالّ بر ارتباط ذهنی- روحی عبارتند از اغتماس، تغمّس، خوض، غوص، غور و تعمّق که واژه "تعمّق" را نماینده همه آن‌ها انتخاب می‌نماییم.

تفکر یعنی کاربرد قوای ذهنی برای تحلیل سیستم موضوعی در یک فقره کوچک از آیات الهی؛ و تجسّس یعنی کاربرد قوای فکری برای تعقیب و تحقیق یک موضوع معین در حوزه‌های بزرگ آثار ربّانی؛ و تعمّق یعنی کاربرد قوای ذهنی همراه با عواطف و اشواق قلبی، برای احصاء و احساس حالات و کیفیات روحانی متعلق به آثار الهی. سه فعالیت ذهنی- روحی تفکر، تجسّس و تعمّق را می‌توان هم به صورت وابسته به یکدیگر و هم به شکل گسسته از همدیگر انجام داد. در نوع وابسته، هر سه فعالیت در یک فضای کوچک حقیقت (فقره‌ای حداکثر ۴۵ واژه‌ای) انجام می‌شود، به ترتیب اول تفکر تحلیلی

و دوّم تجسّس تحقیقی و سوّم تعمّق روحانی<sup>۱</sup>؛ و در نوع گسسته، هر کدام از فعالیت‌ها می‌تواند به طور مجزا و مستقل در یک فضای حقیقت معین و منفک، محوریت یابد که در این حالت مؤثرتر و مفیدتر است که تفکّر در فضای کوچک حقیقت و تعمّق در فضای متوسط حقیقت (یک اثر معین و یا بعضی پاراگراف‌های مشخص آن) و تجسّس در فضای بزرگ حقیقت (کُلّ آیات و آثار الهی در دسترس) انجام شود. آری، تجسّس و تحقیق را هم می‌توان در فضاهای بسیار کوچک از آیات الهی و هم در فضاهای بسیار بزرگ از آن انجام داد و این حقیقتی است که با روش‌های علوم صوری پیشرفته نیز سازگاری دارد.

هر کدام از فعالیت‌های ذهنی- روحی تفکّر، تجسّس و تعمّق دارای مراحل و قواعد و نتایج خاصّ خود هستند که ذکر جزئیات آن‌ها از حوصله این مقال خارج است. انشاءالله در فرصت‌هایی دیگر و در مقالاتی مناسب‌تر، به آن‌ها خواهیم پرداخت. اما قبل از آن که مؤمن سالک و مخلص قاصد، در آیات و آثار الهی به تفکّر و تعمّق و تجسّس پردازد، لازم و ضروری است که بتواند با آن ارتباط حسّی ظاهری مناسب و مطلوب برقرار نماید؛ در غیر این صورت ذهنش با حقایق بدیعه درگیر نشود و روحش با حالات روحانیّه درنیاویزد.

اما این ارتباط حسّی ظاهری چیست و چگونه برقرار می‌شود؟ گر چه پاسخ واضح و مبرهن است؛ اما بهتر است آن را از لسان نصوص مبارکه نیز بشنویم. اعمال ضروری برای ایجاد این ارتباط حسّی عبارتند از ابتدا «توجه» کردن؛ نخست باید روی و رخسار را به سمت منابع محتوی آیات چرخاند و به سوی آن متمایل و متحرک گشت، آن را اخذ نمود به دل و دیده نهاد و سپس باید آن را بگشائیم و در آیاتش نظر نمائیم، آن‌ها را «مشاهده» کنیم و خوب «ملاحظه» نمائیم و دل و جان به جمالشان روشن سازیم و سپس آن‌ها را «قرائت» کنیم و هر چه می‌توانیم «بیشتر» بخوانیم و «با کمال دقّت، مطالعه» کنیم و

---

<sup>۱</sup> دلایل این که چرا یک فضای کوچک حقیقت باید حد اکثر ۴۵ واژه معنادار داشته باشد، و نیز اصول کلی و روش‌های جزئی این نوع مطالعه در آثار الهیه، در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" تشریح شده است؛ مراجعه فرمایید.

گاهی بعضی فقراتش را نیز «تلاوت» نمائیم و یا اگر کسی دیگر قرائت یا تلاوت می‌نماید «استماع» کنیم و «اصغاء» نمائیم. این اعمال توجه، نظر، مشاهده، ملاحظه، قرائت، مطالعه، تلاوت، اصغاء و استماع، مبین نوعی ارتباط حسی و نیمه حسی با آیات الهی است که در آن‌ها بالاخص حواس بینایی و شنوایی نقش اساسی دارند و می‌توان آن‌ها را شروط حسی ادراک و استنباط نامید.

اما توفیق در رعایت صحیح و مؤثر این شروط حسی و آن شروط ذهنی (اعمال سه‌گانه تفکر، تعمق و تجسس)، همه متأثر از شروط روحانی ادراک و استنباط هستند. ذیلاً به طور فشرده و تقریباً فهرست‌وار و با استفاده از عین عبارات کلام پروردگار، این شروط روحانی را ارائه می‌نماییم.

به طور کلی، برای ایجاد ارتباط حسی - ذهنی مطلوب با آیات و آثار الهی باید «صاحب بصر» بود، یا دقیق‌تر بگوییم باید «صاحب فؤاد و بصر» بود؛ یعنی این فعالیت باید «به بصر حدید» باشد، «به بصر اطهر» باشد، «به بصر حق» صورت گیرد، «به بصر اطهر» و «به بصر مقدس» و «به دیده بصیرت الهیه» و با «اعین ناظره» و با «چشمان بگشوده»، و «به دیده بیننده» انجام شود. لازم است «سمع را مطهر» داریم؛ یعنی «از کلمات و اشارات من علی الارض پاک و طاهر و مقدس» سازیم؛ باید «به آذان واعیه» عمل نمائیم و «أذن» را از آنچه نزد خودمان است تطهیر کنیم، یعنی به «آذان مطهره» استماع نمائیم. اما علاوه بر این اعین ناظره مقدسه و این آذان واعیه مطهره، این ارتباط حسی - ذهنی با آیات و آثار ربانی باید «به قلب صافی» و یا «قلوب صافیه» و همراه با «تطهیر قلب و فؤاد» از آنچه نزد خود است و یا «با قلب طاهر و صدر منیر» و با «قلب انور» و «به قلب طاهر» و به طور کلی «به قلوب طاهر سلیم» صورت پذیرد. غیر از این‌ها، این ارتباط هم‌چنان باید «با تمام جد و اجتهاد» و «با کمال خلوص» و به نحو «درست» و «فی الحقیقه»، به نحو حقیقی، و به ویژه، «به دعا» و همراه با تبصر، انقطاع، انصاف و «خضوع و خشوع» و «انجذاب و اجتناب» و «به صبر و سکون» و همراه با «میل و محبت» و «روح و ریحان» و بالاخره «لوجه الله»، به خاطر رضای خدا برقرار گردد.

در انتهای این مبحث نکته بسیار مهم لازم به یادآوری این است که این شروط روحانی و آن شروط حسّی-ذهنی، در فرایند ادراک و استنباط از آیات و آثار الهی، متقابلاً مکمل یکدیگرند. یعنی هر چه شروط ذهنی بیشتر رعایت شود، شروط روحانی بهتر تحقق می‌یابد و بالعکس. اما از آنجا که قوای ذهنی و استعدادهای ادراکی جزء وجود ما و تحت اراده و اختیار ما است؛ تقدّم زمانی با رعایت شروط حسّی-ذهنی است؛ یعنی باید اول با کلمه‌الله تماس حسّی درست و سپس رابطه‌ی ذهنی صحیح برقرار کرد تا کم‌کم و به تدریج شروط روحانی در ذهن و روح و حیات و حرکت متغمّس بحر معانی نضج گیرد، و ارتباط عمیق روحانی محقق شود که البته با رشد و نموّ آن، متقابلاً شروط حسّی-ذهنی هم بهتر رعایت می‌شوند، و این قانونی است الهی؛ زیرا «مقصود از ارتفاع نداء آن که از کوثر بیان، آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعدّ گردد از برای اصغاء کلمه طیبه مبارکه علیا». چه رابطه‌ی حلقوی متقابلی! «کوثر بیان» خود ابتدا آذان مؤمنان و حتی «آذان امکان» را «از قصص کاذبه مطهر» می‌نماید و آنگاه این آذان مستعدّ می‌شوند که «کلمه طیبه مبارکه علیا» را اصغاء نمایند یعنی درک کنند. در فقرات دقیقه مذکوره نتایج عالی‌های چون ادراک نمودن «جمع امورات وارده از بعد»، یعنی بصیرت روحانی و نیز لمعان «اشراقات بدیعی بر قلب» و همچنین بهره بردن «از فیوضات فیاض حقیقی» و فتح ابواب «علوم لانهایه بروجه قلب» و غنی و مستغنی شدن «از دون حق» و نیز «از عالم و عالمیان در» گذشتن و «در امرالله خود را مستقیم مشاهده» کردن و به سوی حق سبیلی اتخاذ نمودن و «حلاوت» بیان رحمن را یافتن، که به تمامه حالات و کیفیاتی روحانی هستند، همه و همه، از نتایج مستقیم رعایت شروط حسّی و ذهنی هنگام مواجهه با آیات و آثار الهی تلقی شده است.<sup>۱</sup>

در مبحث ۳۶ نیز ملاحظه خواهد شد که بسیاری از اصول مهمه حیات روحانی، در زمره اثرات و ثمرات قطعی تماس صحیح و وسیع با آیات الهی است. علاوه بر این‌ها، در فقراتی دیگر از نصوص صریحه الهیه که مجال ذکر آن‌ها در این مقال نیست، اصول اساسیه دیگری از حیات روحانی فرد بهایی مثل ذکر و ثناگویی، هدایت و راهنمایی،

<sup>۱</sup> به مبحث ۶۳۶ مراجعه شود.

مساعدت و یاورى، ایمان و گروندگى، ایقان و دل‌باورى، استغناء و بى‌نیازى، وحدت و یگانگى، تربیت و پرورندگى، آسایش و راحتى، پیشرفت و ترقى، اتحاد و همبستگى، تقدیس و پالودگى، اطمینان و آسودگى، عدالت و دادگرى، عزت و بزرگواری، مسرت و شادمانى، فداکارى و جانفشانى و تبلیغ و رسانایى، که همه جزء خصائص برجسته حیات روحانى مؤمنین هستند، در حوزه نتایج حتمى تماس ذهنى با آیات و آثار الهى محسوب گشته‌اند. به عبارت دیگر، درست است که شروط روحانى و شروط حسى-ذهنى، در تداوم و تکامل یکدیگر تأثیر متقابل دارند، اما اصل اولیة ایجادى با رعایت شروط حسى-ذهنى است؛ یعنى تحت هر شرایطى، اقدام اولیة‌ای که مى‌تواند و باید صورت پذیرد، ایجاد ارتباط و تماس حسى-ذهنى با آیات الهى، البته منطبق با اصول و شروط مربوطه است؛ و بدین طریق است که شروط روحانى و یا خصائص برجسته حیات بدیع بهایی، رفته رفته در قلب و روح و حیات و حرکت سالک سیل تعالی و قاصد افق‌های متعالی شروع به رشد و نمو کرده، متقابلاً رعایت شروط حسى-ذهنى را تقویت و تحکیم می‌بخشد؛ فرایند خلأقه متعامله متقابل‌ای که مى‌تواند تا پایان حیات زمینی ادامه و استمرار یابد و به نحو یقین جویندگان افق‌های برین را در خیل «اولیاء حق» درآورد؛ مؤمنان مقتدری که «سلاسل ظنون احزاب عالم ایشان را منع» ننماید و «از صریر قلم اعلی» باز ندارد؛ و نفوس موفقی که سرانجام، «به هوش حقیقی فائز» می‌گردند و «به شعور معنوی قرین» می‌شوند.

در این مقام لازم به یادآوری است که غیر از چهار اصل بررسی شده، برخی دیگر از اصول مرتبط با کلمة الله، مثل اصل "لزوم تقطیع آن به فضاهاى کوچک" و نیز اصل "لزوم تماس سه بعدی با آن"، نقش ارزشمندی در حصول بینش و بصیرت لازم و نیز توانایی و مهارت کافی برای تحقق صحیح و سریع شروط درونی ادراک و استنباط دارند، و لهذا شایسته آنند که به استناد نصوص صریحه کافیه، مورد مطالعه واقع شوند؛

اقدام مطلوبی که متأسفانه از حوصله این مقال خارج است و موقوف به قسمت‌هایی دیگر و احياناً فرصت‌هایی بهتر می‌گردد.<sup>۱</sup>

مبحث مهیج و نسبتاً مطول ماهیت نیروهای محرکه ذهنی که برای پویش سبیل تقدّم و تعالی روحانی لازمند و نیز نحوه تأمین و تضمین آن‌ها در این جا پایان می‌پذیرد. طی این مبحث، به نحو واسع و جامع، واضح و مبرهن، بل ثابت و مدلل گشت که ماهیت و منبع قوای خلّاقه و نیروهای محرکه ذهنی- فکری چیست و شروط درونی کسب و اخذ و جذب آن‌ها کدام است؛ اما سالک سرفراز و قاصد بلندپرواز ما، به لحاظ هدف منیع و مقصد جلیلی که دارد و به دلیل موانع عظیمه و مشاکل جسمیه‌ای که در سر راهش قرار می‌گیرد، نمی‌تواند صرفاً به مواهب و موائد ذهنیه، و لو با ثمرات بهیه، اکتفاء کند؛ زیرا همان‌سان که اثبات و عیان شد<sup>۲</sup>، این روح مستعدّ و محتاج اوست که قاصد افق‌های بلند روحانی و مسافر فضاهای بدیع تعالی است؛ و روح را مستقیماً و مستقلاً اغذیه معنوی لازم و قوای محرکه روحانی واجب، و این مسئله‌ای است که مبحث بعدی با استفاضه وسیع از آثار و نصوص الهی، به آن می‌پردازد.

(۲۶) نیروهای محرکه روحی:

روح که صادره از حق و در نتیجه آیت الهی، جوهر ملکوتی، سرّ الهی، آیت کبری و ودیعه رحمانی است و یا به عبارت اوضح «مُخبری است که خبر می‌دهد از عوالم الهی»<sup>۳</sup>، به عنوان سالک اصلی سبیل تعالی و رهنورد حقیقی طریق تقدّم، برای عودت و رجعت پیروزمندانه و سرفرازانه خود به موطن اصلیش، عوالم الهی، و یا به عبارت دیگر برای ترقّیش در تعالی روحانی و توفیقش در سلوک معنوی، به قوای محرکه و انرژی‌های جاریه خاصّ خود و متناسب با نیازها و استعدادها و قابلیت‌ها و نیز اهداف و مآرب و مقاصد مخصوص به خود، محتاج است.

<sup>۱</sup> این مباحث در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" مشروحاً مطرح شده‌اند. به مبحث ۱۹ از همین

مجموعه نیز مراجعه شود.

<sup>۲</sup> به مبحث ۱ رجوع شود.

<sup>۳</sup> همان.

در عالم هستی به جز انرژی‌های مادی که اکنون دیگر به مدد پیشرفت عظیم و وسیع دانش بشری، معروف و مشهور خاص و عامند، نوع انرژی دیگری نیز موجود است که بسی فیاض، خلاق و فعال است؛ تا آنجا که آن را علت اصلی و عامل بنیادی استقرار مدنیت عظیم الهی بر گستره سیاره خاکی، تلقی فرموده‌اند و این انرژی همان "انرژی روحانی" است که فائض از مظهریت کبری و جاری در بطن کلمه طیبه علیا و نیز قابل تبدیل به سایر انرژی‌ها است؛ و روح سالک وفادار، که عازم افق‌های بلند تعالی است، با آن همه موانع و مشکلات متنوعه ممکنه، محتاج این قوا، بل ملتمس این نیروها است. ذیلاً طی ۹ مبحث مجزا، با تکیه بر نمادهایی معروف و توانا، که همه منتخب مشیت جمال ابهی و مطلع کبریا هستند، به استناد فقرات دقیقه از نصوص مبارکه و سپس به کمک تبیینات متمرکز و مربوطه، ماهیت این قوا و پراکنده در فحوای سخن، نحوه تأمین آن‌ها؛ مطالعه و بررسی خواهد شد.

(۱۲۶) کوثر:

- (۱) «طوبی از برای نفسی که به اسم حق جل جلاله از کوثر بیانش ظاهر و باطن را از غبار ظنون و اوهام مقدس نمود و به قلب پاک به شطرالله اقبال کرد. او اگر در نوم باشد عند الله قائم و شنوا و گویا است... این قیام را ضوضاء عالم منع نکند و این لسان را زماجیر اهل امکان از بیان باز ندارد...» (آیات الهی ۲، ص ۵۶)
- (۲) «اولیاء نفوسی هستند که... به صریر قلم اعلی زنده و مسرور... از کوثر بیان نوشیده‌اند و از رحیق مختوم قسمت برده اند...» (آثار قلم اعلی ۵، ص ۱۹۷)
- (۳) «انشاءالله کوثر بقا را که از معین قلم اعلی جاری شده و به هیأت لوح ظاهرگشته، از دست ابن عم بگیری و بنوشی و به یاد دوست مسرور باشی...» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۶۳)
- (۴) «به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو که شاید دوستان حق از کوثر بیان بیاشامند و بر امر محبوب ثابت و راسخ مشاهده گردند.» (آیات الهی ۲، ص ۲۰)
- (۵) «قلم اعلی در سجن اعظم احبای خود را ذکر می‌فرماید تا جمیع با کمال تقدیس و تنزیه از کوثر بیان که در ایام رحمن جاری است، بیاشامند.» (آیات الهی ۲، ص ۷۰)



- (۶) «یا حزب الله، یوم، یوم خدمت و نصرت است. به کوثر بیان مردگان را زنده نمائید و گمراهان را به مشرق قرب هدایت کنید.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۳)
- (۷) «در کلّ احیان کوثر حیوان از قلم رحمن جاری و ساری و لکن نفوس غافله از آن محجوب و ممنوع.» (آیات الهی ۲، ص ۱۹۶)
- (۸) «انا نُخبرک بالرّسولِ الذی... اخذه کوثر بیانی.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۵)
- (۹) «الها معبودا مقصودا، به چه لسان ترا شکر نمایم... پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده، تازگی عطا کردی.» (ادعیۀ حضرت محبوب، ص ۳۲۴)
- (۱۰) «جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی (بیان الهی) به حیات ابدی فائز شوند.» (امروخلق تک جلدی، ص ۴۶۰)
- (۱۱) «ضَعُوا ما عندکم ثمّ استمعوا صریرَ هذا القلم الذی به جرى الکوثرُ و السلسیل.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۲۵۶)
- (۱۲) «قل یا قوم انّها (الآیات) سلسیلُ الذی جرى عن یمین العرش، فضلاً من عنده، اذا انتم فاشربون.» (امروخلق تک جلدی، ص ۶۳۴)
- (۱۳) «ای برادر من... از لب نمکنیم سلسیل قدس معنوی بیاشام.» (کلمات مکنونۀ فارسی، بند ۳۴)
- (۱۴) «بأمره جرى کوثر البقاء من قلمه الاعلی.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۳)
- (۱۵) «اگر بالغ یافت شود، از آیات عزّ صمدانی که در این ظهور ظاهر شده،... سلسیل قدس صمدانی را... ادراک می نماید.» (کتاب بدیع، ص ۹۴)
- (۱۶) «انشاء الله از کوثر بیان رحمن مردگان وادی غفلت و نادانی را زنده نمائید.» (آیات الهی ۲، ص ۱۵)
- (۱۷) «حق شاهد... که مقصود از ارتفاع نداء آن که از کوثر بیان، آذان امکان از قصص کاذبه مطهرّ شود و مستعدّ گردد از برای اصغاء کلمۀ طیّبه مبارکۀ علیا.» (آیات الهی ۲، ص ۲۸۹)
- (۱۸) «یا حزب الله... به کوثر بیان مردگان را زنده نمائید... شمائید ساقیان سلسیل بیان مقصود عالمیان.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۳)

۱۹) «ای قاصدان، کوثر باقی جاری و معین آن، قلم رحمانی؛ به حبش بنوشید و از عالمیان چشم بپوشید.» (آیات الهی ۲، ص ۳۶۳)

۲۰) «تا توانی... از این معین صافی یزدان (کَلِمَةُ اللَّهِ) بنوش.» (مکاتیب ۸، ص ۱۲۰)

۲۱) «اگر تشنه عین تسنیمید، از این ماء معین (کلمه الهی) بنوشید.» (مکاتیب ۸، ص ۱۵۷)

کوثر و سلسبیل چشمه‌ساران و جویبارانی هستند در فردوس خیالی موعود. در سیستم سمبلیک بهشت، مؤمنان که مقبول درگاه رحمن واقع شده‌اند و در این جنت برین راه یافته‌اند، از جمله به دلخواه و به وفور، از آب گوارای حیات بخش این جویباران می‌نوشند و حیات ابدی روحانی خود را تضمین می‌نمایند. اما تعالیم بدیع امر الهی به ما آموخته است که صحنه بهشت برین واقعی نیست؛ بلکه یک صحنه نمادین است که حکمت و درایت مظاهر حضرت سبحان، طی آن، و توسط عناصر و روابط اجزاء آن، حقایق و معانی بدیعه الهیه را با اذهان و احوال مردمان انطباق داده، بر آنها القاء فرموده‌اند. خرد و حکمت متعالی مرکز میثاق ربّانی، بعضی از حقایق و معانی این صحنه ابداعی را، در مفاوضات مبارک، تشریح نموده است. در فقرات دقیقه مذکوره، معانی اساسیه جزئی مشخص و معروف از این سیستم ابداعی، یعنی کوثر یا سلسبیل، مشخص و معلوم شده است که اکنون به تبیین سیستمی آن می‌پردازیم.

اما این کوثر در چه زمانی و از چه سرچشمه‌ای جاری شده است؟ فیضان «کوثر بیان»، فقط «در ایام رحمن» است؛ یعنی در «کلّ احیان» حیات محبوب عالمیان، «از قلم رحمن جاری و ساری» است. عبارت صریحه مکرره «کوثر بیان» آشکار می‌سازد که این، بیان الهی و بعضی حالات و تأثیرات روحانی آن است که در قالب نمادهای معروف بهشتی، یعنی کوثر و سلسبیل و یا تسنیم و معین، تعریف و تبیین گشته است و قطعاً چنین است؛ زیرا بیان خلاق و نباض الهی مؤمنان مخلص و مطیع را در همین عالم مادی اخذ و جذب تواند کرد و بر مسند حیات جاویدان بر تواند نشاند، تا چه رسد به فضای فرخنده فردوسی. اما معین یا سرچشمه این کوثر و سلسبیل «قلم رحمن» یا «قلم رحمانی» است؛ یعنی «از معین قلم اعلی»، «جاری و ساری» شده؛ یا به تعبیری ملکوتی، از یمین عرش

الهی نشأت گرفته، یا به عبارتی ساده، «از لب نمکین» مظهر قدم جریان یافته، و سپس در جام‌های کلمات الهی ریخته شده، «به هیأت لوح ظاهر گشته» و به خلق بهاء بل خلق دنیا عنایت گشته است. لهذا کوثر یا سلسبیل، معرف آن بُعد یا قسمت یا حالت از بیان ربّانی است که بخصوص اگر در دل «دوستان» جاری شود، آنان را «به نام دوست مسرور» می‌نماید و «بر امر محبوب ثابت و راسخ» می‌گرداند؛ و اگر در روح و جان جهانیان جای گیرد، «ظاهر و باطن»‌اشان را «از غبار ظنون و اوهام مقدّس» می‌دارد؛ یعنی «گمراهان را به مشرق قرب هدایت» می‌کند، «آذان امکان» را «از قصص کاذبه» مطهر می‌سازد، و آن‌ها را «برای اصغای کلمه طیبّه مبارکه علیا» مستعدّ می‌گرداند؛ یعنی پژمردگان را «تازگی عطا» می‌فرماید و به آنان روح زندگی می‌بخشد؛ و سرانجام، «مردگان» را که همان «مردگان وادی غفلت و نادانی» باشند، «زنده» می‌نماید؛ و اهل عالم را «به حیات ابدی فائز» می‌سازد.

و حالا مؤمنان مخلص درگاه الهی آستان جمال ابهایی را شکر و سپاس می‌گویند که «از کوثر بیان» پژمردگیشان را زدوده و به آنان حیات بدیع بخشیده و نه تنها این، بل آنان را در زمره «ساقیان سلسبیل مقصود عالمیان» قرار داده، تا سعی و تلاش نمایند و جهد و جهاد کنند شاید عالمیان نیز که به موت روحانی محکوم شده و به مرگ معنوی مبتلا گشته‌اند، نه تنها از این «کوثر باقی» زندگی پذیرند، بلکه «به حیات ابدی فائز شوند». و این «ساقیان سلسبیل بیان» باید هر چه را داریند بگذارند و به زمزمه‌ای بدیع و ملیح گوش سپارند؛ زمزمه‌ای که هر نغمه‌اش به مثابه جوشش چشمه‌ساران کوثر است و هر ملودیش همانند صدای جویباران سلسبیل و این زمزمه همان صریر قلم‌اعلی است. بلی، و ندایی غیبی، مهیمن و مقتدر و محیط، مظهر عزیز الهی را فرمان می‌دهد که بگوید و اعلان نماید که این آیات رب جلیل است که کوثر و سلسبیل است؛ آن تسنیم و معین مذکور و موعود در کتب و صحف اولین، همین آیات نازنین است که به صرف فضل و عنایت ربّانی از یمین عرش عظمت ابهایی سرچشمه گرفته، و بر بوستان بشریت جاری شده است و این مائیم، ما مؤمنان محتاج که باید درگاهش را سپاس گوئیم و سپس جهت رفع عطش ذاتی خود به سوی این چشمه‌سار سرشار بشتابیم و از آن درنوشیم؛ و در عین حال بدانیم که

همان‌سان که هر یک از تشنه‌لبان بهشتی به دست خود، جرعه جرعه از چشمه کوثر می‌نوشند، ما نیز باید خود و به فهم خویش، ذره ذره از آیات ربّانی ادراک کنیم. و مظهر مهربان که هم تشنگی روحانی مؤمنان و هم قابلیت‌های ذاتی آیات باهراتش را خوب می‌شناسد، هر مؤمن منتظری را چون برادر خطاب می‌فرماید، و نصیحت مشفقانه و عاشقانه می‌نماید که «سلسبیل قدس معنوی» را از لب نمکینش بیاشامد و یا به عبارتی، حالات و حقایق روحانی را از کلمه نازنینش اخذ نماید. و حتی «به لسان پارسی» سخن می‌گوید که «شاید دوستان حق از کوثر بیان بیاشامند» و یاد آور می‌شود که «یوم یوم خدمت و نصرت است» و روح این خدمت و نصرت هم این است که «به کوثر بیان، مردگان را زنده» نمایند و «گمراهان را به مشرق قرب هدایت» کنند. حتی بهشتیان هم فقط با تماشای آب صافی جاری کوثر، سیراب نمی‌شوند؛ باید جرعه‌ای برگیرند و بنوشند و نیز حتی مؤمنان هم تنها با نگهداری آیات و کلمات الهی، به ادراکات عالی و عواطف و اشواق روحانی دست نمی‌یابند، باید فقره کوچکی برگیرند و در آن بیندیشند.

و جمال رحمن، چون تشنگی مهلک خلق زمینش را دید، فرمان داد تا کوثر جاویدش جریان یابد و نیروی زندگی را به سیلان آورد. حکم نمود که قلم اعلایش به حرکت آید و انرژی حیات را به قلوب مؤمنان بل کُلّ مردمان برافشاند. اما افسوس که «نفوس غافله» چون کودکانند، نمی‌فهمند و آیات رحمن را ملعبه خویش پنداشته‌اند و «از آن محجوب و ممنوع» گشته‌اند. هنوز نشانه‌های بلوغ در آنان ندیده است که اگر ندیده بود در «آیات عزّ صمدانی که در این ظهور ظاهر شده»، آثار و علائم همان کوثر مطلوب را می‌دیدند و خصیصه‌ها و جلوه‌های همان سلسبیل موعود را مشاهده می‌نمودند و یقین می‌کردند که در این کوثر بیان، شراب زندگی جاری است، شراب طهوری که تحت تأثیر مشاهده افق‌های برتر حیات، سرور و سرمستی می‌آورد و به سبب ادراک فضاهای خوشتر حقیقت، نشاط و شادمانی می‌آفریند. و ما مؤمنان امر ابهایی البتّه که «تشنه عین تسنیم» هستیم، البتّه که محتاج آیات ربّ عظیم هستیم. ما حتماً از این کوثر باقی می‌نوشیم؛ و قطعاً حقایق و معانی آیات ربّانی را می‌فهمیم و یقیناً از حالات و کیفیات روحانیّه‌اش حصّه می‌بریم. آری، از این «معین صافی یزدان» می‌نوشیم و تا ممکن است از این کلام گهر بار سبحان

ادراک می‌کنیم و نه تنها این، بلکه هنگامی که از این کوثر معانی که در جام‌های بلورین کلمات ربّانی ریخته شده و به ما ارزانی گشته نوشیدیم، و از این حقایق و معانی و حالات روحانی که در آیات الهی جای گرفته و به ما عطا شده، سهم بردیم؛ آن‌گاه سر بر آستان جمال ابهائی می‌نهمیم و هر صبح و شام بارگاه بلندش را سپاس می‌گوئیم و عنایات ارحمندش را شکر می‌کنیم و بخصوص سالکان سبیل تعالی و قاصدان افق‌های متعالی این ندای ملکوتی را خوب درک می‌کنند و به دل و جان می‌سپارند که «ای قاصدان، کوثر باقی جاری و معین آن، قلم رحمانی؛ به حبش بنوشید و از عالمیان چشم پبوشید».

(۲۲۶) نسّمات:

- ۱) «بهذا الكتاب... فاحت نسّماتُ الرّحمن فی الاقطار.» (مائدة آسمانی ۸، مطلب هفتم، ص ۹)
- ۲) «عجب است از نفوسی که گوش را از گفتاری که از نسیم سحری رقیق‌تر و از روح لطیف‌تر است منع نموده‌اند.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۱۴۰)
- ۳) «اللّهم انّی أسألك بحفیف سدرۃ المنتهی و هزیز نسّمات آیاتك فی جبروت الاسماء أن تُبعدنی عن كلّ ما یكرهه رضائوك و تُقرّبنی الی مقام تجلّی فیهِ مطلع آیاتك.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۶)
- ۴) «ان یا ملوك المسیحیة... فلما اتی فی ظلل من الغمام... ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیه لتسمعوا آیات الله من لسانه... و بذلك منعت نسّماتُ الله عن قلوبكم و نفحاتُ الله عن فؤادكم.» (سوره ملوک، بند ۱۵- نداء رب الجنود، ص ۴۶)
- ۵) «اذا مرّت علیك نسّماتُ الوحی و أخذك جذبُ البیان الی ملکوت ربك الرّحمن اذا... ترى قدرة الله و علمه علی الخلائق اجمعین.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۷۶، ص ۲۲۹)
- ۶) «طوبی لمن وجد عرف المعانی من اثر هذا القلم الذی اذا تحرّك فاحت نسمةُ الله فیما سواه.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۵۷)
- ۷) «کذلک دلغ دیک العرش علی ایک الوفاء بآیات بها هبت نسمةُ الله علی من فی الارضین و السموات.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۲۴)

۸) «انها(کلمه ربک الابهی)، ارق من نسیم الصبا... و بها احي الله عباده المقبلين» (الواح سلاطين، ص ۱۰۶)

۹) «انها(کلمه رب)، ارق من نسیم الصبا قد ظهرت على هیات الانسان.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۳، لوح رئیس، ص ۷۷)

۱۰) «کلمه الهیه چون نسیم بهاری و اریاح لواقع رحمانی است.» (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ۲، فقره ۳۵۳)

نسیم، جابجایی ملایم و مطبوع هوا است و این پدیده لطیف طبیعی بسی بر دماغ آدمیان خوش آیند است؛ زیرا در واقع نشان از وفور اکسیژن، این عنصر ضروری برای حیات و بقاء تمامی موجودات زنده زمینی دارد. بخصوص در فصل بهاران همراه با روائح طیبه ازهار و در هنگام سحرگاهان، همراه با فروغ زیبای زرنگار تأثیر این لطیفه طبیعی بر جان و روان آدمی، بسی شهیر و چشم گیر است.

و حالا به فضل و رحمت الهی، حادثه عجیبی رخ داده است؛ کلمه خجسته پروردگاری که «چون نسیم بهاری و اریاح لواقع رحمانی است» و حتی «از نسیم سحری رقیق تر» است، به لطف ظهور اعظم ابهایی ظاهر شده و به سیمای بشریت وزیدن گرفته است، چه نسیم روح افزایی! اکنون نسیم سحری، این پدیده جان بخش طبیعی، نماد حالات و کیفیات روحانی کلام الهی واقع شده است؛ نسیمی که «بها احي الله عباده المقبلين»، خداوند به آن بندگان مقبلش را حیات بدیع بخشید. همان سان که نسیم بامدادان نشاط و طراوت فراوان دارد، حالات و کیفیات روحانی آیات رحمن نیز، زندگی و پویندگی روحانی می زاید. همچون خروس سحری که در یک بامداد بهاری بر فراز درخت یا دیواری، بال می گسترد و بانگ بلندش را تا دور دست ها می فرستد؛ مظهر بدیع الهی نیز در پایان شام سیاه ضلالت بانگ رسا بر آورده و مزده یوم بدیع می دهد؛ و ندای جانفزایش باعث کار عجیبی است، «بها هبت نسمة الله علی من فی الارضین و السموات»، به واسطه آن، نسیم ربّانی بر جمیع آسمانیان و زمینیان مرور نمود. تأثیر و نفوذ روحانی آیات عام و تمام است، محدودیت و ممنوعیتی ندارد، همه آنچه را که در حیز هستی آمده و کُل آنچه را که در وادی وجود قدم نهاده در بر می گیرد؛ حتی ساکنان

سیارات در اعماق سموات نیز از آن نصیب می‌برند و منشاء این تأثیرات خلاقه روحانیه، قلم‌اعلی و کلک گهربار جمال کبریا است، قلم مقتدری که با هر حرکتش، «کلمه الهیه» می‌آفریند و معانی بدیعه و جاذبه‌های روحیه را به ذهن و روح مؤمنان، بل کُلّ آدمیان، می‌نشانند؛ و جمال رحمان، نه تنها مژده می‌دهد که از کتابش «فاحت نسماُتُ الرَّحْمَنِ فی الاقطار»، نسیم‌های خداوند رحمن در همه جا وزیدن گرفت؛ بلکه طوبای دلربای خود را نیز شامل حال گیرندگان آن می‌نماید؛ «فطوبی لمن وَجَدَ عَرَفَ المعانی من اثر هذا القلم الذی اذا تحرّکت فاحت نسمةُ الله فی ما سِواه»، خوشا به حال کسی که بوی خوش معانی را از اثر این قلم دریافت؛ قلمی که چون به حرکت آمد، نسیم الهی در همه ابعاد هستی به جنبش آمد. اما مسئله اصلی نحوه این «یافتن» است، یافتن «عرف معانی». و هنگامی که این نسیم دل‌کش از جمله سیمای سالکان ما را نوازش دهد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ جمال ازلی خود در خطاب به یکی از بندگانش پاسخ می‌گوید «اذا مرّت علیک نسماُتُ الوحی و اخذک جذبُ البیان الی ملکوت ربّک الرَّحمن اذاً... تری قدرة الله و علمه علی الخلاق اجمعین»، هنگامی که نسائم وحی بر تو مرور نماید و بیان الهی به ملکوت ابدی جذب کند، آنگاه احاطه قدرت خداوند و علم او را بر تمامی آفریدگان مشاهده خواهی کرد. اما تحت شرایطی این نسیم جان‌بخش از قلوب آدمیان قطع می‌شود، ولو این که در زمره سلاطین روزگار باشند، «ان یا ملوکَ المسیحیة... فلما اتی (الموعود) فی ظُللی من الغمام... ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بینه لِتسمَعوا آیات الله من لسانه... و بذلك مُنعت نسماُتُ الله عن قلوبکم و نفحاتُ الله عن فؤادکم»، ای ملوک مسیحی، هنگامی که (موعود) در سایه‌های ابر آمد، به استقبال او نشتافتید و به محضرش فائز نشدید تا آیات الهی را از لسانش بشنوید و به این سبب، نسیم‌های الهی از قلوبتان منع شد و نفحات ربّانی از فؤادتان قطع گشت. ولی من، و البته کُلّ مؤمنان و بخصوص جرگه سالکان، سر بر آستان جمال رحمن می‌نهم و به لسان جان می‌گویم «اللهم انی أسألك بحفیف سدره المنتهی و هزیز نسماُت آیاتک فی جبروت الاسماء أن تُبعدنی عن کُلّ ما یکرههُ رضاؤک و تُقرّبنی الی مقام تجلی فیهِ مطلع آیاتک»، ای خداوند مهربان، ترا به جنبش سدره منتهی و وزش نسیم‌های آیات در جبروت اسماء، قسم می‌دهم که از

آنچه رضایت اکراه دارد دورم نمایی و به جایگاهی که مطلع آیات در آن تجلی فرمود،  
نزدیکم کنی.

(۳۲۶) نفعات:

(۱) «انا ارسلنا اليه نفعات الآيات من هذا الشطر المنير ليأخذه الفرح على شأن لا تعتريه  
الاحزان في أيام ربه الرحمن و يكون من الراسخين.» (جمال ابهي، لثالی الحكمة ۲،  
پاراگراف ۱۲۵، ص ۲۴۷)

(۲) «امروز ام الكتاب ظاهر و ناطق است... خود را از نفعاتش محروم ننماید.» (جمال  
ابهي، لثالی الحكمة ۲، پاراگراف ۳۵، ص ۱۰۷)

(۳) «انك اذا اجتذبتك نفعات آيات... قل الهی الهی لك الحمد بما دللتني  
اليك.» (الواح نازل بعد از كتاب اقدس، ص ۶۳)

(۴) «طوبى لمن وجد نفعات قميص المعاني من بيان ربكم الرحمن انها تضوّعت في  
الأكوان و تعطر بها الامكان طوبى لمن وجد عرفها و اقبل الى الله بقلب منير.» (سوره  
هيكل، نداء رب الجنود، پاراگراف ۸۰، ص ۱۲- الواح نازل بعد از كتاب اقدس،  
ص ۶۳)

(۵) «يا شيخ اگر نفعات بيان را اقلّ از سمّ ابره بيابى عالم و عالميان را بگذاری و به  
انوار وجه حضرت مقصود توجه نمائی.» (لوح شيخ نجفی، ص ۱۰۹)

(۶) «اجتذبت أفئدة المخلصين من نفعات بيانك» (ادعية مبارکه حضرت بهاء الله ۳،  
پاراگراف ۱۴۲)

(۷) «طوبى لمن أخذته نفعات الآيات على شأن خرق الاحجاب قام و قال يا قوم قد اتى  
القيوم.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲، لوح الاحباب، ص ۶۶)

(۸) «اذا اخذتك نفعات الآيات و أيقظتك من النوم قم و قل يا قوم تالله انه لمحجوب  
السّموات و الارضين.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲۱، ص ۱۴۰)

(۹) «لو تمر نفعاتها (نفعات الآيات) على الأحجار لتنفجر منها الأنهار باذن ربك  
المختار.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۶۳، ص ۲۱۶)



١٠) «هر نفسی به نفعات کلمهٔ علیا که از قلم اعلیٰ در سجن عکا جاری شده فائز شود و بیابد، او از عالم و عالمیان منقطع گردد و به قلب و جان به حق تشبث نماید.» (جمال ابهی، لئالی الحکمة ٢، پاراگراف ٤٦، ص ١٢٢)

١١) «اذا وجدت نفعات الآيات التي نزلت عن يمين عرش ربك مالك الاسماء و الصفات ول وجهك شطر السجن قل اي رب لك الحمد بما جعلتني طائراً في هواء عرفانك و مقبلاً الى حرم ايقانك و كعبة لقاءك.» (آثار قلم اعلیٰ ١، فقرة ٨٧، ص ٢٤٠)

١٢) «اذا خرجت الكلمة من مطلع البيان تفوح نفعاتها بين السموات و الارض و لا يجدها الا من انقطع عما عند الناس و توجه الى وجه ربه العزيز الحميد.» (آثار قلم اعلیٰ ١، فقرة ٢٢، ص ١٤٣)

١٣) «انا في السجن نذكر احبائنا لتجذبهم نفعات البيان الى ملكوت ربهم العزيز الكريم.» (آثار قلم اعلیٰ ١، فقرة ٢٢٣، ص ٣٧٦)

١٤) «تالله لو تصفين لتجدين من كل كلمة من كلمات الله نفعات رحمة ربك الرحمن.» (آثار قلم اعلیٰ ١، فقرة ١٧، ص ١٣٢)

١٥) «لا تنقطع نفعاتها (الآيات) عن العالم يشهد بذلك مالك القدم من هذا الافق المنير.» (آثار قلم اعلیٰ ٢، ص ٢٢)

١٦) «مر على البلاد بنفعات قميص بيان ربك.» (آثار قلم اعلیٰ ٢، ص ٧٩)

١٧) «بنفعات آياتك... إهتزت الأشياء و زين ملكوت الأسماء.» (نفعات الرحمن، ص ١٤١)

١٨) «من نفعات بيانك تزين رضوان العرفان.» (نفعات الرحمن، ص ٢٥)

١٩) «از رضوان مدادش نفعات رحمن مُرسل.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ١٨٧)

٢٠) «يا إلهي و محبوبي لا تحرمني عن نفعات كلماتك العليا.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ٧٣)

٢١) «قد تَصَوَّعَت نفعات الآيات و ظَهَرَت اعلامُ اليِّنات و لكنَّ القوم في وهم عجاب.» (آيات الهی ٢، ص ٣١١)

- (۲۲) «الیوم یومی است که جمیع اشیاء از نفحات بیان مالک اسماء محظوظ و مسرورند و کل آفرینش از این نفعه روحانیه در جذب و شوقند» (آیات الهی، ۲، ص ۱۸۶)
- (۲۳) «حییبا... امروز... کلمه الله است که... آفاق را به نفحات قدس معنبر کرده.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۲، فقره ۱۶۰)
- (۲۴) «ای مشتاق دیدار... باید شب و روز دامن همت بر کمر زنی و قامت خدمت برافرازی و به نفحات آیات مشام اهل عالم را معطر سازی.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقره ۵۷۰)
- (۲۵) «فی کُلِّ حین نُزِّلَتِ الآیاتِ من جبروتِ ربکم مالکِ الاسماءِ و الصِّفاتِ، بحیثُ أَخَذَتْ نَفحاتُها العالمین.» (آثار قلم اعلیٰ، ۶، ص ۴۶)
- (۲۶) «من یقرءُ آیاتِ الله فی بیتِه و حَدَه، لَیَنشِرُ نَفحاتِها الملائکَةُ النَّاشراتِ، الی کُلِّ الجهات.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۱۸۹)
- (۲۷) «قد نُفِحَ فی الصُّورِ، اِذا سُکِّرَتِ الابصارُ و اضطرب من فی السَّمواتِ و الارضین، الا من أَخَذَتْهُ نَفحاتُ الآیات.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۳۴)
- (۲۸) «باید نفوس ملکوتیه به نفحات کلمات الهیه اجساد را به ارواح تازه زنده نمائید.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۶۹)
- (۲۹) «فهینئاً لمن... یأخُذُه نَفحاتُ کلماتِ هذا الغلام.» (آثار قلم اعلیٰ، ۶، ص ۴۹)
- (۳۰) «رگ شریان عالم از نفحات آیات الهی، متحرک است.» (آثار قلم اعلیٰ، ۶، ص ۸۵- آیات الهی، ۱، ص ۲۶۴)
- (۳۱) «نفحات بیان این ظهور غیر بیانات قبل است.» (لوح شیخ نجفی، ص ۱۲۳)
- (۳۲) «ای ربِّ فَاجْعَلنی من الذین أَخَذَتْهُم نَفحاتُ آیاتِک.» (صلاة و صیام، ص ۳۹)
- (۳۳) «آیات الهی، در حینی که باب مسدود است، مع ذلك، نفعه آن، عالم را احاطه نموده و می نماید.» (مائده آسمانی، ۸، ص ۱۸)
- (۳۴) «کلمه حق اگر چه به حرفین باشد... والله از نفحات همان کلمه وحده، عارفین نفحات حق را می یابند.» (کتاب بدیع، ص ۳۴۹)

(۳۵) «حق شاهد و گواه است که اگر جمیع من علی الارض نفعه یک کلمه از کلمات الهی را بیابند، کُلّ سرمست شده، به انوار وجه توجه نمایند.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۷۱)

(۳۶) «رائحه کلمات الهی از دوش ممتاز (است).» (کتاب بدیع، ص ۱۷۴)

(۳۷) «لَعمرُالله، هر نفسی به عرفی از آن (آیات الهی) فائز شود؛ جمیع من علی الارض را به مثابه کفّ تراب، مشاهده کند.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۸۵)

(۳۸) «انّها (کلمات ربّ) نُزِّلَتْ علی شأنٍ تَضَوُّعٌ منها عرفُ القميص بين السّموات و الارضين.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۹۰)

(۳۹) «ختم اِناء مسک احدیه را به ید القدرت مفتوح نمودم و روائح قدس مکنونه آن را به جمیع ممکنات مبذول داشتم.» (مجموعه الواح، ص ۳۲۶)

(۴۰) «هر کلمه را عرفی بوده و خواهد بود، طوبی از برای نفوسی که به عرف فائز شدند.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۷۷)

(۴۱) «لَعمری لو تجدُ عرفَ بیانی... تقوم علی خدمه الامر.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۳۱)

(۴۲) «انک اذ وجدتَ عرفی من قميص بیانی... قل لک البهاء یا محبوب العالم.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۲۱)

(۴۳) «فوالله، فوالله، اگر عرف یک بیان را فی الحقیقه استشمام نمایند و بیابند، صد هزار امثال دنیا و مکارهش ایشان را محزون نماید و از حق محجوب نسازد.» (آیات الهی ۲، ص ۱۳۸)

(۴۴) «الیوم، یومی است که جمیع اشیاء از نفحات بیان مالک اسماء محظوظ و مسرورند و کُلّ آفرینش از این نفعه روحانیه در جذب و شوقند.» (آیات الهی ۲، ص ۸۶)

(۴۵) «انشاءالله به کمال تقدیس و تنزیه نائمات را از نفحات آیات الهیه بیدار نمایی.» (آیات الهی ۲، ص ۲۳۸)

(۴۶) «عرف بیان رحمن از بیان دوش واضح و ممتاز. طوبی از برای صاحب شمی که او را دریافت و به کوی دوست شتافت... انّه من اهل البهاء فی کتابی المبین.» (آیات الهی ۲، ص ۲۷۳)

مطلع مقال، سخن دعاگونه مظهر جلال است با خداوند متعال در ستایش عظمت و خلاقیت کلمه طیبه اش: «یا مولی العالم و مالک القدم... بآیاتک... ظهر حکم النشور و نفع فی الصور»<sup>۱</sup>، ای صاحب عالم و مالک قدم، به آیات حکم نشور نمودار گشت و در صور بزرگ دمیده شد. قیامت، قیام موعود است بر امر الهی، که صور آن کلام ربانی، و دمی‌ش حقایق و معانی، و قیام مردگانش ایمان به مظهر الهی است. آری، «امروز أم الكتاب ظاهر و ناطق است»، و «لا تقطع نفحاتها عن العالم یشهد بذلک مالک القدم من هذا الافق المنیر» و هرگز نفحاتش از عالم قطع نمی‌شود، مالک قدم خود از افق منیرش به این حقیقت گواه است، «اذا خرجت الکلمة من مطلع البیان تفوح نفحاتها بین السموات و الارض»، هنگامی که کلمه الله از مطلع بیان صادر شد، نفحاتش میان آسمان‌ها و زمین پراکنده گشت. «قد تَصَوَّعت نفحات الآیات و ظهرت اعلام البینات و لكن القوم فی وهم عجاب»، نفحات آیات پراکنده شد و علم‌های بینات نمودار گشت، اما مردمان در وهم و گمان عجیبند. گرچه تذکر مظهر مهربان این است که «خود را از نفحات (أم الكتاب) محروم ننمایید»، اما افسوس و صد افسوس که «قوم در وهم عجیب» گرفتارند و چنین است زیرا این نفحات را نمی‌یابد «الا من انقطع عما عند الناس و توجه الی وجه ربّه العزیز الحمید»، مگر کسی که از آنچه نزد مردمان است گسست و به سیمای پررودگار عزیز و حمیدش توجه نمود.

نخست به نحو مجمل نگاهی به نفحات آیات و تأثیر آن بر قلوب مؤمنین و مؤمنات می‌افکنیم و سپس به نحو کمی مشروح تر قلم را در این میدان جولان می‌دهیم. نفحات نمادی دیگر است برای بیان حالات و کیفیات روحانی که از «ام الكتاب» یا از «آیات»، «بیان رب»، «کلمة من کلمات الله»، «رضوان مداد (باغ نوشته)»، «کلمات علیا»، «بیان مالک اسماء» و «کلمة الله» می‌تراود؛ و اگر کسی انصاف دهد این تأثیر روحانی را «از هر کلمه‌ای از کلمات الهی» می‌یابد؛ زیرا در حقیقت قدرتی است که «اگر بر احجار مرور نماید، آنها را آن جاری شود»، و اگر نفسی، حتی شخصی مثل شیخ محمد تقی نجفی، قاتل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، «اقل از سم ابره» کم‌تر از نوک سوزن، آن را بیابد

<sup>۱</sup> ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله<sup>۱</sup>، فقرة ۳.

«از عالم و عالمیان» در گذرد و «به انوار وجه حضرت مقصود توجه» نماید؛ و اگر فردی به آن فائز شود «از عالم و عالمیان منقطع گردد و به قلب و جان به حق تشبث نماید»؛ و «فرح و شادی چنان اخذش کند که احزان بر آن غلبه نیابد و از راسخان شود». و از همین نفحات است که حتی «جميع اشیاء محظوظ و مسرور» شوند و «به اهتزاز آیند»، «و کل آفرینش در جذب و شوق» افتند، و تمام «آفاق»، «مُعَبَّر» شوند. از اثر همین نفحات عجیب بود که «ملکوت اسماء آراسته شد»، و «رضوان عرفان» پیراسته گشت و «افندهٔ مخلصین مجذوب شد» و بسیاری از یاران «به ملکوت پروردگارشان» جذب شدند؛ اگر نه این، پس انگیزهٔ شهادی پاک‌باختهٔ ایران زمین، بخصوص در این ایام استیلای ظلم ظالمین چه چیزی بود؟ به همین لحاظ، ندای پر رمز و راز خداوند بی‌انباز خطاب به هر شخص مؤمن بهایی است که «وقتی مجذوب نفحات آیات شدی، بگو "ترا سپاس که به سوی خود هدایتیم کردی"»، «وقتی نفحات اخذت کرد و از خواب غفلت بیدار شدی، بر خیز و بگو "ای مردمان، به خداوند قسم او (حضرت بهاءالله) محبوب آسمان‌ها و زمین‌ها است"»، «وقتی نفحات آیات را یافتی... روی به سوی زندان قلعهٔ عکا بگردان و بگو "ای پروردگار، ترا سپاس که در هوای عرفانت پروازم دادی و به حرم ایقان و کعبهٔ لقاییت هدایتیم کردی"»؛ و نیز فرمان حضرتش به چنین مؤمنی است که «باید شب و روز دامن همّت بر کمر زنی و قامت خدمت برافرازی و به نفحات آیات مشام اهل عالم را معطر سازی»، لهذا برخیز و «به نفحات قمیص بیان پروردگارت بر سرزمین‌ها مرور کن» و قلوب آدمیان را پراز شادی سرور نما. گرچه شمول نفحات خود، عامل حرکت و حیات مؤمنان بل کُلِّ عالمیان است، اما فضل و رحمت الهی را ملاحظه کنید که به این سبب، سلسله طوباهای جان‌فزای خود را نیز بی‌حساب، شامل آنان می‌فرماید: «طوبی از برای نفوسی که به (این) عرف فائز شدند»، «طوبی لِشَمِّ وَجَدَ عَرَفَهَا»، «طوبی لِجَسَدِ اهْتَرَّ مِنْ نَفْحَاتِهَا»، خوشا به حال آن شامه‌ای که رائحهٔ خوشش را یافت و خوشا به حال آن پیکری که از نفحات نیکش به حرکت آمد. و ترنم طوبا هم‌چنان ادامه دارد: «طوبی لمن اخذته نَفْحَاتُ الْآيَاتِ عَلِيَّ شَأْنِ حَرَقِ الْاِحْجَابِ، قام و قال يا قوم قد اتى القيوم»، خوشا به حال کسی که نفحات آیات چنان اخذش کرد که پرده‌ها را درید و به پاخاست و گفت "ای

مردم، به راستی قیوم (مظهر کَلِّ الهی، حضرت بهاءالله) آمد"، و نیز «طوبی لمن وجد نفحات قمیص المعانی من بیان ربکم الرحمن»، خوشا به حال کسی که نفحات قمیص معانی را از بیان پرورگار رحمانش دریافت. این نفحات در همه هستی منتشر گشته و تمام عالم از آن معطر شده، و مولای عالمیان هم چنان طوبای فریبای خود را شامل حال کسی می‌کند که نفحات قمیص معانی را از بیان پروردگارش یافت؛ و اینجا دیگر بار داستان زیبای یوسف دیرین جلوه می‌کند که داستان غم‌افزای یوسف نوین را تداعی می‌نماید؛ یوسفی که قیوم الاسماء، برجسته‌ترین اثر قلم حضرت ربّ اعلی، پیشاپیش مشقّاتی را که از دست برادر حسود خواهد دید، وصف می‌نماید. آری، معانی بدیع چون یوسف مصری است و آیات ربّانی چون پیراهن او و مؤمن بالله چون یعقوب، و همان‌گونه که بوی پیراهن یوسف چشم پدر را که در فراق فرزند دل‌بند نابینا شده بود، بینایی بخشید؛ معانی بدیعه مندمج در آیات الهیه هم چشم بصیرت مؤمن صادق را روشن و بینا می‌نماید.

و روزی بس مبارک و میمون در بوق بزرگ قیامت دمیده شد، یعنی ظهور اعظم ابهایی واقع گشت؛ آن‌گاه چشمان خیره ماند و ترس، آسمانیان و زمینان را فراگرفت؛ مگر کسی که نفحات آیات اخذش کرد و از عالمیان منقطع شد. سپس کلمه طیبّه از مطلع بیان ربوبیه نمودار گشت؛ کلمه‌ای که نفحاتش تا میانه آسمان و زمین نفوذ نمود؛ به گونه‌ای که هیچ کس منکرش نتواند شد، مگر کسی که از سمع و بصر و فؤاد و حتی از کُلّ شئونات انسانی محروم مانده باشد. اما این نفحات گرامی، این نماد زیبای طبیعی، معرف چه چیزی است، نمایده چه پدیده‌ای است؟ نفحه یعنی بوی خوش دل‌پذیر، و همان‌گونه که اشاره رفت حالت یا کیفیتی از آیات و آثار الهی به نفحه تشبیه شده است و بالعکس این پدیده لطیف و دل‌انگیز نیز یکی دیگر از نمادهایی است که حالات روحانی متعلق به آیات الهی را تبیین و تعریف می‌نماید. نفحات نماد کیفیات روحانی آیات است؛ سبب وحی و الهام است؛ و وحی، خاصیت ذاتی کلمه الهی است، یعنی وحی الهی از آیات حضرت پروردگاری انتشار می‌یابد، همان‌گونه که رائحه دل‌انگیز از گل‌های بهاری پراکنده می‌شود.

این تأثیرات روحانی، درست همچون نفحات طبیعی قابل نفوذ و انتشارند، مثلاً هنگامی که کسی به تنهایی آیات الهی را در منزلش قرائت کند، فرشتگان نسردهنده، تأثیرات آن را اخذ کرده، در تمامی جهات منتشر می‌سازند و حتی گسترده‌تر و وسیع‌تر از این، اگر عالم را چون هیكل انسان در نظر آوریم «رگ شریان» آن که همانا مجاری حاوی قوه قدسی و انرژی روحانی، یا به عبارت دیگر، قنوت و تشکیلات نظم اداری بهایی است نیز «از نفحات آیات الهی متحرک» و از تأثیرات روحانی آن در جنبش است و حتی شگفت‌آورتر از این، «در حینی که باب مسدود است»، و همه روزنه‌ها و پنجره‌ها مغلق، باز هم این «نفحة روحانی» به بیرون نفوذ کرده و «عالم را احاطه نموده و می‌نماید» و چنین پدیده‌ای اعجاب‌انگیز حتی مستلزم آن نیست که مقدار آیات بسیار باشد، خیر، مظهر اعظم الهی به ذات اقدس ابهایی خود سوگند یاد می‌فرمایند که حتی «کلمه حق اگر چه به حرفین باشد»، هم‌چنان عارفان از «نفحات همان کلمه وَحده»، «نفحات حق را می‌یابند»؛ بوی خداوند، چه عبارت غریبی! اما حقیقت دارد؛ و یافتن آن، مستلزم یافتن نفحات آیات است؛ پدیده خجسته‌ای که به وفور در دسترس بشریت خسته قرار گرفته است. نماد نفحات مبین تأثیر و نفوذ روحانی آیات است، و کسانی که «عرف بیان را فی الحقیقه استشمام نمایند و بیابند»، یعنی قلب و روحشان به معرفت آیات و به محبت مظهر بینات قرین و نورین شود، از همین تأثیرات روحانی آیات، تأثیرات روحانی نفس خالق کائنات را دریافت می‌کنند. اما این قابلیت و عنایت فقط مخصوص عارفان نیست؛ بلکه مجدداً مظهر ربوبی حق را «شاهد و گواه» می‌گیرد که «اگر جمیع من علی الارض، نفحة یک کلمه از کلمات الهی را بیابند، کُل سرمست شده، به انوار وجه توجّه نمایند». شرط توجّه به جلوه‌های زیبای وجه الهی که همان وجه منیر مظهر ربّانی است، این است که نفحة حتی یک کلمه از کلمات الهی دریافت شود و این قابلیت ذاتی در روح «جمیع من علی الارض» نهاده شده، به نحوی که کُل می‌توانند از این نفحة «سرمست شده»، به منبع و مصدر آن یعنی جمال عزّ احدیه توجّه کنند و این خصیصه عجیبه ممتاز، مختص کلمه طیبه الهیه است؛ زیرا گرچه ممکن است کلمات دیگری نیز برای خود تأثیر و نفوذی داشته باشند، اما «رائحه کلمات الهی از دوش بسی ممتاز» و نمایان است و

«عرف بیان رحمن از... دونش واضح» و عیان است. تأثیر و نفوذ کلمات الهی در قلب و روح انسانی با هیچ سخن و کلامی قابل قیاس نیست؛ و نه تنها این، بلکه «نفحات بیان این ظهور غیر بیانات (در ظهورات) قبل است». چنین نفحه و نفوذی در تاریخ تمامی ادیان الهی بی‌مثیل و نظیر است.

حال که چنین است، اکنون که اثرات خلاقه حالات و کیفیات روحانیه آیات الهیه، چنین واسع، نافذ و عامل است، وظیفه نفوس مؤمنه در قبال آن چیست؟ «باید نفوس ملکوتیه به نفحات کلمه الهیه اجساد را به ارواح تازه زنده نمایند»؛ باید نساء مؤمنات «نائمات را از نفحات آیات الهیه بیدار» کنند. آدمی می‌تواند متحرک و حتی از لحاظ مادی و ظاهری موفق نیز باشد، اما در جرگه مردگان محسوب گردد؛ و از این دست مردگان در دنیای پر غوغای ماده پرستان فراوان است؛ کسانی که عواطف و اشواق روحانی که ناشی از معرفت و محبت الهی است، در قلوبشان افسرده است و کمالات روحشان، مکنون در زیر لایه‌های سیاه و تودرتوی دنیاپرستی و هوسرانی، مدفون مانده است. اما می‌توان حتی چنین نفوس مرده‌ای را زنده کرد و هیاکلشان را به حرکت آورد و اجسادشان را جان بخشید و این کاری است که فقط از «نفحات کلمات الهیه» بر می‌آید و لاغیر. لهذا ضروری است که صاحبان شمی که این نفحات را یافته‌اند و در «کوی دوست» مقرر گرفته‌اند، کسانی که از اهل بهاء در کتاب مبین جمال کبریا ثبت شده‌اند، از این قدرت خلاقه حیات بخش استفاده کنند و نفوس بشری را به عرفان آیات و سپس به عرفان ربُّ البینات و سرانجام هم به عرفان خالق کائنات، زنده نمایند.

اما چه پرشکوه و پرازش است که روح آدمی توسط «نفحات کلمات» الهی اخذ شود و قلب انسانی به واسطه تأثیرات خلاقه روحانیه الهیه اش حیات پذیرد. عرف آیات شَم روحانی را متأثر می‌سازد و نفحات آیات جسم خاکی را به حرکت می‌آورد. فوز به آن عرف، وصول به این نفحه است و وصول به این نفحه، در حقیقت استفاضه از تأثیرات خلاقه روحانیه آیات است؛ آیتی که برای «هر کلمه» از آن «عرفی بوده و خواهد بود». اکنون دیگر حضرت ربُّ الآیات برای حصول اطمینان قلوب مؤمنین و مؤمنات سوگند یاد می‌کنند که «لَعْمَرُالله هر نفسی به عرفی از آن (آیات الهی) فائز شود، جمیع من علی



الارض را» با تمامی قدرت‌ها و ثروت‌ها و مکنت‌هایش «به مثابه کفّ تراب مشاهده کند» تا چه رسد به عزّت‌ها و عشرت‌ها و ارزش‌هایش، و بخصوص تا چه رسد به این که به خاطر چنین ثروت‌ها و ارزش‌ها و مقام‌هایی از منهج صدق و امانت و از سبیل راستی و درستی و صداقت خارج شود و بر خلاف رضای الهی گامی بردارد و سخنی بر زبان راند؛ و قطعاً چنین است زیرا دیگر بار صدای رسای سوگند مظهر پروردگار به گوش می‌رسد و به قلب مؤمن بالله این اطمینان را القاء می‌کند که اگر عرف بیان او را دریابد و با گوش قلب ندایش را بشنود، به خدمت امرش قیام می‌نماید. خدمت به امر الهی نهایت آمال مؤمنان مخلص است و توانائی قیام به آن، یعنی امکان خنثی کردن و پس زدن جمیع نیروهای مانعه و عوامل رادعه، با دریافتن و جذب نمودن و به دل گرفتن همان تأثیرات روحانی آیات الهی میسر است، و این اخذ و جذب نه تنها ذاتاً حیاتی و ضروری است، بلکه عملاً ممکن و مقدور است؛ زیرا همان سان که در مبحث (۲۱۲۱۶) مبرهن شد، مظهر قدم و اسم اعظم به فضل و رحمت مُتَحَتِّم خود «ختم اناء مسک احدیه را به ید القدرت مفتوح» نمودند و «روائح قدس مکنونه آن را به جمیع ممکنات مبذول» فرمودند. به سرانگشت مشیّت و قدرت جمال ابهایی، درپوش مهر شده آیات الهی، برداشته شد و روائح قدس مکنونه‌اش بر جمیع جهات و ممکنات، بی حد و حساب، پراکنده گشت، و اینک هر شامّه آماده‌ای و هر بویایی بی شائبه‌ای، به راحتی و آسانی، این مشک احدیه را استشمام تواند کرد و این رائحه قدسیّه را احساس تواند نمود؛ فرایندی که باز هم خود به خود، جاذب طوبای فریبای جمال عزّ احدیه است «طوبی از برای صاحب شمی که (عرف بیان رحمن) را یافت»، و هم از این روست که ما بندگان آستان جمال ازلی، هنگامی که، در مقام یعقوب منتظر، بوی پیراهن یوسف ابهایی را، در قالب رائحه طیّبه بیان مبارکش استشمام می‌نمائیم و چشمانمان از فروغ خلاقه‌اش بصیرت و بینایی معنوی می‌گیرد، سر عبودیت و سپاس بر آستان عظمتش فرود می‌آوریم و از اعماق روح زمزمه می‌کنیم که لک الثناء یا مقصود الامم، و «لک البهاء یا محبوب العالم»، تراست ثنا، ای مقصود عالم و تراست بهاء، ای محبوب عالم؛ و علی رغم شمول این همه فیوضات عالیّه و نفعات طیّبه باز هم به التماس نجوا می‌کنیم که «یا الهی و محبوبی لا تحرّمنی عن

نفحاتِ كلماتِك العلياءِ»، اين خدای من و محبوب من، از نفحاتِ كلماتِ عليايت محروم منما.

(٤٢٦) نغمات:

(١) «من ارادَ أَن يسمعَ نغماتِهِ انَّها ارتفعتَ من هذا الفمِ الدرِّيِّ البديعِ». (نداء ربُّ الجنود، ص٧)

(٢) «لَمَّا اردنا أَن نختِمَ القولَ قد سمعنا نداءَ الرَّحمنِ مرَّةً أُخرى عن جهةِ العرشِ فوقَ الرضوانِ بان يا جمالَ القدمِ أقسمُك بجمالى ثم ضيائي ثم امرى، بان لا تصمتِ عن نغماتِك الاحلى ثم صرَّفَ الآياتِ على لحنِك الأخرى لأنَّ اهلَ الغيبِ من عوالمِ العما يُريدنَّ ان يسمعنَّ نغماتِك الجذبا.» (آثار قلم اعلى ٤، ص٣١، سورة القميص)

(٣) «نسئلُ اللهَ بأن... يأخذكُ جذبُ نغماتِ قلمي الأعلى على شأنٍ تطلعُ من أفقِ قلبكِ شمسُ الوفاءِ باسمى الأبهى ويمرُّ من رياضِ صدركِ ما تنجذبُ به الأشياءِ.» (نفحاتُ الرحمن، ص٢)

(٤) «اى امة الله، حال به لسان ابدع احلى نغمات الهى را به بيان فارسى بشنو.» (آيات الهى ٢، ص٢٥٢)

(٥) «يا قلمى... ان اجتذبِ اهلَ الملكوتِ بنغماتِك.» (آثار قلم اعلى ٧، ص٣٢٦)

(٦) «و الذين ما طهَّرتِ آذانهم لن يلتذوا من نغماتِ القدس.» (آثار قلم اعلى ٤، ص١٨٢)

(٧) «ترنماتِ قلم اعلى فى الحقيقه عوالمِ مُلك و ملكوتِ را احاطه نمود.» (آثار قلم اعلى ٦، ص١٠١)

(٨) «طوبى لمن... سمعَ نغماتى.» (آثار قلم اعلى ٦، ص١٢)

(٩) «لو تسمعَ نغماتِ الورقاءِ التى تغنُّ على افنانِ سدره البيان، لتجذبُك على شأنٍ تجدَ نفسك منقطعاً عن العالمين.» (مجموعه الواح، ٢٣٢)

(١٠) «و بنغمهٍ منها (نغماتِ الله) تحركتِ الارواحِ فى اجسادِ الممكنات.» (آثار قلم اعلى ٤، ص٣٦)

۱۱) «قل تالله بنعمةٍ منها (نعمات الله) تجلّى النور على الطور الرفيع.» (آثار قلم اعلیٰ ۴، ص ۳۶)

۱۲) «ان يا اهل الامکان اسمعوا نعمات الله فى قطب جنّة الفردوس.» (آثار قلم اعلیٰ ۴، ص ۳۶)

۱۳) «انّ استماع نعمةٍ من نعمات ربّك لیجذب العالمین لو يتوجّهنّ اليها بسمعٍ طاهر بديع» (مجموعه الواح، ص ۲۱۱)

۱۴) «و توای کنیز الهی، بشنو نعمات قدس صمدانی را تا از استماع آن روح القدس در قلبت مبعوث شود و روح الامین در صدرت ناطق گردد.» (آیات الهی ۲، ص ۲۵۳)

نغمه که همان آهنگ و آوا باشد، نمادی زیبا و دلربای دیگری است که جلوه‌هایی برتر از حالات و کیفیات روحانی آیات الهی را بیان و عیان می‌سازد. نقش موسیقی در پرورش عواطف و احساسات آدمی انکار ناپذیر است و از بامداد تکامل بشر بر روی این سیاره خاکی همراه و همزاد او بوده است و هیچ کس، در هیچ وقت نتوانسته است آن را از عرصه حیات بشری پاکسازی کند. موسیقی با کلام الهی قرین و عجین است تا جایی که منع و تقبیح علمای اسلام حذف آن را از فرهنگ مسلمانان که نتوانستند هیچ، بلکه خود نیز مجبور شدند آیات قرآنی را با نوعی لحن موسیقایی تلاوت کنند.

پروردگار جهان یعنی مظهر امر حضرت یزدان صاحب نعمات است. در بدایت سنگ‌دلان و موسیقی‌گریزان را گمان چنان بود که می‌توانند او را از نعماتش ممنوع سازند؛ اما خیلی زود ثابت شد که «ببُباحِ الکلبِ لن تمنعُ الوراقُ عن نعماتها»، به عوعوی سگ، ورقای الهی از نعماتش باز نمی‌ماند؛ و ماهیت و بدعت این نعمات را ملاحظه فرمایید «کور، عظیم است و صاحب کور جمال مبین... نغمه‌اش حقائق و معانیست و رنه‌اش بدایع آیات رحمانی»، و عرصه نفوذ و عمل کرد آن را بنگرید: «انّ استماع نعمةٍ من نعمات ربّك لیجذب العالمین»، استماع حتی یک نغمه از نعمات پروردگارت عالمیان را جذب می‌کند. عالمیان که هیچ، حتی ملکوتیان مجذوب نعمات رحمانند: «ان یا قلم، الیوم یومک؛ تحرک بین اصابع المحبوب بامر من عنده ثم اجتذب اهل الملکوت بنعماتک»، ای قلم، امروز، روز تو است، به فرمان حضرت محبوب، در میان انگشتانش به حرکت آی

و به نعمات، اهل ملکوت را مجذوب کن. چه اخذ و جذب اعجاب‌انگیزی! چه حوزه نفوذ بی‌پایانی. آری، ناسوت و ملکوت ندارد، «ترنمات قلم‌اعلی فی الحقیقه عوالم مُلک و ملکوت را احاطه نموده». ملک و ملکوت هر دو مجذوب ترنمات قلم‌اعلی هستند. اما چنین است زیرا ارواح ناسوتیان و نیز ارواح ملکوتیان هردو، با روح الهی آیات خداوند رحمن، قرابت و همخوانی دیرینه دارند؛ هر سه از یک منشاء نشأت گرفته‌اند و هر سه از یک وطن آمده‌اند. و پروردگار گیتی این انجذاب را دوست می‌دارد و تحسین می‌فرماید تا جایی که از یک سو، اعلان می‌دارد هر کس می‌خواهد نعماتش را بشنود به حضورش بیاید، زیرا که فراوان از فم نورانی بدیعیش نعمات می‌تراود؛ و از سویی دیگر، طوبای فریبای خود را نثار کسی می‌فرماید که آن‌ها را می‌شنود، و نیز در حق یکی از بندگانش از خدا می‌طلبد نعمات قلم‌اعلایش چنان جذبش کند که شمس وفا از افق قلبش طالع گردد، و نسیم صبا از بوستان صدرش بوزد، آن‌چنان که تمام اشیاء را نیز جذب کند؛ هم‌چنان زبان زیبای پارسی را پاس داشته، یکی از کنیزانش را مخاطب می‌نماید و می‌گوید: «ای امة‌الله، حال به لسان ابداع احلی، نعمات الهی را به بیان فارسی بشنو». کلام الهی موسیقی‌وار است چه عربی باشد چه فارسی. هم‌چنین برای تنبه و بیداری آدمیان این خاطره روحانی را نیز نقل می‌فرماید «روزی، هنگامی که خواستیم سخن را به پایان بریم، یک بار دیگر ندای خداوند رحمن را از جهت عرش‌اعلی و از ورای فردوس معلماً شنیدیم که می‌گفت: "ای جمال‌قدم، ترا به جمال و جبروت و به انوار و امرم قسم می‌دهم که نعمات‌اعلایت را قطع مکن؛ بل هم‌چنان آیات را به لحنی دیگر برخوان، زیرا که اهل عوالم غیبی می‌خواهند نعمات جذابت را بشنوند"»، آری، «اهل عوالم غیبی» هم مشتاق و منتظر استماع نعمات جمال ابهایند. نیاز بندگان التذاذ از نعمات است، نعماتی که آنان را جان می‌دهد و جوشش و جنبش می‌بخشد؛ با وجود این، طوبای دلربای پروردگار برین نیز نصیبشان می‌گردد. وه که چه صحنه‌ای است نورین، از یک سو استماع نغمه‌های دلنشین، و از سویی دیگر دریافت طوبای محبوب نازنین، و همین است نشان فضل و رحمت ربُّالعالمین و هم از این روست که ندای جان‌فرای جمال الهی، در بلندای فضای سیّاره خاکی می‌پیچد و اهل امکان را مخاطب می‌سازد که

«اسمَعُوا نِعْمَاتِ اللَّهِ فِي قُطْبِ جَنَّةِ الْفَرْدُوسِ»، بشنوید نعمات الهی را که در میانه باغ فردوس بلند است. آری فردوس دیرین آراسته شد و بهشت برین پیراسته گشت و نفس مظهر مقدّس الهی، هم اکنون، با شکوه و بی نظیر و رؤیایی، در میانه آن ایستاده است و امواج عنایتش را بر افق های عالم می پراکند و مردمان محنت زده زمین را که ارواحشان در حسرت نغمه ای از نعمات خدا خشکیده است، به استماع ترنّمات بی پایانش فرامی خواند و برای آنان از هیمنه و نفوذ نعماتش سخن می گوید که «بِنِعْمَةٍ مِنْهَا تَحَرَّكَتِ الْأَرْوَاحُ فِي أَجْسَادِ الْمُمْكِنَاتِ»، به نغمه ای از آن، ارواح در اجساد ممکنات به جنبش آمد. اجساد ممکنات و من جمله اجساد آدمیان، بی روح و بی جان گشته است؛ زخم های مدنیّت بی عاطفه مادّی، توانشان را بریده و رمقشان را گرفته است. همه چیز خشک و خشن است. همه جا تاریک و باریک است. و در همین عرصه و اوضاع، فروغ جاویدان خدا دمیده است و نشاط بی پایان بخشیده است و به سرانگشت معجزه گر مظهر مهربانش، ملودی هایی خلق فرموده و نغمه هایی ساز نموده که بر این ابدان مرده جان می دهد و به این اجساد افتاده جنبش می بخشد و نه تنها این، بلکه «بِنِعْمَةٍ مِنْهَا تَجَلَّى النُّورُ عَلَى الطُّورِ الرَّفِيعِ»، به نغمه ای از آن، نور الهی بر طور رفیع تجلّی کرد. روح موسی در وادی ایمن به سمت طور رفیع جذب شد، زیرا در آنجا نوری دید و خواست که برود و قبسی بیاورد؛ اما حادثه چیز دیگری بود. در شاخه های شجره مشتعل، ندای الهی را شنید که می گفت من پروردگار جهانیان هستم؛ و او که می پنداشت فقط چوپانی صحراگرد و به دنبال گوسپندان شعیب است، مأموریت یافت گوسپندان الهی را که در دیاری دور دست، زیر چنگال گرگان فرعونی اسیر افتاده بودند، رهایی دهد و به آغل آشنایشان، سرزمین مقدّس موعود، بازگرداند و این نور مبین چنان نیرویی عظیم در کالبدش دمید که توانست به تنهایی، چنان مأموریت صعب و سختی را به انجام برساند. اما آن چه نوری بود؟ و از کجا تراویده بود؟ آری فقط به نغمه ای از نعمات جمال ابهایی، چنان نوری بدیع و لمیع به طور رفیع تجلّی کرد؛ فقط به نغمه ای از نعمات جمال ابهایی؛ و حالا نغماتی که به این سان، به گونه «ترنّمات قلم اعلی» راحت و آسان، در اختیار ما آدمیان آورده شده و به ارواح ما مؤمنان مرحمت گشته و در حقیقت برای این که ما بتوانیم با آن رابطه یابیم و انس گیریم، خود را

نازل و حاضر فرموده؛ نه چنان سهل و آسان و ناچیز و ناتوان است که به تصوّر خلق بدگمان و بی‌ایمان می‌آید؛ خیر، بل آن چنان رفیع و منیع و آن سان قوی و قدیر است که حتی نغمه‌ای از آن طور رفیع را از آتش اهورایی پر فوران کرد. علی‌رغم همه این مواهب لاتحصی که به گونه نغمات جمال کبریا شامل حال آدمیان است، تصریح نفس حضرتش است که «قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها»؛ نغمه‌ها و رمزهایی که روح بشری طاقت استماع بسیاری از آن‌ها را نداشت و لهذا به دست آب‌های خروشان رود دجله سپرده شدند<sup>۱</sup>.

موسی در عمق تاریخ تاریخ که هیچ، مظاهر قدسی در بستر تکامل حیات بشری که هیچ، حتی اهل ملکوت از ترنمات قلم‌اعلی فیض می‌برند و حیات می‌گیرند؛ و هم از این روست که ندای فریبای جمال کبریا، خطاب به قلم قدرتمند اعلی، در فراخنای ملکوت ابهی طنین می‌افکند که «یا قلمی... ان اجتذب اهل الملکوت بنغماتک»، ای قلم من، هان ملکوتیان را به نغمات جذب کن، و چنین است حوزه اخذ و جذب قلم اعلاّی معلاّیش؛ زمین که سهل است، آسمان‌ها را می‌پوید و آن جا که آسان است، فضای ملکوت اعلی را در می‌نوردد. گویی هر کلمه‌ای و عبارتی و فقره‌ای از آیات باهرات، سازی است در ارکستر سنفونی عظیم و پر شکوه آفرینش که هر کدام ملودی محوّله خود را با ظرافت و زیبایی و همراهی و هماهنگی تمام می‌نوازد و آن‌گاه امواج مهیمن ملودی‌های ملکوتیش و طنین‌های پر تپش آواهای الهیش، حتی آسمانیان را نیز اخذ می‌کند و حتی ملکوتیان را هم می‌رباید. اما افسوس و دریغ که گرچه ارواح آدمیان که با روح نغمات آیات قرابت دیرینه دارد و در حسرت لحظه‌ای استماع آن، می‌سوزد و می‌گدازد و گرچه

---

<sup>۱</sup> آن گونه که نبیل گزارش می‌کند، منبع موثقی چون میرزا آقاخان تأیید نموده که به امر حضرت بهاء‌الله صدها هزار فقره از این آیات که به دست حضرتش نوشته می‌شده، محو می‌گشته و به جریان رودخانه سپرده می‌شده است. وی همچنین برای نبیل نقل نموده که «آن حضرت وقتی اکراه مرا از اجرای دستورش (مبنی بر ریختن الواح نازله به جریان آب رودخانه- م) مشاهده می‌کرد، به جهت اطمینان قلب من می‌فرمود: «در این زمان کسی که شایسته شنیدن این نغمات الهی باشد، یافت نمی‌شود... نه یک بار و دو بار، بلکه به دفعات بی‌شمار، به من امر فرمود این کار را تکرار نمایم.» (نقل از ترجمه‌ای که مؤلف خود از کتاب مهیمن *God Passes by*، تحت عنوان "مرور معبود" به عمل آورده، ص ۲۰۳)

این ترنمات به «عولم ملک و ملکوت» احاطه دارد؛ اما گوش‌های گرفته احساسش نتوانند کرد و آذان آلوده اصغائش نتوانند نمود و در نتیجه، ارواح تشنه، از تأثیرات بدیعه روح بخشنده‌اش لذت نتوانند برد. اما جای نومیدی نیست، مؤمنان حاضر و آماده‌اند و اگر بکوشند که خود این ترنمات روحانی را بیش از پیش بنیوشند و این «نغمات قدس صمدانی را» به از قبل بشنوند، الهامات الهی قلبشان را تسخیر خواهد کرد و هدایات ربّانی صدرشان را سیراب خواهد نمود؛ آن‌چنان که انگار «روح‌القدس در قلب (شان) مبعوث» شده و «روح الامین در صدر(شان) ناطق» گشته؛ و در این عرصه خجسته، این ورقات مؤمنه، و نساء مخلصه هستند که باید پیش‌تاز باشند؛ زیرا از جمله «عبدالبهاء را نهایت سرور در آنست که ملاحظه نماید ورقاتی چند از کنیزان جمال مبارک... ترنیم نغمات آیات بینات (کنند)». و آن‌گاه است که آنان می‌توانند با زمزمه‌های حیات بدیع، توجه محتاجان را جلب کنند و کم‌کم آذانشان را آماده سازند که این لذت روحانی نصیب آنان نیز بشود، و این نشئه معنوی آنان را هم اخذ نماید و از آنجا که این التذاذ و نشئه، طهارت می‌زاید و این طهارت و پاکی التذاذ می‌آفریند، آن‌گاه مستمعان خود رفته رفته، مجذوب ملودی‌های ملکوتی خواهند شد و بر بال نغمات لاهوتی پرواز خواهند کرد.

(۵۲۶) نار (آتش):

- ۱) «قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است، حیف است به این نار مشتعل نشوید.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۳۱- اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۱۷- آیات الهی ۱، ص ۱۰۱)
- ۲) «قد تحرك العالم من حرارة كلمة مالك القدم.» (اخبار امری، شماره ۷، سال ۴۶)
- ۳) «لو يقرئه (لوح الاحتراق) العباد طراً و يتفكرون فيه ليضرم في كل عرق من عروقهم ناراً يشعل منها العالمين.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۷۸- لوح احتراق)
- ۴) «قد اشتعلت الاشياء من نار كلمة ربك مالك الاسماء.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۸)
- ۵) «إنشاء الله از اصغای ندای الهی کُلّ مشتعل شوند و به حرارت کلمه علیا سرگرم شده، در انجمن عالم به ذکر اسم اعظم ناطق گردند.» (آثار قلم اعلی ۶، ص ۱۷۲)

- (۶) «افئدة عُشاق از این نار (کلمه ربّانیه) در احتراق، و این نار حقیقت ماء است که به صورت نار ظاهر شده.» (دریای دانش، ص ۱۰۶)
- (۷) «فی الحقیقه کلمه الهیه حکم نار موقّده دارد؛ در هر اقلیم القاء شود، البتّه شعله برافروزد.» (اخبار امری، شماره ۱۱، سال ۵۰- منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ۲، فقره ۲۳۶)
- (۸) «امروز... جنبش در آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد.» (مجموعه الواح، ص ۲۵۶)
- (۹) «باید احبّاء... از حرارت کلمه ربّانیه چنان به حرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه به معارج منیعۀ باقیه عروج نمایند.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۴۹)
- (۱۰) «ظاهرها (کلمه ربّانیه) نار و باطنها نور.» (دریای دانش، ص ۱۰۳)
- (۱۱) «قَدْ اشْتَعَلَ الْعَالَمُ مِنْ كَلِمَةِ رَبِّكَ الْإِبْهِي.» (الواح سلاطین، ص ۲۰۵)
- (۱۲) «اوست (کلمه الهی) نار الهی.» (دریای دانش، ص ۱۰۶)
- (۱۳) «اگر الیوم صاحب بصریافت شود و یک لوح از الواح الهیه را قرائت نماید و حرارت آن را بیابد، به جان در خدمت رحمن قیام کند.» (آیات الهی ۲، ص ۵۸)
- (۱۴) «انشاء الله از نار بیان رحمن به شأنی مشتعل شوی که حرارت آن در نفوسی که با توآند تأثیر نماید تا کُلُّ به فیض اعظم فائز شوند و به وجه قِدم توجّه نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۵۸)
- (۱۵) «انشاء الله کُلُّ از حرارت بیان رحمن مشتعل شوند.» (آیات الهی ۲، ص ۱۷۸)
- (۱۶) «اگر جمیع عالم به کمال جدّ و جهد متّفق شوند، به... اخماد نار کلمه الهیه، قادر نخواهند بود و خود را عاجز مشاهده نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۲۳۹)
- (۱۷) «إِنَّ الَّذِينَ اشْتَعَلُوا بِنَارِ الْكَلِمَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ، أَوْلَئِكَ أَهْلُ الْبِهَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ؛ يشهد بذلك مالک الاسماء في هذا السجن العظيم.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۸۹)
- (۱۸) «قل انا اوقدنا في الامكان نار البيان و انها ليست من العناصر التي كانت بينكم و عرفتموها من قبل انها لعنصر لا يُذكر بذكر و لا يُشار باشارة و لا يوصف بوصف و



ظهرت منه العناصر كلها بعد تقديسه عنها و انه قد ظهر من تهيّجات عرف محبة ربكم  
العزیز الوهاب \* طوی لمن تقرب الیه منقطعاً عن الدنیا و ما فیها و ویل لكل مشرک  
مرتاب.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۷۷)

نماد طبیعی دیگری که گویای بعضی حالات و خصوصیات روحانی آیات الهی است،  
آتش است. آتش به عنوان منبع نور و حرارت، از دیر زمان، در حیات بشریت حائز نقش و  
منزلت والایی بوده است. کشف آتش توسط انسان اولیه، گامی بزرگ و جهشی سترگ  
حتی در ترقی و پیشرفت مدنیت محسوب گشته است تا آنجا که این اکتشاف را یکی از  
وقایع عظیمه تاریخ تمدن انسان تلقی نموده‌اند. و اکنون پدیده‌ای دیگر در حیات نوع بشر  
ظاهر شده و حادثه‌ای برتر رخ داده که به مرور دهور ثابت و مبرهن خواهد کرد که نیز یکی  
دیگر از عوامل اساسی در جهش و پرش ترقی و تمدن نوع انسانی بر این سیاره خاکی  
است و آن کلمه طیبیه جاری از قلم اعلیٰ است؛ قلمی که «طَوْرًا تَظْهَرُ مِنْهُ النَّارُ»، گاهی از  
آن آتش فوران می‌کند. به همین دلیل است که «فی الحقیقه کلمه الهیه حکم نار موقده  
دارد»، یا در واقع همان «نار الهی» است؛ آتشی است شعله‌ور به ید قدرت حضرت  
داور. آری، «قد اشتعلت نارُ البیان فی قطبِ الامکان» و در نتیجه «اشتعل العالم من کلمه  
ربک الابهی». آتش بیان در میانه عالم امکان فوران کرد، و در نتیجه جهان هستی از  
کلمه پروردگار نورانی آتش گرفت؛ با این وصف «الناس لا يشعرون»، مردمان نمی‌فهمند.  
گر چه کلمه طیبیه از سماء مشیت جمال احدیه فرود آمده، اما در بسیاری از جهات و  
تعدادی از خصوصیات، همچون آتش، این پدیده دیرینه حیات بشری است، آتش فروزان  
نور و حرارت و تنزیه می‌آفریند و کلام یزدان هدایت و حرکت و تقدیس ایجاد می‌کند.  
هزاران سال آتش افروخته در عمق غارهای ناشناخته و در میان دره‌هایی دورافتاده به  
مردمان هر قوم و قبیله نور و حرارت بخشید و بدین وسیله، نوع انسان از تیرگی سرمزده  
اعصار و قرون، مفتخر و مبتهج، سر برون آورد و اکنون نیز «کلمه الهیه»، همانند آن آتش  
فروزان، بل برتر از آن، همانند شعله مشتعله در شجره خضرا در مقابل حضرت موسی، در  
میانه خلق جهان، جاری و جاذب و عیان گشته است و می‌رود تا به این بشر یخ‌زده، در  
بحبوحه این ماده پرستی عنان‌گسیخته، حرارت و حیات بخشد و هدایت و نجات آموزد و

در این همانندی و همسانی هیچ‌گونه تردیدی نیست، «فی الحقیقه» چنین است و به راستی این است. آری، گرچه «الناس لا يشعرون»، مردمان نمی‌فهمند، اما «قلب عالم از کلمه الهیه مشعل است»، گرچه «افسردگان در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند (و) حرارت آن را نیافته‌اند»، اما گیتی گُر گرفته است و عالم مشتعل شده است آن هم چنان وسیع و شدید که «اگر جمیع عالم به کمال جدّ و جهد متفق شوند بر... اخماد کلمه الهیه، قادر نخواهند بود و خود را عاجز مشاهده نمایند». آیا حوادث هول‌انگیز ایران زمین در دوران استیلاي ظلم ظالمین نمونه‌ای از این حقیقت برترین نبود؟ آری، مخالفان و معاندان و ستمگران «در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند» و «هم فی القبور خالدون»، در این قبور جاویدانند؛ آخر «این (آیات) ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد»؛ و چه بد است، در عین زیستن، جاودانه در قبور یخ‌زده به سر بردن.

اما اهل بهاء حتی به یاری این خفتگان قبور غفلت و جهالت هم می‌شتابند و اجازه نمی‌دهند که جاودانه در این برودت و سرمای‌کشنده به سر برند؛ زیرا از یک سوی یقین دارند که «کلمه الهیه به مثابه نار است از برای انفس مخموده» و قلوب یخ‌بسته و ارواح ظنون‌زده، و از سویی دیگر مطیع فرمان مولای مهربان خود هستند که «باید احباء به نار کلمه الهیه عباد را از شمال ظنون به یمین یقین کشانند»، و مجری توصیه حضرتش خطاب به یکی از بندگان درگاهش هستند که «انشاء الله به حرارت نار کلمه الهیه، جمیع را مشتعل نمائی و به شطر اقدس دعوت کنی» و عامل به وظیفه محول به یکی دیگر از عبادش هستند که «ای مهدی،... به این نار مشتعله ربّانی که در سدره این کلمات در ظهور و فوران است، مشتعل شو که شاید نفوس عباد به حرارت قلبت از شمال جمودت به یمین حرارت وارد شوند».

عالم بشری همچون پیکر انسانی است و قلب، نهانی‌ترین و عمیق‌ترین و در عین حال مهم‌ترین و مؤثرترین ارگان زندگانی است و جایی از جامعه پوینده همانند این قلب تپنده است. این قلب قادر و مغز باهر، همان مرکز جهانی امر الهی در سرزمین مقدّس است که در تیرگی ترسناک نفس‌پرستی و در سرمای سوزان خداگریزی، با زبانه‌هایی بلند و رنگین

و بارقه‌هایی پر حرارت و نورین، شعله می‌افکند، و حرارت و روشنی می‌بخشد؛ یعنی نیروی زندگی می‌دهد و هدایت و نجات می‌دمد و عالم وجود را با آن همه وسعت و عظمتش به جنب و جوش می‌آورد؛ جنبشی که «از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد»، و حرکتی که از حرارت کلمه مالک روزگار در عالم نمودار گشت؛ «علت حرکت، حرارت بوده و علت حرارت کلمه‌الله». و این است وصف قلم رحمن از این آتش فروزان: «ما آتش بیان را در دل امکان برافروختیم؛ و این نه آتشی است منبعث از عناصری که شما دارائید و می‌شناسید؛ خیر، بلکه از عنصری است که به ذکر و اشاره نمی‌آید و توصیف و تعریف نمی‌پذیرد؛ آتشی است که تمامی عناصر از آن نمودار گشته است و این در حالی است که خود، مقدّس و مبرّا از آن‌ها است. این آتش از انتشار رائحهٔ مَحَبَّت پروردگار توانا و بخشایندهٔ شما پدیدار شد. خوشا برای کسی که از عالم و آنچه در آن است گسست و به این آتش نزدیک شد، و وای به حال هر مشرک و شکاک». آتش که برافروخت خشک و تر را می‌سوزد و این سرایت و گسترش از استعدادهای ذاتی اشیاء است و سوختن نه تنها نور و گرمی می‌زاید، بلکه طهارت و تقدیس هم می‌آفریند. آنچه که در حوزهٔ حرارتش واقع شود، از پلیدی‌های زمان مبرّا می‌گردد و از آلودگی‌های امکان منزّه می‌شود. کلمهٔ طیبهٔ الهیه هم وقتی که از فمّ مطهّر و قلمّ مُعَبَّرِ مظهرِ قدم بتراود و فرودآید، قلب کوچک و بزرگ را جذب می‌کند و روح عارف و عامی را تسخیر می‌نماید و این جذب و تسخیر از خواصّ ذاتی قلوب و ارواح آدمیان است و نفوذ و تأثیرش نه تنها حیات و هدایت می‌بخشد، بلکه جان و وجدان را از آفات عالم مادّی مطهّر می‌نماید و روح روان را از اوساخ عرصهٔ عنصری مقدّس می‌سازد؛ و چنین است زیرا «ظاهرها نار... و باطنها نور»، قوهٔ ظاهرش خاصیت نار دارد و زندگی می‌بخشد و روح باطنش تأثیر نور دارد و هدایت می‌نماید. آری، چون آتش در نیستان، بخصوص در عرصهٔ ایران، نفوس مبارکه‌ای که وجودشان از همسات نفس اماره تهی و وجدانشان از اثرات امیال مادّیه عاری گشته است، به این تأثیرات ربّانیه پاسخی صادقانه داده و به این کیفیات روحانیّه واکنشی عاشقانه نموده‌اند؛ افنده و ارواحشان که هم اکنون از جذبات عشق الهی سیراب شده، با اصغاء کلمهٔ ربّانیه چنان نیروی زندگی می‌دمد و آن‌سان انرژی روحانی می‌پراکند

که دور و نزدیک را به جنبش آورده و یار و اغیار را به حرکت واداشته؛ «به جان در خدمت رحمن قیام» کرده‌اند و «به فیض اعظم فائز» شده‌اند و «به وجه قدم توجّه» نموده‌اند و هم از این روست که احبّای جمال رحمن، در جمیع اماکن و آرمان، باید فرمان محبوب عالمیان را اجابت کنند و ضرورت اجرای آن را ادراک نمایند؛ باید نه تنها «کُلّ از حرارت بیان رحمن مشتعل شوند» و «از حرارت کلمه ربّانیه... به حرکت آیند»؛ بلکه نیز «به نار کلمه الهیه عباد را از شمال ظنون به یمین یقین کشانند»؛ زیرا همگان، اعمّ از مؤمنان و منکران، محتاج آیند که «از عوالم نفسیه فانیه، به معارج منیعه باقیه عروج نمایند». و هم از این رو است که جمال جانان این سان یکی از بندگان خود را خطاب می‌فرماید «أَنْ يَا عَبْدٌ... إِنْ أَرَدْنَا أَنْ نَسْقِيكَ مِنْ قَدَحِ الْبَيَانِ مَا يَجْذُبُكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ، لِيُظْهِرَ فِي الْمَلِكِ بِنَارِ الْكَلِمَةِ الْعُلْيَا عَلَى شَأْنٍ لَا تُطْفِئُكَ إِشَارَاتُ أَهْلِ الْحُجُبَاتِ وَلَا تُخَمِّدُكَ شُؤْنَاتُ مَنْ فِي الْإِبْدَاعِ»، ای بنده... ما اراده کردیم چیزی از قدح بیان به تو بنوشانیم که به خداوند، پروردگار عزیز و وهابت، جذب کند تا در دیار چنان به نار کلمه علیا ظاهر شوی که نه اشارات اهل حجبات خاموش کند و نه شئونات اهل ابداع مخمودت سازد. اما چگونه؟ چگونه می‌توان قلب مشتاق را با این شعله پُراحتراق دمساز کرد و روح ملتمس را با این نار مشتعل همراز نمود؟ عجب سؤال بی‌موردی! مگر آدمیان نخستین که در زمهریر زمستان‌های خشن چهره کریه مرگ را می‌دیدند، نمی‌دانستند که چاره کار، جستن در جوار آتش افروخته است؟ چرا، و این، نتیجه درک طبیعی و استعداد ذاتی آنان بود. و هم اکنون نیز بندگان بارگاه الهی و دوستان درگاه ربّانی که در این زمستان طولانی جهل و جنون گرفتارند و از این سرمای سوزان ستم و ماتم در عذاب، به سائقه روحانی و ذائقه ایمانی خوب می‌دانند که راه نجات رجوع به آیات ربّ البینات است؛ نیک می‌فهمند که «اگر الیوم صاحب بصریافت شود و یک لوح از الواح الهیه را قرائت نماید و حرارت آن را بیابد، به جان در خدمت رحمن قیام کند»، و به تجربه دریافته‌اند که حتی جزئی از این الواح مبارکه که به لوح احتراق موسوم است، می‌تواند چنان قدرتی را به ارواحشان اصابت دهد و چنان نیرویی را در دل‌هایشان القاء کند که هر مویرگشان از این آتش اهورایی شعله‌ور شود؛ آتشی که نه چندان دیر، اذهان خاشاک‌گونه

آدمیان اسیر و ارواح خشکیدهٔ مردمان شیر را با اخگرهای ملتهب خود مشتعل خواهد کرد و آن‌ها را هم از لوث پلیدی‌های روزگار پاکیزه خواهد نمود. اما این رجوع چگونه باید صورت گیرد؟ در مبحث ۲۱۶ مفصلاً پاسخ داده شد؛ در این جا فقط یادآوری می‌شود که باید همگان آیات خداوند رحمن و از جمله این لوح مبارک را بخوانند و در آن‌ها بیندیشند، آن‌گاه آتش نهفته در درونشان، به رگ‌ها هم سرایت خواهد کرد و قدرت پوشیده در نهادشان، در ارواح نیز جریان خواهد یافت؛ و این، از فضل و رحمت ابهائی نه بعید است و عجیب؛ زیرا که اگر بخواند و یاری کند، مؤمنان مخلصش «از نار بیان رحمن» و «از اصغای ندای الهی» چنان برافروزند و «به حرارت کلمهٔ علیا» چنان سرگرم گردند که «کُلُّ به فیض اعظم فائز شوند و به وجه قدم توجّه نمایند» و آن‌گاه است که دیگر نفوس هم «در ظلّ تربیت الهیه داخل» خواهند شد و «به نار کلمهٔ الهیه مشتعل» خواهند گشت و «انوار توحید در زجاجهٔ قلب» هایشان پرتوافشان خواهد شد؛ و البته به همین سبب است که به لسان دعا، چنین واقعیتی نورافشان را اظهار داشته‌اند: «بنار کلمتک... انجذب المخلصون إلى أفق وحیک وسرّع المقربون إلى مشرق إلهامک»، به آتش کلمات... مخلصان به افق وحیت جذب شدند و مقربان به مشرق الهامت شتافتند؛ و چنین حقیقتی عربان را بیان داشته‌اند: «المؤمنین بالله و الموقنین بآياته و المجاهدین فی سبیلہ... خلّقوا من نار الکلمة الربّانیة»، مؤمنان به خداوند و موقنان به آیاتش و مجاهدان در راهش... از آتش کلمهٔ ربّانیه خلق شده‌اند؛ و چنین تذکری درخشان را عیان فرموده‌اند: «حیف است به این نار، مشتعل نشوید»؛ فرایندی که حتی آن را ملاک ایمان به امر اعظمشان مقرر داشته‌اند: «إنّ الذین اشتعلوا بنار الکلمة بین البریة، اولئک اهل البهائم فی ملکوت الانشاء؛ یشهد بذلك مالک الاسماء فی هذا السجن العظیم»، کسانی که در میان خلق به نار کلمه مشتعل شدند، در ملکوت انشاء از اهل بهائم محسوبند و مالک اسماء خود، در این سجن عظیم (زندان قلعهٔ عکا)، بر این حقیقت شهادت می‌دهد. آخر، عظمت حادثه فوق تصور است و شاید تعمّقی در این بیان مرکز میثاق الهی ابعادی از آن را آشکار نماید: «تا انسان در ظلّ تربیت الهیه داخل نشود، و به نار کلمهٔ الهیه مشتعل نگردد، انوار توحید در زجاجهٔ قلب نیفرورد». این جا است که باید همگی دست دعا به

بارگاه جمال ابھی برافزیم و از صمیم قلب زمزمه کنیم: «یا مُرَبِّی الْأُمَم... أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَوْلَى الْأَسْمَاءِ بِأَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَا... يَشْعَلُنَا بِنَارِ كَلِمَتِكَ الَّتِي بِهَا اشْتَعَلَ الْعَالَمُ»، ای مُرَبِّی امم،... از تو، به حق آن نامت که سرور همه نامها قرارش دادی، مسئلت می نمایم چیزی بر ما فرورستی... که به آتش کلمات شعله ورماسازی؛ آتشی که عالم از آن مشتعل گشته است.

(۶۲۶) ماء (آب):

- ۱) «كَذَلِكَ نَذَرُ لَكُمْ الْأَسْرَارَ فِيمَا سُتِرَ عَلَىٰ عَقُولِكُمْ وَقُلُوبِكُمْ فِي الْمَاءِ الَّذِي ذَكَرَ فِي كُلِّ الْأَلْوَابِ بِالْحَيَوَانَاتِ لَعَلَّ أَنْتُمْ إِلَىٰ هَذَا الْمَاءِ فِي هَذَا الْمَعِينِ بَعْدَ انْقِطَاعِكُمْ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ تَصَلُونَ.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۷۴)
- ۲) «هَذَا الْكَأْسُ (الآيَات) تَفُوضُ مِنْهُ كُلَّ الْمِيَاهِ وَكَذَلِكَ السَّلْسِيلُ وَالتَّسْنِيمُ فَهَيْئًا لِمَنْ يَكُونُ مَرْزُوقًا بِهَا وَيَشْرَبُ مِنْهَا وَيَكُونُ مِنَ الشَّارِبِينَ.» (قلم اعلى ۴، ص ۹۱، لوح الروح)
- ۳) «كَلِمَةٌ عَلِيًّا... هِنَاغَامِي مَاءِ حَيَوَانَاتٍ مِنْ أَوْ جَارِي وَآثَارُهَا مِنْ أَوْ ظَاهِر.» (جمال ابھی، پیام آسمانی ۲، ص ۲۴۷)
- ۴) «لِإِنَّهُ (أَحَدٌ مِنْ أَصْفِيَاءِكَ وَ سَفَرَاكِكَ) يَرَىٰ مَرَّةً يَجْرِي مِنْهُ (القلم الاعلى) مَاءُ الْحَيَوَانَاتِ فِي الْإِمْكَانِ.» (مجموعه اذکار، پاراگراف ۱۷۶)
- ۵) «غَسَّلَ النَّاسَ بِمَاءِ الْمَعَانِي الَّذِي أَوْدَعْنَاهُ فِي الْآيَاتِ لِعَمْرِي أَنَّهُ لِمَاءِ الْحَيَوَانَاتِ قَدْ أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ مِنَ سَمَاءِ الْفَضْلِ لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۴۳، ص ۱۸۶)
- ۶) «أَيُّ مَظْهَرٍ صَدَقَ فِي مَحَبَّتِ جَمَالِ قَدَمٍ... أَكْرَ حَشْمَهُ مَاءَ حَيَاتِ طَلْبِي فِي مَعَانِي كَلِمَاتِ اللَّهِ تَفَكَّرْ نَمَا...» (مکاتیب عبدالبهاء ۶، ص ۴۷)
- ۷) «تَجَدُّ طَوْرًا أَنَّهَا (الآيَات) هِيَ الْمَاءُ الْمَقْدَسُ الطَّهْوَرُ الَّذِي نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَسَالَتْ بِهِ أَوْدِيَةُ الْحَقَائِقِ الْمَجْرُودَةِ.» (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ۶، فقرة ۲۸۲)
- ۸) «القلم... يَقُولُ... أَنْتَ الَّذِي يَا مَحْبُوبِي قَدَّرْتَ مَاءَ الْحَيَوَانَاتِ فِي فَمِي بِحَيْثُ لَوْ يَبْذُلُ رَشْحًا مِنْهُ عَلَى الْكَائِنَاتِ لَيَقُومَنَّ كُلُّهُمْ عَلَى أَمْرِكَ الْغَالِبِ الْبَدِيعِ. أَيُّ رَبِّ لَا تَمْنَعُ الْمَمَكِّنَاتِ عَنْ هَذَا الْعَذْبِ الْمَمْتَنِعِ الْعَلِيِّ الرَّفِيعِ.» (قلم اعلى ۴، ص ۹۷، لوح الروح)

- ۹) «فَجَرْنَا فِي كُلِّ حَرْفٍ مِنْ هَذَا اللَّوْحِ تِسْعَةَ عَشْرَ نَهْرًا فَهَيِّنًا لِمَنْ ظَمًا وَاسْتَسْقَى.» (قلم اعلیٰ ۴، ص ۱۳، لوح با مطلع: بِسْمِ اللّٰهِ الْاَبْهَى الْاَبْهَى)
- ۱۰) «للماء معانٍ شتى... منها اشراق انوار الكلمة.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۵۴، ص ۲۰۶)
- ۱۱) «قدری تفکر نما تا از زلال سلسال (آب روان و گوارا) بیان مالک مبدء و معاد بیاشامی و چون طیر روحانی خفیف شوی و به هواهای قدس معنوی پرواز کنی.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۱)
- ۱۲) «كذلك جرى من قلم الرحمن ماء الحيوان اشرب و قل لك الحمد يا اله العالم و لك الشكر يا مالک الوجود.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۵۱)
- ۱۳) «در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید.» (دریای دانش، ص ۱۱)
- ۱۴) «از این ماء (کلمه الهی) کلّ شیء باقی بوده و خواهد بود.» (دریای دانش، ص ۱۰۷)
- ۱۵) «از خدا می طلبیم که این ماء عذب الهی (کلمه الهی) را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم.» (دریای دانش، ص ۱۰۷)
- ۱۶) «قلب و صدر را از ماء حیوان که از قلم رحمن جاریست ظاهر و مقدّس نمائید.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۹۵)
- ۱۷) «ربیع اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیّه ایام ظهور حقّ جلّ جلاله بوده... آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است.» (آیات الهی ۱، ص ۳۳)
- ۱۸) «کلمه الهیه... به منزله ماء است از برای ارواح پزمرده.» (آیات الهی ۲، ص ۳۹)
- ۱۹) «آب زندگانی بیان الهی است و هم چنین بیناتش.» (امروخلق یک جلدی، ص ۴۶۰)
- ۲۰) «يا قلم الاعلیٰ... ان ترید ان تسقى الممكنات من ماء العذب الحيوان الذى جعلك الله معينه، فأجر علی مقدارهم، كذلك يأمرک الذى خلقک بامر من عنده، اذا فاعمل بما امرت و لاتکن من الصابرين.» (جمال ابهی، مائده ۴، ردیف ل، باب یازدهم، ص ۳۴۶)

۲۱) «مثل ناس مثل حوت است و مثل الواح الهیّه، ماء.» (اخبار امری شماره‌های ۱-۲-۳ سال، ۳۸)

۲۲) «للماء معانٍ شتی... منها اشراقُ انوارِ الکَلِمَة.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۲۴)

۲۳) «این نار (کلمه ربّانیّه) حقیقت ماء است که به صورت نار ظاهر شده.» (دریای دانش، ص ۱۰۶)

۲۴) «قل انا أنزلنا من جهتِ العرشِ ماءَ البیانِ لِنَبِّتَ به من قلوبِکم نباتُ الحکمة و التّیان، أفلا تشکرون؟» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۳۶)

۲۵) «و فی باطنها (کَلِمَة الرَّبِّ) ماء.» (الواح سلاطین، ص ۲۰۵)

۲۶) «ماء حیوان... از قلم رحمن جاری است.» (ادعیّه حضرت محبوب، ص ۳۹۵)

۲۷) «امطار رحمت رحمانی که از سحاب قلم اعلیٰ نازل، اراضی قلوب مطمئنّه و نفوس راضیه مرضیه را به اوراد معانی و بیان و حکمت و تبیان مزین نماید. این فضل،

عظیم و بی نهایت بزرگ. طوبی للعارفین.» (آیات الهی ۲، ص ۱۳۱)

۲۸) «فراش رحمت از قلمش (مکلم طور) جاری.» (آیات الهی ۲، ص ۳۳۴)

۲۹) «اگر تشنه عین تسنیمید، از این ماء معین (کلمه الهی) بنوشید.» (مکاتیب عبدالبهاء ۸، ص ۱۵۷)

۳۰) «ای طیب طاهر، اصل طهر و پاکی قلب را به ماء منزل از سماء تجلی پاک و مقدّس نمودنست، و این ماء لطیف نورانی کلمات الهیه است.» (مکاتیب عبدالبهاء ۸، ص ۱۲۳)

مقصود از «ماءُ الَّذی ذُکِرَ فی کُلِّ الألواح بالحوّان»، آبی که در الواح به حیوان تعبیر شده است چیست؟ جمال مبارک خود پاسخ می‌گویند «نَذکُرُ لکمّ الأسرارَ فیما سَتَرَ علی عقولکم و قلوبکم فی الماء الَّذی ذُکِرَ فی کُلِّ الألواح بالحوّان، لعلّ انتم إلى هذا الماء فی هذا المَعین بعد انقطاعکم عن کُلِّ مَنْ فی السَّموات و الأرض، الیه تَصِلون»، اسرار آنچه را که در الواح راجع به آبی که به حیوان تعبیر شده، و از عقول و قلوب شما مستور مانده، ذکر می‌نماییم؛ شاید بعد از انقطاعتان از تمامی آنان که در آسمان‌ها و زمینند، به این آب جاری از این چشمه سار الهی واصل شوید؛ این چشمه سار «کلمه علیا» است که



«ماء حیوان از آن» جاری است؛ و این آبی است که از یک جام آن «کُلُّ المِیَاهِ وَ کَذَلِکَ السَّلْسِیْلُ وَ التَّسْنِیْمُ»، تمامی آب‌ها و نیز سلسبیل و تسنیم (دو چشمه بهشتی) فیضان می‌کنند، «فَهَنِیئاً لَمَنْ یَکُونُ مَرْزُوقاً بِهَا وَ یَشْرَبُ مِنْهَا وَ یَکُونُ مِنَ الشَّارِبِیْنَ»، پس خوشا به حال کسی که از آن نصیب برد و از آن بنوشد. گرچه چندان تفاوتی نمی‌کند، اما شگفتا که آیات الهی، هم‌زمان، هم چشمه آب زندگی است و هم خود آب زندگی: «هِیَ الْمَاءُ الْمَقْدَسُ الطَّهْوَرُ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ فَسَالَتْ بِهِ اَوْدِیَةَ الْحَقَائِقِ الْمَجْرَدَةِ»، آیات، آب مقدس و پاکیزه‌ای است که از آسمان نزول یافت و دره‌های حقایق و معانی از آن آبیاری شد؛ و هنگامی که خود آیات آب زندگی است، طبعاً قلم اعلی سرچشمه آن است، زیرا از جمله اصفیاء و اولیای الهی می‌بینند که از این قلم، «یَجْرٰی... مَاءُ الْحِیْوَانِ فِی الْاِمْکَانَ»، جاری می‌شود آب زندگی در کل عالم هستی.

بدین ترتیب، مشاهده می‌شود که نماد نیرومند طبیعی دیگری که بعضی از جنبه‌های کیفیات روحانی آیات ربّانی را آشکار و عیان می‌سازد آب است؛ آب پاک و صاف و گوارای جاری در چشمه ساران طبیعی. «مَثَلُ الْاٰیٰتِ مَثَلُ الْمَاءِ، کَمَا اِنَّ مِنَ الْمَاءِ تُحِیِّ الْاَجْسَامَ... کَذَلِکَ مِنَ الْاٰیٰتِ تُحِیِّ الْاَرْوَاحَ»، آیات مثل آب است، همان‌گونه که اجسام از آب، زندگی می‌یابند؛ ارواح نیز از آیات حیات می‌پذیرند. «فِرَاتِ رَحْمَتِ اَز قَلَمِش (قَلَمٌ مَّکْلَمٌ طَوْرًا) جَارِی»؛ «او است (کلمه الهی) ماء معنوی»؛ «آب زندگانی بیان الهی است و هم چنین بیناتش». کلام الهی که فائض از افق‌های غیبی و منبعث از عوالم روحانی است، همچون آب زلال و شفاف و شیرین رود فرات شهیر است و قلم اعلی همانند سرچشمه‌های آن. «قُلْ اِنَّا اَنْزَلْنٰ مِنْ جِهَتِ الْعَرْشِ مَاءً الْبِیَّانِ لِنَبِّتَ بِهِ مِنْ قُلُوْبِکُمْ نَبَاتَ الْحِکْمَةِ وَ التَّیْبَانِ، اَفَلَا تَشْکُرُوْنَ؟» بگو ما از جهت عرش آب بیان را فرورستادیم تا در قلوبتان گیاهان حکمت و تبیان برویاند، آیا سپاس نمی‌گوئید؟ عرش ابهایی همچون آسمان بی‌کران است و هیکل عنصری مظهر الهی مانند ابر پرفیضان و کلمات رحمن چون قطرات باران و قلوب مؤمنان مثل زمین پُرتوان و حکمت و تبیان مانند گل‌ها و گیاهان و درک و جذب آن حکمت و تبیان، چون روئیدن و سبز شدن این گیاهان. ابر سرشار پهنه آسمان را می‌پوشاند و قطرات باران را فرو می‌ریزد و اراضی پربرکت را آبیاری می‌کند و

آن‌گاه نباتات حیات‌بخش می‌رویند و غذای موجودات زنده را تأمین می‌کنند. هیکل عنصری مظهر الهی در میدان مهیمن و محیط مشیت ربّانی واقع می‌شود، کلمات و آیاتش را نازل می‌فرماید و قلوب و افئدة خلقش را حیات می‌بخشد و آن‌گاه از این قلوب و افئدة منجذبه، حکمت و تبیان الهیه ظاهر و باهر می‌گردد و مائده قلوب سایر آدمیان می‌شود و چنین پدیده پرشکوهی به راستی جای سپاس و ستایش دارد و به یقین ارزش تشکر و امتنان، و آیا ما نباید سپاس گوئیم؟ شاید ادراک نزول آیات از فضای عرش ربُّ الکائنات مشکل باشد، اما فهم جریان «ماء حیوان... از قلم» حضرت رحمن آسان است. قلم رحمن چون سرچشمه در کوهستان است و روح زندگی منبعث از آن، چون آب شفاف روان. آب زلال از مجاری و منابع ناشناخته زیرزمینی در چشمه‌سار ظاهر می‌شود و در جویبار طبیعی جاری می‌گردد و عاقبت به باغ و بوستان و دشتستان می‌رسد و هزاران گل‌های رنگارنگ و بی‌شماران دانه‌ها و میوه‌های پر آب و رنگ ایجاد می‌کند که موجودات زنده از آن‌ها می‌خورند و به حیات و بقای خود ادامه می‌دهند. روح فیاض و نبّاض علوی از عوالم غیبی الهی در فم و قلم مظهر ربّانی ظاهر و عیان می‌شود و در آیات و کلمات سبحانی ساری می‌گردد و سرانجام به عیون و قلوب مؤمنان واصل می‌شود و هزاران اعمال طیّبه طاهره و بی‌شماران اقوال راضیه مرضیه تولید می‌نماید که مردمان مرده آن‌ها را می‌بینند و می‌شنوند و حیات و بقای روحانشان تضمین می‌شود و نه تنها این، بلکه واضح‌تر و عیان‌تر آن که «امطار رحمت رحمانی که از سحاب قلم‌اعلی نازل، اراضی قلوب مطمئنّه و نفوس راضیه مرضیه را به اوراد معانی و بیان و حکمت و تبیان مزین نماید. این فضل، عظیم و بی‌نهایت بزرگ. طوبی للعارفین» سحاب در آسمان پدیدار می‌گردد و باران بی‌حساب را بر اراضی مستعدّه فرو می‌ریزد و آن‌گاه از آن‌ها گل‌های رنگارنگ پدید می‌آید که مردمان می‌نگرند و مسرور می‌شوند. قلم‌اعلی در فضای ظهورالله به جولان می‌آید و رحمت و عنایتش را شامل «قلوب مطمئنّه و نفوس راضیه مرضیه» می‌سازد، آن‌گاه از آن‌ها «حقایق و معانی و حکمت و تبیان» نمایان می‌شود و آدمیان می‌گیرند و حیات می‌پذیرند؛ و اهل بهاء خوب می‌دانند که همین است فضل «عظیم و بی‌نهایت بزرگ» و البتّه قدرش را می‌شناسند؛ زیرا واقفند که «کلمه الهیه... به منزله ماء است از برای ارواح پژمرده.»

و چنین است زیرا آیات الهی علاوه بر ظاهر مادّیش که حروفند و کلمات و اصوات، دارای باطنی معنوی است که حقایقند و معانی و حالات روحانی و این انرژی روحانی در عمقش نهفته است و این نیروی معنوی در باطنش خفته است؛ و این کلمه طّیبه در عین این که «حقیقت ماء است»، «به صورت نار ظاهر شده»، همان نار اهورایی مطروح در مبحث قبلی، و شگفتی این جا است که این فقط کلمه ربّانی است که هم زمان، همانند نار و همسان آب، هر دو است. تأثیر و نفوذ قوه قدسیّه اش همچون خواصّ آب است و شور و نشور و جنبش و جوشش همچون خصوصیات نار. گر چه این ماء مبین بعضی خصوصیات روحانی کلام الهی است، اما گویای تمامی آن نیست. «للماء معان شتی»، برای آب معانی متعدّده ای است، یکی از آنها «اشراق انوار کلمه» است. در این جا کلمه طّیبه در مقام خورشید فروزنده ظاهر می شود، خورشیدی که انوار بی پایان و گرمای فراوان دارد و انواری که به چشمان عالمیان می آید و گرمایی که به ابدانشان می تابد؛ اما همین خورشید تابان خود یکی از معانی آن آب زلال پُرْبَعان است و این ترتیب و ترکیب و رابطه از معجزات قلم رحمن است؛ زیرا که، «این نار (کلمه ربّانیه) حقیقت ماء است.» عمق و وسعت حقایق کلمه الله آن چنان است که آب و آتش، دو عنصری که بیشترین نقش را در حیات انسان زمینی داشته و دارند، دست به دست هم داده اند تا با ترکیب خواصّ محسوس خود، هم زمان هرچه بیشتر از آن حقایق را در مقابل چشمان کوتاه بین ما بندگان بارز و عیان سازند؛ آیا این خود معجزه نیست؟

و اکنون که مثل «الواح الهیه» و کلمات تامّات ربّانیه، آب زندگی بخش است، مثل ناس چیست؟ «مثل ناس مثل حوت (ماهی) است»؛ ظهور ربّانیه همچون بحر بی کران است و الواح الهیه مثل ماء فراوان و ناس و مردمان چون انواع ماهیان. همان سان که ماهیان، حیات مادّیشان به محیط دریا مؤانس و مربوط است، مؤمنان نیز حیات روحانشان در فضای الواح الهیه ممکن و میسر است. ماهی اگر از آب خارج شود فناش حتمی است؛ مؤمن نیز اگر از ظلّ الواح الهیه بیرون رود زوالش قطعی است؛ البتّه فنای ماهی مادّی، اما زوال مؤمن روحانی است.

اما نفوسی هستند که از طوبای دلربای مظهر الهی نصیب برده‌اند، زیرا که توانسته‌اند قلوب خود را «از ماء بیان الهی، از جمیع کدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده، به افق اعلیٰ توجّه» نمایند. در این دنیای ماده‌گرای نفس‌پرست هوی‌زده، کدورات مادّیه و اشارات شیطنیه و عبارات فانیه، که طهارت و تقدّس روح انسانی را در مخاطره می‌اندازد و جلاء و جبروت روح ایمانی را آلوده می‌سازد، فراوان و گوناگون است و فقط از طریق تزریق پادزهر بیان الهی به قلوب انسانی است که می‌توان نه تنها آن‌ها را از لوث تمامی این پلیدی‌ها پاکیزه کرد؛ بلکه «به افق اعلیٰ» ایشان نیز متوجّه ساخت و نه از طریق دیگری. آری، و چنین است زیرا که به شهادت نفس قلم قدم و اسم اعظم، به واسطهٔ این ماء حیات‌بخش جاری از قلم رحمن است که ارواح انسانی زندگی می‌گیرند و قلوب بشری حیات می‌پذیرند و هم از این روست که فرمان فرح‌بخش جمال ابهایی است که: «بنوشید از آن‌ای قوم من و منگرید به این سو و آن سو»؛ و نیز «قلب و صدر را از ماء حیوان که از قلم رحمن جاریست، طاهر و مقدّس نمائید» و مُبیین آیات الهی، حضرت عبدالبهاء، راز این قضیه را افشا می‌فرمایند «ای طیب طاهر، اصل طهر و پاکی، قلب را به ماء مُنزَل از سماء تجلّی پاک و مقدّس نمودن است، و این ماء لطیف نورانی، کلمات الهیه است»؛ و از چه راهی دیگر می‌توان قلب را پاکیزه نمود؟ به همین سبب است که مظهر کبریا به صرف رأفت و مَحَبَّت بی‌منتها، خود را نیز در زمرهٔ احبّاً قرار داده و با لحنی متضرّعانه می‌فرماید «از خدا می‌طلبیم که این ماء عذب الهی (کلمهٔ الهی) را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل مَحَبَّتش بگذریم» ظهور الهی چون چشمهٔ سلسبیل است و کلام ربّانی چون ماء عذب الهی و خیل مؤمنان هم چون بهشتیان که در محضر سلطان ملکوت و به مَحَبَّت او، از آن آب می‌نوشند و حیات ابدی می‌یابند؛ زیرا خوب می‌دانند که حتی «کُلُّ شیء»، همه چیز «از این ماء (کلمهٔ الهی) ... باقی بوده و خواهد بود». اکنون که به فیض و فضل بی‌پایان خالق کائنات مایع حیات و مایهٔ نجات این‌گونه در اختیار ما گذاشته شده، چه نیازی است که اوقات گران‌بهای خود را صرف این مکتب و آن مذهب کنیم و نیروهای پر ارزش خویش را گرفتار این مسیر و آن طریق نمائیم؟ شأن اهل بهاء ادراک حقایق و معانی و اکتساب کیفیات روحانی از آیات الهی است و نه

پرداختن به این و آن، و نه دریافتن از آن و این. مگر نه این که فرمان جمال جانان به یکی از بندگانش است که «ای علی، یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام، تا از کدورات ایام و شُبُهات آنام و اشارات غافلین و دلالات مُغَلِّین پاک و مقدّس شوی و ابواب علوم نامتناهی ربّانی بر وجه قلبت مفتوح شود»؟ آیا شکوه سخن سحرانگیز نیست؟ اما این توفیق عظیم تنها قدری تفکّر در آیات خداوند علیم را می‌خواهد: «قدری تفکّر نما، تا از زلال سلسال (آب روان و گوارا) بیان مالک مبدء و معاد بیاشامی و چون طیر روحانی خفیف شوی و به هواهای قدس معنوی پرواز کنی.» آیا «ابواب علوم لانه‌ایه بر وجه قلب» باز شدن، ثمره کمی است؟ آیا «طیر روحانی» گشتن و در «هوای قدس معنوی پرواز» کردن نتیجه اندکی است؟ آیا متوجه عظمت و هیمنه سخن هستیم؟ اگر قبول قضیه بر ذهنمان سنگین می‌آید کافی است به این فقره توجه کنیم «آب بیان را نفوذ و تصرفی است که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده می‌شوند؛ اینست آن آبی که می‌فرماید و "من الماء کلّ شیء حی"». آری، «اکثر اهل عالم از عرفان» این پدیده روحانیه «عاجز مشاهده می‌شوند» و البته شاید ما هم تا حدی در زمره آنان باشیم. ما هرچه می‌خواهیم فکر کنیم، خداوند علیم و حکیم کار خود را می‌کند، کما این که «در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار، به مقتضیات حکمت بالغه، سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید» و حضرتش در تشبیه کلام الهی به آب زندگی قدرت‌نمایی هم می‌کنند: «فَجَرْنَا فِي كُلِّ حَرْفٍ مِنْ هَذَا اللَّوْحِ تِسْعَةَ عَشَرَ نَهْرًا، فَهِنِيئًا لِمَنْ ظَمًا وَ اسْتَسْقَى»، از هر حرفی از این لوح<sup>۱</sup>، نوزده نهر جاری کردیم؛ خوشا به حال تشنه‌لبی که از آن رفع عطش نمود؛ و در این عرصه خجسته، کار به جایی می‌رسد که نفس قلم‌اعلی هم شادمانه به سخن می‌آید و خطاب به موجد و صاحب خود می‌گوید: ای محبوبم، تو آب زندگی را از من جاری کردی؛ آبی که اگر رشحه‌ای از آن بر کائنات افشاندن شود، به تمامه به (خدمت) امر غالب و بدیعت قیام خواهند کرد؛ ای پروردگار من، ممکنات را از این آب گوارای دست‌نیافتنی و الامقام محروم مساز. و می‌توان تصوّر کرد که مولایش در پاسخ می‌فرماید: ای قلم‌اعلی،

<sup>۱</sup> لوح با مطلع: بسم الله البهیّ الأبهیّ الأبهیّ، مندرج در آثار قلم‌اعلی ۴، ص ۱۳.

اگر می‌خواهی کُلِّ ممکنات را از آب عذبِ گوارایی که خداوند در توفیق داد، سقایت کنی؛ در حدِّ استطاعتشان بر آنان جاری نما؛ و این فرمانی است از نزد کسی که ترا برآفرید؛ لهذا به آنچه مأموری عمل کن و درنگ منما. عمق و وسعت و زیباییِ مشابهت کلام الهی به آب گوارای جاری حیرت‌انگیز است؛ آیا به این سبب نیست که همواره آب، ملموس‌ترین و مهم‌ترین و مؤثرترین عامل حیات نوع بشر بر این سیارهٔ آبی بوده است؟ در اینجا یادآوری یک نکته ضروری است: مطالب مندرج در آغاز این فراز البته هرگز بدین معنی نیست که ما اهل بهاء باید چشمان خود را بر بشریت و واقعیت‌های حیات آن بریندیم؛ خیر، بالعکس باید هر چه بهتر عالمان را بشناسیم و هر چه خوب‌تر با آنان مرتبط شویم؛ اما فقط تا حدی که از این آب زندگی به آنان هم بنوشانیم و تا وقتی که از این روح حیات به آنان نیز بدمیم و این هنگامی ممکن و میسر است که خود «از این ماء معین» بنوشیم و از «این ماء عذب الهی... بیاشامیم» و این نوشیدن و آشامیدن چنان عزیز و عظیم است و آن قدر مفید و مؤثر است که این بار دیگر نفس هیکل اقدس اطهر خود، از جانب عاشقان آستانش و از سوی همهٔ بندگان درگاهش، به مناجات می‌پردازد و از خداوند می‌طلبد که آنان «این ماء عذب الهی (کلمه ربّانیه) را از این سلسیل روحانی» بیاشامند و به راستی حیف است که با چنین دعایی، از چنین سلسیل سرورانگیزی، چنین «ماء عذب» حیات‌بخشی را نگیریم و ننوشیم؛ به واقع تأسّف‌انگیز است که چنین قوه و قدرت روحانی را از آیات و کلمات ربّانی دریافت نکنیم و در قلب و روح خود جای ندهیم و با دستی تهی و روحی تشنه و ذهنی گرسنه، به عوالم دیگر برویم؛ به راستی حیف است؛ آخر هم چنان تصریح مظهر سبحان است که «ربیع اشجار انسانیّه، ایّام ظهور حقّ جلّ جلالهٔ بوده... (و) آب این اشجار، کوثر بیان محبوب امکان است». آدمیان چون درختانند و ایّام ظهور چون فصل بهاران، و بیان الهی چون آب جاری. همان قدر که درختان به این آب گوارا محتاجند، مؤمنان به آن بیان جان‌افزا نیازمندند. پس‌ای مصدر شوق در اطاعت مرّبی امم، «ای مظهر صدق در محبّت جمالِ قدم» به هدایت هیاکل قدسیه گوش کن و از جمله «اگر چشمه ماء حیات طلبی در معانی کلمات الله تفکر نما». همان قدر که فرد خسته و نشسته به سرچشمه آب زلال دسترسی دارد، مؤمن بدون تفکر و

اندیشه هم به این آب زندگی دسترسی خواهد داشت. اما اگر به تأییدات الهی و با رعایت شروط حسی - ذهنی، این آب زندگی را یافتیم باید فرمان دیگر مولای مهربان را به جای آوریم: «غَسَّلَ النَّاسَ بِمَاءِ الْمَعَانِي الَّذِي أودَعْنَاهُ فِي الْآيَاتِ لَعَمْرِي أَنَّهُ لِمَاءِ الْحَيَوَانِ قَدْ أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ مِنْ سَمَاءِ الْفَضْلِ لِحَيَوَةِ الْعَالَمِينَ»، مردمان را با آب معانی که در آیات الهی ودیعه نهادیم غسل ده؛ قسم به جانم که این به راستی، همان آب زندگی است که خداوند رحمن از آسمان فضل خود برای حیات عالمیان نازل فرمود. آری، «این سان از بیان خداوند رحمن آب زندگی جاری شد، بنوش و بگو ترا سپاس، ای صاحب عالم و ترا شکر، ای مالک وجود».

(۷۲۶) حلاوت:

- (۱) «ای دوستان آنچه در این ایام ظاهر شد از قلم اعلی جاری تا کل به حلاوت بیان الهی فائز شوند و به آنچه سبب و علت ارتفاع امر است متمسک گردند.» (لثالی الحکمة ۱، فقره ۸۳)
- (۲) «أَنَّ يَا حَبِيبُ يَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ أَنْ تَتَفَكَّرَ فِي كَلِمَةِ اللَّهِ وَعَظَمَتِهَا وَحَلَاوَتِهَا أَنِهَا لَتَكْفِي الْعَالَمِينَ.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۴۱)
- (۳) «ان یا مقصود... تَوَجَّهْ بِهِ أُذُنَ قَلْبِكَ لِتَجِدَ حَلَاوَةَ مَا نُزِّلَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُومِ.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، پاراگراف ۱۳۷، ص ۲۷۷)
- (۴) «صریر قلم اعلی را که ما بین ارض و سماء مرتفع است بسمع جان اصغا نما تا حلاوت آنرا بیانی و بذکر دوست از عالم و آنچه در اوست غنی و آزادشوی.» (آیات الهی ۱، ص ۳۱۳)
- (۵) «از حق میطلبیم نفوسی مبعوث فرماید که حلاوت امر و حلاوت بیان و عظمت یوم را بیابند و از عالم و عالمیان خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۱۱۹)
- (۶) «یا بدیع، لو تجد حلاوة بیانی لیأخذک سکر خمر عرفانی علی شأن لا یمنعک ضوضاء کل عالم و لا زماجیر کل عارف.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، پاراگراف ۲۵، ص ۹۶)

- (۷) «لو تجدون حلاوة ما جرى من القلم الاعلى و تسمعون ما ينادى به لسان العظمة و الكبرى، لتدعون ما عندكم و تسرعون الى مقر العرش بخضوع مبين.» (جمال ابهى، حديقه عرفان، ص ۸۸)
- (۸) «لذت بيان رحمن و حلاوت آن تلخی های دنیای فانیه را مبدل فرماید و زائل نماید.» (جمال ابهی، پیام آسمانی ۲، ص ۲۶۱)
- (۹) «اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلى نازل شده تفکر نماید و حلاوت آنرا بیابد البتّه از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و به ارادة الله حرکت نماید.» (منتخبات آیات چاپ آلمان، پاراگراف ۱۶۴)
- (۱۰) «ای صاحبان بصر، قدری تفکر نمائید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هیماء جهل و نادانی نجات دهید.» (مائدة آسمانی ۷، ص ۲۱۹)
- (۱۱) «گویا ذائقه اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر نموده، چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده می شوند. بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار شجره حکمت ممنوع سازد.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۷)
- (۱۲) «اذا يا الهی فادخلنی فی ظلّ شجرة فردانیتک و سدره عز سلطان وحدانیتک، ثمّ ارزقنی حلاوة آیاتک و ما ستر فیها من لئالی علمک عما أردته لِعبادک.» (قلم اعلى ۴، ص ۳۸، سورة القمیص)
- (۱۳) «الهی الهی... به ایادی اقتدار ایادی ضعفا را أخذ فرما... تا کلّ حلاوت بیانت را بیابند.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۳، بند ۱۵۰)
- (۱۴) «لو تجد حلاوة ذکر ربک فی آیه من آیاته لتنعق فی الحین.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۱۸۳، ص ۳۳۶)
- (۱۵) «يقولُ القلمُ ای ربّ... یکنفی العباد کلمة من عندک، لو یجدون حلاوة البیان عمّا یخرج من فم الرّحمن و ما خزن فیها من الحکم و الاسرار.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۹۵، ص ۲۴۸)
- (۱۶) «انصعق القلم من حلاوة کلمة الله المتعال؛ فلما افاق قال اننی انا اولُ العابدین.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۷۰، ص ۲۲۳)



- (۱۷) «یا عندلیب، هل ترى مَنْ يَجِدُ حلاوةَ بياني او يُصِفُ فيما ظهر من عندي و هل ترى من يَطِيرُ باجنحةِ الانقطاع في هذا الهوآء؟» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۷)
- (۱۸) «یا ملاً الارض، تالله الحق قد انْفَجَرَتْ من الأحجار الانهارُ العذبةُ السائغة بما اخذتها حلاوةُ بيان ربكم المختار و انتم من الغافلين. دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم الانقطاع فوق الأبداع.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۵۴- متخبات آیات چاپ آلمان، بند ۷۲)
- (۱۹) «قل انه لو يتكلم بكلمة تكون أحلى عن كلمات العالمين.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۹۴- آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۳، ص ۸۰- لوح رئيس عربی)
- (۲۰) «یک نفس اگر حلاوت بیان رحمن را بیابد، او عندالله از من علی الارض اقدم و افضل و اظهر و اعلم و اعلى بوده.» (جمال ابهی، مائده آسمانی ۷، ص ۲۴۸)
- (۲۱) «ولکن الناس اکثرهم من النائمين. انهم ما وجدوا حلاوة آیاته.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۲۱)
- (۲۲) «طوبی لمن... ذاق حلاوة بیانی.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۱۶۶)
- (۲۳) «یا اله الوجود... فاخلق آذاناً طاهرة و قلوباً صافية و أعیناً ناظرة لیجدن حلاوة بیانک الاحلی.» (جزوه صلاة و صیام، ص ۸۱)
- (۲۴) «جهد نمائید تا فی الحقیقه به حلاوة بیان مرزوق گردید.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۱۷۹)
- (۲۵) «ای بندگان سخن دوست شیرین است.» (مجموعه الواح، ص ۲۵۴)
- (۲۶) «تفکر نما تا حلاوت بیان رحمن را بیابی.» (اخبار امری، شماره ۵، سال ۳۹)
- (۲۷) «از آیات منزله از سماء مشیت الهیه، عنایات لانهایه اش ظاهر و مشهود است، طوبی... لقلب عرف عذبتها.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۳۰۸)
- (۲۸) «ای امة الله... صریر قلم اعلى را... به سمع جان اصغاء نما، تا حلاوت آن را بیابی.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۲)
- (۲۹) «گویا ذائقه در عالم قطع شده و قوه ادراک مفقود، چه که اکثری از عباد حلاوة بیان رحمان را نیافته اند.» (آیات الهی ۲، ص ۲۲۴)

ندای مقتدر و مَوَّاج مظهر ابتهاج در پهنه کائنات می‌پیچد و خلق زمین را خطاب می‌فرماید و به جهت القاء اطمینان به قلوب مرددشان به خداوند هستی سوگند یاد می‌کند که حلاوت بیان پروردگارشان که مقتدر و مختار است، چنان فائز و نافذ است، چنان مقتدر و مقلَّب است که کوهساران بلند را احاطه نموده و صخره‌های سترگ را اخذ کرده است، آن‌چنان که از دل سنگ سخت خارا بس جویباران لطیف بیرون جوشیده و بسیار آب شیرین و گوارا جاری نموده و چه بسا قلوب قاسیه کسانی که به اضمحلال مظهر احدیه قیام کردند، از حلاوت کلمه طیبه نرم شد و چه بسیار دل‌های خارای مردمانی که به انقراض امر ربّانیه به پا خاستند، به شیرینی سخن پروردگار آب شد. نماد زیبای دیگری که به وفور گویای تأثیرات روحانی آیات الهی است، حلاوت است؛ حلاوت که همان شیرینی است و شیرینی که به مذاق پیر و جوان، و بدوی و مترقی، و متدنی و متمدن خوش می‌آید؛ زیرا که از جمله اغذیه اصلی انسانی است و در زمره مواد لازم و قوای واجب برای حیات و حرکت مادی است.

آنچه که از فم مطهر و قلم معبر مظهر احدیه صادر و نازل می‌شود، حتی اگر کلمه‌ای منفرد باشد، به راستی شیرین است و شیرین‌تر از جمیع کلمات عالمیان است؛ زیرا به ته دل می‌نشیند و به عمق جان نفوذ می‌کند. اما افسوس و دریغ که مردمان جهان، این آدمیان هراس‌آلوده و هوس‌زده، هنوز ندیده‌اند که خورشید فروزان حقیقت، دیر زمانی است بر بلندای مامن بشریت مقرر گزیده و نور می‌دهد و گرمی می‌تراود؛ زیرا که آنان هنوز در خوابند؛ و هنوز نشنیده‌اند آیات پروردگارشان را و نیافته‌اند شیرینی و حلاوت آن را «گویا ذائقه در عالم قطع شده و قوه ادراک مفقود، چه که اکثری از عباد حلاوة بیان رحمن را نیافته‌اند» و آنچه که «ذائقه اهل عالم را» تغییر داده، «تب غفلت و نادانی» است، «چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده می‌شوند»؛ و این در حالی است که اعماق ارواحشان هر دم در تمنای دریافت این حلاوة می‌گدازد و مجرای مذاقشان هر روز در آرزوی چشیدن این شیرینی می‌سوزد، و بدین لحاظ تأسف مظهر بی‌انبار است که «بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار شجره حکمت ممنوع سازد».

این جاست که خروش خلاقهٔ مظهر احدیه از عمق روح الهیه اش بلند می‌شود و در احساس افسوس غمناک به جهت این خواب گران آدمیان، از خداوند سبحان می‌خواهد که «عباد را مؤید فرماید به ادراک حلاوة بیانش»؛ که «به ایادی اقتدار، ایادی ضعف را اخذ» فرماید، «تا کل حلاوت بیان»ش را بیابند؛ که خلق بدیعی را با آذان طاهره و قلوب صافیه و آعین ناظره از حیز غیب به عرصهٔ شهود آورد تا بپا خیزند و بطلبند و بیابند و بچشند این شیرینی شگفت‌انگیز شورافزای بیانش را و به ویژه، برای دوستان درگاهش تأکید می‌نماید که «ای بندگان، سخن دوست شیرین است»، «انه لو یتکلم بکلمة تکون احلی عن کلمات العالمین»، او اگر حتی به کلمه‌ای سخن گوید، شیرین‌تر از تمام کلمات عالمیان است؛ و نه تنها این، بلکه «لذت بیان رحمن و حلاوت‌های آن، تلخی‌های دنیای فانیه را مبدل فرماید و زائل نماید». چه دوست مهربان بی‌نظیری! از افق‌های ناشناختهٔ هستی آمده است و از فضاهاى نامعلوم وجود تشریف آورده است و سخنی دلنشین و سحرانگیز دارد که مایل است به اذهان افسردهٔ عزیزانش القاء کند و کلامی شیرین و شورافزا دارد که شایق است به گوش‌های گرامی دوستانش بنشانند. اما افسوس که آنان این دوست عزیزتر از جان را نمی‌شناسند؛ حُبش را با حُب آدمیان زمینی اشتباه می‌گیرند و سخنش را با سخنان مردمان معمولی یکسان می‌پندارند؛ ولی این دوست ملکوتی می‌گوید و تأکید می‌کند و اصرار می‌ورزد که سخنش شیرین است، به دل می‌نشیند و به جان می‌خلد و جان جوان زندگی می‌بخشد و شور و نشاط و شادمانی می‌دهد. می‌گوید اگر مردمان «حلاوة بیان را بیابند کُلّ از ما عندهم به ما عنده تمسک نمایند»؛ همهٔ آنچه را دارند می‌گذارند و به آنچه نزد اوست چنگ می‌زنند؛ و حتی به اسم اعظم ابهائیش سوگند می‌خورد که «هر نفسی الیوم حلاوت یک آیه از آیات مُنزله را بیابد و ادراک نماید، از مَنْ فی السّموات و الارض بگذرد و به شطر دوست توجه کند»؛ و به جان نازنین خود قسم یاد می‌کند که: اگر کسی ندانیم را بشنود و حلاوت بیانم را دریابد، هرگز نه سطوت ملوک و نه اشارات زمینیان و نه حُجبات عالمیان او را (از ایمان به مظهر منّان) باز ندارد؛ باز سوگند می‌خورد که اگر بندگانش حلاوت بیانش را دریابند، کُلّ عالم امکان و خلق آن را پشت سر می‌نهند؛ و سرانجام، «نیر آفاق»، خورشید

درخشان افق‌های هستی را واسطه می‌گیرد که «اگر جمیع ناس حلاوة کلمه‌ای از کلمات الهیه را که از مشرق فَمِ مشیتِ رحمانیه اشراق فرموده، ادراک نمایند، کُلّ از لذائذ دنیای فانیه منقطع شوند»؛ و از حق می‌طلبد «عباد خود را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش؛ چه اگر حلاوت آن را بیابند کُلّ از ما عندهم بما عنده تمسک نمایند»؛ و هم‌چنان در عظمت و اهمّیت این موضوع اعجاب‌انگیز سخن می‌گوید و از جمله تصریح می‌کند که: «اگر کسی حلاوت بیانی را که از فَمِ مشیت خداوند رحمن ظاهر شده بیابد»، قطعاً «از مشیت و اراده خود آزاد» می‌گردد «و به ارادة الله حرکت» می‌نماید؛ «حتماً آنچه را دارا است، ولو جمیع گنجینه‌های زمین باشد، انفاق می‌کند تا یکی از اوامر مُشرقه از افق عنایت و الطاف الهیه را اثبات نماید»؛ و یقیناً «خود را از هیماء جهل و نادانی نجات» می‌دهد. نیز خطاب به یکی بندگان خود می‌فرماید: «اگر حلاوت ذکر پروردگارت را در یک آیه از آیاتش بیابی، فوراً مدهوش می‌شوی»؛ به دیگری می‌گوید «اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی، از جان بگذری و در سیل دوست انفاق نمایی»، و به آخری یادآور می‌شود «لو تجد حلاوة بیانی لیاخذک سُکرُ خمرِ عرفانی علی شأنٍ لا یمنعک ضوضاء کُلّ عالمٍ و لا زماجیر کُلّ عارفٍ»، اگر حلاوت بیانم را بیابی، قطعاً مستی خمر عرفانم چنان اخذت می‌کند که دیگر نه داد و فریاد عالمان و نه هیاهو و غوغای عارفان از حقّ بازت ندارد؛ و عاقبت هم جمیع مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید: «لو تجدون حلاوة ما جرى من القلم الاعلی و تسمعون ما ینادی به لسان العظمة و الکبریا، لتدعون ما عندکم و تسرعون الی مقرّ العرش بخضوع مبین»، اگر حلاوت آنچه را که از قلم اعلی جاری شده بیابید و به آنچه لسان عظمت و کبریا ندا می‌دهد گوش بسپارید، حتماً آنچه را دارا باشید فرومی‌نهدید و با خضوع آشکار به مقرّ عرش می‌شتابید؛ و سرانجام در این مقام، این بیان توجیه‌گر است که جلوه می‌کند «ای دوستان، آنچه در این ایام ظاهر شد از قلم اعلی جاری، تا کُلّ به حلاوت بیان الهی فائز شوند و به آنچه سبب و علت ارتفاع امر است متمسک گردند». آری، گرچه «یک نفس اگر حلاوت بیان رحمن را بیابد، او عندالله از مَنْ علی الارض اقدم و افضل و اظهر و اعلم و اعلی بوده» و خواهد بود، اما هدف نهایی و مقصد غایی از این همه حلاوت‌ها و یافتن‌ها، «ارتفاع امر» الهی است. و حالا

می فهمیم که چرا شهدای والامقام ایران زمین، جان شیرین را به رایگان نثار محبوب عالمین نمودند و به اعلیٰ افق علّین عروج کردند. گسستن کار آسانی نیست، بخصوص اگر از جان نازنین یا از لذائذ عالم عنصرین و یا از اهل آسمان‌ها و زمین باشد؛ اما حتی «حلاوة کلمه‌ای از کلمات الهیه»، چنان نیروی نافذی را شامل است که ارواح ایمانی را قادر می‌سازد بسی سهل و آسان از هر سه آن بگذرند و شایق و شتابان «بما عنده» به آنچه نزد محبوب عالمیان است، «تمسک نمایند»؛ یعنی «به شطر دوست توجه» کنند؛ و این قابلیت نیست که متعلق به مدارج روحانی عارفان مدّعی و یا منحصر به مراتب علمی عالمان متکبر باشد، «جمیع ناس» استعداد حصول آن را حائزند و کُلّ نفوس استطاعت وصول به آن را صاحبند. وسعت و کثرت و عظمت حلاوت سخن خداوند رحمن، عاشقان جمال ابهایی را که هیچ، حتی نفس قلم قدرتمند اعلیٰ را هم مدهوش کرده است: «انصَعَقَ الْقَلَمُ مِنْ حَلَاوَةِ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُتَعَالَى»، قلم از حلاوت کلام والای الهی منصعق شد، و شدت این تأثیر را بنگرید: «فَلَمَّا أَفَاقَ، قَالَ أَنَّنِي أَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»، هنگامی که به هوش آمد گفت "همانا من اولین عابدان هستم". نیز میزان عرفان این قلم را از پدیده خجسته حلاوت مشاهده کنید، هنگامی خطاب به مولایش می‌گوید: «ای پرورگار من، اگر عباد حلاوت بیانی را که از فم رحمن صادر می‌شود و نیز شیرینی آنچه را از حکمت‌ها و اسرار که در آن به ودیعه نهاده شده، بیابند؛ یک کلمه از نزد تو آنان را کافی است». حلاوت حماسه‌ساز کلمه‌الله در ادوار گذشته نیز مطرح بوده است: «اگر بریه حلاوت کلمات الهیه را که از مصدر امر نازل، ادراک می‌نمودند؛ البته به آنچه مأمور بودند، عمل می‌نمودند»؛ و حتی مشرکان و معاندان را هم در بر گرفته است: «اگر مشرکان به آیات الهی گوش می‌سپردند و حلاوت روشن‌گری‌های موجود در آن را درک می‌کردند، قطعاً آنچه را صاحبند می‌گذاشتند و به مقرّی که به نام خداوند معروف است، می‌شتافتند». مشرکان و شتاب به مقرّ مظهر رحمن؟! بلی ممکن است، اما فقط از حلاوت آیات الهی بر می‌آید.

ولی همچون همیشه، در این جا نیز مسئله اساسی این است که چگونه باید به این حلاوة حیاتی دست یافت و سؤال بنیادی این است که چطور باید این شیرینی ذاتی را حاصل

کرد؟ قلم اعلی خود پاسخ می‌گوید؛ این حلاوت را کسی می‌یابد که «جهد» نماید «تا... به حلاوة بیان مرزوق» گردد، که در «بیان رحمن»، «قدری تفکر» کند، یعنی «در آنچه از قلم اعلی نازل شده»، «فی الحقیقه... تفکر نماید»<sup>۱</sup>، و در خطابی به یکی از حبیبان خود راز این یافتن را بیش از پیش افشا می‌فرماید «أَنْ يَا حَبِيبُ، يَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ أَنْ تَتَفَكَّرَ فِي كَلِمَةِ اللَّهِ وَعَظَمَتِهَا وَحَلَاوَتِهَا لِنَكْفِي الْعَالَمِينَ»، ای دوست من، سزاوار چنان است که آن جناب در کلمة الله و عظمت الله و حلاوت آن و تفکر کنی، زیرا از عالمیان بی‌نیازت می‌کند. نه تنها در خود کلام الهی، بلکه در حلاوت آن هم باید تفکر کرد. آری، باید تلاش کرد و کوشش نمود، باید قوای حسیه و ذهنیه و روحیه را بسیج کرد و به کار گرفت، باید خالصانه و صمیمانه در کلمة الله تفکر نمود. در این طریق تنبلی و سستی ننگ است و در این مسیر کودنی و کاهلی عار است. در این جا رزق یومی را رایگان نمی‌دهند، بلکه مرزوق گشتن مستلزم جهد نمودن است؛ در این جا فهمیدن مستلزم اندیشیدن است: «تفکر نما تا حلاوت بیان رحمن را بیابی»، در مبحث ۲۱۶ مفصلاً مطرح شد که تفکر در یک سیستم کاربرد قوای ذاتیه ذهنیه است در آن سیستم؛ و باید در آیات الهی تفکر نمود؛ یعنی قوه متفکره و قوه مدرکه را که از خصائص روح انسانند، بسیج کرد و در فضاهاى فرخنده کوچک آیات متمرکز نمود. اما در این جا مسئله بسیار مهم و اساسی این است که «حلاوت بیان رحمن» که یک خصیصه قطعی و روحانی است، از دریچه تفکر انسانی جاری می‌شود و شیرینی کلام الهی از جویبار قوای ذهنی ساری می‌گردد؛ یعنی این که تفکر در آیات رحمن نه تنها به ادراک حقایق و معانی منجر می‌شود؛ بلکه نیز به طور قطع و یقین، به احساس و دریافت کیفیات روحانی منتهی می‌گردد؛ و همین است یکی از تفاوت‌های اساسی میان سیستم‌های واژگانی آیات الهی و سیستم‌های کلمه‌ای انسانی. اما پیش‌نیاز ضروری این تفکر و به دنبالش چشیدن آن حلاوت چیست؟ این است که «به گوش قلب به آنچه از نزد خدا نازل شده، توجه کند»، که «صریر قلم اعلی را... به سمع جان اصغا» نماید. هنگامی که «صریر قلم اعلی» بلند می‌شود، انگار که روح هستی خطوط سرنوشت بشری را می‌نویسد؛ زیرا این صریر، نماینده حرکت و خلاقیت

<sup>۱</sup> برای بسط دیدگاه خود در این مقوله مهمه، لطفاً به مبحث... \*\* مراجعه فرمایید.

کلمة الله است، نشانه قدرت و جذابیت آیات الله است. اما این صریح سرورانگیز را باید به گوش جان اصغاء نمود و نه به گوش جسم. گوش ظاهری مادی فقط ارتعاشات صوتی را احساس می‌کند؛ اما گوش باطنی روحانی که همان قوه سامعه روح انسانی است، حالات و کیفیات روحانی را ادراک می‌نماید؛ و اگر کسی سعی کند آیات و کلمات را با گوش جان بشنود، یعنی ابتدا با آن ارتباط حسی-ذهنی و سپس ارتباط ذهنی-روحی برقرار نماید، بی‌تردید حلاوت آن را درمی‌یابد؛ یعنی حالات و کیفیات روحانی‌اش را اخذ می‌کند؛ و آن وقت است که مفهوم شور و نشاط معلوم می‌شود و معنای عشق و انجذاب ادراک می‌گردد. (به مبحث ۴۱۲۱۶ رجوع شود)

و این دوست مهربانِ ماورایی، که از افق‌های ناشناخته هستی برای حیات و نجات عالم انسانی، به این سیاره خاکی آمده است؛ این دوست عزیز و گرامی، به صرف فضل و عنایتش، امکان وصول به این قوای مکنونه و امکان وفود به این کیفیات روحانی‌ه را، بسی سهل و آسان فرموده است. آیاتش «به مثل امطارهاطل و نازل»،<sup>۱</sup> و آن‌چنان «عالم را فراگرفته»<sup>۲</sup> و «آفاق را احاطه نموده»<sup>۳</sup> که در فضل و رحمتش دیگر تردیدی نیست. «از آیات منزله از سماء مشیت الهیه، عنایات لانهیاش ظاهر و مشهود است، طوبی... لِقَلْبِ عَرَفَ عَذَبَهَا»، خوشا بر قلبی که شیرینیش را چشید. کثرت آیاتش نشانه رحمت اوست، و وفور کلماتش علامت عنایات او؛ رحمت و عنایتی که لانهیاش است و از آسمان اراده عالی‌اش نشأت گرفته است، و طوبای فریبای این دوست حقیقی دیگر بار در جان و روان آدمی طنین می‌افکند و نثار قلب و روحی می‌شود که عذب آیاتش را بیابد و حلاوت کلماتش را دریابد و طنین طوبای دلربایش هنوز موج است، از حین غلیان مشیتش موج بوده و تا پایان جهان نیز هم‌چنان موج خواهد بود. چشیدن حلاوت بیان دوست، خود جان افزاست؛ خود مایه حصول زندگی جاویدان و وصول به رضای محبوب ابهی است؛ اما رحمت و عنایت دوست مهربان به این بسنده نموده است؛ بلکه ترنم‌های این طوبا را

<sup>۱</sup> آیات الهی، ۲، ص ۵.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۴.

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۸۰.

نیز همیشه همراهش کرده است، و ملودی‌های این مرجبا را هم همواره همپایش فرموده است؛ آری، جمال مبارک منتظر است؛ منتظر این که ما به این فیض اعظم فائز شویم و خطاب به یکی از بندگانش، این انتظار عاشقانه شکوه‌گونه را این‌سان اعلان می‌دارد: «یا عندلیب، هل تری من یجد حلاوةً بیانی او یُصیف فیما ظهر من عندی و هل تری من یطیرُ باجنحة الانقطاع فی هذا الهوآء؟»، ای عندلیب، آیا کسی را می‌بینی که حلاوت بیانم را دریابد؟ یا به آنچه از نزدم ظاهر شده انصاف دهد؟ و آیا نفسی را مشاهده می‌کنی که با بال‌های انقطاع در این هوا پرواز کند؟ آخر خطاب مهیمن حضرتش، در ام‌الکتابش این است که: «ای زمینیان، به خداوند قسم از دل سنگ خارا نهرهای آب شیرین و گوارا جوشیدن گرفت، زیرا که حلاوت بیان پروردگار مختارتان اخذش نمود، و شما هم چنان از غافلانید. آنچه را داراید بگذارید و با بال‌های انقطاع فوق ابداع پرواز کنید». و ما اهل بهاء، بخصوص ما بلادیدگان جمال کبریا در ایران معلاً، هر یک، از انتهای روح، پاسخ می‌گوییم که به چشم، ای مولای بی‌همتا، حلاوتش را یافته و هم چنان خواهیم یافت و با بال‌های انقطاع در هوای محبت پرواز کرده و هم چنان خواهیم کرد؛ سالیان متوالی تحمل مصائب سخت در بحبوحه استیلاي بلايای لاثحصی، دلیل صدق سخنان است؛ اما اکنون هم هر کداممان بر می‌خیزیم و با صدای بلند اعلان می‌نماییم که: «ای خداوند، مرا در ظلّ شجرة فردانیت داخل کن و در سایه سدره سلطان وحدانیت وارد نما؛ سپس حلاوت آیات و آنچه از مرواریدهای علمت که در آن ودیعه شده و برای بندگانت اراده کرده‌ای، به من بچشان»؛ و با خلوص و محویت بیان می‌داریم که: «پاک و مقدّسی تو، ای کسی که به شیرینی سخت یکتاپرستان به سوی آستان شتابان شدند».

(۸۲۶) ریحیق معمول:

(۱) «أَنْ اجْتَمِعُوا عَلَيَّ حَبُّ اللَّهِ ثُمَّ اشْرَبُوا رَحِيقَ الْبَيَانِ بِاسْمِهِ الْمَهِيْمِنِ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ.» (جمال ابهی، لئالی الحکمة ۲، پاراگراف ۱۲۵، ص ۲۵۲)

(۲) «ریحیق بقا... از معین قلم اعلی جاری است.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۹۲)

(۳) «باید کلّ هر یوم از ریحیق بیان مقصود عالمیان بیاشامند و این ریحیق در مقامی آیات حق جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا... این ریحیق در مقامی سبب حیات عالم



- است و در مقامی علت حفظ امم. من شرب منه فاز بالاستقامة الكبرى على هذا الامر الذي به اضطربت افئدة الوری.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۱۱)
- (۴) «قدری تفکر در کلمات منزل آیات نمائید تا از رحیق صافی که در آن مکنونست بیاشامید.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۵۶)
- (۵) «لله خزائنُ البیان لو یَنْزِلُ آیةٌ مِنْهَا او یَظْهَرُ لَوْلُو مِنْهَا لَتَرَى النَّاسَ سُکَارَى مِنْ رَحِیقِ بَیَانِ اللَّهِ مَوْلَى الْوَرَى.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۵)
- (۶) «ای قلم روز گفتار است، بگو آنچه باید گفت؛ دوستان الهی را از رحیق حقیقی محروم منما.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۵)
- (۷) «طوبی لِنَفْسٍ فَازَتْ بِكَلِمَةِ اللَّهِ وَشَرِبَتْ رَحِیقَ الْبَیَانِ مِنْ أیدی الْعَطَاءِ أَلَا إِنَّهُ مِنْ الْمُقَرَّبِينَ فِی لَوْحِ كَرِیمٍ.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۵۹)
- (۸) «لو تُشْرَبُ رَحِیقَ الْحِیَوَانِ مِنْ كَوْسِ كَلِمَاتِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ لَتَصِلُ الی مَقَامٍ تَنْقَطِعُ عَمَّا عِنْدَكَ وَتَصِیحُ بِاسْمِ بَیْنِ الْعَالَمِینِ.» (الواح ملوک، ص ۱۰۶)
- (۹) «أَمَّا الْبَهَاءُ عَلَیْكَ وَ عَلَیْ مَنْ مَعَكَ مِنْ أَحْبَابِی الَّذِینَ شَرَبُوا رَحِیقَ آیَاتِ الْمَجْدَبِ الْمَحِیِّ الرَّیْقِ اللَّطِیفِ.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، پاراگراف ۱۳۷، ص ۲۸۰)
- (۱۰) «طوبی لِمَنْ أَخَذَهُ سُكْرُ رَحِیقِ الْبَیَانِ مِنْ كَأْسِ السُّبْحَانِ وَ تَحَرَّكَ مِنْ هَذَا الْعَرَفِ الَّذِی كَانَ مِنْ قَمِیصِ الْجَمَالِ بِالْأَفْضَالِ مَرْسُولًا.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، پاراگراف ۱۲، ص ۴۹)
- (۱۱) «خُذْ كَأْسَ الْبَیَانِ مِنْ كَلِمَاتِی ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهَا رَحِیقَ الْمَعَانِیِ وَ التَّبَیَانِ بِاسْمِیِ وَ سُلْطَانِی تَاللهِ أَنَّهُ تَجْعَلُكَ غَنِيًّا عَنِ سِوَائِیِ.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۱۱۵، ص ۲۶۸)
- (۱۲) «طوبی لكَ بِمَا فَزْتَ بِرَحِیقِ الْبَیَانِ الَّذِیِ اِدَارْتَهُ اِنَامَلُ عَطَاءِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ بَیْنَ الْاِمْكَانِ.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۱۴۵)
- (۱۳) «هَنِيئًا لِمَنْ شَرِبَ رَحِیقَ الْبَیَانِ.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۱۷۸)
- (۱۴) «هَنِيئًا لِحَبَابِكَ بِمَا شَرِبْتَ رَحِیقَ الْبَیَانِ وَ سَلْسِیلَ الْعَرْفَانِ وَ هَنِيئًا لِمَنْ شَرِبَ وَ فَازَ وَ وِیْلٌ لِلْغَافِلِینِ.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۹)

- (١٥) «سَقَيْنَاكَ رَحِيقَ الْبَيَانِ مِنْ قَدَحِ الطَّافِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَهُوَ هَذَا الْفَمُّ الْمُقَدَّسُ الَّذِي إِذَا فَتَحَ اهْتَزَّتِ الْمَمَكَنَاتُ وَتَحَرَّكَتِ الْمَوْجُودَاتُ وَنَطَقَتِ الْوَرَقَاءُ هَذَا لِكَوْثَرِ الْحَيَوَانَ لِمَنْ فِي الْإِبْدَاعِ.» (الوَّاحِ نَازِلٌ بَعْدَ أَزْكَاتِ الْقُدْسِ، ص ١٢٠)
- (١٦) «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ... أَنْ تُشْرِبَنِي مِنْ رَحِيقِ بَيَانِكَ.» (مَجْمُوعَةُ إِذْكَارٍ، بَنْد ١٧٧)
- (١٧) «أَنْتَ يَا أَيُّهَا الْمَقْبَلُ إِذَا شَرِبْتَ رَحِيقَ الْحَيَوَانَ الَّذِي جَرَى مِنْ قَلَمِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ، قَل لَكَ الْحَمْدُ يَا مُبْدِعَ الْإِكْوَانِ بِمَا ذَكَرْتَنِي فِي السَّجْنِ إِذْ كُنْتُ بَيْنَ أَيْدِي الْفُجَّارِ.» (آثَارُ قَلَمِ أَعْلَى ١، فَرْقَةٌ ٢١٤، ص ٣٦٧)
- (١٨) «طُوبَى لِمَنْ شَرِبَ رَحِيقَ الْبَيَانِ مِنْ يَدِ عِنَايَةِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ، وَيَلْ لِكُلِّ مُعْرَضٍ قَامَ عَلَيِ الْإِعْرَاضِ.» (آثَارُ قَلَمِ أَعْلَى ٢، ص ٧٢)
- (١٩) «خَذُوا رَحِيقَ الْبَيَانِ بِأَسْمَى ثُمَّ اشْرَبُوا مِنْهُ بِذِكْرِي الَّذِي أَحَاطَ الْجِهَاتُ.» (آثَارُ قَلَمِ أَعْلَى ٢، ص ١٤٨)
- (٢٠) «طُوبَى لِعَبْدٍ فَازَ بِرَحِيقِ بَيَانِي وَفِرَاتِ رَحْمَتِي وَفُضِّلِي الَّذِي أَحَاطَ الْأَفَاقُ.» (آثَارُ قَلَمِ أَعْلَى ٢، ص ١١٧)
- (٢١) «قَدْ خُلِقَتِ الْأَشْيَاءُ لِعِرْفَانِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ، فَلَمَّا رُفِعَ الْغِطَاءُ وَلَا حَتَّ أَنْوَارُ الْوَجْهِ مِنْ الْإِفْقِ الْأَعْلَى اعْتَرَضُوا عَلَيْهِ وَأَعْرَضُوا عَنْهُ، إِلَّا مَنْ شَرِبَ رَحِيقَ الْإِلَهَامِ مِنْ بَيَانِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُهَيْمِنِ الْعَلِيمِ الْخَيْرِ.» (آثَارُ قَلَمِ أَعْلَى ٢، ص ١٨٦)
- (٢٢) «إِن رَحِيقَ (رَحِيقِ بَيَانِ) دَرِ مَقَامِي سَبَبُ حَيَاتِ عَالَمِ اسْتِ وَدَرِ مَقَامِي عَلَتْ حَفْظِ أَمِّ.» (إِشْرَاقَاتُ وَچِنْدِ لُوحِ دِيگَرِ، ص ٢١١)
- (٢٣) «مَنْ شَرِبَ مِنْهُ (رَحِيقِ بَيَانِ) فَازَ بِالْإِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى عَلَيِ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ اضْطَرَبَتْ أَفئِدَةُ الْوَرَى.» (إِشْرَاقَاتُ وَچِنْدِ لُوحِ دِيگَرِ، ص ٢١١)
- (٢٤) «إِذَا فُزْتَ بِآثَارِ قَلَمِي الْأَعْلَى وَشَرِبْتَ رَحِيقَ الْوَحْيِ مِنْ يَدِ عَطَاءِ مَوْلَى الْوَرَى، قَل الْهِيَ الْهِيَ لَكَ الْحَمْدُ.» (آثَارُ قَلَمِ أَعْلَى ٥، ص ٢٢٧)
- (٢٥) «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِضِيَاءِ غُرَّتِكَ الْغُرَّاءِ (سَيْمَى زِيَابَيْتِ) وَإِشْرَاقِ أَنْوَارِ وَجْهِكَ مِنْ الْإِفْقِ الْأَعْلَى... أَنْ تُشْرِبَنِي مِنْ رَحِيقِ بَيَانِكَ.» (إِدْعِيَّةُ حَضْرَتِ مُحِبُّوبِ، ص ١٢٢)

۲۶) «اللهم انى اسألك باسمك الذى جعلته سلطان الاسماء... ان ترزقنى خمر بيانك.» (ادعية حضرت محبوب، ص ۱۲۴)

۲۷) «طوبى لك بما اخذت راح البيان من راحة الرحمن.» (الواح سلاطين، ص ۲۲۰)

۲۸) «ان اشربن يا اماء الله خمر المعالى من كتوس الكلمات.» (گنجینه حدود و احكام، ص ۴۲۹)

۲۹) «ان ادخلوا يا قوم فى ظل الكلمة ثم اشربوا منها رحيق المعانى و البيان.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۳۳۲)

۳۰) «فوالله خمر معانى كلمات الهية چنان جذبش (آقا سيد اسمعيل زواره‌ای) نمود که از خود و کونين غافل گشت.» (کتاب بدیع، ص ۳۷۱)

۳۱) «طوبى لمن شرب رحيق البيان من اصابع رحمة ربه الرحمن.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۴)

۳۲) «كبر من قبلى على احبائى فى هناك ليشربون من كلماتى رحيق عنائتى.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۱۹)

۳۳) «يا افنانى ان اشرب من كل حرف من آيات ربك، رحيق البقاء.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۱۴۲)

۳۴) «ان الذى شرب رحيق البيان من يد عطائى، انه ممن فاز بكل الخير.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۳۰۶)

۳۵) «صهباى روحانى... از قلم عنایت جاری است.» (آیات الهی ۲، ص ۸۷)

۳۶) «طوبى از برای نفسی که... از رحيق بیان که از قلم رحمن جاری است، قسمت برد.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۸)

۳۷) «اسمع النداء من شطر عكاء و خذ بيدك اليمنى كأساً من رحيق بيان ربك مولى الورى و بيدك الأخرى كوباً من ذكري الابهى.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۸)

۳۸) «افرحوا يا اوليائى باسمى ثم اشربوا رحيق البيان من كأس عطائى رغماً للذين نقضوا عهدى و ميثاقى.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۲۰۸)

(۳۹) «هَنِيئًا لِمَن شَرِبَ رَحِيقَ الْحَيَوَانِ مِنْ بَيَانِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۵۰)

(۴۰) «هر نفسی فی الحقیقه در این یوم اعزّ اقدس به معرفه الله فائز شد و از رحیق بیانش آشامید، او محفوظ بوده و هست. اگر فی المثل جنود و صفوف عالم بر منعش قیام نمایند هر آینه خود را عاجز مشاهده کنند. انشاء الله جمیع اهل بهاء به این اثواب مقدسه نورا مزینند.» (آیات الهی ۲، ص ۱۷۹)

(۴۱) «رحیق بیان... از قلم رحمن جاری است.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۸)

(۴۲) «یا أفنّانی، انّ اشرب من کُلِّ حرفٍ من آیاتِ ربِّک رحیق البقاء، ثمّ اشکر ربِّک المّعطی الکریم.» (قلم اعلی ۷، ص ۱۴۲)

(۴۳) «قُلْ یا قومِ ان تریدوا الآیاتِ انّها أحاطتِ الجهاتِ و ان تریدوا البیناتِ انّها ظهرت بالحقّ و ان تریدوا الرحیق تالله فُتَحَ خَتْمُهُ بِاصْبَعِ الْقَدْرَةِ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْوَجُودِ.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۳۳۵)

قبل از پرداختن به تبیین مبسوط این مبحث، بهتر است به عنوان مطلع مقال، به این چند فقره مبارکه دل بسپاریم: «ای قلم، روز گفتار است؛ بگو آنچه باید گفت؛ دوستان الهی را از رحیق حقیقی محروم منما؛ هرگز محروم نفرموده است، ملاحظه کنید: «الله خزائن البیان لو ینزل آیه منها او ینظر لؤلؤ منها لتری الناس سُکاری من رحیق بیان الله مولی الوری»، خداوند گنجینه‌های بیان دارد؛ اگر آیه‌ای از آن را نازل کند یا مرواریدی از آن را آشکار نماید، حتما خلق را از رحیق بیان خداوندی که مولای مردمان است، مدهوش خواهی دید. چه رحیق شکفت‌انگیزی! سپس به این فرامین حضرتش توجه می‌کنیم: «انّ اجتمعوا علی حبّ الله ثمّ اشربوا رحیق البیان باسمه المهیمن علی العالمین»، به محبت الهی دور یکدیگر جمع شوید و به نام او که مهیمن بر عالمیان است، رحیق بیان بنوشید؛ و نیز «قدری تفکر در کلمات منزل آیات نمائید تا از رحیق صافی که در آن مکنونست بیاشامید». چه هدایات حیات‌بخشی! پاسخ سالکان سبیل تعالی که حتمی است؛ ما هم به سهم خود قول می‌دهیم که جمع شویم و در «کلمات منزل آیات» تفکر کنیم. ما از قبل هم فراگرفته و یقین نموده بودیم که بدون کاربرد قوای حسی و ذهنی و روحی خود، بهره

چندانی از این شراب ناب و پاکیزه نخواهیم برد. ما خوب می دانیم که اجر و پاداشمان برای چنین کاری چیست: «إِنَّمَا الْبَهَاءُ عَلِيكَ وَ عَلِيٌّ مِنْ مَعَكَ مِنْ أَحْبَابِي الَّذِينَ شَرِبُوا رَحِيقَ آيَاتِي الْمَجْذِبِ الْمُحِبِّي الرَّقِيقِ اللَّطِيفِ»، بهاء بر تو و بر کسانی که با تو هستند باد. آنان دوستان منند که از رحیق آیات جذّاب و حیات بخش و رقیق و لطیفم نوشیدند. چه شراب ناب و بی همتایی!

آری، نماد معروف و متشخص دیگری که از دیر زمان معرّف و مبین حالات و کیفیات روحانی آیات الهی بوده و بالاخص در آیات و آثار این ظهور اعظم، کاربردی واسع و وافر یافته، «رحیق» است؛ با مترادفات شراب، باده، خمر و صهباء. گرچه مطابق حکم صریح کتاب مستطاب اقدس<sup>۱</sup>، شرب انواع مُسکِرَات ممنوع گشته است؛ اما رحیق یا شراب یا خمر به لحاظ کاربردش در کتب آسمانی سلف<sup>۲</sup> و نیز استفاده اش در ادبیات غنی «لغت نورا» (زبان فارسی) و بخصوص با توجه به آن نشاط و سرمستی که نصیب نوشندگان می گردد، به عنوان یک نماد نیرومند برای ارائه و القای حقایق و معانی و نیز حالات و کیفیات روحانی در آیات و آثار الهی وسیعاً به کار رفته است. اول تصریح جمال ابهی است که «از برای این رحیق تعبیرات شتی در صحیفه حمراء از قلم اعلی ثبت شده. در این مقام، به کلمه علیا تعبیر شد و همچنین به قلم اعلی... و همچنین به آنچه از قلم مالک قدم جاری و ساری است». دوّم تأکید حضرت مولا است که «این رحیق، بیانی است که از لسان عظمت جاری و ظاهر گشته» است، و سوّم توضیح مظهر خدا است که «صهبای روحانی» یا «رحیق بیان»، «از قلم عنایت» یا «از قلم رحمن» جاری شده است.

گرچه در مباحث قبلی (مبحث ۱۶)، مشروحاً پیرامون «حقایق و معانی» بدیعه مندمج و مکنون در آثار الهیه گفتگو شد؛ اما در این جا، همان حقایق و معانی و نیز پدیده‌های دیگر و حتی برتر، از آیات ربّانی، که تحت عنوان «حالات و کیفیات روحانی» ذکر می شود،

<sup>۱</sup> بند ۱۱۹.

<sup>۲</sup> از جمله به قرآن مجید سوره واقعه، آیه ۷۵ و نیز سوره مطففین مراجعه شود.

در قالب این نماد معروف و باستانی و البته متعلقات و معادلات مربوطه‌اش، به بررسی در می‌آید.

ندای مظهر کبرای الهی، حضرت بهاءالله مُسَلّی، در افق‌های عالم هستی می‌پیچد و پژواک سوگند بلندش از سینهٔ سموات به گوش می‌رسد و به قلوب و ارواح آدمیان روح ایمان و اطمینان می‌دمد که از ظرف بیان با شکوهش، شراب پرجوشش سرریز گشته است. کلمات ربُّ العالمین همچون ظروف بلورینند و حقایق و معانی همانند شراب نورین؛ و ساقی هم «نفس حقّ جَلّ جلاله است»<sup>۱</sup>. و در محضر چنین ساقی والامقام و یکتایی، بار عام آراسته آمد و همگان چه اقویا و چه ضعفا، به این محفل مبارک نروا، فراخوانده شدند تا ببینند، جمال بی‌همال محبوب عالمیان را ببینند و از دست مرحمتش جام بادهٔ خوشگوار بگیرند و سیراب و سرشار بنوشند. مظهر ذوالجلال چون ساقی پُرجمال است و کلام نازینش چون جام بلورین خوش‌نگار و حقایق بدیعۀ مندمجه در آن، چون خمر هفت ساله و محفل مؤمنان چون مجلس عاشقان پاک‌باخته. ساقی پُرجدبه از رحیق مُهربگشوده در جام زرّین می‌ریزد و با دست سیمین به عاشقان دل‌رفته نثار می‌کند؛ به همین سان، مظهر مقدّس الهی از حقایق و معانی روحانی در آیات و کلمات سبحانی می‌ریزد و با دست مرحمت به عارفان مظهر احدیّت ایثار می‌نماید. آنان از شراب می‌نوشند و سرمست و شیدایی می‌گردند، و اینان از حقایق و معانی می‌فهمند و منقطع و متعالی می‌شوند.

اما در این خوان گسترده، وظیفهٔ یاران شوریده چیست؟ شایسته چنان که دست نیاز به آستان بی‌انباز بلند کنیم و از صمیم قلب خداوند راز را به فروغ روشن جبینش و به اشراق انوار جمالش، متجلّی و متلثلاً از افق اعلایش، سوگند دهیم که ما را نیز از این شراب شورانگیز کلامش، از این رحیق روحانی بیانش، بنوشاند و نیز حضرتش را به نام مبارکش، سلطان تمامی نام‌ها، قسم دهیم که ما را هم از این خمر مشک‌بیز بهجت‌خیز، بچشاند.

---

<sup>۱</sup> آیات الهی ۲، ص ۲۹۹.

و چیست پاداش کسانی که به شرب این رحیق روحانی دست یافته‌اند؟ همچون دیگر عطایای روحانیّه الهیه، در این جا نیز، این طویا و مرحبای ربُّ الارباب است که بی حد و حساب نصیب نوشندگان این شراب ناب می‌شود: «طوبی لک بما اخذتَ راحَ البیان من راحةِ الرَّحمن»، خوشا به حال تو که شراب بیان را از دست رحمن اخذ کردی؛ «طوبی از برای نفسی که... از رحیق بیان که از قلم رحمن جاری است، قسمت برد»؛ «طوبی لمن شرب رحیق البیان من ید عنایةِ رَبِّهِ الرَّحمن»، خوشا به حال کسی که شراب بیان را از دست عنایت پروردگار رحمانش نوشید؛ «طوبی لمن شرب رحیق البیان من اصابعِ رحمةِ رَبِّهِ الرَّحمن»، خوشا به حال کسی که رحیق بیان را از انگشتان رحمت پروردگار رحمانش گرفت و نوشید؛ «طوبی لعبدٍ فاز برحیق بیانی و فرات رحمتی و فضلی الذی احاطه الافاق»، خوشا به حال کسی که به رحیق بیانم و فرات فضل و رحمتم که بر افق‌ها احاطه دارد، فائز شد؛ «هنیئاً لمن شرب رحیق الحیوان من بیان رَبِّهِ الرَّحمن» گوارا باد برای کسی که از بیان خداوند بخشاینده‌اش شراب زندگی نوشید؛ و نیز خطاب به یکی از بندگان حضرتش است: «هنیئاً لجنابک بما شربتَ رحیقَ البیان و سلسبیلَ العرفان»، خوشگوار باد برای آن جناب نوشیدن شراب بیان و سلسبیل عرفان. و کدام است نتیجه و ثمره این نوشیدن عجیب و سرمست شدن غریب؟ مقدمتاً این که «مبارک قلبی که از آن رحیق آشامید»، و بعد، «این رحیق در مقامی سبب حیات عالم است و در مقامی علت حفظ امم»؛ و «من شرب منه فاز بالاستقامة الکبری علی هذا الامر الذی به اضطربت افتدة الوری»، کسی که از آن نوشید به استقامت کبری بر این امری که قلوب مردمان از آن مضطرب شد، فائزگشت؛ «هر نفسی فی الحقیقه از آن بیاشامد... جمیع عالم قادر بر منع او نباشد.» و سرانجام، «هر نفسی فی الحقیقه... از رحیق بیانش آشامید، او محفوظ بوده و هست؛ اگر فی‌المثل جنود و صفوف عالم بر منعش قیام نمایند، هر آینه خود را عاجز مشاهده کنند.» و این ثمرات درخشان، این امید و آرزوی حضرت یزدان را هم به دنبال دارد که «انشاءالله جمیع اهل بهاء به این اثواب مقدسه نورا مزینند». آیا آنچه که بندگان باوفای جمال ابهی را در ایران معلاً به سهولت بر فراز سکوی دار برد و یا به آسانی در کنار دیوار کشید، غیر از تأثیرات این شراب ناب بوده است؟

و این است نمونه‌هایی از فرمان مظهر احدیه به تمامی قوم و قبیله خود در این زمینه خجسته: اول این که کُلّ عباد و اماء در ظلّ کلمه‌الله داخل شوند و در حدّ احتیاج و استطاعت خود، رحیق حقایق را از کئوس کلماتش بنوشند و خمر معانی را از جام‌های آیاتش سرکشند؛ و دوّم این که همچون یکی از افنان سدره مبارکه<sup>۱</sup> «رحیق البقاء»، شراب جاودانگی را «من کُلّ حرفٍ من آیات ربّ»، از هر حرفی از آیات پروردگار درنوشند؛ فرامینی که باز مکرّر می‌شود: «إسمع النداء من شطر عکاء و خذ بیدک الیمنی کأساً من رحیق بیان ربّک مولی الوری و بیدک الأخری کوباً من ذکری الابهی»، بشنو ندایی را که از جهت عکا بلند است و با دست راست جامی از شراب بیان پروردگارت را که مولای خلق است، اخذ کن و با دست دیگر هم لیوانی از ذکر ابهیم را بگیر؛ «یا افنانی، ان اشرب من کُلّ حرفٍ من آیات ربّک رحیق البقاء ثم اشکر ربّک المعطی الکریم»، ای افنان من، ای شاخه روئیده از تنه من، از هر حرفی از آیات پروردگارت رحیق بقا بنوش، سپس او را که بخشنده و کریم است سپاس گوی. بعد هم همه مؤمنان آستانش مخاطب می‌شوند: «خذوا رحیق البیان باسمی ثم اشربوا منه بذکری الذی احاط الجهات»، شراب بیان را به نام من بگیرید و به یاد من بنوشید؛ «افرحوا یا اولیائی باسمی ثم اشربوا رحیق البیان من کأس عطائی، رغماً للذین نقضوا عهدی و میثاقی»، به نام من شادی کنید ای اولیایم، سپس در بیزاری از کسانی که عهد و میثاقم را شکستند، شراب بیان را از جام عطایم درنوشید.

اما آیا در مورد چنین نوشندگانی سعادت‌مند مصداقی تاریخی هم موجود است؟ بلی، «محبوب الشهداء، جناب آقا سید اسمعیل زواره»، کسی «که به دست خود، حباً لهذا الظهور، سر فدا نمود»<sup>۲</sup>، نمونه درخشانی است از کسانی که از ید آن ساقی احدیه، این رحیق الهیه را اخذ کردند و سرکشیدند و این است اثر نفوذ «سُکر خمر معانی کلمات الهیه» در جان و روان او: «سید مذکور بعد از ورود حضرت ابهی (به منزل او در بغداد)، غذای روحانی طلب نموده. (حضرتش) فرمودند بیا و در مقابل بنشین. بعد از جلوس،

<sup>۱</sup> افنان لقب بستگان حضرت ربّ اعلی است که به جمال ابهی ایمان آوردند.

<sup>۲</sup> کتاب بدیع، ص ۳۷۱.



(آن حضرت) بیاناتی فرمودند. فوالله سُکر خمر معانی کلمات الهیه چنان جذبش نمود که از خود و کونین (دو عالم) غافل گشت... به شأنی کلماتُ الله در قلب مُقبل الی الله مؤثر افتاد که جمیع ارکانش به نار مَحَبَّتِ الله مشتعل (شد)... (بعد از این واقعه) آن سید در کُلّ حین، به شأن بدیع ظاهر و به شأنی حُبُّ الله اخذش نمود که بالاخره از آکل و شُرب منقطع شد... تا آن که یومی از ایام، در اوّل فجر برخاسته... تیغی اخذ نمود... و به قربانگاه دوست شتافت... تا آن که در خارج مدینه، قرب شَطّ، مقابل بیت، به دست خود حنجر مبارک را قطع نمود»<sup>۱</sup>.

اما موقف و مقام محرومان از این رحیق گران چیست؟ نخست بینیم اینها چه کسانیند: «قد خلقت الاشیاء لِعرفان مالکِ الاسماء فلَمَّا رُفِعَ العِطَاءُ و لاحت انوارُ الوجه من الافق الاعلی اعترضوا علیه و اعرضوا عنه الا من شربِ رحیقِ الالهام من بیان الله المقتدر المهیمن العلیم الخبیر»، تمامی اشیاء برای عرفان مالک اسماء خلق شده‌اند، اما وقتی پرده کنار رفت و انوار وجه از افق اعلی تابان شد، اعتراض کردند و اعراض نمودند، مگر کسانی که رحیق الهام را از بیان خداوند مقتدر مهیمن علیم خبیر نوشیدند. و چنین است احوال معرضین از این شراب نورین: اوّل این که «ویل للغافلین»، وای به حال غافلان از آن؛ دوّم این که «ویل لکلّ مُعرضٍ قام علی الاعراض»، وای به حال هر معرضی که به اعراض (از آن) قیام کرد؛ سوّم این که «انّ الذی ما شرب من رَحیقِنَا المَخْتومِ<sup>۲</sup> الذی فَکَکْنَا ختمَهُ بِاسْمِنَا الْقِیومِ، انه ما فاز بانوار التّوحید و ما عرف المقصود من کتب الله ربّ الارض و السماء و مالک الآخرة و الأولى و کان من المشرکین فی کتاب الله العلیم الخبیر»، کسی که از شراب مختومی که به اسم قیوم خود مهرش را برداشتیم، ننوشید؛ به انوار توحید فائز نشد و به مقصود از کتب خداوند، پروردگار زمین و آسمان و صاحب آغاز و پایان، پی نبرد و در کتاب خداوند علیم خبیر از مشرکان محسوب گشت.

دیدیم و یقین کردیم که حتی نوشیدن شراب الهام از بیان پروردگار اَنام ممکن و میسر است، و همین است ثمره نهایی فوز به آثار قلم اعلی و نتیجه قطعی وصل به آیات

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> در مورد خواصّ و خلاقیت‌های "رحیق مختوم" به مبحث بعدی مراجعه نمایید.

حضرت کبریا، و کسی که از چنین منبع لایزال، حقایق و معانی اخذ کند و حالات روحانی جذب نماید، نه تنها الهامات غیبیه به فؤادش خطوط می‌کند، بلکه به کُلّ خیر هم فائز می‌شود؛ همان خیر و خوبی‌ای که از دیر زمان، وصول به آن، آرزوی قلبی همه عارفان و نیک مردان تاریخ بوده است. اما اکنون، به برکت فیوضات قلم‌اعلی و عنایات جمال اقدس ابهی، هر کسی که به فیض ایمان به جمال جانان فائز شود، به سهولت به این موهبت کبری دسترسی می‌یابد؛ و ما اهل بهاء، بخصوص ما بندگان درگاه کبریا در ایران معلاً، از قبل به این فیض عظمی مفتخر بوده‌ایم و اکنون نیز با تمام دل و جان، و با همه عشق و ایمان، دل به این نصیحت حضرت منّان می‌سپاریم که «یا قوم، انْ تَرِيدُوا الْآيَاتِ، اِنَّهَا اِحَاطَتِ الْجِهَاتِ وَ انْ تَرِيدُوا الْبَيِّنَاتِ، اِنَّهَا ظَهَرَتْ بِالْحَقِّ وَ انْ تَرِيدُوا الرَّحِيقَ، تَاللهُ فُتِحَ خَتْمُهُ بِاصْبَعِ الْقَدْرَةِ مِنْ لَدَى اللهِ مَالِكِ الْوُجُودِ»، ای مردم من، اگر آیات می‌خواهید که بر کُلّ جهات احاطه یافته، و اگر بیّنات می‌طلبید که به حق و راستی نمودار گشته، و اگر شراب ناب می‌جوئید به خداوند قسم، مُهرش به انگشت اقتدار و به اذن حضرت کردگار، برداشته شده. آری، ای عبد، «از جام الطاف پروردگار رحمانت، شراب بیان بر تو نوشانیدیم؛ و آن جام، همین دهان پاکیزه است که وقتی گشوده شد، ممکنات به جنبش افتادند و موجودات به حرکت برخاستند و کبوتر بهشتی به سخن آمد» و گفت: «این همان کوثر زندگی است برای همه آفریدگان». «هان توای مُقبل، هنگامی که آن شراب زندگی را که از قلم پروردگار بخشنده‌ات جریان یافته، نوشیدی؛ بگو "ترا سپاس، ای خالق همه هستی‌ها"». باشد، چنین می‌گوییم: ترا سپاس، ای مولای بی‌قیاس؛ و بعد هم گوش به این فرمانیم که «باید کُلّ هر یوم از رحیق بیان مقصود عالمیان بیاشامند؛ و این رحیق در مقامی آیات حق جلّ جلاله بوده... این رحیق در مقامی سبب حیات عالم است و در مقامی علّت حفظ امم. مَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَازَ بِالْاِسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى عَلٰى هَذَا الْاَمْرِ الَّذِي بِهِ اَضْطَرَبَتِ اَفْتَدَةُ الْوَرَى»، کسی که از این رحیق نوشید به استقامت کبری بر این امر اعظم فائز شد، امری که افتدّه خلق از آن مضطرب گشت. بلی، می‌نوشیم و بر امر الهی استقامت می‌کنیم و به دیگران هم می‌دهیم تا به تدریج، «حیات عالم» و «حفظ امم» نیز تضمین گردد؛ مگر نه این که خیل شهدای نازنین ایران زمین نیز چنین کردند؟

به جهت اجتناب از طولانی شدن مطلب، اطلاعات موجود در بقیه فقرات دقیقه را به صورت تبیین مُلَخَّص ارائه می‌دهیم: «خوشا به حال کسی که به کلمه‌الله فائز شد و رحیق بیان را از دستان عطا گرفت و نوشید»؛ «خوشا به حال کسی که رحیق بیان موجود در جام خداوند سبحان اخذش کرد»؛ «خوشا به حال تو که به رحیق بیان فائز شدی»؛ «خوشا به حال دهانت، چون که از رحیق بیان چشید»؛ «اگر رحیق حیوان را از جام‌های کلمات پروردگارت بنوشی، به مقامی واصل می‌شوی که از هر آنچه نزد خودت است منقطع می‌گردد»<sup>۱</sup>؛ «رحیق بقا از قلم اعلی جاری است»؛ «جام بیان را از کلماتم برگیر و به نام من، از آن رحیق معانی و تبیان بنوش»؛ در این عرصه، البته به تموجات طوبای طرب‌زای جمال ابهی توجه می‌کنیم که به گونه عبارت «خوشا به حال»، مکررا نصیب نوشندگان رحیق بیان مبارکشان می‌شود.

۹۲۶) رحیق مختوم:

- ۱) «تالله قد ترشح من آناء بیانی رحیقی المختوم.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۱۴۲)
- ۲) «انّ الذی ما شرب من ریحقنا المختوم الذی فککنا حتمه باسمنا القیوم انه ما فاز بانوار التوحید و ما عرف المقصود من کتب الله رب الارض و السماء و مالک الآخرة و الأولی و کان من المشرکین فی کتاب الله العلیم الخیر.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۶۰)
- ۳) «انشاء الله از رحیق مختوم که به اصبع قیوم گشوده شد، بیاشامی و قسمت بری. از برای این رحیق تعبیرات شتی در صحیفه حمراء از قلم اعلی ثبت شده. در این مقام، به کلمه علیا تعبیر شده و همچنین به قلم اعلی... و همچنین به آنچه از قلم مالک قدم جاری و ساری است. هر نفسی فی الحقیقه از آن بیاشامد و به او فائز شود، جمیع عالم قادر بر منع او نباشد.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۹)
- ۴) «الحمد لله رحیق مختوم به ایادی الطاف مفتوح گشت... مبارک قلبی که از آن رحیق آشامید.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۱۷۰)

<sup>۱</sup> به مبحث ۵۳۶ مراجعه شود.

- (۵) «خمر معانی این ظهور است که از قبل به رحیق مختوم ذکر شده (و) در کلمات مستور است و به خاتم عز مختوم.» (رحیق مختوم ۲، ص ۲۷۹- اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۵۹)
- (۶) «الها کریمما رحیما محبوبا مقصودا، شهادت می دهم بر این که ختم رحیق مختوم را به اصبع قدرت برداشتی... این رحیق بیانی است که از لسان عظمت جاری و ظاهر گشته.» (مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۰۷)
- (۷) «یا شیخ براستی می گویم ختم رحیق مختوم باسم قیوم برداشته شد خود را محروم منما.» (لوح شیخ نجفی، ص ۱۴)
- (۸) «اولیاء نفوسی هستند که... به صریر قلم اعلیٰ زنده و مسرور... از کوثر بیان نوشیده‌اند و از رحیق مختوم قسمت برده اند...» (اثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۱۹۷)
- (۹) «از حق می طلبیم نفوسی که از بحر حیوان آشامیده‌اند و به رحیق مختوم فائز گشته‌اند، به کتاب الله و آیاتہ متمسک شوند، یعنی ملاحظه کنند و تفکر نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۲۲۴)
- (۱۰) «یا شیخ در آنچه ذکر شده تفکر فرما شاید به قوت اسم قیوم از رحیق مختوم بیاشامی و بیابی آنچه را که کلّ از ادراکش عاجزند.» (لوح شیخ نجفی، ص ۸۴)
- (۱۱) «ربح حقیقی از برای نفسی است که رحیق مختوم را به اسم حضرت قیوم اخذ نمود و آشامید.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، پاراگراف ۳۵، ص ۱۰۷)
- (۱۲) «منهم (النّاس) مَنْ فَازَ بِالرَّحِیقِ المَخْتومِ الذّی فُكِّ بِمَفْتاحِ لِسَانِ مَطْعِ آیاتِ رَبِّکَ العزیزِ الوهّاب.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۴۶- الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۸۷- لوح حکماء)
- (۱۳) «نفوسی که از رحیق مختوم به اسم قیوم آشامیدند و به کوثر عرفان محبوب امکان فائز گشتند؛ انهم جنود ربک و لایعلم جنود ربک الا هو.» (آیات الهی ۲، ص ۱۲۰)
- قبل از هر چیز دل به دیالوگی می سپاریم که جمال ابهایی در نشاط حاصل از یک حادثه عظیمه عجیبه با خداوند هستی دارند: «الها کریمما رحیما محبوبا مقصودا، شهادت می دهم بر این که ختم رحیق مختوم را به اصبع قدرت برداشتی»، و سپس به سبب

میمنت و مبارکی این واقعه خجسته، آستان جلال احدیه را سپاس می‌گویند: «الحمد لله رحیق مختوم به ایادی الطاف مفتوح گشت». اما منبع و منشأ این رحیق عجیب چیست و کجا است؟ حضرت بهاءالله خود پاسخ می‌گویند: «تالله قد ترشح من آناء بیانی رحیقی المختوم»، به خداوند سوگند از ظروف بیانم رحیق مختوم فوران نمود؛ سپس در شناخت این پدیده تازه، توضیحات بیشتری عنایت می‌فرمایند: «از برای این رحیق تعبیرات شتی در صحیفه حمراء از قلم اعلی ثبت شده. در این مقام، به کلمه علیا تعبیر شده، و همچنین به قلم اعلی... و همچنین به آنچه از قلم مالک قدم جاری و ساری است»؛ «این رحیق بیانی است که از لسان عظمت جاری و ظاهر گشته» و حتی به نحو بسیار دقیق تر عیان می‌سازند که «خمر معانی این ظهور است که از قبل به رحیق مختوم ذکر شده (و) در کلمات مستور است و به خاتم عز مختوم». حال چیست مقام و موقف شارب این رحیق گران؟ اول این که سود حقیقی از آن او است: «ریح حقیقی از برای نفسی است که رحیق مختوم را به اسم حضرت قیوم اخذ نمود و آشامید»؛ دوم این که فضل استقامت و فیض خدمت نصیب او است: «هر نفسی فی الحقیقه از او بیاشامد و به او فائز شود، جمیع عالم قادر بر منع او نباشد؛ به حق ناطق شود و الی الحق توجه نماید و للحق بر خدمت امر قیام کند». و از این نفوس فراوان بودند؛ از جمله آنان، «من فاز بالرحیق المختوم الذی فُکِّ بمفتاح لسانِ مطلع آیات رب»، کسی که به آن رحیق مختومی فائز شد که مهرش به مفتاح لسان پروردگار برداشته شد، و از جمله آنان، احبای ستمدیده ایرانند که از همین رحیق نوشیدند و نه تنها امواج دریاها را بلایا را تحمل کردند، بلکه به جان به خدمت امر جانان قیام نمودند. اما چیست وظیفه کسانی که از این شراب شگفت‌انگیز می‌نوشند؟ مجدداً لسان کبریا در حالت دعا پاسخ می‌گوید: «از حق می‌طلبیم نفوسی که از بحر حیوان آشامیده‌اند و به رحیق مختوم فائز گشته‌اند، به کتاب الله و آیات متمسک شوند، یعنی ملاحظه کنند و تفکر نمایند». آیا غیر این انتظاری می‌رود؟ چطور ممکن است کسی که از رحیق مختوم، یعنی از روح نباض و فیاض آیات خداوند بی‌انبار نوشیده است، به کتاب الهی و آیاتش چنگ نزند، در آن ملاحظه نماید و در آن تفکر نکند؟ قطعاً چنین خواهد کرد؛ زیرا آن نوشیدن در واقع ثمره همین کوشیدن است. آری، «نفوسی که از رحیق



- (۲) «كذلك صرّفنا لك الآيات و نزلناها بالحقّ لتجد لذّة المائدة التي نزلت من السماء.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۸۹، ص ۲۴۳)
- (۳) «قد كَمُلَ ما رُقِمَ من القلم الاعلى في ملكوت الله ربّ الآخرة و الاولى و الذي اراده يأكُلُه و انه لِرِزْقٍ بديع.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ۹۵)
- (۴) «هم چنان که غذا از برای اجساد لازم است، همین قسم از برای ارواح واجب؛ غذای روح مائده منبیه لطیفه طریه (تر و تازه) است که از سماء عنایت الهی نازل شده است. اگر غذای روح به آن نرسد البته ضعیف شود.» (حضرت بهاء الله، مائده آسمانی ۸، مطلب چهاردهم، ص ۱۷)
- (۵) «در این مدامین (کتب الهیه)، ارزاق مقدّر است و نعم باقیه مقرر.» (کتاب ایقان، ص ۱۵۴)
- (۶) «سید مذکور (جناب آقا سید اسمعیل زواره) بعد از ورود حضرت ابهی، غذای روحانی طلب نموده. فرمودند بیا و در مقابل بنشین. بعد از جلوس بیاناتی فرمودند... سکر خمر معانی کلمات الهیه... جذبش نمود.» (کتاب بديع، ص ۳۷۱)
- (۷) «کتاب مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ... غذای روحانی بخشد و نعمت قدمائی چشانند.» (کتاب ایقان، ص ۱۵۴)
- (۸) «آیات غذای روح است؛ روح قوی می شود.» (کنجینه حدود و احکام، ص ۱۵۱)
- نماد ملموس و معروف دیگری که معرف و مبین قوای روحانی و انرژی های ربّانی مندمج و مکنون در کلام الهی است، غذا و خوراک است. گرسنگی که همان بروز نیاز بدن به مواد غذایی است، تجربه هر فرد انسانی است و شاید دیگر نمادی عمومی تر و ملموس تر و ساده تر از آب و غذا، برای بیان کیفیات روحانی و قوای معنوی نهفته و پوشیده در آیات و آثار الهی، نتوان یافت. مظهر مهربان الهی دیگر چه کند تا اذهان مردّد و ارواح مکدر نسل های انسانی را به قابلیت ها و خلاقیت های نهفته در کلمه طیبه اش مطمئن سازد؟ هم او است که به صرف محبّتی ازلی و ابدی خطاب به انسان زمینی می فرماید: «صرّفنا لك الآيات و نزلناها بالحقّ، لِنَجِدَ لَذَّةَ المائدةِ التي نزلت من السماء»، آیات را برای تو تصریف کردیم و به حق و راستی نازل نمودیم تا لذت مائده ای را که از آسمان نازل شده

است، بیابی. غذا، مجموعه‌ای از مواد شیمیایی متنوع است که مابازاء سوخت و ساز بدن بوده، پی‌ریزی زیرین و بنیاد نخستین بقاء و پایداری حیات را برای تمامی ارگانیسم‌های زنده، تشکیل می‌دهد. بدون جذب انرژی به مقدار و به موقع از طریق تغذیه، حیات هر موجود زنده‌ای به مخاطره می‌افتد و به سرعت مضمحل و معدوم می‌گردد. در بطن آیات الهی نیز حقایق و کیفیاتی نهفته است که برای روح آدمی، خاصیت غذا را دارد. به عبارت دقیق‌تر، همان‌گونه که جسم برای بقای خود به غذا محتاج است، جزئی دیگر از وجود آدمی، یعنی آن آیت الهی و جوهر ملکوتی و ودیعهٔ رحمانی که روحش نامیده‌اند، به این خواص روحانی مکنون در آیات الهی، محتاج است. غذا انرژی مادی و سبب ادامهٔ زندگی جسمانی است و حقایق و حالات نیز انرژی روحانی و علت ادامهٔ حیات معنوی است. غذای مادی نه تنها حیات و حرکت، بلکه رشد و نمؤ جسم را نیز تضمین می‌نماید و به همین صورت «غذای روحانی» هم نه فقط زندگی و پویایی، بلکه تکامل و تعالی روح را نیز ضمانت می‌کند. بدون غذا جسم ضعیف و ناتوان و متوقف می‌گردد و بدون آیات نیز روح نحیف و نالان می‌شود و «از کار می‌افتد». غذا علت قوت و نیرومندی جسم است و کیفیات روحانی آیات نیز سبب قدرت و توانمندی روح است. هر موجود زنده‌ای باید غذا را به موقع و به مقدار مصرف کند و به همین صورت هر مؤمن مخلصی نیز باید آیات را به موقع و به مقدار تلاوت نماید. غذای بیش از حد لازم سبب نقاهت می‌شود، تلاوت بیش از مقدار ضروری هم باعث کسالت می‌گردد. «أُتِلُوا آيَاتِ اللَّهِ عَلَىٰ قَدَرٍ لَا يَأْخُذُكُمُ الْكِسَالَةُ وَلَا الْحِزَانُ»<sup>۱</sup>، آیات الهی را آن قدر بخوانید که کسالت و احزان شما را نگیرد. وقت مناسب خوردن غذا صبح و ظهر و شام است، وقت اخذ حقایق و معانی و حالات روحانی از آیات نیز، صبح و مساء است، «أُتِلُوا آيَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ»<sup>۲</sup>، آیات الهی را در هر صبحگاه و شامگاه، تلاوت کنید. ظرفیت غذایی هر انسان در مراحل متوالی زندگی مختلف است؛ به همین سان ظرفیت ادراکی هر مؤمنی نیز در مدارج متکامل حیات متفاوت است. برای صرف غذا هر کسی خود باید حرکت کند و

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۹.

<sup>۲</sup> همان.



همّت گمارد؛ برای درک و اخذ حقایق و حالات آیات نیز هر مؤمنی خود باید جهد کند و اقدام نماید. غذای چیده شده در سفره سبب اجتماع و اتحاد بستگان و دوستان می شود، همه پیرامون آن گرد آمده با یکدیگر غذا می خورند؛ آیات مُنزله در الواح و آثار الهیه نیز علت اجتماع و اتحاد مؤمنان و همکیشان می گردد، کُلّ حول آن حلقه زده، با همدیگر می خوانند و می فهمند. هنگام تغذیه بر سر سفره، حاضران به یکدیگر تعارف و مساعدت می نمایند؛ هنگام درک حقایق و حالات از آیات مقدّسه نیز مؤمنان به همدیگر کمک و خدمت می کنند. غذا حالت تطابق یافته از موادّ طبیعی اولیه است که به کف همّت آشپز ماهر تهیه می شود، معانی و بدایع آیات هم حالت تطبیق یافته از معانی الهی اولیه است که به صرف فضل و رحمت مظهر احدیه قادر و قاهر، آماده می گردد. هر فرد انسانی به دست خود غذا را در دهان نهاده می جود و می بلعد و بدین وسیله زندگی جسمانیش تأمین می شود، و هر نفس مؤمنی نیز به همّت خود حقایق بدیعه را در ذهن خود نشانده، فکر می کند و درک می نماید و به این طریق حیات روحانیش تضمین می گردد. در آغاز زندگی که تغذیه مستقل برای کودک محال است، مادر به یاریش می شتابد و در دهانش غذای مناسب و مفید می گذارد؛ به همین شکل در بدو حیات که تفهّم مستقل برای اطفال محال است، مادر یا مربّی به مساعدتش می کوشد و در ذهنش آیات مناسب و معانی مفید می نهد.

تطابق همه جانبه مجموعه نمادین غذا با مجموعه معانی آیات، سبب حیرت و شگفتی است و تفکر و تعمق در آن، به استناد آثار مبارکه، باعث حصول ادراک و احساس متعالی، و چنین است زیرا تصریح نفس مظهر مقدّس الهی است که «هم چنان که غذا از برای اجساد لازم است، همین قسم از برای ارواح واجب؛ غذای روح مائده منیعه لطیفه طریه (تر و تازه) است که از سماء عنایت الهی نازل شده است. اگر غذای روح به آن نرسد البته ضعیف شود». اما این «مائده منیعه لطیفه طریه» چیست؟ این آیات الهی است، زیرا که تبیین و توضیح حضرت عبدالبهاء است که: «آیات غذای روح است». اگر غذا به جسم نرسد قطعاً نحیف می گردد؛ عیناً اگر آیات به روح نرسد حتماً ضیف می شود. «قد کَمَلَ ما رُقِمَ من القلم الاعلی فی ملکوتِ الله ربّ الآخرة و الاولی و الذی اراده، یأکله و

إِنَّه لَرِزْقٌ بَدِيعٌ»، آنچه از قلم اعلی رقم زده شد، در ملکوت خداوند، پروردگار آغاز و پایان، تکمیل گشته است؛ و هر کس که اراده او (مظهر الهی) را نماید، از آن می خورد؛ زیرا که آن، به راستی رزقی جدید و بدیع است.

در ازمنه قدیمه ارزاق عمومیه را در جایی مخصوص از مدینه محصوره، نگهداری می کردند و بدین طریق بخصوص در ایام سخت زمستان و یا هنگام هجوم دشمنان، حیات مردمان و تابعان را حفظ می نمودند و اکنون به اشاره قلم اعلی، «کتب الهیه» همچون همان مداینی است که در آنها «ارزاق مقدر» می شده است. قطعاً به فرمان سلاطین زمان، ارزاق را در انبارهای شهرها می گذاشته اند تا مردمان به تدریج استفاده نمایند؛ نیز به قدرت و مشیت مظاهر مقدسه دوران، حقایق و معانی در کتب و آیات الهی نهاده می شده، تا مؤمنان به تدریج از آنها بهره مند گردند. اهل مدینه به مقدار و به موقع و به نوبت، از ارزاق می گرفتند و می خوردند تا سال را به سر برند؛ و اهل ایمان نیز به مقدار و به موقع و به نوبت، از حقایق و بدایع مندمج در کتب الهیه اخذ می کردند تا دوره دین خود را به پایان برند. اما از میان این «کتب الهیه»، یکی بارز و برجسته و شاخص است؛ یکی مخصوص و متعلق به استعدادها و احتیاج های این نسل و نسل های لاحق است، و آن «کتاب مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ» است؛ لقب مبارکی که متعلق به مظهر کلی الهی، حضرت بهاء الله منجی، در دور بیان است. و تصریح قلم اعلی است که این کتاب مستطاب «غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشانند». اما این کتاب عظیم کجاست؟ آیا در دسترس همگان است؟ این کتاب مستطاب همین جا نزد ما است، همین «الواح محتومه» مبارکه است، و همه می توانیم به سهولت و آسانی به آن دسترسی داشته باشیم؛ زیرا تمام آنچه که از قلم اعلی نازل شده، تشکیل دهنده این کتاب مبین است و در تمامی آنها به حد لا تُعَدُّ و لا تُحصى، به قدر غیر قابل حساب و احصاء، حقایق و معانی بدیعه و حالات و کیفیات روحانی مندمج و مواج است. اما این «غذای روحانی» و «نعمت قدمانی» برای چه کسانی است، آیا فقط از آن مؤمنان است؟ خیر، هر کسی می تواند به آنها رجوع کند، «تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی

قدر طلبه و جهده، اخذ نماید»<sup>۱</sup>. عجیب این که در این الواح مبارکه برای هر کسی، یعنی هر فرد انسانی در این سیاره آبی، قسمتی مقدر شده است؛ که اگر رجوع کند و به تفکر و تفحص بپردازد، قطعاً سهم مقدر خود را دریافت می‌دارد و به حیات ابدی دست می‌یابد، و الا از آن محروم می‌شود و طبعاً از گرسنگی روحانی معدوم می‌گردد.

و از این غذای روحانی چه بسیار عارفان پاک‌باخته که میل کردند و از این نعمت قدمانی چه بی‌شمار عاشقان دل‌رفته که چشیدند و آن‌چنان هیمنه حیات بدیع اخذشان کرد و آن‌سان نشئه عشق الهی جذبشان نمود که جان شیرین را به رایگان نثار دوست دیرین کردند و لبخند زنان و سرود خوانان و پایکوبان، به قربان‌گاه شتافتند و از آن جمله، در عهد سابقه، جناب آقا سید اسمعیل زواره‌ای بود که «بعد از ورود حضرت ابھی (به منزلش در بغداد)، غذای روحانی طلب نمود» و هنگامی که آن را از کف کرم مولای عالم گرفت و میل کرد؛ یعنی کلمات الهی را شنید و به جان نشاند، حادثه‌ای رخ داد که شرح آن در بخش پیشین آمده است، رجوع نمایید؛ و در این عهد لاحق، در این ایام شهادت مستولی بر احباب حضرت رحمن در کشور مقدس ایران نیز چه بسیار اسمعیل‌ها که نیز از همان «غذای روحانی» میل کردند و بی‌مهابا، جان نازنین را فدای موعود عالمین نمودند. اکنون بیایید دست شکرانه به آستان خداوند یگانه بلند کنیم و بگوییم «لک الحمد یا الهنا بما أنزلت لنا ما... یرزقنا کلَّ خیرٍ أنزلته فی کتبک و زبرک»، ترا سپاس ای خداوند ما، چون که برایمان فروفرستادی چیزی که هر خیر نازل‌شده در کتب و زبرت را می‌چشاندمان. چه غذای مهم و موفوری، هر خیری که خداوند در کتاب‌ها، زبورهایش نازل نموده است؛ آیا جای شکرانه جاودانه ندارد؟ چرا دارد و به همین جهت هم هر فرد مؤمن این سپاس را حد اکثر به مدت ۵۵ سال، هرزور تکرار می‌نماید.

مبحث مهم و مهیج نحوه تأمین نیروهای محرکه ذهنی و روحی پایان یافت و طی آن واضح و عیان گردید که سالک سبیل تعالی، برای رفع نیازهای ضروری خود در مسیر سلوک و مجاهده، باید به چه منبعی مراجعه و به چه طریقی از آن استفاده نماید. در مبحث بعدی، به قصد ایضاح بیشتر و اثبات کامل تر کارآیی و کفایت این قوا و نیروها

<sup>۱</sup> دریای دانش، ص ۱۲۴.

برای تداوم مسیر تقدّم و تعالی، بعضی از نتایج قطعی و ثمرات حتمی ناشی از آن‌ها را به مطالعه و بررسی می‌گذاریم.  
(۳۶) مجاری بروز قوای مکتسبه:

اکنون این سؤال اساسی مطرح است که مجاری و قنوات بروز آن نیروهای محرکه بررسی شده در بخش پیشین چیستند؟ یعنی این نیروها به واسطه چه خصائصی در حرکت سالک سربلند ما جلوه می‌کنند و از طرق چه اعمال و احوالی در حیات او پدیدار می‌گردند؟ به عبارت معکوس، اکنون که او به این قوای خلاقه مجهز شده و از این نعمای نامتناهی بهره‌مند گشته، چه حلاوت و حرکاتی در زندگی او نمودار می‌شود و چه تأثیری در سیر و سفر ملکوتی او دارند. آیا سالک سبیل تعالی و قاصد افق‌های متعالی که «به جناحین عرفان، در هوای مَحَبَّتِ رحمن طیران» می‌نماید<sup>۱</sup> و «از کوی نفس و هوی هجرت»<sup>۲</sup> نموده، «به سوی حریم عزّ قدس»<sup>۳</sup> و «سبیل رضای (دوست)»<sup>۴</sup> در حرکت است، از بروزات روحانی‌ای مثل معرفت، مَحَبَّت، طهارت، انقطاع، استقامت، خدمت و به طور کلی حیات روحانی و نهایتاً جذب به افق‌های ماورایی مستغنی است؟ همین دو فقره مبارکه مذکوره پاسخ می‌گوید. سالک از «کوی نفس و هوی» هجرت کرده، به سوی «حریم عزّ قدس» در پرواز است؛ لہذا به طهارت و پاکی محتاج است، و اگر قرار است به مسیر و مقصدش وفادار باشد، نمی‌تواند به هر محرکی پاسخ گوید و با هر جاذبه‌ای کشیده شود و «جناحین» (دو بال) خود را به هر آب و گلی بیالاید؛ یعنی از جمله، برای وفاداری به عهد خود، به انقطاع و گسستگی و به استقامت و ایستادگی نیاز دارد و برای نگهداری میثاق خویش، به عرفان و معرفت محتاج است، همان قدر که پرنده برای رسیدن به مقصد خود، به بال‌هایی نیرومند نیازمند است. در این قسمت، طیّ ۹ مبحث متوالیه متکامله، به جنبه‌هایی از بروزات آن قوای قدسی و جلوه‌هایی از ظهورات این نیروهای روحی

۱ آیات الهی ۲، ص ۳۸۴.

۲ آیات الهی ۲، ص ۳۶۰.

۳ همان.

۴ همان.

می‌پردازیم. به روال کلی این مجموعه در هر مبحث پس از یک مقدمه کوتاه، فقرات دقیقه از نصوص مبارکه به عنوان منبع و مأخذ حقایق و معانی و سپس تبیینات سیستمی مربوطه به عنوان سازمان دهی و جمع بندی آنها، ارائه خواهد گشت.

(۱۳۶) معرفت آیات:

آیا عبارتی مثل «عرفان آیات» یا «معرفت آیات» صادق است؟ و اگر بلی، چگونه محقق می‌شود و در مسیر معرفت مظهریت الهی که قطعاً شرط ضروری معرفت ذات ربوبیت است، چه جایگاهی دارد؟ و آیا سالک ثابت ما در روند سلوک خود به آن محتاج است یا از آن مستغنی؟

(۱) «طوبی لمن... عرف آیاتک... و طار فی هوائک.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۶۶)

(۲) «من خطر فی قلبه بالتقابل بهذا القلم اوالمشاركة معه اوالتقرب اليه او عرفان ما يظهر منه يؤقن بان الشيطان وسوس في نفسه كذلك نزل الامر انتم تشعرون.» (قلم اعلی ۴، ص ۱۶۵، سورة القلم)

(۳) «آب بیان را نفوذ و تصرفیست که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند اینست آن آبی که می فرماید و من الماء کل شیء حی.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۹۲)

(۴) «انها (آیات الله) نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه و جعله الله مقدساً عن عرفان العالمين.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۹۵- مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۷۱- لوح قناع)

(۵) «ای محمد، کلمه حقّ مثل وجود حقّ ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا است. پس سمع را از استماعش محروم مکن و قلب را از عرفانش ممنوع منما.» (آیات الهی ۲، ص ۳۷۶)

(۶) «وَعَمْرِي لَوْ تَعْرِفُ مَا نُزِّلَ مِنْ قَلَمِي وَ تَطَّلِعُ عَلَى خَزَائِنِ امْرِي وَ لَأَلِيَّ اسْرَارِي فِي بَحْورِ اسْمَائِي وَ اَوَاعِي كَلِمَاتِي، لَتَفْدِي بِنَفْسِكَ فِي سَبِيلِي حَبّاً لَأَسْمِي وَ شَوْقاً إِلَى مَلَكُوتِي الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ.» (نداء رب الجنود، لوح ملك روس، ص ۲۳)

- (۷) «وَجَمَالِكَ يَا سُلْطَانَ الْقِدَمِ وَالْمُسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الْأَعْظَمِ إِنَّ مَطْلَعَ آيَاتِكَ وَمُظْهَرَ شُئُونَاتِكَ مَعَ بَحْرِ عِلْمِهِ وَ سَمَاءِ عِرْفَانِهِ اعْتَرَفَ بِعَجْزِهِ عَنْ عِرْفَانِ أَدْنَى آيَةٍ مِنْ آيَاتِكَ الَّتِي تُنْسَبُ إِلَى قَلَمِكَ الْأَعْلَى فَكَيْفَ ذَاتِكَ الْأَبْهَى وَكَيْنُونَتِكَ الْعُلْيَا.» (مجموعهٔ اذکار، بند ۱۷۶)
- (۸) «تَكَلَّمْ فِي كُلِّ حِينٍ بِآيَاتِ الَّتِي تَعَجُّزُ عَنْ عِرْفَانِهَا افْتَدَى الْعَارِفِينَ.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، بند ۱۲۱)
- (۹) «قَالَ إِنَّهُ لَيَنْطِقُ فِي كُلِّ حِينٍ بِآيَاتِ الَّتِي يَعْجُزُ عَنْهَا عَقُولُ الْعُقَلَاءِ وَعِرْفَانُ الْعِرْفَاءِ وَ افْتَدَى الْبَالِغِينَ.» (قلم اعلیٰ ۴، ص ۴۲، سورة الدّم)
- (۱۰) «فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْرِفُونَ النَّاسَ قَدَرَ مَا يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ، لَيَفِدُونَ أَنْفُسَهُمْ وَيُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ.» (قلم اعلیٰ ۴، ص ۳۱، سورة القميص)
- (۱۱) «قَدْ أَتَى مِنْ مَطْلَعِ الرُّوحِ بِآيَاتٍ عَجَزَ عَنْ عِرْفَانِهَا مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِلَّا مَنْ أَيْدَهُ اللَّهُ بِفَضْلِ مَنْ عِنْدِهِ، أَنَّهُ لَهُ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۹)
- (۱۲) «بَعْدَ أَنْ رَتَقَ نِقْطَةَ فِرْقَانِ (حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ) بِهِ رَفِيقِ اعْلَى وَ انْقِطَاعِ رَوَائِحِ رَحْمَنِ، أَمَرَ بِهِ دَسْتِ عِلْمَاءِ افْتَادَ وَ آنَ نَفُوسِ بِالْمَرَّةِ نَاسٍ رَا مِنْ عِرْفَانِ آيَاتِ مَنْعِ نَمُودِهِ كِهَ شَمَا آيَاتِ اللَّهِ رَا ادْرَاكِ نَمِي نَمَائِدِ وَ عِلْمِ آنَ نَزْدِ مَا اسْت.» (کتاب بدیع، ص ۳۴۶)
- (۱۳) «يَا إِلَهَ الْوُجُودِ وَ رَبِّي الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ، فَاحْلُقْ آدَانًا طَاهِرَةً وَ قَلُوبًا صَافِيَةً وَ اعِينَا نَاطِرَةً... لِ... يَعْرِفَنَّ مَا أَنْزَلْتَ بِجُودِكَ، يَا سُلْطَانَ الْأَسْمَاءِ.» (ادعية صيام، ص ۸۱)
- (۱۴) «أَزْ آيَاتِ مَنْزَلِهِ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّتِ الْهَيْبَةِ، عَنَايَاتِ لَانْهَائِيهِ اشْ ظَاهِرِ وَ مَشْهُودِ اسْت.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۳۰۸)
- (۱۵) «هَرِ نَفْسِي ارَادَهُ نَمَائِدِ بِهِ أَنْ سَاذَجِ غَيْبِ (ذَاتِ الْهَيْبَةِ) عَارِفِ شُودِ، بَائِدِ بِهِ نَفْسِ او وَ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ عَارِفِ كَرْدِ، نِهَ بِهِ كَلِمَاتِ قَبْلِ وَ بَعْدِ.» (کتاب بدیع، ص ۲۱۲)
- (۱۶) «دَرِ مَقَامِي ذَكَرِ شُدِهَ كِهَ كُلِّ آيَاتِ الْهَيْبَةِ رَا ادْرَاكِ مِي نَمَائِنْدِ... مَعْلُومِ اسْتِ كِهَ مَقْصُودِ... عَلِي قَدْرِهِمْ وَ مَقْدَارِهِمْ بُوْدِه.» (کتاب بدیع، ص ۴۰۵)
- (۱۷) «طُوبَى لِمَنْ عَرَفَ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ مَبْدِئَهَا.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۹)
- (۱۸) «أَوْدَعَ فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا يُعْرِفُ بِهِ آثَارُ اللَّهِ.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۷۵)

- (۱۹) «برای هر مؤمنی که مایل است آثار حضرت بهاءالله را به دقت مطالعه کرده، کاملاً و کافياً درک نماید (مطالعه کامل قرآن مجید) مطلقاً ضروری و گریزناپذیر است.» (ترجمه) (حضرت ولی امرالله، کتاب انوار هدایت، فقره ۹۰۴)
- (۲۰) «ای مقبل، در آنچه از قلم اعلی جاری شده، درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهایه بروجه قلبت مفتوح شود.» (منتخبات آثار به مناسبت یکصدمین سال ظهور)
- (۲۱) «مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری... بلوغ به معارج اسرار آن بوده و اِلّا تلاوت بی معرفت را البتّه فائده کلّی نباشد.» (کتاب ایقان، ص ۱۳۴)
- (۲۲) «اگر در خلق آیه عرفان و ادراک آیات نمی بود، البتّه به آیات ظاهر نمی شدند.» (کتاب بدیع، ص ۶۹)
- (۲۳) «اشراق شمس ظاهره به بصر ظاهر ادراک می شود و اشراق شمس کلمه به بصر باطن.» (امروخلق تک جلدی، ص ۳۷۵)
- (۲۴) «انک یا الهی ما قَدَّرتَ عزّاً الّا فی علم کتابک و لا نوراً الّا فی معرفت آیاتک.» (ادعیّه حضرت محبوب، ص ۵۶)
- (۲۵) «کلمه حق مثل وجود حق ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا است... قلب را از عرفانش ممنوع منما.» (آیات الهی ۲، ص ۳۷۶)
- (۲۶) «نَسْئَلُ اللهَ بِأَنْ يُوفِّقَ أَحِبَّائَهُ عَلَى قِرَاءَةِ الْآيَاتِهِ (آياته؟) وَالْوَاحِيَهُ وَيُؤَيِّدَهُمْ عَلَى عِرْفَانِهَا وَالِاسْتِغْنَاءِ عَمَّا دُونِهَا.» (ع، مائده آسمانی ۲، ص ۴۷)
- (۲۷) «رَبَّنَا... قَدَّرْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ... الْمَدَاوِمَةَ فِي مُشَاهَدَةِ آيَاتِكَ وَ مَعْرِفَةِ كَلِمَاتِكَ وَالِامْعَانَ فِي آثَارِكَ وَالِاقْتِبَاسِ مِنْ أَنْوَارِكَ.» (مکاتیب عبدالبهاء ۱، ص ۳۸۳)
- قلم قدرتمند اعلی از یک سو تأکید می کند که «قد اتی (مظهرالله) من مطلع الرُّوحِ بآياتِ عجز عن عرفانها من فی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» مظهر الهی از مطلع روح، به آیاتی آمد که آسمانیان و زمینیان از عرفان آن عاجزند. این آیات «نُزِّلَتْ مِنْ مَقَامٍ لَا يُذَكَّرُ فِيهِ دُونَهُ وَ جَعَلَهُ اللهُ مَقْدَساً عَنْ عِرْفَانِ الْعَالَمِينَ»، از نزد مقامی نازل شد که کسی غیر خودش در آن جایگاه مذکور نمی آید و خداوند او را از عرفان عالمیان مقدّس داشت. او «تَكَلَّمَ فِي كُلِّ حِينٍ بِآيَاتِ التِّي تَعَجِّزُ عَنْ عِرْفَانِهَا افْتِدَاءُ الْعَارِفِينَ»، در هر لحظه به آیاتی تکلم کرد که

عارفان از عرفان آن عاجزند؛ او «لَيَنْطِقُ فِي كُلِّ حِينٍ بآيَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ عَنْهَا عَقُولُ الْعُقَلَاءِ وَ عَرَفَانُ الْعُرَفَاءِ وَ افْتِدَاءُ الْبَالِغِينَ»، در هر لحظه به آیاتی نطق می نماید که عقول عاقلان و عرفان عارفان و قلوب بالغان در برابر آن اظهار عجز می نمایند. و عجیب تر همه این که مظهر الهی خطاب به خداوند علیم، سوگند یاد می نماید که «إِنَّ مَطْلِعَ آيَاتِكَ وَ مَظْهَرَ شَيْئَاتِكَ مَعَ بَحْرِ عِلْمِهِ وَ سَمَاءِ عَرَفَانِهِ اعْتَرَفَ بِعَجْزِهِ عَنِ عَرَفَانِ ادْنَى آيَةٍ مِنْ آيَاتِكَ الَّتِي تُنَسِّبُ عَلَيَّ قَلَمِكَ الْاَعْلَى، فَكَيْفَ ذَاتِكَ الْاِبْهَى وَ كَيْنُونَتِكَ الْعُلْيَا»، مطلع آیات و مظهر شئونات با وجود دریای علمش و آسمان عرفانش، به عجز خود از عرفان کوچک ترین آیه از آیاتی که به قلم اعلایت منسوب است، اعتراف می نماید، تا چه رسد به عرفان ذات ابهیت و حقیقت علیت. و سرانجام، تکلیف این قضیه را این گونه کاملاً مشخص و معلوم می سازد: «من خطر فی قلبه بالتقابل بهذا القلم اوالمشاركة معه اوالتقرب اليه اوعرفان ما يظهر منه يوقن بان الشيطان وسوس في نفسه كذلك نزل الامر ان اتم تشعرون»، کسی که در قلبش تقابل با این قلم، یا مشارکت در آن، یا نزدیک شدن به آن، یا عرفان آنچه از آن ظاهر می شود، خطور کند؛ یقین نماید که شیطان در نفسش وسوسه کرده است؛ امر این چنین نازل شد اگر درک می کنید. مدعیان و عارفان که هیچ، اهل زمین و آسمان که هیچ، حتی وجه انسانی نفس مظهر الهی هم از عرفان کنه آیات خداوند هستی محروم است. حتی درک «نفوذ و تصرف» وجهی از آیات الهی که در غالب خصوصیات نماد آب<sup>۱</sup> معرفی می شود نیز چندان راحت و آسان نیست: «آب بیان را نفوذ و تصرفیست که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده می شوند؛ اینست آن آبی که می فرماید "و من الماء كلُّ شئ حی"<sup>۲</sup>. آیا از اینجا این نتیجه حاصل نمی شود که حتی مشیت اولیه به کلمه الهیه تحقق یافته است؟ آیا چنین مقام و مرتبه ای از کلمه الله نوعی رعب در دل انسان القاء نمی کند؟

اما جای نگرانی نیست، چون از سویی دیگر همان جمال کبریایی تصریح می نماید که «كُلُّ آيَاتِ الْهَيِّ رَا ادْرَاكِ مِي نَمَائِنْدِ»، اما نه به صورت مطلق و متساوی، بلکه «علی قدر

<sup>۱</sup> به مبحث ۵۲۶ مراجعه شود.

<sup>۲</sup> سورة الانبياء، آیه ۳۰- همه چیز از آب زنده است.



هم و مقدار هم»، در حدّ قدر و مقدارشان. هر کسی از استعداد و استطاعت و توانایی و لیاقت و مجاهدت و کوشایی قدر و مقداری دارد و به نسبت همین قدر و مقدارش «آیات الهی را ادراک» می نماید؛ یعنی در هر شرایطی و برای هر کسی، ادراک از آیات الهی امری نسبی است و نه مطلق. از جمله این استطاعت و مجاهدت این است که شخص مؤمن در جهت مطالعه و درک کتب سماویّه ادوار گذشته چقدر تلاش و کوشش می نماید، زیرا «برای هر مؤمنی که مایل است آثار حضرت بهاءالله را... کاملاً کافیاً درک نماید»، از جمله «(مطالعه کامل قرآن مجید)، مطلقاً ضروری و گریزناپذیر است» و نیز در زمره این استعداد و توانائی است که او تا چه حدّی شروط حسّی - ذهنی ارتباط با آثار الهی را رعایت می کند<sup>۱</sup>، زیرا هر مقبلی که مایل است «ابواب علوم لانهایه بر وجه» قلبش مفتوح گردد، باید «در آنچه از قلم اعلی جاری شده، درست تفکر» نماید. برای بگشودن «ابواب علوم لانهایه»، تفکر در آیات الهیه نه تنها لازم و ضروری است؛ بلکه باید به طور صحیح و درست، یعنی منطبق با هدایات الهی و اصول علمی، انجام شود. و هر متعارجی که مشتاق است «بلوغ به معارج اسرار» را تجربه کند، باید کتب و صحف الهیه و بالخصوص کتب این شریعه بدیعه را، آن گونه که مورد رضای جمال احدیه است، قرائت و تلاوت نماید. انسان را دو بصر است، یکی «بصر ظاهر» و دیگری «بصر باطن» که بعضاً به بینش و بصیرت روحانی تعبیر می شود. همان گونه که «اشراق شمس ظاهره» به بصر ظاهر ادراک می شود، «شمس کلمه» نیز به بصر باطن درک می گردد؛ اما حصول این دید درونی خود موقوف به تحقق آذان طاهره و قلوب صافیه و اعین ناظره است که خود زیر مجموعه ای از خصائص روحانیه در حیات انسانیّه اند. اما به موازات تربیت و تجهیز این «بصر باطن» معنوی و رعایت آن شروط حسّی و ذهنی، لازم است الطاف و عنایات الهی نیز شامل شود، فرایندی که نخست از طریق دعای مظهر احدیه که البته شامل حال عباد مؤمنه مخلصه اش هست، و سپس توسط نفس کلمه طیبّه مقدسه تحقق می یابد؛ زیرا که «از آیات منزه از سماء مشیت الهیه، عنایات لانهایه اش ظاهر و مشهود است». سوی این استدلال، حضرت ذوالجلال «أودع في كلّ نفسٍ ما يعرفُ به آثار الله»، در هر نفسی

<sup>۱</sup> به مبحث ۲۱۶ مراجعه شود.

آنچه را که به آن، آثار الهی را بشناسد، ودیعه نهاد و لهذا نه تنها عرفان آنچه که به جودش نازل فرمود، یعنی آیات مُنزله، ممکن است؛ بلکه عرفان مقام و منزلت آن نیز میسر است، «طوبی لِقَلْبٍ عَرَفَ مَقَامَهَا»، «طوبی لمن... عرف آیاتک... و طار فی هوائک»، خوشا به حال قلبی که مقام آیات الهی را شناخت، خوشا به حال کسی که آیات را شناخت و در هوای مَحَبَّت به پرواز آمد.<sup>۱</sup> همین طوباهای فریبنده بلندبالا است که شک و شبهه را نسبت به فرایند خجسته معرفت آیات، البته هر کسی در حدّ و اندازه خودش، مرتفع می نماید و روح یقین و اطمینان را در قلوب مؤمنان می نشاند. سوی این، خطاب جمال نورین است به یکی از بندگان دیرینش که «ای محمد، کلمه حقّ مثل وجود حقّ ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا است؛ پس سمع را از استماعش محروم مکن و قلب را از عرفانش ممنوع منما». اما والاتر از همه اینها، این که عرفان آیات نه تنها حقیقی و ضروری و ممکن و میسر است، بلکه شرط لازم برای معرفت آن سازج غیب، یعنی ذات الوهیت نیز هست: «هر نفسی اراده نماید به آن سازج غیب عارف شود، باید به نفس او (یعنی مظهر امرالله) و بما یظهر من عنده عارف گردد، نه به کلمات قبل و بعد». «ما یظهر من عنده» یعنی کلمه حق و «کلمه حق، مثل وجود حق، ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا است... قلب را از عرفانش ممنوع منما». بعضی عقاید شخصی و برخی افکار معمولی ممکن است سبب محرومیت قلب انسان از عرفان آیات رحمن گردد؛ مراقبت و مجاهدت فراوان لازم است.

اما این کلمه حقّ کجا است؟ کلمه حقّ، «مثل امطارهاطل و نازل»<sup>۲</sup> شده، «آیات الهی به مثابه امطار از سحاب فضل نازل وهاطل»<sup>۳</sup> گشته، «آیات عزّ قدس، شرق و غرب عالم را احاطه نموده»<sup>۴</sup>، «آیات، آفاق را احاطه نموده و بینات، عالم را پُر کرده»<sup>۵</sup> و تنها این

<sup>۱</sup> به جهت تقویت یقین نسبت به قطعیت امکان ادارک نسبی حقایق و معانی آیات الهی، لطفاً به مباحث ۲۱۲۱۶ و ۳۱۲۱۶ و بخصوص ۴۱۲۱۶، مجدداً مراجعه فرمایید.

<sup>۲</sup> آیات الهی، ۲، ص ۵.

<sup>۳</sup> اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۵.

<sup>۴</sup> جمال ابهی، مائده آسمانی، ۷، ص ۹۲.

<sup>۵</sup> آیات الهی، ۲، ص ۱۸۰.

حضور و وفور که «آیات مُنزَلَةٌ بدیعه و بیّنات ظاهره در این ظهور اعظم و نبأ عظیم، از جمیع جهات ممتاز، و فرق از دونش به مثابه آفتاب واضح و هویدا»<sup>۱</sup> شده و بخصوص «مثل وجود حقّ، ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا» گشته و این‌ها همه از جمله برای این بوده که عیون آدمیان خوب آیات را ببینند و قلوب پیروان از عرفان آن ممنوع و محروم نگردند که اگر چنین شود از عرفان حق هم محروم خواهند بود.

درک ضرورت و اهمیت و ابعاد و آثار عرفان آیات بسیار مهم است؛ زیرا پس از غیبت شمس حقیقت، نفس مقدّس مظهر الهی، این آیات مبارکات است که جانشین بلافصل آن سلطان حقیقی می‌گردد و به همین دلیل خداوند منّان امکان این عرفان را از قبل برای همگان فراهم فرموده است: «اگر در خلق آیه عرفان و ادراک آیات نمی‌بود، البتّه به آیات ظاهر نمی‌شدند»، و بزوغ نور حیات و فروغ هدایت را نیز موکول و منوط به آن نموده است، «انک یا الهی ما قَدَرْت... نوراً الّا فی معرفتِ آیاتک»، و توای خدای من، نوری را مقدّر نکردی مگر در معرفت آیات، و حتی علمای ادوار ماضیه را نیز مؤاخذه نموده است که چرا ناس، یعنی مردم عادی و اشخاص امّی را از «عرفان آیات» منع نموده‌اند و به این وسیله، شریعه الهیه را از مسیر رشد و کمال باز داشته‌اند، «بعد از ارتقای نقطه فرقان (حضرت محمّد) به رفیق اعلی و انقطاع روائح رحمن، امر به دست علماء افتاد و آن نفوس بالمرّه (به کُلّی) ناس را از عرفان آیات منع نموده که شما آیات الله را ادراک نمی‌نمائید و علم آن نزد ما است»، و با همین ترفند زمام خلق را در دستان خود گرفتند.

علاوه بر مجاهدت شخصی، فرایند تأیید و هدایت الهی نیز در معرفت آیات مداخلت تامّه دارد، کما این که در این مقوله مبارکه هم در لزوم ادعیه شخصیّه تأکید شده است و هم به وفور ادعیه هیاکل قدسیّه تصریح گشته است: «ربّنا... قَدَّر لنا برحمتک... المداوة فی مشاهدة آیاتک و معرفت کلماتک و الامعان فی آثارک و الاقتباس من انوارک»، ای پروردگار ما، برایمان مداومت در مشاهده آیات و معرفت کلمات و ژرفکاوی در آثارت و اقتباس از انوارت را مقدّر کن؛ نیز «نَسئَلُ الله بَانَ یُوفِّقُ احبائه علی قرأته الآیاته و الواحه و یُؤیِّده علی عرفانها و الاستغناء عمّا دونها»، از خداوند می‌خواهیم احبایش را موفق فرماید

<sup>۱</sup> آیات الهی ۲، ص ۲۹۸.

بر قرائت آیات و الواحش و تأیید کند بر عرفان آن‌ها و بی‌نیازی از غیر آن‌ها. دعای مظهر ربّانی برای تحقق «معرفت کلمات» الهی که قطعی است، اما در جوار آن و به موازات آن، این فرایند حسّی مشاهده و بینایی و پدیده ذهنی اِمعان و ژرفکاوی است که تصریح می‌شود.

حال به این سؤال نیز توجه می‌کنیم که نتایج قطعی این فرایند فرخنده ذهنی و روحی چیست؟ «فوالله لو یعرفون الناس قدر ما ينزل عليهم من آيات الله المهيمن العزيز المنيع، ليقدون انفسهم و ينفقون اموالهم»، به حقّ قسم اگر مردم قدر و منزلت آنچه را از آیات خداوند مهیمن عزیز منیع که برایشان نازل می‌شود، بفهمند؛ حتماً خود را فدا می‌نمایند و اموالشان را نثار می‌کنند؛ «و عمري، لو تعرف ما نزل من قلمي و تطلع على خزائن امري و لثالي اسراري في بحور اسمائي و اواعي كلماتي، لتفدى نفسك في سبيلي حبا لاسمي و شوقاً الى ملكوتي العزيز المنيع»، به جانم سوگند، اگر بشناسی آنچه را که از قلمم نازل شده است و مطلع شوی بر گنجینه‌های امرم و مرواریدهای اسرارم در دریا‌های نام‌هایم و ظروف کلماتم، قطعاً به محبت نامم و به شوق ملکوت عزیز و منیع، خودت را در راهم فدا می‌نمایی. آیا شهیدان شیرین‌کام ایران‌زمین در ایام استیلای ظلم و کین چنین نکردند؟ اما چگونه می‌توان به آن لثالی اسراری که در ظروف کلمات الهی نهفته است، دست یافت تا معرفت آیات تحقق‌پذیرد؟ پاسخ به این سؤال اساسی در بخش ۴۱۲۱۶ ارائه شده است، مراجعه فرمایید.

بنابراین، ثابت و مبرهن شد که تحت شرایطی روحانی و ذهنی، «عرفان آیات» الهی نه تنها برای هر مؤمنی در حدّ قدر و مقدارش ممکن و میسر است؛ بلکه شرط ضروری و حتمی عرفان مظهریت و عاقبت، عرفان ذات الوهیت نیز مقرر گشته است، پدیده‌ای مطلوب و متعالی که یکی از نتایج عظیمه قطعی رعایت شروط حسّی و ذهنی و روحی مواجهه با آیات و آثار الهی است.

۲۳۶) معرفت مظهریت:

آیا سالک سبیل تعالی مستغنی از معرفت مظهریت است؟ قطعاً خیر، چون اولاً این معرفت فریضه هر فرد مؤمن مخلص است، و ثانیاً این جمال و جبروت حضرت مظهریت

است که جهت نهایی مسیر تقدّم و تعالی اوست<sup>۱</sup>. اما او از کجا و چگونه باید به معرفت مظهریت نائل شود؟ آیا او نیروهای محرکه‌ای را که اخذ کرده، به صورت این معرفت منعکس خواهد کرد؟ آیا دیگران جلوه و جمال عرفان محبوب عالمیان را در رفتار و گفتار او خواهند دید؟

- (۱) «أَنْ اِقْرَأْ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ. إِنَّهُ تَجَذِّبُكَ إِلَى مَقَامٍ مَحْمُودٍ؛ كَذَلِكَ يَذْكُرُكَ قَلَمُ الْمَظْلُومِ فِي هَذَا الْحَصَنِ الْمَمْنُوعِ.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۲۶۰)
- (۲) «إِنَّهَا (الكلمات) تَجَذِّبُكَ إِلَى مَقَرِّكَانٍ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۱۶۹، ص ۳۲۲)
- (۳) «إِنَّ الْكَرِيمَ يَذْكُرُ عَبْدَهُ الرَّحِيمَ لِتَجَذِّبَهُ آيَاتُ رَبِّهِ إِلَى مَقَامٍ تَنْطِقُ فِيهِ الذَّرَاتُ الْمَلِكُ لِلَّهِ مُنْزَلُ الْآيَاتِ.» (آثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۶۲)
- (۴) «اتل آيات ربك انها تجذبك الى مقام نادى فيه المناد.» (آثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۱۶۵)
- (۵) «اقراء لهم آيات ربك لتفرح به قلوبهم و تجذبهم الايات الى مقام لا يرون فى الوجود الا الله مالك الغيب و الشهود.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۳۵۹)
- (۶) «يا قلم، اذكر من سُمِّيَ بِحَسَنِ لِتَجَذِّبَهُ آيَاتُ رَبِّهِ إِلَى مَقَامٍ لَا يَمْنَعُهُ مَا خُلِقَ فِي الْعَالَمِ عَنِ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ.» (قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۸۱)
- (۷) «ذكر من لدنا الى الذى اقبل الى قبلة الآفاق لتجذبه آيات ربه و تقربه الى مشرق الانوار.» (قلم اعلیٰ ۶، ص ۱- آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۲۱۱، ص ۳۶۴)
- (۸) «أَيُّ رَبِّ لَا تَدْعُهُمْ (بريتك) بَأَنْفُسِهِمْ لِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ؛ فَاجْذِبْهُمْ بِالْكَلِمَةِ الْعَلِيَا إِلَى مَطْلَعِ أَسْمَائِكَ الْحَسَنِي وَ مَخْزَنِ صِفَاتِكَ الْعَلِيَا.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۶)
- (۹) «كتاب انزله الرحمن لمن فى الامكان ليحبهم البيان الى افق اشرق منه نير الظهور فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۱۸۱)
- (۱۰) «بها (كلمتك) انجذبت الكائنات إلى مطلع وحيك و الممكنات إلى مشرق فضلك.» (نفحات الرحمن، ص ۳۰)

<sup>۱</sup> به مبحث ۴ رجوع شود.

- (١١) «هذا كتاب من لدنا الى من على الارض ليجذبهم الى افق منه اشرفت الانوار و يذكرهم بما نزل من القلم الاعلى فى الزبر والالواح.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ٦٦)
- (١٢) «يا قلمى تحرك على ذكر من اقبل الى الله... ليجذبه بيان الرحمن الى مقام جعله الله مقدساً عن ذكر كل ذاكر عليم.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ٢٠٠)
- (١٣) «بها (كلمة الله) تنجذب القلوب الى المقام الذى يرون قدرة الله ربهم و رب آبائهم الاولين.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٣٥، ص ١٦٩)
- (١٤) «أى رب لا تدع عبادك بأنفسهم فأجذبهم بآياتك الى مطع وحيك و مشرق إلهامك و مخزن علمك.» (مجموعة اذكار، بند ٧٢)
- (١٥) ان اذكروا ربكم بين عبادى لعل يعرفون بارئهم و تجذبهم آثار الحق الى منظر اسمه العظيم. (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٨٩، ص ٢٤٣)
- (١٦) «اتل عليهم آيات ربك لعل تجذبهم الى مشرق الوحي و تجعلهم من الراسخين.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٥٥، ص ٢٠٧)
- (١٧) «هذا كتاب من لدن مالك الاسماء الى الذى تمسك بعروة الابهى و اقبل الى الله فاطر الارض و السماء لتجذبه كلمات ربه الى المقام الذى كان فى ام الكتاب بالحق محموداً.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٥٨، ص ٢١١ - قلم اعلى ٦، ص ٤٢)
- (١٨) «أن يا محمد بشر فى نفسك بما نزل عليك كتاب قدس كريم و فيه ما ينقطعك عن ملك السموات و الأرض و يبلغك الى ساحة عز مبين.» (مجموعة الواح چاپ مصر، ص ٣٠١)
- (١٩) «اولئك [من جمله]، الذى قطع حنجره فى العراق]، أثرت فيهم كلمة الله و ذاقوا حلاوة الذكر و أخذتهم نفحات الوصال على شأن انقطعوا عمّن على الارض كلها و أقبلوا الى الوجه بوجه منير.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٣، لوح رئيس، ص ٧٩)
- (٢٠) «كل كلمة ظهرت من القلم الاعلى إنها تُنادى الكل الى محبوب العالمين.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ١٧٧، ص ٣٣٠)
- (٢١) «طوبى لك بما أخذت راح البيان من راحة الرحمن و أخذت راحة المحبوب بحيث... كنت من المسرعين الى شطر الفردوس مطلع آيات ربك العزيز

الفريد. «مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۹۶- آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۳، ص ۸۱- لوح  
رئيس عربى)

(۲۲) «قبلا مكررا از آن عزيزان (احباى عزيز روحانى در كشور مقدس ايران) رجا گرديد كه  
هر يك چه افراد و چه جمعا از سرچشمه جانبخش معارف روحانيه (كلمة الله) هر  
روز بنوشند و بر عرفان و ايقان خویش بيفزايند.» (معهد اعلى، پیام ۲۹ نوامبر ۱۹۷۶/  
۷ شهرالقول ۱۳۳ بدیع)

(۲۳) «آن وقایع و حوادث (مصائب و بلايای سالهای اخيره) سبب شد كه قاطبه  
ستمديدگان ايران مرتباً منظمأ مستمراً در بحر آيات مستغرق گشتند و به مطالعه و غور  
در كلمات جامعه الهیه پرداختند و پير و جوان در گلستان ايمان و ايقان از شميم نسيم  
معرفت جانی تازه یافتند و اهتزازى بی اندازه جستند.» (معهد اعلى، پیام ۲۹ دسامبر  
۱۹۹۰)

(۲۴) «يا قلمى... بك... فاض كوثر الحيوان لاهل العرفان.» (قلم اعلى ۷، ص ۳۲۶)

(۲۵) «قلم اعلى اين آيام بلسان پارسی تكلم می فرماید تا طایران هوای عرفان بیان رحمن  
را بیابند و به آنچه مقصود است فائز گردند.» (لئالی الحكمة ۳، فقرة ۲۳۷)

(۲۶) «چندی قبل لوح مفصلی به آن ارض (ارض صاد) ارسال شد لیجذبهم بیان الرحمن  
الى اعلى المقام و ينورهم بانوار شمس العرفان فى الامكان.» (جمال ابهى،  
لئالی الحكمة ۲، پاراگراف ۱۳۹، ص ۲۹۴)

(۲۷) «كوثر عرفان... از قلم رحمن جاری است.» (جمال ابهى، لئالی الحكمة ۲،  
پاراگراف ۷۰، ص ۱۵۱)

(۲۸) «يا بدیع، لو تجد حلاوة بیانی لیأخذك سكر خمر عرفانی على شأن لا يمنعك  
ضوضاء كل عالم و لا زماجیر كل عارف.» (جمال ابهى، لئالی الحكمة ۲،  
پاراگراف ۲۵، ص ۹۶)

(۲۹) «كذلك نزلنا الآيات لتجذبكم الى مطلع الأنوار.» (سورة هیکل، نداء رب الجنود،  
بند ۸۷- ص ۱۳)

٣٠) «لَمَّا ظَهَرَتْ جُنُودُ الْعُرْفَانَ بِرَايَاتِ الْبَيَانِ انْهَزَمَتْ قِبَائِلُ الْإِدْيَانِ.» (كتاب مستطاب  
أقدس، بند ٧٣)

٣١) «قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک (کتاب ایقان) لئالی علم الهی  
مخزونست و دریاهاى عرفان مستور و مکنون، نیکوست حال نفسی که بانقطاع کامل  
باو توجه نمود و به آن فائز گشت.» (ایقان مبارک، مقدمه، ص ٥)

٣٢) «هذا يوم فيه تزینت سماء العرفان بأنجم الحكمة و البیان.» (ادعیه حضرت محبوب،  
ص ٢٩٣)

٣٣) «يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَضَاءَ مِصْبَاحُ بَيَانِكَ فِي مِشْكُوتِ عِرْفَانِكَ... بِأَنْ  
تَجْعَلَنِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ قَائِمًا عَلَى خِدْمَتِكَ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ٢،  
فقره ١٢)

٣٤) «مِنْ نَفَحَاتِ بَيَانِكَ (حضرت بهاء الله) تَزِينِ رِضْوَانَ الْعُرْفَانِ.» (مجموعه اذکار، بند  
٣٢)

٣٥) «قَدْ خَلَقْتُ الْمَوْجُودَاتِ لِعُرْفَانِ نَفْسِي وَ نَزَّلْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِي بِالْحَقِّ لئَلَّا يَكُونَنَّ مُرِيبًا فِي  
امرى الغالب البديع المحيط.» (آثار قلم اعلى ٤، لوح رضوان الاقرار)

٣٦) «كذلك يُلقِيكَ قَلَمُ الْبَدَاءِ مِنْ اسرارِ الْقِضَاءِ لَعَلَّ يَخْرُجَنَّ الْعِبَادُ مِنْ اجداثِ الْغَفْلَةِ وَ  
يَنْقَطِعَنَّ عَمَّا يَمْنَعُهُمْ عَنِ الْوُرُودِ عَلَى مَقَرِّ الْعُرْفَانِ.» (قلم اعلى ٤، ص ٦٨-٦٧، سورة  
الذبح)

٣٧) «أَنْ اجْتَمَعُوا بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ ثُمَّ اتْلُوا آيَاتِ الرَّحْمَنِ بِهَا تَفْتَحْ عَلَى قُلُوبِكُمْ ابوابَ  
العرفان.» (آثار قلم اعلى ١، فقره ١١٨، ص ٢٧١)

٣٨) «هذا كتابٌ من لدننا الى الذى سلك سبيل الله الواضح المستقيم... ليأخذه سكرُ خمر  
العرفان عما جرى من قلم الرحمن.» (آثار قلم اعلى ١، فقره ٤٧، ص ١٩٣)

٣٩) «من نفحات بيانك تزین رضوان العرفان.» (نفحات الرحمن، ص ٢٥)

٤٠) «أنا فتحنا باب العرفان بمفتاح البیان.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ٢١٢)

٤١) «قد أوقدنا لك سراج العرفان فى مشكوة البیان و حفظناه بزجاج  
الحكمة.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ٢٢٧)



- (۴۲) «أنتك إذا سمعتَ تغرّداتِ حمامةٍ بياني على أغصانِ دوحهٍ عرفاني قل إلهي إلهي أشهد بوحدانيتك و فردانيتك.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۷۱- دریا دانش، ص ۱۸۶)
- (۴۳) «فهنيئاً لمن بلغ الى منبع العرفان و يكون في آثار ربه لمن المتفكرين و يبلغ الى مراد الله في كلماته، فطوبى للواقفين و البالغين.» (مائدة آسمانی ۱، ص ۶۲- حديقه عرفان، ص ۶۹)
- (۴۴) «سلسبيل عرفان... از بحر بيان رحمن جاری است.» (آیات الهی ۱، ص ۳۱۸)
- (۴۵) «الحمد لله، افق ظهور منیر است و فلك بیان بر بحر عرفان ساری و جاری.» (آیات الهی ۲، ص ۲۴۰)
- (۴۶) «از یک کلمه مائده سمانی و نعمت حقیقی که عرفان نفس حق جلّ جلاله است، عطا فرمود.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۱)
- (۴۷) «آیات را سبیلی از برای عرفانم قرار دادم، فضلا من لدنا علی العالمین.» (جمال ابهی، مائده ۴، ردیف ح، باب دوم، ص ۹۳)
- (۴۸) «در این یوم باید کُلّ به اعین الهی بینند و با اذن رحمانی بشنوند. من ينظرني بعين غيري لن يعرفني.» (جمال ابهی، مندرج در ظهور عدل الهی، ص ۱۶۰)
- (۴۹) «معرفت... کُلّ من فی السموات و الارض، در این مداین (کتب الهیه) مکنون و مخزون گشته.» (کتاب ایقان، ص ۱۵۴)
- (۵۰) «به گوش جان کلمه الهیه را اصغاء نما، اوست به منزله درع از برای هیکل عرفان. تعالی الرحمن الذي أنزلها بالحق.» (آیات الهی ۲، ص ۳۵۲)
- (۵۱) «إذا فزتَ بآياتِ ربك و شربتَ منه رحيقَ العرفان، قل لك الحمد يا مُنزلَ الآيات.» (آثار قلم اعلی ۵، ص ۱۴۱)
- (۵۲) «هر کلمه را عرفی بوده و خواهد بود. طوبی از برای نفوسی که به عرف فائز شوند و به مَطَّلَع آن پی برند.» (آثار قلم اعلی ۶، ص ۱۷۷)
- (۵۳) «هر که این گرمی (گرمی گفتار پروردگار) یافت به کوی دوست شتافت.» (مجموعه الواح، ص ۲۵۶)

- (۵۴) «سلسبیل عرفان... از بحر بیان رحمن جاری است.» (آثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۵۷)
- (۵۵) «طوبی لمن عَرَفَ کَلِمَةَ اللَّهِ و مبدئها.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۹)
- (۵۶) «حمد مولی الوری را که به کلمه علیا اهل ناسوت انشاء را کوثر عرفان عطا فرمود.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۱)
- (۵۷) «حیّ قیوم چون شمس خرق حجاب غیوم فرمود... آیات تدوینیّه... ملکوت عرفان را بیاراست.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۶، فقره ۴۷۵)
- (۵۸) «الهی الهی هؤلاء الأخیار انجذبوا الی ملکوت الأنوار و خاضوا فی غمار بحار الآثار و التقطوا لثالی الحکمة و جواهر العرفان من المحيط العظیم المتتابع الأمواج علی سواحل الامکان.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۶، فقره ۳۹۶)
- (۵۹) «انه اتی لِنَجَاتِکُمْ و حَمَل الشَّدَائِدَ لِارْتِقَائِکُمْ بمِرْقَاةِ البیان الی ذرّوة العرفان. یشهد بذلك مَنْ عنده کتابٌ بدیع.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۸۴)
- (۶۰) «الحمد لله الذی... هدی المخلصین الی معین العرفان بیّناتٍ ظهرت فی حقیقة الآیات و الکلمات.» (مکاتیب عبدالبهاء ۱، ص ۱۰۹)
- (۶۱) «بها (کلمتک) فُتِحَتْ أبوابُ عرفانک علی وجوه بریتک.» (نفحات الرّحمن، ص ۳۱)
- (۶۲) «انه (صریر قلم اعلیٰ) یجذب القلوبَ و یُنورُها بنور معرفة الله ربّ العالمین.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۶)
- (۶۳) «مقصود از جمیع تأویلات و تفاسیر و معانی و کلمات و آیات آن بوده که معرفت حق حاصل شود.» (کتاب بدیع، ص ۲۱)
- (۶۴) «از یک کلمه، مائده سمایی و نعمت حقیقی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است، عطا فرماید.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۱)
- (۶۵) «در کتب الهیه تفرّس نمائید تا مُطَّلَع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حق.» (مائده آسمانی ۱، ص ۸۱- اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۸۹)
- (۶۶) «اگر بالغ یافت شود، از آیات عزّ صمدانی... حلاوت تسنیم معرفت ربّانی... را می چشد.» (کتاب بدیع، ص ۹۴)

(۶۷) «أَيُّ رَبِّ ظَهَرَ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ لِيَنْظُرُوا بَعْيُونَهُمْ وَ يَفْقَهُوا بِقُلُوبِهِمْ لَعَلَّ يَجْدِبُهُمْ آيَاتِكَ إِلَى مَشْرِقٍ وَحَيْكَ وَ يَقْرَبُهُمْ إِلَى سَلْسِيلِ عِرْفَانِكَ.» (مجموعه اذکار،

پاراگراف ۱۰۸)

(۶۸) «إِنَّ الَّذِينَ فَتِحَتْ أَبْصَارُهُمْ بِنُورِ الْعِرْفَانِ أَوْلَئِكَ يَرُونَ فِي اثْرِ جَمَالِ الرَّحْمَنِ كَذَلِكَ

فَصَلْنَا الْأَمْرَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۸۹، ص ۲۴۳)

«هذا یوم فیهِ تَزَيَّنَتْ سَمَاءُ الْعِرْفَانِ بِأَنْجُمِ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ»، این روزی است که در آن، آسمان عرفان به ستارگان حکمت و بیان آراسته شد؛ اما چه کسی و چگونه می تواند به تماشای این ستارگان موفق شود؟ یعنی به حکمت و بیان نائل گردد؟ تصریح قلم اعلیٰ است که «در این یوم، باید کُلُّ به اَعْيُنِ الهی ببینند و به اُذُنِ رحمانی بشنوند»، زیرا چشم ناسوتی را این توانایی نیست. «من ینظرنی بعینِ غیری لا یعرفنی» کسی که به چشم غیر من به من بنگرد، هرگز مرا نخواهد شناخت. اما این «اَعْيُنِ الهی» و «اُذُنِ رحمانی» که تنها ابزارهای کارآمد عرفان مظهر کبریائیند، چیستند و چگونه حاصل می شوند؟ پاسخ را در فقرات دقیقه زیر ردیابی می کنیم.

«کوثر عرفان... از قلم رحمن جاری است»، آیات باهرات الهی که از قلم رحمن جاری می شود، همان جویبار جان بخش کوثر است که از کوهساران بهشتی سرچشمه می گیرد. «یا قلمی... بک... فاض کوثر الحيوان لاهل العرفان»، ای قلم من، به واسطه تو کوثر زندگی برای اهل عرفان فیضان یافت. و در این میدان، مظهر مهربان، عطوفت خاص خود را نثار هموطنانش می کند و به آنان مژده می دهد که «قلم اعلیٰ این ایام، به لسان پارسی تکلم می فرماید تا طایران هوای عرفان، بیان رحمن را ببینند و به آنچه مقصود است فائز گردند». اما آیا این هموطنان پاسخی مستطاب به این عطوفت بی حساب دادند؟ خیر، «لَمَّا ظَهَرَ جُنُودُ الْعِرْفَانِ بِرَايَاتِ الْبَيَانِ انْهَزَمَتْ قَبَائِلُ الْاَدِيَانِ»، هنگامی که سپاهیان عرفان به پرچم های بیان ظاهر شدند، قبیله های ادیان گریختند؛ سپس «ضوضاءُ کُلِّ عَالِمٍ»، فریاد هر عالمی از یک سو و «زماجیرُ کُلِّ عَارِفٍ»، فغان هر عارفی از سوی دیگر بلند شد؛ اما مظهر عظیم الهی هم خیلی سریع با معجونی که مصنوع ید قدرت خودش بود، به مقابله با این مخالفان و معاندان برخاست و خطاب به هر یک از بندگانش تأکید کرد توطئه های

آنان را دفع می‌توانی «لَوْ تَجِدُ حَلَاوَةَ بَيَانِي» و «يَأْخُذُكَ سَكْرُ خَمْرِ عِرْفَانِي»، اگر حلاوت بیانم را بیایی و مستی شراب عرفانم اخذت کند.

اما چرا چنین اصراری در همخوانی عرفان مظهر اسماء و صفات و آیات باهرات موجود است؟ زیرا اولاً نخستین ماصدر از اسم اعظم آیات مکرم است، و ثانیاً به طور کلی «حَيِّ قَيُّوم، چون شمس، خرق حجاب غیوم (پردهٔ تاریک) فرمود... (و به) آیات تدوینیه... ملکوت عرفان را بیاراست» و این «آیات تدوینیه»، کتب الهیه را شکل داد، کتبی که «معرفت... کُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» در آن‌ها «مکنون و مخزون گشته» است و شگفتا که در این عرصه، نه تنها زمینیان، بل آسمانیان هم اولاً محتاج به معرفت مظهریت هستند، و ثانیاً به برکت آثار الهی و آیات ربّانی به آن دست می‌یابند. بخصوص قسم مظهر الوهیت «به آفتاب حقیقت» است که در یکی از آن‌ها (کتاب مستطاب ایقان) «دریاهای عرفان مستور و مکنون» است. حتی هر کلمه‌ای از آثار مبارکه منادی به عرفان مظهر الهیه است: «كُلُّ كَلِمَةٍ ظَهَرَتْ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى إِنَّهَا تُنَادِي الْكُلَّ إِلَىٰ مَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ»، هر کلمه‌ای که از قلم اعلی ظاهر شده، همگان را به سوی محبوب عالمیان می‌خواند.

قبلاً دریافتیم که برای معرفت مظهریت نیازمندیم به «أَعْيُنُ الْهَيْ» و «أُذُنُ رَحْمَانِي» مجهّز شویم، و اکنون بروز امکانات عظیمه و وجود تمهیدات عجیبه دیگری را در این زمینهٔ ثمینه مشاهده می‌کنیم: «أَنَا فَتَحْنَا بَابَ الْعِرْفَانِ بِمِفْتَاحِ الْبَيَانِ»، ما باب عرفان را به کلید بیان بازگشودیم. درب فضای فرخندهٔ عرفان بسته بود، آن‌گاه مظهر رحمن با کلید بیان آن را بگشود و بعد سراج عرفان را در میانهٔ آن مستقر فرمود «أَوْقَدْنَا سِرَاجَ الْعِرْفَانِ فِي مَشْكُورَةِ الْبَيَانِ»، شعلهٔ عرفان را در چراغدان بیان روشن نمودیم؛ سپس تأکید نمود: «كَذَلِكَ نَزَّلْنَا الْآيَاتِ لِتَجْدِبَكُمْ إِلَىٰ مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ»، این گونه آیات را نازل نمودیم تا شما را به مطلع انوار نزدیک کند. و حادثه چنان عظیم و سرنوشت‌ساز بود که بعد از آن، مظهر رحمن، به لسان استغاثه و به نحو گزارش‌گونه، خطاب به خداند منان فرمود «أَضَاءُ مَصْبَاحِ الْبَيَانِ فِي مَشْكَاتِ عِرْفَانِكُمْ»، چراغ بیان در مشکات عرفانت نورافشان شد. و عجیب این که در جایی عرفان چون سراج است و بیان چون مشکات، و در جایی دیگر بر عکس، بیان چون مصباح (سراج) است و عرفان چون مشکات، اما چرا؟ چون وقتی نور چراغ شدت

یابد، سراج و مشکات یک شیء دیده می‌شود و به همین صورت، هنگامی که معرفت عمق و وسعت پذیرد، عرفان و بیان یک حقیقت احساس می‌گردد.

همچنان داستان جذّاب رابطه عرفان مظهریت با آیات الوهیت را پی می‌گیریم: «أَنْ يَا مُحَمَّدٌ بَشَّرَ فِي نَفْسِكَ بِمَا نُزِّلَ عَلَيْكَ كِتَابُ قَدَسٍ كَرِيمٍ وَ فِيهِ مَا يَنْقَطِعُكَ عَنْ مُلْكِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يُبَلِّغُكَ إِلَى سَاحَةِ عَزْمِينَ»، ای محمد، مسرور باش چون که برای تو یک کتاب مقدس مبارک نازل شد و در آن چیزی است که تو را از مُلک آسمان‌ها و زمین می‌گسلد و به جایگاه حائز عزّت آشکار، می‌رساند. اما امثال این محمد را چه واقع شد و آنان عاقبت به چه چیزی نائل شدند؟ «اولئك [من جمله]، الَّذِي قَطَعَ حَنْجَرَهُ فِي الْعِرَاقِ = سَيِّدِ اسْمَاعِيلِ زَوَارِهِای]، أَثَّرَتْ فِيهِمْ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ ذَاقُوا حَلَاوَةَ الذِّكْرِ وَ أَخَذَتْهُمْ نَفْحَاتُ الْوَصَالِ عَلَى شَأْنٍ انْقَطَعُوا عَمَّنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ أَقْبَلُوا إِلَى الْوَجْهِ بِوَجْهِ مَنِيرٍ»، در قلوب آنان (و از جمله در قلب کسی که در عراق حنجرش به خنجر سپرد) کلمه‌الله مؤثر افتاد و از حلاوت ذکر الهی چشیدند و نفحات وصال چنان اخذشان کرد که از آنچه بر زمین است، منقطع گشتند و سرانجام با سیمایی نورانی به وجه الهی اقبال نمودند. آیا عبارات «ساحت عزّ مبین» و «وجه»، جز به مظهر عظیم الهی اشارت دارد؟ خیر، زیرا «سلسیل عرفان... از بحر بیان رحمان جاری است»؛ همان‌سان که سلسیل نمادین بهشتی از چشمه‌ساران سمبلیک فردوسی جاری می‌شود، عرفان مظهر الهی نیز از فضاهاى فرخنده بیان رحمانی نشأت می‌گیرد و به همین سبب است که سرکشیدن رَحِیق عرفان از آیات پروردگار عالمیان جای شکر و سپاس دارد، «اِذَا فَزَتْ بِآيَاتِ رَبِّكَ وَ شَرِبْتَ مِنْهُ رَحِیقَ الْعِرْفَانِ، قَلَّ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَنْزِلَ الْآيَاتِ»، هنگامی که به آیات پروردگارت فائز شدى و از آن، رَحِیق عرفان را نوشیدی بگو ترا سپاس، ای فروفرستنده آیات. پس سزا است که در جهت حلول بلوغ روحانی بکوشیم تا بتوانیم از آیات الهی، شیرینی معرفت مظهریت را بچشیم و از گرمی گفتار پروردگار به حرکت آئیم که «هر که این گرمی یافت، به کوی دوست شتافت». آری، به همین دلایل قویّه است که جمال ابهی یکی از بندگان خود را چنین خطاب می‌فرماید: «كَذَلِكَ يُلْقِيكَ قَلَمُ الْبَدَاءِ مِنْ اسْرَارِ الْقَضَاءِ لَعَلَّ يَخْرُجَنَّ الْعِبَادُ مِنْ اجْدَاثِ الْغَفْلَةِ وَ يَنْقَطِعَنَّ عَمَّا يَمْنَعُهُمْ عَنِ الْوُرُودِ عَلَى

مقرّالعرفان»، این گونه قلم بداء از اسرار قضاء بر تو القاء می کند تا شاید بندگان از گورهای غفلت بیرون آیند و از هرچه داریند و آنان را از ورود به مقرّ عرفان باز می دارد، بگسلند؛ و نیز جمهور مؤمنین خود را این سان هدایت می نمایند: «أَنْ اجْتَمَعُوا بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ ثُمَّ اتَّلُوا آيَاتِ الرَّحْمَنِ بِهَا تَفْتَحُ عَلَي قُلُوبِكُمْ ابوابُ العرفان»، هان با شادی و سرور گردهم آید و آیات الهی را تلاوت کنید، به وسیله آن است که درب های عرفان بر قلب هایتان گشوده می گردد؛ و باز هم آنان را این چنین متذکر می دارد: «هذا كتابٌ من لدننا الى الذي سلك سبيلَ الله الواضح المستقيم... لِيَأْخُذَهُ سُكْرُ خَمْرِ العرفانِ عَمَّا جَرَى مِنْ قَلَمِ الرَّحْمَنِ»، این کتابی (لوحی) است از نزد ما برای کسی که سالک سبیل واضح و مستقیم خداوند است... تا مستی شراب عرفان که از قلم حضرت رحمن جاری است، اخذش نماید. آیا این ندای جانفزا مسافر سربلند ما را هم که به راستی «سالک سبیل واضح و مستقیم خداوند است»، عطیه ای گران بها نیست؟ آیا او نیز به این شراب طهورای شورافرا محتاج نیست؟ آیا از آن نمی نوشد و در طریق عرفان محبوب امکان نمی کوشد؟

بار دیگر طوباهای دلربای جمال مقصود در عرصه وجود طنین می افکند و شامل حال مؤمنانی می شود که با تکیه بر کلمه رحمان به عرفان محبوب عالمیان موفق گشتند، «طوبی لک بما أخذت راح البیان من راحة الرحمن و أخذتک راحة المحبوب بحيث... كنت من المسرعين الى شطر الفردوس مطلع آيات ربك العزيز الفريد»، خوشا به حال تو، چون شراب بیان را از کف حضرت رحمن گرفتی و راحة محبوب عالمیان را چنان استشمام کردی که به سوی شطر فردوس، طلوع گاه آیات پروردگار عزیز و فریدت شتابان شدی. «طوبی از برای نفوسی که به عرف (کلمه) فائز شدند و به مطلع آن پی بردند» و «طوبی لمن عرف کلمة الله و مبدئها»، خوشا به حال کسی که کلمه الله و مبدأ آن را شناخت، و «هنیئاً لمن بلغ الى منبع العرفان و یكون فی آثار ربهم لمن المتفکرین»، مرحبا به کسانی که به منبع عرفان فائز شدند و در آثار پروردگارشان می اندیشند. آیا غیر از این است که این «شطر فردوس»، و «مطلع آیات»، و «مبدء آیات»، و «منبع عرفان» نوعی اشاره به جمال قدس جانان، حضرت بهاء الله است؟ «اوست (کلمه الهیه) به منزله درع از برای هیکل عرفان»؛ عرفان منهای آیات باهره، همچون سرباز بدون زره است؛ همان قدر که چنین

سربازی در میدان کارزار محفوظ می ماند، عرفان منقطع و گسسته از آیات الهی نیز دوام و بقاء می یابد. اندیشه در آثار پروردگار و عرفان مظهر کردگار رابطه ای ناگسستنی دارند. آری، تمامی واژگان عرفان که در این مقال مطرح شده، همه، مُبیین عرفان مظهر عظیم الهی است و نه عرفان ذات غیب خدایی، و تصریح اصرح در این مقوله این که «آیات را سیلی از برای عرفانم قرار دادم، فضلا من لدنا علی العالمین»، و نیز «قد خَلَقْتُ الموجوداتِ لِعِرفانِ نفسی و نَزَلْتُ عَلَیْهِمْ آیاتِی بِالْحَقِّ لئَلَّا یَکُونَنَّ مُرِیْباً فِی امْرِی الْغَالِبِ الْبَدِیعِ الْمَحِیْطِ»، تمام موجودات را برای عرفان خود خلق فرمودم و برای آنان آیات نازل نمودم تا مبدا در امرم که غالب و بدیع و محیط است، تردید کنند؛ و این همه به صرف فضل و رحمتش بوده است بر تمامی خلقش.

همچنان راجع به این موضوع والا، باز هم به این کلمات در آیات که مظهر کبریا در بحبوحه راز و نیاز با خداوند بی همتا بیان می دارند، گوش جان می سپاریم: «من نَفَحَاتِ بَیَانِکَ، تَزَیِّنَ رِضْوَانُ الْعِرْفَانِ»، از بوهای خوش بیانت، باغستان عرفان زینت یافت؛ و به کلمه طیبهات «فُتِحَتْ أَبْوَابُ عِرْفَانِکَ عَلَی وَجْهِ بَرِیَّتِکَ»، درب های عرفانت بر روی خلقت گشوده گشت؛ و به این حقایق نیز که سلطان بقاء افاضه می فرماید توجه می کنیم: «قد اتی لِنَجَاتِکُمْ وَ حَمَلَ الشَّدَائِدَ لِارْتِقَائِکُمْ بِمِرْقَاةِ الْبَیَانِ الِی ذِرْوَةِ الْعِرْفَانِ»، او (جمال ابهی) برای نجات شما آمد و برای این که به نردبان بیان تا اوج عرفان بالا بروید، بلایا و شداید فراوان تحمل نمود. حتی یک لوح از الواح سرشار و بی شمارش را برای بندگانش می فرستد «لِیَجْذِبَهُمْ بَیْأَنَّ الرَّحْمَنَ الِی اَعْلَى الْمَقَامِ وَ یُنَوِّرُهُمْ بِانْوَارِ شَمْسِ الْعِرْفَانِ فِی الْاِمْکَانِ»، تا بیان رحمان به عالی ترین مقام جذبشان کند و در این عالم امکان، به پرتوهای خورشید عرفان تابانشان نماید. و به یکی از بندگان وفادارش فرمان می دهد: «أَتَلُّ عَلَیْهِمْ آیَاتِ رَبِّکَ لَعَلَّ تَجْذِبُهُمْ الِی مَشْرِقِ الْوَحْیِ وَ تَجْعَلُهُمْ مِنَ الرَّاسِخِینَ»، آیات پروردگارت را برای آنان برخوان شاید به مشرق وحی جذبشان نماید و از راسخانشان قرار دهد؛ و راجع به گیرنده ای از آیاتش می فرماید «لِتَجْذِبَهُ کَلِمَاتُ رَبِّهِ الِی الْمَقَامِ الَّذِی کَانَ فِی اُمِّ الْکِتَابِ بِالْحَقِّ مَحْمُوداً» تا کلمات پروردگارش به مقامی که به حق در اُم الکتاب ستایش شده جذبش نماید. آیا نباید با عمل و اقدام خود از چنین دوست مهربانی تشکر و

قدردانی کنیم؟ و شب و روز زمزمه نماییم که «الحمد لله الذی... هدی المخلصین الی معین العرفان بیناتٍ ظهرت فی حقیقه الآیات و الکلمات»، سپاس خداوندی را که... به واسطه بیناتی که در حقیقت آیات و کلمات جلوه نموده، مخلصان را به سرچشمه عرفان هدایت فرمود؟ اما این عبارات زیبای «ذروه عرفان»، «عالی ترین مقام»، «شمس عرفان»، «مشرق وحی»، «مقامی که در امّالکتاب ستایش شده» اشاره به کیست؟ غیر این که مظهر محبوب الهی، حضرت بهاءالله منجی را تداعی می کنند؟

از اصول اعتقادات اهل بهاء است که خداوند؛ یعنی «غیب هوّیه و ذات احدیّه، مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از صف هر واصفی و ادراک هر مُدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. "لا تُدرکهُ الأبصارُ و هوَ یدرکُ الأبصارَ و هوَ اللطیفُ الخیر" <sup>۱</sup> چه، میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه؛ زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است، از عدم و نیستی بَحْتِ بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند» <sup>۲</sup>. بر اساس این اصل کلی ابدی، تمامی عبارات «فتح ابواب عرفان»، «تنویر قلوب به نور معرفت الله»، حصول معرفت حق «از جمیع تأویلات و تفاسیر و معانی و کلمات و آیات»، «مائده سمایی و نعمت حقیقی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است»، «حلاوت تسنیم معرفت ربّانی» «تقریب نفوس به سلسیل عرفان الهی»، «مقامی که به حق در امّالکتاب ستایش شده»؛ فرایندهایی که ظاهراً به حصول عرفان خداوند از طریق مواجهه صحیح و درست با کلمه الله دلالت می کنند، همه، در حقیقت به همان عرفان مظهریت کبری اشارت دارند و لاغیر؛ عرفان مظهریتی که حادثه خجسته جذب آیات در آن طوفان به پا کرده است، ملاحظه نمایید: قرائت به روح و ریحان آنچه خداوند رحمن نازل نمود، به مقام محمود جذب می کند؛ کلمات به مقرّی که در کتاب مسطور است جذب می نماید؛ آیات به مقامی که ذرات در آن نطق می کنند

<sup>۱</sup> سوره انعام، آیه ۱۰۳. (دیدگان او را درنیابد، اما او دیدگان را در می یابد و او لطیف و خیر است.)

<sup>۲</sup> ایقان مبارک، بند ۱۰۴.



"ملک از آن خداوند است" می‌رباید؛ آیات به مقامی که منادی در آن ندا سر داد، می‌رباید؛ قرائت آیات به مقامی که (مؤمنان) در آن جز خداوند نمی‌بینند، جذب می‌نماید، آیات به مشرق انوار جذب می‌کند؛ کلمهٔ علیا به مطلع اسماء حسنی و مخزن صفات علیا جذب می‌نماید؛ بیان به افقی که خورشید ظهور از آن درخشید جذب می‌کند، کلمهٔ الله به مطلع وحی و مشرق فضل می‌رباید؛ کتاب الهی به افقی که از آن انوار اشراق نمود، جذب می‌کند؛ بیان رحمن به مقامی که خداوند مقدس از ذکر هر ذاکر علیمی قرارش داده، جذب می‌نماید؛ کلمهٔ الله قلوب را به مقامی که در آن قدرت پروردگارشان را می‌بینند، می‌رباید؛ آیات به مطلع وحی و مشرق الهام و مخزن علم الهی جذب می‌کند؛ آثار حق به منظر اسم کریمش جذب می‌نماید. آیا این «مقام محمود»، «مقری که در کتاب مسطور است»، «مقامی که منادی در آن ندا سرداد»، «مقامی که (مؤمنان) در آن جز خداوند نمی‌بینند؛ «مشرق انوار»، «مطلع اسما حسنی و مخزن صفات علیا»، «افقی که از آن انوار اشراق نمود»، «مقامی که خداوند مقدس از ذکر هر ذاکر علیمی قرارش داد»، «مقامی که (مؤمنان) در آن قدرت پروردگارشان را می‌بینند؛ «مطلع وحی و مشرق الهام و مخزن علم الهی»، و سرانجام «منظر اسم کریم خداوند»، چیزی جز حضور پر سرور جمال اقدس ابهی، مظهر کُلّی الهی برای این دور بدیع است؟ هر وجدان آگاه و هر قلب مستفیض از قوهٔ خلاقهٔ مُبدلهٔ کلمهٔ الله به فوریت اذعان و اعتراف می‌نماید که خیر.

آیا دیگر راجع به این حقیقت والا که تنها مسیر منتهی به عرفان مظهریت عظمی، معرفت آیات حضرت بهاء الله است، تردیدی موجود است؟ خیر، لهذا اکنون، ما سالکان سیل تعالی و راهیان افق‌های متعالی، با ایمانی برقرار و عزمی استوار می‌کوشیم و به یکدیگر یاری می‌رسانیم که هر چه بیشتر به آیات خدا نزدیک شویم و ذهن و روحمان را با حقایق و حالاتش درآمیزیم و سریع‌تر و مطمئن‌تر از هر راهی دیگر، به عرفان محبوب سرمدی، حضرت بهاء الله مُسَلّی، فائز شویم و بدین سان اولین فریضهٔ حیاطمان را به انجام برسانیم، بخصوص اکنون که اولاً چنین فرمانی را نیز از بیت العدل اعظم الهی، مرجع مصون از خطای جمال اقدس ابهی، در پیش رو داریم «مکرراً از آن عزیزان (احبای عزیز روحانی

در کشور مقدس ایران) رجا گردید که هر یک چه انفراداً و چه جمعاً از سرچشمه جان‌بخش معارف روحانیه (کلمه‌الله) هر روز بنوشند و بر عرفان و ایقان خویش بیفزایند»، و ثانیاً چنین قضاوتی را از همان مرجع مصون در پشت سر داریم: «وقایع و حوادث (مصائب و بلاهای سال‌های اخیر) سبب شد که قاطبهٔ ستمدیدگان ایران مرتباً منظمأً مستمرأً در بحر آیات مستغرق گشتند و به مطالعه و غور در کلمات جامعه الهیه پرداختند و پیر و جوان، در گلستان ایمان و ایقان، از شمیم نسیم معرفت جانی تازه یافتند و اهترازی بی‌اندازه جستند». آیا به همین دلیل نبود که خیل شهیدان جان برکف جمال ابهی یا چوبه دار را مفتخر کردند، یا کناره دیوار را مزین نمودند؟ و اکنون نیز دست ستایش بر آستانش می‌افزایم و به لسان ستایش می‌گوییم: «حمد مولی‌الوری را که به کلمه علیا اهل ناسوت انشاء را کوثر عرفان عطا فرمود»؛ عرفانی که همان «مائدهٔ سمایی و نعمت حقیقی» است و اگر فضل و عطایش شامل شود، نتیجه و ثمرهٔ حتی «یک کلمه» از دریای بی‌کران کلمات الهی است.

(۳۳۶) عشق و دلدادگی:

مَحَبَّتْ چیست؟ خرد و حکمت الهی حضرت مولی‌الوری چنین پاسخ می‌گوید:

مَحَبَّتْ «اعظم فیض الهی» و «مصدر ایجاد» است؛ (شریعت الهی، تجلی رحمانی، فیض روحانی، نور ملکوتی، نفثات روح‌القدس در روح انسانی، سبب ظهور حق در عالم امکانی، روابط ضروریهٔ منبعث از حقایق اشیاء به ایجاد الهی، وسیلهٔ سعادت کبری در عالم روحانی و جسمانی، نورهادی در عمق موفقیت‌های ظلمانی، رابطهٔ بین حق و خلق در عالم وجدانی، سبب ترقی هر انسان نورانی، ناموس اعظم در این کور عظیم الهی، نظام وحید میان جواهر فردیه به ترکیب و تدبیر در تحقق مادی، قوهٔ کلیهٔ مغناطیسیه بین این سیارات و نجوم درخشان در اوج عالی، سبب انکشافات اسرار مودعه در هستی به فکر ثاقب غیر متناهی، روح حیات برای جسم وجود متباهی، سبب تمدن امم در این حیات فانی و شرف اعلی برای هر ملت متعالی)<sup>۱</sup> است.

<sup>۱</sup> (مضمون بیان مبارک)، (جزوهٔ حیات بهایی برای مدارس تابستانه، صفحات ۹ و ۱۱)

آیا به راستی منبع و مصدر اصلی و عملی این مَحَبَّت و دوستداری آیات و آثار الهی است؟  
آیا سالک سبیل تعالی و قاصد افق‌های متعالی، مزین به آن هست؟ آیا آن را در حیات  
یومیّه خود بروز می‌دهد؟

(۱) «فَهَيِّئْ لِمَنْ سَمِعَ الْقَوْلَ وَاخْضَعَ لِكَلِمَةِ اللَّهِ وَتَفِيضُ عَيْنَاهُ مِنَ الدَّمْعِ إِذَا يَصْغَى وَيَحْتَرِقُ  
قَلْبُهُ بِنَارِ الْحُبِّ ثُمَّ يَغْلَى...» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۶)

(۲) «قلم مع آن که خزینه نداشته و ندارد و میانش خالی، قدرت الهی او را صاحب  
لثالی اسرار نمود و از او ظاهر فرمود آنچه را که سبب الفت و مَحَبَّت است؛ جَلَّتْ  
عِظْمَةُ خَالِقِهِ وَ مُمِدَّتْهُ وَ سُلْطَانِهِ.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، بند ۱۰۴، ص ۲۰۶)

(۳) «از خدا می‌طلبیم که این ماء عذب الهی (کلمه الهی) را از این سلسبیل روحانی  
بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل مَحَبَّتش بگذریم.» (دریای دانش، ص ۱۰۷)

(۴) (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۳۹۳)

(۵) «عشق، تلاوت آیات و مناجات خواهد.» (حضرت عبدالبهاء، پیام آسمانی ۲،  
ص ۱۷۷)

(۶) «أَنْ اسْتَمِعَ مَا يُلْقَى الرُّوحُ عَلَيْكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْمُهِمِّنِ الْقَيُّومِ لِيَجْذِبَكَ النَّدَاءُ إِلَى  
الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَيُقَرِّبَكَ إِلَى مَقَامٍ تَرَى فِي نَفْسِكَ نَارَ مَحَبَّةِ اللَّهِ عَلَى شَأْنٍ لَا تُخْمِدُهَا  
سَطْوَةُ الْمَلُوكِ وَلَا إِشَارَاتُ الْمَمْلُوكِ.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۱۷۲)

(۷) «قلم اعلى در هر یک از آیات، ابواب مَحَبَّت و اتحاد باز نموده (است).» (آیات  
الهی ۱، ص ۲۲- دریای دانش، ص ۸۸، لوح دنیا)

(۸) «کلمات به منزلهٔ مشکاة و حبّ... الهی به منزلهٔ سراج.» (کتاب بدیع، ص ۲۶۶)

(۹) «افئدة عشاق از این نار (کلمهٔ الهی) در احتراق.» (دریای دانش، ص ۱۰۴)

(۱۰) «به شأنی کلماتُ الله در قلب مقبل الی الله (جناب سید اسمعیل زواره)، مؤثر افتاد که  
جميع ارکانش به نار مَحَبَّت الهی مشتعل... به شأنی حبُّ الله اخذش نمود که بالاخره  
از اکل و شرب منقطع شد.» (کتاب بدیع، ص ۳۷۱)

۱۱) «چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه (کتب الهیه) مقدر شده؟... بی نار حرارت مَحَبَّتِ اللَّهِ بیفزاید.» (کتاب ایقان، ص ۱۵۳)

۱۲) «بها (الآیات) تَشْتَعِلُ افئدةُ الذين توجَّهوا الى الله.» (اخبار امری، شماره ۱۲، سال ۴۱)

۱۳) «کلمات خوب است، در وقتی که نفحات حبِّ الهی از آن استشمام شود.» (کتاب بدیع، ص ۲۶۶)

۱۴) «لو يَقْرَهُ العبادُ طُرّاً (لوح الاحترق) و يَتَفَكَّرُونَ فِيهِ لَيُضْرِمَ فِي كُلِّ عَرَقٍ مِنْ عَرَوْقِهِمْ ناراً يَشْتَعِلُ مِنْهَا الْعَالَمِينَ.» (لوح مبارک احتراق، ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۵۸)

۱۵) «ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار یابند مگر به قوه‌ای که محیط بر عالم انسانی است؛ آن قوه چون غلبه کند جمیع این انقلابات منقلب به سکون و قرار گردد و همه این اختلافات مبدل به الفت و مَحَبَّت و اتحاد شود و آن قوه کلمه‌الله است.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۳۹۳)

۱۶) «ای اماء رحمن، تلاوت آیات و مناجات مورث انجذاب است و مُحدث التهاب به نار مَحَبَّتِ رَبِّ الْارباب.» (مکاتیب عبدالبهاء ۷، ص ۹)

۱۷) «یک قوه ماوراءالطبیعه لازم که این ظلمت را به نور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ و جدال را به الفت و مَحَبَّت بین عموم بشر مبدل نماید؛ این قوه نفثات روح القدس است و نفوذ کلمه‌الله.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۳۷۷)

از آنجا که جمال اقدس ابھی «مَطْلَعُ الاسماءِ الحُسْنی»<sup>۱</sup> و «مَطْلَعُ الاسماءِ»<sup>۲</sup> و نیز مظهر اسماء و صفات الهی<sup>۳</sup> هستند، لهذا مَحَبَّتِ اللَّهِ در مورد مظهر کبریا مصداق می‌یابد و از طریق مَحَبَّتِ به مظهر امرالله تحقق می‌پذیرد. مَحَبَّتِ میان مظهریت الهی و بندگان آستان ربّانی جریان دو طرفه است؛ یعنی هم مؤمنان باید مظهر ربّانی را دوست بدارند و هم حضرتش پیروان خود را دوست می‌دارد. اما مسئولیت اولیه برای ایجاد و استمرار این

۱ کتاب اقدس، بند ۱۴۳.

۲ همان، بند ۸۸.

۳ همان، یادداشت ۱۶۰.

رابطه، به عهدهٔ بندگان و مؤمنان است. «يَا اِبْنَ الْوَجُوْدِ، اَحِبْنِي لِاِحْبَاكِ، اِنْ لَنْ تُحِبَّنِي لَنْ اُحِبَّكَ اَبْدًا»<sup>۱</sup>، ای پسر وجود، مرا دوست بدار تا دوست داشته باشم؛ اگر دوستم نداشته باشی، مَحَبَّت من به تو نخواهد رسید<sup>۲</sup>. بر اساس یک قانون عمومی ذهنی-روانی، معرفت از هر شیئی منجر به مَحَبَّت به آن شیئی می‌شود؛ لهذا عرفان آیات، آن‌گونه که در مبحث قبلی مطالعه شد، خود به خود به مَحَبَّت آیات منتهی می‌گردد و مَحَبَّت آیات هم به طور طبیعی به مَحَبَّت مظهر بیانات مبدل می‌شود؛ اما هم‌چنان این سؤال صادق است که آیا آیاتُ الله موجد و مولد مَحَبَّت مظهر امرالله در قلب و روح مؤمن بالله هست یا خیر؟ آیا سالکان سبیل تعالی این عطیة الهی را در حیات و حرکت خود پدیدار خواهند کرد یا نه؟

این اسئله را به مطالعه می‌نشینیم. کُلًّا «عشق، تلاوت آیات و مناجات» می‌خواهد، و منبع و مصدر آیات و مناجات قلم اعلی است؛ قلمی که مظهر قدم این‌گونه در وصفش سخن می‌گوید «قلم مع آن که خزینه نداشته و ندارد<sup>۳</sup>، و میانش خالی، قدرت الهی او را صاحب لثالی اسرار نمود و از او ظاهر فرمود آنچه را که سبب الفت و مَحَبَّت است؛ جَلَّت عَظْمَةُ خَالِقِهِ و مُمِدَّة و سُلْطَانِهِ»، بسی متعالی است عظمت خالقش و جوهرافزایش و قدرتش. همان‌سان که چراغ (شعلهٔ افروخته) فقط در چراغ دان محفوظ و پایدار است، حُب الهی نیز تنها در فضای کلمات الهی مصون و برقرار است. «کلمات به منزلهٔ مشکاة و حُب... الهی به منزلهٔ سراج» است و یا واضح‌تر از این: «قلم اعلی در هر یک از آیات، ابواب مَحَبَّت و اِتِّحَاد باز نموده (است)». هر بوی خوشی منبع و مصدری دارد که بعضاً از خود آن مهم‌تر و مطلوب‌تر است. «حُب الهی» همچون «نفحات» طبیعی است و همان‌گونه که نفحات جذّاب از گلی شاداب «استشمام می‌شود»، حُب الهی نیز از «کلمات» ربُّ الارباب احساس و ادراک می‌گردد و به همین دلیل است که «افئدة الذین توجَّهوا الی الله»، افئدةٔ کسانی که به خداوند توجّه نمودند، از آیات الهی محترق و مشتعل است؛ و به

<sup>۱</sup> کلمات مکنونهٔ عربی، بند ۵.

<sup>۲</sup> این جمله، به عنوان مضمون، از ترجمهٔ حضرت ولی محبوب امرالله از کلمات مکنونه نوشته شد.

<sup>۳</sup> یعنی از لحاظ مادی به منبعی متصل نیست.

همین سبب است که ندای مظهر رحمن این‌گونه واضح و عیان، از بلندای آسمان به گوش می‌رسد: «أَنْ اسْتَمِعَ مَا يُلْقَى الرُّوحَ عَلَيْكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ الْمُهِمِّينَ الْقَيُّومِ لِيَجْذِبَكَ النِّدَاءُ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى وَيُقَرِّبَكَ إِلَى مَقَامٍ تَرَى فِي نَفْسِكَ نَارَ مَحَبَّةِ اللَّهِ عَلَى شَأْنٍ لَا تُخَمِّدُهَا سَطْوَةُ الْمَلُوكِ وَلَا إِشَارَاتُ الْمَمْلُوكِ»، همان گوش‌بدار به آنچه روح، از آیات خداوند مُهِمِّينَ قَيُّومِ بر تو القاء می‌کند تا نداء به افق اعلایت جذب نماید و به مقامی نزدیکت کند که در آن، خود را در آتش مَحَبَّتِ اللَّهِ ببینی؛ آتشی که نه قدرت و سطوت ملوک و نه اشارات مملوک (رُعايا) خاموشش تواند کرد. نمونه برجسته‌ای از آیات، لوح مبارک احتراق است که «لَوْ يَقْرَأُ الْعِبَادُ وَيَتَفَكَّرُونَ فِيهِ لَيُضْرِمُ فِي كُلِّ عَرِيقٍ مِنْ عَرِيقِهِمْ نَارًا يَشْتَعِلُ مِنْهُ الْعَالَمِينَ»، اگر عباد آن را بخوانند و در آن تفکر کنند، در هر رگی از رگ‌هایشان آتشی می‌افکند که جهانیان را شعله‌ور می‌سازد، و این آتش نیست مگر آتش مَحَبَّتِ اللَّهِ، زیرا که: «افْتَدَى عَشَاقُ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ (كَلِمَةُ اللَّهِ) فِي حَرَارَتِ مَحَبَّتِ اللَّهِ» است که از درون کتب الهیه و کلمات ربّانیه شعله می‌کشد. ولی از عجائب این جا است که بر خلاف حرارت مادی که افزایشش محتاج افروختن و افزودن نار است؛ این مَحَبَّتِ اللَّهِ در فضای فرخنده و فِیاض کَلِمَةُ اللَّهِ، خود بخود افزایش می‌یابد و گسترش می‌گیرد. اما چطور؟ آیا برای چنین پدیده‌ای اعجاب‌انگیز مصادیقی واقعی و عینی هم موجود بوده است؟ آیا کسانی بوده‌اند که «حُبُّ اللَّهِ» ناشی از «کلماتُ اللَّهِ» آنان را به قربان‌گاه کشانیده باشد؟ بلی، در عهد سابقه نمونه برجسته آن جناب آقا سید اسماعیل زواره بوده است که «به شأنی کلماتُ اللَّهِ در قلب (او) مؤثراً افتاد که جمیع ارکانش به نار مَحَبَّتِ اللَّهِ مشتعل... به شأنی... که بالاخره از اکل و شُرْب منقطع شد... (و) یومی از ایام... به قربان‌گاه دوست شتافت (و)... حنجر مبارک خود را قطع نمود»، و در عهد لاحق نیز مصادیق جاویدان آن، خیل جان‌باختگان جمال جانان در کشور مقدّس ایران هستند که در ایام استیلاي ظلم و جور ملایان آتش عشق الهی آن‌چنان در قلب و روحشان برافروخت و ماسوی را بسوخت که پایکوبان و دست افشان به سمت مقتل عشق پوئیدند و جان نازنین را فدای محبوب عالمین کردند.

مؤمنان و مخلصان به جای خود، اما آیا میان قوه کلمه الله و «انقلابات و اختلافات» مردم دنیا هم رابطه ای هست؟ آیا بین نیروی آیات الله و ظلمت و عداوت و جنگ و جدال مستولی بر بشریت نیز ارتباطی هست؟ بلی، حکمت الهی حضرت مولی الوری، عبدالبهاء، به این مسئله اساسی چنین پاسخ می گوید: «ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار یابند، مگر به قوه ای که محیط بر عالم انسانی است؛ آن قوه چون غلبه کند، جمیع این انقلابات منقلب به سکون و قرار گردد و همه این اختلافات مبدل به الفت و محبت و اتحاد شود و آن قوه، کلمه الله است»؛ و همان علم و حکمت ربوبی باز هم این گونه توضیح می دهد: «یک قوه ماوراء الطبیعه لازم که این ظلمت را به نور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ و جدال را به الفت و محبت بین عموم بشر مبدل نماید؛ این قوه، نفثات روح القدس است و نفوذ کلمه الله است». بنابراین، ما بندگان حضرت رب العالمین، اولاً تماماً این بیان مبارک را آویزه گوش خود می کنیم که «تلاوت آیات و مناجات مورث انجذاب است و محدث التهاب به نار محبت رب الارباب» و همراه و همصدا با جمال اقدس ابھی «از خدا می طلبیم که این ماء عذب الهی (کلمه الهی) را از این سلسیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم»؛ ثانیاً در جهت بسط نفوذ کلمه الله الاعظم به فداکاری و حتی جانفشانی قیام می نمایم تا انشاء الله، به قدرت و غلبه آن، عالمیان هم به ردای زیبای محبت الهی مفتخر و مزین گردند؛ و آیا شهدای گران قدر ایران زمین، در ایام استیلای ظلم و جور و کین چنین نکردند؟

(۴۳۶) انقطاع و گسستگی:

آیا سالک سربلند و قاصد ارجمند ما برای توفیق در سلوک سترگ خود، به خصلت روحانی انقطاع از ما سوی الله محتاج است؟ قطعاً بلی. اما آن را از کجا حاصل کند؟ آیا آیات باهرات و آثار مبارکات می تواند در این زمینه ثمینه به او کمکی کند؟ آیا این قوه قدسیه در حیات یومیه او جلوه گر می گردد؟

نکته: در سه بخش "ب"، "ج"، و "د" از این مبحث، به قصد پرهیز از افزایش حجم مقال، از نوعی تبیین ملخص استفاده کرده ایم که صرفاً عمل مؤکده روی کلمه الله و نتیجه

حاصله از آن را که همانا انقطاع و گسستگی است، ملحوظ می‌دارد. بدیهی است خوانندگان گرامی می‌توانند به توجّه به نمونه‌های موجود در دو بخش "الف" و "ه" از همین بحث، و نیز نمونه‌های متعدّد مطروح در مباحث دیگر، خود برای فقرات مربوطه، تبیینات مبسوطه بنویسند.

الف. تأثیر مستقیم آیات در تحقق انقطاع:

(۱) «كَلَّ كَلِمَةً ظَهَرَتْ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَىٰ أَنهَا تُنَادِي الْكُلَّ إِلَىٰ مَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ وَالَّذِي سَمِعَ نَدَائَهَا انْقَطَعَ عَمَّا سِوَى اللَّهِ وَتَوَجَّهَ إِلَىٰ شَطْرِ الْأَمْرِ بِصَدَقِ مَبِينٍ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۱۷۷، ص ۳۳۰)

(۲) «كَذَلِكَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْآيَاتِ وَفَصَّلْنَا لَكُمْ... لَعَلَّ تَنْقَطِعُونَ عَمَّا عِنْدَكُمْ.» (قلم اعلى ۴، ص ۹۱، لوح الروح)

(۳) «فَوَاللَّهِ يَا عَبْدَ لَوْ تَسْتَنْشِقُ هَذَا الْقَمِيصَ الَّذِي أَرْسَلْنَا بِإِيْدِي الْمُبَشِّرَاتِ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ... تَنْقَطِعُ عَنِ الْمُلْكِ وَ مَا عَلَيْهِ وَ تَدْخُلُ مَصْرَ الْإِيْقَانِ.» (قلم اعلى ۴، ص ۱۳۵، لوح با مطلع: هو الباقي الظاهر)

(۴) «طَوْبِي لِمَنْ سَمِعَ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ عَنِ كَلِمَاتِ الْعَالَمِينَ.» (جمال ابهى، لئالی الحكمة ۲، بند ۹۷، ص ۱۹۳)

(۵) «حال بهتر آن که آن جناب خود را به ماء انقطاع که از معین قلم اعلى جاری شده، طاهر نمایند و لوجه الله در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکر کنند.» (لوح شیخ نجفی، ص ۱۰)

(۶) «مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سِوَى، چنان به آن مدینه (کتب الهیه... در هر عهدی) انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند.» (ایقان مبارک، فقرة ۲۱۸)

(۷) «ان اخذک سکر رحيق بيانی... خذ قدح الانقطاع باسمی ثم اشربه بذكري المحبوب.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۱۹)

(۸) «(در صورت استماع نغمات ورقاء و جذب شدن) تجد نفسك منقطعاً عن العالمين.» (مجموعه الواح، ص ۲۳۲)



- ۹) «(در صورت یافتن حلاوت بیان رب)... لتدع الامکان عن وراک.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۲۸)
- ۱۰) «(پس از نوشیدن کوثر حیوان از آیات رحمن) از عالم و عالمیان منقطع و فارغ.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۷۴)
- ۱۱) «(در صورت شنیدن صریر قلم اعلیٰ) لیأخذنهم جذب الله علی شأن یضعن الملک عن ورائهم.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۸)
- ۱۲) «لعمراً لله هر نفسی به عرفی از آن (آیات الهی) فائز شود؛ جمیع من علی الارض را به مثابه کف تراب مشاهده کند.» (آثار قلم اعلیٰ ۴، ص ۸۵)
- ۱۳) «هل علمتم من ای قلم یأمرکم ربکم مالک الاسماء؟ لا و عمری لو عرفتم لترکتهم الدنیا.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۵۵)
- ۱۴) «نفوس مقدسه منقطعه... به کلمات الهی از کلمات عالمین منقطع شوند.» (کتاب بدیع، ص ۱۱۹)
- ۱۵) «(پس از نوشیدن ماء عذب الهی (کلمه ربّانیه) از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم.» (دریای دانش، ص ۱۰۴)
- ۱۶) «(پس از دمیدن در صورتنها کسی منصعق نشد که) اخذته نفحات الآیات و انقطع عن العالمین.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۳۴)
- ۱۷) «لعمری لو تجد حلاوتها (آیات ربّ) تدع الوری عن وراک.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۰)
- ۱۸) «أخذ المخلصین جذب آیاتک علی شأن انقطعوا عن أموالهم وأنفسهم فی حبک و سبیل رضائک و طافوا حول إرادتک كما یطوف الظلّ حول الشمس.» (نفحات الرحمن، ص ۹۶)
- ۱۹) «ان شاء الله... لثالی علم و حکمت راکه از خزائن قلم اعلیٰ به امر مالک اسماء ظاهر شده... مشاهده نمایند تا قلوب به طراز... انقطاع مزین گردد.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۶۰)

۲۰) «اگر قدری تفکر در کلمات مُنَزَله و آثار باهره نمائید، از عالم و عالمیان درگذرید.» (اخبار امری، شماره ۱۲، سال ۳۹)

۲۱) «چون روح و جان تعلق به آن (فیض کلمه الله) یابد از... تعلق به شئون جسمانی البتّه رهائی یابد.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقرة ۱۱۴)

«از عالم و عالمیان منقطع و فارغ» شدن ممکن است، اگر کوثر حیوان را از آیات رحمن بنوشیم؛ «از ما سوی الله گسستن» امکان پذیر است، اگر به هر کلمه ظاهر از قلم اعلی گوش سپاریم؛ «از ملک و آنچه بر آن است بریدن» شدنی است، اگر بوی خوش کلمات الهی را استنشاق کنیم؛ «به طراز انقطاع... مزین» گشتن میسر است، اگر «لئالی علم و حکمت» یزدانی را «از خزائن قلم اعلی» مشاهده کنیم؛ و «از کلمات عالمین منقطع» شدن مقدور است، اگر صادقانه «به کلمات الهی» متشبث شویم؛ و قدح انقطاع را گرفتن و سرکشیدن مقبول است، اگر سُکر رَحِیقِ بیانِ اخذمان نماید؛ و خود را منقطع از عالمیان یافتن ممدوح است، اگر به استماع نغمه و رقاء (آیات الهی) موفق گردیم؛ رهایی از «تعلق به شئون جسمانی» مأمول است، اگر «روح و جان تعلق به (فیض کلمه الله) یابد؛ و پشت سر نهادن کُلّ عالم امکان میسر است، اگر حلاوت بیان پروردگار را بیابیم؛ و سر انجام «از عالم و عالمیان» درگذشتن ممکن است، اگر «قدری تفکر در کلمات مُنَزَله و آثار باهره» بنماییم. آری، با استفاضه خالصانه از کلام الهی تحقق چنین گسست و انقطاعی عظیم عملی است؛ زیرا به طور خلاصه «ماء انقطاع... از معین قلم اعلی جاری» است. رابطه انقطاع با آیات گهربار، همان رابطه آب گوارا است با جوشش چشمه سار. به راستی کسانی که «نفحات الآیات» اخذشان نماید، نه تنها «انقطع عن العالمین» از کُلّ عالمیان منقطع می شوند؛ بلکه از حرف های آنان هم می گسلند؛ به عبارت دیگر «به کلمات الهی از کلمات عالمین منقطع» می گردند؛ دیگر نه موجودیت عالمیان بر آنان تأثیری خواهد داشت و نه کلماتشان بر آنان اثری خواهد کرد، و حتی برتر و عجیب تر از این: «يَأْخُذُنَّهُمْ جَذْبُ اللَّهِ عَلَى شَأْنِ يَضَعَنَّ الْمَلِكُ عَنْ وِرَائِهِمْ»، جذبه خدایی آن چنان اخذشان می نماید که کُلّ وجود را در ورای خود رها می سازند. آیا در سراسر عالم هستی

<sup>۱</sup> به مبحث ۸۲۶ رجوع شود.

نیروی گسلنده و نجات‌بخشنده دیگری، با چنین قوه و هیمنه‌ای موجود است؟ آیا در این دنیای طوفانی، برای پیش‌برد نظم بدیع جهان‌آرای الهی، به انسان‌هایی حائز چنین حدی از انقطاع و گسستگی نیاز نیست؟

و خطاب به خیل مؤمنان، سوگند سترگ مظهر کبریا به جان نازنین خویش است که می‌توانید، آری می‌توانید در عین زیستن در این دنیا، آن را ترک کنید؛ مشروط بر آن که دریابید مالک اسماء با کدامین قلم خطابتان کرده است؛ می‌توانید «از عالم و عالمیان درگذرید»، به شرط آن که «در کلمات مُنزله و آثار باهره» قدری تفکر نمائید. آیا امکان حصول آن نتیجه مشکور که آرزوی دل و جان تمام عارفان و زاهدان تاریخ بوده است، از این مجاهده محدود که از هر انسانی بر می‌آید، نشان از لطف و عنایت حضرت رحمن ندارد؟ اما این، گروه مخلصینند که ندای ربُّ العالمین را شنیدند و مطابق رضایش عمل کردند و به نتایج عظیمه و ثمرات بهیه‌اش نیز واصل گشتند و به این حقیقت والا زمزمه مناجات حضرت بهاء‌الله خود چنین شهادت می‌دهد: «أخذ المخلصین جذبُ آیاتك علی شأنٍ انقطعوا عن أموالهم وأنفسهم فی حبك و سبیلِ رضائك و طافوا حول إرادتك كما يطوف الظلُّ حول الشمس»، جذب آیات مخلصان را چنان فراگرفت که در محبت و سبیل رضایت، از اموال و انفس خود گسستند و همانند سایه حول شمس، به طواف اراده‌ات پرداختند.

اما نه فقط مؤمنان و مخلصان که «هر نفسی به عرفی از (آیات الهی) فائز شود، جمیع من علی الارض را به مثابه کف تراب مشاهده کند». متعلقات گوناگون عالمیان که هیچ، بلکه خود آنان هم در دید متغمسان بحر معانی چیزی بیشتر از مستی تراب نخواهند بود، چه رسد به این که بخواهند بر چنین مؤمنانی فائق آیند و خواست و اراده خود را بر آنان تحمیل نمایند؛ آیا احبای نازنین ایران زمین در بحبوحه ظلم و عناد ارباب کین غیر از این کردند؟

آری دیدیم که آیات موج می‌زنند و مستدام و مستحکم می‌گویند فرایند انقطاع ثمره تماس صحیح با کلمه‌الله است: «كذلک نزلنا علیکم الآیات و فصلنا لكم... لعل تنقطعون عما عندكم»، این سان آیات را برای شما نازل نمودیم و تفصیل دادیم شاید از آنچه دارید

منقطع شوید. لهذای محبان جمال کبریا، بیائید عمیقاً و وسیعاً و برای همیشه باور کنیم که ما، آری همین ما مؤمنان، در همین زمان و مکان، به طور قطع و یقین قادریم «از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم»، یعنی به انقطاع حقیقی فائز شویم؛ البته اگر «این ماء عذب الہی (کلمه ربّانیه)» را از کف ساقی بقا بگیریم و بیاشامیم؛ یعنی اگر به کلمه خلاق الہی در این ظهور امنع بدیع گوش بسپاریم و در آن، در حد استطاعت و توان، و به نحوی که نفس قلم رحمن مشخص فرموده، تفکر و تعمق کنیم و حقایق و معانی مکنونه مودعه‌اش را استنباط و استخراج نمائیم<sup>۱</sup>؛ آن‌گاه در عین تحرک و تکاپو، در عین تلاش و جستجو، دیگر تعلقی به این عالم فانی و زرق و برق‌های آیش نداریم؛ آنچه را دارائیم فقط برای پیشرفت و ترقی امر اعظم الہی و تقدّم و تعالی جامعه جهانی بهایی می‌خواهیم؛ یعنی به انقطاع و گسستگی حقیقی فائز شده‌ایم. و در این جا است که دیگر بار، طنین رنّان طوبی جمال سبحان به گوش می‌رسد؛ طوبای فرح‌زایی که هم‌چنان نصیب آنانی است که «به کلمه الله گوش سپردند» و «از عالمیان منقطع گشتند». اما آیا سالکان سبیل تعالی نیز نغمه این طوبای دل‌برا را می‌شنوند؟ البته که می‌شنوند، چون هم‌آناند که پیشتاز «مجاهدین فی الله» هستند؛ هم‌آناند که «چنان به آن مدینه (کتب الہیہ... در هر عہدی) انس» گرفته‌اند که «آنی از آن منفک» نمی‌شوند.

اما داستان تنبّه‌انگیز انقطاع و گسستگی حاصل از تأثیر کلمه الہی، در همین جا به پایان نمی‌رسد؛ زیرا این خصیصه برجسته روحانی، اساس تحقق بسیاری از دیگر اصول عالیّه حیات بدیع بهایی است. در ادامه مقال، هم‌چنان نقش و تأثیر کلام الہی را، در قالب سه نمادی که قبلاً مطالعه کردیم، در تحقق اصل انقطاع و گسستگی، به نحو مجمل اما دقیق، بررسی می‌نماییم. این سه پدیده نمادین عبارتند از «نفحات»، «حلاوت» و «رحیق»<sup>۲</sup>. در ذیل سه گروه فقرات دقیقه، آنچه در گیومه آمده است، مضمون بیانات مبارکه است.

ب. رابطه آیات و انقطاع در قالب نماد «نفحات»:

<sup>۱</sup> به مباحث فصل ششم نظر مجدّدی بیفکنید.

<sup>۲</sup> به مباحث ۳۲۶، ۷۲۶، ۸۲۶، و ۹۲۶ مراجعه فرمایید.

(۱) «هر نفسی به نفحات کلمه‌ علیا که از قلم اعلی در سجن عکا جاری شده فائز شود و بیابد، او از عالم و عالمیان منقطع گردد.» (جمال ابهی، لئالی الحکمة ۲، بند ۴۶، ص ۱۲۲)

(۲) «قل خَلِّصْ نَفْسَكَ فِي سَاعَةِ لَوْجِهِ اللَّهُ ثُمَّ اقْرَأِ اللَّوْحَ بِالرُّوحِ وَ الرَّيْحَانَ لَعَلَّ تَجِدُ نَفْحَةَ الرَّحْمَنِ وَ تَكُونُ مِنَ الْمُنْقَطِعِينَ.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۱۱، ص ۱۱۸)

(۳) «قد نُفِخَ فِي الصُّورِ إِذَا سَكَّرَتِ الْأَبْصَارُ وَ اضْطَرَبَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ إِلَّا مِنْ أَخَذَتْهُ نَفْحَاتُ الْآيَاتِ وَ انْقَطَعَ عَنِ الْعَالَمِينَ.» (منتخبات آیات چاپ آلمان، بند ۱۷)

(۴) «لَعَمْرِي لَوْ يَأْخُذُكَ عَرَفُ الْآيَاتِ لَيَجْذِبُكَ عَلَى شَأْنٍ تَنْقَطِعُ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِكَ مَقْبِلاً إِلَى الْعَرَاءِ وَ تُنَادِي فِيهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ، أَيْنَ أَنْتَ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِينَ وَ مَحْبُوبَ الْعَارِفِينَ.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۱۵۳، ص ۳۰۶)

«یافتن نفحات کلمه‌ علیا، منقطع شدن از عالم و عالمیان»، «خواندن الواح، یافتن نفحه‌ رحمن، و منقطع گشتن»، «اخذ نفحات آیات، منقطع شدن از عالمیان»، «اخذ عرف آیات، منقطع شدن از اشیاء»

ج. رابطه آیات و انقطاع در قالب نماد «حلاوت»:

(۱) «لَوْ يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الْبَيَانِ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ فَمِ مَشِيَّةِ الرَّحْمَنِ لَيَنْفِقُ مَا عِنْدَهُ وَلَوْ يَكُونُ خَزَائِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا لَيُثَبَّتَ امْرَأً مِنْ أَوَامِرِهِ الْمُشْرِقَةَ مِنْ أَفْقِ الْعِنَايَةِ وَ الْإِلْطَافِ.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۳)

(۲) «اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سیل دوست انفاق نمائی.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۳۸- اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۳۸- منتخبات آیات چاپ آلمان، بند ۳۵)

(۳) «قسم به اسم اعظم هر نفسی الیوم حلاوت یک آیه از آیات منزله را بیابد و ادراک نماید، از مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بگذرد و به شطر دوست توجه کند.» (آیات الهی ۲، ص ۸۱)

- ۴ «از حق می طلبیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش، چه اگر حلاوت بیان را بیابند کُلّ از ما عندهم بما عنده تمسک نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۴۲)
- ۵ «لو تَجِدُ حَلَاوَتَهَا (آیات ربّ) تدع الوری عن وراک.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۰)
- ۶ «لو تَجِدُ حَلَاوَةَ بِيَانِ رَبِّكَ الرَّحْمَنَ لَتَدْعُ الْاِمْكَانَ عَنْ وِرَائِكَ.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۲۸)
- ۷ «قسم به نیر آفاق، اگر جمیع ناس حلاوة کلمه‌ای از کلمات الهیه که از مشرق فم مشیت رحمانیه اشراق فرموده، ادراک نمایند؛ کُلّ از لذائذ دنیای فانیه منقطع شوند.» (جزوه خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر، شماره؟، ص ۵۴)
- ۸ «اگر بریه حلاوت کلمات الهیه را که از مصدر امر نازل، ادراک می نمودند، البته به آنچه مأمور بودند عمل می نمودند.» (آیات الهی ۱، ص ۳۶۶)
- ۹ «لَعَمْرِي مِنْ سَمِعَ نَدَائِي وَ وَجَدَ مِنْهُ حَلَاوَةَ بِيَانِي لَنْ تَمْنَعَهُ سَطْوَةُ الْمُلُوكِ وَ لَا اِشَارَاتٍ مِنْ عَلٰى الْاَرْضِ وَ لَا حُجُبَاتِ الْعَالَمِينَ.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۱)
- ۱۰ «سُبْحَانَكَ يَا مَنْ بِحَلَاوَةِ بِيَانِكَ سُرْعَ الْمُوحِّدُونَ اِلَىٰ فِنَاءِ بَابِكَ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۳، بند ۹۲)
- ۱۱ «قل لو سَمِعَ الْمُشْرِكُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَ وَجَدُوا حَلَاوَةَ مَا فِيهَا مِنْ كَوْنِ الْبَيَانِ لَنَبَدُوا مَا عِنْدَهُمْ.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۹۳، ص ۲۴۶)
- این رابطه را با ردیابی مستقیم حلاوت آیات با فرایند انقطاع پی می گیریم. «یافتن حلاوت بیان، انفاق هر آنچه نزد خود است»، «یافتن حلاوت بیان رحمن، گذشتن از جان در سبیل دوست»، «یافتن حلاوت یک آیه از آیات منزله، گذشتن از اهل آسمانها و زمین»، «ادراک حلاوت بیان، گذشتن از آنچه نزد خود است و تمسک به آنچه نزد حق است»، «یافتن حلاوت آیات پروردگار، پشت کردن به عالم امکان»، «گرفتن تأثیر کلمة الله، انقطاع از هر کس که بر زمین است»، «درک حلاوت کلمه‌ای از کلمات الهیه، منقطع شدن از لذائذ دنیای فانیه»، «درک حلاوت کلمات الهیه، عمل به آنچه مأمور هستیم»، «استماع آیات و یافتن حلاوت آن (حتی توسط مشرکان)، رهاکردن آنچه نزد

خود است»، «یافتن حلاوت بیان، ناتوانی سطوت ملوک و اشارات اهل ارض و حُجبات عالمیان از منع انسان»، «یافتن حلاوت بیان، شتاب به فنای باب مظهریت (حصول معرفت مظهریت)».

د. رابطه آیات و انقطاع در قالب نماد «رحیق»:

(۱) «طوبی لک بما أخذت راحَ البیان من راحة الرَّحمن و أخذتک رائحةُ المحبوب بحیث انقطعتَ عن راحة نفسک.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۹۶- لوح رئیس عربی)

(۲) «خُذ کَأْسَ البیان من کلماتی ثُمَّ اشْرَبْ منها رَحِیقَ المعانی و التَّبیانِ بِاسْمی و سلطانی، تاللهِ إِنَّهَا تجعلُک غنیاً عن سوائی... و منقطعاً عن العالمین.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۱۱۵، ص ۲۶۸)

(۳) «لو تَشْرِبُ رَحِیقَ الحیوان من کؤوس کلمات ربِّک الرَّحمن، لتَصِلَ الی مقام تنقَطعَ عمّا عندک و تصیحُ باسمی بین العالمین.» (لوح ناپلئون، بند ۱۳- نداء رب الجنود، ص ۱۹)

این رابطه را نیز به صورت فرمول وار یا به شکل تبیین مُلَخَّص بررسی می‌کنیم. «نوشیدن رحیق از جام کلمات الهی، انقطاع از عالمیان»، «نوشیدن رحیق حیوان از جام‌های کلمات پروردگار، انقطاع از آنچه نزد خود است»، «نوشیدن شراب بیان از کف رحمن، گسستن از راحت نفس».

ه. رابطه جذب آیات با انقطاع:

گرچه بر اساس بخش‌های قبلی از مبحث ۵۳۶، به نحو انکارناپذیر ثابت و مدلل شد که کلمه الله الاعظم مستقیماً در تحقق حادثه عجیبه انقطاع و گسستگی نقش اساسی دارد؛ اما قطعاً به لحاظ اهمیت فوق‌العاده این مسئله، این رابطه با تکیه بر قوه جاذبه آیات الله نیز مفصلاً بیان و عیان گشته است که ذیلاً به نمونه‌هایی از فقرات دقیقه در این زمینه و سپس هم به تبیینات مبسوطه مربوطه توجه می‌کنیم.

(۱) «یا قلم، اذکر من سُمّی بحسن لتجذبهُ آیات ربه الی مقام لا یمنعه ما خلق فی العالم عن الاسم الاعظم.» (قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۸۱)

(٢) «أَيُّ رَبِّ أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ مُنْقَطِعًا عَنْ دُونِكَ وَمُجَذَّبًا بِآيَاتِكَ بِحَيْثُ لَا أَتَحَرَّكَ إِلَّا مِنْ أَرْيَاحٍ مَشِيَّتِكَ وَلَا أَتَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ٢، فقرة ٧٣)

(٣) «أَيُّ رَبِّ قَدْ أَخَذْتَنِي نَفَحَاتِ قَمِيصِ ظَهْرِكَ وَاجْتَذَبْتَنِي آيَاتِ عَظَمَتِكَ بِحَيْثُ نَسِيتَ نَفْسِي وَذَاتِي وَمَا خَلَقَ فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ٧٥)

(٤) «يَا إِلَهِي... مَظْهَرِ جَمَالِكَ... يَنْزِلُ فِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ آيَاتِ قُدْرَتِكَ وَبَيِّنَاتِ عَظَمَتِكَ لِيُنْجَذِبَ بِهَا أَفْئِدَةُ بَرِيَّتِكَ لِيَقْبَلَنَّ مُنْقَطِعًا عَنْ أَنْفُسِهِمْ إِلَيْكَ وَيَهْرَبَنَّ مِنْ اقْتِقَارِهِمْ إِلَيَّ سُرَادِقِ غَنَائِكَ وَيَسْرِعَنَّ مِنْ ذُلِّهِمْ إِلَيَّ فِنَاءَ عِزِّكَ وَاعْتِرَازِكَ.» (مجموعه اذكار، بند ٩١)

(٥) «ان اقرئوا آياتي بالروح والريحان انها تجذبكم الى الله وتجعلكم منقطعين عما سويه هذا ما وعظمت به في الالواح وهذا اللوح الميين.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ١٠، ص ١١٣)

(٦) «يَا أَيُّهَا الْمَذْكُورُ مِنْ قَلَمِ رَبِّكَ... جَرَى قَلَمُ الْوَحْيِ عَلَى اسْمِكَ لِيَجْذِبَكَ إِثْرُهُ عَلَى شَأْنِ تَنْقَطِعِ عَمَّنْ عَلَى الْأَرْضِ وَيَنْقَطِعَ بِكَ عِبَادُ الَّذِينَ هَامُوا فِي هَيْمَاءِ الضَّلَالِ وَمَنْعُوا عَمَّا أَرَادَ لَهُمْ رَبُّهُمْ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.» (جمال ابهى، لثالى الحكمة ٢، بند ٧٣، ص ١٥٥)

(٧) «طُوبَى لِمَنْ أَرَادَ لِلرَّبِّ كَلِمَةً الْهَى وَمِفْتَاحَ عُنَايَةِ رَبَّانِي بَابِ انْقِطَاعِ رَا كَشُود.» (جمال ابهى، حديقه عرفان، ص ٥٢)

(٨) «تَاللَّهِ لَوْ يَسْمَعُونَ صَرِيرَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى لِيَأْخُذْتَهُمْ جَذْبُ اللَّهِ عَلَى شَأْنِ يَضَعَنَّ الْمَلِكُ عَنْ وِرَائِهِمْ وَيَقْبَلَنَّ إِلَى الْمَلَكُوتِ.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ٢٦٤)

(٩) «مَنْ النَّاسُ مَنْ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ وَيَأْخُذُهَا جَذْبُ الْأَشْتِيَاقِ عَلَى شَأْنِ يَدْعُ مِنْ فِي الْأَفَاقِ عَنْ وِرَائِهِ وَيَقْبَلُ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ١٧٢، ص ٣٢٥)

(١٠) «يَا قَوْمُ فَانظُرُوا بَعْيُونَكُمْ ثُمَّ تَفَكَّرُوا بِقُلُوبِكُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّ يَجْذِبُكُمْ مَا وَدَعْتُمْ فِيهَا وَيَنْقَطِعُكُمْ عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَيَخْلَصُكُمْ لَوْجَهُ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْعَزِيزِ الْقَيُومِ.» (قلم اعلى ٤، ص ٥١، سورة الحج)



- (۱۱) «هذا كتابٌ من لدنا الى الذی اقبل الى الوجه... ليأخذه جذب الجبار على شأن ينقطع عن الامكان.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲۰۵، ص ۳۵۸)
- (۱۲) «تعلم يا الهی بانی... اذكر من اقبل إليك... ليأخذه جذب آياتك إلى مقام ينقطع بکله عما سواک.» (نفحات الرحمن، ص ۹۱)
- (۱۳) «أى رب... اجذبني بدائع آياتك على شأن لا تمنعني شئون الدنيا وما فيها عن التوجه إليك و الاستقامة على أمرک.» (مجموعه اذکار، بند ۶۹)
- (۱۴) «أخذ المخلصین جذب آياتك على شأن انقطعوا عن أموالهم وأنفسهم فى حبك و سبيل رضائك.» (نفحات الرحمن، ص ۹۶)
- (۱۵) «لو تسمع نغمات الورقاء التى تغن على افنان سدره البیان، لتجذبك على شأن تجد نفسك منقطعاً عن العالمين.» (مجموعه الواح، ص ۳۲۳)
- و حالا رابطه جذب و کشندگی آیات را با انقطاع و گسستگی عباد، چه مؤمن و چه غیر آن، به تفصیل یا به شکل تبیین مبسوط بررسی می کنیم. در این راستا مشاهده خواهیم کرد که این قوه جاذبه کلمه الله است که نفوس بشری را از دل این زندگی زمینی اخذ می کند و به سمت عوالم ماورایی پرواز می دهد. بعلاوه، در این راستا جویا خواهیم شد که آیا سالکان سبیل تعالی از این انقطاع و گسستگی برخوردار هستند یا نه؛ چون بدون آن، طی مراحل عالی تر جذب و وصول به آستانه پرواز غیر ممکن خواهد بود.
- نخست در نظر گیرید که مظهر الهی در راز و نیاز با خداوند بی انباز، چگونه به اهمیت این جذب و کشندگی در بحبوحه زندگی مادی می پردازد: «یا الهی... مظهر جمالك... ینزل فی اللیالی و الأيام آیات قدرتك و بینات عظمتك لینجذب بها أفئدة بریتك لیقبلن منقطعاً عن أنفسهم إلیک و یهربن من افتقارهم إلی سرادق غنائك و یسرعن من ذلهم إلی فناء عزک و اعتزازک»، ای خدای من، مظهر جمال تو در شبها و روزها آیات قدرت و بینات عظمتت را نازل می کند تا افئده خلقت به آن جذب گردد و از خود منقطع گردند و به سوی تو اقبال نمایند؛ از فقر خود به سوی خیمه های غنای تو بگریزند و از ذلت خود به سمت بارگاه عزت تو بشتابند؛ این خدای من «أخذ المخلصین جذب آياتك على شأن انقطعوا عن أموالهم وأنفسهم فى حبك و سبيل رضائك»، جذب آیات مخلصین را

اخذ کرد آن چنان که در راه مَحَبَّت و سبیل رضایت، از اموال و انفس خود گسستند؛  
 «تَعْلَمُ يَا إِلَهِي بَأَنِّي... أَذْكَرُ مِنْ أَقْبَلِ إِلَيْكَ... لِيَأْخُذَهُ جَذْبُ آيَاتِكَ إِلَى مَقَامٍ يَنْقَطِعُ بِكَلِّهِ عَمَّا  
 سِوَاكَ»، می دانی ای خدای من که من کسی را که به تو اقبال کرد ذکر می کنم تا جذب  
 آیات به مقامی بکشاندش که به کلی از غیر تو منقطع گردد. و حالا بنگرید وصف  
 تأثیرات جذبانی آیات الهی را بر نفس مقدّس مظهر ربوبی: «أَيُّ رَبِّ أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ  
 مُنْقَطِعًا عَنْ دُونِكَ وَمُنْجَذِبًا بِآيَاتِكَ بِحَيْثُ لَا أَتَحَرَّكَ إِلَّا مِنْ أَرْيَاحِ مَشِيَّتِكَ وَلَا أَتَكَلَّمُ إِلَّا  
 بِمَا أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ»، ای پروردگار من، دوست می دارم از غیر تو منقطع باشم و به آیات  
 منجذب، طوری که حرکت نکنم الا به اریاح مشیت تو و سخن نگویم مگر به آنچه در  
 کتابت نازل نموده ای؛ «أَيُّ رَبِّ... أَجْذِبُنِي بِبِدَائِعِ آيَاتِكَ عَلَى شَأْنٍ لَا تَمْنَعُنِي شُؤنَاتُ  
 الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَيْكَ وَالِاسْتِقَامَةِ عَلَى أَمْرِكَ»، ای پروردگار من، با بدایع  
 آیات جذبم کن، آن گونه که شؤنات دنیا و آنچه در آن است از توجه به تو و استقامت بر  
 امرت باز نماند؛ «ای رَبِّ قَدْ اخَذْتَنِي نَفْحَاتُ قَمِيصِ ظَهْرِكَ وَاجْتَدَبْتَنِي آيَاتُ  
 عَظَمَتِكَ بِحَيْثُ نَسِيتُ نَفْسِي وَذَاتِي وَمَا خُلِقَ فِي أَرْضِكَ وَسَمَاوَاتِكَ»، ای پروردگار  
 من، به راستی نفعات قمیص ظهورت اخذم کرد و آیات عظمتت جذبم نمود، آن سان که  
 نفسم و ذاتم و هر آنچه را در زمین و آسمان خلق شده، فراموش کردم. آیا در توصیف  
 عمق و گستره انقطاعی که از جذب آیات الهی حاصل می شود، سخنی عظیم تر و عزیز تر  
 از این می توان یافت؟

سپس مظهر کبریا قلم اعلی را مخاطب فرموده، هم چنان در جذب انقطاع بخش کلمة الله  
 سخن می گوید: «يَا قَلَمُ، أَذْكَرُ مِنْ سُمِّي بِحَسَنِ لِيَجْذِبَهُ آيَاتُ رَبِّهِ إِلَى مَقَامٍ لَا يَمْنَعُهُ مَا خُلِقَ  
 فِي الْعَالَمِ عَنِ الْأَسْمِ الْعَظِيمِ»، ای قلم، ذکر کن کسی را که حسن نامیده شده است تا  
 آیات پروردگارش به مقامی جذبش کند که هرچه در عالم خلق شده او را از اسم اعظم  
 منع ننماید. و بعد هم قوم و قبیله خود را در این عرصه خجسته هدایت می فرمایند؛ آن هم  
 چه هدایتی که کلید اصلی اخذ قوه جاذبه انقطاع بخش کلمة الله محسوب است: «يَا قَوْمِ  
 فَانظُرُوا بَعْيُونَكُمْ ثُمَّ تَفَكَّرُوا بِقُلُوبِكُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّ يَجْذِبُكُمْ مَا وَعَدَ فِيهَا وَيَنْقَطِعْكُمْ  
 عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَيَخْلَصْكُمْ لَوْجَهُ اللَّهِ الْمَهِيمِ الْعَزِيزِ الْقَيُّومِ»، ای بندگان من، با چشمان خود

در آیات الهی بنگرید، سپس در آن‌ها تفکر کنید شاید آنچه در آن ودیعه شده است جذبتان نماید و از کُلِّ جهات جدایتان سازد و برای خداوند مهمن و عزیز و قیوم خلاص و رهایتان نماید. چه انقطاع وسیع و عظیمی، و چه تمهیدات حسّی و ذهنی دقیق و ظریفی! اما با چه خصوصیات روحانی باید این کار حسّی ذهنی را انجام داد؟ «ان اقرئوا آیاتی بالروح و الریحان انها تجذبکم الی الله و تجعلکم منقطعین عما سویه»، آیات مرا با روح و ریحان (با شادی و نشاط) بخوانید؛ این آیات شما را به خداود جذب می‌کند و از آنچه غیر او است جدایتان می‌نماید.

وصف جذب انقطاع بخش آیات همچنان ادامه دارد و توضیحات مهمه در باره آن گسترش می‌یابد: «من الناس من یسمع آیات الله و یأخذہ جذب الاشتیاق علی شأن یدع من فی الآفاق عن ورائه و یقبل بقلبه الی الله العزیز الحکیم... الا انه من اهل البهاء قد رقم من قلم القدم فی لوح حفیظ»، از میان مردمان هر کس که آیات الهی را بشنود و جذب اشتیاق آنچنان اخذش نماید که اهل آفاق را پشت سر بگذارد و به قلبش به خداوند عزیز و حکیم توجه کند... بدانید که او در لوح حفیظ از قلم قدم از اهل بهاء محسوب است. جذب آیات و اخذ اشتیاق و انقطاع از اهل عالم، و اهل بهاء محسوب گشتن؟ به باور می‌آید؟ اما حقیقت دارد و دیگر چگونه مظهر مهربان الهی این اصل حیاتی را گوشزد ما بندگان خاکی خود نماید؟ از همین روست که فقراتی این چنین را مشاهده می‌کنیم: «هذا کتابٌ من لدنا الی الذی اقبل الی الوجه... لیأخذہ جذب الجبار علی شأن ینقطع عن الامکان»، این کتابی است از نزد ما خطاب به کسی که به وجه الهی اقبال کرد تا جذب جبار آن چنان اخذش کند که از عالم امکان منقطع گردد. آری، جذب خداوند جبار با آیات کتاب پروردگار قرابت دیرینه دارد؛ و جنبه‌هایی از همین جذب الوهی است که در آیات الهی مستور آمده و البته این چنین رایگان در دسترس خلق جهان قرار گرفته: «یا ایها المذکور من قلم ربک... جری قلم الوحی علی اسمک لیجذبک اثره علی شأن تنقطع عن علی الارض و ینقطع بک عباد الذین هاموا فی هیماء الضلال»، ای کسی که از قلم پروردگارت مذکور شده‌ای قلم وحی بر اسم تو جریان یافت تا اثرش چنان جذبیت کند که از کل زمینیان بگسلی و به واسطه انقطاع بندگان نیز که در بیابان ضلالت گم

گشته‌اند نیز منقطع گردند؛ یعنی فرایند انقطاع هم سرایت‌پذیر است، البته اگر نتیجهٔ قوهٔ جاذبهٔ کلمهٔ الله باشد. و این توضیحات هدایت بخش را پیرامون جذب گسست‌آفرین آیات پروردگار با این فقرهٔ گهربار پایان می‌بریم: «لَوْ تَسْمَعُ نَغْمَاتِ الْوَرَقَاءِ الَّتِي تَعْنُ عَلَىٰ افْنَانِ سِدْرَةِ الْبَيَانِ، لَتَجَذَّبُكَ عَلَىٰ شَأْنٍ تَجِدُ نَفْسَكَ مَنْقُطَعًا عَنِ الْعَالَمِينَ»، اگر نغمات و رقاء را که بر شاخه‌های درخت بیان آواز می‌خواند، بشنوی، به یقین چنان جذب می‌کند که خود را منقطع از عالمیان می‌بینی. گرچه حصول نتیجهٔ این فقرهٔ مبارکه شرطی بود؛ اما وصول به ثمرهٔ فقرهٔ بعدی قطعی است، زیرا مزین به قسم قدرتمند جمال ابهایی است: «تَاللَّهِ لَوْ يَسْمَعُونَ صَرِيرَ الْقَلَمِ الْأَعْلَىٰ لِيَأْخُذْنَهُمْ جَذَبَ اللَّهُ عَلَىٰ شَأْنِ يَضَعَنَّ الْمَلِكُ عَنْ وَرَائِهِمْ وَ يَقْبَلَنَّ إِلَى الْمَلَكُوتِ»، به خداوند قسم اگر صریر قلم اعلی را بشنوند، قطعاً جذب خداوند اخذشان خواهد کرد به طوری که ملک را پشت سر خواهند نهاد و به ملکوت الهی اقبال خواهند کرد. آیا متوجه هستیم که قلم اعلی چه می‌فرماید؟ از جذب خداوند سخن می‌گوید، جذبی که به کلمهٔ طیبه‌اش نیز افاضه گشته است و رهایی از بند مال و منال و اقبال به ملکوت حضرت ذی الجلال را فقط نتیجهٔ انجذابی می‌داند که ناشی از عمل به ظاهر سادهٔ استماع صریر قلم اعلی است؛ وقتی استماع صریر چنین می‌کند، بیندیشید که تفکر برای درک حقایق و معانی و تعمق برای احساس حالات روحانی کلام الهی<sup>۱</sup> چه خواهد کرد.

و در پایان این مقال هم همانند بسیاری دیگر از امکنهٔ این مجموعه، این صدای سرور انگیز طوبای طرب‌زای جمال ابهایی است که در فضا و زمان طنین می‌افکند و نصیب کسی می‌شود که آن توضیحات و تصریحات مکرره را گوش سپرده و با تجمیع شروط تماس با کلمهٔ الله به اصل انقطاع واصل گشته: «طوبی از برای نفسی که از جذب کلمهٔ الهی و مفتاح عنایت ربّانی باب انقطاع را گشود». آری، درب فضای انقطاع بسته بود و ارواح آدمیان از آلودگی به جذبات کاذب این عالم فانی خسته، آن‌گاه کلمهٔ طیبهٔ الهیه از فم مُعَبَّر و قلم مقتدر مظهر احدیه نازل شد و بعد «جذب کلمهٔ الهی» از یک سو و شمول «عنایت ربّانی» از سوی دیگر، کلیدوار، این باب را گشود و ارواح منتظر و

<sup>۱</sup> به مبحث ۱۹ مراجعه نمایید.

مشتاق آدمیان را از قفس این عالم خاکی رهایی بخشید و به سمت افق‌های نامتناهی هدایت فرمود و اکنون درود می‌فرستیم بر ارواح سالکان سربلندمان که در این قیامت رهایی بخش در زمره پیشتازانند.

(۵۳۶) طهارت و پاکیزگی:

بی گمان سالک وادی امن و امان، مستغنی از طهارت و پاکی و تنزیه و تقدیس و پاکیزگی نتواند بود. او بدان محتاج است، هم چنانکه گیاهان به قطرات زلال باران. اما چگونه باید آن را به دست آورد؟ به کدام منبع و مأخذ باید رجوع کند؟ آیا آیات رحمن مساعدتی به او تواند کرد؟

(۱) «ای علی، یک قدح از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام تا از کدورات ایام و شبهات آنام و اشارات غافلین و دلالات مُغَلِّین پاک و مقدّس شوی و ابواب علوم نا متناهی ربانی بر وجه قلبت مفتوح شود.» (جمال ابهی، مائده آسمانی ۷، ص ۱۶)

(۲) «اراده آن که به کلمات عالیات نفوس را... مستعد کنیم از برای اصغای آنچه که سبب تنزیه و تطهیر اهل عالم است از نزاع و جدالی که به واسطه اختلاف مذاهب ظاهر می شود.» (آیات الهی، ۱، ص ۱۶)

(۳) «تِلْكَ آيَاتُ الْقُدْسِ نَزَّلَتْ بِالْحَقِّ مِنْ سَحَابٍ فَضْلٍ بَدِيعًا، وَبِهَا تُطَهَّرُ أَفئِدَةُ الْعِبَادِ عَنْ دَنَسِ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ وَيَشْرَبْنَ عَنْ كَأْوَسِ الَّتِي كَانَتْ مِزَاجُهَا ذِكْرَ مَحْبُوبٍ وَحَبِيبًا.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۱۱)

(۴) «یا... مُطَهَّرَ الْقُلُوبِ بِكَوْثَرِ بَيَانِكَ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۳، بند ۲۴)

(۵) «فی باطنها (کلمه ربّ) ماء قد طهر الله به افئدة الذين اقبلوا الى الله و غفلوا عن ذکر ما سوئه و قربهم الى منظر اسمه العظيم.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۳، لوح رئیس، ص ۷۷)

(۶) «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ كَوْثَرِ بَيَانِ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۷۷-  
مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۸۷)

- (۷) «حق شاهد و مظاهر أسماء و صفاتش گواه که مقصود از ارتفاع نداء و کلمه علیا آنکه از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد گردد از برای اصغای کلمه طیبه مبارکه علیا.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۱۶- لوح بشارات)
- (۸) «أَنْ يَا نَصِيرُ... إِذَا وَصَلَ إِلَيْكَ هَذَا اللَّوْحُ فَمِنْ عَن مَقْعَدِكَ ثُمَّ ضَعَهُ عَلَى رَأْسِكَ ثُمَّ وَلَّ وَجْهَكَ إِلَى وَجْهِ الْمَشْرِقِ الْعَزِيزِ الْقَيُّومِ وَقُلْ أَيْ رَبِّ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا أَنْزَلْتَ عَلَيَّ مِنْ سَمَاءٍ جُودِكَ مَا يُطَهِّرُهُ بِهِ الْعَالَمِينَ.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۹۷)
- (۹) «به گوش جان کلمات رحمانی را اصغاء نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کل من فی الملک را احاطه نموده، مطهر شده، به منظر اکبر راجع شود.» (مائدة آسمانی، ص ۷، ص ۱۰)
- (۱۰) «باید در صدد آن باشید که قلوب عالم را به کوثر بیان از شبها و اشارات علمای ادیان که به اجنحه نفس و هوی طائرنند، مقدس نمایند.» (آیات الهی، ص ۲، ص ۱۹۴)
- (۱۱) «أَنَا نَشْهَدُ بَأَنَّ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ طَهَّرَ كُلَّ أَرْضٍ.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۶۲)
- (۱۲) «و فِي بَاطِنِهَا (كَلِمَةُ الرَّبِّ) مَاءٌ طَهَّرَ اللَّهُ بِهِ أَفْتَدَةَ الَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَى اللَّهِ.» (الواحد سلاطین، ص ۲۰۵)
- (۱۳) «قلب و صدر را از ماء حیوان که از قلم رحمن جاری است، ظاهر و مقدس نماید.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۹۵)
- (۱۴) «طوبی از برای نفوسیکه قلوب را از ماء بیان الهی، از جمیع کدورات و اشارات و عبارات مطهر کرده (اند).» (مائدة آسمانی، ص ۷، ص ۱۵۶)
- (۱۵) «بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و می فرماید... تا سالک را به معراج قدس رساند.» (کتاب ایقان، ص ۱۹۸)
- (۱۶) «فِيهِ (آيَاتِ الْكِتَابِ) قُدْرَ فَوَاكِهِ الْقُدْسِ، فَطُوبَى لِلْكَالِمِينَ.» (آثار قلم اعلی، ص ۵، ص ۱۸۶)
- (۱۷) «كَلِمَةُ اللَّهِ... إِنَّهُ لَمْطَهَّرُ الْعَالَمِ.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۱۶۲)
- (۱۸) «طوبی از برای نفسی که به اسم حق جل جلاله از کوثر بیانش ظاهر و باطن را از غبار ظنون و اوهام مقدس نمود و به قلب پاک به شطرالله اقبال کرد.» (آیات الهی، ص ۲، ص ۵۶)

۱۹) «(جوانان عزیز بهایی)... مطالعه الواح و آثار مبارکه نمایند تا به برکت آن نسائم روح بخش، مرآت قلوبشان از غبار عوارض مستولیة این مدنیت مادیه، مصفا و پاکیزه گردد.» (پیام نوروز ۱۳۱ بدیع - مارس ۱۹۷۴)

طهارت و پاکیزگی یعنی هر «مبتلا به پیسی» پاک و پاکیزه گردد؛ یعنی این که «افتندة مقبلین» پاک و منزّه شود و قلوب و صدور مؤمنین «طاهر و مقدّس» گردد؛ یعنی این که «قلوب از جمیع کدورات و اشارات و عبارات» مطهر شود و «ظاهر و باطن از غبار ظنون و اوهام مقدّس» گردد؛ و بالاخص «مرآت قلوب» جوانان عزیز بهایی، «از عوارض مستولیة این مدنیت مادیه، مصفا و پاکیزه گردد». طهارت و پاکیزگی یعنی این که «سالک» سبیل تعالی «به معراج قدس» برسد و قاصد افق‌های متعالی از فواکه انس بخورد؛ یعنی این که «قلب از غبار مُکدّره اوهام... مطهر» گردد و احبای الهی «از کدورات ایام و شبهات آنام و اشارات غافلین و دلالات مُغلّین پاک و مقدّس» شوند؛ نیز «افتندة عباد از دنس نفس و هوی» مطهر گردد؛ یعنی این که «آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعدّ گردد از برای اصغای کلمة طیّبة مبارکه علیا» و عاقبت یعنی این که «قلوب عالم... از شبهات و اشارات علمای ادیان که به اجنحة نفس و هوی طائرنند، مقدّس» شود.

اما چگونه؟ چگونه و به چه وسیله طهارت و تقدیسی چنین گسترده حاصل شود؟ جواب در خود فقرات مبارکه نهفته است: هر «مبتلا به پیسی» از کلمة الله مطهر می‌گردد و «افتندة مقبلین» از کلمة رب پاکیزه می‌شود. صدور مخلصین «از ماء حیوان که از قلم رحمن جاری است» طاهر و مقدّس می‌گردد و قلوب مؤمنین از «ماء بیان الهی از جمیع کدورات و اشارات و عبارات» پاک و منزّه می‌شود و بالاخص، مرآت قلوب جوانان از برکت نسائم روح بخش وزان از «مطالعة الواح و آثار مبارکه» مصفا و پاکیزه می‌گردد. عروج سالکان ستمدیده، به برکت بیانی است که «بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و حجاب» افاضه گشته است؛ و نصیب قاصدان گرسنه، فواکه قدسی است که در آیات مبارکات کتاب پنهان شده است. خلاصه این که تمام این مصیبات و بلیّات، به «ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور» است، «به کلمات عالیات»، «به آیاتی که به حق و راستی نازل شده»، «به آبی که در باطن کلمات پروردگار جاری است»، و

سر انجام «به کوثر بیان پروردگار عزیز و حمید» پاک و مقدّس و مطهّر می‌شود؛ و همه این‌ها به این دلیل جلیل است که کلاً «کَلِمَةُ اللَّهِ... إِنَّهُ لَمُطَهِّرُ الْعَالَمِ»، کلمه مظهر الهی، پاکیزه‌ساز عالم انسانی است؛ و به همین سبب است که باید با خضوع تمام سرستایش بر آستان جلالش نهیم و بارها و بارها با این عبارت عبرت‌آموز از جمال احدیتش تأیید و توفیق بطلبیم «یا... مُطَهِّرَ الْقُلُوبِ بِكُوْثَرِ بَيَانِكَ»، ای پاکیزه‌ساز قلوب به کوثر بیانت؛ و نیز به این فرامینش دل بسپاریم: «به گوش جان کلمات رحمانی را اصغاء» نمایید و نیز «طَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ كُوْثَرِ بَيَانِ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، از کوثر بیان پروردگار عزیز و حمیدتان، قلب‌های خود را پاکیزه دارید.

و یک بار دیگر صدای طوبای طرب‌زای مظهر احدیه در فضای جان‌فزای کلمه طیبه طنین می‌افکند و نصیب کسی می‌شود که نه تنها «ظاهر» خود، بلکه نیز «باطن» خویش را از «ظنون و اوهام» مستولیه پاک و مقدّس نماید؛ اما چگونه؟ اول این که باید به «کوثر بیان» خداوند متوسّل شود، و دوم این که باید این کار را «به اسم حقّ جلّ جلاله» انجام دهد و آن وقت است که به «قلب پاک» دست می‌یابد و می‌تواند «به شطرالله اقبال» نماید. شمول طوبای فریبا از یک سو، اقبال به سوی خدا از سویی دیگر، و سرانجام تزیین به فرایند فرخنده خلق بدیع، همه و همه به خاطر این که انسان از «کوثر بیان» رحمن آشامیده است؛ دیگر عنایت و رحمتی برتر از این در کجا می‌توان یافت؟

و بدین ترتیب محرز و مسلم شد که اصل و اساس طهارت و پاکی، نتیجه و ثمره قطعی اختلاط و امتزاج ذهن و روح آدمی است با کلام خلاق و نبّاض الهی: «اصل طهر و پاکی، قلب را به ماء مُنزَل از سماء تجلّی (کلمات الهیه) پاک و مقدّس نمودن است»، باران از آسمان می‌بارد و گیاهان تشنه را معنبر و مُصَفّا می‌کند، کلام الهی هم از عوالم غیبی می‌آید و آدمیان آلوده را مطهّر و مبرّا می‌سازد؛ خصلت مبارکه‌ای که خود متقابلاً از جمله شروط مهمه روحانیّه است برای حصول قابلیت بیشتر جهت ادراک حقایق و معانی و جذب کیفیات روحانی متعلّق به آیات و آثار الهی و به همین دلیل بلیغ است که شروط حسّی-ذهنی ادراک با شروط روحانی آن، متقابلاً مؤیّد و مقوی یکدیگرند. اما همان‌گونه که اشاره رفت (مبحث ۲۱۶)، گام نخستین و اقدام آغازین و عمل اولین، برای شروع این



فرایند متقابله متکامله مبارکه، رعایت تام و تمام شروط حسی- ذهنی مواجهه با آیات و آثار الهیه است. اما، در این عرصه خجسته، وظیفه اهل بهاء، بخصوص سالکان سبیل علی چیست؟ لسان عظمت خود پاسخ می‌گوید: «باید در صدد آن باشید که قلوب عالم را به کوثر بیان از شبهات و اشارات علمای ادیان که به آجنحه نفس و هوی طائرنند، مقدس نمائید». بنا بر این، قیام خواهیم کرد و در هر زمان و مکانی از این کوثر زندگی خواهیم نوشید و برای بیداری اذهان و پاکیزگی ارواح مردمان خواهیم کوشید.

۶۳۶) استقامت و ایستادگی:

شرط سلوک آیا استقامت بر امر حضرت احدیت نیست؟ آیا ایستادگی در مسیر تعالی نیست؟ آیا سالک از استقامت مستغنی است؟ اگر خیر، مایه آن را از کجا حاصل کند؟ و پایه آن را در کجا مستقر نماید؟ آیا آیات باهرات ربانی کمکی به او تواند کرد؟

۱) «استقامت بر امر الله و حبه جل جلاله... حاصل نشود مگر بمعرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء. " هر نفسی باین کلمه علیا تمسک نمود و از کوثر بیان مودع در آن آشامید، او خود را مستقیم مشاهده نماید بشأنی که کتب عالم او را از ام الکتاب منع نکند.» (آیات الهی، ۱، ص ۷- اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۰۲)

۲) «اوست (کلمه مبارکه جامعه) مفتاح مدینه استقامت.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۶۸)

۳) «لعمری... اگر نفسی از بحر این کلمه (یوم یقوم الناس لرب العالمین) بیاشامد و نفعه اش را بیابد، خود را بر عرش استقامت و اطمینان مشاهده نماید.» (آیات الهی، ۲، ص ۳۲۰)

۴) «اگر قدری تفکر در کلمات منزله و آثار باهره نمائید، از عالم و عالمیان در گذرید و در امر الله خود را ثابت مشاهده کنید.» (اخبار امری، شماره ۱۲، سال ۳۹)

۵) «ای دوستان الهی تفکر نمائید و به آذان واعیه اصغای کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و بر امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۱۶)

- ۶) «امید هست که کوثر حیوان را از آیات محبوب امکان بیاشامند و... بر امر الهی ثابت و راسخ و مستقیم مشاهده گردند.» (آثار قلم‌اعلی ۶، ص ۱۷۴)
- ۷) «جهد نمائید تا فی الحقیقه به حلاوت بیان مرزوق گردید، چه اگر نفسی به آن فائز شود، اشارات اهل عالم و سُبُحات امم و الواح معرضین و السن مغلین او را از محبوب من فی السموات و الارضین، منع ننماید.» (آثار قلم‌اعلی ۶، ص ۱۷۹)
- ۸) «إِنَّ الَّذِي سَمِعَ نَدَائِي لَا يُؤْتِرُ فِيهِ نَدَاءُ الْعَالَمِينَ وَ الَّذِي يُؤْتِرُ فِيهِ كَلَامٌ غَيْرِي أَنَّهُ مَا سَمِعَ نَدَائِي.» (مجموعه الواح، مبارکه ص ۹۴)
- ۹) «از حق بخواه تا تو را مؤید فرماید بر اصغای بیانش، چه اگر نفسی لذت بیان را بیابد، اهل امکان قادر بر تحریف او نبوده و نخواهند بود.» (آثار قلم‌اعلی ۷، ص ۱۹۴)
- ۱۰) «طیّ طریق برای رسیدن به سرمنزله مقصود و وظیفه‌ای است دشوار که مستلزم سالیان بل قرون متمادی صبر و استقامت سازنده و از خودگذشتگی‌هایی است که تنها نیروی ایمان به قوه خلاقه کلمه الهیه می‌تواند در انسان ایجاد کند.» (معهد اعلی، پیام ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۵)

تاریخ امرالله طوفان‌های بلایا بسیار به دل دارد که هرگز هم از آن جداشدنی نیست؛ اما برای این که با روح استقامت خلاق و سازنده در وفاداری به امر جمال احدیه آشنا شویم، نگاهی حتی کوتاه به مصیبات مستولیه بر بهایان ایران در ایام استیلای جمهوری اسلامی کافی است؛ بخصوص مروری حثی موقت در مضامین پیام‌های بیت‌العدل اعظم الهی در این زمینه وافی است<sup>۱</sup>. و هنگامی که این آشنایی حاصل شد خوب می‌فهمیم که چرا همه باید «بر امر الهی ثابت و راسخ و مستقیم» باشیم، و «در امرالله خود را ثابت» و پایدار ببینیم و یا بهتر بگوییم «بر امرالله مثل جبل، راسخ و ثابت» و استوار بمانیم؛ نیز خوب متوجه می‌شویم که چرا باید «از زلال استقامت» بیاشامیم؛ یعنی همان‌سان که قطرات آب گوارا بر سلول‌های وجودمان می‌نشینند، استقامت بر امر مولا نیز همه هستیمان را فراگیرد؛ یعنی «اشارات اهل عالم و سُبُحات امم و الواح معرضین و اَلْسُنُ مُغَلِّین»، نتواند «از

<sup>۱</sup> به این منظور، به کتاب "پیروزی در بحران"، که مجموعه‌ای است تحلیلی از پیام‌های بیت‌العدل اعظم الهی راجع به مصائب و محرومیت‌های احبای ایران، جمع‌آوری و طبقه‌بندی شده توسط همین مؤلف، مراجعه فرمایید.

محبوب من فی السَّموات و الارضین» مَنعمان نماید؛ یعنی حتّی «نداء العالمین»، صدای جهانیان در ذهن و روحمان اثر نکند؛ (که اگر کند) نداء محبوب نازنین را نشنیده‌ایم؛ و باز هم یعنی «اهل امکان قادر بر» انحرافمان از امر محبوب عالمیان نباشند.

اما چگونه می‌توان چنین بود؟ و از چه راهی میسر است چنین استقامت عظیمی را کسب نمود؟ قبل از هر چیز باید بدانیم که «(کلمه مبارکه جامعه)، مفتاح مدینه استقامت» است. هیچ دربی بدون کلید باز نمی‌شود؛ به همین صورت، هیچ استقامتی هم بدون تجهیز ذهن به حقایق و معانی و تزئین روح به کیفیات روحانی منبعث از آثار الهی میسر نمی‌گردد. به عبارت دیگر، لازم است «کوثر حیوان را از آیات محبوب امکان بیاشامیم»؛ باید از جرعه‌های کوثر بهشتی (مبحث ۱۲۶) سیراب شویم؛ یعنی کیفیات روحانی آیات قلبمان را مسخر سازد؛ ضروری است «قدری تفکر در کلمات مُنزله و آثار باهره» نمائیم؛ مهم است بیندیشیم و «به آذان و اعیه، اصغای کلمه الله» کنیم؛ شایسته است جهد نمائیم «تا فی الحقیقه به حلاوت بیان مرزوق» گردیم؛ کافی است نداء جمال کبریا را بشنویم و از حق بخواهیم ما را «مؤید فرماید بر اصغای بیانش، چه اگر نفسی لذت بیان را بیابد، اهل امکان قادر بر تحریف او نبوده و نخواهد بود»؛ حتی اگر آن بیان در حدّ و اندازه یک جمله ظاهراً ساده باشد: «لَعَمری (قسم به جانم)... اگر نفسی از بحر این کلمه<sup>۱</sup> بیاشامد و نفع‌اش را بیابد، خود را بر عرش استقامت و اطمینان مشاهده نماید»؛ نیز اگر «هر نفسی به این کلمه علیاً<sup>۲</sup> تمسک نمود و از کوثر بیان مودع در آن آشامید، او خود را مستقیم مشاهده نماید؛ به شأنی که کتب عالم او را از ام‌الکتاب منع نکند». اکنون می‌دانیم، و بخصوص سالکان سبیل تعالی خوب می‌دانند، که «طی طریق برای رسیدن به سرمنزل مقصود وظیفه‌ای است دشوار» و موفقیت کامل در آن، مستلزم «ایمان به قوه خلاقه کلمه الهیه» است. بنا بر این، ذهن محتاج و روح ملتمس خود را به دست امواج

<sup>۱</sup> منظور این جمله کوتاه است: «یوم یقوم الناس لرب العالمین» (سوره المطففین، آیه ۶) (روزی که مردم در برابر

پروردگار جهانیان به پای ایستند). (اشاره به روز قیام موعود عالمیان، حضرت بهاء الله است).

<sup>۲</sup> منظور این جمله مبارکه است: «استقامت بر امر الله و حبه جلّ جلاله... حاصل نشود مگر به معرفت کامل، و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه "یفعل ما یشاء" (هر کار بخواهد می‌کند)».

خلاق و نباض و فیاض کلمه طیبه جمال احدیه خواهیم سپرد و از این «قوه خلاقه» مستفیض خواهیم گشت، آن گاه، گر چه ظاهراً چون پری از گاه ناچیز و بی مقدار به نظر برسیم، اما در برابر امواج بلایا مقاومت خواهیم کرد، و چون کوه، ستبر استوار، بر امر عظیم سلطان روزگار، استقامت خواهیم نمود و با «صبر و استقامت سازنده»، «وظایف» دشوار خود را به نحو احسن انجام خواهیم داد.

(۷۳۶) استغناء و بی نیازی:

جاذبه‌های عالم مادی بسیار فراوانند و هر روز نیز به تعدد و تنوع آن‌ها افزوده می‌شود؛ لهذا این سؤال مطرح می‌گردد که سالکان سبیل تعالی چگونه می‌توانند در بحبوحه این کشش‌های مادی و تنش‌های ظاهری وفادارانه به مشی معنوی خود ادامه دهند؟ آیا آیات الهی می‌تواند در این زمینه حیاتی کمکی به آنان بنماید؟

(۱) «شاربان سلسیل محبت و سالکان بادیه مودت را متذکریم به کلماتی که... فقیران

مجازی را به غنای حقیقی فائز گرداند.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۱۱۸)

(۲) «یا الهی... یَنْزِلُ فِي اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ آيَاتٍ قُدْرَتِكَ وَ بَيِّنَاتٍ عَظَمَتِكَ، لِيَجْذِبَ بِهَا أَفْئِدَةَ بَرِيَّتِكَ... وَ يَهْرُبَنَّ مِنْ أَفْتِقَارِهِمْ إِلَى سُرَادِقِ غِنَائِكَ.» (مجموعه اذکار، بند ۹۱)

(۳) «آن مدینه (کتب الهیه... در هر عهدی)... بی ذهب غنا بخشد.» (ایقان مبارک، فقره ۲۱۷)

(۴) «مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون... و ثروت و غنا.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۰۰)

(۵) «أَسْأَلُكَ يَا مَالِكَ الْإِبْدَاعِ... أَظْهَرَ لَهُمْ (الوجود) مِنْ كِتَابِكَ الْجَامِعِ مَا يَجْعَلُهُمْ أَغْنِيَاءَ بَعْنَائِكَ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۲، فقره ۳۸)

(۶) «نَسْتَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُؤَفِّقَ أَحِبَّائَهُ عَلَى قِرَاءَةِ الْآيَاتِهِ (آياته؟) وَ الْوَاحِ وَ يُؤَيِّدَهُمْ عَلَى عِرْفَانِهَا وَ الْإِسْتِغْنَاءِ عَمَّا دُونِهَا.» (ع، ع، مائده آسمانی ۲، ص ۴۷)

(۷) «اگر آن جناب سوره رئیس و سوره ملوک را بیابد و بخواند از آنچه سؤال نموده بی نیاز گردد.» (مجموعه یاران پارسی، بند ۴، ص ۱۱)

۸) «یک بیان از بیان مُنزل از سماءِ مشیّش کل را از کتب عالم و بیان امم بی‌نیاز کرد.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۱)

۹) «هر نفسی آن کلمه (کلمه مبارکه جامعه) را یافت از کلمات عالم خود را بی‌نیاز مشاهده نماید.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۶۸)

۱۰) «پسای طالب جواهر معادن الهی، دامن را از دُرهای اسرار حکم بالغه الهیه که در هویت آیات و آثار مبارکه مندمجست پُر کن تا گنجِ نِهانِ بینی و کنز بی‌پایان یابی.» (مکاتیب عبدالبهاء، ص ۱۶۳)

۱۱) «اگر دوستان عزیز روحانی در بحر زخار کلمات الهیه غور فرمایند، البته در هر آنی به استخراج جواهر معانی توفیق یابند و به غنای حقیقی که رضای الهی و حیات ابدی

است، فائز گردند.» [معهد اعلی، پیام مارس ۱۹۶۵ (شهر العلاء ۱۲۲ بدیع)]

عنایت موفور حضرت بهاءالله در حق سالکان ما که تحت القابی زیبا و گویا از آنان یاد شده است، موج می‌زند؛ ملاحظه کنید: «شاربان سلسبیل مَحَبَّت و سالکان بادیه مودت را متذکریم به کلماتی که... فقیران مجازی را به غنای حقیقی فائز گرداند.» این «شاربان سلسبیل مَحَبَّت» و «سالکان بادیه مودت» و در واقع «این دوستان عزیز روحانی» می‌توانند به برترین و بیشترین غنای قابل تصور که همانا «غنای حقیقی» است دست یابند؛ مشروط به این که «در بحر زخار کلمات الهیه غور فرمایند». آن‌ها می‌دانند که راز عمل «غور» چیست؛ چون جهان دیده و سردوگرم روزگار چشیده‌اند. آنان با رسم و راه کار صیادان آشنا هستند و از رمز و راز صید مروارید آگاهند، بنا بر این خوب می‌دانند که باید در «کلمات الهیه» چه کاری بکنند که «غور» تلقی شود و یقین دارند که ثمره آن هم «استخراج جواهر معانی» است. اما نهایتاً چه؟ فایده این استخراج چه خواهد بود؟ فایده‌اش همان «غنای حقیقی» است؛ عبارتی دو کلمه‌ای که یک دنیا معنا در آن نهفته است؛ زیرا غنای حقیقی یعنی «رضای الهی و حیات ابدی». دورد بر سالکان سربلند ما با این همه استعداد و عرفانشان.

آری، استغناوی نیازی در نزد مظهر عظیم الهی از چنان قرب و منزلتی برخوردار است که شمول آن را برای بندگان خود، به دعا از درگاه باری تعالی می‌طلبد: «یا الهی... یَنْزِلُ فِی

الَّيَالِي وَ الْاَيَّامِ آيَاتِ قُدْرَتِكَ وَ بَيِّنَاتِ عَظَمَتِكَ، لِيُنْجَذِبَ بِهَا أَفْعُدَةَ بَرِيَّتِكَ... وَ يَهْرَبْنَ مِنْ أَفْتِقَارِهِمْ إِلَى سُرَادِقِ غِنَاكَ»، ای خدای من، شب و روز آیات قدرت و بیّنات عظمتت نازل می شود تا افئدة خلقت مجذوب آن گردد و از فقر و تنگدستی خود بگریزند و به خیمه های غنا و بی نیازی تو روی آورند؛ و نیز «أَسْأَلُكَ يَا مَالِكَ الْاِبْدَاعِ... أَظْهَرُ لَهُمْ (الوجود) مِنْ كِتَابِكَ الْجَامِعِ مَا يَجْعَلُهُمْ أَغْنِيَاءَ بِغِنَائِكَ»، ای مالک ابداع، از تو می خواهم که از کتاب جامع برای آنان ظاهر کنی آنچه را که به غنای خودت بی نیازشان می نماید. و به لحاظ اهمیت مسئله دعای مرکز میثاق الهی نیز همراه این ادعیه ملکوتیه می شود: «نَسْئَلُ اللَّهَ بَانَ يُوفِّقُ أَحِبَّائَهُ عَلَى قِرَاءَةِ الْآيَاتِ (آیاته؟) وَ الْوَاحِ وَ يُؤَيِّدُهُمْ عَلَى عِرْفَانِهَا وَ الْاِسْتِغْنَاءِ عَمَّا دُونِهَا»، از خدا می خواهم که احبای الهی را موفق فرماید بر قرائت آیات و الواحش و تأییدشان کند بر عرفان آن و نیز بی نیازی از غیر آن. اما در عرصه حصول استغناوی نیازی به سبب تأثیر کلمه الهی، توجه به این توضیح مظهر ربانی بسی تنبّه انگیز و آگاهی بخش است «مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام و جوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای أبواب علوم و فنون... و ثروت و غنا». جمال ابهایی در عین گرفتاری در گرداب های ظلم و بیدادگری، «در جمیع ایام، من غیر ستر و حجاب، امام و جوه اهل عالم نطق فرمود»، حال آیا ما نباید به صرف ارادت و مَحَبَّتِمان به حضرتش، ببینیم محتوای آن نطق مهم چه بوده است؟ چرا، آن نطق هرچه که بوده است، به مفتاح، یعنی کلید تشبیه شده است و همین نماد ما را بر آن می دارد که به دو فضای متفاوت بیندیشیم که با تعدادی «ابواب» از هم جدا می شوند. یک فضا جهل و جنون و تنگدستی است و فضای دیگر علم و ثروت و بی نیازی. خلق جهان در فضای اول گرفتار شده بودند، آن گاه لسان مظهر مهربان به نطق آمد و قلم قادرش به حرکت افتاد و کلمه الله را به عالمیان ارزانی نمود؛ پدیده ای که حکم «مفتاح» داشت، و به این ترتیب درب های فضای فرخنده دوم به روی مردمان بگشوده شد و فوران «علوم و فنون» از یک طرف و جریان «ثروت و غنا» از طرف دیگر در حیات و حرکت آنان پدیدار گشت. حضرتش این عطیه ماورایی را در کتب خود جای داد و حفاظت و ابدیت بخشید؛ کتبی که «بی ذهب، عنا بخشند». سپس اعلان نمود که فقط «یک بیان از بیان مُنَزَّل از سماء

مشیتش کل را از کتب عالم و بیان امم بی‌نیاز» می‌نماید؛ تا چه رسد به کل آن. بدیهی است پدیده «غناهی حقیقی»، علاوه بر وجوه مادی، جنبه‌های ذهنی و روحانی هم دارد؛ یعنی هر آنچه را که اذهان پویای بشری و ارواح جویای انسانی می‌طلبند و می‌خواهند، در آن ودیعه شده است. در سطور بالا دیدیم که آیات و الواح الهی می‌تواند احبای رحمانی را «از غیر خودش» بی‌نیاز نماید، و حالا هم در خطاب به یک مؤمن مشاهده می‌کنیم که «اگر آن جناب سوره رئیس و سوره ملوک را بیابد و بخواند از آنچه سؤال نموده، بی‌نیاز گردد»، ما نمی‌دانیم که سؤال این مؤمن بالله چه بوده، اما متوجه می‌شویم که در دل این دو اثر برجسته از قلم اعلی که البته جزئی از «کتاب جامع» آن حضرت محسوبند، پاسخ بسیاری از اسئله ذهنی موجود است؛ اما این محدودیت در این فقره مبارکه کلا برداشته می‌شود: «هر نفسی آن کلمه (کلمه مبارکه جامعه) را یافت، از کلمات عالم خود را بی‌نیاز مشاهده نماید»؛ هر کسی که می‌خواهد باشد، اگر به کلمه جامعه دسترسی یابد، از کل کلمات عالمیان بی‌نیاز می‌شود. این کتاب الهی است که جامع جمیع معانی است، این کلمات ربانی است که در برگرفته پاسخ به همه مبهمات ذهنی و معضلات روحانی است و به همین دلیل است که مرکز میثاق الهی چنین هدایتی را نصیب هر یک از «شاربان سلسیل محبت» و «سالکان بادیه مودت»، یعنی سالکان سیل تعالی، می‌فرمایند «ای طالب جواهر معادن الهی، دامن را از درهای اسرار حکم بالغه الهیه که در هویت آیات و آثار مبارکه مندمجست پُرکن، تا گنج نهان بینی و کنز بی‌پایان یابی». آری، «گنج نهان» دیدن ممکن است، و «کنز بی‌پایان» یافتن میسر است، مشروط بر آن که من و شما و بخصوص سالکان راه خدا، بپذیریم که «در هویت آیات و آثار مبارکه»، «درهای اسرار و حکم بالغه الهیه» مندرج است و بعد برخیزیم بخوانیم، بیندیشیم، تحلیل کنیم، تعمق نماییم، و «غور» و خوض کنیم؛ یعنی جمیع شروط الهی، حسی، ذهنی و روحانی مواجهه با آیات الهی را رعایت کنیم، تا بتوانیم دامن خود را از آن مرواریدهای پرارزش پر نماییم.

۸۳۶) خدمت و ایثارگری:

بدیهی است سالک سربلند ما که حالا دیگر به عرفان آیات و معرفت مظهر بینات فائز و بخصوص به عشق و محبت سرور کائنات نائل آمده، به جان به خدمت محبوب عالمیان می خیزد؛ یعنی بدون انتظار پاداشی سرمایه‌های مادی و معنوی خود و اگر لازم شود جان نازنین خویش را، در راهش می افشاند. اما آیا هم‌چنان، مستقلاً و مستقیماً، در این زمینه زینده نیز، آیات حضرت رحمن مُمد و معین او خواهد بود؟

(۱) «نذکر من سمی بالباء و الزاء لیأخذہ جذب آیات ربہ علی شأنٍ یقوم و ینادی تالله قد

ظهر المحبوب و آتی الرحمن بعرشه العظیم.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۴۹)

(۲) «یا حزب الله، یوم، یوم خدمت و نصرت است؛ به کوثر بیان مردگان را زنده نمائید

وگمراهان را به مشرق قرب هدایت کنید.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۳)

(۳) «رحیق مختوم... به کلمه علیا تعبیر شده... هر نفسی فی الحقیقه از او بیاشامد و به او

فائز شود... الی الحق توجه نماید و للاحق بر خدمت امر قیام کند.» (آیات الهی ۲،

ص ۳۲۹)

(۴) «اگر الیوم صاحب بصریافت شود و یک لوح از الواح الهیه را قرائت نماید و حرارت

آن را بیابد به جان در خدمت رحمن قیام کند.» (آیات الهی ۲، ص ۵۸)

(۵) «لعمری لو تجد عرف بیانی و تسمع بأذن القلب ندایی، تقوم علی خدمه الامر علی

شأن لا تمنعک جنود العالم.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۳۱)

(۶) «لو یجد احد حلاوة البیان الذی ظهر من فم مشیه الرحمن، لینفق ما عنده... لیثبت

امراً من او امره المشرقة من افق العناية و اللطاف.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۳)

(۷) «اگر آن جناب سوره رئیس و سوره ملوک را بیابد و بخواند... به خدمت امر الهی قیام

نماید؛ قیامی که ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم منع

نکند.» (مجموعه یاران پارسی، بند ۴، ص ۱۱)

(۸) «دوره‌های متوالی (مؤسسه روحی)، برای ازدیاد قابلیت خدمت با استفاده از بینش

روحانی حاصله از مطالعه عمیق آثار طرح ریزی شده (است).» (معهد اعلیٰ، پیام ۲۷

دسامبر ۲۰۰۵)



ندای جانفزای مظهر کبرای الهی مؤمنان خود را ندا می‌فرماید و متذکر می‌دارد که «یا حزب الله، یوم، یوم خدمت و نصرت است؛ به کوثر بیان مردگان را زنده نمائید و گمراهان را به مشرق قرب هدایت کنید». بسیاری از مردمان جهان از لحاظ روحانی مرده‌اند و بسیاری دیگر، در صحاری سوزان غفلت و جهالت گم گشته‌اند؛ و لهذا عصاره و چکیده خدمت ما باید این باشد که «به کوثر بیان» آنان را «زنده» نماییم و «به مشرق قرب هدایت» کنیم و همین دو فعالیت اساسی است که روح خدمت به امر الهی در این دور مبارک تلقی شده است. قیام کردن ظاهری جسمانی، مستلزم خنثی نمودن نیروی جاذبه و تفوق یافتن بر آن است توسط قوای عضلانی بدن بخصوص پاها؛ و قیام کردن باطنی روحانی نیز مستلزم خنثی کردن نیروهایی بازدارنده و بیرونی و استیلا یافتن بر آن است توسط قوه و قدرت ذاتی روح انسانی؛ البته آن روحی که لاینقطع از منبع لایزال آن قوا، یعنی کلمه الله تغذیه می‌کند. و خدمت به امر الهی مستلزم قیام است و محتاج ایثار و نثار بعضی یا تمام متعلقات خویش در سبیل ربُّ الانام. بنابراین هم قیام به این خدمت مستوجب قوه و قدرت است و هم استمرار و استحکام آن محتاج انقطاع و حریت. ولی خداوند مَنان عطیه‌ای به انسان عنایت کرده است و شرایطی برای تماس با آن مقرر نموده است که بسی راحت و آسان، می‌تواند این قیام و اقدام و استحکام را عملی سازد؛ آن هم با چنان شدت و حدت و حرارتی و با چنان انقطاع و استقامت و قدرتی که جنود عالم انسانی، با آن همه کثرت و شوکت و قدرت ظاهری، منعمش نتوانند کرد و بازش نتوانند داشت؛ ولی آن عطیه کدام است و آن شرایط چیست؟ عطیه، کلمه طیبه الهی است و در مورد شرایط هم: «لَعَمْرِي لَوْ تَجِدُ عَرَفَ بِيَانِي وَ تَسْمَعُ بِأُذُنِ الْقَلْبِ نَدَائِي، تَقُومُ عَلَي خِدْمَةِ الْأَمْرِ عَلَي شَأْنٍ لَا تَمْنَعُكَ جُنُودُ الْعَالَمِ»، به جانم سوگند اگر عرف بیانم را بیایی و با گوش قلب ندایم را بشنوی، آن چنان به خدمت امرم قیام خواهی کرد که جنود عالم منعت نمایند؛ و نیز «اگر الیوم صاحب بصر یافت شود و یک لوح از الواح الهیه را قرائت نماید و حرارت آن را بیابد به جان در خدمت رحمن قیام کند»؛ همچنین «اگر آن جناب سوره رئیس و سوره ملوک را بیابد و بخواند... به خدمت امر الهی قیام نماید؛ قیامی که ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم منع نکند». پس آن شرایط اول به دست آوردن

آیات رحمن، بخصوص سوره‌های رئیس و ملوک است، دوّم یافتن عرف بیان است، سوّم استماع آن با گوش جان است، چهارم خواندن و قرائت کردن آن است؛ پنجم بصیرت روحانی داشتن است و ششم حرارت بیان را یافتن است، شرایطی که در مباحث ۴۱۲۱۶ و ۳۲۶ و ۵۲۶ کاملاً بررسی شده‌اند، مراجعه بفرمایید. اما رعایت شرایط معینه یک چیز است و شمول لطف و عنایت مظهر احدیه که از جمله، به گونه یاد احبابش جلوه می‌نماید، چیزی دیگر، ملاحظه بفرمایید: «نذکر من سمی بالباء و الزاء لیأخذه جذب آیات ربّه علی شأنٍ یقوم و ینادی تالله قد ظهر المحبوب و اتی الرحمن بعرشه العظیم»، کسی را یاد می‌کنیم که به باء و زاء<sup>۱</sup> نامیده شده است تا جذب آیات چنان اخذش کند که قیام نماید و فریاد زند "به خداوند سوگند، محبوب عالمیان ظاهر شد و خداوند رحمن بر عرش عظیمش جالس گشت". بنا بر آنچه گذشت لازم است مستمراً با چشم بصیرت «الواح الهیه» را قرائت کنیم و یا مداوماً با گوش جان آن را استماع نماییم، و البته در مضامین آیاتش بیندیشیم، آنگاه عرف آن را ادراک خواهیم کرد و حالات روحانیه‌اش را احساس خواهیم نمود و حرارت معنویّه‌اش را جذب خواهیم کرد، و چنان به خدمت حضرت رحمن قیام خواهیم نمود، که علمای ایران که سهل است، لشکریان جهان هم بازمان نتوانند داشت؛ زیرا که بعد از هر چیزی، سوگند سترگ مظهر احدیت به جان نازنین خود، توفیق در چنین قیام و خدمتی را تضمین فرموده است. آیا همین اعمال و احوال نیست که در بحبوحه موانع و مشاکل گوناگون، امر حضرت بی‌چون را تا دورترین نقاط این سیاره محزون پیش برده است؟

یکی از وجوه اساسیه و ارکان اصلیه این خدمت، تبلیغ امرالله و اعلان و اثبات حقانیت تعالیم و احکام دین‌الله است؛ اوامر و احکامی که از عرصه عنایات و الطاف ربّانی می‌جوشد، همچون خورشید تابانی که از افق خاوری می‌درخشد و مؤمن مخلص تحت شرایطی معین می‌تواند در جهت اثبات حقانیت آنها، کُلّ تعلقاتش را انفاق کند؛ حقوقش، آزادیش، شغلش، تحصیلش، خانه‌اش، مُلکش، خانواده‌اش، فرزندش و

<sup>۱</sup> این نحوه اشاره به اسامی گیرندگان الواح الهیه، تمهیدی حکمت‌آمیز بوده برای این که در صورت به سرقت رفتن یا گم شدن آن الواح، گیرندگانشان در معرض تطاول معاندان قرار نگیرند.

بالاخره جان شیرینش را نثار نماید؛ ولی چگونه و چرا؟ «لَوْ يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الْبَيَانِ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ فَمِّ مَشِيَّةِ الرَّحْمَنِ لَيُنْفِقُ مَا عِنْدَهُ... لِيُثَبِّتَ أَمْرًا مِنْ أَوْامِرِهِ الْمَشْرِقَةِ مِنْ أَفْقِ الْعِنَايَةِ وَالْإِلْطَافِ» اگر کسی شیرینی بیانی را که از فمّ مشیت رحمن ظاهر شده، بچشد (مبحث ۷۲۶) هر آنچه را دارد فدا خواهد کرد تا یکی از اوامر مشرق از افق عنایت و الطاف الهی را اثبات نماید. هم چنان چشیدن حلاوت بیان رحمن شرط این توفیق و توان است؛ لهذا ما هم بیش از پیش و به از قبل، به آیات ربّانی رجوع می‌کنیم و ذهن و روح خود را با آن ممزوج می‌نمائیم و بخصوص با همّت و جدّیت، در «دوره‌های متوالی (مؤسّسه روحی)» که تحت هدایت و قیادت بیت‌العدل اعظم الهی، «برای ازدیاد قابلیت خدمت، با استفاده از بینش روحانی حاصله از مطالعه عمیق آثار طرح ریزی شده (است)» مشارکت می‌نماییم و سپس متقن و پایدار و مستدام و برقرار، به خدمت امر کردگار، مشغول می‌شویم؛ همان‌گونه که خیل عارفان بی‌آزار و عاشقان بی‌قرار، در سرزمین مقدّس پروردگار، از این حلاوت شکروار آتش‌بار چشیدند و آرام و با وقار و محکم و استوار، راه میدان قربانی پویندند و به اعظم خدمت به امر ملیک روزگار، مؤفق گشتند. این اطمینان و اثق هم هست که در این مسیر مبارک، سالکان سیبل متبارک، قطعاً از «رحیق مختوم» که «به کلمه علیا تعبیر شده» خواهند نوشید و با روح و روان حاصل، «الی الحق توجّه» خواهند کرد و «للق بر خدمت امر قیام» خواهند نمود.

۹۳۶) حیات روحانی:

مجموعه این فضائل عالیّه و خصائل برجسته که در مباحث بخش (۳۶) ارائه گشت، به اضافه بسیاری دیگر از آن‌ها که از این مجموعه بیرونند، همه و همه، سازنده و تشکیل‌دهنده مفهوم مترقی حیات روحانیند؛ یعنی همان هدف و مقصدی که سالک سرسخت و قاصد خوش‌بخت ما، نه تنها محتاج و مشتاق آن، بلکه مجدّانه در صدد تحقّق و تعالی آن است. گر چه دیگر چون روز واضح است، اما به لحاظ اهمیّت یگانه‌اش هم چنان این سؤال صادق است که منبع و مصدر حیات روحانی کجاست؟ آیا در جهت این مقصد مقدّس و به سمت این هدف متعالی، آیات و آثار الهی به این سالک صادق، مساعدتی تواند کرد؟ بخوانید و بیندیشید و قضاوت کنید.

- (۱) «أنها (الآيات) لصور الامر يُنفخ روح الحيّ الحيوان في هياكل الذينهم الى وجه القدس متوجّهون.» (جمال ابهى، مجموعة بارون روزن، ص ۱۴)
- (۲) «اذا فُزّت بآيات الله أن احفظها ثم اقرئها في اليالى والايام لعمّر الله تستضيئ به الآفاق وتستنير بها القلوب.» (قلم اعلى ۷، ص ۳۱۹)
- (۳) «جذبة آيات تهذيب اخلاق كند.» (حضرت عبدالبهاء، پیام آسمانی ۲، ص ۱۷۷)
- (۴) «لعمّر الله نفحاتش (آيات منزله) ... منصفين را حيات بخشد.» (ادعية حضرت محبوب، ص ۶۹)
- (۵) «عقل را كه وديعه ربّانية است سراج كن و به اين سراج وهاج، در ظلمات كلمات وارد شو كه شايد از فضل مالك اسماء و صفات به چشمه حيات برسى.» (مائدة آسمانی ۱، ص ۴۲)
- (۶) «چون (كلمه الهية)، از حنجر روحانی تلاوت شود، روح حيات نثار نمايد و جان نجات مبذول دارد.» (منتخباتی از مكاتيب حضرت عبدالبهاء ۲، فقرة ۳۵۳)
- (۷) «لو نتكلم بما علمنا الله بمنه وجوده لينفضّ الناس عن حولى و يهربون و يفرون الآ من شرب كوثر الحيوان من كؤوس كلمات ربّه الرحمن.» (مجموعة الواح، ص ۶)
- (۸) «اولياء كسانى هستند كه... به صرير قلم اعلى زنده و مسرورند.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۱۹۷)
- (۹) «فيه (آيات الكتاب) أجرى الله ماء الحيوان، فهنيئاً للشاربين.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۱۸۶)
- (۱۰) «بها (كلمة رب) أحبب الله عباده المقبلين.» (الواح سلاطين، ص ۲۰۵)
- (۱۱) «بها (آيات الله) ... تستضيئ افئدة المقبلين.» (كتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۸)
- (۱۲) «بنعمة منها (نعمات الله) تحركت الارواح فى اجساد الممكنات.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۶)
- (۱۳) «هنيئاً لمن شرب رحيق الحيوان من بيان ربّه الرحمن.» (كتاب مستطاب اقدس، بند ۱۵۰)
- (۱۴) «يسقون الموحّدون منها (الآيات) خمر الحيوان.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۳۳۲)

- (۱۵) «کلمه مُطاعه مُحیی جان و روان بوده و خواهد بود.» (آیات الهی ۲، ص ۱۸۴)
- (۱۶) «لَعَمْرُ اللَّهِ از قلم اعلی جاری شده آنچه که قطره‌ای از آن، سبب حیات ملاء اعلی است تا چه رسد به اهل ارض، اوست کوثر حیوان که بین اصبعی رحمن جاری و ساری است.» (آیات الهی ۲، ص ۳۹۰)
- (۱۷) «روح حیوان و کوثر زندگانی از کلمه الهی جاری بوده و هست.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۱)
- (۱۸) «قسم به بحر معانی که در هر کلمه بحر حیوان جاری.» (آیات الهی ۲، ص ۲۵۷)
- (۱۹) «در هر حرفی از آن (کلمه مطاعه) بحر حیوان مستور.» (آیات الهی ۲، ص ۱۸۴)
- (۲۰) «كَمَا إِنَّ الْمَاءَ تُحْيِي الْأَجْسَادَ... كَذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ تُحْيِي الْأَرْوَاحَ.» (اخبار امری، شماره ۱۲، سال ۴۱)
- (۲۱) «إِنَّ مِنْهَا (الآيَات) حَيٌّ كُلُّ مَا كَانَ وَ تُحْيِي كُلُّ مَا يَكُون.» (اخبار امری، شماره ۱۲، سال ۴۱)
- (۲۲) «باید نفوس ملکوتیه به نفعات کلمه الهیه، اجساد را به ارواح تازه، زنده نمایند.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۶۹)
- (۲۳) «در هر کلمه روح بدیع مستور، طوبی از برای نفسی که به او فائز شد.» (مجموعه توقیعات مبارکه ۱۱۴-۱۰۹، ص ۱۱۴)
- (۲۴) «چشمه حیات... در کلمات سبحانی جاری و مستور است.» (مجموعه الواح، ص ۲۷۲)
- (۲۵) «أَنْ اشْرَبَ خَمْرَ الْحَيَوَانِ مِنْ كَوْثَرِ بِيَانِي.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۴۹)
- (۲۶) «كَوْثَرُ حَيَوَانِ مِنْ كَوْثَرِ بِيَانِي.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۱۷۱)
- (۲۷) «هَذَا كَوْثَرُ الْحَيَوَانِ قَدْ جَرَى مِنْ قَلَمِ الرَّحْمَنِ؛ طُوبَى لِمَنْ شَرِبَ مِنْهُ وَ كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ... وَ الَّذِي مَا شَرِبَ إِنَّهُ مَيِّتٌ لَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ حَكْمُ الْحَيَوَانِ.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۱۹۵)
- (۲۸) «أَنْ يَا قَلَمِي... أَحْيِي الْأَشْيَاءَ مِنْ صَرِيرِكَ الْإِحْلَى، مَرَّةً أُخْرَى.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۳۲۶)

۲۹) «بک (القلم الاعلی) ... فاض کوثر حیوان لاهل العرفان.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۳۲۶)

۳۰) «(کلمات الهیّه) ماء حیوان که از قلم رحمن جاری است.» (ادعیّه حضرت محبوب، ص ۳۹۵)

۳۱) «فیا الهی ... لا تجعلنی من الذین یقرئون آیاتک و لایجدون ما قدر فیها من نعمتک المکنونه الّتی تُحیی بها افئده بریتک و قلوب عبادک.» (جزوه صلاة و صیام، ص ۳۸)

۳۲) «امید هست که کوثر حیوان را از آیات محبوب امکان بیاشامند.» (آثار قلم اعلی ۶، ص ۱۷۴)

۳۳) «بسم الله الذی هو مُنفخُ الرُّوح فی اجسادِ الکلمات بروحِ قدسٍ مُنیر. حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حُجبات ستر الهی مستور بود، به تأییدات روح القدس علوی، از حقایق کلمات، جاری و ساری گشت.» (مجموعه الواح، ص ۲۷۲)

۳۴) «یا حزب الله، از قلم اعلی جاری شد آنچه که سبب و علت حیات عالم است.» (ادعیّه حضرت محبوب، ص ۴۰۴)

۳۵) «انّه (ما رقم من القلم الاعلی) لروح الحیوان لمن فی الامکان.» (کتاب اقدس، بند ۲)

۳۶) «انّها (کلمة الله) هی علة الخلق و ما سواها مخلوق معلول.» (مجموعه الواح، ص ۴۱)

۳۷) «طوبی از برای نفسی که کوثر حیوان از بیان رحمن آشامید.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۲۰۲)

۳۸) «کلمة الله سبب حیات روحانیست.» (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۸۹)

۳۹) «ای مظهر صدق در محبت جمال قدم، ... اگر چشمه ماء حیات طلبی، در معانی کلمة الله تفکر نما.» (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۴۷)

۴۰) «اگر توانی ... موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن، آن وقت ملاحظه فرمایی که ... چه روح و حیات رحمانی بخشد.» (ع، ع، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۶)

۴۱) «شخص بهایی اگر توجه تام به این آثار مقدسه (الواح و آثار الهیّه) نماید ... از هر محنت و مشقتی و تعب و زحمتی و خطر و وبالی و حزن و کدوری در حیات مادی و

ادبی و روحانی خویش، محفوظ و مصون ماند.» (مجموعه توفیعات مبارکه ۲۶-  
۱۹۲۲، ص ۶۵)

۴۲) «با تصدیق امر مبارک بذر روحانیت در روح انسان انبات گردد. این بذر باید به قوت روح القدس سقایت گردد. آنچه که این روحانیت را باقی نگاه می‌دارد، عبادت، ترتیل آیات و تفکر در معانی آنها و خدمت به امر یزدان است.» (حضرت ولی امرالله، مندرج در جزوه مفهوم حیات روحانی، هاچر، ص ۵۵)

۴۳) «نیروی خلاقه کلمه الله موجب بروز و رشد صفات روحانی همچون محبت، احترام، صداقت، تقوا، شجاعت، توکل، پشتکار و تحمل بلایا در راه وصول به اهداف عالی می‌گردد.» (معهد اعلی، پیام ۲۱ آگست ۲۰۰۶)

۴۴) «ما اهل بهاء باید با زیارت و تلاوت آیات و کلمات حیات بخش طلعات قدسیه نورا... در بحر محیط آثار مبارکه الهی خوض و غوص نمائیم... و به کمال حزم و متانت نمونه‌ای از نشئه حیات را به جهانیان ارائه دهیم که مبتنی بر رشادت و بلاغت و وقار و مسئولیت و بهجت و مسرت... باشد.» (معهد اعلی، پیام ۱۹۶۳)

۴۵) «قل ان مثل الايات مثل الماء، كما ان من الماء تحيي الاجساد... كذلك من الايات تحيي الارواح.» (اخبار امری سال ۴۱، شماره ۱۲)

۴۶) «اوست (کلمه الهی)، ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود.» (دریای دانش، ص ۱۰۶)

۴۷) «قل بهذا الماء (ما جرى من قلم الرحمن)، يحيي الارواح، ان اشربوا يا قوم و لا تلتفتوا الى اليمين والشمال.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۱۹۵)

۴۸) «آب بیان را نفوذ و تصرفیست که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده می‌شوند اینست آن آبی که می‌فرماید و من الماء كل شیء حی.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۹۲)

۴۹) «يا ايها الساكن في سفينة الحمراء، بايد... اجساد مرده را از رشحات بحر بیان زنده کنی.» (آیات الهی ۲، ص ۲۳۵)

- ۵۰) «یا حزب الله، یوم، یوم خدمت و نصرت است. به کوثر بیان مردگان را زنده نمائید.» (آیات الهی، ۲، ص ۲۹۳)
- ۵۱) «یاران الهی باید در جمیع مساعی تبلیغی خود به نیروی خلاق و حیات بخش کلام الهی اطمینان داشته باشند.» (پیام ۹ نوامبر ۱۹۹۳ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۴۸)
- ۵۲) «باید امثال این نفوس (نفوس مطمئنه قویه) نفوس ضعیفه را به خود وانگذارند و به لطائف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند.» (حضرت بهاء الله، مائده ۸، مطلب نودم، ص ۷۱)
- ۵۳) «قل بهذا الماء (ما جرى من قلم الاعلی) يحيى الارواح... والذي ما شرب انه ميت لا يصدق عليه حكم الحياة.» (قلم اعلی ۷، ص ۱۹۵)
- ۵۴) «الحمد لله الذي جعل علة حياة العالم ما جرى من قلمه الاعلی.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة ۲، بند ۸۲، ص ۱۶۸)
- ۵۵) «این قوه روحانیه (فیض کلمه الله) سبب احیاء نفوس شود.» (حضرت عبدالبهاء، حدیقه عرفان، ص ۲۸۱)
- ۵۶) «مِنْ رَشَحَاتِ قَلَمِكَ (حضرت بهاء الله) اهْتَرَّ كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ.» (مجموعه اذکار، بند ۳۲ - نفحات الرحمن، ص ۲۵)
- ۵۷) «کلمه ای که حق بآن تکلم می فرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده می شود و نفحات حیات از آن کلمه بر کل اشیا ظاهراً و باطنا مرور می نماید.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۸۸)
- ۵۸) «این ریحق (آیات حق جل جلاله) در مقامی سبب حیات عالم است.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۱۱)
- ۵۹) «از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۴۰۳ - دریای دانش، ص ۱۸۱)
- ۶۰) «حیات کل شیء از مدد و عنایت او (کلمه الهی) بوده و خواهد بود.» (آیات الهی، ۱، ص ۱۶۸ - دریای دانش، ص ۱۰۶)



۶۱) «مقصود از شجرهٔ حیات، اعلیٰ رتبهٔ عالم وجود، مقام کلمهٔ الله است.» (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۹۴)

۶۲) «اهل بهاء... قوت حیات بخشش (آیات الهی) ادراک کنند.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۶، فقرهٔ ۳۸۱)

۶۳) «قوة حیات در روح ممکنات الواح الهیه و کلمات تامات ربّانیه است.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۸، ص ۱۴)

۶۴) «کلمهٔ الله... روح محیی است.» (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۸۹)

خداوند حکیم در این دور مبارک نیز همچون ادوار ماضیه «مُنْفَعُ الرُّوحِ فِي اجْسَادِ الْكَلِمَاتِ»، دمندهٔ روح در پیکرواژگان است و در نتیجه «در هر کلمه، روح بدیع مستور» گشته است و یا «در هر کلمه، بحر حیوان جاری» شده است و حتی عمیق‌تر، «در هر حرفی از آن، بحر حیوان مستور» آمده است؛ و لهذا «روح حیوان و کوثر زندگانی از کلمهٔ الهی جاری بوده و هست»؛ به عبارت دیگر «کلمهٔ مُطَاعَه، مُحیی جان و روان بوده و خواهد بود» و نیز آنچه از قلم اعلیٰ نازل شده، «لرُوحِ الْحَيَوَانِ لِمَنْ فِي الْاِمْكَانِ»، همانا روح زندگی برای اهل هستی است و صور امر الهی است که «يُنْفِخُ رُوحَ الْحَيِّ الْحَيَوَانِ فِي هَيْكَلِ الدِّينِ هَمَّ اِلَى وَجْهِ الْقُدْسِ مُتَوَجِّهُونَ»، که می‌دمد روح حی حیوان را در پیکرهای کسانی که به وجه قدس متوجهند و مجموعهٔ آن، یعنی «الواح الهیه و کلمات تامات ربّانیه»، «قوة حیات در روح ممکنات» است که «بِنِعْمَةِ مِنْهَا تَحْرُكُ الْاُرُوْحُ فِي اجْسَادِ الْمَمْكَنَاتِ»، به نغمه‌ای از آن، ارواح در اجساد ممکنات به جنبش آمدند و چون که کلمهٔ طیبیه منبع و مصدر حیات روحانی است، «باید نفوس ملکوتیه به نفحات کلمهٔ الهیه، اجساد را به ارواح تازه، زنده نمایند» و این کار عجیب ممکن و میسر است، زیرا «مِنَ الْاَيَاتِ تُحْيِي الْاُرُوْحُ»، از آیات است که ارواح زنده می‌شوند، نیز «کلمهٔ الله سبب حیات روحانیست»؛ «عَلَّةُ الْخَلْقِ» است؛ لهذا، «روح حیات رحمانی» می‌بخشد، و «سبب و علّت حیات عالم است». و نه فقط این‌ها، بلکه قوة نافذه و قدرت خلاقهٔ آیات الهیه چنان عمیق و وسیع است که «قطره‌ای از آن، سبب حیات ملاء اعلیٰ است تا چه رسد به اهل زمین» و این قانون حیرت‌انگیز همواره بوده و همیشه نیز خواهد بود، «بها

(الآیات) حَىَّ ما كان و تُحیی ما یکون»، از آیات آنچه بوده زندگی یافته و آنچه که هست زندگی می‌یابد؛ «بها أَحی الله عبادَه المقبلین» و «بها تَسْتَضییُ افئدةُ المقبلین»، خداوند به آن، قلوب بندگان مقبلش را هم حیات می‌بخشد و هم نورانی می‌نماید؛ و نیز «لَعَمْرُ الله نَفحاتش (آیات منزله) ... منصفین را حیات بخشد»؛ کافی است هر کسی قدری انصاف داشته باشد و به سمت مظهر قدم اقبال نماید، آن گاه قلبش روشن می‌شود و به حیات بدیع مزین می‌گردد. آری، اولیائش «به صریر قلم‌اعلی زنده» اند و احبائش با استنباط «معانی دقیقه و حکمت‌های بالغه» از فحوای آیاتش، «از هر محنت و مَشَقَّتی و تعب و زحمتی و خطر و وبالی و حزن و کدری در حیات مادی و ادبی و روحانی خویش، محفوظ» و مصونند؛ زیرا «نیروی خلاقه کلمه‌الله موجب بروز و رشد صفات روحانی همچون مَحَبَّت، احترام، صداقت، تقوا، شجاعت، توکل، پشتکار و تحمل بلایا در راه وصول به اهداف عالی می‌گردد». آخر یک اصل کلی همواره موجود و معمول بوده و هست و آن این که «جذبه آیات تهذیب اخلاق کند» و هنگامی که این آیات مبارکات «از حنجر روحانی تلاوت شود، روح حیات نثار نماید و جان نجات مبذول دارد».

و روزی بس خجسته و میمون، «عیون حیوان غیبی که در حُجبات ستر الهی مستور بود، به تأییدات رُوحِ القُدُسِ عُلوی، از حقایق کلمات، جاری و ساری گشت» و به همین دلیل جلیل، اکنون و برای همیشه «چشمه حیات... در کلمات سبحانی جاری و مستور است»، چشمه‌ای که از آن «أَجْرَى اللهُ ماءَ الحیوان، فهنیئاً للشاربین»، خداوند آب زندگی را جاری فرمود، و خوشا به حال نوشندگان. و او چه روح غالب و قاهر و قادری است که چشمه‌های حیات، هم از حقایق کلماتش جاری است و هم در درون آیاتش مستور است؛ یعنی این که کلمات هم مصدر و هم مَجْرای روح زندگی است و در واقع نفس روح زندگی است؛ زیرا که «کلمات الهیه) ماء حیوان (است) که از قلم رحمن جاری است» و یا بالعکس «آب زندگانی، بیان الهی است»، و خلاصه آن که آنچه از قلم مقتدر مظهر عظیم الهی تراویده است، مایه، مصدر و مَجْرای حیات روحانی است و هم از این روست که فرمان مولای عالمیان به هر بنده باایمانش است که «عقل را که ودیعه ربّانیه است، سراج کن و به این سراج و هاج، در ظلمات کلمات وارد شو که شاید از فضل

مالک اسماء و صفات به چشمهٔ حیات برسی»<sup>۱</sup>، با سراج عقل، یا با قوهٔ تفکر است که می‌شود «در ظلمات کلمات»، یعنی در عمق ناپیدای آن، به چشمهٔ آب حیات دست یافت. «ای مظهر صدق در محبت جمال قدم... اگر چشمهٔ ماء حیات طلبی، در معانی کلمهٔ الله تفکر نما». اگر من هم صادقانه به جمال عز احدیه عشق می‌ورزم و اگر خالصانه طالب «ماء حیات»، آب زندگانی و روح زندگی هستم، باید برجسته‌ترین قوهٔ ذهنی و استعداد درونی خود، یعنی اندیشه‌ام را از محدودهٔ اصوات و الفاظ آیات مبارکه عبور دهم و روی معانی مودعه در بطن کلمات مقدسه متمرکز سازم؛ آن‌گاه آن روح نباض و فیاض حیات روحانی، بر روح مترصد و جسم محتاج من هم جاری خواهد شد، آن‌گاه حیات معنوی و تعالی روحانی برای من هم نه تنها میسر، بل محقق خواهد گشت.

تبیین فوران حیات روحانی از ظاهر و باطن کلمهٔ طیبهٔ الهی، هم‌چنان ادامه دارد. در مبحث ۱۲۶ با نماد نیرومند و معروف کوثر آشنا شدیم؛ اما در این جا با کوثری رو به رو هستیم که مایه و سرچشمهٔ حیات روحانی ابدی است؛ چشمه‌ای که فقط بهشتیان از آن می‌نوشند و حیات جاویدان می‌یابند، نه‌ری که تنها مؤمنان از آن می‌آشامند و زندگی بی‌پایان می‌گیرند. ندای قلم‌اعلی به نفس مبارک خویش است که «بک... فاض کوثر الحيوان لاهل العرفان»، به وسیلهٔ تو (ای قلم)، کوثر حیوان بر اهل عرفان فیضان نمود و نه تنها برای اهل عرفان، بلکه آیات کتاب «لکوثر الحيوان لحيوة من في الامكان»، کوثر حیوان برای حیات اهل امکان است؛ یعنی این که «کوثر حیوان از (کلمهٔ علیا) جاری» است و حتی نفس آیات کتاب الهی است: «اوست (آنچه که از قلم‌اعلی جاری شده) کوثر حیوان که بین اصبع رحمن جاری و ساری است» و به همین دلیل، امید و طید مظهر

<sup>۱</sup> اشاره به داستان «ذوالقرنین» (صاحب دو شاخ) است: «در قرآن کریم... گزارشی است از گردش «ذوالقرنین» از مغرب تا مشرق خورشید. برخی از مفسران وی را با «اسکندر» یکی کرده‌اند. داستان رفتن او به جست‌وجوی آب حیات، از میان مآخذ موجود، گویا نخستین بار در تاریخ الرسل و الملوک محمد بن جریر طبری (۲۲۴-۳۱۰/ق/۸۳۹-۹۲۲م) آمده است. نویسنده پس از شرح گردش و جهان‌گشایی‌های وی در سراسر گیتی (ایران، هند، چین و تبت، که «همه جای زمین رام او شد») می‌گوید: آنگاه از آن سوی قطب شمال وارد ظلمات گشت چنان‌که خورشید در جنوب (او) بود، و همراه ۴۰۰ تن به جست‌وجوی چشمهٔ جاودانگی (عین الخلد) برآمد. هجده روز در آن جا بگشت و سپس به عراق بازآمد. در این گزارش، نامی از خضر نیست». (وب‌سایت ویکی‌فقه)

الهی از مؤمنانش است که «کوثر حیوان را از آیات محبوب امکان بیاشامند»؛ و فرمان شدید حضرت کبریایی به بندگانش است که «أَنْ اشْرَبَ كَوْثَرَ الْحَيوانِ فِي كُلِّ الاَحْيانِ مِنْ آیاتِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ»، هان بنوش کوثر حیوان را در جمیع احیان از آیات پروردگار رحمانت؛ و نیز «اِذَا فُزَّتْ بِآیاتِ اللهِ أَنْ احْفَظْها ثُمَّ اقْرَئْها فِي الَّیالیِ وَالْایامِ لَعَمْرُاللهِ تَسْتَضِیُّ بِهِ الْآفاقُ وَ تَسْتَنْیرُ بِها الْقُلُوبُ»، هنگامی که به آیات الهی فائز شدی، آن را به خاطر بسپار و در روزان و شبان بخوان، قسم به خداوند که آفاق از آن نورانی می‌گردد و قلوب از آن منور می‌شود. و تحسین مدید جمال ابهایی است از تابعانش که «طوبی از برای نفسی که کوثر حیوان از بیان رحمن آشامید» و تذکر شدید مظهر ربوبی است که فقط کسی از هیمنه ظهور اعظمشان از حول حضرتشان پراکنده و متواری نمی‌شود که «شَرِبَ كَوْثَرَ الْحَيوانِ مِنْ كُؤُوسِ کلماتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ»، که کوثر زندگانی را از جام‌های کلمات پروردگارش نوشید و عاقبت تأکید اکید هیکل الوهی است که «هَذَا (آیات الهی) كَوْثَرُ الْحَيوانِ قَدْ جَرى مِنْ قَلَمِ الرَّحْمَنِ؛ طوبی لِمَنْ شَرِبَ مِنْه وَ كانَ مِنَ الْفائِزینَ؛ وَ الَّذی ما شَرِبَ انْهَ مِیْتُ لا یُصَدِّقُ عَلیهِ حَكْمُ الْحیوَةِ»، این کوثر زندگی است که از قلم رحمن جاری است، خوشا به حال کسی که از آن نوشید و به (حقیقت) فائز گشت و کسی که ننوشید، مرده است و حکم حیات در مورد او صادق نیست. آنان که از کوثر قلم رحمن ننوشند مرده‌اند و آنان که می‌نوشند و حیات جاویدان می‌گیرند، تازه از طنین تعالی بخش طوباهایش هم برخوردارند، آیا فضل و رحمتی برتر از این می‌توان تصور کرد؟ بنابراین، کوثر حیات ابدی که از پیش برای بهشتیان مژده داده بود، در واقع همین کلمه طیبه الهی و حقایق و حالات متعلق به آن است، که اگر مؤمنان از آن بنوشند، یعنی حقایق و معانی آن را درک کنند و حالات روحانی آن را جذب نمایند، به طور قطع و یقین حیات ابدی روحانشان تضمین خواهد شد؛ اَمَّا اَسْفاً بِهِ حَالِ اَنانِ كِهْ خُودِ را از این فیض اعظم محروم نمایند که آنگاه، فرقی با مردگان نخواهند داشت.

و عاقبت به لحاظ وسعت و خلاقیت، روح حیات بخش آیات الهی، در قالب نماد مشهور و آشنای «خمر» نیز عرضه می‌شود (مبحث ۸۲۶)؛ آنجا که تأکید می‌فرمایند «یَسْقُونَ الْمَوْحِدُونَ مِنْها (الآیات) خَمْرَ الْحَيوانِ»، یکتاپرستان از آیات سبحان شراب زندگی

می‌نوشند؛ و آنجا که تقدیر می‌نمایند «هنیئاً لمن شربَ رحيقَ الحيوان من بيان ربّه الرَّحمن»، خوشا به حال کسی که از بیان پروردگار رحمانش شراب زندگی را سرکشید؛ و آن جا که فرمان می‌دهند «أَنْ اشربَ خمرَ الحيوان من كوثر بياني»، هان بنوش شراب زندگی را از کوثر بیانم. مبرهن شد کلام الهی، در حالی که خود مایه و مصدر و مجرای جریان حیات روحانی ابدی است، این خاصیت حیات‌دهی و زندگی‌بخشی آن، در قالب نمادهای گویا و بسیار معروف فرهنگ بشری، یعنی کوثر حیوان، ماء حیوان، رحيق حیوان، خمر حیوان، عیون حیوان و چشمه حیات نیز عرضه و ارائه شده است؛ و این نیست مگر به صرف فضل و عنایت حضرت احدیت تا بدین وسیله، ادراک حقایق و معانی آن تسهیل گردد و احساس حالات روحانی آن تقویت شود.

برای پرهیز از اطالۀ کلام، تتمۀ سخن را به صورت تبیین مَلَخَص ادامه می‌دهیم؛ یعنی در فقرات دقیقه باقی مانده، فقط رابطه دو موضوع " کلمة الله " (و وجوه مختلف آن) و " حیات روحانی " (و شقوق گوناگون آن) را تجسّس و تعقیب می‌کنیم؛ لهذا، آنچه در گیومه می‌آید، مضمون اصلی فقرات مبارکه در تبیین این رابطه است و نه عین آن‌ها.

«همان‌گونه که اجساد از آب حیات می‌یابند، ارواح نیز از آیات زندگی می‌پذیرند»؛ «حیات کل شیء از مدد و عنایت کلمۀ الهی بوده و خواهد بود»؛ «آبی که از قلم رحمن جاری است، ارواح را زنده می‌کند»؛ «بیان الهی همان آبی است که همه اشیا از آن زنده‌اند»؛ «فرد مؤمن باید اجساد مرده را از رشحات بحر بیان زنده نماید»؛ «احبای الهی باید به کوثر بیان مردگان را زنده نمایند»؛ «احباً باید در مساعی تبلیغی خود به نیروی حیات‌بخش کلام الهی اطمینان داشته باشند»؛ «احباً باید به لطائف بیانات الهیه، نفوس ضعیفه را به حیات باقیه کشانند»؛ «آنچه از قلم اعلی جاری شده، علّت حیات عالم است»؛ «فیض کلمة الله، سبب احیاء نفوس است»؛ «از رشحات قلم حضرت بهاء‌الله، هر استخوان پوسیده‌ای جان می‌گیرد»؛ «در کلمۀ حق روح بدیع دمیده شده و از آن، نفحات حیات بر کل اشیا مرور می‌نماید»؛ «آیات حق جلّ جلاله، سبب حیات عالم است»؛ «بیان مقصود عالمیان، سبب حیات عالم است»؛ «حیات کل شیء از مدد کلمۀ الهی بوده و خواهد بود»؛ «مقصود از شجره حیات، کلمة الله است»؛ «اهل بهاء قوه

حیات بخش آیات الهی را ادراک می‌کنند»؛ «قوة حیات در روح ممکنات، کلمات تامات ربّانی است»؛ «کلمة الله، روح مُحیی (حیات بخش) است».

و سخن آخر این که با این همه تأکیدات و تصریحات مهمیمنه متنوعه کثیره نسبت به این که روح زندگی از کلام الهی می‌تراود و حماسه حیات از آیات ربّانی می‌خیزد، وظیفه و مسئولیت مؤمنان در قبال آن چیست؟ این است: «ما اهل بهاء باید با زیارت و تلاوت آیات و کلمات حیات بخش طلعات قدسیه نورا... در بحر محیط آثار مبارکه اسنی خوض و غوص نمائیم و به کسب معارف امریه و ازدیاد تعمق روحانیه پردازیم و به کمال حزم و متانت، نمونه‌ای از نشئه حیات را به جهانیان ارائه دهیم که مبتنی بر رشادت و بلاغت و وقار و مسئولیت و بهجت و مسرت... باشد.»<sup>۱</sup> و البته در این زمینه به یاری محبین عزیز نیز که «بذر روحانیت» تازه در ارواحشان رویده است بشتابیم، زیرا «با تصدیق امر مبارک بذر روحانیت در روح انسان انبات گردد. این بذر باید به قوت روح القدس سقاییت گردد. آنچه که این روحانیت را باقی نگاه می‌دارد، ترتیل آیات و تفکر در معانی آنها و خدمت به امر یزدان است»؛ و در این میدان مبارک، این حقیقت والا را نیز همواره مد نظر داشته باشیم که صرفاً با ترتیل آیات، نیاز روح انسان به قوای روحانی رفع نمی‌شود، بلکه باید نه فقط در آنها، بلکه خصوصاً در معانی آنها تفکر کرد.

مبحث مطّول و مهیج و مهمّ نیروهای محرکه که در واقع جان این مجموعه محسوب است، به پایان رسید و طی آن، قوای محرکه ذهنی و روحی و ماهیت آنها و نیز بخصوص، نحوه کسب و جذب آنها و نیز تأثیرات و ثمرات آنها، به استناد فقرات دقیقه کثیره از نصوص مبارکه، بررسی و مطالعه شد. کثرت کاربرد این فقرات در بعضی موارد، مثل حیات روحانی، از دو جهت و جنبه حائز اهمیت است؛ اول اینکه هر فقره دقیقه، حول موضوع مطروحه، خود حاوی اطلاعات جدید، ولو نسبتاً اندک، راجع به آن موضوع است و این مسئله از موضع مطالعه دقیق و تحلیلی آیات الهی، امری مهم تلقی می‌شود؛ و دوم اینکه نفس کثرت تأکیدات و اشارات هیاکل قدسیه بر یک مسئله، خود مهم‌ترین دلیل حاکی از اهمیت و ضرورت آن مسئله است. به هر حال، امید می‌رود که

<sup>۱</sup> به مبحث ۲۱۶ رجوع شود.

اکنون دیگر قاصد وفادار ما به چنان قوا و نیروهایی ذهنی و روحی دست یافته باشد که بتواند بر موانع و مشاکل درونی و بیرونی موجود در طریق تقدّم و مسیر تعالی خویش فائق آید و مفتخر و متباهی، مراحل باقی را طی کند و پیش تاز و سرفراز، به فیض حضور معبود ابدی و محبوب سرمدی مفتخر و متباهی گردد.

در مبحث بعدی، ملاحظه می‌کنیم که سالکان سیل تعالی و راهیان افق‌های متعالی بار دیگر، در یک فضای فرح‌بخش صحرایی گردهم حلق زده و بر عکس شرایط و احوال محفل انس اول، شادمانه و امیدوارانه با هم سخن می‌گویند. اکنون جا دارد به محفل انس آنان سری بزنیم و ببینیم، پس از این همه فیوضات مکتسبه و توفیقات حاصله، بعد از بروز ادراکات عالیّه ذهنی و حصول احساسات قویّه روحی، احوالشان چطور است و فحوای کلامشان چیست.

(۴۶) محفل انس دوّم:

گروه سالکان سیل تعالی که دیرگاهی است از مبدأ مسیر، حرکت کرده‌اند و در جهت وصول به هدف و مقصد نهایی گام زده‌اند، که با نیروهای مانعه شدیده دست و پنجه نرم کرده، از نیروهای محرکه و واسعه بهره‌ها برده‌اند؛ اکنون قبل از این که در طریقتشان حوادث عجیبه رخ دهد و وقایع غیر منتظره پیش آید، دیگر بار محفل انسی آراسته و مجمع الفتی پیراسته‌اند تا فوران اندیشه‌های خود را همراه با غلیان عواطف خویش، مبادله نمایند و پیرامون سرّ بسته حیات و راز سرپوشیده زندگی، به محاوره و مفاوضه پردازند. با گذشت زمان و مشاهده حوادث امکان و بخصوص درک قابلیت‌های خداداد روح انسان، آنان اکنون دیگر دریافته‌اند که حیات نوع بشر را بر این سیاره تنها، راز‌هایی بخشی هست و همه ذهن و فکرشان متوجه و متمرکز بر این پرسش است که این راز زندگی زای چیست؟

اینبار، برخلاف دفعه نخستین، آنان در فضایی مملو از صفا و شادابی و در هوایی پر از لطافت و ظرافت و زیبایی، در دامنه دشتی وسیع، با چشم اندازهایی سرشار از تجلیات بدیع جمال خلقت و جلوه‌های برجسته وجه طبیعت، خیمه و خرگاه افراشته و رحل اقامت افکنده‌اند. آفتاب موافق همه جا را احاطه کرده و «نسمات» ملایم همه سورا نوازش

می‌دهد. دامنه‌ها را «نفحات» پاکیزه گلزارهای رنگین پوشانده است و آسمان آرام را «نغمات» دلنشین پرندگان وحشی پر کرده است. در انتهای دشت مصفا، رودخانه پُرهیمنه‌ای از آب صاف و دلربا، همچون «کوثر و سلسبیل» فردوس معلا، آرام و موج، جاری است؛ و در بستر درّه‌های کم عمق جویباران پر غلغله‌ای از «ماء» پاک و گوارا ساری است. سالکان سبیل تعالی، در دامنه کم‌شیب تپه‌ای، در جوار خیمه افراشته «نار»ی افروخته، سفره‌ای گسترده، «غذا»ی پُر «حلاوت»ی آماده کرده و «رحیق» ادعیه خالصه مهیا نموده‌اند. در چنین دشت و دمنی حُرّم، با این همه صفا و سرور دمام و با چنین توشه و آذوقه‌ای مکرّم، سالکان حول یکدیگر گرد آمدند، رحیق ادعیه الهیه سر کشیدند و سپس از اغذیه پاکیزه تناول کردند و از آب عذب گوارا نوشیدند و سپس در حالی که نسیم روح‌انگیز می‌وزید و نفحات طیبه همه جا را گرفته و نغمات بدیعه فضا را پر کرده بود، به گرد آتش افروخته حلقه زدند. پس از دقایقی سکوت عابدانه، آنان چشم به سیمای یکدیگر و گاهی دیده به پهنای دشت نیک اختر می‌دوختند و به ماهیت راز بزرگ زندگی اندیشیده، پیرامون آن پرس و جو می‌کردند.

در این احوال، هنگامی، سالک اول برخاست و با وجد و طرب، دست برافراشت و به سوی دشت واسع نشانه رفت و گفت: "هنگامی که طراوت هوای پاکیزه و بوی عطر گل‌ها و ریاحین روئیده، مشامم را معطر می‌سازد، هنگامی که گرده‌های پر نشاط نفحات را می‌بویم و دمش‌های پر سرور نسماّت را حسّ می‌کنم؛ بی‌اختیار قلبم به یاد سرمستی و سرور حاصل از معرفت آیات می‌افتد و روحم، هم در عرصه احاطه نفحات، و هم در هیمنه معرفت آیات، چیزی را حسّ می‌کند؛ آن‌چنان که ناگزیرم می‌سازد از شما همگنان مهربان پرسم، به راستی راز بزرگ زندگی چیست؟"

چشمان این سالک در امواج دیدگان یاران خیره ماند و لبهایش ساکت گشت. شور و طرب در محفل سالکان اوج می‌گرفت. پس از دقایقی تأمل و تماشا، سالک دوم برخاست و سمعش را به سمت نغمات موزون دشتی متوجه کرد، سپس آرام و با وقار ایستاد، دیده به چشمان دوستان دوخت و گفت: "چه نغمات دلنشینی، چه شور و شغف و انجذابی. پرندگان به عشق ریاحین بیابان چه غوغایی می‌کنند و چه صمیمانه و عاشقانه



آواز می خوانند. وقتی دلم را به این نغمه‌های دلریا می سپرم از عمق جانم سرودی در ستایش عشق سر می کشد، بالا می آید و بیرون می تراود. قلبم از ترنم این ترانه به وجد می آید و روحم پرنشاط و ابتهاج می گردد؛ آن گاه با کُل وجودم چنین احساس می کنم که هم در طنین طربزای نغمات مرغان و هم در تغنی سرور افزای زمزمه عارفان، که هر دو در وصف معشوق می سرایند، رازی است نهان و سری است پنهان. آن گاه می خواهم از عمق جان فریاد برکشم و امواج آوایم را در پهنه دشت رها سازم و از کُل کائنات بپرسم که چیست آن راز زندگی زای حیات؟"

شوریدگی سالک دوّم سبب شگفتی همگان گشت. بارقه‌های نشاط در چشمانشان می درخشید و میل بیان احساس و ابراز نظر با شور و انبساط، هر دم فزونی می گرفت. لختی گذشت، آن گاه سالک سوّم برخاست. نگاهی به اطراف افکند و ناگاه چشمانش به سمت رودخانه آرام دور متوجّه و متوقف شد. در وفور هوای پاکیزه و شمول روائح طیبه، نفس عمیقی کشید و به آرامی گفت: "آن رود آرام چقدر پُرهیمنه و حیات بخش است، ساعتی پیش به کنارش رفتم و با تماشای زلال جاریش احساس کردم انگار هر آنچه را در وصف کوثر و سلسبیل بهشتی آموخته‌ام، درباره آن بوده است. آرامش پُرشکوه جریان پیوسته اش مرا به یاد عظمت معرفت مظهر احدیّت انداخت. وقتی دیده‌ام را به زلال آب‌هایش دوختم، گویی هر موج ظرفیش دهان بگشوده، با زمزمه ای لطیف می گفت: «بر من که چیزی از کوثر بهشتی کم ندارم، رازی حاکم است، رازی اعجاب انگیز، و اکنون توای ناظر شایق برایم بگوی که آن راز چیست؟» در عین تعجب، در راه بازگشت تأملی کردم و ناگاه به خاطرم گذشت که به پدیده عالیّه معرفت مظهریّت نیز رازی حاکم است. اکنون مایلم باز گردم و در ساحل با صفایش بایستم و متقابلاً هر قطره جاریش را خطاب کنم و بپرسم که آری بر عرصه عرفان جمال الوهیّت، حضرت بهاءالله مجلی نیز رازی محیط است و اکنون شما ای قطرات زندگی‌زا بمن بگوئید که چیست آن راز حیات بخش؟"

سخنان شاعرانه این سالک از عرفان سلطان ممالک حکایت می کرد و لهذا اذهان همگان را لحظاتی با شکوه و عظمت معرفت مظهریّت درآمیخت و در دل‌هایشان بهجت

عبودیت ریخت. پس از دقایقی سکوت سرور انگیز، سالکی دیگر برخاست، جامی بلورین و زیبا پر از آب جوئیاران دامنه‌ها در دست گرفت، لختی به آن نگریست و در حالی که یاران مشتاق استماع سخنانش بودند، گفت: "گر چه این آب زلال و گوارا از جوئیار زیبای دشت و صحرا است و گر چه وارستگی و انقطاع حالت و کیفیتی روحانی و قلبی است؛ اما چنین احساس می‌کنم که به این هر دو، حقیقتی مشترک متعلق است. من خود بسی اندیشیدم و در زاویه‌های ذهنم کاویدم اما نتوانستم مطمئن شوم که آن راز نهانی چیست. اما در عین حال از عمق قلبم ندایی مکرر می‌گوید که مربوط به هر دوی آن‌ها راز مشترکی هست، اکنون شما ای همگنان گرمی، برایم بگوئید که چیست آن راز زندگی زای پنهانی؟"

سالکان هم‌چنان در اندیشه‌ای ژرف‌تر فرو رفتند و پیرامون این سؤال مکرر اندیشیدند؛ از خود می‌پرسیدند که به راستی چیست این رمز نهفته و چگونه است این راز پوشیده که چنین وسیع و پیوسته، اذهان هم‌رهان ما را اخذ کرده و دل‌هایشان را ربوده. هر بار که این سؤال مطرح می‌شد، فؤادشان بیشتر و عمیق‌تر با آن انس می‌گرفت و فکرشان شایق‌تر و مایل‌تر به آن می‌پرداخت. در سکوت پرتأمل حاکم، سالکی دیگر میل ابراز نظر کرد. از جا برخاست و در حالی که چشم به اخگرهای سرخ آتش دوخته بود، حول آن طوافی کرد، سپس ایستاد و دیده به افق‌های زیبای دور دست دوخت و پس از لحظاتی تأمل و سکوت، دو باره نظر بر آتش کرد و گفت: "اما شما ای اخگرهای سرخ سوزان، راز شما چیست؟ شما می‌فرزید و گرمی و روشنی می‌دهید. شما شعله می‌زنید و ظاهراً نیست و نابود می‌کنید، اما در حقیقت تغییر و تبدیل می‌دهید و طهارت و تقدیس می‌بخشید. هر آنچه که از لابلای شعله‌های شما بگذرد، از پلیدی‌های حیات عاری می‌شود و طهارت و پاک‌ی می‌گیرد، آیا راز شما هم همان راز طهارت و پاک‌ی است؟ بگوئید به من ای اخگرهای رخشان که چیست آن راز پنهان که هم بر تالو و شعله شما حاکم است و هم در طهارت و تقدیس نافذ است؟"

سخنان این سالک نیز شورانگیز بود و اشتیاق عمیق او را به اکتشاف راز بزرگ هستی و رمز عظیم زندگی نشان می‌داد. هیجان ادراک این راز دیگر همه فکر و ذهن و حس و

حرکت سالکان را فرا گرفته بود و آنان به واقع و به راستی، شایق و عاشق بودند که این راز سابق را بدانند و پرده از این رمز لاحق بردارند. هم‌چنان می‌اندیشیدند و نهانی‌های ذهنشان را می‌کاویدند شاید این سر سحرانگیز آشکارا شود. این بار مسن‌ترین و مجرب‌ترین سالک محفل برخاست. در حلقه همگنان چرخ می‌زد و یک‌یک به دیدگان دوستان نگاهی کرد، سپس در کناری ایستاد و تأملی نمود و آن‌گاه چنین گفت: "هنوز حلاوت غذایی که در این فضا و هوای دلکش و رؤیایی تناول کردیم در مزاقم هست، بخصوص این که با رحیق ذکر محبوب هم همراه بود. اما این طعام پُر حلاوت و ماء پُر عدویت فقط نشانی از حیات جسمانی است و ما هدف و مقصودمان حیات و تعالی روحانی است، پس باید برخیزیم، مهیای حرکت گردیم، در طریق سلوک استقامت ورزیم و به خلق خدا خدمت کنیم. اما عجیب است من هم چون شما، مدام ندایی ناشناخته از عمق قلبم غلیان می‌کند و زمزمه‌ای نامعلوم از ژرفای روحم اوج می‌گیرد و ذهن و وجدانم را خطاب می‌نماید و می‌گوید «هم بر حلاوت غذا و هم بر رحیق دعا و حتی بر نفس طعامتان و نیز بر این استقامت و آن خدمت و حتی بر حیات روحانیتان رازی حاکم است و اکنون بگوی که چیست آن سری که هم بر اطعمه مادی آمیخته است و هم با حیات روحانی آغشته است؟»" سالک سالخورده ساکت شد، به سیمای هم‌رهان نگاهی کرد و برق و نشاط و انبساط را همراه با میل اکتشاف و استنباط، در آن‌ها جهنده دید. آن‌گاه دیدگان به جانب دامنه‌های گسترده دشتستان افکند. تالو انوار خورشید مهربان از امواج رقصان رودخانه دور نمایان بود و در وزش نسیم ملایم و مطبوع، نفحات نشاط‌انگیز گل‌های وحشی به مشام می‌رسید و آواز سحرانگیز پرندگان دشتی به گوش می‌آمد. سپس دوباره دیدگان همگنان را نشانه رفت و با لحنی آرام و نافذ و کلامی متین و جاذب چنین گفت: "ما سالکان سیبل تعالی، سرسپاس به درگاه محبوب سرمدی می‌سائیم، نعمای نامتناهیش را قدر می‌نهییم و فیوضات بی‌پایانش را گرمی می‌داریم و اکنون این جا، در این دشت خجسته روح‌افزا، دیگر بار با خود و با جلال و جبروت جمال کبریا میثاق می‌بندیم که هم‌چنان پر نشاط و شادمان، مؤمن و مطمئن، مصمم و مسرور و پر امید و

پویان، بکوشیم و بپرسیم و بجوئیم که چیست راز حیات بخش هستی و کجا است سر سحرانگیز زندگی؟"

سخنان سالک سالخورده هم پایان یافت و پس از سکوتی ممتد که بوی وداع می داد، گروه سالکان، در حالی که بارقه های درخشان تصمیم را در دیدگان یکدیگر می دیدند و جلوه های نمایان تعهد را در سیمای همدیگر می خواندند، کم کم بدرود گفتند و به امید محفلی دیگر یک یک به سوی منزلگاه خود رهسپار شدند. علف زارهای وحشی در وزش نسیم ملایم می رقصیدند و گل های دشتی همراهشان نوسان می کردند. روائح پاکیزه همه جا را پر کرده بود و جویبارهای پراکنده در هر سوئی جاری بود و آفتاب جان بخش در مسیر پسین افتاده بود.

اکنون که معلوم و مدلل شد متحرک مهم ما، یعنی روح انسانی، این سر الهی و جوهر ملکوتی، در مسیر مقدر خود به سوی مقصد متعالیش، برای مقابله با نیروهای مانعه درونی و مشاکل رادعه بیرونی، از چه قوا و نیروهایی باید بهره برد و از چه منبع و مأخذی باید استفاده کند؛ بدیهی است او منتظر و مشتاق، خود را با این نیروها تجهیز خواهد کرد و با این قوا تقویت خواهد نمود و مصمم و مسرور، مسیر سلوک را ادامه خواهد داد. اما همچون هر متحرک دیگری که در مسیر مقدرش می پوید او نیز با حوادث عجیبه و وقایع غیرمترقبه مواجه خواهد شد. در فصل بعدی به مطالعه ماهیت و علت این حوادث و وقایع می نشینیم.

## فصل هفتم - حوادث عجیبه

حوادث غیرمنتظره از جمله وقوعات محتمله برای هر متحرک مهم است. اما از آنجا که متحرک ما روح انسانی یا آیت الهی و ودیعهٔ رحمانی است (فصل ۱)، آن هم با چنان قوای عظیمه و نیروهای فائقه و با چنان مقصد بلند و هدف ارجمند می‌باشد، قطعاً در مسیرش به سوی مقصد متعالیش، حوادث غیرمترقبه آن هم از نوع روحانی، رخ خواهد داد؛ وقایعی که هر کدام در تشویق و تحریص، و تجهیز و تقویت این سالک ساعی، برای پیمایش مراتب باقی، سهم و نقش به‌سزایی خواهد داشت. ذیلاً در شش مبحث متنوع، ماهیت و علت این وقایع عجیبهٔ روحانیه را به مطالعه می‌نشینیم. برای هر مبحث به همان سبک و سیاق آشنای این مجموعه، نخست مقدمه‌ای کوتاه و بعد فقرات دقیقه از نصوص مبارکه و سپس تبیینات سیستمی مربوطه که در واقع سازمان دهی و پردازش جدیدی از اطلاعات موجود در فقرات است، ارائه خواهد شد. در ضمن، قبل از طرح مبحث آخر، دیگر بار، با گروه سالکان سبیل تعالی، در محفل انس سوم آنان نیز دیدار دیگری خواهیم داشت.

### (۱۷) وقوع تبدیل و دگرگونی:

در این مبحث با قوهٔ مُبَدِّلَهٔ کلمهٔ الله آشنا می‌شویم. تبدیل و دگرگونی شرط ضروری است برای تحقق خلق بدیع؛ موضوعی که در مبحث بعدی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و خلق بدیع نیز خود، اساس و شالودهٔ نظم بدیع و سپس مدنیت بدیع خواهد بود. اکنون سؤال اساسی این است که در ظهور اعظم ابهایی چه چیزی عامل این تبدیل و دگرگونی است؟ و آیا برای نمونه سالکان ساعی ما از آن بهره‌ای خواهند برد؟ برای یافتن پاسخ مطمئن و متقن به مطالعهٔ فقرات دقیقه زیر می‌نشینیم.

(۱) «فَأَحْدِثْ يَا إِلَهِي فِي صَدُورِهِمْ (اهل بیان) مِنْ نُورِ كَلِمَاتِكَ نَارَ انْجِذَابِكِ لِيُقَلِّبَهُمْ

مِنْ قُدْرَةِ الْمَحْضَةِ الِیْ يَمِينِ عَرْشِ رَحْمَانِيَّتِكَ.» (مأئدهٔ آسمانی ۷، ص ۱۱۸)

(۲) «أَسْأَلُكَ يَا مَالِكَ الْإِبْدَاعِ... بِأَنَّ تَقَلُّبَ نُحَاسِ الْوُجُودِ بِإِكْسِيرِ بَيَانِكَ وَحِكْمَتِكَ.» (ادعیهٔ

مبارکهٔ حضرت بهاءالله ۲، فقره ۳۸)

- (۳) «نُزِّلَتْ لَكَ آيَاتٌ لَوْ نُلْقِيهَا عَلَى الْجِبَالِ لَتَنقَلَبَ بِالْيَاقُوتِ.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۶۳، ص ۲۱۶)
- (۴) «ای علی قبل اکبر، اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون با اسم مخزون ظاهر فرموده. او را در قرع قلب بنار مَحَبَّتِ پیرو و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان، اگر ذره‌ای از آن بر اهل امکان مبذول شود، جمیع نُحَاسِ (مِس) وجود را ذهب ابریز مشاهده نمائی.» (مائدة آسمانی ۱، ص ۴۵)
- (۵) «دوستان حقیقی الهی، به مغناطیس بیان اهل امکان را جذب نمایند که شاید او هام اهل عالم به یقین و ظلمت به نور و ظلم به عدل و جهل به علم و ضعف به قوت و فقر به غنا تبدیل شود.» (جمال ابهی، پیام آسمانی ۲، ص ۲۶۱)
- (۶) «تبدیل قوه ناسوتی به قوه ملکوتی ممکن. نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است. این مقام و این قدرت مخصوص است به کلمه الله.» (آیات الهی ۱، ص ۷۷-منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۱۳۱)
- (۷) «بِحَرَكَةِ قَلَمِهِ قَلَّبَ الْعَالَمِينَ.» (منتخبات آیات چاپ آلمان، بند ۷۲)
- (۸) «لَعَمْرُ اللَّهِ از قلم اعلیٰ در مواعظ و نصایح جاری شد آنچه که اگر بر حجر القاء شود به یاقوت تبدیل گردد و اگر بر جبل افاضه شود تراه مُهْتَرًا مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُطَاعَةِ.» (آیات الهی ۲، ص ۷۸)
- (۹) «طُوبَى لِمَنْ وُلِدَ مَرَّةً أُخْرَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ مَالِكِ الْوَرَى.» (آثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۲۲۶)
- (۱۰) «اوست (آیات الهی) اکسیر اعظم.» (انوار هدایت فقره ۱۹۷۹)
- (۱۱) «این (کلمه حق) است اکسیر اعظم که قلم قدم به آن مشغول بوده و هست.» (مائدة آسمانی ۴، ص ۲۵)
- (۱۲) «آدم خاکی از کلمه الهی عرشی شد.» (لوح شیخ نجفی)
- (۱۳) «إِنَّ الَّذِي وُلِدَ مَرَّةً أُخْرَى مِنْ نَفْحَاتِ وَحْيِ مَالِكِ الْوَرَى، إِنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الْهَدْيِ فِي لَوْحِ حَفِيزٍ.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۲۱۶)
- (۱۴) «يَنْقَلِبُ بِهَا (آياتُ الله) كُلُّ نَفْسٍ سَلِيمٍ.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۱۸۹)

۱۵) «تا کلمه الهیه به مثابه روح رحمانیه، در هیکل امکان در کمال قوت نافذ نگردد... عالم ظلمانی نورانی نگردد و شئون شیطانی به مواهب ربّانی مبدل نشود.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۲، فقره ۵۱)

۱۶) «یک قوه ماوراءالطبیعه لازم که این ظلمت را به نور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ و جدال را به الفت و محبت بین عموم بشر مبدل نماید، این قوه، نفثات روح القدس است و نفوذ کلمه الله.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۳۷۷)

۱۷) «کلمه ربّانی... قوتیست که عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۲، فقره ۳۵)

۱۸) «جمع نقایص که از مقتضای حیات جسمانی انسانست، بتعلیم و تربیت آن روح مجرد (کلمه الله) بکمالات انسانی مبدل گردد.» (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۹۱)

۱۹) «استفاضه از کلمات مقدسه، مطالعه مداوم و به کار بستن آنها در زندگانی روزانه برای تقلیب حیات شخصی نفوس انسانی و ظهور تغییر و تحوّل که خواهان وصول به آنیم امری حیاتی محسوب می گردد.» (معهد اعلی، ۱۰ جولای ۱۹۸۹)

سخن را از این قضیه کلیه صادر از قلم قدرتمند اعلی آغاز می نمایم: «تبدیل قوه ناسوتی به قوه ملکوتی ممکن. نزد این مظلوم (حضرت بهاء الله) آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است. این مقام و این قدرت مخصوص است به کلمه الله.» در بحث ۱۱۶ با محتوای کلمه الله آشنا شدیم و دریافتیم که به طور خلاصه کلمه الله مبدل قوا و انرژی های فائض از عوالم علیا است؛ یعنی قوای روحانی الهی را در خود جذب و جمع نموده و به تدریج به نسبت تکامل جامعه مؤمنان به آن تزریق می نماید. اما از عجائب خلقت خداوند این است که این کلمه طیبه در عین حال مبدل «قوه ناسوتی به قوه ملکوتی» نیز هست؛ یعنی مبدلی است که در دو جهت عمل می نماید، هم قوه ملکوتی را به ناسوتی تبدیل می کند و هم قوه ناسوتی را به ملکوتی مبدل می سازد. آیا این خود یکی از جنبه های اعجاب انگیز کلمه الله نیست؟ در این فقره به «اکسیر»، این ماده آرمانی کیمیاگران تاریخ نیز اشاره شده است و از لحاظ قوه مبدله، کلمه الله حتی برتر از آن توصیف گشته است. اما چون در این عرصه نماد گویاتری از اکسیر نیست، لاجرم این قوای دگرگون ساز به وسیله

خصوصیات این ماده آرمانی تبیین و تعریف شده است: «اوست (آیات الهی) اکسیر اعظم»، یعنی همان کلمه‌ای «که قلم قدم به آن مشغول بوده و هست»، «اکسیر اعظم» است؛ و «يَنْقَلِبُ بِهَا كُلُّ نَفْسٍ سَلِيمٍ»، هر نفس سلیمی به آن منقلب می‌گردد. شرط این انقلاب فقط سلامت نفس است؛ پدیده‌ای که خود دوباره نتیجه نفوذ کلمه‌الله است.<sup>۱</sup> باز هم نقش اکسیری کلمه‌الله با لحن دعا و به نحو مشخص تر ظاهر می‌شود: «أَسْأَلُكَ يَا مَالِكَ الْإِبْدَاعِ... بِأَنَّ تَقَلُّبَ نَحَاسِ الْوُجُودِ بِإِكْسِيرِ بَيَانِكَ وَحِكْمَتِكَ»، ای مالک ابداع، از تو می‌خواهم با اکسیر بیان و حکمتت، مس وجود را تبدیل نمایی؛ نقش برجسته‌ای که در این فقره کیمیاگرایانه خطاب به یکی از بندگان به خوبی نمایان می‌شود «ای علی قبل اکبر، اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده. او را در قرع قلب به نار مَحَبَّتِ پیروز و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان، اگر ذره‌ای از آن بر اهل امکان مبذول شود، جمیع نحاس (مس) وجود را ذهب ابریز مشاهده نمائی». چه اکسیر اعجاب انگیزی! شخص مؤمن در نقش کیمیاگر ظاهر می‌شود و «کلمه حق» در نقش اکسیر که «ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده». قلب انسانی هم در مقام دیگ بزرگ نمایان می‌شود و مَحَبَّتِ الهی در قالب آتش و البته پس از طی مراحل مشخص، مهم‌ترین دو جزء این سیستم نمادین<sup>۲</sup> مطرح می‌شوند: اول انسان سیاه‌قلب و تباه‌کاری است که در قالب مس پدیدار گشته و دوم انسان مؤمن و مخلص و نیک‌رفتاری است که به گونه «ذهب ابریز» جلوه نموده؛ و نکته نهایی این که تبدیل آن مس سیاه به این طلای سفید؛ یعنی تبدیل آن آدم سیاه‌دل به این بنده روشن‌دل، فقط و فقط کار «کلمه حق» است. هم از این روست که چنین دعای جان‌بخشی را مشاهده می‌کنیم «فَأَحْدِثْ يَا إِلَهِي فِي صَدُورِهِمْ (اهل بیان) مِنْ نَوْرِ كَلِمَاتِكَ نَارَ انْجِذَابِكَ لِيُقَلِّبَهُمْ مِنْ قُدْرَةِ الْمَحْضَةِ إِلَى يَمِينِ عَرْشِ رَحْمَانِيَّتِكَ»، ای خدای من، در سینه‌هایشان از نور کلمات، نار انجذاب بیفکن تا به قدرت محض، به سوی عرش

<sup>۱</sup> به مبحث ۱۰۳۶ رجوع شود.

<sup>۲</sup> در باره سیستم‌های نمادین در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" توضیحات و مثال‌های فراوانی ارائه شده است.



رحمانیت دگرگونشان سازد و هم از این رو است که با چنین فقرات برجسته‌ای مواجه می‌شویم: «بِحَرَكَةِ قَلَمِهِ قَلَّبَ الْعَالَمِينَ»، به حرکت قلمش عالمیان را منقلب کرد و «لَعَمْرُ اللَّهِ از قلمِ اعلیٰ در مواعظ و نصایح جاری شد آنچه که اگر بر حجر القاء شود، به یاقوت تبدیل گردد و اگر بر جبل افاضه شود تَرَاهُ مُهْتَرًا مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُطَاعَةِ»؛ و نیز خطاب به یکی از بندگان است که «نُزِّلَتْ لَكَ آيَاتٌ لَوْ نُقِلِيهَا عَلَى الْجِبَالِ لَتَقَلَّبُ بِالْيَاقُوتِ»، برای تو آیاتی نازل شد که اگر آن را به جبل القاء کنیم به یاقوت تبدیل می‌گردد. گرچه با توجه به سوگند سترگ مظهر امرالله، قطعیت دارد که اگر واقعا آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده بر حجر القاء می‌شد یاقوت می‌گشت یا اگر بر جبل افاضه می‌شد به حرکت می‌آمد؛ اما میسر است که حجر را نماد قلوب قاسیه بشریه در نظر گیریم و جبل را نیز تمثیل هیاکل ظلم و ستم عنان‌گسیخته منظور کنیم؛ آن گاه نتیجه‌ای حاصل می‌شود که در دیگر فقرات صریحه مذکور آمده است. این تبدیل و دگرگونی در قالب نماد تولد بهتر درک می‌شود. تولد ورود موجود زنده است از یک فضای اولیه محدود و ظلمانی به یک فضای ثانویه وسیع و نورانی و همه آدمیان این مراحل را طی کرده‌اند و لهذا به خوبی با آن مأنوسند؛ اما تولدی ثانویه هم قابل تصور است؛ حادثه خجسته‌ای که ثمره قوه مبدله کلمه الله است «طوبی لِمَنْ وُلِدَ مَرَّةً أُخْرَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ مَالِكِ الْوَرَى»، خوشا به حال کسی که یک بار دیگر به واسطه آیات پروردگارش تولد یافت. مبارک است این تولد دیگر، و این مبارکی چقدر افزون می‌گردد وقتی رتبه طوبای مظهر کبریا هم همراهیش می‌کند؛ با این وصف شکوه حادثه به همین جا ختم نمی‌شود، ملاحظه کنید: «إِنَّ الَّذِي وُلِدَ مَرَّةً أُخْرَى مِنْ نَفْحَاتِ وَحْيِ مَالِكِ الْوَرَى، إِنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الْهَدْيِ فِي لَوْحِ حَفِيظٍ»، کسی که یک بار دیگر از نفحات وحی مالک مردمان متولد شد، هم او از اصحاب هدایت در لوح محفوظ ثبت است. این تولد دوباره را یافتن با افتخار عضو اصحاب هدای بودن، هم‌معنان گشته است و این به راستی خجستگی فوق خجستگی است. اما حوزه تبدیل و تغییر کلمه الله منحصر به عقول و ارواح آدمیان نیست، این قوه مبدله قدسیه قادر است در سطح عالم و برای بنی آدم هم عمل کند: «كَلِمَةُ رَبَّانِي... قَوْتِيست که عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد»، اولاً مصرح است که «كَلِمَةُ رَبَّانِي» قوت است؛ یعنی به اصطلاح امروزی نوعی انرژی است و

ثانیا این انرژی قادر است «عالم وجود را تغییر و تبدیل کلی دهد»، یک بار دیگر به این سلسله عبارات توجه می‌کنیم، «کلمه ربانی»، «عالم وجود»، و «تغییر و تبدیل»، در کجای علوم بشری و نظریه‌های فلسفی چنین دیدگاه حیات‌بخشی می‌توان یافت؟ اما در حوزه تبدیل کلی، این نماد زیبای مغناطیس است که حقیقت‌نمایی می‌کند؛ بنگرید: «دوستان حقیقی الهی، به مغناطیس بیان اهل امکان را جذب نمایند که شاید از اوهام اهل عالم به یقین و ظلمت به نور و ظلم به عدل و جهل به علم و ضعف به قوت و فقر به غنا تبدیل شود». آری چنین سلسله مهمه‌ای از تبدیلات میسر است، اگر اولاً «دوستان حقیقی الهی» وارد عمل شوند و ثانیا «به مغناطیس بیان اهل امکان را جذب نمایند». این مغناطیس است که براده‌های آهن را می‌رباید و به همان نسبت این بیان الهی است که اهل امکان را جذب می‌نماید. آری، «جمع نقایص که از مقتضای حیات جسمانی انسانست، به تعلیم و تربیت آن روح مجرد (کلمه الله) به کمالات انسانی مبدل گردد»، و واضح‌تر از این: «یک قوه ماوراءالطبیعه لازم که این ظلمت را به نور تبدیل نماید و این عداوت و بغضا و جنگ و جدال را به الفت و محبت بین عموم بشر مبدل نماید، این قوه، نفثات روح القدس است و نفوذ کلمه الله» و حتی مشخص‌تر از این «تا کلمه الهیه به مثابه روح رحمانیه، در هیکل امکان در کمال قوت نافذ نگردد... عالم ظلمانی نورانی نگردد و شتون شیطنی به مواهب ربّانی مبدل نشود». اما کلمه الله که خودش حرکت نمی‌کند تا چنین شگفتی‌هایی را در عرصه تغییر و تبدیل ایجاد کند، یک واسطه مجهز و مبرز می‌خواهد، و آن واسطه عقول و ارواح و اجساد و اعمال و اقوال احبای الهی، یا به طور کلی جلوه و جمال حیات بدیع بهایی است، مشاهده کنید: «استفاضه از کلمات مقدسه، مطالعه مداوم و به کار بستن آنها در زندگانی روزانه برای تقلیب حیات شخصی نفوس انسانی و ظهور تغییر و تحوّل که خواهان وصول به آنیم امری حیاتی محسوب می‌گردد». «تقلیب حیات شخصی» و «تغییر و تحوّل» در حیات اجتماعی، دو زمینه دگرگونی اصلی که مستقیماً با «استفاضه از کلمات الهیه» مرتبط شده‌اند. بلی، سرانجام داستان شور انگیز قدرت مبدله کلمه الهیه، به «مطالعه مداوم» «کلمات مقدسه» و «کار بستن آنها در زندگی روزانه» منتهی می‌شود؛ کاری که باز هم ما، و شما و بخصوص

سالکان سبیل وفا، به تکیه به عنایات و هدایات جمال اقدس ابهی، شب و روز در جهت اجرایش تلاش و تقلا خواهیم کرد؛ انشاءالله.

(۲۷) ظهور خلق بدیع:

خلق بدیع از مفاهیم متعالی مخصوص به ظهور الهی و امر ربّانی و آیات سبحانی است برای ادراک متعلقات و خصوصیات آن باید در آیات و آثار الهی تحقیق و تتبع جامع صورت گیرد و از جمله به سوره مبارکه هیکل مراجعه و به تأکید نفس این سوره، آیاتش قرائت و در آن تفکر به عمل آید، «فطوبی لمن یقرئه و یتفکر فیهِ و یكون من الذین یفقهون»<sup>۱</sup>، پس خوشا به حال کسی که آن را بخواند و در آن بیندیشد و از کسانی باشد که می فهمند. حادثه عجیبه دیگری که در انتظار سالک سبیل تعالی است، همین فرایند خلق بدیع است. او که آن همه قوای الهیه و نیروهای بدیعه جذب کرده و آن همه اثرات عالیّه و ثمرات جنیه اخذ نموده، مسلماً خلق بدیع خواهد شد؛ یعنی «ابواب جدیدی بر وجهش مفتوح و اشراقات بدیعی بر قلب و روانش مُشرق و لامع»<sup>۲</sup> خواهد گشت و نیز نمونه جدیدی از «نشئه حیات به جهانیان ارائه»<sup>۳</sup> خواهد داد. اما هم چنان این سؤال صادق است که چیست علت اولین حدوث خلق بدیع و کجاست عامل نخستین بروز حیات جدید؟

(۱) «وجود کل (اشیاء) به حرکت قلم اعلی معلق (است).» (اقتدارات و چند لوح دیگر،

ص ۲۲۴)

(۲) «قسم به آفتاب افق معانی، اگر بعضی از آیات منزله در ذکر این ظهور اعظم بر حجر

القاء شود، کینفجر منه الانهار.» (مائدة ۷، ص ۲۴۸)

(۳) «انّ الفطره بکینونتها قد خلقت من آیات الله المهیمن العزیز المحبوب.» (سوره

هیکل، نداء رب الجنود، بند ۵۰- ص ۸)

<sup>۱</sup> سوره هیکل، فقره ۴۳.

<sup>۲</sup> کتاب ظهور عدل الهی، ص ۱۵۸.

<sup>۳</sup> معهد اعلی، پیام رضوان ۱۹۶۳.

- (۴) «وَالنَّفْسُ الَّتِي هِيَ الْمَقْصُودُ أَنَّهَا تُبْعَثُ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ.» (لوح رئیس ۱، بند ۳۲- نداء رب الجنود، ص ۳۹)
- (۵) «أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَةٍ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَ بَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونُ، وَ بَدَّتْ الْمُمَكِّنَاتُ وَ بُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ.» (مجموعه اذکار، بند ۱۸۰)
- (۶) «المؤمنين بالله و الموقنين بآياته و المجاهدين في سبيله... خَلِقُوا مِنْ نَارِ الْكَلِمَةِ الرِّبَانِيَةِ.» (حضرت عبدالبهاء، پیام آسمانی ۲، ص ۳۱۶)
- (۷) «خُلِقَتْ بِحَرْفٍ مِنْهَا (آيَاتُ اللَّهِ) حَقَائِقُ أَهْلِ اللَّاهُوتِ ثُمَّ حَقَائِقُ أَهْلِ الْجَبْرُوتِ ثُمَّ انْفُسُ أَهْلِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ ثُمَّ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ.» (قلم اعلى ۴، لوح رضوان الاقرار)
- (۸) «تَاللَّهِ الْحَقُّ أَنَّ هَذَا لَقَلَمٌ بَارَادَةٌ مِنْهُ خُلِقَتْ أَرْوَاحُ الْمَلَأِ الْاَعْلَى ثُمَّ حَقَائِقُ أَهْلِ الْبَقَاءِ ثُمَّ جَوَاهِرُ الْاَفْنَدَةِ وَ الْعُقُولِ وَ بَاثِرٌ مِنْهُ خُلِقَتْ شَمُوسُ الْعِزَّةِ وَ الْعِظْمَةُ وَ بَدُورُ الْعِصْمَةِ وَ الرَّفْعَةُ ثُمَّ انْجَمُ الْعِنَايَةِ وَ الْمَكْرُمَةُ وَ بِهِ ظَهَرَتِ الْجَنَانُ وَ مَا فِيهَا وَ الرِّضْوَانُ وَ مَا عَلَيْهِ إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ.» (قلم اعلى ۴، ص ۱۶۶، سورة القلم)
- (۹) «بِهَا (الآيَاتِ) خَلَقَ اللَّهُ خَلْقَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۶۹، ص ۲۲۲)
- (۱۰) «سَبْحَانَ الَّذِي نَزَّلَ الْآيَاتِ بِالْحَقِّ وَ خَلَقَ بِهَا مَا ارَادَ؛ إِنَّهُ لَهُو الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۲۰۲، ص ۳۵۵)
- (۱۱) «كَلَّمَا ظَهَرَ فِي الْمُلْكِ عَمَّا بَيَّنَّاهُ لَكَ، إِنَّهُ خَلِقَ مِنْ اِثْرِ قَلَمِ رَبِّكَ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۳۸، ص ۱۷۵)
- (۱۲) «مِنْ كُلِّ حَرْفٍ مِنْ كَلِمَاتِ اللَّهِ يُخَلَقُ فِي الْاِبْدَاعِ مَا لَا يَطَّلِعُ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ الَّذِينَ جَعَلَهُمْ مَظْهَرَ عِلْمِهِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۱۷۶، ص ۳۲۹)
- (۱۳) «در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید.» (دریای دانش، ص ۱۱)
- (۱۴) «حمد مقدس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که... از کلمه علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود.» (دریای دانش، ص ۱۱)

- (۱۵) «ای ربّ... بِكَلِمَتِكَ العلیا... خَلَقْتَ الخلق و أظهرت الامر.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۶۶)
- (۱۶) «إِنَّ الفاعلین و المنفعَلین قد خُلقت من كلمةِ الله المُطاعة.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۴۱)
- (۱۷) «أَنَّها (كلمةِ الله المُطاعة) هی، عِلَّةُ الخلق و ما سِواها مخلوقٌ معلول.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۴۱)
- (۱۸) «قل تالله الحقُّ بارادَةٍ من قلمِه خُلقت بحورُ الاسماء و ملكوتها ان انتم من العارفين.» (جمال ابهی، مائده آسمانی ۷، ص ۳۷)
- (۱۹) «كلمه ربّانی... قوّه موجدّه است؛ ایجاد نماید و تجدید کند و خلق جدید نماید.» (منتخباتی از مكاتیب حضرت عبدالبهاء ۲، فقره ۳۵)
- (۲۰) «از حق می طلبیم نفوسی که از بحر حیوان آشامیده و به رحیق مختوم فائز گشته اند، به کتاب الله و آیاته متمسک شوند... و مردگان ارض را از نفحات آن... زنده نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۲۲۴)
- (۲۱) «نفوذ كلمه الهیّه لا یحصی بوده و هست.» (آیات الهی، ص ۸۶)
- (۲۲) «هر حرفی که از فمّ عنایت نازل، دارای روح حیاتی است که می تواند خلق جدیدی را خلق نماید.» (کتاب دور بهایی، ص ۲۲)
- (۲۳) «در ارسال الواح... تعویق جایز نه، چه که انتشار کلمه الله بین عباد ارواح جدیده منیعّه مبدول فرماید.» (لوح زین المقربین)
- (۲۴) «هر حرف که از فمّ مشیّت صادر گردد، دارای قوّه خلاقه و احیا کننده ای است که می تواند خلق بدیعی مبعوث نماید؛ خلقی که مقام و عظمت آن بر کُلّ مستور، مگر خداوند علیم.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۶۵)
- (۲۵) «مستقیم ترین طریق استفاضه از قوای خلاقه کلمات الهیّه قرائت و زیارت آن آثار مبارکه است.» (معهد اعلی، پیام ۱۰ جولای ۱۹۸۹)
- (۲۶) «منظور مبارک (حضرت بهاء الله) از "خلق جدید" چیست؟ حضرتش چه تغییرات عمیقی به وجود خواهند آورد؟ پاسخ این سؤالات را باید در نصوص مقدسه این آیین

نازنین و تبییات حضرت عبدالبهاء و ولیّ محبوب امرالله جستجو نمود. «(معهد اعلیٰ، پیام رضوان ۱۹۶۷)

سخن را با دو سؤال صادر از مرجع مصون از خطای امرالله، بیئت العدل اعظم الهی آغاز می‌کنیم: «منظور مبارک (حضرت بهاءالله) از "خلق جدید" چیست؟ حضرتش چه تغییرات عمیقی به وجود خواهند آورد؟» اما پاسخ این سؤالات را از کجا بیابیم؟ معهد اعلیٰ خود جواب می‌دهند: «پاسخ این سؤالات را باید در نصوص مقدّسه این آیین نازنین و تبییات حضرت عبدالبهاء و ولیّ محبوب امرالله جستجو نمود». در همین «نصوص مقدّسه» و «تبیینات» مبارکه است که می‌خوانیم: «کلمه ربّانی... قوّه موجده است»، یعنی «ایجاد نماید و تجدید کند و خلق جدید نماید»؛ خلاقیتی که شگفتی‌های آن ممکن است به باور بسیاری نفوس نیاید؛ اما یادمان نرود که ما قادر به درک قوای مکنونه مودعه در عمق کلمه الله نبوده و نیستیم<sup>۱</sup>؛ لهذا نمی‌توانیم در مورد آنچه که در زیر می‌آید قضاوت کنیم؛ بلکه باید به صرف ایمان به حقانیت کلمه الله، این دعاوی را بپذیریم و در برابر قدرت خلاقیت آیات سر تعظیم و تسلیم فرود آوریم. مگر نه این که می‌فرمایند «من کُلِّ حرفٍ من کلماتِ الله یُخلَقُ فی الابداع ما لا یَطَّلَعُ به احدٌ الا الله و الذین جعلهم مَظْهَرِ علمه»، از هر حرفی از کلمات الهی در عالم ابداع، چیزهایی خلق می‌گردد که احدی جز خداوند و کسانی که مظهر علم خود قرارشان داده، از آن آگاهی نمی‌یابند. بلی، کلمه الله علت خلق است و ماسوایش مخلوق آن هستند. خداوند آنچه را اراده کند، به واسطه آیات باهراتش خلق می‌نماید؛ آنچه را در مُلک هستی می‌بینیم، چه اولین باشد و چه آخرین؛ چه فاعلین باشد چه منفعلین<sup>۲</sup>؛ نیز از جمله، مؤمنین بالله، موقنین به آیاتش، مجاهدین در سبیلش، حقیقت فطرت، ظهور حکم کاف و نون، نفس ناطقه، سر مکنون الهی، کل ممکنات، کل ظهورات، کل اشیاء، حقایق اهل لاهوت؛ حقایق اهل جبروت، انفس اهل مُلک و ملکوت؛ ارواح ملاء اعلیٰ؛ حقایق اهل بقاء؛ جواهر افئده و عقول؛ شمس عزّت و عظمت؛ بدور عصمت و رفعت؛ انجم عنایت و مکرمّت؛ بهشت و آنچه

<sup>۱</sup> به مبحث ۱۱۲۱۶ رجوع شود.

<sup>۲</sup> اشاره به نیروهای نرینگی و مادینگی، یا دهنده و پذیرنده، در روند ایجاد (بخصوص موجودات زنده) است.

در آن است؛ رضوان و آنچه بر آن است؛ حتی بحور اسماء و ملکوت آن، و به طور خلاصه، آنچه بوده و آنچه که هست، همه و همه، به اراده و اقتدار قلم اعلی آفریده شده است؛ فرایندهایی که تماماً ناشی از قدرت خلاقه کلمه الله هستند: «قسم به آفتاب افق معانی، اگر بعضی از آیات مُنزله در ذکر این ظهور اعظم، بر حجر القاء شود، لَیَنْفَجِرُ مِنْهُ الْاِنْهَارُ»<sup>۱</sup>. اما منشأ و مصدر این کلمه خلاقه کیست؟ این مصدر، فم یا قلم مظهر الهی است: «در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار، به مقتضیات حکمت بالغه، سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید»؛ گرچه زنده کردن مردگان ایمانی خود، کاری بس خطیر و عظیم است؛ اما می بینیم که این فرایند فقط جلوۀ ناچیزی از حوزه وسیع و عرصۀ عظیم خلاقیت کلمه الله الاعظم است.

خلقت هم از نظر ظاهری در دنیای مادی و هم از لحاظ باطنی در عوالم روحانی پدیده‌ای مستمر و مستدام است نه موقت و لحظه‌ای؛ به عبارت دیگر آفرینش همواره در حال شدن است نه در حال بودن. لهذا انسان در عین این که از نظر مادی و روحانی به نوعی و تا حدی خلق شده است، اما هم چنان می تواند به هستی یافتن و آفریده شدن ادامه دهد؛ می تواند «خلق جدید» شود. ولی این حادثه منیعه عامل و باعثی می خواهد که برای تحقق این حیات بدیع آدمی، خود باید سرشار از روح زندگی، بخصوص در ابعاد روحانی باشد و این فقط کلمه طیبۀ الهیه است که حائز این خاصیت عجیبه است؛ زیرا که اولاً «نفوذ کلمه الهیه لا یحصی بوده و هست»، و لهذا هر چهار بعد وجود آدمی یعنی روح، عقل، نفس و جسم را متأثر خواهد ساخت و ثانیاً در جزء و کُلّ حائز روح خلاقه است، یعنی «هر حرفی که از فم عنایت نازل، دارای روح حیاتی است که می تواند خلق جدیدی را خلق نماید» و به همین دلایل است «که انتشار کلمه الله بین عباد ارواح جدیدۀ منیعه مبذول فرماید». بدیهی است اگر هر مؤمن بل هر انسان، قلب و روح خود را با این «قوة خلاقه و احیاءکننده»، به نحو مستمر و منظم، مطابق شروط مشخص شده نفس قلم قدم<sup>۲</sup> مواجه و مماس سازد، از او «خلق بدیعی مبعوث نماید، خلقی که مقام و عظمت آن بر کُلّ

<sup>۱</sup> رودها از آن جاری می شود.

<sup>۲</sup> به مبحث ۲۱۶ مراجعه شود.

مستور، مگر خداوند علیم». صحیح است که نظم بدیع حضرت رحمان هنوز بر تمامیت جهان محیط و مسلط نگشته و جامعه بدیع مؤمنان در انظار عالمیان کاملاً و کلاً ظاهر و عیان نشده است؛ اما ید قدرت و مشیت حضرت سبحان از چنین نفوس مبارکه‌ای که خود خلق بدیع گشته‌اند، «که از بحر حیوان آشامیده و به رحیق مختوم فائز گشته‌اند»، فراوان تربیت فرموده است؛ کسانی که «به کتاب الله و آیاته متمسک» خواهند شد و «مردگان ارض را از نفعات آن... زنده» خواهند کرد؛ کسانی که می‌دانند و باور دارند که «مستقیم‌ترین طریق استفاضه از قوای خلافة کلمات الهیه، قرائت و زیارت آن آثار مبارکه است»؛ البته با علم و اعتقاد به این که «مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف، در هر عصری، ادراک معانی آن، و بلوغ به معارج اسرار آن بوده، و الا تلاوت بی معرفت را البته فائده کلی نباشد.»<sup>۱</sup>

(۳۷) حدوث تحرک و پویایی:

جنبش و پویایی و جهش و چالاک‌ی نیز حادثه دیگری است که سالک ساعی سبیل تعالی تجربه می‌نماید. او که اکنون تولد ثانوی یافته و خلق بدیع گشته است، بیشتر از هر وقت دیگر میل به پویایی دارد و بهتر از هرگاه احساس چالاک‌ی می‌کند؛ بخصوص این که سبیده افق‌های رهایی را هم کم کم ادراک می‌کند و از آن سوی، آیات پُربرت پروردگار هم هنوز یار او، و آثار پُرانوار کردگار نیز هم چنان یاور اوست.

(۱) «قسم به خدا که اگر قدری به قلب متوجه شوید، از حرکت این قلم، حرکات ارواح

قدم ملاحظه کنید.» (جمال ابهی، لئالی الحکمة ۲، بند ۱، ص ۱۰)

(۲) «قلم مالک قدم... در لیالی و ایام متحرک بحرکت تحرکت بها الکائنات.» (جمال

ابهی، حدیقه عرفان، ص ۱۳۴-۱۳۳)

(۳) «قد تحرک العالم من حرارة کلمة مالک القدم.» (اخبار امری، شماره ۷، سال ۴۶)

(۴) «علت حرکت حرارت بوده و علت حرارت کلمة الله.» (اقتدارات و چند لوح دیگر،

ص ۲۴۹)

(۵) «ملکوت بیان از بیان حق جل جلاله در اهتزاز (است).» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۱۶۲)

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب ایقان، بند ۱۸۵.



- (۶) «رگ شریان عالم از نفحات آیات الهی متحرک (است).» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۸۵)
- (۷) «هل عَلِمْتُمْ مِنْ اَيِّ قَلَمٍ يَأْمُرُكُمْ رَبُّكُمْ بِالْاَسْمَاءِ؟ لَا وَ عَمْرِي لَوْ عَرَفْتُمْ اَخَذَكُمْ اهْتَزَّازُ الْكَلِمَةِ عَلَى شَأْنٍ يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ وَ كَيْفَ هَذَا الْعَالَمُ الصَّغِيرُ.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۵۵)
- (۸) «از قلم اعلیٰ... جاری شد آنچه که... اگر بر جبل افاضه شود، تَرَاهُ مُهْتَزًّا مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُطَاعَةِ.» (آیات الهی ۲، ص ۷۸)
- (۹) «جميع ذرّات از اهتزاز کلمه الهی متحرک.» (مائدة آسمانی ۸، ص ۱۷)
- (۱۰) «امروز... جنبش در آرام پدیدار؛ این جنبش، از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد.» (مجموعه الواح، ص ۲۵۶)
- (۱۱) «باید احبّا از حرارت کلمه ربّانیه چنان به حرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه به معارج منبیه باقیه عروج نمایند.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۴۹)
- (۱۲) «قد تحرّک به (القلم الله) العالم.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۳۲۹)
- (۱۳) «از آیات مُنزله از سماء مشیت الهیه عنایات لانهایه اش ظاهر و مشهود است... طوبی... لَجَسِدٍ اهْتَزَّ مِنْ نَفْحَاتِهَا.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۳۰۸)
- (۱۴) «سقیناک رَحِيقَ الْبِيَانِ مِنْ قَدَحِ الطَّافِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَ هُوَ هَذَا الْفَمُ الْمُقَدَّسُ الَّذِي اِذَا فَتَحَ اهْتَزَّتِ الْمَمَكِنَاتُ وَ تَحَرَّكَ الْمَوْجُودَاتُ.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۱۲۰)
- (۱۵) «قل هذا قلم اذا تحرّک تحرّکت الممکنات و اذا سکن استقرّت الارواح فی الابدان تعالی هذا المتحرّک السّاکن العزیز البدیع.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۵، ص ۹۴)
- (۱۶) «اگر از قدح این بیانات<sup>۱</sup> که از ملکوت عرفان ظاهر شده، بیاشامی از خود و ما فی الامکان بگذری و به اراده و مشیت دوست یکتا حرکت نمائی.» (آیات الهی ۲، ص ۲۱۸)

<sup>۱</sup> منظور این بیانات مبارکه است: «آیا مشاهده شده نفسی لله حرکت نماید و از بدایع فضلش محروم ماند؟ لا و نفسه الحقّ؛ "من كان لله كان الله له"»

۱۷) «عالم از جذب کلمه مالک قدم در حرکت؛ و لکن عباد از آن غافل الا من شاء الله.» (آیات الهی، ۲، ص ۳۳۲)

۱۸) «اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد، البته از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و به اراده الله حرکت نماید. طوبی از برای نفسی که به این مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند.» (منتخبات آثار، چاپ آلمان، ص ۲۲۱)

۱۹) «سطوت کلمه الله شرق و غرب را به حرکت آرد.» (حضرت عبدالبهاء، مائده آسمانی، ۵، ص ۱۶۶)

۲۰) «این قلم (قلم حضرت عبدالبهاء) جز به مدد عنایت جمال مبارک شرق و غرب را به حرکت نیارد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۴، ص ۴۰)

۲۱) «تا کلمه الهیه به مثابه روح رحمانیه، در هیکل امکان در کمال قوت نافذ نگردد، هیکل امکان به حرکت نیامده، جسم ممکنات زنده نشود، عالم ظلمانی نورانی نگردد و شئون شیطانی به مواهب ربّانی مبدل نشود.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۲، فقره ۵۱)

۲۲) «در این دور الهی و قرن ربّانی... قوه کلمه الله ارکان عالم را به حرکت آورده.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۲، فقره ۱۴۴)

قلم اعلی مطلقاً تحرک بخش است، ملاحظه کنید: «قلم مالک قدم... در لیالی و ایام متحرک بحرکت تحرکت بها الکائنات». قلم حضرت بهاء الله شب و روز به حرکتی مشغول است که کائنات از آن متحرک است. وقتی این قلم قاهر و قادر که عین قلم الله است، به حرکت می آید عالم وجود هم به حرکت می خیزد: «عالم از جذب کلمه مالک قدم در حرکت (است)»؛ و نیز: «هذا قلم اذا تحرک تحرکت الممكنات و اذا سکن استقرت الارواح فی الابدان»، این قلمی است که وقتی حرکت کند ممکنات هم به حرکت می آیند و هنگامی که ساکن شود، ارواح نیز در ابدان به سکون می گرایند. تمامی عرصه عنصرین، یعنی عالم و مافیها که سهل است، از حرکت این قلم قادر حتی ارواح قدم هم متحرکند و سوگند جمال قدم هم شاهد صحت آن است: «قسم به خدا که اگر قدری به

قلب متوجه شوید، از حرکت این قلم، حرکات ارواح قِدم ملاحظه کنید»، اما پی بردن به این راز روحانی به چه شرطی وابسته است؟ به شرط توجه به قلب؛ زیرا حرکت ارواح قِدم، امری درونی و روحانی است، شبیه حرکت جوهری ارواح و قلوب سالکان سربلند ما است؛ زیرا ارواح قِدم خود حقیقتی روحانی است.

اما «سطوت کلمة الله» نه تنها کل عالم وجود و نه فقط «شرق و غرب را به حرکت» می آورد، بلکه از یک سو «جمع ذرات» را هم متحرک می کند و از سویی دیگر «اگر بر جبل افاضه شود» آن را نیز به جنبش وامی دارد. حتی «ملکوت بیان» یعنی فضای اراده و اقتدار حاکم بر حقیقت بیان رحمن نیز از جذب و سطوت کلمة الله در اهتزاز است؛ و این خاصیت اعجاب انگیز و وسیع، مختص این دور بدیع است؛ زیرا به تصریح مبین منصوص کلام آسمانی، «در این دور الهی و قرن ربّانی» است که «قوة کلمة الله ارکان عالم را به حرکت آورده (است)».

اهتزاز کلمه قادر است در قلب و روح انسان نفوذ کند؛ و این موکول به عرفان مقام و منزلت نفس کلمه طّیبه است<sup>۱</sup>، «هل عَلِمْتُمْ مِنْ آيِّ قَلَمٍ يَأْمُرُكُمْ رَبُّكُمْ مَالِكُ الاسْمَاءِ؟ لَا وَ عَمْرِي لَوْ عَرَفْتُمْ... أَخَذَكُمْ اهْتِزَازُ الْكَلِمَةِ عَلَى شَأْنٍ يَهْتَرُّ مِنْهُ الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ وَ كَيْفَ هَذَا الْعَالَمُ الصَّغِيرُ»، آیا دانستید که پروردگارتان، مالک نامها، با کدامین قلم شما را فرمان می دهد؟ نه، سوگند به جانم، اگر می دانستید اهتزاز کلمه چنان اخذتان می نمود که از آن، عالم اکبر به اهتزاز می آمد تا چه رسد به این عالم صغیر. روح که قطعی است، حتی جسد مؤمن عارف نیز از نفوذ و اهتزاز کلمه ربّانیه به جنبش می آید، «از آیات مُنَزَلَه از سماء مشیّت الهیّه عنایات لانهایه اش ظاهر و مشهود است... طوبی... لِجَسَدٍ اهْتَرَّ مِنْ نَفْحَاتِهَا»، خوشا به حال پیکر عنصرینی که از نفحات «آیات مُنَزَلَه از سماء مشیّت الهیّه»، به جنبش و اهتزاز آید.

بروز جوشش و جنبش ناشی از تأثیر و نفوذ کلمة الله با استمداد از نمادهای طبیعی دیگری غیر از «اهتزاز»، نیز بیان می گردد. عالم بشری همچون هیکل انسانی است و خونی که در

<sup>۱</sup> به مبحث ۱۳۶ مراجعه شود.

«رگ شریان» این هیكل جارى است و سبب حیات و حرکت و جنبش و جوشش آن است، همانا تأثیرات آیات الهی است.

مطابق قوانین ترمودینامیک انرژی حرارتی به انرژی جنبشی تبدیل می‌شود و مطابق قوانین متافیزیک کلمه‌الله که خود نوعی انرژی روحانی است، به انرژی حرارتی مبدل می‌گردد. فرایند سه مرحله‌ای فوران کلمه الهی، افزایش حرارت هستی، و تقویت حرکت و پویایی، نه تنها در عوالم روحانی و از نقطه نظر تأثیرات متقابل جریان‌های ماورایی، بلکه در بطن عالم مادی نیز مصداق دارد. می‌دانیم که مطابق قوانین فیزیک و بر اساس اصل اعجاب‌انگیز آنتروپی، در فرایند جهان‌شمول تبدیل انرژی حرارتی به انواع انرژی‌های دیگر، بخصوص انرژی جنبشی، مقداری از آن کم می‌آید یا گم می‌شود<sup>۱</sup> و از آنجا که این تبدیلات در سراسر عالم کائنات، مستمراً در حال وقوع است، لهذا به طرز پیوسته از انرژی فعال عالم هستی کاسته می‌شود و از نظر علمی این روند ادامه خواهد یافت تا این که اگر از عوالم غیبی مددی نرسد، پس از ازمینه طولانی، کُل هستی مادی به برزخی از ماده غیر فعال تبدیل خواهد شد؛ وضعی که در آن هیچ نوع جنبش و حرکتی موجود نتواند بود و همه چیز ساکن و ساکت خواهد گشت. این یک اصل شناخته‌شده علمی است و در کتب معتبر فیزیک ذکر شده است. اما در این جا، تصریح قلم‌اعلی است که «علت حرارت، کلمه‌الله» است و از آن جا که کلمه‌الله ظرف تبلور انرژی روحانی است، پس می‌توان گفت که علت حرارت انرژی روحانی است و چون در کُل عالم مادی هیچ عامل دیگری موجود نیست که بتواند از تحقق تدریجی تعادل و سکون نهایی انرژی گرمایی کل عالم هستی ممانعت کند و از طرف دیگر مطابق حکمت الهی «حق لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق»<sup>۲</sup> و البته این خلق باید برقرار و پایدار و فعال و سرحال بماند، لهذا این فقط انرژی روحانی فائض از عوالم ماورایی است که می‌تواند از طریق مظهریت

<sup>۱</sup> به اصل آنتروپی در کتب فیزیک رجوع شود.

<sup>۲</sup> مجموعه آثار مبارکه، چاپ آلمان، فقره ۸۲- در ترجمه این بیان مبارک توسط حضرت ولی‌محبوب امرالله، مضمون آن چنین بسط یافته است: «خداوند یگانه همواره موجود بوده و همواره نیز موجود خواهد بود؛ به همین صورت خلقت او هم آغازی نداشته و پایانی نیز نخواهد داشت و البته تمامی آنچه خلق شده، مبتنی بر یک علت است.»

کبری و سپس کلمه الله العظمی فائض و جاری شده، از وقوع قطعی این پدیده جلوگیری کند، یعنی مقدار انرژی حرارتی گم شده رو به فزونی عالم مادی را جبران نماید و آن را همچون قبل و برای همیشه، فعال و پویا نگهدارد؛ یعنی ثبوت و پایداری مقدار حرکت هستی را حفظ کند. گرچه عجیب به نظر می‌رسد، اما حقیقت دارد؛ چون «علت حرکت، حرارت بوده و علت حرارت، کلمه الله». کلمه مالک قدم حائز حرارت و یا مؤلّد و موجد حرارت است و این حرارت سبب جنبش و حرکت عالم وجود است. «قد تحرک العالم من حرارة کلمة مالک القدم»، براستی کُل هستی از حرارت کلمه مالک ازلّی و ابدی به جنبش و حرکت آمد.

تبدیل انرژی روحانی به انرژی حرارتی و سپس به انواع انرژی‌های دیگر مادی، تحت سلطه و سیطره قدرت و مشیت مظهر احدیت صورت می‌گیرد و برخلاف همه‌مه و دمدمه ناشی از تبدیل انرژی‌ها در درون عالم مادی، به آرامی انجام می‌شود، «امروز... جنبش در آرام پدیدار؛ این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد». دیگر بار تصریح می‌شود که گفتار پروردگار گرمی می‌زاید. تبدیل انرژی روحانی به گرمایی بسی آرام و آسوده رخ می‌دهد و این گرمی در کُل آفرینش مؤثر می‌افتد و جوشش و جنبش ایجاد می‌کند و این تبدیلات شگفت‌انگیز که در تحت قدرت و سیطره مظهر احدیه است، مجموع جنبش و حرکت عالم آفرینش را ثابت نگه میدارد؛ جنبش و حرکتی که با همه‌مه و دمدمه بسیار است و به همین لحاظ است که «جنبش در آرام پدیدار» است.

لهمذا مبرهن شد که انرژی روحانی کلمه الله هم به صورت مستقیم در بطن هستی مادی و در عمق هسته‌های کهکشانی، جایی که به سیاهچاله معروف است، به انرژی حرارتی تبدیل می‌گردد و هم به طور غیر مستقیم و به واسطه مُبدّل شگفت‌انگیز روح انسانی به شور و انجذاب وجدانی بدل می‌شود<sup>۱</sup> و سپس به شکل جنبش و حرکت انسانی جلوه و نمود می‌یابد، جنبش و حرکتی که وجه مشخصه دیگر آن، این است که «از مشیت و اراده خود» انسان فارغ و آزاد بوده، «به اراده الله» صورت می‌گیرد. چنین حرکتی است که مؤمن بالله را «از عوالم نفسیه فانیه به معارج منیعۀ باقیه عروج» می‌دهد و نیز جامعه

<sup>۱</sup> به مبحث ۴۳۶ نگاه شود.

بشریه را از ذلّت و نکبت مستولیه به اوج عزّت و مدنیّت الهیّه صعود می‌بخشد. به همین دلیل تأکید رب جلیل است که «باید احبا... از حرارت کلمه ربّانیه چنان به حرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه به معارج منیعۀ باقیه عروج نمایند».

اما همانگونه که اشاره رفت، اعظم مبدل بی نظیر و حیرت انگیز انرژی‌های روحانی به انواع حالات و حرکات انسانی و سپس به انرژی‌های مادی، هیاکل قدسی و مظاهر ربوبی هستند که به لحاظ عظمت و اهمیت این موضوع اساسی، شایسته چنان است که راجع به آن در آیات آثار مبارکه و نیز در ادوار و اوراق تاریخیه، تحقیق و تتبع جامع به عمل آید. در این جا نیز همچون همیشه این سؤال اولیه مطرح می‌گردد که بر اساس چه ارتباط و اتّصالی «حرارت کلمه ربّانیه» به قلب و روح مؤمنین مشتاق و آماده، سرایت می‌نماید؟ گر چه پاسخ به این پرسش در مبحث ۲۱۶ مفصلاً ارائه شده، اما یکبار دیگر یادآور می‌شود که اگر شخصی «از قدح این بیانات<sup>۱</sup> که از ملکوت عرفان ظاهر شده» بیاشامد، یعنی «اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده، تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد، «از خود و ما فی الامکان» بگذرد و «به اراده و مشیّت دوست یکتا» حرکت نماید؛ یا با تأکید بیشتر، «البته از مشیّت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و به اراده الله حرکت نماید».

اما فرقی نمی‌کند که کلام از قلم مقتدر حضرت بهاء الله صادر شود و یا از فم مطهر مظهر کبریا خارج گردد، و یا از قلم مُعَبَّرِ مُبِیِّنِ مَنْصُوصِ و معصوم آیات الله بارز شود؛ هر سه کلام و حیانی است؛ و هم از این رو است که جمال ابهی یکی از بندگان خود را با این بیان مهیمن مخاطب می‌سازد «سقیناک ریحیق البیان من قدح الطاف ربک الرحمن و هو هذا الفم المقدّس الّذی اذا فُتِحَ اهتزت الممکنات و تحرّکت الموجودات»، ترا از قدح الطاف پروردگار رحمانت شراب بیان<sup>۲</sup> نوشانیدیم، و آن (قدح)، این فم مقدّس است که وقتی باز شد ممکنات به اهتزاز آمدند و موجودات به جنبش برخاستند؛ و نیز تصریح حضرت عبدالبهاء در باره قلم مبارکشان است که «این قلم جز به مدد عنایت جمال

<sup>۱</sup> منظور این بیانات مبارکه است: «آیا مشاهده شده نفسی الله حرکت نماید و از بدایع فضلش محروم ماند؟ لا و نفسه

الحق؛ "مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ"

<sup>۲</sup> به مبحث ۸۲۶ رجوع شود.

مبارک، شرق و غرب را به حرکت نیارد». خلاصه این که عقیده راسخ بندگان جمال ابهایی و بخصوص اعتقاد ثابت سالکان سبیل تعالی است که «تا کلمه الهیه به مثابه روح رحمانیه، در هیکل امکان در کمال قوت نافذ نگردد، هیکل امکان به حرکت نیامده، جسم ممکنات زنده نشود، عالم ظلمانی نورانی نگردد، و شئون شیطانی به مواهب ربّانی مبدّل نشود».

(۴۷) شمول وحی و الهام الهی:

حادثه شکوهمند و واقعه ارجمند دیگری که برای سالک سبیل تعالی رخ خواهد داد، بروز و ظهور وحی و الهام الهی است؛ وحیی که مستقیماً به قلب او شارق می شود و الهامی که مستقلاً به روح او بارق می گردد و این حادثه عالیه روحانی در این مراحل پایانی از سلوک قاصد افق های متعالی، چقدر برایش خجسته و دلپذیر است؛ آن قدر که در هر دم و آنی مشتاق تقویت و تشدید آن است. اما چگونه می تواند چنین کند؟

- (۱) «نَزَلَتْ جُنُودٌ وَحَى اللَّهُ بِالرُّوحِ الْأَعْظَمِ فِي قُمْصِ الْآيَاتِ» (لثالی الحکمة ۱، فقرة ۱۲)
- (۲) «ان اقرء (الالواح) لعلّ تجذبک نفحات الوحی و تجعلک منقطعاً الى الله العزيز الحميد.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۱۱، ص ۱۱۸)
- (۳) «اذا سمعت صریر قلمی الاعلى و شربت رحيق الوحی من كأس عطاء مولی الوری قل سبحانک یا مولی الاسماء و فاطر السماء.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۷۰)
- (۴) «کذلک نزلنا علیکم الآيات و فصلنا لکم تفصیلاً لعلّ یهبّ علیکم رائحة الروح من هذا الرضوان المقدس المنیر.» (قلم اعلى ۴، ص ۹۱، لوح الروح)
- (۵) «اگر اشتعال نار محبة الله خواهیم باید به تلاوت آیات و مناجات و مطالعه آثار پردازیم... و از نفحات وحی زنده شویم.» (پیام ۲۹ نوامبر ۱۹۷۶ / ۷ شهرالقول ۱۳۳ بدیع)
- (۶) «در جمیع اوان لثالی حکمت و بیان از خزانه قلمش ظاهر و نفحات وحی از آیاتش متضوع.» (قلم اعلى ۶، ص ۵۱)

- (۷) «أنتك اذا وجدت عرف بياني و شربت رحيق الوحي من كأس عطائي، قل الهى الهى لك الحمد بما... أنزلت لى ما لا ينقطع عرفه بدوام ملكوتك.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ۴۰)
- (۸) «بحروحي... در قلم اعلى مستور است.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ۲۱۸)
- (۹) «قد ماج بحر البيان فى قطب الامكان و تَصَوَّعت نَفحاتُ الوحي بين الاديان، طوبى لمن وجد و اقبل، وبل للمعرضين.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۱۸۲)
- (۱۰) «أنتك اذا شربت رحيق الوحي من كأس بياني... قل الهى الهى ترى عبدك هذا مقبلاً الى افكك... و طأثراً فى هواء قريب.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۲۵۵)
- (۱۱) «إلهي إلهي... كَوَثُرُ بَيَانِكَ أَسْكُرْنِي وَرَحِيقُ وَحْيِكَ أَخَذَنِي.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ۲، فقرة ۸۷)
- (۱۲) «در جميع اوان... نَفحات وحي از آياتش متصوع.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۵۱)
- (۱۳) «قد جاء منزل الوحي و الالهام بملكوت الآيات.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۲۱۳)
- (۱۴) «قد تَصَوَّعت نَفحاتُ الوحي من آيات ربك على شأنٍ لا يُنكرها الا من كان محروماً عن السَّمع و البصر و الفؤاد.» (مجموعه الواح، ص ۴۸)
- (۱۵) «در جميع اوان... نَفحات وحي از آياتش متصوع.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۵۱)
- (۱۶) «طوبى از برای نفسى كه نَفحات وحي جذبش نمود.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۷۷)
- (۱۷) «بك (القلم الاعلى) فاحت... نَفحاتُ الالهام بين الانام.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۳۲۶)
- (۱۸) «بك (القلم الاعلى) فاحت... فَوَحَاتُ الوحي لِاهلِ الاديان.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۳۲۶)
- (۱۹) «اذا وجدت نَفحاتِ الوحي من آياتِ ربك، قل لك الحمد يا مقصود العالم و لك الشناء يا محبوب الامم.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۷۵)
- (۲۰) «إِنَّ الَّذِي وُلِدَ مَرَّةً أُخْرَى مِنْ نَفحاتِ وَحْيِ مالِكِ الْوَرَى، إِنَّهُ مِنْ اصحابِ الْهَدَى فِي لَوْحِ حَفِيظ.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۲۱۶)



(۲۱) «چون نفسی... به این کلمات درّیّات (آثار مقدّسه هیکل معبود) توجّه و در حقایق مودعه در آن تمعّن و تفرّس نماید، ابواب جدیدی بر وجه قلبش مفتوح و اشراقات بدیعی بر قلب و روانش مشرق و لامع گردد.» (ظهور عدل الهی، ص ۱۵۸)

مظهر الهی «مُنزَلُ الوَحی و الالهام»، فروفرستنده وحی و الهام است و این فرایند خجسته را «بمَلَكُوتِ الْاِیَاتِ»، به قدرت آیات انجام می‌دهد. «نَزَلَتْ جُنُودٌ وَحَى اللهُ بِالرُّوحِ الْأَعْظَمِ فِي قُمْصِ الْاِیَاتِ»، سپاهیان وحی الهی، تحت فرماندهی روح اعظم و در پیراهن‌های آیات نازل شدند. چه صحنه پرشکوهی! امواج وحی الهی چون توده سپاهیانند و روح اعظم چون فرمانروای بزرگ و آیات چون پیراهن‌های آنان، و همان سان که صفوف سپاهیان در جامه‌های یکسان، تحت فرمان سلطان، از دامنه کوهستان فرود می‌آیند، امواج وحی نیز در پوشش آیات یزدان، تحت فرمان روح اعظم، از افق‌های لامکان، نزول می‌یابند. اما این وحی اخصّ بوده، همان «ندای حقّ جَلّ جلاله» است «که بر قلب پیغمبران می‌گذرد و مظاهر مقدّسه الهیه آن را احساس می‌کنند»<sup>۱</sup>. اما پدیده اسرارآمیز وحی و الهام در شرایط و احوالی مشخص و در حدّ و اندازه‌ای معین، شامل حال روح بشری و فؤاد انسانی هم می‌شود؛ فرایندی که ناشی از کمالات ذاتی روح انسانی و افاضات عالی کلام الهی است. «قد ماج بحرُ البیان فی قَطْبِ الامکان و تَضَوَّعتْ نَفحاتُ الوَحی بینَ الادیان، طوبی لِمَنْ وجد و اقبل ویلٌ للمعرضین»، دریای بیان در میانه عالم امکان موج زد و نفعات وحی بین اهل ادیان پراکنده شد، خوشا به حال کسی که یافت و اقبال نمود و وای به حال واپس‌گرایان، و نیز «طوبی از برای نفسی که نفعات وحی جذبش نمود». دیگر بار ندای جانفزای طوباها به گوش می‌رسد، آن هم برای کسی که نفعات وحی را یافت و مجذوب آن شد؛ دیگر فضلی اعظم از این ممکن است؟ از یک سو استفاضه از «نفعات وحی» الهی و از سویی دیگر اخذ طوبای فریبای جمال ابهایی. احساس وحی الهی شبیه استشمام بوی خوش گل‌های بهاری است و هر کس قادر است از این پدیده بهیه بهره برد؛ پدیده‌ای که اثرات و ثمرات عالیّه آن بر روح و جان مؤمنان مورد تأکید و تشویق مظهر رحمان است. اما سؤال اساسی این است که این «نفعات

۱۹۱ هزار لغت ص ۱۰۳۱.

وحي» باید از چه مصدر و منبعی جستجو شود؛ و جواب این است که «بحر وحي... در قلم اعلى مستور است»، آن وحيی که از لحاظ عمق و عظمت چون دریا است، در نهانی‌های قلم اعلى پنهان است؛ و نیز «قد تَضَوَّعتْ نَفحاتُ الوحي من آیات ربِّك على شأنٍ لا يُنكرُها إلا من كان محروماً عن السَّمع والبصر والفؤاد»، به راستی نَفحات وحي از آیات پروردگارت پراکنده شد، آن چنان که انكارش نتواند کرد جز کسی که از گوش و چشم و قلب محروم باشد. نه تنها مصدر وحي، آیات پروردگار است؛ بلکه حتمیت و وسعت آن تا حدی است که فقط محرومان از سَمع و بصر و فؤاد انكارش می‌کنند و از لحاظ زمان نیز «در جمیع احيان... نَفحات وحي از آیاتش متضَوِّع» بوده است. پراکندگی این فیوضات روحانی، این نَفحات وحي از آیات ربُّ البریه، منحصر و محدود به وقت و زمان خاصی نیست؛ بلکه در جمیع احيان، چه در حین نزول آیات، چه اکنون و چه در آینده، چنین بوده و چنین خواهد بود و این نسیم‌های خوش‌بو و رائحه‌های نیکو، نه فقط برای مؤمنان بوده و هست؛ بلکه کُلّ بنی آدم و همهٔ پیروان ادیان عالم می‌توانند از آن سهم برند و نصیب گیرند؛ زیرا خطاب مستطاب مظهر کبریا به قلم اعلايش است که «بک فاحت... نَفحاتُ الالهام بين الانام» و «بک فاحت... فَوحات الوحي لِاهلِ الاديان»، به وسیلهٔ توبوهای خوش الهام در بین مردمان پراکنده شد و نیز به واسطهٔ تونسیم‌های نیکوی وحي بر اهل ادیان مرور نمود. این وحي مردمی و عمومی، نه تنها چنین بارز و عیان و علنی، حقیقت و حضور دارد؛ بلکه عامل اولیهٔ تغییر و تبدیل ذهنی و تحوّل و دگرگونی روحانی نیز محسوب گشته است، «إِنَّ الذی وُلِدَ مرّةً أُخری من نَفحاتِ وحي مالکِ الوری، إِنَّه من اصحابِ الهُدی»، اهل هدایت کسی است که از نَفحات وحي مالکِ مردمان تولّدی دگرباره یابد؛ و تأثیرات همین وحي و الهام ثانوی بر قلب مؤمن است که او را مجدداً در عوالم روحانی متولّد می‌سازد و از اهل هدی قرار می‌دهد. همین است علت صدور چنین فرامینی از جانب جمال الهی خطاب به بندگانش: «ان اقرء (الالواح) لعلّ تجذبک نَفحات الوحي و تجعلک منقطعاً الى الله العزيز الحمید»، هان بخوان الواح را شاید نَفحات وحي جذبت کند و از عالمیانت برکند و به خداوند عزیز و حمیدت نزدیک نماید؛ و نیز «اذا سَمِعَت صریرَ قلمی الاعلى و شَرِبَت رحيقَ الوحي من كأس عطاء مولى

الوری قل سبحانک یا مولی الاسماء و فاطر السّماء»، هنگامی که صریح قلم اعلام را شنیدی و رحیق وحی را از جام عطای مولی الوری نوشیدی، بگو "پاک و مقدّسی تو، ای صاحب نام‌ها و خالق آسمان‌ها". آری قرائت الواح چنین نفحات وحیی ارزانی می‌کند و استماع آن چنین رحیق وحیی عنایت می‌نماید، حال تصور کنی که به جا آوردن تمامی شروط تماس حسی و ذهنی و روحی با آیات و آثار الهی چه خواهد کرد و چه چیزی مرحمت خواهد نمود.

آری، مظهر مهربان، خطاب به خیل بندگانش، این چنین از شمول این فضل اعظمش سخن می‌گوید: «در جمیع اوان، لئالی حکمت و بیان از خزانه قلم» حضرتش «ظاهر و نفحات وحی از آیاتش متضوّع»، و این سان جوانب جذّاب آن را توضیح می‌دهد: «کذلک نزلنا علیکم الآیات و فصلنا لکم تفصیلاً لعلّ یهبّ علیکم رائحة الرّوح من هذا الرّضوان المقدّس المنیر»، این چنین آیات را برای شما فرورستادیم و آن‌ها را تفصیل و توضیح دادیم تا شاید از این باغستان پاکیزه نورانی، رویح روحانی بر شما مرور کند. آری، من و تو و دیگران، بل کُلّ جمهور عالمیان، به راحتی می‌توانیم به آیات مبارکات جمال عزّ رحمن رجوع کنیم و با تفکّر و تأمل در آن، به وفور، وحی و الهام محبوب امکان را دریافت داریم؛ زیرا «اگر اشتعال نار محبة الله خواهیم، باید به تلاوت آیات و مناجات و مطالعه آثار پردازیم... و از نفحات وحی زنده شویم»؛ و بدین طریق است که «ابواب جدیدی بر وجه» قلبمان مفتوح خواهد شد و «اشراقات بدیعی بر قلب» روانمان، «مُشرق و لامع» خواهد گشت و آن‌گاه از شمول این موهبت عظیمه بدیعه سر سپاس به آستانش می‌ساییم؛ زیرا فرمان مولای عالمیان است که «اذا وجدت نفحات الوحی من آیات ربّک قل لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثناء یا محبوب الامم»، هنگامی که نفحات وحی را از آیات پروردگارت یافتی بگو ترا سپاس، ای مقصود عالم و ترا ثنا، ای محبوب امم. اما هیمنه این فضل بی‌مثال، بیش از این‌ها ستایش آستان سلطان جلال را می‌طلبد: «اذا وجدت عرفَ بیانی و شربتَ رحیق الوحی من کأس عطائی قل الهی الهی لک الحمد بما... أنزلت لی ما لا ینقطع عرفه بدوام ملکوتک»، وقتی عرف بیانم را یافتی و از جام عظیم شراب وحی را نوشیدی، بگو ای خدای من، ای خدای من، ترا سپاس که... برایم

نازل فرمودی آنچه را که به دوام ملکوت راننده روح بخشش قطع نخواهد شد؛ و نیز «اذا شربتَ رحيقَ الوحي من كأسِ بياني... قل الهی الهی تری عبدک هذا مقبلاً الی افکک... و طائراً فی هواءِ قربک»، هنگامی که شراب وحی را از جام بیانم در نوشیدی... بگو ای خدای من، ای خدای من، عبادت را می بینی که به افقت اقبال کرده... و در هوای قربت پرواز نموده است. و در همین حال و هوای حماسی است که هم ما و هم سالکان سیل ماوراء، قول می دهیم که «به کلمات درّیات توجه» کنیم، «و در حقایق و معانی آن تمعّن و تفرّس» نماییم، و به نشانه سپاس و ستایش، شب و روز، با دل و جان بیان داریم که «إلهی إلهی... کَوْنُ بِيَانِكَ أَسْكْرَنِي وَرَحِيقُ وَحْيِكَ أَخَذَنِي»، ای خدای من، ای خدای من... کوثر بیانم مستم نمود و شراب وحیت اخذم کرد.

(۵۷) وقوع انفاق و جانفشانی:

اکنون دیگر با کسب آن همه معارف ملکوتی و با جذب آن همه قوای لاهوتی و حصول معرفت و محبت حقیقی الهی و با تجربه این همه حوادث بدیعه عجیبه غیر عادی، قلب سالک سربلند و ساعی از عشق محبوب ابهایی در فوران است و جانش از محبت بندگان الهی در غلیان. تنها آرمانش اعتلای امر ابهی است و یگانه آرزویش ارتقای اهل بهاء، آن چنان که در هر آنی برای این مقصود میل قربانی دارد و در هر زمانی به جهت این مطلوب هوس جانفشانی می کند؛ حادثه عجیبه ای که آیات مبارکات نیز تقویتش می نماید و واقعه غریبه ای که کلمات عالیات هم تشدیدش می کند.

(۱) «اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سیل دوست انفاق نمائی.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۳۸- اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۳۸- منتخبات آیات چاپ آلمان، بند ۳۵)

(۲) «ناس غافلند، لَعَمْرُ اللَّهِ اگر به طراز آگاهی مزین شوند در اخذ یک کلمه از کلمات الهی جان خود را انفاق نمایند.» (آیات الهی ۲، ص ۲۸۶)

(۳) «بِهَا (الْكَلِمَةُ) سُرْعَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ وَأَنْفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ فِي سَبِيلِكَ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۲، فقره ۶۹)

۴ «إِلَهِي إِلَهِي...بَيْنَاتِكَ جَذَبْتَنِي، أَسْأَلُكَ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي بِهَا سَرَعَ الْمُقْرَبُونَ إِلَيَّ مَقْرَّ الْفِدَاءِ بِأَنْ تَكْتُبَ لِي مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى أَجْرَ لِقَائِكَ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاءالله ۳، بند ۸۷)

۵ «اگر اراده فرماید از صریح قلم اعلی من علی الارض را جذب نماید و به مقر فدا فرستد.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۶)

۶ «در جذب آیات حق جلّ جلاله تفکر نما. چه مقدار خلیل زمان که رایگان به نار رفتند و چه مقدار ذبیح که از مشهد فدا زنده برنگشتند.» (آیات الهی ۲، ص ۸۳)

۷ «انا نخبرک بالرسول الذی... اخذه کوثر بیانی علی شأن انفق روحه فی سبیلی.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۵)

۸ «طوبی لک و لایک الذی... اخذه جذب آیاتی علی شأن فدی روحه فی سبیلی.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۱۹)

۹ «لَوْ يُكشِفُ الْعِطَاءَ لَتَفْدُونَ انْفُسَكُمْ لِاسْتِمَاعِ كَلِمَةٍ الَّتِي يَخْرُجُ مِنْ فَمِ الْمَحْبُوبِ.» (آثار قلم اعلی ۶، ص ۵۰)

۱۰ «ای ربّ فاجعلنی من الذین اخذتہم نفعات آیاتک علی شأن انفقوا ارواحهم فی سبیلک.» (جزوه صلاة و صیام، ص ۳۹)

۱۱ «ای ربّ فاجعلنی من الذین اخذتہم نفعات آیاتک علی شأن... سرعوا الی مقرّ الفداء شوقاً لجمالک و طلباً لوصولک.» (جزوه صلاة و صیام، ص ۳۹)

در مبحث ۴۳۶ شمه ای در فرایند جذب آیات الهی آموختیم و بخصوص متذکر گشتیم که باید «در جذب آیات حق جلّ جلاله تفکر» نمود. فقط در این صورت است که می فهمیم «چه مقدار خلیل زمان که رایگان به نار رفتند» و تنها به این شکل است که درک می کنیم «چه مقدار ذبیح که از مشهد فدا زنده برنگشتند». و اکنون می خواهیم در رابطه تأثیر کلمه الله و جانبازی فی سبیل الله بیشتر بدانیم. اگر انسانی همراه با علم و آگاهی خود و بر اساس میل و اراده خویش، در مسیری قرار گیرد که جانش را فدا سازد و روحش را انفاق نماید، این پدیده عجیبه را جانفشانی گویند. نفوس زکیّه مقدسه ای که آشکارا و برملا، در برابر انظار بیگانه و آشنا، چنین کردند؛ بخصوص در صدر ادیان الهی و بالخصوص در این

ظهور امّنع اقدس ابهایی، فراوان بوده و هستند. لازم است به اوراق خونین تاریخ امرالله نگاهی بیندازیم و نه چندان دور، کافی است به جان بازی‌های شهیدان شیرین کام ایران زمین در این ایام شداد توجهی بنمائیم. اما فدا کردن جان برای استماع کلمه طیبه سبحان، چیزی جدید و پدیده‌ای بدیع است، «لَوْ يُكشِفُ الغِطاءَ لَتَفدون انفسَكم لاستماع کَلِمَة الّتی یَخْرُجُ من فمِ المَحَبوب»، اگر پرده کنار افتد برای استماع کلمه‌ای که از فم محبوب خارج می‌شود، جانتان را فدا خواهید کرد. ولی از خصائص انحصاری کلمه‌الله العلیا این است که علاوه بر شوق جانفشانی انسان برای استماع آن، خود نیز چنان قلب و روح آدمی را مسحّر و مجذوب می‌سازد که باز منجر به جانفشانی و قربانی می‌گردد. در یاد قلم‌اعلی از بندگان مصفایش می‌خوانیم که «أَخَذَهُ کوثرُ بیانی» یا «أَخَذَهُ جذبُ آیاتی»، «علی شأنِ أنفَقَ روحَه فی سبیلی»، کوثر بیانم چنان احاطه‌اش کرد، یا جذب آیاتم چنان فرایش گرفت که روحش را در راهم انفاق نمود و در ذکر حضرتش از یاران مخلصش می‌بینیم که «اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی»، و نیز می‌خوانیم که «أَخَذَهُ جذبُ آیاتی علی شأنِ فدی روحَه فی سبیلی»، جذب آیاتم چنان اخذش کرد که روحش را در سبیل فدا نمود<sup>۱</sup>. آری، انفاق جان در سبیل محبوب عالمیان، واقعیتی است آشکار و عیان، پدیده‌ای که نتیجه‌ی اخذ کوثر بیان رحمن است روح و جان را<sup>۲</sup>؛ پدیده‌ی شگفت‌انگیزی که مؤمن مخلص را وامی‌دارد، به سهولت و آسانی، روحش را در راه امر الهی قربانی کند و نه تنها این، بلکه او را راغب و شایق بل مُحب و عاشق می‌نماید که به مقرّ فدا بشتابد و روحش را انفاق کند. «ای ربّ فاجعلنی من الذین أخذتَهُم نَفحاتُ آیاتِک علی شأنٍ... سرّعوا الی مقرّ الفداء شوقاً لِجمالِک و طلباً لِوِصالِک»، ای پروردگار من قرارم ده از کسانی که نفعات آیات چنان اخذشان نمود که به شوق دیدار جمالت و به امید طلب رضایت، به سوی مقرّ فدا شتافتند. شتافتن به سمت مقرّ فدا با علم و آگاهی خود و بر اساس میل و رغبت خویش و در عین سلامتی و تندرستی و با قلبی مملو از محبت بشریت، از عجائب و نوادر وقوعات عالم وجود است؛

<sup>۱</sup> به مبحث ۴۳۶ نگاه شود.

<sup>۲</sup> به مبحث ۱۲۶ رجوع شود.

و نتیجهٔ بلا تردید تأثیر همان نفحات آیتی است که در مبحث ۷۲۶ خوب با آن آشنا شدیم؛ نفحاتی که چنان در جان و وجدان مؤمن بالله نفوذ می‌نماید که این جان بازی را به دعا از محبوب ابهایی می‌طلبد، و این انفاق و قربانی را به التماس از او می‌خواهد، «ای ربِّ فاجعلنی من الذین أخذتهم نفحاتُ آیاتک علی شأنِ أنفقوا ارواحهم فی سبیلک»، ای پروردگار من قرارم ده از کسانی که نفحات آیات چنان اخذشان نمود که ارواحشان را در سبیل انفاق کردند. اما این فدایی جان و قربانی روح، گرچه ظاهراً با مرگ و عدم همراه است، اما باطناً نه تنها سبب حیات ابدی و رضای الهی است، بلکه علت پیشرفت و نفوذ امر الهی و باعث زندگی و پابندگی نژاد انسانی است؛ «من دماهم حملت الارضُ بدایع ظهورات قدرتك و جواهر آیات عزِّ سلطنتک و سوف تُحدتُ اخبارها اذا اتت میقاتها»<sup>۱</sup>، از خون‌های آنان (شهیدان) زمین به بدایع ظهورات قدرتت و جواهر آیات عز سلطنتت حامله شد و زود است که اخبارش گفته‌آید، هنگامی که میقاتش فرا رسد.

بندگان و یاران به جای خود، کل عالمیان هم اگر به هوش آیند و پیام سروش را به گوش جان بنیوشند، جان نازنین را فدای حتی یک کلمه از کلمات خداوند برین می‌نمایند، «ناس غافلند، لَعمرُ الله اگر به طراز آگاهی مزین شوند، در اخذ یک کلمه از کلمات الهی جان خود را انفاق نمایند»، و این برای قلم قدرتمند ربُّ العالمین کار مشکلی نیست؛ چون «اگر اراده فرماید از صریر قلم اعلیٰ، من علی الارض را جذب نماید و به مقرّ فدا فرستد».

و دیدیم ستون مشعشع نوری رنگین را که یک سویش در ایران زمین و سوی دیگرش در ملکوت علین بود و حماسهٔ جانبازی شهیدان شیرین کام را می‌نمود، «بِهَا (الكَلِمَةُ) سَرَعُ الْمُخْلِصُونَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ وَأَنْفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ فِي سَبِيلِكَ»، به واسطهٔ آن (کلمهٔ الله)، مخلصان به سوی مقرّ فدا شتافتند و ارواح و اجسادشان را در راهت انفاق کردند؛ و شنیدیم امواج سرود پُر صلابت استقامت را که از پهنای سموات منعکس می‌گشت و آوای اینثار قربانیان را زمزمه می‌کرد، «إِلَهِي إِلَهِي... بَيْنَاتِكَ جَدَّبْتَنِي، أَسْأَلُكَ

<sup>۱</sup> ادعیهٔ حضرت محبوب، ص ۲۰.

بِالْكَلِمَةِ الَّتِي بِهَا سَرَعَ الْمُقْرَبُونَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ بَأَنَّ تَكْتُبَ لِي مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى أَجْرَ لِقَائِكَ»، ای خدای من، ای خدای من... بینانت جذبم نمود؛ از تو می‌خواهم به حق کلمه‌ای که به آن مقربان به جایگاه فدا شتافتند، به این که با قلم اعلایت برای من اجر لقاء بنویسی.

(۶۷) بروز انجذاب و کشانایی:

و اکنون دیگر به حادثه عجیبه جذب رسیده‌ایم؛ حادثه سرنوشت‌سازی که از جمیع جهات ذهن را ملتهب و روح را منجذب و جسم را متحرک می‌سازد؛ واقعه‌ای که نقطه عطف حرکت تکاملی سالکان سیل تعالی محسوب است. این پدیده خجسته در بستر زمان هم جریان داشته است؛ و سوی مردمان عادی، هم شامل حال مظاهر گذشته بوده، و هم نفس جمال اقدس ابهی را متأثر می‌ساخته، ملاحظه کنید: «بها (کلمتک) انجذب الکلیم إلى مطلع النداء إذ توجه إلى السیناء وسمع ندائك الأحملى و فاز بمنظرک الأبهى الذى تجلیت علیه باسم من أسمائك»<sup>۱</sup>، به واسطه کلمه الهی موسی به مطلع ندا جذب شد، و آن هنگامی بود که به صحرای سینا توجه کرد و ندای شیرین الهی را شنید و به منظر ابهی، وقتی با یکی از نام‌هایش بر او تجلی کرد، فائز شد. از جمله به همین دلیل است که حضرت بهاء‌الله مُرسِلُ الرُّسل، یا واسطه شمول وحی الهی بر قلوب مظاهر زمان از ناحیه خداوند جهان هستند. نیز به این سخن دعاگونه جمال ابهی دقت نمایید «قد اخذنی جذبُ بیانک و سُکرُ حریقِ الطافک علی شأنٍ لا ینقطع ندائی»<sup>۲</sup>، (ای خدای من) جذب بیانت و مستی شراب الطافت چنان اخذم نموده که ندایم پایان نمی‌پذیرد. بله دوستان عزیز و همراهانِ با درک و تمیز، با پدیده‌ای عجیب و حادثه‌ای عظیم مواجه هستیم و باید ذهن و روح خود را برای تماس صحیح با آن آماده سازیم. اما قبل از آن که به هر موضوع دیگری پردازیم، بهتر است وفاداری تام و تمام خود را به این هدایت فوق‌العاده صادر از قلم اعلی معطوف داریم: «در جذب آیات حق جل جلاله تفکر نما»<sup>۳</sup>. اکنون اعلان

<sup>۱</sup> نفعات الرحمن، ص ۳۰.

<sup>۲</sup> آثار قلم اعلی ۲، ص ۱۱۹.

<sup>۳</sup> آیات الهی ۲، ص ۸۳.



می‌داریم که تمامی جدّ و جهد ما در جمیع بخش‌ها و متن‌ها و جمله‌های موجود در مبحث ۶۷، همین خواهد بود که با نهایت خلوص و محویّت و با تمام تلاش و جدیّت «در جذب آیات حقّ» تفکّر و تعمّق نماییم و البته در این عرصه مبارکه به شمول الطاف و عنایات و تأییدات و هدایات صاحب آیات هم اطمینان و اتق داریم. این مبحث متفاوت را با شش بخش به اسامی «جذب قلوب و افتده»، «جذب ناسوتیان»، «جذب مؤمنان»، «جذب به قربانگاه»، «جذب به مظهر الهی»، «جذب به ملکوت ابهی»، و «جذب به خداوند» پی می‌گیریم.

الف) مورد جذب؛ چه چیزی را جذب می‌کند؟

بخش اوّل: جذب قلوب و افتده:

- ۱) «الهی الهی هذا عبدک الذی... انجذب فؤاده بالآیات المتتابعة النازلة من ملکوت تقدیسک» (مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، بند ۲۴۲)
- ۲) «الحمد لله الذی ظهرت آیاته و بدت بیناته و تمّت کلماته... و انجذبت بها القلوب و الارواح و اهتزت بها الافئدة و الاشباح» (مکاتیب عبدالبهاء، ص ۱۶۴)
- ۳) «بها (الکلمة) تجذب افئدة العارفين الى سماء عز الطافک و قلوب المقرّین الى هواء قدس افضالک» (جمال ابهی، مائده آسمانی، ص ۱۱۸)
- ۴) «کتاب کریم، نزل من لدن علیم حکیم؛ انه... ینادی... و یقول انی لورقة المبارکة قد رقم علیّ من قلم الامر ما تنجذب به افئدة الذاکرین» (آثار قلم اعلی، ص ۱۲)
- ۵) «طوبی... لقلب انجذب من آیات ربّه العلیم الحکیم» (آثار قلم اعلی، ۱، فقرة ۲، لوح الاحباب، ص ۷۳)
- ۶) «قد قُدّر فی کُلّ واحدٍ منها (آیات الله) ما انجذب به قلبُ العالم» (آثار قلم اعلی، ص ۴)
- ۷) «فی کُلّ الايام یتحرک قلم مالک الانام لتنجذب من اثاره القلوب و فی کُلّ لیل ینطق لسان الوحی لعلّ الناس بایات الله هم یوقنون» (آثار قلم اعلی، ص ۲۱۰)
- ۸) «سبحان من انجذب القلوب باياته النازلة من ملکوته الأبهی» (مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۰۰)

- ۹) « أَنْ اسْتَعِدُّوا لِاصْغَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ، لَعَمْرِي بِهَا انْجَذَبَتْ قُلُوبُ الْمُقَرَّبِينَ. » (لثالی الحکمة ۱، فقره ۲۶)
- ۱۰) «ان الذي أَخَذَهُ جَذْبُ مَحَبَّةِ اسْمِي الرَّحْمَنِ أَنَّهُ يَقْرَأُ آيَاتِ اللَّهِ عَلَى شَأْنٍ تَنْجَذِبُ بِهِ افْتِدَةُ الرَّاقِدِينَ.» (کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۵۰)
- ۱۱) «کلمة عليا جذاب افتده و قلوب است.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۱۷۱)
- ۱۲) «انا اظهرنا الامر و انزلنا من سماء البيان ما انجذبت به افتدة الابرار.» (جمال ابهى، لثالی الحکمة ۲، بند ۴۱، ص ۱۱۴)
- ۱۳) «انها (الالواح) لمغناطيس الاعظم بين الامم؛ ينزع التراب و يجذب اهل الفؤاد.» (جمال ابهى، لثالی الحکمة ۲، بند ۲۶، ص ۹۷)
- ۱۴) «انجذبت افتدة المخلصين من رشحات بحر بيانك.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۹)
- ۱۵) «قد احاطتِ الكَلِمَةُ من فى الامكان و انجذب منها افتدة الذين توجهوا الى منظر الله العزيز الكريم.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۴۷)
- ۱۶) «بِهَا (الكَلِمَةُ) انْجَذَبَتْ افْتِدَةُ اَصْفِيائِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ۲، فقره ۱۰۵)
- ۱۷) «تبارك الله موجد الاشياء و مالك ملكوت الاسماء الذى... جرى من قلمه ما انجذبت به افتدة الامم.» (ادعية حضرت محبوب، ص ۲۹۴)
- ۱۸) «اليوم يومى است كه كلمة جذبية الهية ما بين سموات و ارض معلق و جذب مى فرمايد جواهر افتدة ممكنات را.» (دريای دانش، ص ۱۳۲)
- و حالا تأثيرات فرايند فرخنده جذب را روى قلوب و افتدة آدميان، با هر عقیده و ايمان، بررسى مى كنيم. يك گروه از مجذوبان آيات رحمن «قلوب (مؤمنين)»، «افتدة ذاكرين»، «افتدة مخلصين»، «افتدة عارفين»، «افتدة مقرّبين»، «افتدة ابرار»، «اهل فؤاد»، «افتدة اصفياء»، و «افتدة كسانى كه به منظر الهى توجه نمودند» هستند و گروه ديگر «افتدة امم»، «افتدة ممكنات»، «قلب عالم»، «قلوب «ناس»، يعنى مردم عادى، و حتى «افتدة راقدين»، يعنى خفتگان فراش غفلت و جهالت هستند؛ البته با علم يقينى به اين كه

دوستان ما، یعنی سالکان سبیل تعالی، قطعاً در زمره نفوس مؤمنه مخلصه گروه اول هستند. بر اساس معیارهای عقل بشری چنین حادثه‌ای قدری غریب می‌نماید؛ اما واقعیت و حقانیت آن مصرح فقرات کافیه از نصوص مبارکه است. نمونه‌هایی از این فقرات مبارکات را به مطالعه می‌نشینیم.

قبل از هر چیز خوب است بدانیم که در این یوم مبارک منیع، در این ظهور اعظم بدیع، کلمه الهی چه رابطه‌ای با فرایند جذب دارد: «الیوم یومی است که کلمه جذیبه الهیه ما بین سموات و ارض معلق و جذب می‌فرماید جواهر افتده ممکنات را». احاطه این کلمه مبارکه را ملاحظه کنید و قدرت خلافت مودوعه در آن را مشاهده نمایید. و در این زمینه خجسته، کتاب کریمی نیز که از نزد خداوند علیم نازل شده است، همگان را ندا نموده، چنین می‌گوید: «إِنِّي لَوَرَقَةٌ الْمُبَارَكَةُ قَدْ رُقِمَ عَلَيَّ مِنْ قَلَمِ الْأَمْرِ مَا تَنَجَّدُ بِهَ الْفَتْدَةُ الذَّاكِرِينَ»، من ورقه مبارکه‌ای هستم که قلم امر به راستی بر رویم چیزی را رقم زده که افتده ذاکرین را جذب می‌نماید. آیا نباید به ستایش کسی پردازیم که چنین قلم قدرتمندی را به حرکت آورده است؟ چرا، البته که باید چنین کنیم و لهذا با تمام وجود می‌گوییم: «سُبْحَانَ مَنْ انْجَذَبَ الْقُلُوبَ بِآيَاتِهِ النَّازِلَةِ مِنْ مَلَكُوتِهِ الْأَبْهِيِّ»، پاک و مقدس است کسی که به آیات نازل از ملکوت ابهائش، قلوب مجذوب شدند. «فِي كُلِّ الْيَوْمِ يَتَحَرَّكُ قَلَمُ مَالِكِ الْأَنْامِ لِتَنَجَّدِ مَنْ آثَارِهِ الْقُلُوبُ وَ فِي كُلِّ لَيْلٍ يَنْطِقُ لِسَانُ الْوَحْيِ لَعَلَّ النَّاسَ بِآيَاتِ اللَّهِ هُمْ يَوْقِنُونَ»، در هر روزی قلم مالک مردمان، متحرک است تا قلوب را با آثار خود جذب کند و در هر شامی لسان وحی ناطق است شاید مردمان به آیات خداوند یقین کنند. و نیز «ظَهَرَتْ آيَاتُهُ وَ بُدَّتْ بَيْنَاتُهُ وَ تَمَّتْ كَلِمَاتُهُ... وَ انْجَذَبَتْ بِهَا الْقُلُوبُ وَ الْأَرْوَاحُ وَ اهْتَزَّتْ بِهَا الْاَفْتَدَةُ وَ الْاَشْبَاحُ»، آیاتش ظاهر شد و بیناتش نمودار گشت و کلماتش کامل شد و قلوب و ارواح مجذوب آن شدند و افتده و اشباح از آن به جنبش آمدند. آری، می‌بینیم که میدان جذب آیات الله عرصه زمین و آسمان و عقول و ارواح آدمیان را فراگرفته است، اما آیا همه آنان به این فیض جاویدان یکسان جواب می‌دهند؟ خیر، این حادثه خجسته نخست برای اهل فؤاد است: «انها (الالواح) لَمَغْنَاطِيْسُ الْاَعْظَمِ بَيْنَ الْاَمَمِ؛ يَنْزِعُ التُّرَابَ وَ يَجْذِبُ اَهْلَ الْفُؤَادِ»، الواح الهی در میانه امم گیتی چون

مغناطیس (در میان براده‌های آهن) عمل می‌کند، خاک و خاشاک را می‌گذارد و اهل فؤاد را می‌رباید. چه مغناطیس نیرومندی! و بعد برای افتدۀ ابرار است: «إِنَّا أَظْهَرْنَا الْأَمْرَ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مَا انْجَذِبَتْ بِهِ الْاِبْرَارُ»، ما امر الهی را اظهار نمودیم و از آسمان بیان نازل کردیم چیزی را که به آن افتدۀ ابرار جذب می‌شود؛ و نیز سخن مظهر نازنین خطاب به خداوند برین است که: «بِهَا (الْكَلِمَةُ) تَجَذِبُ الْاِعْرَافِينَ اِلَى سَمَاءِ عَزَّ الطَّافِكِ وَ قُلُوبُ الْمُقَرَّبِينَ اِلَى هَوَاءِ قَدَسِ اِفْضَالِكِ»، به واسطه کلمه‌الله افتدۀ عارفین به آسمان عز الطافت و قلوب مقربین به هوای قدس افضالت جذب می‌شود؛ و نیز «انجذبت افتدۀ المخلصین من رشحات بیانک»، افتدۀ مخلصان از رشحات بیان جذب شد؛ و نیز «بِهَا (الْكَلِمَةُ) انْجَذِبَتْ اِفْتِدَةُ اِصْفِيَاكِ»، افتدۀ اصفیای از کلمه طیه ات جذب شد. و سخن مبین منصوص کلمه‌الله، حضرت عبدالبهاء نیز در وصف یکی از مؤمنان همین تم را تعقیب می‌کند: «إِلَهِي إِلَهِي هَذَا عَبْدُكَ الَّذِي... انْجَذِبَ فُؤَادُهُ بِالْآيَاتِ الْمُتَتَابِعَةِ النَّازِلَةِ مِنْ مَلَكُوتِ تَقْدِيسِكَ»، ای خدای من، ای خدای من، این بنده تو است که فؤادش مجذوب آیات شد؛ آیاتی که پیایی از ملکوت تقدیست نازل شده است. آیا این اخذ و جذب فقط مخصوص ابرار و اصفیاء و مخلصان و عارفان و مقربان و بندگان است؟ پس بقیه خلق جهان چه؟ این تخصیص فقط گویای قوه جاذبه کلمه‌الله است، بدین معنی که هر چه مدارج کمال روحانی بیشتر شود، احتمال فرایند جذب هم افزون می‌گردد، و این قضیه به هیچ وجه، مانعی بر شمول عام آن محسوب نمی‌شود؛ چون خواهیم دید که حتی «راقدین» هم می‌توانند متأثر و مستفیض از جاذبه آیات باشند. به همین دلیل است که ما مطمئنیم سالکان سربلندمان، پس از این که تمام مدارج کمال زمینی را طی کردند، تازه در آستانه استفاضه از آخرین مرحله پدیده خجسته جذب قرار می‌گیرند و مهیای پرواز به افق‌های پر رمز و راز می‌شوند. لهذا این سؤال صادق است که سهم دیگران از این فیض جاویدان چیست؟ آیا این باران بهاری بر قلوب دیگر نفوس بشری هم می‌بارد؟ بلی، تصریح قلم قدیر است که «احاطتِ الْكَلِمَةُ مِنْ فِي الْاِمْكَانِ»، کلمه طیه و آیات نازله اهل امکان را فراگرفته است؛ و نه تنها این، بلکه «قُدِّرَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا مَا انْجَذَبَ بِهِ قَلْبُ الْعَالَمِ»، و در هر واحدی از آن، چیزی مقدر شده که قلب عالم را جذب می‌نماید؛ وقتی

«اهل امکان» و «قلب عالم» مجذوب کلمه الله هستند، بدیهی است که نفوس بشری هم در معرض آن قرار می گیرند؛ اما این که از آن محظوظ می شوند یا نه بستگی به موضعی دارد که در برابر مظهر الهی اتخاذ می کنند؛ یعنی فقط «افئدة الذین توجّهوا الی منظر الله العزیز الکریم»، افئدة کسانی که به منظر خداوند عزیز و کریم توجه کردند، از این جذب نصیب می برند. مغروران و متکبران، بخصوص ظالمان و ستمگران از این جذبه و نشئه جاویدان بی بهره اند و این، به سبب غرور و سرکشی خودشان است. ولی برای راقدان، یعنی آنان که بر فراش غفلت و فراموشی خفته مانده اند، راه نجاتی هست و آن کاری است که از دست محبان جمال جانان بر می آید: «ان الذی أخذَهُ جذبٌ مَحَبَّةِ اسمی الرَّحمن انه یقرء آیاتِ الله علی شأنٍ تَجَدَّبَ به افئدةُ الرّاقدین»، کسی که جذب مَحَبَّتِ اسم رحمانم اخذش کرده باشد، آیات الهی را به گونه ای می خواند که افئدة راقدین را می رباید.

بدیهی است که فرایند اخذ و جذب نیز شروطی دارد که قطعاً از شروط مذکور در مباحث ۲۱۲۱۶ و ۴۱۲۱۶ بیرون نمی افتند. با این حال یکی از آنها را در اینجا نیز ملحوظ می داریم و آن تصریح قلم اعلی است که «أَنَّ اسْتَعْدُوا لاصْغَاءِ کَلِمَةِ الله»، هان مهیا شوید برای اصغای کلمه الله. برای این که کلام الهی در اعماق ذهن و روحمان نفوذ کند، باید خود را آماده نماییم؛ یعنی باید کاری کنیم که "شرایط الهی ادراک" محقق گردد و تلاش کنیم تا "شرایط درونی ادراک" هم حاصل شود و آن وقت است که دیگر بار طنین طوبای نشاط انگیز مظهر الهی را از آسمان عنایتش می شنویم: «طوبی... لِقَلْبِ انْجذب من آیاتِ ربِّه العَلیمِ الحَکیم»، خوشا به حال قلبی که مجذوب آیات پروردگار علیم و حکیمش گشت.

بخش دوم: جذب ناسوتیان:

(۱) «قم علی ذکر ربک بین العباد ثم اجذبهم بآیات الله العزیز العلیم.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۴۵، ص ۱۹۰)

(۲) «جری من قلمه ما انجذبت به أفئدة الامم.» (ادعیة حضرت محبوب، ص ۲۹۴)

(۳) «بها (الكلمة) اجتذب العالمین.» (آثار قلم اعلی ۱، فقره ۵۰، ص ۱۹۹)

- ۴ «اگر اراده فرماید، از صریح قلم اعلیٰ من فی الارض را جذب نماید و به مقرّ فدا فرستد.» (آیات الهی ۲، ص ۳۲۶)
- ۵ «اَنْ یَا قَلَمَ الْعَالِیِّ صَرَّفَ الْآیَاتِ مَرَّةً أُخْرٰی لَیَنْجَذِبَ بِهَا اَهْلَ الْاِنْشَاءِ.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۲، لوح الاحباب، ص ۶۸)
- ۶ «یا علی قبل اکبر، علیک بهایی و عنایتی... ملاحظه کن جذب کلمه علیا در ناسوت انشاء چه کرده.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۵۲)
- ۷ «اِنَّ اسْتِمَاعَ نِعْمَةٍ مِنْ نِعْمَاتِ رَبِّکَ لَیَجْذِبُ الْعَالِمِیْنَ.» (مجموعه الواح، ص ۲۱۱)
- ۸ «قُلْ یَا قَوْمِ فَاقْرَءُوا کَلِمَاتِ اللّٰهِ عَلٰی اَحْسَنِ النَّعْمَاتِ لَیَسْتَجْذِبَ مِنْهَا اَهْلُ الْاَرْضِیْنَ وَالسَّمٰوٰتِ.» (مقدمه ادعیه مبارکه حضرت بهاءالله ۲- قلم اعلیٰ ۴، ص ۳۷، سوره القمیص)
- ۹ «رفع الله مقامه (الذی اتی بالحق) الی ان استوی بنفسه علی سریر البیان و خطب بما انجذبت به حقائق الامکان.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۹۴)
- ۱۰ «یا قلم الاعلیٰ قل بندائی الاحلی انجذبت الاشیاء.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۲۲)
- ۱۱ «بها (کلمتک العلیا) انجذبت حقائق الاشیاء.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۸۷)
- ۱۲ «اَلِیْهِ اِلٰهٰی... بِآیَاتِکَ النُّوْرِ... اَنْجَذِبَتْ حَقَائِقُ الْاَشْیَاءِ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاءالله ۳، بند ۱۱۳)
- ۱۳ «کلمه الله را چنان نفوذی عجیب که در صخره صماء تأثیر کند و جسم حدید را به قوه جاذبه بریاید.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقره ۱۲۹)
- ۱۴ «قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره ای از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد البته کلمه جذیبه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند.» (دریای دانش، ص ۱۳۲)
- و اکنون حماسه جذب را در عالم ناسوت به بررسی می نشینیم و از این حقیقت کلی آغاز می نماییم که «قد نزلت الالواح من سماء مشیه السبحان طوبی لمن استجذب من آیاتها»، الواح از آسمان اراده خداوند سبحان نازل شد، خوشا به حال کسی که مجذوب آیات گشت، و این آغاز را با این طوبای فریبا به فال نیک می گیریم. بلی در عالم ناسوت،

یعنی جایی که فقط پدیده‌ها و اشیاء مادی و اجزاء و مراتب آن‌ها موجودند، این فوران نشاط انگیز جذب کلمه‌الله واقعا غوغا می‌کند. در دو بخش پیشین جلوه‌هایی برین از آن را دیدیم و در این بخش هم با جنبه‌های دیگرش آشنا می‌شویم. گرچه چنین پدیده‌ای قدری اعجاب انگیز است، اما حقیقت دارد؛ زیرا صریح فقرات دقیقه متعده است. آری، بر اساس ایمان محکم به حقانیت کلام الهی، قابل تصور است که هیمنیه و قدرت کلمه‌الله کل عالم مادی، اعم از ذرات بنیادی تا کهکشان‌های لایتناهی را به جنبش و حرکت آورده است. با این وصف، اگر با دید بصیرت به این آیات مبارکات بنگریم و قوه عقل و خرد را هم به کار بندیم، این پدیده‌های ناسوتی را نماد حقایق ملکوتی نیز خواهیم یافت. اما مطمح نظر ما بیشتر تأثیر انجذابی کلام الله است بر جسم و جان و روح و روان سالکان سبیل تعالی، کسانی که قصد کرده‌اند تحت هر شرایطی و به هر وسیله‌ای، خود را به محضر معبود برسانند و به قربیت و رضایتش فائز شوند.

نخست اعجاب نفس مظهر رب الارباب را ببینید که چگونه در وصف فرایند جذب کلمه اش، البته پس از نثار بهاء و عنایت خود بر جان و روان یکی از بندگانش، با او در میان می‌گذارد «ملاحظه کن جذب کلمه علیا در ناسوت انشاء چه کرده» است. اما آیا ذره‌ای از این اعجاب نصیب عقول و اذهان ما خاکیان هم می‌شود؟ بسته به این است که تا چه حدی در فقرات مذکوره تفکر کنیم و تا چه اندازه‌ای به حقایق مکنونه مودعه در آن‌ها پی بریم. باز نگاه کنید سوگند سترگ جمال ابهی را در وصف قدرت جذب کلمه علیایش «قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ای از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد، البته کلمه جذیبه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند». آه که چه سوگند با شکوهی و چه عظمتی و چه نفوذ و قدرت و خلاقیتی! ذره مستور در دل جبل که هیچ، «کلمه‌الله را چنان نفوذی عجیب (است) که در صخره صماء تأثیر کند و جسم حدید را به قوه جاذبه بریاید». و این همه از برکات مشیت الله و معجزات قلم اعلی است: «یا قلم الاعلی قل بندائی الاحلی انجذبت الاشیاء»، ای قلم اعلی، بانگ برآور که به ندای شیرینم تمامی اشیاء مجذوب شدند؛ پدیده جذیبه عجیبه‌ای که دعای مظهر ربوبیه را هم بر می‌انگیزد: «الهی الهی... بآیاتک النوراء... انجذبت حقائق الاشیاء»، ای خدای من، ای

خدا من، به واسطه آیات نوارانیت حقایق اشیاء جذب شدند. اشیاء و ذرات و صخره‌های آن به جای خود، این جریان جذبیه با مردمان چه می‌کند؛ کسانی که روح انسانی دارند و به فوران فیوضات الهی محتاجند؟ بدیهی است که آنان را نیز جذب می‌نماید، چنانچه فرمان مظهر کبریا به یکی از بندگان خود است که «قم علی ذکر ربک بین العباد ثم اجذبهم بآیات الله العزیز العلیم»، برخیز به ذکر پروردگارت در میانه مردمان، سپس به آیات خداوند عزیز و علیم جذبشان کن، زیرا «جری من قلمه ما انجذبت به أفئدة الامم»، از قلمش جاری شد آنچه که افئده امم را مجذوب نمود. اما علی رغم رحمت و وسع اش، شمول این جذب بدیع را در مورد اهل عالم و امم، مشروط به شرطی هم فرموده است: «أن أمحو ما ظهر من أقلامكم لأن القلم الأعلى ينطق بين الارض و السماء لعل يجذبكم ما نزل من لدن عزیز حکیم»، آنچه را از قلم‌هایتان ظاهر شده محو کنید، زیرا که قلم اعلی میانه ارض و سماء نطق می‌کند، شاید آنچه از نزد خداوند عزیز و حکیم نازل شده جذبتان نماید. نمی‌شود مردمان به کتب و مقالات و افکار و مقولات خود بچسبند و برخوردار از این جذب عظیم هم باشند. ولی این شرط در مورد قدرت و مشیت خود حضرتش مصداق ندارد، زیرا که «اگر اراده فرماید، از صریر قلم اعلی، من فی الارض را جذب نماید و به مقرر فدا فرستد»؛ جذب زمینیان که سهل است، قلم اعلی می‌تواند همه آنان را «به مقرر فدا» نیز بفرستد. مگر نفرستاد؟ البته بخش کوچکی از زمینیان را، آنان که به میثاق الهی وفادار ماندند و به جان به خدمت امر اعظمش قیام کردند. کافی است فقط نگاهی به جانبازی‌های شهدای ایران معلاً در ایام استیلائی ظلم علماء بیفکنیم. اهل عالم که هیچ، کل مخلوقات هستی مجذوب کلام الهیند: «أن یا قلم الاعلی صرف الآیات مره أخرى لینجذب بها اهل الانشاء»، ای قلم اعلی، دیگر بار آیات را نازل نما تا اهل انشاء از آن جذب گردند؛ و تمام عالم امکان گرفتار بیان ربانیند: «الذی اتی بالحق... استوی بنفسه علی سریر البیان و خطب بما انجذبت به حقائق الامکان»، کسی که به حق و راستی آمد خودش بر اریکه بیان جالس شد و چنان خطابی نمود که حقایق امکان مجذوب گشتند. هم از این رو است که اکنون فرمان عمومی مظهر الوهی خطاب به پیروانش این گونه صادر می‌شود، خطابی که دامنه فرایند فرخنده جذب را تا ساکنان



آسمان‌ها و زمین‌ها هم می‌گسترانند: «یا قَوْمِ فَأَقْرَأُوا كَلِمَاتِ اللَّهِ عَلَى أَحْسَنِ النِّعْمَاتِ لَيْسْتَ جَذَبَ مِنْهَا أَهْلُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ»، ای بندگان من، کلمات الهی را به نیکوترین نعمات بخوانید تا اهل زمین‌ها و آسمان‌ها مجذوب آن گردند. آری، غیر از این سیاره کوچک ما، بسی سیارات دیگر در منظومه‌های برتر در قلب کهکشان‌های بی‌شمار موجود است، که سکنه متمدن آن‌ها هم، در حد استعداد و استطاعت خود، مجذوب فوران کلام الهیند. گرچه عجیب به نظر می‌رسد، اما باید بدانیم که این عجب نتیجه محدودیت ادراک و عرفان ما زمینیان است و ربطی به قضاوت مظهر خدا و قوه خلاقه جذیبه کلمه الله ندارد. در واقع این از لطف بی‌کران مظهر رحمن بوده است که بارقه‌ای از این حقایق عالی را برای ما بندگان خاکی خود افشا فرموده است. جهان‌های موازی مادی که هیچ، شگفتا که دامنه این واقعه عظمی، این اخذ و جذب کلمه علیا، حتی تا عوامل لانهایه روحانی نیز گسترش می‌یابد: «بها (الكلمة) اجتذب العالمین»، به کلمه الله عوالم دیگر جذب شدند، و نه تنها این، بلکه «انَّ استماعَ نعمةٍ من نعماتِ ربِّک لیجذب العالمین»، همانا استماع نغمه‌ای از نعمات پروردگارت به راستی عوالم دیگر را نیز جذب می‌کند. بدین سان اگر در آینده‌ای نزدیک دیدید که سالکان سربلند ما ناگهان از عالم مادی غایب شدند و در لایه‌های ناشناخته هستی وارد گشتند، تعجب نکنید؛ زیرا معلوم خواهد شد که گروه آنان فقط لحظه‌ای تحت تأثیر مخصوص این قوه جاذبه عظمیه قرار گرفته است. این بخش را با طوبای دلربای جمال ابهی آغاز کردیم و با همین طوبای روح افزا هم پایان می‌بریم؛ طوبایی که به لحاظ ارزش و اهمیتش، جمال معبود در تکلم با خداوند وجود از آن سخن می‌گوید «طوبی لمن استنشَقَ نَفحاتِکَ و انجذبَ من آیاتِکَ فی آیامِکَ»، خوشا به حال کسی که نفعات تو را دریافت و در ایامت، از آیات منجذب گشت.

بخش سوم: جذب مؤمنان:

(۱) «نسئل الله بأن... یاخذک جذبُ نعماتِ قلمی الأعلی علی شأنٍ تطلع من أفقِ قلبک شمس الوفاء باسمی الأبهی.» (نفعات الرحمن، ص ۲)

(٢) «طُوبَى لِمَنْ اسْتَشَقَّ نَفْحَاتِكَ وَ انْجَذَبَ مِنْ آيَاتِكَ فِي أَيَّامِكَ.» (مجموعه اذكار، بند ٣٨)

(٣) «قد نُزِّلَتِ اللُّوْحُ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّةِ السُّبْحَانِ طُوبَى لِمَنْ اسْتَجَذَبَ مِنْ آيَاتِهَا.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٨٢، ص ٢٣٥)

(٤) «ان امحوا ما ظهر من اقلامكم لان القلم الاعلى ينطق بين الارض و السماء لعل يجذبكم ما نزل من لدن عزيز حكيم.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٨٨، ص ٢٤١)

(٥) «أَيُّ رَبِّ فَاجْذِبْنِي بِآيَاتِكَ الْكُبْرَى.» (مجموعه اذكار، بند ١٢٨)

(٦) «كِتَابٌ أَنْزَلَهُ الْحَكِيمُ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ لِيَجْذِبَهُ إِلَى مَقَامٍ لَا تَحْزُنُهُ حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَلَا انْكَارُ الْأُمَمِ.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ٢٥٩)

(٧) «استمع نداء الله... ليأخذك جذب بيان الرحمن على شأن لا تكدرك شئون الدنيا وتجد في نفسك فرحاً لا تغيره الاحزان.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ١٤٦)

(٨) «أذكر من أقبل إليك... ليأخذه جذب الآيات على شأن يكون راسخاً في أمر الله و حبه إن هذا مقام كريم.» (نفحات الرحمن، ص ١٠)

(٩) «سُبْحَانَكَ يَا مَنْ... بَيَّانِكَ انْجَذَبَ الْمُخْلِصُونَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ٣، بند ٣٢)

(١٠) «إِلَهِي تَرَانِي... مُنْجِدِيًا بِآيَاتِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ٣، بند ١٢٠)

(١١) «إذا اخذك جذب الآيات عما نُزِّلَ مِنْ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ، وَلِ وَجْهِكَ شَطْرَ الْقُدْسِ قُلْ أَيْ رَبِّ اشْهَدْ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ فِي عُلُوِّ الْجَلَالِ وَلَا تَزَالُ تَكُونُ فِي سُمُوِّ الْعِظَمَةِ وَالْإِجْلَالِ.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ١١٥، ص ٢٦٨)

(١٢) «يَا إِلَهِي طَهَّرْ أَبْصَارَ عِبَادِكَ ثُمَّ اجْتَذِبْهُمْ بِآيَاتِكَ عَلَى شَأْنٍ لَا يَمْنَعُهُمُ الْبَلَايَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَيْكَ وَعَنِ النَّظَرِ إِلَى أُنْفُقِ أَمْرِكَ.» (مجموعه اذكار، بند ١٠٢)

(١٣) «إِلَهِي إِلَهِي... أَسْأَلُكَ... بِأَنْ تَجْعَلَنِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ مُنْجِدِيًا بِآيَاتِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ٣، بند ١٤٢)

(۱۴) «لله الحمد که از جذب بیان رحمن و اثر کلک محبوب امکان کل به شریعه باقیه الهیه فائز و از فیوضات امطار رحمانیه مستفیض.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۴۷)

(۱۵) «إِنَّ الَّذِينَ بَعَدُوا أَوْلِيَّكَ مَسْمِعُوا نِدَائِي الْإِحْلَى وَ مَا فَازُوا بِيَانِي الَّذِي بِهِ أَنْجَذِبْ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاء.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۴۵)

(۱۶) «إِنَّ الَّذِي مَا أَنْجَذِبَ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ لَا يُصَدِّقُ عَلَيْهِ اسْمُ الْوَجُودِ، إِنَّ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۵۰، ص ۱۹۹)

(۱۷) «تالله لو يسمعون صرير القلم الاعلى ليأخذنهم جذبُ الله.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۸)

(۱۸) «يا قوم، فأنظروا بعينكم ثم تفكروا بقلوبكم في آياتِ الله، لعلَّ يجذبكم ما ودعَ فيها.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۱۰۳)

(۱۹) «ای کریم، ندای رحمانی را از قلم روحانی به لسان پارسی بشنو. لعمری انه يجذبك الى مقام لا ترى في الملك الا تجليات هذا الامر.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۱۶۹)

(۲۰) «اجعلني يا الهی مُنْجَذِباً بِآيَاتِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ۱، فقره ۱)

(۲۱) «يا قلم الأعلى اذكر أمتك التي آمنت بك وأقبلت إليك ليجذبها ما جرى منك من لدن عزيزٍ وهَّاب.» (نفحات الرحمن، ص ۱۲۱)

(۲۲) «اقرء يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقربين لتستجذب بها نفسك و تستجذب من نعماتك افنده الخلائق اجمعين.» (جمال ابهي، مذکور در پیام معهد اعلى، ۱۰ جولای ۱۹۸۹)

(۲۳) «يا على، يُخاطبك المظلوم من هذا المقام ليأخذك جذبُ بيانِ ربك مالك الوجود.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۷)

(۲۴) «أَيُّ رَبِّ... أَجْذِبْنِي بِبَدَائِعِ آيَاتِكَ عَلَى شَأْنٍ لَا تَمْنَعُنِي شُؤْنَاتُ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا عَنَ التَّوَجُّهِ إِلَيْكَ وَ الْإِسْتِقَامَةَ عَلَى أَمْرِكَ.» (مجموعه اذكار، بند ۶۹)

(۲۵) «يا طير البيان... أذكر من سمي بهاء الدين ليأخذه جذبُ آياتِ ربه.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۱۸)

۲۶) «طوبی لک و لایک الذی... أَخَذَهُ جَذْبُ آیاتی.» (آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۹)

مسئله این است که کلام الهی تا چه حدی مؤمنان آستان ربانی را جذب می‌کند. این که آنان را به کجا می‌کشاند، موضوع مبحثی دیگر است که به آن خواهیم پرداخت. از آنجا که احبای ایران زمین گرفتار امواج سرکش بلایا هستند، خوب است این مبحث را با این بیان کلی و دعاگونه جمال اقدس ابهی آغاز کنیم که «یا اِلهی طَهِّرْ أَبْصَارَ عِبَادِکَ ثُمَّ اجْتَذِبْهُمْ بِآیَاتِکَ عَلَی شَأْنٍ لَا یَمْنَعُهُمُ الْبَلَایَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَیْکَ وَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَمْرِکَ»، ای خدای من چشمان بندگانت را پاکیزه نما سپس آنان را به آیات چنان جذب کن که بلایا از توجه به تو و نظر به افق امرت بازشان ندارد؛ و سپس در وصف شادی و نشاط حاصل از جذب آیات الله که البته به وفور نصیب احبای ستمدیده ایران بوده و هست به این فقرات التفات نماییم: «کتابُ أَنْزَلَهُ الْحَکِیمُ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِیرِ لِيَجْذِبَهُ إِلَى مَقَامٍ لَا تَحْزَنُهُ حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَلَا انْكَارُ الْأَمَمِ»، این کتاب را خداوند حکیم برای کسی نازل نمود که به خداوند فرد خبیر ایمان آورد تا او را به مقامی جذب کند که حوادث عالم و انکار امم محزونش ننماید؛ و نیز «استمع نداء الله... لِيَأْخُذَكَ جَذْبُ بَيَانِ الرَّحْمَنِ عَلَی شَأْنٍ لَا تُكْذِرُكَ شَعُونََاتُ الدُّنْيَا وَ تَجِدَ فِي نَفْسِكَ فَرَحًا لَا تَغْيِرُهُ الْأَحْزَانُ»، بشنو ندای خداوند را تا جذب بیان رحمن طوری اخذت کند که شعونات دنیا مکذرت نسازد و خود را در فرحی ببینی که احزان هرگز تغییرش ندهد. سپس این فقره سپاس آمیز را ذکر می‌کنیم که مبین شمول این فضل اعظم است برای احبای جمال قدم: «اللَّهُ الْحَمْدُ» که از جذب بیان رحمن و اثر کلک محبوب امکان کل به شریعه باقیه الهیه فائز و از فیوضات امطار رحمانیه مستفیض (هستند). بدیهی است سالکان سیل تعالی نیز که از این «فیوضات امطار رحمانیه مستفیض» هستند، دست ستایش به آستان خالق آفرینش بلند می‌کنند و فضل و رحمتش را سپاس می‌گویند. آنگاه در توجه و تنبه مؤمنان آستان ربانی، چه رجال و چه نساء، که بیش از پیش به «جذب بیان رحمن» توجه کنند و به از قبل از «اثر کلک محبوب امکان» نصیب برند، توصیه‌ها و تأکیدهایی صادر می‌شود: «اقْرءْ يَا عَبْدَ مَا وَصَلَ إِلَيْكَ مِنْ آثَارِ اللَّهِ بِرَبِّوَاتِ الْمُقَرَّبِينَ لِتَسْتَجْذِبَ بِهَا نَفْسَكَ وَ تَسْتَجْذِبَ مِنْ نِعْمَاتِكَ افْتِدَاءَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ»، ای بنده، آنچه از آثار الهی را که به

دست می‌رسد با نعمات مقربان بخوان تا مجذوب آن گردی و افنده مردمان نیز از نعمات جذب گردد؛ و نیز «یا قلم الأعلى اذکر أمتک الّتی آمنت بک وأقبلت إلیک لیجذبها ما جرى منک من لدن عزیزٍ وهَّابٍ»، ای قلم اعلی، ذکر کن کنیزی را که به تو ایمان آورد و به تو اقبال کرد تا آنچه از نزد خداوند عزیز و وهّاب، برای تو جاری می‌گردد، جذبش کند؛ و نیز «یا علی، یُخاطبُک المظلومُ من هذا المقام لیأخذک جذبُ بیانِ ربِّک مالک الوجود»، ای علی، مظلوم از این جایگاه ترا خطاب می‌کند تا جذب بیان پروردگارت که مالک وجود است، اخذت نماید. و این تأکیدات همچنان ادامه دارد: «ای کریم، ندای رحمانی را از قلم روحانی به لسان پارسی بشنو. لَعَمری الله یجذبُک الی مقام لاتری فی الملک الّا تجلیات هذا الامر». این بار دیگر حضرت مظهر فضل مخصوص خود را نثار هم وطنانش می‌کند و «به لسان پارسی» سخن می‌گوید و سپس مجدداً برای تصریح و تأکید جذابیت کلامش به لسان عربی متوسل می‌شود و حتی به جان نازنین خود سوگند می‌خورد و می‌گوید این ندا که «از قلم روحانی» نازل شده است، «تورا به مقامی جذب می‌کند که در تمام هستی جز تجلیات این امر اعظم» مشاهده نخواهی کرد. آنگاه رتبه روحانی طویها طین می‌افکند و به بنده‌ای که موفق به این عنایت ارزشمند شده است چنین می‌گوید «طوبی لک و لابیک الذی... أأخذهُ جذبُ آیاتی»، خوشا به حال تو و پدرت که جذب آیاتم اخذش کرد؛ و بعد خطاب به پرنده جهنده بیانش، در وصف بنده‌ای دیگر چنین می‌فرماید «یا طیرَ البیان... أذکر من سُمی بهاء الدین لیأخذهُ جذبُ آیاتِ ربه»، ای مرغ بیان، یا آور کسی را که به بهاء‌الدین موسوم است تا جذب آیات پروردگارش اخذش کند. سپس، با قسم به ذات خداوند دادرسی، فیض این جذب و اخذ را برای تمامی بندگان درگاهش ممکن و میسر می‌داند «تالله لو یسمعون صریرَ القلم الاعلی لیأخذنهم جذبُ الله»، به خدا قسم، اگر به صریر قلم اعلی گوش سپارند، قطعاً جذب خداوند اخذشان خواهد کرد. حیرت انگیز نیست؟ جذب آیات، همان جذب خالق کائنات است. اما مگر در این قلم چه رازی نهفته است که حتی شنیدن صدای صریرش جذب از پی دارد، آن هم جذب خداوند انسان خاکی را؟ پاسخ به این سؤال تمامی آنچه است که تا کنون در این مجموعه ارائه شده و زین پس نیز عرضه خواهد شد. اما چگونه

است وضع و حال کسانی که از روی تکبر و عناد، از مظهر ربّ الایجاد فاصله گرفته و می‌گیرند؟ پاسخ صریح و دقیق است: «إِنَّ الَّذِينَ بَعَدُوا، أَوْلَئِكَ مَا سَمِعُوا نِدَائِي الْإِحْلَى وَ مَا فَازُوا بِيَانِي الَّذِي بِهِ انْجَذَبَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ»، کسانی که دور شدند، ندای شیرینم را نشنیدند و به بیانم که ملکوت اسماء را مجذوب کرده، فائز نشدند؛ و این محرومیت به راستی شدید است، زیرا «إِنَّ الَّذِي مَا انْجَذَبَ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ لَا يُصَدِّقُ عَلَيْهِ اسْمُ الْوَجُودِ»، کسی که مجذوب کلمه‌الله نشد، اسم وجود بر او صادق نمی‌آید؛ یعنی در زمره مردگان است.

اما همان گونه که در تلو مباحث گوناگون بارها و بارها یادآوری شده است، شمول این جذب و اخذ شروطی دارد. همین طور سرسری به آثار و آیات الهی رجوع کردن و طوطی وار کلماتی از آن را ادا نمودن، حتی بارقه‌ای از این حادثه مبارکه را نصیب نخواهد کرد. در بخش‌های مبحث ۴۱۲۱۶ مفصلاً به این شروط ضروریه پرداختیم؛ اما اینجا فقط به یک فقره دقیقه محکمه اکتفا می‌کنیم: «يَا قَوْمِ، فَانظُرُوا بَعْيُونَكُمْ ثُمَّ تَفَكَّرُوا بِقُلُوبِكُمْ فِي آيَاتِ اللَّهِ، لَعَلَّ يَجْذِبُكُمْ مَا وُدَّعَ فِيهَا»، این بندگان من، به چشمان خود به آیات الهی بنگرید و سپس در آن‌ها بیندیشید، شاید آنچه که در آن ودیعه شده، جذبتان نماید. حتی وقتی به آیات خوب می‌نگریم و در آن‌ها تفکر می‌کنیم، وقوع این جذب اعجاب انگیز امری محتمل است نه قطعی؛ اما هنگامی که دست به دامان محبوب امکان می‌شویم و از آستان مقدسش عون و صون می‌طلبیم و تأیید و هدایت می‌خواهیم، امید توفیق در این جذب و اخذ افزون می‌گردد: «اجْعَلْنِي يَا إِلَهِي مُنْجَذَبًا بِآيَاتِكَ»، ای خدای من، مرا منجذب به آیات قرار ده؛ «أَيُّ رَبِّ فَأَجْذِبْنِي بِآيَاتِكَ الْكُبْرَى»، ای پروردگار من، به آیات کبرایت جذبم نما؛ «إِلَهِي إِلَهِي... أَسْأَلُكَ... بِأَنْ تَجْعَلَنِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ مُنْجَذَبًا بِآيَاتِكَ»، ای خدای من، ای خدای من، از تو می‌خواهم که در تمام احوال منجذب به آیات قرارم دهی. و حالا شاید به ذهن خطور کند که چرا مؤمنان بارگاه کبریا چنین ملتسمانه حادثه باشکوه جذب به آیات الهی را از آستانش تمنّا می‌کنند. بخش‌های بعدی همین مبحث پاسخی جانانه به این پرسش می‌دهند، اما عجالتاً به این چند فقره دل می‌سپریم: اول این که مؤمنان آستان الهی قطعاً در زمره مخلصان هم هستند، و این است

قضاوت دعاگونه جمال ابهی در مورد این مخلصان درگاهش «سُبْحَانَكَ يَا مَنْ... بَيَانِكَ انْجَذَبَ الْمُخْلِصُونَ»، پاک و منزهی تو ای کسی که به بیانت مخلصان جذب شدند. سپس بنگرید نتیجه این انجذاب را: «أَيُّ رَبِّ... اجْذِبْنِي بِبَدَائِعِ آيَاتِكَ عَلَى شَأْنٍ لَا تَمْنَعُنِي شُئُونَاتُ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَيْكَ وَالِاسْتِقَامَةَ عَلَى أَمْرِكَ»، ای پروردگار من، به بدایع آیات چنان جذبم کن که شئونات دنیا و آنچه در آن است از توجه به تو و استقامت بر امر تو بازماند. و این همان رسوخ در امرالله و وفا به میثاق الله است که در فقراتی دیگر این گونه نتیجه جذب آیات برآورد شده است «أَذْكَرُ مِنْ أَقْبَلِ إِلَيْكَ... لِيَأْخُذَهُ جَذْبُ الْآيَاتِ عَلَى شَأْنٍ يَكُونُ رَاسِحًا فِي أَمْرِ اللَّهِ وَحَبِّهِ إِنَّ هَذَا مَقَامُ كَرِيمٍ»، یادآور کسی را که به تو اقبال کرد تا جذب آیات چنان اخذش نماید که در امر الهی و مَحَبَّتِ مظهر ربّانی ثابت و راسخ باشد، همانا این است مقام کریم؛ و نیز «نَسْتَلُ اللَّهَ بِأَنْ... يَأْخُذَكَ جَذْبُ نِعْمَاتِ قَلَمِي الْأَعْلَى عَلَى شَأْنٍ تَطَّلِعُ مِنْ أَفْقِ قَلْبِكَ شَمْسَ الْوَفَاءِ بِاسْمِي الْأَبْهِيِّ» از خدا می خواهم که جذب نعمات قلم اعلایم اخذت کند تا از افق قلبت خورشید وفا به نام ابهیم طلوع نماید. آیا بریدن از «شئونات دنیا و آنچه در آن است» کار آسانی است؟ آیا طلوع خورشید وفا در قلب حادثه ناچیزی است؟ آن هم در سرزمین بلازده ای چون ایران؟ خیر، و به همین دلیل است که این کار فقط و فقط از فرایند انجذاب به بدایع آیات الهی ممکن و میسر می شود. آیا به سبب همین جذب آیات نبوده است که احبای نازنین این سرزمین در دل طوفان بلایا و بوران رزایا، توانسته اند نه تنها بر امر جمال اقدس ابهی استقامت بورزند، بلکه چراغ هدایتی شوند برای گمگشتگان وادی ضلالت و هوی؟ آری، گویی ندای همین عارفان دل رفته و عاشقان جانباخته است که از هفت گنبد گردون به گوش می رسد که «إِلَهِي تَرَانِي... مُنْجَذِبًا بِآيَاتِكَ»، مرا می بینی ای خدای من که منجذب به آیات هستم، و همچون همه دیگر عاشقان مظهر الهی، همچون سالکان افق های متعالی، مطیع این فرمان مظهر رحمانم که «إِذَا أَخَذَكَ جَذْبُ الْآيَاتِ عَمَّا نُزِّلَ مِنْ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ، وَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْقُدْسِ قُلْ أَيُّ رَبِّ أَشْهَدُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ كُنْتَ فِي عُلُوِّ الْجَلَالِ وَلَا تَزَالُ تَكُونُ فِي سُمُو الْعِظَمَةِ وَالْإِجْلَالِ»، هنگامی که جذب آیات نازل از نزد مالک اسماء و صفات اخذت کرد، روی به سوی این جایگاه

پاکیزه نما و بگو "ای پروردگارم، گواهی می‌دهم که تو خدایی و نیست خدایی جز تو، از آغاز در علو جلال خود بوده‌ای و تا پایان نیز در سمو عظمت و اجلال خود خواهی بود.

ب) مقصد جذب، به کجا جذب می‌کند؟

بخش اول: جذب به قربانگاه:

داستان جانبازی‌های احبای دلاور ایران زمین دیگر زبان زد یار و اغیار است و البته شرح آن، درخشان و جاویدان، در سینه تاریخ نشسته است. در این مقوله مؤلمه و برای اهداف این مجموعه کافی است نگاهی به این دو فقره بیفکنیم: «یاران ایران (احبای ایران) سینه را سپر بلا ساخته‌اند و مردانه در میدان فدا تاخته (اند)»<sup>۱</sup>؛ و «در کوی جانان (ایران)... جمعی طناب دار را کمند وصل دلدار ساختند و گروهی سینه مشبک را روزن لقای جمال مبارک دیدند؛ بعضی تازیانه بر مرکب روح زدند و چابک و چالاک به منزلگه مقصود رسیدند، و دسته‌ای داغ سوزان را درمان زهر هجران یافتند و برخی از تنگنای زندان به ایوان دلگشای جانان پرواز نمودند»<sup>۲</sup>. آیا این شهادت کبری با جذائیت کلمه الله ارتباطی دارد؟ پاسخ را در فقرات زیر و تبیینات مبسوطه مربوطه خواهیم یافت.

(۱) «لَوْ يُكشِفُ الغِطاءَ لَتَفدونَ انفسَكم لِاستماعِ کَلِمَةِ التي يَخْرُجُ من فمِ المَحبوبِ.» (آثار قلم‌اعلی ۶، ص ۵۰)

(۲) «الَّذین استشهدوا فی سبیلک... اخذهم جذب آیاتک علی شأن ما منعهم ما فی الدنیا عن التَّقرُّبِ الیک.» (آثار قلم‌اعلی ۲، ص ۹۳)

(۳) «بِهَا (الکَلِمَةُ) سَرَعَ المُخْلِصُونَ إِلی مَقَرِّ الفِداءِ وَأَنفَقُوا أرواحَهُم وَأَجسادَهُم فی سبیلک.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۲، فقره ۶۹)

(۴) «بِهَا (الکَلِمَةُ) سَرَعَ المَقَرَّبُونَ إِلی مَقَرِّ الفِداءِ.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله ۳، بند ۸۷)

(۵) «طوبی لک و لایبک الذی... اخذه جذب آیاتی علی شان فدی روحه فی سبیلی.» (آثار قلم‌اعلی ۲، ص ۱۹)

<sup>۱</sup> پیام ژانویه ۱۹۸۵ - جزوه دستخط‌های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۵۹.

<sup>۲</sup> همان.



۶) «الَّذِينَ اجْتَدَبَهُمْ بَيِّنَاتُ الْأَحْلَى... قَصَدُوا الدَّرْوَةَ الْعُلْيَا مَقَرَّ الشَّهَادَةِ الْكُبْرَى.» (ادعیه مبارکه حضرت بهاءالله<sup>۲</sup>، فقره ۱۰۸)

۷) «اگر اراده فرماید، از صریر قلم اعلی من فی الارض را جذب نماید و به مقرّ فدا فرستد.» (آیات الهی<sup>۲</sup>، ص ۳۲۶)

مظهر کبریا با لحن دعا سخن می گوید و پرده از یک راز بزرگ بر می دارد؛ رازی که چندان آسان به درک آدمیان نمی آید؛ اما اثرات آن بارز و شاخص و عیان، صفحات تاریخ امر یزدان را زینت داده است: ای خدا «الَّذِينَ اجْتَدَبَهُمْ بَيِّنَاتُ الْأَحْلَى... قَصَدُوا الدَّرْوَةَ الْعُلْيَا مَقَرَّ الشَّهَادَةِ الْكُبْرَى»، کسانی که بیان شیرینت جذبتشان نمود، قصد اعلی قلّه هستی نمودند و به مقرّ شهادت کبری جهیدند. احساس حلاوت بیان الهی امری قلبی و درونی است، اما ثمره برجسته آن در برابر دیدگان عالمیان رخ می دهد، یعنی جانبازی در میدان قربانی. آیا شهدای شورانگیز ایران زمین همین حلاوت را چشیده بودند؟ به یقین آری، چون چیز دیگری چنین سریع و آسان بزرگ مردان و شیرزان را به میدان جانبازی نمی فرستد. و عکس قضیه هم صحیح است: ای خدا «الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِك... اخذهم جذب آیتک علی شأن ما منعهم ما فی الدنیا عن التّقرب الیک»، کسانی که طلب شهادت در راه تو کردند، جذب آیت چنان اخذشان کرد که آنچه در عالم است از تقرب به تو منعشان نمود. پس این جذب آیت بوده است که آن دلاوران را به میدان قربانی کشیده است. آیا کلام الهی حقیقتاً چنین قدرت جاذبه ای دارد؟ آیا تمامی شهیدان بی شمار تاریخ امر بدیع مجذوب کلام الله بوده اند؟ چه بوده اند و چه نه، راز بزرگ در این فقره مبارکه نهفته است: «لَوْ يُكشَفُ الْغِطَاءُ لَتَفْدُونَ انْفُسَكُمْ لِاسْتِمَاعِ كَلِمَةِ اللَّهِ الَّتِي يَخْرُجُ مِنْهَا الْمَحْبُوبُ»، اگر پرده برافتد، قطعاً خود را برای استماع کلمه ای که از فم محبوب خارج می شود، فدا خواهید کرد. و حالا که فقط استماع یک کلمه چنین می کند، بیندیشید که اجرای این فرمان مولای عالمیان چه خواهد کرد «أَتَلُوا آيَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ»<sup>۱</sup>، آیات الهی را در هر صبح گاه و شامگاه بخوانید و در نظر بگیرید که قیام به اجرای شروط درونی ادراک که در مبحث ۴۱۲۱۶ مفصلاً مطرح شده است، چه خواهد

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۹.

کرد. آری «بِهَا (الْكَلِمَةَ) سَرَعَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ وَأَنْفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ»، به واسطه کلمه الله، مخلصان به مقرّ فدا شتافتند و ارواح و اجسادشان را انفاق نمودند، و یا «بِهَا (الْكَلِمَةَ) سَرَعَ الْمُقَرَّبُونَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ»، در اثر کلمه الله، مقربان به جایگاه جانبازی تاختند. جالا معلوم می شود که شهدای ایران زمین، اعم از دهقان طف برجین تا دخترک خانه نشین، همه و همه در زمره مخلصان و مقربان بوده اند، گرچه به ظاهر چنین نمودی نداشته اند؛ آری، هم آنان، در زمره کسانی بودند که «جان باخته و تنگی زندان دیده و تالان و تاراج گشته و به دربدری و آوارگی»<sup>۱</sup> افتادند.

تازه این که چیزی نیست، قدرت جاذبه شهادت زای کلمه الله بسیار فراتر از این موارد است: «اگر اراده فرماید، از صریر قلم اعلی من فی الارض را جذب نماید و به مقرّ فدا فرستد»؛ و این، قدرت جاذبه فقط صریر قلم اعلی است، وای به فوران حقایق آن و جریان بدایع آن که چه خواهد کرد؟ خوب است که این فرایند نیرومند کنترل می شود و به اراده و مشیت حضرت احدیت سامان می یابد و الا تمامی مردمان جهان یک سره به «مقرّ فدا» می شتافتند و آنگاه برنامه تکاملی جمال ابهی برای نوع انسان در این سیاره بی سامان به هم می خورد. و در نهایت ببینیم این فرایند فوق بشری در منظر محبوب ابهایی از چه قدر و منزلتی برخوردار است؛ نکته ای که آن را از ندای مظهر کبریا خطاب به یکی از بندگانش در می یابیم: «طوبی لك و لایك الذی... اخذه جذب آیاتی علی شان فدی روحه فی سبیلی»، خوشا به حال تو و به حال پدرت که جذب آیاتم چنان اخذش کرد که روحش را در راهم فدا نمود. آری، دیگر بار طنین طرب زای طوبا را می شنویم، پدیده روحیه ای که از عوالم علوی نشأت می گیرد و تا اعماق روح انسانی نفوذ می کند و آن هم در این جا برای چه کسی؟ برای کسی که روحش را و نه فقط جسمش را، در راه جمال ابهی فدا نمود، و چرا نمود؟ چون جذب آیات آن حضرت به شدت اخذش کرد.

بخش دوم: جذب به مظهر الهی:

تحت تأثیر جاذبه کلمه الله وقوع انقطاع و نیز جذب به قربانگاه را مطالعه نمودیم و اکنون حوزه برجسته دیگری از این فرایند فرخنده را به مطالعه می نشینیم و آن جذب به مظهر

<sup>۱</sup> پیام ژانویه ۱۹۸۵ - جزوه دستخط های معهد اعلی، جلد دوم، ص ۶۲.

امرا لله است. مظهر امر الهی که از لحاظ ظاهری همچون انسان‌های دیگر است، پس او چه چیزی داراست که ابتدا به قلوب و ارواح خلق خدا گسست و انقطاع القاء می‌نماید و بعد هم آنان را به سوی مظهر امرالله می‌کشاند؟ این چه نیروی جاذبهٔ عجیبه‌ای است و از کجا نشأت می‌گیرد و در چه منبعی محافظت می‌شود؟ پاسخ به این اسئله را در فقرات دقیقه زیر و نیز تبیینات مبسوطهٔ مربوطه جستجو می‌کنیم.

(۱) «ان یا قلم القدم ذکر الامم باسمی الاعظم لیجذبهم البیان الی الله ربهم الرحمن.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۵، ص ۹۱)

(۲) «تلك آیات الكتاب... بها تنجذب افئدة المقبلین الی المنظر الاکبر المقام الّذی فیہ استوی مالک القدر بسطان مبین.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۱۵۰، ص ۳۰۳)

(۳) «کذلک انزلنا لک الآیات و ارسلناها الیک فضلاً من لدنا لیجذبک الی مقام محمود.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۱۲۰، ص ۲۷۳)

(۴) «هذا کتابٌ من لدنا الی من فی السموات و الارضین لتجذبهم آیات مالک الاسماء و الصفات الی مطلع انوار وجه ربهم العزیز الحمید.» (آثار قلم اعلیٰ ۱، فقره ۵۱، ص ۲۰۱)

(۵) «أی ربّ لا تدع عبادک بأنفسهم فأجذبهم بآیاتک الی مطلع وحیک و مشرق إلهامک و مخزن علمک.» (مجموعهٔ ادکار، بند ۷۲)

(۶) «کذلک نزلنا الآیات لتجذبکم الی مطلع الأنوار و تعرفون ما اراد ربکم العلیم الحکیم.» (نداء رب الجنود، ص ۱۲)

(۷) «ارجع الی آثار الله و رحمته لعلها تجذبک الی افق العزة.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۵)

(۸) «أتل آیات ربک أنّها تجذبک الی مقام نادى فیہ المناد.» (آثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۱۶۵)

(۹) «أن اقرئوا آیات الله بالحن الفطرة، لعمری انها تجذبکم الی مقام کریم.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۴)

- (١٠) «ان اقرء ما انزله الرحمن بالروح و الريحان، انه يجذبك الى مقام محمود، كذلك يذكرك قلم المظلوم فى هذ الحصن الممنوع.» (قلم اعلى ٧، ص ٢٦٠)
- (١١) «أَنَّ اقْرَأَ كِتَابَ رَبِّكَ إِنَّهُ يَجْذُبُكَ إِلَى مَقَامٍ لَا تَرَى فِيهِ إِلَّا أَنْوَارَ الْوَجْهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ صَادِقٍ بَصِيرٍ.» (لثالى الحكمة ٣، فقرة ٩٣)
- (١٢) «هذا كتاب من لدنا الى عبيد من العباد ليجذبه الى مقرّ القرب و القدس و اللقاء و يسقيه الرحيق المختوم الذى فك ختامه باسم الله المهيمن العزيز القيوم لعل يدع الدنيا و يتوجه الى الافق الاعلى.» (جمال ابهى، لثالى الحكمة ٢، بند ٣٦، ص ١٠٨)
- (١٣) «اتلّ عليهم آياتِ ربِّك لعلّ تجذبهم الى مشرق الوحي و تجعلهم من الراسخين.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٥٥، ص ٢٠٧)
- (١٤) «هذا كتابٌ من لدن مالك الاسماء الى الذى تمسك بعروة الابهى و اقبل الى الله فاطر الارض و السماء لتجذبه كلمات ربه الى المقام الذى كان فى أم الكتاب بالحق محموداً.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٥٨، ص ٢١١)
- (١٥) «ان اذكروا ربكم بين عبادى لعل يعرفون بارئهم و تجذبهم آثار الحق الى منظر اسمه العظيم.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٨٩، ص ٢٤٣)
- (١٦) «تغمّس فى بحور الكلمات لتجد لثالى العلم و الحكمة انها تجذبك الى مقرّ كان فى الكتاب مسطوراً.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ١٦٩، ص ٣٢٢)
- (١٧) «يا عندليب لثالى حكمت و بيان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلى ظاهر فرموديم كه مظاهر عدل و انصاف را به ذروه عليا جذب فرمايد.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ١٣)
- (١٨) «اى كريم ندای رحمانى را از قلم روحانى بلسان پارسی بشنو لعمري انه يجذبك الى مقام لا ترى فى الملك الا تجليات هذا الامر الذى اشرق من افق الطاف ربك العليم الحكيم.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ١٦٩)
- (١٩) «كذلك جال قلم الرحمن فى مضمار الحكمة و البيان ليجذبكم الى مقام لا يرى فيه الا آيات الله مُظهر البيّنات.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ١٠٤)

۲۰) «یا قلمی تحرّک علی ذکر من اقبل الی الله و وجد نفحات القمیص اذ تزوّعت بین العالمین، لیجذبه بیان الرّحمن الی مقام جعله الله مقدّساً عن ذکر کلّ ذاکر علیم.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۲۰۰)

۲۱) «هذا کتاب من لدنا الی من علی الارض لیجذبهم الی افق منه اشرفت الانوار و یذکرهم بما نزل من القلم الاعلی فی الزّبر والالواح.» (آثار قلم اعلی ۲، ص ۶۶)

۲۲) «قل لك الحمد يا ربّ الأرباب بما... جذبتنی حرارة الكلمة الّتی ظهرت من فم إرادتك إلی مطلع وحیک و مشرق أمرک إلی أن أخذتني بوارق أنوار وجهک.» (نفحات الرّحمن، ص ۲۵)

۲۳) «بها (کلمتک) انجذبت الکائنات إلی مطلع وحیک و الممكنات إلی مشرق فضلك.» (نفحات الرّحمن، ص ۳۰)

۲۴) «أسئلك بنا رکلمتک الّتی بها انجذب المخلصون إلی أفق وحیک و سرع المقربون إلی مشرق إلهامک بأن تقدّر لأحبّائك ما ینفعهم فی الدّنيا و الآخرة.» (نفحات الرّحمن، ص ۱۲۶)

۲۵) «أی ربّ لا تدعهم (بریتک) بأنفسهم لآتهم عبادک و خلقتک؛ فاجذبهم بالكلمة العلیا إلی مطلع أسمائک الحسنی و مخزن صفاتک العلیا.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۶)

۲۶) «کتاب انزله الرّحمن لمن فی الامکان لیجذبهم البیان الی افق اشرق منه نیر الظهور فی هذا الیوم المبارک العزیز البدیع.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۸۱)

۲۷) «اسئلك یا مولی العالم بالنون و القلم و اسرار اسمک الاعظم ان تجذب افئدة عبادک من نفحات بیانک الی الدّروة العلیا و مشرق آیاتک.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۹۸)

این بار به قصد اختصار، تبیین مبسوطه خود را به نحو فشرده تری اجرا می‌کنیم، یا به عبارت دیگر از تبیین مُلخّص استفاده می‌نماییم؛ یعنی در تمام فقرات فوق، صرفاً رابطه میان کلمه الله، قوه جاذبه آن، و مظهر رحمن را تعقیب می‌کنیم. خوانندگان گرامی خود می‌توانند سایر اطلاعات موجود در فقرات را هم ملحوظ بدارند و یا تبیینات مبسوطه‌ای

بنویسند که مانند موارد موجود در مباحث دیگر، تمام این اطلاعات را نیز در بر داشته باشد. سیر تعقیب رابطه فوق به ترتیب شماره فقرات است. موارد گریچه مضمون بخشی از فقرات هستند، اما برای تشخیص لازم در گیومه ذکر می‌گردند.

«بیان نازل از قلم قدم جذب می‌کند به خداوند، پروردگار رحمن»، «آیات کتاب جذب می‌نماید به مقامی که مالک قدر به سلطان مبین مستوی است»، «آیات جذب می‌نماید به مقام محمود»، «کتاب نازل از نزد حق می‌رباید به مطلع انوار، وجه پروردگار»، «آیات جذب می‌کند به مطلع وحی و مشرق الهام و مخزن علم»، «آیات جذب می‌نماید به مطلع انوار»، «آثار الهی می‌رباید به افق عزت»، «آیات پروردگار جذب می‌کند به مقامی که منادی در آن ندا کرد»، «آیات الله جذب می‌نماید به مقام کریم»، «آنچه خداوند رحمن نازل کرد می‌رباید به مقام محمود»، «کتاب پروردگار می‌رباید به مقامی که در آن جز انوار وجه دیده نمی‌شود»، «کتاب نازل از نزد حق می‌کشاند به مقر قرب و قدس و لقاء»، «آیات پروردگار جذب می‌کند به مشرق وحی»، «کتاب نازل از نزد مالک اسماء جذب می‌نماید به مقامی که به حق و راستی در ام‌الکتاب محمود است»، «آثار حق می‌رباید به منظر اسم عظیم الهی»، «کلمات الهی می‌کشاند به مقری که در کتاب نوشته شده است»، «بیان الهی جذب می‌کند به ذروه علیا»، «ندای رحمانی جذب می‌نماید به مقامی که نمی‌بینی در ملک غیر از تجلیات این امر»، «بیان صادر از قلم اعلی می‌رباید به مقامی که در آن جز آیات الهی دیده نمی‌شود»، «بیان رحمن می‌کشاند به مقامی که خداوند آن را مقدس از ذکر هر ذاکری قرار داد»، «کتاب صادر از نزد جمال مبارک جذب می‌کند به افقی که انوار از آن اشراق نمود»، «کلمه صادر از فم اراده جمال ابهی جذب می‌نماید به مطلع وحی و مشرق امر»، «کلمه الهی می‌رباید به مطلع وحی و مشرق فضل»، «کلمه الهی می‌کشاند به افق وحی و مشرق الهام»، «کلمه علیا جذب می‌کند به مطلع اسماء حسنی و مخزن صفات علیا»، «کتاب نازل از نزد خداوند رحمن جذب می‌نماید به افقی که از آن خورشید ظهور اشراق نمود»، و سر انجام «نفحات بیان می‌رباید به ذروه علیا و مشرق آیات الهی». آیا این عبارات زیبای روح افزای خداوند، پروردگار رحمن»، مقامی که مالک قدر به سلطان مبین مستوی است»، مقام محمود»،

مطلع انوار، وجه پروردگار»، مطلع وحی و مشرق الهام و مخزن علم»، مطلع انوار»، افق عزت»، مقامی که منادی در آن ندا کرد»، مقام کریم»، مقام محمود»، مقامی که در آن جز انوار وجه دیده نمی‌شود»، مفرق قرب و قدس و لقاء»، مشرق وحی»، مقامی که به حق و راستی در ام‌الکتاب محمود است»، منظر اسم عظیم الهی»، مقوری که در کتاب نوشته شده است»، ذرّوه علیا»، مقامی که نمی‌بینی در ملک غیر از تجلیات این امر»، مقامی که در آن جز آیات الهی دیده نمی‌شود»، مقامی که خداوند آن را مقدس از ذکر هر ذاکری قرار داد»، افقی که انوار از آن اشراق نمود»، مطلع وحی و مشرق امر»، مطلع وحی و مشرق فضل»، افق وحی و مشرق الهام»، مطلع اسماء حسنی و مخزن صفات علیا»، افقی که از آن خورشید ظهور اشراق نمود»، ذرّوه علیا و مشرق آیات الهی»، حقیقتی و شخصیتی به جز حضرت بهاء‌الله مظهر کلی الهی برای این دور بدیع است؟ و آیا دیگر تردیدی نسبت به این حقیقت والا موجود است که کلمة‌الله العلیا یگانه وسیله و محمل و مسیر و عامل و فاعلی است که قطعا و حتما ذهن و روح هر انسانی را به سمت مظهر اعظم ابهایی جذب می‌کند؟ آیا حالا دیگر معلوم و مشخص گشته است که معرفت آیات شرط ضروری و اجتناب‌ناپذیر حصول معرفت مظهریت است؟

بخش سوّم: جذب به ملکوت ابهی:

به جنبه دیگری از جذب کلمة‌الله رسیده‌ایم؛ جنبه‌ای بس حیرت انگیز. این بار جذب آیات‌الله قلوب مؤمنین و مخلصین را به ملکوت برین می‌رباید و این در حالی است که آنان هنوز خاک نشین و اسیر ضوابط سیاره زمینند. شاید این ربایش روح افزا با معیارهای علمی و فلسفی حاصل از تفکرات و تصورات آدمیان سازگار نباشد؛ اما این امری طبیعی است؛ زیرا کلمة‌الله و قوای مکنونه مخصوصه‌اش صادر از عوالم علیا است، در حالی که اذهان و افهام مردمان ثمره تعامل با شرایط زیستی این دنیا است. اما اذهان و قلوب مؤمنان را هیچ شک و شبهه‌ای نسبت به حقانیت این پدیده عجیبه نیست؛ زیرا آنان قبل از هر چیز دیگر کلام الهی را منبع و مصدر حقیقت می‌دانند. به هر حال، اکنون سمع و بصر و ذهن و روح خود را به مضامین فقرات دقیقه ذیل می‌سپاریم تا نور یقین نسبت به

این حقیقت برترین هر چه بیشتر و عمیق تر در دل و جانمان نفوذ نماید و معنا و تصویر برتری از حقیقت حیات بر رویمان بگشاید.

(۱) «أَنْ أَكْتُبَ آيَاتِ رَبِّكَ ثُمَّ اقْرَأْهَا لِتُجْذِبَكَ إِلَىٰ مَلَكُوتِي وَتَرَىٰ مَا مَنَعَتْ عَنْهُ أَبْصَارُ الَّذِينَ

غَفَلُوا مِنْ هَذَا الذِّكْرِ الْحَكِيمِ.» (آثار قلم اعلى ۶، ص ۱۱)

(۲) «أَيُّ رَبِّ فَأَجْذِبُهُمْ (مؤمنين) بِكَلِمَتِكَ الْعُلْيَا إِلَىٰ أَفْقِكَ الْأَعْلَى.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ۳، بند ۹۳)

(۳) اراده آنکه به کلمات عالیات نفوس را به افق اعلى جذب نمائیم.» (آیات الهی ۱، ص ۱۶)

(۴) «أَنَا نَذَكُرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مَنْ سُمِّيَ بِأَقَا بِالَا لِيَجْذِبَهُ بَيَانُ الرَّحْمَنِ إِلَىٰ الْأَفْقِ الْأَعْلَى.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۱۷۲)

(۵) «أَجْذِبُهُم (العشاق) يَا إِلَهِي بِكَلِمَتِكَ الْعُلْيَا إِلَىٰ الْأَفْقِ الْأَعْلَى عَلَىٰ شَأْنٍ لَا تُخَوِّفُهُمْ سَطْوَةُ الْوَرَىٰ وَلَا يَمْنَعُهُمْ إِغْضَاءُ الْعُلَمَاءِ.» (نفحات الرحمن، ص ۱۸۹)

(۶) «أَنْ أَكْتُبَ آيَاتِ رَبِّكَ ثُمَّ اقْرَأْهَا لِتُجْذِبَكَ إِلَىٰ مَلَكُوتِي وَتَرَىٰ مَا مَنَعَتْ عَنْهُ أَبْصَارُ الَّذِينَ غَفَلُوا مِنْ هَذَا الذِّكْرِ الْحَكِيمِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۱۶۷، ص ۳۲۰- آثار قلم اعلى ۶، ص ۱۱)

(۷) «تَاللَّهِ لَوْ يَسْمَعُونَ صَرِيرَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى لِيَأْخُذَنَّهُمْ جَذْبُ اللَّهِ عَلَىٰ شَأْنٍ يَضِيعَنَّ الْمَلِكُ عَنْ وَرَائِهِمْ وَيُقْبَلَنَّ إِلَىٰ الْمَلَكُوتِ.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۶۴- آثار قلم اعلى ۶، ص ۸)

(۸) «إِنَّهَا (آيَاتُ الرَّحْمَنِ) تَجْذِبُ الْقُلُوبَ الصَّافِيَةَ إِلَىٰ الْعَوَالِمِ الرُّوحَانِيَةِ الَّتِي لَا تُعْبَرُ بِالْعِبَارَةِ وَلَا تُشَارُ بِالْإِشَارَةِ.» (كتاب مستطاب اقدس، بند ۱۱۶)

(۹) «طُوبَىٰ لِمَنْ... أَخَذَهُ جَذْبُ بَيَانِكَ وَأَدْخَلَهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى مَقَامِ الْمَكَاشِفَةِ وَالْمَشَاهِدَةِ، أَمَامَ عَرْشِ عَظَمَتِكَ.» (الواح نازل بعد از کتاب اقدس، ص ۶۶)

(۱۰) «أَنَا فِي السَّجْنِ نَذَكُرُ أَحِبَّائِنَا لِتُجْذِبَهُمْ نَفْحَاتُ الْبَيَانِ إِلَىٰ مَلَكُوتِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۲۲۳، ص ۳۷۶)



(۱۱) «اذا مَرَّتْ عليك نسماتُ الوحي و أخذَكَ جذبُ البيانِ الى ملكوتِ ربِّكَ الرَّحمنِ اذاً يَظْهَرُ لك ما أَرَدْتَ و تَرى قَدْرَةَ الله و عَلمَهُ على الخلائقِ اجمعين.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۷۶، ص ۲۲۹)

سخن را از یک حقیقت کلی و قطعی آغاز می‌نماییم و آن این که «انها (آیات الرحمن) تجذبُ القلوبَ الصّافیةَ الى العوالمِ الروحانية التي لا تُعَبَّرُ بالعبارة و لا تُشارُ بالاشارة»، آیات رحمن قلوب صافیة را به عوالم روحانیة جذب می‌کند، عوالمی که به عبارت نمی‌آیند و در اشارت نمی‌گنجند. آری، این عالم عنصری با همه خوشه‌ها و ابرخوشه‌های کهکشانش، با تمام سیاه‌چاله‌های رازآمیز و انرژی سیاه اسرارآمیزش، فقط یکی از عوالم الهی است؛ حقیقتی که نظریه‌پردازان مدرن فضا و زمان، به تازگی از آن به نام "دنیاهای موازی" یاد می‌کنند. ادراک و احساس این عوالم روحانی آن قدر مهم و حیاتی است که هر فرد مؤمن به جمال ابهایی، در تمام طول زندگی ایمانش، حد اکثر ۲۰۰۷۵ مرتبه وجود آن و حضور در آن را تکرار می‌کند! «أی ربِّ فَاجْعَلْ صلاتی کوثرَ الحیوانِ لیبقی به ذاتی بدوام سلطنتک و یدُکْرکَ فی کُلِّ عالمٍ منِ عوالمک»<sup>۱</sup>، ای پروردگار من، نمازم را کوثر زندگی قرار بده، تا ذاتم (روحم) به دوام سلطنت باقی بماند و در هر عالمی از عالم‌هایت، به ذکر و ثنای تو بپردازد. اما تفاوت در این است که مظهر الهی آن عوالم را «روحانی» قلمداد می‌نماید و امکان تعبیر و توصیفشان را مردود می‌شمارد؛ در حالی که دانشمندان این «دنیاهای» را مادی تصور می‌کنند و شب و روز می‌کوشند درکی بهتر از آنها به دست آورند؛ و شگفت این که آیات الهی قلوب صافی را به همین عوامل روحانی جذب می‌کند.

یکی از این عوالم روحانی، ملکوت ابهایی است؛ عرصه‌ای لایتناهی که حَقانیت و حقیقتش هوش از سر عارفانش می‌ریاید و شاید به همین سبب است که عشق و مَحَبَّت مظهر ربوبی، از درون زندان قلعه عکا احبایش را این‌گونه یاد می‌نماید: «أنا فی السّجن نذکرُ احبائنا لِتَجذبَهُم نَفحاتُ البیانِ الى ملکوتِ ربِّهم العزیزِ الکریم»، ما در زندان احبایمان را ذکر می‌کنیم تا نَفحات بیان به ملکوت پروردگار عزیز و کریمشان جذبشان

<sup>۱</sup> ادعیه حضرت محبوب، ص ۷۲.

نماید. بیان الهی روایح طیبه دارد و این روایح قوه جاذبه دارند؛ آن چنان که می‌توانند بندگان الهی را مستقیماً از این عالم عنصری برکنند و به ملکوت روحانی دراندازند. مؤمنان و بیانات هر دو در زمینند، اما ثمره تعامل صحیحشان سر از ملکوت برین در می‌آورد. این حقیقت حماسی در مورد یکی از بندگان جمال الهی تصریح می‌شود: «إِنَّا نَذْكُرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مَنْ سُمِّيَ بِآقَا بَالَا لِيَجْذِبَهُ بَيَانُ الرَّحْمَنِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى»، ما در این مقام کسی را که آقا بالا نامیده شده است یاد می‌کنیم تا جاذبه بیان خداوند رحمن به افق اعلی جذبش نماید و در جمیع احوال او را به خود نزدیک کند. افق اعلی بخشی از همان ملکوت ابهی است و این جذب بیان است که این بنده باایمان را به افق اعلی می‌رباید. و اکنون به مدد افاضات و توضیحات قلم اعلی، باز هم درک روشن‌تری از این جذب اعجاب انگیز حاصل می‌کنیم. خطاب جمال ابهایی به یکی دیگر از بندگانش است که: «إِذَا مَرَّتْ عَلَيْكَ نَسَمَاتُ الْوَحْيِ وَأَخَذَكَ جَذْبُ الْبَيَانِ إِلَى مَلَكُوتِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ إِذَا يَظْهَرُ لَكَ مَا أَرَدْتَ وَتَرَى قُدْرَةَ اللَّهِ وَعِلْمَهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ»، هنگامی که نسیم‌های وحی بر تو مرور نمود و جذب بیان به سوی ملکوت رحمن گسیلت داشت، آن گاه آنچه را که اراده کرده‌ای بر تو ظاهر خواهد شد و به چشم خود احاطه قدرت خداوند و علم او را بر تمامی مخلوقات خواهی دید. چه حادثه شورانگیزی، هر کس اندکی ایمان به حقانیت کلمه رحمن داشته باشد از شنیدنش به وجد می‌آید و البته بلافاصله این سؤال به ذهنش خطور می‌کند که آیا من هم به این فیوضات و عنایات فائز خواهم شد؟ گرچه هر کسی خودش باید با توجه به میزان وفاداریش به عهد و میثاق الهی به این سؤال پاسخ گوید، اما ما از بابت سالکان سربلند و عارفان هوشمندمان خیالمان راحت است و مطمئنیم که آنان به این فیض بی‌پایان نائل خواهند شد، خواهیم دید. یکی از عواملی که این یقین را در قلبمان القاء می‌کند، این ادعیه عظیمه است که از قلم مظهر قدم در این زمینه صادر شده است: «أَيُّ رَبِّ فَاجْذِبْهُمْ (مُؤْمِنِينَ) بِكَلِمَتِكَ الْعُلْيَا إِلَى أَفْقِكَ الْأَعْلَى»، ای پروردگار من، مؤمنینت را به کلمه علیایت به افق اعلایت جذب کن؛ و نیز «أَجْذِبْهُمْ (العشاق) يَا إِلَهِي بِكَلِمَتِكَ الْعُلْيَا إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى عَلَى شَأْنٍ لَا تُخَوِّفُهُمْ سَطْوَةَ الْوَرَى وَلَا يَمْنَعُهُمْ إِغْضَاءُ الْعُلَمَاءِ»، ای خدای من، عاشقانت را به کلمه علیایت آنچنان به افق اعلایت بکشان که

نه قدرت خلاق مرعوبشان سازد و نه چشم‌پوشی علما ممنوعشان دارد. قطعاً این ادعیه استثنایی شامل حال جمیع مؤمنین، در هر زمان و زمین، بخصوص سالکان افق‌های برین می‌گردد و آنان را در عین گرفتاری به هجمات مردمان و چشم‌پوشی و بی‌اعتنایی عالمان، در اعلیٰ افق ملکوت ابهی جای می‌دهد، فرایندی که روحانی است و با معیارهای جاری مادی و علوم رایج بشری قابل تعبیر و اشاره نیست.

و اکنون لطف و مرحمت مظهر بی‌چون، باز هم می‌کوشد توجه جمع مؤمنان و خیل تابعانش را به اهمیت این جذب و کشش کارساز جلب نماید. اول از جمله، به یکی از آنان فرمان می‌دهد که: «أَنْ اَكْتُبَ آيَاتِ رَبِّكَ ثُمَّ اَقْرَأْهَا لِتَجْذِبَكَ الِىٰ مَلَكُوتِىٰ وَ تَرَىٰ مَا مُنِعَتْ عَنْهُ اَبْصَارُ الَّذِىْنَ غَفَلُوْا مِنْ هٰذَا الَّذِىْكَرِ الْحَكِيْمِ»، هان بنویس آیات پروردگارت را سپس بخوان آن‌ها را تا جذبت کند به ملکوتم و ببینی آنچه را که دیدگان غافلان از این ذکر حکیم از آن منع شد. دوم در این زمینه ذات احدیه را شاهد می‌آورد که «تَاللّٰهِ لَوْ يَسْمَعُوْنَ صريرَ القلمِ الِاعلىٰ لَيَاْخُذْنَہُمْ جَذْبُ اللّٰهِ عَلٰى شَأْنِ يَضِيعَنَّ الْمَلِكَ عَنْ وِرَائِہِمُ وَ يُقْبَلْنَ الِى الْمَلَكُوتِ»، به خداوند اگر بشنوند صریر قلم اعلیٰ را قطعاً جذب الهی طوری اخذشان می‌کند که ملک را رها می‌کنند و به ملکوت اقبال می‌نمایند؛ و سوم به لحنی دعاگونه نغمه طوبای خود را مترنم می‌سازد که ای خداوند، «طوبى لِمَنْ... اَخَذَهُ جَذْبُ بِيَانِكَ وَ اَدْخَلَهُ فِى الْفِرْدَوْسِ الْاَعلىٰ مَقَامِ الْمَكَاشِفَةِ وَ الْمَشَاهِدَةِ، اِمَامَ عَرْشِ عَظَمَتِكَ»، خوشا به حال کسی که جذب بیانت اخذش کرد و در فردوس اعلیٰ، جایگاه مکاشفه و مشاهده، در مقابل عرش عظمت، داخلش نمود. حال به اعجاز سخن توجهی می‌کنیم. اول این که شروط مصرحه لااقل در همین دو فقره مذکوره، برای شمول این جاذبه روحانی، اول نوشتن آیات است، دوم قرائت آن‌ها است، و سوم استماع آن‌ها است؛ سه شرط حسّی که البته زیر بنای رعایت شروط ذهنی و روحانی هستند<sup>۱</sup>. و دوم این که جذب کلمه الله همان «جذبُ الله» و یا حاصل از آن است و نتیجه تأثیرش نیز پشت‌پازدن به دنیا و ما فیها است، به قصد اقبال به ملکوت ابهی؛ و سوم این که مقام مکاشفه و مشاهده، یا مقابل عرش عظمت ابهایی، همان فردوس اعلیٰ است. و چهارم این که علی

<sup>۱</sup> به مبحث ۴۱۲۱۶ مراجعه شود.

رغم وصول مؤمن مطیع به مقام مکاشفه و مشاهده، باز هم امواج طوبای طربناک او را فرامی‌گیرد و این دیگر عنایت فوق عنایت یا نور علی نور است.

بخش چهارم: جذب به خداوند:

داستان دلنشین جذب کلمة الله همچنان ادامه دارد و این بار دامنه این جذب و ربایش، عالی‌ترین مفهوم ممکن در کل عالم آفرینش و در تمام تاریخ بشری، یعنی ذات ازلی الهی را در بر می‌گیرد. اما همان گونه که در بخش‌های قبلی اشاره رفت، هر اسم و صفت و اشاره و کنایه‌ای به ذات خداوند هستی به تمامه به مظاهر قدسی راجع می‌شود؛ زیرا «حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت (است)؛ یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرا است؛ جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهامست؛ (خداوند) غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف (است)»<sup>۱</sup> و نیز «حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود به آن مقام ممتنع و مُحال»<sup>۲</sup> است؛ «در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصویری ساقط و هر تعمقی باطل»<sup>۳</sup> است. «آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقائق و سرّ الاسرار (ذات الهی) را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه‌ای در عالم وجود است و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور، مطالع مقدّسه و حقایق کلیه و کینونات رحمانیه‌اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدّس الهیه‌اند و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر قدسیه ظاهر و باهر است؛ مانند آفتاب که در مرآت صافیة لطیفه به جمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد»<sup>۴</sup>. «جمیع این اوصاف و اسماء و محامد و نُعوت راجع به مظهر ظهور است و آنچه ماعدای او (غیر از آن) تصوّر نمائیم و تفکر کنیم اوهام محض است»<sup>۵</sup>. بنا بر آنچه ذکر شد، گرچه فقرات دقیقه زیر صراحت تامه

<sup>۱</sup> مفاوضات مبارک، بند ۳۷، ص ۱۱۰.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۱۱.

<sup>۳</sup> همان.

<sup>۴</sup> همان.

<sup>۵</sup> همان، ص ۱۱۲.

دارند که مقصد جذب آیات خالق کائنات، خداوند هستی است؛ اما در حقیقت مرجع آن‌ها کسی جز مظهر الهی، حضرت بهاءالله مَرَبِّی و مُسَلِّی نیست.

(۱) «أَنْ يَا قَلَمُ... إِسْقِ الْكَاطِمَ حَمْرَ الْآيَاتِ لِتَجْذِبَهُ إِلَى مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَ تُقَرِّبَهُ إِلَى مَقَامٍ لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْوَدُودُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۲، لوح الاحباب، ص ۶۸)

(۲) «أَتَعْجِبُونَ بَانَ جَائِكُمْ غَلَامٌ اللَّهُ عَلَى هَيْكَلٍ بَشَرٍ مِثْلِكُمْ وَيُلْقِيكُمْ مِنْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُعَلِّمُكُمْ سَبَلَ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ لِيُقَرِّبَكُمْ إِلَى جَمَالِ اللَّهِ الْمَشْعَعِ الْمَقْدَسِ الْمُنِيرِ؟» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۵۵، سورة الحج)

(۳) «هَذَا الطَّيْرُ الْمُقْطُوعَةُ الْقَوَادِمِ (حضرت بهاءالله)... يَغْرُدُ عَلَى أَفْنَانِ دُوْحَةِ الْعِلْمِ وَ التَّبْيَانِ بِمَا تَطِيرُ بِهِ أَفْنَدَةُ الْمُخْلِصِينَ إِلَى سَمَاءِ الشُّوقِ وَ الْإِنْجَذَابِ بِحَيْثُ يَرُونَ تَجَلِّيَاتِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۵)

(۴) «إِنَّ اللَّهَ يَذْكُرُ أُمَّةً مِنْ أُمَّائِهِ لِيَأْخُذَهَا جَذْبُ الْآيَاتِ وَيُقَرِّبَهَا إِلَى اللَّهِ مُظْهِرِ الْبَيِّنَاتِ.» (آثار قلم اعلى ۵، ص ۱۹)

(۵) «لَعَمْرِي إِنَّهَا (آيات الله) تَجْذِبُ الْمُخْلِصِينَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۲۰۷)

(۶) «هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدَى الرَّحْمَنِ إِلَى الَّذِينَ هُمْ أَقْبَلُوا إِلَى قِبَلَةٍ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ لِتَسْرَهُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ تَجْذِبَهُمْ إِلَى أَفْقِ الْوَحْيِ وَ تُقَرِّبَهُمْ إِلَى مَقَامٍ يَنْطِقُ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۸، لوح السحاب، ص ۱۰۵)

(۷) «أَقْرَأْ لَهُمْ آيَاتِ رَبِّكَ لِي... تَجْذِبَهُمُ الْآيَاتُ إِلَى مَقَامٍ لَا يَرُونَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهَ، مَالِكَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۳۵۹)

(۸) «أَنْكَ إِذَا فُزْتَ بِكِتَابِ رَبِّكَ أَنْ أَقْرَأَهُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ، إِنَّهُ يَجْذِبُكَ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (آثار قلم اعلى ۷، ص ۳۰۲)

(۹) «أَنْ يَا قَلَمَ الْقِدَمِ ذَكَرَ الْأَمَمَ بِاسْمِي الْأَعْظَمِ لِيَجْذِبَهُمُ الْبَيَانُ إِلَى اللَّهِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۵، ص ۹۱)

۱۰) «بها (کلمة الله) تَنجذبُ القلوبُ الى المقام الَّذی یرون قدرَةَ الله ربِّهم و ربَّ آبائهم الاولین.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۳۵، ص ۱۶۹)

۱۱) «أَنْ يَا عَبْدُ... إِنَّا أَرَدْنَا أَنْ نَسْقِيكَ مِنْ قَدَحِ الْبَيَانِ مَا يَجْذِبُكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ.» (لئالی الحكمة ۳، فقره ۵۹)

۱۲) «أَنْ اقْرَأُوا آيَاتِي بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ إِنَّهَا تَجْذِبُكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ تَجْعَلُكُمْ مُنْقَطِعِينَ عَمَّا سِوَاهُ هَذَا مَا وَعُظِّمْتُمْ بِهِ فِي الْأَلْوَاحِ وَ هَذَا اللَّوْحِ الْمُبِينِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۱۰، ص ۱۱۳)

۱۳) «هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَيْكَ لِتَجْذِبَكَ نَفْحَاتُ الْوَحْيِ إِلَى اللَّهِ الْمُهِمِّنِ الْقَيُومِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲۱۸، ص ۳۷۱)

۱۴) «أَقْرَأْ آيَاتِ اللَّهِ فِي اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ لَعَمْرِي إِنَّهَا تَجْذِبُ الْمُخْلِصِينَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۲۰۷)

۱۵) «كِتَابٌ أَنْزَلَهُ الْمَظْلُومُ وَ مَا أَرَادَ مِنْهُ إِلَّا لِيُجْذَبَ بِهِ افْتِدَاءً الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ فِي الْمَاءِ.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۱۹۰)

حال بنگريد ندای جانفزای الهی را که در این عرصه خجسته خطاب به مظهر محبوبش صادر می شود: «أَقْرَأْ لَهُمْ آيَاتِ رَبِّكَ لِيُجْذِبَهُمُ الْآيَاتُ إِلَى مَقَامِ لَا يَرُونَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهَ، مَالِكَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ»، برای آنان بخوان آیات پروردگارت را تا به مقامی جذبشان نماید که در عالم وجود جز خداوند، مالک غیب و شهود را نبینند. چه قدرت جاذبه ای و کشش و ربایش به چه مقام بی سابقه ای! و مظهر قدم از جمله به قصد همین هدف اقدام، «در قریب به یکصد جلد کتب»<sup>۱</sup>، از قلم معجز شیم خود آیات و آثار صادر و نازل نمود و در اختیار اهل عالم قرار داد و آن گاه به همین قلم این گونه خطاب فرمود: «ان يا قلم القيد ذكر الامم باسمي الاعظم ليجذبهم البيان الى الله ربهم الرحمن»، ای قلم قدم، تمامی امتها را به نام اعظم من ذکر کن تا بیان، به خداوند، پروردگار رحمانشان، جذبشان نماید. و نیز «أَنْ يَا قَلَمُ... إِسْقِ الْكَاطِمَ خَمْرَ الْآيَاتِ لِتَجْذِبَهُ إِلَى مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ وَ تُقَرِّبَهُ إِلَى مَقَامٍ لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْوَدُودُ»، ای قلم، کاظم را خمر آیات

<sup>۱</sup> حضرت ولی امرالله، مذکور در کتاب "هدایت برای امروز و فردا"، ص ۱۵۶.

بچشان تا جذبش کند به ملکوت اسماء و صفات و نزدیکش نماید به جایگاهی که در آن جز خداوند عزیز و ودود را نمی بیند.

و حالا با تکیه به اعجاز این قلم اعلیٰ، با حقایق بیشتری از این جذب و کشش والا به سوی خداوند بی همتا آشنا می شویم؛ اول این که «بِهَا (کلمة الله) تَنجَذِبُ الْقُلُوبُ الی المقام الذی یرون قدرة الله ربهم و رب آبائهم الاولین»، به واسطه کلمه الله قلوب (مؤمنان) به مقامی جذب می شود که آنان قدرت خداوند، پروردگار خود و پدران نخستینشان را مشاهده می کنند. آیا هیمنه قضیه را درک می کنیم؟ فقط جذب کلمه الله و سپس مشاهده قدرت خداوند تاریخ! دوم این که جمیع آثار این قلم معجز شیم به صورت کتاب نمودار و در اختیار است، از جمله «کتاب أنزله المظلوم و ما أراد منه الا لیجذب به افئدة العباد الی الله فی المآب»، کتابی که مظلوم (حضرت بهاء الله) آن را نازل نمود و قصدی از آن نداشت جز آن که افئدة عباد در روز بازگشت به خداوند جذب گردد. نگاه کنید حوزه جذب کلمه الله را که حتی افئدة عباد در جهان روحانی را هم در بر می گیرد؛ و نیز «هذا کتاب من لدنا الیک لتجذبک نفحات الوحی الی الله المهیمن القیوم»، این کتابی است از نزد ما به سوی تو تا نفحات الهی به سوی خداوند مهیمن قیوم جذب نماید؛ و نیز «هذا کتاب من لدی الرحمن الی الذینهم اقبلوا الی قبلة من فی السموات و الارضین لتسرهم آیات الله و تجذبهم الی افق الوحی و تقرّبهم الی مقام ینطق فیهِ کُلُّ شیء انه لا اله الا انا العزیز العلیم»، این کتابی است از نزد خداوند رحمن برای کسانی که به قبله آسمانیان و زمینیان اقبال نمودند تا آیات الهی شادمانشان کند و به افق وحی جذبشان نماید و به مقامی نزدیکشان سازد که در آن سخن هر چیزی این است "نیست خدایی جز من که عزیز و علیم هستم". آیا حیرت انگیز نیست؟ مسرور کردن و مجذوب نمودن و به چنین مقام والایی کشانیدن، کارهای بزرگی که فقط از جذب آیات الله بر می آید؟ و عاقبت ماحصل عمل کرد تمام این کتابها و این کلمهها و آیهها در این سخن شیرین مظهر کبریا به یکی از بندگانش خلاصه می گردد «أَنْ یَا عَبْدٌ... إِنْ أَرَدْنَا أَنْ نَسْقِیْكَ مِنْ فَدَحِ الْبِیَانِ مَا یَجْدُبُكَ إلی الله رَبِّكَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ»، ای بنده، ما اراده کردیم که به تو از قَدَح بیان چیزی بنوشانیم که به خداوند، پروردگار عزیز و وهاب، جذبت می کند. قَدَح بیان و جذب

به خداوند رحمن آیا اعجاب انگیز نیست؟ البته خداوندی که همان پروردگار عالم هستی؛ یعنی حضرت بهاءالله مُرَبِّی و مُسَلِّی است. اما در این عرصه مبارکه نساء موقنه هم به اندازه رجال مؤمنه سهم می برند، ملاحظه فرمایید: «إِنَّ اللَّهَ يَذْكُرُ أُمَّةً مِنْ أُمَّةٍ لِيَأْخُذَهَا جَذْبُ الْآيَاتِ وَيُقَرِّبُهَا إِلَى اللَّهِ مُظْهِرَ الْبَيِّنَاتِ»، خداوند یکی از امماتش را یاد می آورد تا جذب آیات اخذش کند و به خداوند، ظاهرکننده بیّنات، نزدیکش نماید. حادثه خجسته جذب ربطی به جنسیت ندارد، و زن و مرد نمی شناسد؛ بلکه فقط موكول به خلوص نیت و قیام به رعایت شروط حسی ذهنی روحانی مواجهه با آیات الهی است؛ به همین دلیل تمامی این خطاب‌های مستطاب در مورد تمام خیل مؤمنان، اعم از مردان و زنان صادق است، اول که «إِذَا فُزَّتْ بِكِتَابِ رَبِّكَ أَنْ اقْرَأْهُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ، إِنَّهُ يَجْذِبُكَ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، وقتی به کتاب پروردگارت فائز شدی، آن را با شادی و نشاط بخوان؛ چون به خداوند عزیز و حمید جذب می‌کنی؛ و دوم این که «اقْرَأْ آيَاتِ اللَّهِ فِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ لَعَمْرِي إِنَّهَا تَجْذِبُ الْمُخْلِصِينَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، آیات خداوند را در روزها و شب‌ها بخوان، قسم به جانم که مخلصان را به خداوند، پروردگار جهانیان جذب می‌کنی؛ و سرانجام این که «اقْرَأُوا آيَاتِي بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ إِنَّهَا تَجْذِبُكُمْ إِلَى اللَّهِ... هَذَا مَا وَعَدْتُمْ فِي الْأَلْوَاحِ وَ هَذَا اللَّوْحُ الْمَبِينُ»، آیات مرا با شادی و نشاط بخوانید، زیرا که به خداوند جذبتان می‌کند... این اندرزی است که در این لوح مبین و نیز سایر الواح به شما داده شد. آری، باز هم می‌بینیم که کتاب به خداوند جذب کند، یا آیات به پروردگار عالمیان می‌کشاند و به خداوند جهانیان جذب کند؛ کار بزرگی که فقط مستلزم عمل ساده قرائت است؛ قرائتی که فقط یکی از اعمال حسیه لازم به اجرا روی کلمه الهیه است، اعمالی که خود شرط ضروری تحقق اعمال ذهنیه و روحیه در این میدان خجسته هستند. آیا ما به این اعمال ساده مبادرت نخواهیم کرد؟ آیا سالکان سبیل تعالی به این فرامین توجه نخواهند نمود؟ چرا، چرا، هم ما و هم آنان با تمام دل و جان به این فرامین جمال جانان توجه می‌کنیم و بخصوص دستور موجود در ام‌الکتابش را که مستقیماً به رعایت میثاق الهی مرتبط شده است، در هر صبح و شام به اجرا در می‌آوریم؛ زیرا هم ما و هم آنان در زمره مخلصان هستیم و سوگند مظهر مهربان است که «لَعَمْرِي إِنَّهَا (آيَاتِ اللَّهِ) تَجْذِبُ



المخلصين الى الله رب العالمين»، قسم به جانم که آیات، مخلصان را به پروردگار عالمیان جذب می‌کند؛ و توجیه جمال رحمن است که «هذا الطير المقطوعة القوادم (حضرت بهاءالله)... يُغرّد على أفنان دوحه العلم و التبيان بما تطير به أفئدة المخلصين الى سماء الشوق و الانجذاب بحيث يرون تجليات ربهم العزيز الوهاب»، این مرغ بال و پرشکسته بر شاخه‌های علم و تبیان آوازی می‌خواند که افئدة مخلصان را طوری به آسمان شوق و انجذاب پرواز می‌دهد که تجلیات پروردگار عزیز و وهاب خود را می‌بینند. آیا ما هم مشتاق نیستیم که آسمان شوق و انجذاب پرواز کنیم؟ آیا ما هم نمی‌خواهیم تجلیات پروردگار عزیزمان را ببینیم؟ البته که مشتاقیم و می‌خواهیم، بنا بر این به ندای جمال ازلیه که هزاران بار ما را به سوی آیات خود می‌خواند، لبیک می‌گوییم و همان اعمال حسی ذهنی روحی را که صدها بار تأکید فرموده به جا می‌آوریم تا به این فیض اعظم فائز شویم.

(۷۷) محفل انس سوّم:

اکنون دیگر گروه سالکان سبیل تعالی و قاصدان افق‌های متعالی، نتایج متعدده متعالیه نیروهای محرکه روحانی را کسب کرده و از ثمرات قطعی ضروریه آن بهره‌ها گرفته‌اند. به معرفت حضرت مظهریت مزین گشته‌اند و به عشق و محبت حضرتش منور شده‌اند. در تمام هستیشان نشانه‌های انقطاع و گسستگی نمایان شده و در کُل وجودشان جلوه‌های طهارت و پاک‌ی آشکار گشته. پای استقامت و ایستادگی فشرده‌اند و عهد خدمت و ینارگری بسته‌اند و به طور کلی اکنون علامات حیات روحانی در هر لحظه و هر نقطه حیاتشان نمودار است. آنان دیگر تبدیل و تولد ثانوی یافته‌اند و حادثه خلق بدیع را تجربه نموده، به جنبش و حرکت آمده‌اند. شمول نفحات وحی را دیده و وقوع فداکاری و جانفشانی را نگریسته‌اند؛ و اکنون با این همه کمالات مکتسبه و قوای مأخوذه و قابلیت فائقه، قوای جاذبه احدیه بر اذهانشان محیط است و نیروهای کشنده روحانیه بر ارواحشان مستولی است؛ چیزی نمانده است که از جا کنده شوند و راهی عوالم علوی گردند. اما قبل از تجربه این حادثه عجیبه، اکنون دیگر بار، در فضایی ناشناخته و رؤیایی، محفل انسی آراسته‌اند و مجلس مهری پیراسته‌اند؛ گرد یکدیگر حلقه زده و مصممند که به یاری ایمان‌های محکمشان، پرده از راز بزرگ زندگی بردارند و به عون ادراکات متقنشان،

چهره از رمز عظیم حیات بگشایند و به مدد بصیرت‌های واسعشان، این سرسید را فاش سازند و سپس ارواح آماده خود را، با محویت و فنا، به ید مشیت سلطان احدیت و مالک بقا بسپارند.

جبین‌هایشان از فروغ تابنده ایمان روشن است و چشمانشان از پرتو فروزنده عشق درخشان است. به یکدیگر می‌نگرند و در هر نگاهی امواج شور و انجذاب را می‌بینند؛ به همدیگر گوش می‌دهند و در هر کلامی آوای امید و اطمینان را می‌شنوند. اکنون در فضایی ناشناخته، در سالی وسیع و تازه و نادیده، حول ستونی مشعشع و فروزنده، حلقه زده، راجع به راز زندگی زای سخن می‌گویند. اشعه تابنده ستون نورانی بر دیوارهای بلند سپیدگون می‌تابد و فضای سالن سحرانگیز را چون سپیدی نیم روز می‌سازد. فضای مجلس بسی ساده و بی‌پیرایه و روحانی است. جمال و جلال معنوی بر آن مسلط گشته و سرور و حبور روحانی در آن موج شده. گرچه از سنگ و خاک زمین است، اما آن چنان ساده و پاکیزه و زیبا است که گویی از افق‌های برین است و بر آن زمین زینده بنشسته است و انگار از آسمان‌های علین است که در آن دیار خجسته نزول کرده است. پرتو پرتوان ستون مشعشع همه جا را نور باران کرده است و در تلالؤ انوارش از چشمان سالکان، جلوه‌های عشق و انجذاب دمام نمایان است و در انعکاس فروغ درخشانش از جبین قاصدان نشانه‌های تصمیم و تعهدشان آشکار و عیان است. در سکوت پر هیمنه، سالکان به گرد ستون مشعشع حلقه زده و می‌روند که گره از راز زندگی زای باز کنند و پرده از رمز حیات بخش برافکنند. در گذارشان از فراز و نشیب‌های مسیر تعالی چیزها آموخته‌اند و در عبورشان از پیچ و خم‌های طریق تقدّم، بصیرت‌ها گرفته‌اند. در هر لحظه سلوک، دیده از جمال میثاق ازلی برنگرفتند و در هر نقطه مسیر توجّه از جلال عهد ابدی برنتافتند. همواره در جهت رضای معبود علیم گام زده‌اند و پیوسته در هوای هدایت محبوب عظیم، حرکت کرده‌اند. و حالا مقتدر و توانا، مجهّز و دانا، مؤمن و برنا و مطمئن و پویا، دیگر بار میل تماشای راز زندگی در چشمان یکدیگر گردشان آورده و عشق استماع رمز حیات در افواه همدیگر جمعشان کرده.

ابتدا غلیان ارواحشان حضور محبوب ابدی را حس کرد و فوران قلوبشان وفور عظمت و اقتدارش را لمس نمود. در سکوتی ممتد دل به دلستان دادند و به راز و نیاز با یار مهربان پرداختند. دقایقی گذشت آن‌گاه سالک اول برخاست، حول ستون مشعشع طوافی کرد، چشم به دیدگان مبتهج همگنان افکند و گفت: «در مسیر طولانی تعالی پس از آن که از گردنه معرفت مظهریت عبور کردیم، لختی ایستادم و چشم به آسمان لاجوردی دوختم و ناگهان صحنه‌ای بس عجیب دیدم، انگار با شعاع نوری درخشان بر آن کرانه آسمان رقم زده بود، راز زندگی زای حقیقت آیات است. لحظاتی چشمانم به آن نوشته حیرت‌انگیز خیره ماند که پس از دقایقی کم کم ناپدید شد. آن صحنه قلبم را اخذ کرد و آن پدیده روحم را ربود. هم‌چنانکه به سرزمین تبدیل و تولد نزدیک می‌شدیم، احساس این تقابل همراه بود؛ تا در آن جا، آری در کارگاه تبدیل و تولد، که انسانی دیگر و روحی برتر شدم، دیگر همه چیز برایم آشکارا شد؛ با تمام وجود فهمیدم و یقین نمودم که به راستی راز زندگی بخش آیات حضرت کبریا است.»

سخنان سحرانگیز این سالک اول، مجلس روحانی را مسخر کرد. سکوتی سرور افزای حاکم شد و فروغ چشمان سالکان نافذ گشت. لحظاتی گذشت و سالک دوم به پا خاست به ستون مشعشع میانه محفل تکریمی کرد و آرام و متواضع اندکی به عقب رفت و چنین به سخن آغازید: "من هم همراه همگنان، مسیر مصفا‌ی تعالی را می‌پیمودم. بعد از گذرگاه عشق و محبت بود که ناگاه جرقه‌ای جهنده در عمق قلبم درخشید. جرقه بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شد تا کم کم همه ذهن و روحم را فرا گرفت. لختی ایستادم و به درون خود فرو رفتم، آنگاه شنیدم که پرتوهای نور درونیم می‌گویند، ای سالک سیل تعالی هیچ می‌دانی که آن راز زندگی بخش چیست؟ اکنون بشنو تا برایت بازگویم و گفت بدان که رمز حیات بخش، حلاوت آیات حضرت احدیت است، طریقت را طی کن و برو، هنگامی که با حادثه خلق بدیع مواجه گشتی خوب این حقیقت منبع را خواهی فهمید." راه را پوئیدم تا به عرصه خلق بدیع رسیدم و در آن جا بود که شنیدم هر ذره مکان و هر لحظه زمانش می‌گفت که آری راز زندگی زای حلاوت آیات خداوند است. سکوت مستولی شده، اما غلیان شور و انجذاب هر دم بیشتر مجلس یاران را اخذ می‌کرد و فوران عشق و اطمینان هر

آن افزون‌تر محفل محبان را می‌ربود. سالکان هر کدام در عین شعف، احساس شگفتی عمیق می‌کردند؛ زیرا اکنون دیگر همگنان دریافته بودند که راز زندگی بخش چیست و با نشاطی سرشار و کلامی گهر بار، مشتاق و مترصد بودند که این راز را عیان سازند و آن رمز را بگشایند. و اکنون سالک سوم، در حالی که جلوه‌های شعف از وجناتش می‌بارید و همچون نسیم بهاران می‌خندید، برخاست و دست‌هایش را به آسمان افراشت، خداوند منان را سپاس گفت، آن‌گاه به ستون نورانی نزدیک شد و با تواضع و تکریم دستی آهسته بر آن کشید و کمی عقب برگشت، سپس چرخ می‌زد و چشمان به سیمای یاران دوخت و گفت: «من پس از عبور از دشت شور و انجذاب بود که فهمیدم راز بزرگ زندگی چیست. هم‌چنانکه می‌رفتم نغماتی موزون به گوشم رسید. به اطراف نگریستم، اما کسی را ندیدم. به راه ادامه دادم تا دیگر بار آن ترنمات دلنشین را شنیدم. کمی مکث کردم و دقت نمودم. شنیدم که نغمات از درون خودم است؛ دانستم که آن آوای روحم است. با شگفتی گوش سپردم و شنیدم که می‌گفت «ای سالک سیل تعالی، بشنو که راز بزرگ زندگی شور و انجذاب آیات است. هم‌چنان بی‌پوی؛ به زودی به جلگه جنبش و حرکت خواهی رسید، آنجا شتاب خواهی گرفت و با تمام سلول‌های پیکرت گواهی خواهی داد که رمز حیات بخش، آری، همین جدائیت آیات الهی است»»

سخنان این سالک نیز بهجت‌انگیز و خاطراتش سرورافزا بود. اکنون دیگر غلیان عشق و شور و انجذاب فضای محفل انس را احاطه کرده بود و قلب و روح و ذهن و فکر سالکان از حوزه فضا و زمان خارج گشته بود و در عرصه لایه‌های لامکان مأوی گزیده بود. انگار که آنان به تمامه از این عالم عنصرین منسلخ گشته، به فضاها برین مرتبط شده بودند. سکوتی سحرانگیز گذشت و سالکی دیگر، مبتهج و مسرور و مطمئن برخاست. لحظاتی چشمان نافذش را به ستون پرتابش دوخت و با حالتی ستایش‌آمیز چیزی را زیر لب زمزمه کرد، آن‌گاه به هم‌رهان منتظر و مشعوف نظری افکند و گفت: «در جایی از طریق تعالی، ذهن و روحم سخت در مفهوم معنوی انقطاع فرو رفته بود. همین سان که گام می‌زدم، عمق وجودم درگیر این پرسش بود که به راستی حقیقت انقطاع و گسستگی چیست؟ و واقعیت طهارت و پاکیزگی کدام است؟ آیا این‌ها با آن راز مرموز مرتبطند؟ می‌اندیشیدم و

می‌کاویدم تا رفته رفته به گلستانی پرریاحین نزدیک شدم، نفحات طیبه‌ای از جانبش به مشام رسید که ناگهان با بوئیدنش همه چیز به قلبم خطور کرد؛ انگار که امواج وحی و الهام از ذهنم عبور نمود. افق‌های وجود برایم گسترش یافت و این جمله مبارکه در فضای ذهن و روحم طنین افکند که راز زندگی زای تأثیرات روحانی آیات الهی است»

سالکان دیگر از قدرت و قابلیت اذهان و ارواح همدیگر در کشف و بیان راز حیات بخش حیرت نمی‌کردند. چنان به نظرشان می‌رسید که آنان، همگان، پس از قطع آن همه مراحل خلاقه و پس از طی آن همه طرق مبارکه و بخصوص با چنان الهامات فائقه برقلوبشان و اشراقات لمیعه بر ارواحشان، باید به خوبی آن سِرِّ سحرانگیز را کشف کرده باشند و به راحتی آن رمز زندگی خیز را درک نموده باشند. اما صحنه‌هایی زیبا که هر کدام برای بیان تجربه خویش می‌گفت، برایشان روح افزا بود و به همین سبب گرچه فضای محفل انس دیگر می‌رفت که تاب تحمل آن همه شور و عشق و انجذاب را نداشته باشد، اما هم‌چنان می‌خواستند نحوه کشف راز بزرگ را توسط دیگر سالکان نیز بدانند. فوران عواطف روحانی چنان مسلط گشته بود که نیاز به تنفس و پذیرایی به کلی مفقود شده بود. پس از دقایقی سکوت و تأمل، سالکی دیگر برخاست. دقایقی سر فرو افکند و هنگامی که برافراشت، قطره زلال سرشکی بر گونه‌اش نشسته بود. لحظاتی به شعشعات ستون نورانی خیره ماند و سپس با وجناتی روحانی به آرامی گفت: «ما از سرزمین استقامت و ایستادگی می‌آئیم و از دیار شجاعت و دلاوری، از آنجا که بندگان بهاء با جانشان خدمت می‌کنند و یاران با وفا با روحشان ایثار می‌نمایند. در تمام طول طریق تعالی، هیمنه استقامت و ایستادگی و شکوه خدمت و فداکاری احبای ایران زمین چنان در ذهنم نفوذ کرده بود که مادام به آن می‌اندیشیدم. همین طور که سیری در موارد ایستادگی و مروری در اماکن ایثارگری و جولانی در جایگاه‌های جانفشانی کردم و به علل و عوامل آن اندیشیدم، کم‌کم راز بزرگ زندگی چون جلوه جمال خورشید برایم پدیدار گشت و احساس کردم که می‌خواهم با تمام وجودم و با همه سلول‌های تار و پودم فریاد برآورم و به عالمیان اعلام کنم و به جهانیان ابلاغ نمایم که راز زندگی بخش، تأثیرات بدیعه و تعلیمات عالی‌ه حضرت بهاءالله منجی و مربی و مسلی است»

اما این سالک حق داشت چنین مهیمن و متقن سخن گوید زیرا علاوه بر هیمنه محفل انس نورین، شکوه بی‌کرانهٔ جانبازی‌های شهیدان شیرین کام ایران زمین هم جاننش را جذب کرده بود. کلام هر یک از سالکان چون نغمات بدیع سنفونی بزرگ حیات بود. آنان راز رهایی‌بخش را درک و لمس کرده بودند و با شور و شعف بی‌پایان از آن سخن می‌گفتند. سحر و سرور ناشی از اکتشافات عظیمشان درو دیوار مجلس را مسخر کرده بود. کم کم افزون‌تر از پیش و راستین‌تر از قبل، معلومشان می‌شد که به راستی تولد ثانویه یافته‌اند و به حقیقت خلق بدیع گشته‌اند. می‌دیدند که جوشش و طپش روحانی اخذشان کرده است و نفحات وحی الهی جذبشان نموده است. احساس می‌کردند که بتمامه آمادهٔ فداکاریند و به کلی مهیای جانفشانی. در این هنگام سالک اعظم، آن پیر جهان دیده و سرد و گرم روزگار چشیده، برخاست، ابتدا آهسته دوری زد و چشم بر سیمای یک سالکان افکند، آن‌گاه به ستون مشعشع و مضيئ نزدیک شد، حول آن هم طوافی کرد و با ظرافت و زیبایی هر چه تمام‌تر، گردآگردش را لمس نمود و سپس رو به همگان کرد و با صدایی رسا که در فضای سالن وسیع طنین می‌افکند گفت: «ای همگان روحانی، ای سالکان سبیل تعالی، ای راهیان دیار دل‌بند وای قاصدان افق‌های بلند، شهامتتان را تحسین می‌کنم و روح جويا و قدم پویا و لسان گویایان را تبریک می‌گویم. شرط عبودیت آستان ابهایی را به جای آوردید، زیر و بم‌ها و پیچ و خم‌های مسیر تعالی را با افتخار و سر بلندی پیمودید و عاقبت با موفقیت به آستانهٔ عروج روحانی رسیدید. همان‌گونه که خود با خضوع گفتید و همگان با شادی شنیدید، همان طور که با حلاوت جدایت بروز دادید و با شهامت و شجاعت ابراز فرمودید، اکنون همگان راز بزرگ زندگی را یافته‌اید و رمز عظیم حیات را بگشوده‌اید و سِرِّ سحرانگیز وجود را کشف کرده‌اید. و حالا حیات روحانی بر وجودتان استیلا یافته و پرواز ملکوتی بر نامتان بنشسته و من از آغاز تا اکنون در هر جلوه‌ای از مجاهدتان راز بزرگ زندگی را پدیدار می‌دیدم و در هر لحظه‌ای از مسافرتان رمز عظیم حیات را نمودار می‌نگریستم؛ هر مرحله‌ای از مسیرتان چونان خورشید فروزان می‌گفت که راز زندگی زای کَلِّیت آیات حضرت بهاءالله است و هر قطعه‌ای از طریقتان، چون مهتاب نور افشان صلا می‌زد که رمز رهایی‌بخش تمامیت آثار جمال کبریا است.

اکنون شما از عمق قلوبتان این راز را فهمیده‌اید و با تمام وجودتان این رمز را دریافته‌اید و خوب لمس کرده‌اید که حیات بدون حقایق آیات بی‌معنی است و زندگی خالی از خلاقیت کلمات بی‌مفهوم است و حالا همه مهیا و آماده‌اید که به برکت تأثیرات عظیمه‌اش، آخرین مرحله ناسوتی سلوکتان را نیز طی کنید و مشتاقید از این عالم ادنی عروج کرده، در فضاهاى قرینت و رضایت جمال ابهی، حلاوت و عظمت و حیات ابدی را تجربه نمائید. به شما طالبان باهوش تهنیت می‌گویم و بر شما سالکان سخت‌کوش درود می‌فرستم. برخیزید که هم‌چنان نیز باید به حقیقت میثاق الهی متکی باشیم و به جلوه‌های حیات بدیع مزین گردیم و در لجه‌های رضای جمال ابهایی غوطه ور شویم و از آن جا شمول تأییدات عظیمه‌اش را برای ترقی و تکامل جامعه بدیعه‌اش وساطت کنیم و بروز هدايات و فیره‌اش را در جهت استقرار مدنیت عظیمه لاشرفیه و لا غربیه‌اش شفاعت نمائیم و اکنون بدرود تا آن یوم معهود.»

سکوتی سنگین و پردامنه بر فضای زیبای آن عمارت بدیعه وسیعه ناشناخته، حاکم شد. دقایقی گذشت و سالکان که مفتون کلمات سالک پیر گشته بودند، یارای به خود آمدنشان نبود. سکوت مطلق همراه تأمل عمیق هم‌چنان می‌پائید. تا آن که کم‌کم جنبشی نمودار شد. سالکان باوقار و آهسته بر پا خاستند و ناخودآگاه تحت تأثیر نیرویی ناشناخته به هم نزدیک شدند، دست در دست یکدیگر افکندند و دیده به چشمان همدیگر دوختند و حول ستون مشعشع به طواف آمدند و موزون و مهیمن، آن‌چنان که گویی تا انتهای زمان نوسان خواهد کرد و تا بی‌کران مکان جریان خواهد یافت، متحد و یک صدا، به سرود آمدند که «آری ما راز رهایی بخش حیات را یافتیم. در هر قدمی از سلوکتان با جلوه جمالش را دیدیم و در هر لحظه‌ای از صعودمان نغمه حضورش را شنیدیم و اکنون با قلب‌های برکف گرفته خود، آن را نثار نسل‌های پیاپی خلق بهاء می‌کنیم. بلی راز بزرگ زندگی، رمز عظیم حیات و سر سحرانگیز نجات، آیات مبارک و مهیمن رب کائنات، حضرت بهاءالله مُحیی و مُنجی و موعود و محبوب است، حقیقت عظیمه‌ای که تاکنون از آن مستفیض بودیم و از این پس نیز هم‌چنان از آن مستنیر خواهیم بود.» آن گاه ناگهان لحن سرود سالکان تغییر کرد و آهنگ ستایششان تبدیل یافت و در حالی که آرام گرد

ستون نوارانی می چرخیدند، آوای روحانشان تا زوایای دور دست آن سالن رؤیایی نوسان می کرد که «بهاءالله، ای موعود وای محبوب، همین جان‌هایی که از تأثیر خلاقه کلامت یافتیم، قربانیت باد؛ بهاءالله، ای مُجَلِّی وای مُسَلِّی، همین ارواحی که از قوه جاذبه آیات گرفتیم، فدایت باد.» سپس چنان به نظر آمد و چنان وانمود که حلقه سالکان، ناگاه در لایه برتر وجود مفقود گشت و در افق‌ها و فضاهاى عالی تر ربّ ودود، به پرواز آمد و دیگر نشانی زمینی از آنان باقی نماند و پس از لحظاتی فضا و زمان عادی حاکم شد و اوضاع و احوال معمولی جاری گشت.

(۸۷) بروز پرواز روحانی:

اکنون دیگر سالکان، مراحل زمینی سلوک را طی نموده، پیروز و سرفراز، به مراتب آسمانی آن پرواز کرده و از جلوه و جمال راز نصیب برده و هم‌چنان وفادار به میثاق مستحکم پروردگار، در عوالم روحانی خداوندگار، به سوی زیارت طلعت کردگار، جمال اعزّ اقدس الهی، به پیش می روند. اما آیا هنوز تأثیر و نفوذ آیات مبارکات دلفروز، یارو مددکار است؟

- (۱) «ذَكَرَ الْحَسِينَ بِمَا يَذْكُرُهُ رُوحُ الْأَمِينِ بِآيَاتِ قَدْسٍ مَبِينٍ، لِيَطِيرَنَّ فِي هَوَاءِ الْقَرَبِ وَ يَعْرِفَنَّ اللَّهُ رَبَّهُ وَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (قلم اعلى ۴، ص ۳۶، سورة القميص)
- (۲) «قُلْ أ تَلْعَبُونَ بِمَا جَرَى مِنْ قَلَمِهِ؟ لَعَمْرِي لَوْ يَلْقَى عَلَى الْجَبَلِ لِيَطِيرُ إِلَى مَالِكِ الْعِلَلِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۳۴، ص ۱۶۷)
- (۳) «المظلوم... اراد أن يذكرَ أحدَ أفنانه الذي انجذبَ بآياته و طار في هوائه.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۸۱)
- (۴) «هذا الطيرُ المقطوعةُ القوادم... يُغردُ على أفنانِ دوحَةِ العلمِ والتَّبيانِ بما تطيرُ به أفئدةُ المخلصينِ إلى سماءِ الشوقِ والانجذاب.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۵)
- (۵) «لَعَمْرِي لَوْ نَرَشِحُ مِنْ بَحْرِ جَذَبِ كَلِمَةِ رَبِّكَ عَلَى الْجِبَالِ لَتَرَفُصْنَ فِي حُبِّ مَوْلَاكَ وَلَوْ عَلَى الْكَائِنَاتِ لَتَرِيهِنَّ طَائِرَاتٍ فِي الْهَوَاءِ.» (لتالی الحكمة ۳، فقرة ۱۳۴)
- (۶) «لَعَمْرِي لَوْ يَجِدَنَّ عَرَفَ بِيَانِي يَنْقَطِعَنَّ عَنْ سِوَايِي وَ يَطِيرَنَّ فِي هَوَايِي وَ يَنْصُرَنَّ هَذَا الْأَسْمَ الْمَكْنُونِ.» (جمال ابهی، لتالی الحكمة ۲، بند ۱۲، ص ۵۴)



(۷) «كَذَلِكَ نَوْرًا أَفْقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ وَالْعِرْفَانِ لِيَطْمَئِنَّ بِهَا قُلُوبُكَ وَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنِحَةِ الْإِيْقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ.» (إيقان مبارك، فقرة ۶۵)

(۸) «لَوْ نَزَلَتْ كَلِمَةٌ مِنْهُ (لَوْحُ السُّلْطَانِ) عَلَى الْجِبَالِ لَتَطَيَّرَ مِنَ الشَّقِيقِ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقرة ۸، لوح السحاب، ص ۱۰۵)

(۹) «قَدْرِي تَفَكَّرْ نَمَا تَا از زَلَالِ سَلْسَالِ (آبِ رَوَانِ وَ گَوَارَا) بِيَانِ مَالِكِ مَبْدِئِ وَ مَعَادِ بِيَاشَامِي وَ چُونِ طَيْرِ رُوْحَانِي خَفِيفِ شَوِي وَ بِه هَوَاهِي قَدَسِ مَعْنُوِي پَرُوَازِ كَنِي.» (اقتدارات و چند لوح ديگر، ص ۱۶۱)

(۱۰) «پرواز انسان، انتباه به آيات الهی است.» (خطابات ۱، ص ۲۳۰)

(۱۱) «يَا مُحَمَّدُ عَلَيْكَ بِهَائِي اَيْنَ صَحِيفَةٍ مَبَارَكَةٍ (لَوْحِ مَشْتَمَلِ بِرَهْمِينِ بِيَانِ) رَا قَرَأْتِ نَمَا تَا از بَحُورِ مَسْتُورِهِ دَرِ كَلِمَاتِ الْهَيِّ بِيَاشَامِي وَ بِه اَجْنَحَةُ مَعَانِي، دَرِ هَوَاءِ قَدَسِ صَمْدَانِي، طَيْرَانِ نَمَائِي.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۱۹۰)

(۱۲) «بِگَوَايِ عِبَادِ، نَصَحُ اللَّهِ رَا بِشَنُوِيْد... بِحَرِ بِيَانِ بِه اَمُوَاجِ لَا تُحَدِّدُ مَوْجُود... بِه چَشْمِ خُودِ مَشَاهِدِهِ نَمَائِيْد، نَه بِه اَبْصَارِ مُغْلِيْنِ وَ بِه كُوشِ خُودِ بِشَنُوِيْدِ نَه بِه آذَانِ مُعْرَضِيْنِ، شَائِيْدِ بِه اَجْنَحَةُ انْقِطَاعِ دَرِ هَوَاءِ مَعْرِفَتِ الْهَيِّ طَيْرَانِ نَمَائِيْد.» (آيات الهی ۲، ص ۱۵۰)

(۱۳) «أَنَّهَا (الآيَاتِ) هِيَ... الْجَنَاحُ الْاِقْوَمُ لِطَيْرَانِ الْقُلُوبِ الصَّافِيَةِ إِلَى جَنَّةِ الْاِحْدِيَّةِ وَ مَقَامِ قَدَسِ الْوَاحِدِيَّةِ.» (حضرت عبدالبهاء، مائدة آسمانی ۲، ص ۴۴)

(۱۴) «لَوْ تَعْرِفُ لَذَّةَ بِيَانِ رَبِّكَ لَتَطَيَّرُ فِي الْهَوَاءِ.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۹)

(۱۵) «يَا طَيْرَ الْبَيَانِ... أَذْكَرُ مِنْ سُمِّيْ بِبِهَاءِ الدِّيْنِ لِيَأْخُذَهُ جَذْبُ آيَاتِ رَبِّهِ عَلَى شَأْنِ يَطِيْرُ بِأَجْنِحَةِ الْاِسْتِيَاقِ فِي كُلِّ الْاِحْيَانِ إِلَى اللَّهِ.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۱۸)

(۱۶) «لَوْ تَجَدُّ لَذَّةَ بِيَانِي تَطَيَّرُ بِأَجْنِحَةِ الْاِسْتِيَاقِ فِي هَوَائِي.» (آثار قلم اعلى ۲، ص ۲۳)

(۱۷) «بِهَا (آيَاتِ اللَّهِ) تَطَيَّرُ النُّفُوسُ إِلَى مَطْلَعِ الْوَحْيِ.» (كتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۸)

(۱۸) «لَا تَحْمِلُوْا عَلَى الْاُرُوْحِ مَا يَكْسِلُهَا وَ يُثَقِّلُهَا بَلْ مَا يَخِفُّهَا، لَتَطَيَّرَ بِأَجْنِحَةِ الْآيَاتِ إِلَى مَطْلَعِ الْبَيِّنَاتِ.» (كتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۹)

(۱۹) «كَبْرٌ مِنْ قِبَلِي عَلَى أَحْبَابِي فِي هُنَاكَ لِيَشْرِبُونَ مِنْ كَلِمَاتِي رَحِيقَ عَنَابِي وَ يَطِيرُونَ فِي هَوَاءِ حَبِي.» (آثار قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۹)

(۲۰) «به جناحین عرفان در هوای مَحَبَّتِ رحمن طیران نما که شاید از رحمت سابقه و فضل محیطه‌اش به مطلع اسماء حسنی و صفات علیا فائز شوی. قدم ظاهری این مسافت را طی ننماید و پره‌های ظاهره از طیران در این هوای روحانی عاجز ماند. پس به پر معنوی و قدم حقیقی آهنگ مقصود کن.» (آیات الهی ۲، ص ۳۴۸)

(۲۱) «جهد باید تا از کوی نفس و هوای هجرت نمایی و به حریم عزّ قدس پرواز کنی و محرم حرم جانان شوی و در دل دوست راه یابی.» (آیات الهی ۲، ص ۳۶۰)

در آغاز سخن، این فقره قدرت‌نمایانه حضرت ذوالمِنِّ را ببینید: «قُلْ أَتَلْعَبُونَ بِمَا جَرَى مِنْ قَلَمِي؟ لَعَمْرِي لَوْ يُلْقَى عَلَى الْجِبَلِ لَيَطِيرَ إِلَى مَالِكِ الْعِلَلِ»، بگو آیا با آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده بازی می‌کنید؟ به جانم قسم، اگر بر کوهستان القاء شود حتماً به سوی مالک عِلَلِ پرواز خواهد کرد؛ سپس قدرت طیران‌بخش کلمه حضرتش را ملاحظه کنید: «لَوْ نَزَلَتْ كَلِمَةٌ مِنْهُ (لَوْحُ السُّلْطَانِ) عَلَى الْجِبَالِ لَتَطِيرُ مِنَ الشُّوقِ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ»، اگر کلمه‌ای از آن (لوح سلطان ایران) بر کوهساران نازل گردد، قطعاً از شدت شوق به سوی خداوند عزیز و جمیل پرواز خواهند کرد؛ و نیز «لَعَمْرِي لَوْ نُرْسَخُ مِنْ بَحْرِ جَذْبِ كَلِمَةِ رَبِّكَ عَلَى الْجِبَالِ لَتَرْفُصَنَّ فِي حُبِّ مَوْلَاكَ وَلَوْ عَلَى الْكَائِنَاتِ لَتَرْتَبِهِنَّ طَائِرَاتٍ فِي الْهَوَاءِ»، به جانم سوگند، اگر از دریای جذب کلمه پروردگارت بر کوهساران بیفشانیم یقیناً از مَحَبَّتِ مولایت به رقص می‌آیند و اگر بر کائنات پاشیم قطعاً آن‌ها را در حال پرواز در هوا خواهی دید. پرواز کوهستان‌ها، رقص آن‌ها و بال‌گستری همه چیزها، آیا ممکن است؟ لحن کلام الهی و امواج قدرتی که از آن احساس می‌شود می‌گوید آری به ظاهر هم ممکن است؛ اما به استناد نصوص مبارکه متعدده، مظهریت کبری خارج از ظرفیت مرد دنیا و بخصوص خارج از حوزه مأموریت عظمی، از قدرت همه‌پوش خود استفاده نمی‌کند، البته مگر هنگامی که به حکمت الهی لازم برآورد شود. لهذا این فقرات اعجاب‌انگیز را در قدرت‌نمایی کلام الهی نمادین در نظر می‌گیریم و به استناد فقرات کتاب مسطاب ایقان، می‌گوییم آن کوهستان‌ها نماد نفوس ذی قدرت و حشمت و حکمت هستند و این چیزها

هم نماد انسان‌های عادی از متن بشریت هستند؛ و باز به استناد بخش دوم از مبحث ۶۷، می‌گوییم که این قلوب و افتده آنان است که به این صورت حیرت‌بخش جذب می‌شود و به این مقامات حیات‌بخش فائز می‌گردد.

از بدایت بروز زندگی برگستره این سیارهٔ خاکی، تماشای بال‌گستری انواع پرندگان، شوق پرواز را در دل و جان آدمیان زمین‌گیر مستدام و پیگیر داشته است و اکنون در آستانهٔ حلول قرن بیست و یکم، اگرچه این آرزو برآورده شده، اما هنوز هم شکوه و رهایی پرواز، جذّاب اذهان و قلوب مردمان است؛ زیرا ناخودآگاه آن را رمزی از نیاز پرواز درونی «در هوای روحانی» می‌دانند و می‌بینند؛ حادثه‌ای روحیه که به هیچ وسیله‌ای جز «رحمت سابقه و فضل محیطه» مظاهر احدیه امکان پذیر نیست؛ و خداوند منان با طلوع اعظم شمس جمال و جلالش، با ظهور اعظم مظهر کمال و کبریايش، حضرت بهاءالله محیی و منجی، هم اکنون این امکان را برای بشریت خاک‌نشین ماده‌پرست، به وسعت و قدرت حیرت‌انگیز، فراهم فرموده است، «انها (الآیات) هی... الجناح الاقوم لطیران القلوب الصّافیة الی جنّة الاحدیة و مقام قدس الواحدیه»، آیات بال نیرومند پرواز قلوب صافیة است به سوی جنّت احدیه و مقام قدس واحدیه. گرچه شرط پرواز «قلوب صافیة» مقرر گشته است؛ اما در مباحث پیشین خواندیم که این شرط خود دستاورد نفس کلمةالله الاعظم است<sup>۱</sup>. اکنون آیات باهرات قابل دسترسی برای همهٔ خلق گیتی است و لهذا همگان می‌توانند «از بحور مستوره در کلمات الهی» بیاشامند «و به اجنحهٔ معانی در هواء قدس صمدانی طیران» نمایند. اما این کار خارق‌العاده چگونه حاصل می‌آید؟ «لو تعرّف لذّة بیان ربک لتطیر فی الهواء»، اگر لذت بیان پروردگارت را بیابی به راستی در هوا پرواز می‌کنی؛ نیز «المظلوم... اراد ان یدکر احد افنایه الذی انجذب بایاته و طار فی هوائه»، مظلوم (حضرت بهاءالله) می‌خواهد یکی از افنائش را ذکر نماید و آن کسی است که مجذوب آیات او شد و در هوایش پرواز کرد؛ و نیز «ذکر الحسین بما یدکره روح الامین بایات قدس مبین، لیطیرن فی هواء القرب و یعرفن الله ربّه و رب العالمین»، یاد آر حسین را که روح الامین به آیات قدس مبین ذکرش می‌نماید تا در هوای قرب پرواز کند و

<sup>۱</sup> به مبحث ۶۳۶ مراجعه شود.

خداوند را که پروردگار خودش و پروردگار عالمیان است، بشناسد. به وضوح چنین می‌نماید که این نفس آیات مبین و درک لذت آن است که مُسَبَّب و مُحَرِّک پرواز روحانی است. اما این چه هوایی است؟ این، هوای مَحَبَّت جمال جانان است: «لَوْ تَجِدُ لَذَّةَ بَيَانِي تَطِيرُ بِأَجْنِحَةِ الْاِشْتِيَاقِ فِي هَوَائِي»، اگر لذت بیانم را بیابی با بال‌های اشتیاق در هوایم پرواز می‌کنی؛ و نیز «كَبَّرَ مِنْ قِبَلِي عَلَى أَحْبَابِي فِي هِنَاكِ لِيَشْرَبُونَ مِنْ كَلِمَاتِي رَحِيقَ عَنَائِي وَ يَطِيرُونَ فِي هَوَاءِ حَبِي»، تکبیر برسان از جانب من به احبابم در آنجا، تا از کلماتم شراب عنایت را بنوشند و در هوای مَحَبَّتَم پرواز کنند. این هوای مَحَبَّت پروردگار رحمن است: «كَذَلِكَ نُورِنَا أَفُقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ وَ الْعِرْفَانِ لِيَطْمَئِنَّ بِهَا قَلْبُكَ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنِحَةِ الْاِيقَانِ فِي هَوَاءِ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ»، این گونه افق آسمان بیان را از انوار خورشیدهای حکمت و عرفان روشن نمودیم تا قلبت مطمئن شود و از کسانی باشی که به بال‌های ایقان در هوای مَحَبَّت پروردگار رحمانشان پرواز کردند. بال پرواز، بال اشتیاق است، اشتیاق ناشی از درک لذت بیان الهی؛ بال پرواز بال ایقان است، ایقان به حَقَانِیت کلام الهی، و هوای پرواز، هوای مظهر ربوبی است؛ هوای مَحَبَّت حضرت بهاء‌الله مُنْجِي است.

ولی گر چه این پرواز پر رمز و راز، آرزوی دل و جان مشتاقان است، اما لازم است شرایطی فراهم شود تا سالک ساعی بتواند «پر معنوی» بگشاید و مطمئن و مستقیم به سوی «حریم عزّ قدس پرواز» کند: اوّل این که باید «قدری تفکر» در بیانات نماید «تا از زلال سلسال (آب روان و گوارا) بیان مالک مبدء و معاد» بیاشامد «و چون طیر روحانی خفیف» شود «و به هواهای قدس معنوی پرواز» نماید، و این تفکر شرطی ضروری است حتی اگر اندکی باشد<sup>۱</sup>. و دوّم این که «لَا تَحْمِلُوا عَلَى الْاِرْوَاحِ مَا يَكْسِلُهَا وَ يُثْقَلُهَا بَلْ مَا يَخْفِئُهَا لِتَطِيرَ بِأَجْنِحَةِ الْاَيَاتِ الِى مَطْلَعِ الْبَيَاتِ»، بار نکنید بر ارواح آنچه کسلش می‌کند و سنگینش می‌نماید؛ بلکه آنچه سبکش می‌سازد، تا با بال‌های آیات به سوی مطلع بیانات پرواز کند. هدف طیران مظهر بیانات رحمن است، «مطلع اسماء حسنی و صفات علیا» است و شگفت افزا و شورانگیز است که «پر معنوی» برای «طیران در این هوای روحانی»،

<sup>۱</sup> به مباحث متوالی و متکامل ۱۲۱۶ نگاه شود.

آیات الهی است. آری «پرواز انسان انتباه به آیات الهی است»، «بِهَا تَطِيرُ النُّفُوسُ الی مطلع الوحی»، به وسیله آن است که مردمان به سوی مطلع وحی رحمن پرواز توانند کرد. این، نفس آیات الهی است که علت پرواز نفوس بشری است و این مطلع وحی ربّ بی‌انباز است که مقصد پرواز است، حضرت بهاءالله مرّبی و مُسَلّی، و از آن جا که حضرتش قائم مقام ذات الوهیت است، لهذا پرواز به سوی او در واقع پرواز به سوی ذات اقدس احدیت است؛ زیرا در وصف کسی که جذب آیات پروردگارش اخذش نموده، می‌فرماید: «يَطِيرُ بِأَجْنَحَةِ الْاِشْتِيَاقِ فِي كُلِّ الْاِحْيَانِ، الی الله»، در تمام لحظات، با بال‌های اشتیاق به سوی خداوند در پرواز است.

و لهذا من و تو و دیگران هم می‌توانیم «پر معنوی»، بگشاییم و «به جناحین عرفان، در هوای مَحَبَّتِ رَحْمَنِ طَيْرَان» نمائیم و «در این هوای روحانی» پرواز کنیم و به سمت «حریم عزّ قدس» اوج گیریم با یقین به این که «به مطلع اسماء حسنی و صفات علیا فائز» می‌گردیم، «محرم حرم جانان» می‌شویم و سرانجام، «در دل دوست راه» می‌یابیم؛ شرط آن فقط این است که جذبات آیات الهی را احساس کنیم، از جام کلمات ربّانی رحیق عنایت سرکشیم و سپس با بال آیات پرواز کنیم؛ یعنی به این سوگند مظهر احدیت اطمینان نماییم که «لَعَمْرِي لَوْ يَجِدُنَّ عَرَفَ بِيَانِي يَنْقَطِعَنَّ عَن سَوَابِي وَيَطِيرَنَّ فِي هَوَابِي وَيَنْصُرَنَّ هَذَا الْاِسْمَ الْمَكْنُونِ»، به جانم قسم، اگر عرف بیانم را بیابند از غیرم منقطع می‌گردند و در هوایم به پرواز می‌آیند و به نصرت این اسم مکنون می‌پردازند. و به این نصیحت حضرت ربوبیت گوش بسپاریم که «ای عباد، نُصَحُ الله را بشنوید... بحر بیان به امواج لِاتِّحَادٍ موجود... به چشم خود مشاهده نمائید، نه به ابصار مُغَلِّين و به گوش خود بشنوید نه به آذان مُعْرِضِينَ، شاید به اجنحه انقطاع در هواء معرفت الهی طیران نمائید». ما و شما به جای خود، اما این اطمینان قلبی موجود است که سالکان افق‌های متعالی حتماً اطمینان خواهند نمود و قطعاً گوش خواهند سپرد، و همین است علت اصلی طیران و تعالیشان.

فصل حوادث عجیبه روحانیّه نیز پایان یافت و طی آن سالکان «سبیل رضای الهی»<sup>۱</sup> و «قاصدان»<sup>۲</sup> «حریم عزّ قدس» ابهایی، وقایع غیر مترقبه ملکوتیه‌ای مثل تبدیل و تولّد ثانوی، حادثه خلق بدیع، حدوث جنبش و پویایی، شمول نفحات وحی و عاقبت فداکاری و جانفشانی را تجربه نمودند و سرانجام با روحی ممزوج به معرفت و محبّت جمال اقدس ابهایی و با جانی مشتاق به زیارت طلعت حضرت کبریایی، به افق‌های برترین وجود، لایه‌های روحانی عالم و فضاها‌ی معنوی هستی، پرواز کردند. اما به هر حال، هم‌چنان این سؤال مطرح است که هدف نهایی آنان چیست و مقصد غایی آنان کجاست؟ و آیا در جهت وصول به این هدف نهایی و عروج به این مقصد غایی باز هم آیات الهی یار و آثار ربّانی مددکار است؟ فصل مختصر بعدی به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوید.

---

<sup>۱</sup> آیات الهی ۲، ص ۳۶۰.

<sup>۲</sup> آیات الهی ۲، ص ۳۴۸.

## فصل هشتم - مقصد تعالی

در این فصل سه مبحث اساسی که در واقع از آغاز قدم نهادن سالکان در سبیل تعالی روحانی، هدف نهایی و مقصد غایی آنان بوده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ این سه مبحث عبارتند از اول "کلمة الله در ملکوت"، و سپس "قربیت و رضایت الهی" و "وصول به حیات ابدی"

(۱۸) کلمة الله در ملکوت:

نقش آیات الهی را در روند تلاش و تکامل سالکان سبیل تعالی در حیات و حرکت ناستوتی، به خوبی دریافتیم و حالا که آنان به افق‌های برین صعود نموده و در غرفه‌های علیین مقرر گزیده‌اند، این اندیشه در ذهن می‌خلد که آیا آیات الله در عرصه ملکوت نیز حضور دارد و در قلوب سالکان ما نفوذ می‌نماید؟ آیا حرکت جوهری روحانشان هم چنان مستمّد از فیض کلمة الله و مستنیر از پرتو آیات الله است؟ برای یافتن پاسخ مُقنع به مسئله مطروحه، مثل همیشه، اول به فقرات دقیقه زیر دل می‌سپاریم و سپس در تبیینات مبسوطه مربوطه مروری می‌نماییم.

(۱) «كُنَّا نَتَلُو عَلَيْهِمُ الْآيَاتِ الَّتِي انجَذَبَ بِهَا اهلُ الْجَبْرُوتِ و سَكَّانُ الْمَلَكُوتِ.» (سوره هیکل، نداء رب الجنود، بند ۷۸- ص ۱۱)

(۲) «به (بیانی) انجذبت حقائق الملائع الاعلی و الفردوس الابهی و الجنة العلیا.» (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۲۲)

(۳) «قد انجذب من ریحی بیان الرحمن من فی الفردوس الاعلی.» (آثار قلم اعلی ۷، ص ۱۱۹)

(۴) «ترنمات قلم اعلی فی الحقیقه عوالم مُلک و ملکوت را احاطه نموده.» (آثار قلم اعلی ۶، ص ۱۰۱)

(۵) «أَسْأَلُكَ... بِنُورِ كَلِمَتِكَ الَّتِي أَشْرَقَ مِنْ آفَاقِ سَمَاءِ الْوَالِحِ أَنْ تَكْتُبَ لِي مَا يَقْرَبُنِي إِلَيْكَ وَ يَكُونُ مَعِي فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِكَ.» (لثالی الحکمة ۳، فقره ۲۰۹)

۶) «استسقوا منه (لوح نصیر) أهلُ ملاً الأعلى فی مواقع القُصوی و اذا شربوا أخذتهم جذباتُ الرَّحمن و نفحاتُ السَّبْحان و نطقوا فی أعلى الفردوس بریواتِ الانس.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۹۵)

۷) «لَعمرُالله از قلمِ اعلى جارى شده آنچه که قطره‌ای از آن سبب حیات ملاً اعلى است.» (آیات الهی، ۲، ص ۳۹۰)

۸) «طوبی لمن دخل ملکوتی و... شرب من بحر بیانی.» (جمال ابهی، مکاتیب عبدالبهاء، ۳، ص ۱۴۵)

۹) «آنچه مشاهده می‌نمایید عنقریب به فنا راجع شود؛ مگر کلمه‌ای که از قلم اعلى نازل گردد. او به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است.» (جمال ابهی، حدیقه عرفان، ص ۱۲۹)

۱۰) «حین الّذی یجری من القلم الاعلى اسمُ احدٍ من اهلِ الانشاء یذکرُنه الملاً الاعلى و ینتشرُ اسمه فی ملکوتِ الله المقتدر العزیز الحکیم.» (آثار قلم اعلى، ۱، فقره ۱۱۰، ص ۲۶۳)

۱۱) «قد تزینَ الملکوتُ المقدّس بالکتابِ الاقدس.» (آثار قلم اعلى، ۲، ص ۱۸۵)

۱۲) «در مجامع ملکوت ترتیل آیات لاهوت می‌گردد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ۳، ص ۴۶۱)

۱۳) «ان یا قلم، الیوم یومک تحرک بین اصابع المحبوبِ بامرٍ من عنده ثم اجتذب اهلَ الملکوت بنغماتک و اهلَ الجبروت بذکر هذا الجمالِ المشرق من افقِ الحُسن.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة، ۲، پاراگراف ۱۰۶، ص ۲۱۴)

۱۴) «هر حرفی از حروفات منزله در هر عالم از عوالم لایتناهی، اثر مخصوص و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت.» (کتاب بدیع، ص ۴۰۶)

۱۵) «یربّی بکلّ واحدٍ منها (کلمات الهی) عالماً من عوالمه الّتی ما اطّلع بها احدٌ من المُمکنات الا الله العلیمُ الخیر.» (آثار قلم اعلى، ۷، ص ۱۵۹)

از خطاب مهیمن مظهر احدیه به قلم قادرش شروع می‌کنیم: «ان یا قلم، الیوم یومک تحرک بین اصابع المحبوبِ بامرٍ من عنده ثم اجتذب اهلَ الملکوت بنغماتک و اهلَ الجبروت بذکر هذا الجمالِ المشرق من افقِ الحُسن»، هان ای قلم، روز روز تو است، به



فرمان محبوب، در میان انگشتانش حرکت کن و به نغمه‌هایت که ذکر این جمالی است که از افق حُسن طلوع کرده، اهل ملکوت و اهل جبروت را جذب نما. قلم اعلی در سیاره زمین، در میان انگشتان محبوب عالمین در حرکت است، اما همان هنگام تأثیراتش ملکوتیان و جبروتیان را جذب می‌نماید. شگفت انگیز نیست؟ این حقیقت تأکید هم می‌شود: «به (بیان مظهر امرالله) انجذبت حقائق الملاء الاعلی و الفردوس ابهی و الجنة العلیا»، به واسطه بیان مظهر امرالله حقایق ملاء اعلی و فردوس ابهی و جنت علیا، مجذوب شدند. چه حوزه تأثیر عظیمی! به باور نمی‌آید؟ پس برای حصول یقین قسم مولای عالمین را مشاهده کنید: «لَعَمْرُ اللَّهِ (به خداند قسم) از قلم اعلی جاری شده آنچه که قطره‌ای از آن سبب حیات ملاء اعلی است». و این تأکید همچنان ادامه دارد: «قد انجذب من ریحی بیان الرحمن من فی الفردوس الاعلی»، به راستی هر آن کس که در فردوس اعلی است، از شراب بیان مجذوب شد. باز هم در این حادثه عجیبه تردیدی هست؟ پس گوش کنید: «كُنَّا نَتَلُو عَلَيْهِمُ الْآيَاتِ الَّتِي انجذب بها اهل الجبروت و ساکنان الملكوت»، داشتیم برای آنان آیاتی را تلاوت می‌کردیم که اهل جبروت و ساکنان ملکوت مجذوب آن گشتند. آری، حکایت عجیبی است؛ اما چرا چنین است؟ چون: «ترنمات قلم اعلی فی الحقیقه عوالم مُلک و ملکوت را احاطه نموده». چه آواز دل‌انگیزی! چه نغمه فراگیری! حتی یکی از این آثار قلم اعلی که به لوح نصیر مشهور است، ببینید چه کرده است: «استسقوا منه (لوح نصیر) اهل ملاء الاعلی فی مواقع القُصوی و اذا شربوا أخذتهم جذبات الرحمن و نفحات السبحان و نطقوا فی اعلی الفردوس بریوات الانس»، اهل ملاء اعلی، مستقر در مواقع قصوی، از آن نوشیدند؛ آن وقت جذبات رحمن و نفحات سبحان جذبشان نمود و در بلندترین نقطه فردوس، با لحن و ترانه، به سخن آمدند. آری، به حرکت قلم اعلی اهل ملکوت و اهل جبروت جذب می‌گردند؛ حقایق ملاء اعلی و فردوس ابهی مجذوب می‌شوند؛ حیات ملاء اعلی تضمین می‌گردد؛ اهل فردوس اعلی جذب می‌شوند؛ اهل جبروت و ساکنان ملکوت مجذوب می‌گردند؛ اهل ملاء اعلی اخذ می‌گردند؛ و تمام این‌ها برای این است که «ترنمات قلم اعلی فی الحقیقه عوالم مُلک و ملکوت را احاطه نموده» است.

و حالا طنین طوبای جمال ابهی حتی در فضای فرخنده ملکوت هم موج می‌شود؛ اما برای چه کسی؟ بنگرید: «طوبی لِمَنْ دَخَلَ مَلَكُوتِي وَ... شَرِبَ مِنْ بَحْرِ بِيَانِي»، خوشا به حال کسی که وارد ملکوت شد و از دریای بیانم آشامید. گرچه به تعبیری ایمان به مظهر رحمن خود اولین گام برای ورود به ملکوت است؛ اما نمی‌توان از این استنباط نیز عدول کرد که مقصود واردین در ملکوت برین است؛ زیرا تصریح رب العالمین است که: «قَدْ تَزَيَّنَ الْمَلَكُوتُ الْمُقَدَّسُ بِالْكِتَابِ الْاِقْدَسِ»، به راستی ملکوت مقدس از کتاب اقدس زینت یافت. ما را گمان چنین بوده است که کتاب اقدس فقط نورافشان عرصه زمین است؛ غافل از این که زینت بخش ملکوت برین هم هست. قطعا ملکوتیان هم از آیات حیات بخشش می‌خوانند؛ حتماً چنین است، چون «در مجامع ملکوت ترتیل آیات لاهوت می‌گردد». چه مجامعی! و چه نغمات و ترنماتی!

نیز ما را تصور چنین بوده که حرکت قلم اعلی به نام یک مؤمن بالله، امر عادی است؛ اما هرگز چنین نیست، ملاحظه کنید: «حِينَ الَّذِي يَجْرِي مِنَ الْقَلَمِ الْاَعْلَى اسْمُ اَحَدٍ مِنْ اَهْلِ الْاِنْشَاءِ يَذْكُرُنَّ الْمَلَأُ الْاَعْلَى وَ يَنْتَشِرُ اسْمُهُ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»، وقتی قلم اعلی به نام کسی از اهل زمین جریان می‌یابد، اهل ملاء اعلی یادش می‌کنند و نامش در ملکوت خداوند عزیز و حکیم منتشر می‌شود؛ و نه تنها این، بلکه «به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده» می‌ماند، زیرا «آنچه مشاهده می‌نمایید عنقریب به فنا راجع شود؛ مگر کلمه‌ای که از قلم اعلی نازل گردد».

بدین سان باید هر آن دست نیاز به آستان محبوب بی‌انبار بلند کنیم و بگوییم «أَسْأَلُكَ... بِنُورِ كَلِمَتِكَ الَّتِي أَشْرَقَ مِنْ آفَاقِ سَمَاءِ الْوَاحِدِ أَنْ تَكْتُبَ لِي مَا يَقْرَبُنِي إِلَيْكَ وَ يَكُونُ مَعِي فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِكَ»، از تو می‌خواهم، به حق نور کلمات که از افق‌های الواحت درخشید، این که بنویسی برای من آنچه که به خودت نزدیکم می‌کند و در هر عالمی از عالم‌هایت با من باقی می‌ماند. ذکر مظهر مهربان از یک انسان و همراهی با او در هر عالمی از عالم‌های بی‌پایان، اعجاب انگیز نیست؟ تعجبی ندارد چون تصریح قلم اعلی است که «هر حرفی از حروفات مُنْزَلَه در هر عالم از عوالم لایتناهی، اثر مخصوص و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت»، و نه تنها این، بلکه «یُرَبِّي

بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا (کلمات الهی) عالماً من عوالمه الَّتِي مَا أَطَّلَعَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْمُمْكِنَاتِ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ»، تربیت می‌کند به هر واحدی از آن، هر عالمی از عوالمی را که احدی از ممکنات به آن‌ها آگاهی ندارد، مگر خداوند علیم خبیر. وای که چه شکوه و عظمتی! آیا این تصریح به «عوالم لایتناهی» و این تأکید در تأثیر کلمه الهی در هر یک از آن‌ها، نوعی تقریر پیشنازانه در مورد آن چیزی نیست که متفکران علوم نجومی و متخصصان کیهان‌شناسی تازه دارند با عناوینی مثل "دنیا‌های موازی" ذکر می‌کنند؟ آیا آنچه که این فقرات واضحات در وجود چنین عوالم لایتناهی و نیز رابطه عالم عنصری ما با آن‌ها می‌فرماید جنبه‌هایی فراراستی از همین اندیشه‌های نوین بشری نیست؟

و حالا که چنین است، همگان به این یقین مبین اعتراف می‌کنیم که کلمه طیبه الهیه، آری در عالم ملکوت که سهل است، در تمامی عوالم بی‌پایان الهی موجود و مضمی و هادی است و لهذا سالکان سربلند ما با قلبی مطمئن و ارواحی مستبشر همچنان در عرصه خجسته ملکوت برین نیز از آن مستفیض و در مسیر سلوک ملکوتی خود بر آن متکینند.

(۲۸) قربیت و رضایت الهی:

دیرگاهی است که سالکان سربلند ما به ملکوت ابهی گام نهاده‌اند و هر لحظه از فیوضات لاینبایه‌اش مستفید و از برکات بی‌پایانش مستفیضند. سرور و ابتهاج آنان به اوج آسمان ملکوت می‌رسد چون به خوبی از مقام و موقفی که جمال اقدس ابهی برایشان مقدر فرموده است، آگاهند: «تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ أَحَدٌ يَتَلَوُّ مَا نُزِّلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ مِنْ جَمَالِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ، فَقَدْ يَبْعَثُهُ اللَّهُ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ عَلَى جَمَالِ الَّذِي يَسْتَضِيُّ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِهِ أَهْلُ مَلَأَ الْأَعْلَى وَيَزُورُنَّ أَهْلَ سَرَادِقِ الْقُدْسِ وَأَهْلَ خَبَاءِ الْخَفَاءِ... كَذَلِكَ قَدَّرَ اللَّهُ لِكُلِّ نَفْسٍ يَقْرَأُ آيَاتِهِ وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ يَبْعَثُهَا عِنْدَ مَطْلَعِ كُلِّ ظَهْوَرٍ لَيْتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>، به خداوند قسم، اگر کسی آنچه را که از جبروت بقا، از نزد جمال الله که والامقام و نورانی است، نازل شده، تلاوت کند؛ خداوند در بهشت جاویدان با زیبایی و جمالی مبعوثش می‌نماید که از انوار سیمایش اهل ملاء اعلی نورانی شوند و اهل سرادق قدس و خیمه‌های پوشیده، به زیارتش بشتابند... خداوند این‌گونه مقدر کرد برای کسی که آیاتش

<sup>۱</sup> آثار قلم اعلی جلد ۴، صص ۵۳، ۵۶.

را قرائت کند و سوای این، او را در هنگام طلوع هر ظهوری نیز برمی انگیزد تا نعمتش را بر او و بر عالمیان تمام نماید. با این وصف، هدف نهایی آنان قریبیت جمال جانان و رضایت مظهر مهربان است؛ ببینیم آیا در تحقق این مقصد مبارک، کلمة الله العظمی هم چنان، به یاری آنان خواهد آمد.

(۱) «أَيُّ رَبِّ طَهَّرَ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْصَرَهُمْ لِيَنْظُرُوا بِعُيُونِهِمْ وَ يَفْقَهُوا بِقُلُوبِهِمْ لَعَلَّ يَجْذِبَهُمْ آيَاتِكَ إِلَى مَشْرِقِ وَحْيِكَ وَ يَقْرَبَهُمْ إِلَى سُلْسِيلِ عِرْفَانِكَ.» (مجموعه اذکار، بند ۱۰۸)

(۲) «أَنْ يَا قَلَمٌ... إِسْقِ الْكَاطِمَ خَمْرَ الْآيَاتِ لِتَجْذِبَهُ إِلَى مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ وَ تُقَرِّبَهُ إِلَى مَقَامٍ لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْوَدُودُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲، لوح الاحباب، ص ۶۸)

(۳) «هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدَى الرَّحْمَنِ إِلَى الَّذِينَ هُمْ أَقْبَلُوا إِلَى قِبَلَةٍ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ لِتُسَرِّهَمُ آيَاتُ اللَّهِ وَ تَجْذِبَهُمُ إِلَى أَفْقِ الْوَحْيِ وَ تُقَرِّبَهُمُ إِلَى مَقَامٍ يَنْطِقُ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۸، لوح السحاب، ص ۱۰۵)

(۴) «هَذَا ذِكْرٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِي أَقْبَلَ إِلَى قِبَلَةِ الْآفَاقِ لِتَجْذِبَهُ آيَاتُ رَبِّهِ وَ تُقَرِّبَهُ إِلَى مَشْرِقِ الْأَنْوَارِ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲۱۱، ص ۳۶۴)

(۵) «كِتَابٌ أَنْزَلَهُ مَالِكُ الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرُ السَّمَاءِ يُقَرِّبُ مَنْ فِي نَاسُوتِ الْأَنْشَاءِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى الْمَقَامِ الَّذِي يُنَادِي فِيهِ الْقَلَمُ الْأَبْهَى الْمَلِكُ وَ الْمَلَكُوتُ وَ السَّلْطَنَةُ وَ الْجَبْرُوتُ لِلَّهِ مُنْزِلَ الْآيَاتِ.» (ادعية حضرت محبوب، ص ۲۹۱)

(۶) «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَدَائِكَ الْأَحْلَى وَ الْكَلِمَةِ الْعَلِيَا أَنْ تُقَرِّبَنِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ إِلَى فِنَاءِ بَابِكَ.» (ادعية حضرت محبوب، ص ۱۲۲)

(۷) «بِهَا (الْكَلِمَةِ) سَرَّعَ الْمُقَرَّبُونَ إِلَى مَقَرِّ قُرْبِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ۲، فقره ۷)

(۸) «اَكْتُبْ لَهُمْ مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى مَا يَهْدِيهِمْ إِلَى... كَوْنِ قُرْبِكَ.» (ادعية مباركة حضرت بهاء الله ۲، فقره ۷)

- ٩) «يا حزب الله، يوم، يوم خدمت و نصرت است؛ به كوثر بيان... گمراهان را به مشرق قرب هدايت كنيد.» (آيات الهى ٢، ص ٢٩٣)
- ١٠) «أشكر ربك بما أنزل لك فى السجن الاعظم ما يقربك اليه إنه هو الفضال الكريم.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ٢٦٤)
- ١١) «نَسَأَلُ اللهَ أَنْ يَجْعَلَ كُلَّ حَرْفٍ عَمَّا ذُكِرَ (فى تفسير الشمس) كَأَسِّ المعانى و المعارف و يُسْقِيكَ مِنْهَا ما تَنْقَطِعُ بِهِ عَمَّا يَكْرَهُهُ رضاه و يُقَرِّبَكَ الى المقام الذى قَدَّرَهُ لِأَصْفِيائِهِ.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ١٦)
- ١٢) «لك الحمد يا الهنا بما أنزلت لنا ما يقربنا اليك.» (ادعيه حضرت محبوب، ص ٨٠-  
صلات كبير)
- ١٣) «كذلك ألقيناك و أشرق عليك من افق القلم ما يقربك الى الله مالِك الامم لتذكركه فى العشى و الاشراق.» (آثار قلم اعلى ١، فقره ٢١٠، ص ٣٦٣)
- ١٤) «أَنْ اشْرَبَ سلسبيلَ القدس من كلمه ربك العزيز الحميد و الذى شرب منه لا تمنعه اشارات من فى الانشاء عن مالِك الاسماء و سبحات اهل الهوى عن التقرب الى ملكوت ربه الابهى.» (آثار قلم اعلى ١، فقره ٣٢، ص ١٦٣)
- ١٥) «الذين استشهدوا فى سبيلك... أخذهم جذب آياتك على شأن ما منعمهم ما فى الدنيا عن التقرب اليك.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ٩٣)
- ١٦) «هذا كتاب يجد منه... العشاق آيات القرب و الوصال.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ٧٦)
- ١٧) «أَنْ اشْكُرُوا اللهَ بما أيديكم على عرفان نفسه و أنزل عليكم الآيات من سماء الفضل ليُقربكم الى مقام الذى جعله الله مقدساً عن عرفان اهل الطغيان.» (قلم اعلى ٤، ص ١٥٦، سورة الذكر)

(١٨) «يا قوم لا تكفروا برهان الله بعد الذى ظهر على هيكل الانسان و يتلى عليكم فى كل حين من آيات الله لعل يخرجكم عن ظلمات الايام و يقربكم الى شاطئ قدس محبوب.» (قلم اعلى ٤، ص ٥١، سورة الحج)

(١٩) «طوبى لنفس فازت بكلمة الله وشربت رحيق البيان من ايدى العطاء الا انه من المقربين فى لوح كريم.» (لثالى الحكمة ٣، فقرة ٥٩)

(٢٠) «قل انها كلمة الله العليا) اشرق عن افق الفجر كالشمس فى وسط الضحى، ليقربكم الى الله وتكون لكم الذكرى.» (لثالى الحكمة ٣، فقرة ١٦)

(٢١) «طوبى لمن تذكّر بايات ربه؛ انه من المقربين فى كتاب مبين.» (جمال ابهى، حديقه عرفان، ص ١٠٢)

(٢٢) «هذا كتاب من لدنا الى عبد من العباد ليجذبه الى مقر القرب و القدس و اللقاء.» (جمال ابهى، لثالى الحكمة ٢، بند ٣٦، ص ١٠٨)

(٢٣) «هذا كتاب من لدنا الى الذى اذا سمع النداء من شطر ربه الأبهى قال بلى يا اله من فى الارضين و السموات، ليجذبه آيات ربه مرة اخرى و تقربه الى مقام يسمع نداء الاشياء فى ذكر الله موجد الاسماء.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٢، لوح الاحباب، ص ٦٥)

(٢٤) «انا نذكر فى هذا المقام من سمي باقا بالا ليجذبه بيان الرحمن... و يقربه اليه فى كل الاحوال.» (آثار قلم اعلى ٢، ص ١٧٢)

(٢٥) «نزلت آيات مفصلات لعل تقدسهم عن على الارض و تقربهم الى المنظر الكريم.» (آثار قلم اعلى ١، فقرة ٤، ص ٨٨)

(٢٦) «فى باطنها كلمة ربك الأبهى) ماء طهر الله به أفئدة الذين اقبلوا اليه و غفلوا عن ذكر ما سواه و قربهم الى منظر اسمه العظيم.» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ٨٧- لوح رئيس عربى)

(۲۷) «قل يا قوم ان لا تعرفوا الحق بِنَفْسِهِ فَاَنْظُرُوا فِيمَا نَزَّلَ مِنْ عِنْدِهِ لَعَلَّ عَرَفُ الْآيَاتِ يُقَدِّسُكُمْ عَنِ الْاِشَارَاتِ وَ يُقَرِّبُكُمْ اِلَى اللّهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۲۲، ص ۱۴۲)

(۲۸) «انك اذا شربت رحيق الوحي من كأس بياني واجتذبتك ذكرى و ندائي، قل الهى الهى ترى عبدك هذا... طائراً فى هواء قربك.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۲۵۵)

(۲۹) «أَتَعْجِبُونَ بَانَ جَائِكُمْ غَلَامُ اللّهِ عَلَى هَيْكَلِ بَشَرٍ مِثْلِكُمْ وَ يُلْقِيكُمْ مِنْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمْ سَبَلَ الْعِلْمِ وَ الْعِرْفَانِ لِيُقَرِّبَكُمْ اِلَى جَمَالِ اللّهِ الْمَشْعَعِ الْمَقْدَسِ الْمُنِيرِ؟» (قلم اعلى ۴، ص ۵۵، سورة الحج)

(۳۰) «أَنْ يَا اسْمَى طَهَّرَ عِبَادِي عَنِ نَفْحَاتِ دُونِي ثُمَّ اسْتَجَذِبَهُمْ مِنْ بَدَايِعِ نِعْمَاتِي وَ كَلِمَاتِي ثُمَّ طَيَّرَهُمْ فِي هَوَاءِ قُرْبِي وَ رِضَائِي، لَعَلَّ يَقْصُدُونَ حَرَمَ عِزِّي وَ بَيْتَ كِبْرِيَائِي.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۱۶۴، لوح رضوان العدل)

(۳۱) «ثُمَّ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ بِمَا يَذْكُرُهُ رُوحُ الْاَمِينِ بآيَاتِ قَدْسٍ مَبِينٍ لِيَطِيرَنَّ فِي هَوَاءِ الْقُرْبِ وَ يَعْرِفَنَّ اللّهُ رَبَّهُ وَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (آثار قلم اعلى ۴، ص ۳۶، سورة القميص)

(۳۲) «قَدْ اَشْرَقَ مِنْ اَفْقِ الْقَلَمِ مَا يُقَرِّبُكَ اِلَى اللّهِ مَالِكِ الْاَمَمِ، اِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ.» (آثار قلم اعلى ۱، فقره ۱۸، ص ۱۳۴)

(۳۳) «يَا اِحْبَاءَ الرَّحْمَنِ... اِنَّهُ تَوَجَّهَ اِلَيْكُمْ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ وَ ارَادَ اَنْ يَذْكُرْكُمْ بآيَاتِ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. اِنَّهَا تُقَرِّبُكُمْ اِلَيْهِ وَ تَفْتَحُ عَلَى وُجُوهِكُمْ ابْوَابَ اللِّقَاءِ وَ تُسْقِيكُمْ كَوْثُرَ الْبَقَاءِ مِنْ يَدِ الْعَطَاءِ.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۲۰۵)

(۳۴) «كِتَابٌ اَنْزَلَهُ الْمَظْلُومُ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ الْاَعْظَمِ لِيُقَرَّبَ النَّاسُ اِلَى اللّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (اشراقات و چند لوح ديگر، ص ۲۸۱)

(۳۵) «اى بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم (کلمه ها) طيبه جامعه كه در الواح قدسيه احديه نازل فرمودم، مقصود ارتقاء انفس مستعده است، به سموات عز احديه.» (دریای دانش، ص ۱۱۹)

(۳۶) «يَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ حِينٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّ... يُقَرِّبُكُمْ إِلَىٰ شَاطِئِ قُدُسٍ مَحْبُوبٍ.» (آثار قلم اعلیٰ ۶، ص ۷۷)

(۳۷) «به جنّاحین عرفان در هوای مَحَبَّتِ رحمن طیران نما که شاید از رحمت سابقه و فضل محیطه اش به مطلع اسماء حسنی و صفات علیا فائز شوی.» (آیات الهی ۲، ص ۳۴۸)

(۳۸) «أَخَذَ الْمُخْلِصِينَ جَذْبُ آيَاتِكَ عَلَىٰ شَأْنٍ انْقَطَعُوا عَنْ أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي حَبِّكَ وَ سَبِيلِ رِضَائِكَ.» (نفحاتُ الرَّحْمَنِ، ص ۹۶)

(۳۹) «اگر دوستان عزیز روحانی در بحر زخار کلمات الهیه غور فرمایند، البته... به غنای حقیقی که رضای الهی... است فائز گردند.» (معهد اعلیٰ، پیام ۱۲۲ بدیع)

حال به تحقیق و بررسی خاصیت قریب بخشی کلمة الله می پردازیم و در این راستا، به سبب اجتناب از افزایش حجم مقال، به تبیین مُلَخَّصِ متوسّل می شویم، یعنی در فقرات کثیره موجود، فقط رابطه سه عنصر اصلی را ردیابی می نماییم که عبارتند از کلمة الله (و وجوه متنوع آن) و انسان (و شقوق گوناگون آن) و حادثه قریب و سپس رضایت. در صورت تمایل، خوانندگان گرامی می توانند با توجه به نمونه هایی از تبیینات مختلف مبسوطه که در ذیل عناوین دیگر مجموعه درج شده است، با فکر و درایت خود فقرات موجود در این مبحث را سازمان دهی کنند و با ذوق و سلیقه خود، تبیین مبسوط مربوط به آن را بنویسند.

و این است مُلَخَّصِ تبیین رابطه سه عنصر اساسی مورد نظر: «آیات کسانی را که به قلوبشان درک می کنند به سلسیل عرفان نزدیک می کند»؛ «خمر آیات، مؤمنی را به مقامی که در آن جز خداوند عزیز و ودود را نمی بیند، نزدیک می سازد»؛ «آیات پروردگار، کسی را که به قبله آفاق اقبال نموده، به مشرق انوار، یعنی جمال قدم، نزدیک می کند»؛ «به واسطه کلمة الله، مقربان به مقرّ قرب می شتابند»؛ «جذب بیان رحمن، مؤمنی را به خداوند نزدیک می کند»؛ و حتی «مؤمنی دیگر را، در همه احوال، به خدا نزدیک می کند»؛ «آنچه از افق قلم اشراق نموده، فرد دیگری را به خداوند، مالک امم، نزدیک می نماید»؛ «ماء مکتوم در کنه کلمة الله، قلوب مقبلین را به منظر اسم عظیم الهی،



یعنی جمال ابهایی نزدیک می‌کند»؛ «آیات مَفَصَّلَات، جمعی از یاران را به منظر کریم، یعنی مظهر الهی نزدیک می‌نماید»؛ «آیات الله، کسانی را که به قبله اهل آسمان‌ها و زمین‌ها اقبال نمودند، به جایگاهی نزدیک می‌کند که در آن هر چیزی می‌گوید "همانا او، نیست خدایی جز من که عزیز و علیم هستم"»؛ «کتاب نازل از نزد مالک اسماء، اهل عالم را به مقام اعلی نزدیک می‌سازد»؛ «کتاب صادر برای یکی از احباب، او را به مقرّ قرب و قدس و لقاء نزدیک می‌کند»؛ «از کتابی دیگر، عاشقان، نشانه‌های قرب و وصال را می‌یابند»؛ «کتابی دیگر که مظلوم (جمال مبارک) از زندان ارسال می‌نماید، مردمان را به خداوند، پروردگار عالمیان، نزدیک می‌کند»؛ «آنچه از افق قلم اعلی نازل شده، مؤمنی را به خداوند، مالک امم، نزدیک می‌کند»؛ «جذب آیات نمی‌گذارد آنچه در دنیا موجود است، شهدا را از تقرّب جستن به خداوند منع کند»؛ «حزب الله به کوثر بیان، گمراهان را به مشرق قرب هدایت می‌کنند»؛ «کلمة الله، مؤمنان را به خداوند نزدیک می‌کند»؛ «آیات الهی، احبای گرامی را به پروردگار عرش عظیم نزدیک می‌کند، و درب‌های دیدار را به روی آنان می‌گشاید»؛ «کلمة طيبة جامعه، بندگان را به سموات عز احدیه، یعنی جمال مبارک، نزدیک می‌سازد»؛ «آیات الله، مؤمنان را به ساحل قدس محبوب نزدیک می‌کند»؛ «آنچه پروردگار در سجن نازل نموده، مؤمنی را به خود نزدیک می‌سازد»؛ «کلمة پروردگار عزیز و حمید، مؤمن مطیع را به ملکوت پروردگار ابهایش، یعنی حضرت بهاء الله، نزدیک می‌سازد»؛ «نوشیدن رحيق وحی از جام بیان جمال مبارک، فرد مؤمن را در هوای قرب پرواز می‌دهد»؛ «آیات نازل از آسمان فضل، مؤمنان را به مقامی که خداوند از عرفان اهل طغیان مقدسش داشته، یعنی جمال ابهی، نزدیک می‌سازد»؛ «آیات الله، مردمان را به ساحل پاکیزه محبوب، یعنی حضور مظهر کبریا، نزدیک می‌کند»؛ «عرف آیات، مردمان را به خداوند، مالک یوم الدین، نزدیک می‌سازد»؛ «هر حرفی از تفسیر سورة الشمس، مخاطب را از آنچه رضای الهی کراهت دارد می‌گسلد»؛ «جذب آیات، مخلصان را چنان اخذ می‌کند که در سبیل مَحَبَّت و رضایت خداوند، از جان و مالشان می‌گذرند»؛ «بدایع نعمات و کلمات جمال مبارک، بندگان را در هوای قربیت و رضایت پرواز می‌دهد»؛ «کلمات الهیه، دوستان عزیز روحانی

را به رضای الهی فائز می‌کند»؛ «بدایع نعمات و کلمات الهی، به هوای رضای الهی جذب می‌کند»؛ و سرانجام، «آیات پروردگار، مخاطبان را به جمال مشعشع و مقدس و منیر خداوند؛ یعنی حضرت بهاءالله نزدیک می‌کند».

اما در پایان، به سبب جذابیت ترنم طوباهایی که در این مبحث نیز شنیده می‌شوند، کمی مبسوط سخن می‌گوییم. آری، دیگر بار طنین طربزای طوباهای از اعلیٰ افق آسمان‌ها به گوش می‌رسد و نصیب کسانی می‌شود که به واسطهٔ قوهٔ جاذبهٔ کلمهٔ الله به عالی‌ترین مدارج ترقی و تکامل روحانی، یعنی قربیت و رضایت جمال ابهایی فائز شده‌اند؛ ملاحظه کنید: «طُوبَى لِنَفْسٍ فَازَتْ بِكَلِمَةِ اللَّهِ وَشَرِبَتْ رَحِيقَ الْبَيَانِ مِنْ أَيْدِي الْعَطَاءِ أَلَا إِنَّهُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فِي لَوْحِ كَرِيمٍ»، خوشا به حال کسی که به کلمهٔ الله فائز شد و رحیق بیان را از دست‌های عطای مظهر یزدان برگرفت و درنوشید؛ همانا او، در لوح محفوظ از مقربان است. و باز هم: «طُوبَى لِمَنْ تَذَكَّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ؛ إِنَّهُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فِي كِتَابٍ مَبِينٍ»، خوشا به حال کسی که از آیات پروردگارش متذکر گشت؛ همانا او از مقربان است. هم واصل شدن به مقام قربیت الهی و هم مستفیض گشتن از طوبای فرحزای جمال ابهایی، آیا این همان نور علی نور نیست؟ و این همه از برکات و تأثیرات کلمهٔ الله است.

حال که حقیقت فوز به قربیت و رضایت الهی این‌سان حقیقی و قطعی، درگرو وجود و حضور و نفوذ کلمهٔ الله الاعظم است، ما را چه باید؟ وقتی می‌دانیم که وجه عالم «بر غفلت و لا مذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد؛ به شانی که ذکر آن حال مقتضی نه»<sup>۱</sup>، چه باید بکنیم. هنگامی که آگاهییم عالم «در کل سنین بل در کل شهر بل در کل ایام، از ایمان و ایقان و عرفان بعید و به ظنون و اوهام نزدیک و تا مدتی به این نحو خواهند بود»<sup>۲</sup>، چه وظیفه‌ای داریم؟ زمانی که از چنین قدرت قربیت‌بخش و نیروی رضایت‌آفرینی مطلعیم چه اقدامی باید صورت دهیم؟ آیا نباید چه فردی، بر اساس برنامه‌ای که کتاب مستطاب اقدس خود مشخص فرموده، و چه جمعی به کمک برنامه‌ای که بیت‌العدل اعظم الهی مقرر داشته، هر چه بیشتر، اول ذهن و روح

<sup>۱</sup> منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله نشر آلمان، فقرهٔ ۶۱.

<sup>۲</sup> امر و خلق ۴، ص ۴۷۳- مائدهٔ ۴، ردیف الف، باب چهارم، ص ۱۹.

خود را با قوای خلاقه مبدله کلمه الله در آمیزیم و سپس با مشارکت در فعالیت های اساسی چهارگانه مؤسسه روحی، و یادگیری فنون و روش های پیشرفته ارتباط و القاء روحانی، نور کلمه الله را بر قلوب مردمانی بتابانیم که در گرداب های لامذهبی گرفتار گشته اند و در گردبادهای ماده پرستی گیر افتاده اند؟

(۳۸) وصول به حیات ابدی:

آری، اکنون سالکان سبیل هدی و قاصدان افق های علی، در بحبوحه فردوس اعلی به سر می برند و هر آن دغدغه خاطرشان این است که چه وقت و تا چه زمان زائر طلعت معبود و شاهد جمال موعود خواهند بود. آیا در جهت این مقصود، همچنان از امدادات آیات برخوردار خواهند بود؟

(۱) «ای نسیم باغ محبت الله،... اگر حیات جاودانی جوئی در ظل کلمه الهی درآ.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ۲، فقره ۱۱۱)

(۲) «عشاق آفاق... از نفعه کلمه رحمانیه به حیات باقیه ابدیه فائز شدند.» (مجموعه یاران پارسی، بند ۲۸، ص ۶۰)

(۳) «حمد حضرت مقصودی را سزااست که از قطره مکنونه در کلمه علیا، عالم را به حیات تازه جدیده مزین فرمود؛ طوبی از برای نفسی که به این زندگی فائز شد که فی الحقیقه به طراز پابندگی ظاهر و مشهود است.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة، ۲، بند ۲۷، ص ۹۸-۹۷)

(۴) «حمد مقدس از شائبه ممکنات و منزّه از شبهه کائنات بساط اقدس ارفع امنع مالک وجود و ملیک غیب و شهودی را لایق و سزااست که به امر مبرم، قلم امر را مطلع اسرار قدم و معین حیوان برای اهل عالم مقرر فرمود تا جمیع اهل عالم به حیات باقیه ابدیه فائز شوند.» (جمال ابهی، لثالی الحکمة، ۲، بند ۱۲، ص ۵۵)

(۵) «آن سلطان هوپه (من یظهره الله) قادر است... به حرفی از بدایع کلمات خود... جمیع را حیات بدیعه قدیمیه بخشد.» (ایقان مبارک، فقره ۱۰۱)

- (۶) «باید در ظلّ آن کلمه (کلمة الله) محشور گشت و در معانی آن، رُق منشور شد. آن معانی (از جمله)... عزّت ابدی و حیات سرمدی (است)» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۳، فقره ۱۱۰)
- (۷) «حمد مقدّس از ذکر و بیان، ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از قلم اعلیٰ کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن، مقبلین را حیات ابدی عطا نمود.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۶۹)
- (۸) «شاربان سلسبیل مَحَبَّت و سالکان بادیّه مودّت را متذکّریم به کلماتی که... نفوس مطمئنّه را به جنّت باقیه کشاند... و ذلیلان معنوی را تاج عزّت جاودانی کرم فرماید.» (آیات الهی ۲، ص ۳۷۵)
- (۹) «یا اَحِبَاءَ الرَّحْمَنِ... اِنَّهُ تَوَجَّهَ الْيَكْم مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ وَ ارَادَ اَنْ يُدَكِّرَكُمْ بِآيَاتِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. اِنَّهَا... تُسْقِيكُمْ كَوْثَرَ الْبَقَاءِ مِنْ يَدِ الْعَطَاءِ.» (اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۰۵)
- (۱۰) «باید نفوس مُقبله... سلسبیل عرفان که از بحر بیان جاری است، به عباد الهی مبذول دارند، تا کُلّ به حیات باقیه فائز شوند.» (آثار قلم اعلیٰ ۵، ص ۵۸)
- (۱۱) «چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات، در آن مدینه (کتب الهیّه) مقدّر شده؟... بی فنا بقا عطا فرماید.» (کتاب ایقان، ص ۱۵۳)
- (۱۲) «جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی (بیان الهی) به حیات ابدی فائز شوند.» (امروخلق یک جلدی، ص ۴۶۰)
- (۱۳) «آدم خاکی از کلمه الهی عرش شد.» (لوح شیخ نجفی)
- (۱۴) «این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور است، حیات باقی... بخشد.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۷۲)
- (۱۵) «باید احباء... از حرارت کلمه ربّانیه چنان به حرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه به معارج منیعۀ باقیه عروج نمایند.» (امروخلق یک جلدی، ص ۳۷۶) (امروخلق ۲، ص ۹۹)

۱۶) «در هر حرفی از آن (کلمه مُطاعه) بحر حیوان مستور، طوبی از برای نفسی که از او آشامید و به طراز بقاء مزین گشت.» (آیات الهی ۲، ص ۱۸۴)

۱۷) «اوست (کلمه الهی) مُعطی زندگانی ابدی و حیات سرمدی.» (آیات الهی ۲، ص ۲۹۱)

۱۸) «امروز هر نفسی اطلاع بر وصایا و نصایح بهاءالله یابد و الواح کلمات و تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات را بخواند، ابدأ از برای او شبهه‌ای نماند که این تعالیم رزق امروز عالم انسانی است و سبب حیات ابدی است.» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۴۵۳)

۱۹) «حیات ابدیه منوط به ظهور ملکوت، و ظهور ملکوت مشروط به نفوذ کلمه‌الله (است).» (مکاتیب عبدالبهاء ۳، ص ۳۷۸)

۲۰) «اگر دوستان عزیز روحانی در بحر زخار کلمات الهیه غور فرمایند... به غنای حقیقی که... حیات ابدی است فائز گردند.» (معهداعلی، پیام ۱۲۲ بدیع)

خوب است در آغاز سخن، به قدرت حیات بخش کلمات علیا، آن هم حیاتی ابدی، توجه کنیم: «آن سلطان هویه (مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ) قادر است... به حرفی از بدایع کلمات خود... جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد»؛ و سپس به حمد و ستایشی پردازیم که جمال قدم در مقوله حیات جاودان ناشی از کلمه اتم، با خداوند خود دارند: «حمد حضرت مقصودی را سزااست که از قطره مکنونه در کلمه علیا، عالم را به حیات تازه جدیده مزین فرمود؛ طوبی از برای نفسی که به این زندگی فائز شد که فی الحقیقه به طراز پابندگی ظاهر و مشهود است.» و نیز «حمد مقدس از شائبه ممکنات و منزّه از شبهه کائنات بساط اقدس ارفع امع مالک وجود و ملیک غیب و شهودی را لایق و سزااست که به امر مبرم، قلم امر را مطلع اسرار قدم و معین حیوان برای اهل عالم مقرر فرمود تا جمیع اهل عالم به حیات باقیه ابدیه فائز شوند»؛ و نیز «حمد مقدس از ذکر و بیان، ساحت امع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از قلم اعلی کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن، مقبلین را حیات ابدی عطا نمود». اما حمد و ستایشی چنین وسیع و عظیم و بدیع برای چیست؟ برای این است که «قلم امر را مطلع اسرار قدم و معین حیوان برای اهل عالم

مقرر» نمود؛ و نیز برای این است که حتی «قطرهٔ مکنونه در کلمهٔ علیا، عالم را به حیات تازهٔ جدیده مزین فرمود»؛ نیز برای این است که «از قلم اعلیٰ کوثر بقا جاری نمود و از قطرهٔ آن، مقبلین را حیات ابدی عطا نمود». شمول چنین حیات جاویدان و فضل بی‌پایان از یک سو، و ترنم طوبای دلربا هم از سوی دیگر، عالم انسانی دیگر چه فضل و رحمتی افزون بر این می‌خواهد؟

صعود و عروج گرچه پدیده‌ای فردی به نظر می‌رسد و برای روح ایمانی حقیقت و عاقبتی مسلم و قطعی است؛ اما نوع جمعی و گروهی آن نیز قابل تصور است؛ زیرا که «ظهور ملکوت» حالت و کیفیتی جمعی و گروهی است و «حیات ابدیه، منوط به ظهور ملکوت» است؛ یعنی می‌توان تصور کرد که زمانی، در اعصار دور آینده، وقتی که سیارهٔ ارض «تازه مستعد و مهیا» شده «سرنوشت محتومی را که محبت و حکمت خالقش از ازل برای آن مقدر فرموده بود، محقق سازد»<sup>۱</sup>، وقتی که «سعادت و رفعت و عزت موعودهٔ عالم انسانی... ساکنین کرهٔ ارض را من اقصاها الی اقصاها (از این سوی آن تا آن سویش)، به... عروج به مقامات سامیه که غایت قصوای ایجاد و تکوین هیأت اجتماعی و خلقت بشر و بعث رسل است، موفق و مفتخر گرداند»<sup>۲</sup>، حیات جمعی بشر زمینی به چنان معارجی عالیه و مدارجی متعالیه از حیات روحانی نائل شود که درست همچون گروه سالکان سربلند ما، در شرایطی مخصوص و معین، به طور گروهی از عرصهٔ این عالم خاکی غایب شود و در لایه‌ها و فضاهاى روحانی، در عوالم دیگر، شارق گردد، و چنین تصویری دور از ذهن نیست، زیرا: «امروز هر نفسی اطلاع بر وصایا و نصایح بهاءالله یابد و الواح کلمات و تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات را بخواند، ابدأ از برای او شبهه‌ای نماند که این تعالیم رزق امروز عالم انسانی است و سبب حیات ابدی است». اما مسئلهٔ اصلی و اساسی، علت ظهور ملکوت است که همانا «نفوذ کلمهٔ الله» می‌باشد.

<sup>۱</sup> حضرت ولی امرالله، توفیق منبع "روز موعود فرارسید" (انگلیسی) (ترجمهٔ شخصی) \* کتاب "آینهٔ آینده"، ص ۴۶۸.

<sup>۲</sup> حضرت ولی امرالله، توفیق منبع ۱۰۵ بدیع، توفیعات ۱۰۹-۱۰۲، ص ۱۱۰-۱۰۹ \* کتاب "آینهٔ آینده"، ص ۴۶۹.

باز از دوران دیرین گفته‌اند که ارواح مؤمنین و مخلصین به فردوس برین می‌روند و در آنجا از چشمه‌های شراب و شیر و انگبین می‌نوشند و حیات جاویدان می‌یابند. و اکنون نیز لسان عظمت تصدیق می‌فرماید که چشمه جوشانی هست که «حیات باقی» می‌بخشد و زندگی ابدی عطا می‌نماید. ولی این چشمه مطلوب کجاست؟ و چگونه می‌توان به زلال زندگی زایش دست یافت؟<sup>۱</sup> «این چشمه حیات»، «در کلمات سبحانی جاری و مستور است» و به همین سبب است که کلمه الهی «مُعطی زندگانی ابدی و حیات سرمدی» است. شگفتا که جویداران حیات جاویدان چقدر نزدیک و قریب و عیان، در دسترس همه آدمیان آمده‌اند؛ اما «زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ»<sup>۲</sup>، که مردمان «به ابریقی» از آب کدره فانیّه برکه‌های پوسیده، قناعت کرده، «از امواج بحر رفیق اعلی» که محصول همین جویداران زیبا است، گذشته‌اند. آری این، چشمه آب گوارا و کلمه ربّ بی‌همتا است که «بی فنا بقا عطا فرماید» و «به امر سلطان اسماء و صفات»؛ و این چشمه، در مدینه منوره بدیعه‌ای جاری است که شبه و مثل ندارد و همتا و همسنگ نمی‌شناسد؛ مدینه‌ای که به سبب «آثار و علامات و ظهورات و تجلیات» پر جمال و جبروتش، حتی مظهر عظیم الهی را نیز به شگفتی آورده است، «چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه (کتب الهیه) مقدر شده؟... بی فنا بقا عطا فرماید». این چشمه جوشان آب زندگی، در صدر تمامی ظهورات الهی، بالخصوص در این ظهور امع ابهایی، غلیان و سریان یافته است و هر انسان عادی «که از او آشامید... به طراز بقاء قرین گشت»؛ یعنی «آدم خاکی» بود، «از کلمه الهی عرشی شد»، زائل و فانی بود، «به حیات ابدی فائز» گشت. آری، «عُشاق آفاق... از نفعه کلمه رحمانیه به حیات باقیّه ابدیه فائز شدند».

فوز به این «حیات ابدی» در توان و انحصار نفوس مخصوصی نیست؛ برای همه «دوستان عزیز روحانی» امکان پذیر است؛ و شرط توفیق در آن فقط «غور» کردن در کلمات الهیه است؛ یعنی جمیع قوا و استعدادهای خود را جمع کردن و در ازمنه معین از

<sup>۱</sup> به مبحث ۱۲۶ رجوع شود.

<sup>۲</sup> کلمات مکنونه فارسی، بند ۲.

شب و روز، در امکانهٔ مشخص از کلمات متمرکز نمودن. «اگر دوستان عزیز روحانی در بحر زخار کلمات الهیه غور فرمایند... به غنای حقیقی که... حیات ابدی است، فائز گردند».

از جهتی دیگر، وصول به حیات ابدی، مستلزم این است که ارواح نفوس مؤمنه «از عوالم نفسیهٔ فانیه به معارج منیعۀ باقیه عروج نمایند» و این اوج گرفتن و عروج کردن نیازمند جنبش و حرکت است و این جنبش و حرکت، محتاج گرمی و حرارت است، و «این جنبش، از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد»<sup>۱</sup>. اما وظیفۀ اهل بهاء در این عرصهٔ مهیا چیست؟ آنان چگونه باید این جنبش و جوشش و این عروج و اعتلا را حاصل نمایند؟ «احباً باید... از حرارت کلمهٔ ربّانی... به حرکت آیند» و نه تنها خود باید چنین کنند؛ بلکه لازم است کأسی از «سلسبیل عرفان» و جامی از این چشمه ساران جوشان نیز «به عباد الهی مبذول دارند تا کُلّ به حیات باقیه فائز شوند». آری همگان مستحق این «حیات باقیه» هستند، به هر دین و آیینی و هر دیار و سرزمینی که تعلق داشته باشند. اما سلسبیل عرفان «از بحر بیان رحمن جاری است» و بحر بیان رحمن در مقابل دیدگان مؤمنان و در میان دستان عارفان، مهیا و مواج است و اخذ جامی از آن بسی راحت و آسان؛ شرط وفا نیست که غافل و عاطل بمانیم و توقف و تعطیل روا داریم. خود محتاجیم که بنوشیم و آسان به عرفان معبود عالمیان و به حیات جاویدان نائل شویم و فرمان محبوب جهانیان است که جهد نمائیم به دیگران نیز ببخشیم تا آنان نیز «به حیات باقیه فائز شوند». آری چشمه سلسبیل و کوثر<sup>۲</sup> که قرون متمادی است فقط در آرمان‌های مؤمنان موجود بوده و تنها در آرزوهای عاشقان جاری گشته، اکنون همین جا، در همین عالم ادنی، نزدیک و در دسترس ما، فائض و جاری است، همان که یگانه علت حیات ابدی است، همان که تنها سبب زندگی سرمدی است، و اهل عالم هم له له زنان در آرزوی هر قطره اش برّ و بیابان را می‌پویند و افتان و خیزان در جستجوی هر جرعه اش سینهٔ صحاری را

<sup>۱</sup> مجموعهٔ الواح، ص ۲۵۶، مبحث ۷۳.

<sup>۲</sup> به مبحث ۱۲۶ مراجعه شود.



می‌کاوند و از این سوی نیز فرمان صریح مظهر ربوبی است که «جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی (بیان الهی) به حیات ابدی فائز شوند».

اما در این عرصهٔ خجسته ما را چه کار است؟ هیچ، باید در ظلّ آن کلمه (کلمهٔ الله) محشور گشت و در معانی آن، رِق منشور شد. آن معانی (از جمله) ... عزّت ابدی و حیات سرمدی (است)»، اما چگونه می‌توانیم «در معانی» کلمهٔ الله، «رق منشور»، علم افراشته گردیم؟ پاسخ را بخصوص در مبحث ۴۱۲۱۶ ردیابی نمایید. آیا به همین سبب نیست که چنین فرمان فرح‌انگیزی از قلم مرکز میثاق الهی صادر می‌شود؟ «ای نسیم باغ مَحَبَّتِ الله... اگر حیات جاودانی جوئی در ظلّ کلمه الهی درآ». و چه بسیار سالکانی سرفراز و قاصدانی بلندپرواز که «در ظل کلمهٔ الهی» درآمدند و با ایقان و اطمینان؛ «از این کوثر باقی» نوشیدند و حقایق و معانی را چشیدند و حالات روحانیش را حس کردند و سر عبودیت به درگاه حضرت احدیت سائیدند؛ سپس به خدمت آستانش قیام کردند و به جانفشانی در راهش مؤفق گشتند و عاقبت مفتخر و مبتهج «به طراز بقا مزین» گشتند و سر بلند و پُرسور «به حیات ابدی فائز شدند»؛ آیا شهدای شیرین کام ایران زمین در ایام استیلاي ظلم ظالمین چنین نکردند؟ و حالا سالکان سیبیل تعالی که با «قلوب مطمئنه» و ارواح منجذبه، در لایه‌های برتر حیات ملکوتی به سر می‌برند، بسی شادمان و خرسندند که قلم اعلی در حقشان چنین می‌فرماید: «شاربان سلسبیل مَحَبَّت و سالکان بادیهٔ مودت را متذکریم به کلماتی که... نفوس مطمئنه را به جنت باقیه کشاند... و... تاج عزت جاودانی کرم فرماید» و نیز احبای الهی، که با ایمان‌هایی مستحکم و ارواحی مستبشر هنوز در عرصهٔ عالم ادنی، بخصوص در کشور ایران مُعلا، زندگی می‌کنند نیز بسی مسرور و مبتهجدند که همان قلم مُبها این گونه خطابشان می‌نماید: «یا احبّاء الرَّحمن... إِنَّهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ وَ أَرَادَ أَنْ يُدَكِّرَكُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. إِنَّهَا... تُسْقِيكُمْ كَوْتَرَ الْبَقَاءِ مِنْ يَدِ الْعَطَاءِ»، ای احبای رحمن،... او (یعنی جمال اقدس ابهی) از درون زندان، به شما توجه کرده و می‌خواهد به آیات خداوند، که پروردگار عرش عظیم است، یادتان نماید؛ آیاتی که کوثر بقا و جاودانگی را از دست عطا به شما می‌نوشاند.

اکنون سالکان مسرور ما که به عوالم روحانی جهیده و در فضاهاى ملکوتى خزیده‌اند، و از شمول قریبت الهى مطمئن و از حصول رضایت ربّانى متیقّن گشته‌اند، و قرعۀ حیات ابدى نیز به نامشان نشسته است، از شادى و نشاط روحانى در پوست ملکوتى نمى‌گنجند؛ لهذا قصد دارند به اذن ملائک مقربین و هدایت فرشتگان نازنین، در آن عرصۀ برین نیز محفل انس دیگری برپا دارند و اشواق و عواطف خود را که ناشى از این همه عنایات عظیمه و افتخارات عجیبه است، با یکدیگر مبادله نمایند و بخصوص برای آخرین بار، بر اساس عرفان عمیقى که حاصل کرده‌اند و عشق عجیبى که به دل گرفته‌اند، مکنونات ذهن و غلیانات روح خود را پیرامون راز بزرگ زندگى و رمز عظیم حیات، یعنی آثار و آیات مبارکات، بیان و عیان سازند؛ و بعد، هم‌چنان به هدایت ملکوتیان مقرب و فردوسیان مجرب، به جایگاه ابدى و منزلگاه سرمدى خود هدایت شوند و در آن برای همیشه مقیم و مستریح گردند.

(۴۸) محفل انس چهارم:

سالکان سربلند و صمیمى که در عرصۀ حیات ناسوتى، در وفادارى به میثاق الهى، تا آنجا که در توانشان بود، شرایط عرفان و عمل ایمانى را به جا آوردند و مراحل کمال و ترقى ناسوتى را طی کردند، در انتهای محفل انس سومشان، به مشیت و قدرت جمال احدیه، ناگهان به طور دسته‌جمعى، بال پرواز به سوى عوالم رازگشودند و پس از انسلاخ از عالم مادى، تحت هدایت یک فرشته ویژه که از جانب مقامات عالیه، نزد گروه سالکان وارسته، گسیل گشته بود، به «جهان وسیع»<sup>۱</sup> و «عالم کشف و شهود»<sup>۲</sup>، یعنی همان «ملکوت ابهى»<sup>۳</sup> که به «ملکوت تقدیس»<sup>۴</sup>، «ملکوت اعلى»<sup>۵</sup>، «ملکوت انوار»<sup>۶</sup>،

<sup>۱</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۶، ص ۵۳.

<sup>۲</sup> جزوۀ گلزار معنوى، ص ۸۰- مکاتیب ۳، ص ۴۰۴.

<sup>۳</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۸، ص ۱۷.

<sup>۴</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۱، ص ۶۳.

<sup>۵</sup> منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، ۶، فقره ۲۱۴.

<sup>۶</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۲، ص ۲۴۱.

«جبروت تنزیه»<sup>۱</sup>، «ملکوت جلال»<sup>۲</sup> هم تعبیر شده، وارد گشتند؛ سپس به پیش نهاد و در معیت همان فرشته خوش خوی مهروی، خیلی سریع، گشت و گذاری در بخش های معروف ملکوت؛ از جمله: «ایوان یزدان»<sup>۳</sup>، «گلشن باقی»<sup>۴</sup>، «بیت معمور»<sup>۵</sup>، «حدیقه غفران»<sup>۶</sup>، «گلستان الهی»<sup>۷</sup>، «گلشن باقی»<sup>۸</sup>، «ریاض ملکوت»<sup>۹</sup>، «حدائق باقی»<sup>۱۰</sup>، «گلشن سرای جاودان»<sup>۱۱</sup>، «گلشن ملکوت ابهی»<sup>۱۲</sup>، «گلشن الهی»<sup>۱۳</sup>، «گلشن اسرار»<sup>۱۴</sup>، «افق اعلی»<sup>۱۵</sup>، «افق لامکان»<sup>۱۶</sup>، «افق علیین»<sup>۱۷</sup>، «ذروه علیین»<sup>۱۸</sup>، «اوج فردوس برین»<sup>۱۹</sup>، «فضای بی پایان»<sup>۲۰</sup>، «فضای جانفزای روحانی»<sup>۲۱</sup>، «بحر کبریا»<sup>۲۲</sup>، نمودند و بعد هم

<sup>۱</sup> مکاتیب عبدالهءاء، ۱، ۴۶۳.

<sup>۲</sup> منتخبات مکاتیب عبدالهءاء، ۳، ص ۳۷.

<sup>۳</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۰ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۷۱.

<sup>۴</sup> همان

<sup>۵</sup> همان، ص ۱۱ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۶۷.

<sup>۶</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۱ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۶۷.

<sup>۷</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۴۳ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۱۰۸.

<sup>۸</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۲ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۱۴۳.

<sup>۹</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۴ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۹۶.

<sup>۱۰</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۲۱ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۱۰۵.

<sup>۱۱</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۲۱ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۱۰۵.

<sup>۱۲</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۳۷ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۱۰۹.

<sup>۱۳</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۳۹ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۷۷.

<sup>۱۴</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۴۳ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۱۰۸.

<sup>۱۵</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۴۵ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۱۱۳.

<sup>۱۶</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۳۸ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۱۲۰.

<sup>۱۷</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۳۹ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۷۷.

<sup>۱۸</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۵۴ - بشارة النور، ص ۲۸۷.

<sup>۱۹</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۵۴ - بشارة النور، ص ۲۸۷.

<sup>۲۰</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۵۴ - بشارة النور، ص ۲۸۷.

<sup>۲۱</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۲۱ - منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکرا، ص ۱۰۵.

<sup>۲۲</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۴۳ - منتخبات آثار مبارکه، ۲، ص ۱۰۸.

همچنان همراه آن فرشته مهربان از امکان مشهور ملکوت از جمله: «خلوتگاه عالم بالا»<sup>۱</sup>، «کعبه مقصود»<sup>۲</sup>، «صومعه الهیه»<sup>۳</sup>، «ساحل قرب»<sup>۴</sup>، «کاخ وصلت»<sup>۵</sup>، «خلوتگاه راز»<sup>۶</sup>، «خلوتخانه ملکوت»<sup>۷</sup>، و «صومعه لاهوت»<sup>۸</sup> دیدن نمودند و باز هم به اشاره همان فرشته ویژه، «در صومعه الهیه»<sup>۹</sup> حضور یافتند و در ستایش جمال احدیه، به دعا و مناجات پرداختند؛ سپس به سائقه روحانی دریافتند که «ذروه ملکوت، محل اجتماع است»<sup>۱۰</sup>، لهذا مسرور و شادمان و با هزاران افتخار و امتنان، و تصمیم گرفتند در همان فضای فرح‌زا که امواج روحانیش پیایی، نعمات الهیش دمام؛ نسمات رحمانیش پیگیر، چشم‌انداز الهیش بی‌نظیر، نفحات طیبه‌اش بی‌بدیل، و افق‌های گسترده‌اش بی‌پایان بود، رحل اقامت موقت افکنند، و محفل انس دیگری برپا دارند و با شور و شغف، به تبادل افکار و احساسات حاصل از سلوک روحانی خود پردازند. آنان سخت بی‌تاب بودند در رسای راز بزرگی که کشف کرده بودند داد سخن دهند و در معرفی رمز عظیمی که بگشوده بودند دُرافشانی کنند. جمال راز مکشوفه امانشان را بریده بود و جلال رمز بگشوده طاقتشان را طاق کرده بود و از آنجا که می‌دانستند در ملکوت ابهی هر سخنی که از اعماق روح و وجدان نشأت گیرد، هدایتی می‌شود برای بندگان زمینی جمال ابهی، و هر کلامی که از بحبوحه عشق و ایمان برخیزد حمایتی می‌گردد برای دلدادگان ناسوتی حضرت کبریا، می‌کوشیدند هر چه زودتر و بهتر و جامع‌تر دستاورد عظیم سلوک خود را عیان کنند و ثمره عجیب جهاد خویش را بیان دارند. ما بندگان ناسوتی هم می‌دانیم که «در جهان دیگر،

۱ جزوه گلزار معنوی، ص ۳۱- مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء، صص ۸۷-۸۶.

۲ جزوه گلزار معنوی، ص ۳۵- منتخباتی از الواح و آثار مبارکه مخصوص محافل تذکر، ص ۱۷۸.

۳ جزوه گلزار معنوی، ص ۳۹- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۷۷.

۴ جزوه گلزار معنوی، ص ۴۲- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۰۲.

۵ جزوه گلزار معنوی، ص ۴۹- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۵۰.

۶ جزوه گلزار معنوی، ص ۵۶- بشاره النور، ص ۴۹۱.

۷ جزوه گلزار معنوی، ص ۵۷- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۲۸.

۸ جزوه گلزار معنوی، ص ۵۷- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۲۸.

۹ مکاتیب عبدالبهاء، ۶، ص ۵۳.

۱۰ مکاتیب عبدالبهاء، ۶، ص ۵۳.

حقیقت انسانی، صورت جسمانی ندارد؛ بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است»<sup>۱</sup>، بنا بر این، اکنون آن سالکان سربلند که آثار تقدّم و تعالی در هر حرکت ابدان ملکوتیشان نمودار و نشانه‌های کمال و ترقّی در هر تَفَوُّه افواه لاهوتیشان پدیدار بود، در سایه «سدره فردوس»<sup>۲</sup>، «ظلّ شجره امید»<sup>۳</sup>، یا «شجره طوبی»<sup>۴</sup> که شاخه تا بلندای منبع افراشته و سایه تا دامنه‌های وسیع گسترده بود، و آنان در جای جای سفر پُرفرازونشیشان، از ثمرات بهیه‌اش بسی مرزوق گشته بودند؛ حلقه زده و سخت مصمم بودند، تحت تأثیر آن فضای ملکوتی و در نتیجه احساس مسئولیت الهی، به معرفی دستاورد خود پردازند و به توصیف اکتشاف خویش مشغول گردند. می‌دانیم که در محفل انس سوّم، آنان راز سرپوشیده حیات را کشف کردند و رمز سرپیسته زندگی را بگشودند و با شعف و انبساط واسع و ایمان و اعتماد کامل، اعلان نمودند که این راز، آثار جمال ابهی است و این رمز، آیات حضرت بهاءالله است. پس از گذار از مسیر پرپیچ و خم سلوک و تماشای جلوه‌های این راز در جای جای آن راه دراز، اکنون دیگر خوب دریافته بودند که بس «عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن»<sup>۵</sup> و حس کرده بودند که کلام جمال ابهی «مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کُلّ کلام‌ها»<sup>۶</sup>، و یقین نموده بودند که «آیات (جمال مبارک) يك ظهور از ظهورات حقّ است»<sup>۷</sup> و به دل گرفته بودند که «اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود»<sup>۸</sup> و به جان نهاده بودند که «نخستین بخشش کردگار، گفتار است»<sup>۹</sup>. سالکان صمیمی هم‌چنان، حتی در بحبوحه ملکوت رحمن، حضور کلمة الله العلیا را حس می‌کردند، زیرا می‌دانستند که «در مجامع ملکوت، ترتیل آیات

<sup>۱</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۷۸- رساله نصوص و الواح در باره بقای ارواح، صص ۷۶- ۷۵.

<sup>۲</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۵۵- بشارة النور، ص ۲۹۴.

<sup>۳</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۱- منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکّر، ص ۶۷.

<sup>۴</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۲۹- مجموعه الواح تذکّر، ص ۵۶.

<sup>۵</sup> ایقان مبارک، بند ۲۲۶.

<sup>۶</sup> کتاب بدیع، ص ۱۴۵.

<sup>۷</sup> امر و خلق يك جلدی، ص ۶۳۲.

<sup>۸</sup> ایقان مبارک، فقره ۲۲۹.

<sup>۹</sup> مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۶۰.

لاهورت می‌گردد»<sup>۱</sup>. به همین سبب با تمام وجود می‌خواستند امثال این حقایق مکشوفه را به سمع تمام اهل بهاء در عالم ادنی برسانند؛ لهذا هر کدام از آنان، فقراتی از آیات مبارکه را تلاوت می‌کرد و سپس با نهایت خلوص و انجذاب، توضیح مختصری راجع به معانی آن‌ها ارائه می‌نمود. جالب این جا است که هر گروه از آیاتی که آنان انتخاب کرده بودند، بعضی خصایص برجسته کلمه الله را در قالب خصوصیات یک نماد شناخته شده در فرهنگ و حیات بشری عرضه می‌کرد.

و هنگامی که آنان حول آن شجره مبارکه ملکوتی حلقه زدند، ناگهان حضور ارواح ملکوتیان را حس کردند و فوراً و متحداً دست بر سینه‌ها نهادند و به زمزمه مناجات مشغول گشتند. آنان دیگر با تجاربی که در سه محفل انس پیشین کسب کرده بودند، کاملاً با روش کار یکدیگر آشنا بودند. آنگاه در حالی که شور و شعف ابراز افکار در قلوبشان نشسته بود و میل و رغبت عرضه عواطف در جانشان خلیده بود، بعد از لحظاتی تأمل و تفکر، سالک اول برخاست. نگاهی «به آفتاب انور فلک اعلی»<sup>۲</sup> افکند؛ لختی تأمل نمود و گفت "پرتوهای این آفتاب ملکوتی مرا به یاد خورشیدی می‌اندازد که در قالب خصائص ممتاز خود، معرف مقام و منزلت کلمه الله است". و سپس در حالی که طنین صدایش تا فاصله‌ای دور می‌رفت گفت: "آری، «آفتاب حقیقی کلمه الهی است»<sup>۳</sup>؛ «انها (کلمه الله العلیا) اشرقت عن افق الفجر كالمشمس في وسط الضحی، لیقرّبکم الی الله»<sup>۴</sup>، این کلمه طیبه، از افق فجر پدیدار شد و چون خورشید نیمروزی در میانه آسمان جای گرفت، تا شما را به خداوند نزدیک کند. مطلع آفتاب ناسوتی افق خاوران است؛ اما مشرق این آفتاب جهان‌تاب؛ یعنی کلمه الله الاعظم، بسی اعجاب‌انگیز است؛ یک تعبیر این که «از افق لامکان لائح و نمایان»<sup>۵</sup> است، تعبیر دیگر این که «از افق سماء

<sup>۱</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۳، ص ۶۱.

<sup>۲</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۸، ص ۱۵۷.

<sup>۳</sup> آیات الهی، ۱، ص ۱۶۸ - دریای دانش، ص ۱۰۶.

<sup>۴</sup> لنالی الحکمة، ۳، فقره ۱۶.

<sup>۵</sup> منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ۲، فقره ۳۱۰.

عنایت رحمن مُشرق و لائح»<sup>۱</sup> است؛ و باز هم تعبیری دیگر، «از اعلیٰ افق امکان مُشرق و لائح»<sup>۲</sup> است؛ و بالاخره «از اعلیٰ افق عالم مُشرق است»<sup>۳</sup> و سرانجام این که «از افق سماء قلم رحمن اشراق نموده»<sup>۴</sup> است. همان خواص و خصوصیات را که آفتاب ظاهری برای حیات موجودات زمینی دارد، بیان الهی برای ارواح و قلوب مردمان گیتی دارد؛ از جمله این که «اشراقات انوار آفتاب معانی و بیان کل را اخذ نموده»<sup>۵</sup> و در نتیجه، حتی «انسان، از شمس کلمهٔ ربّانیّه موجود»<sup>۶</sup> گشته است. اما ما سالکان صادق گرچه حتی قریبت و رضایت الهی را هم حاصل نموده‌ایم، اما هم‌چنان باید به «کلمهٔ الهیه نظر»<sup>۷</sup> کنیم و جهد و تلاش نماییم، حتی در اینجا، در عمق ملکوت ابهی، تا «از انوار آفتاب بیان محروم»<sup>۸</sup> نماییم.

عرفان عمیق این سالک از روح حیات بخش آیات الهی همگان را متأثر ساخت. آنان احسنت‌گویان سخنانش را شنیدند و حقایقش را به دل گرفتند. دقایقی در سکوت گذشت و هریک از سالکان در فوران افکار و غلیان عواطف، در انتظار بود که اکنون باز کدام یک از همگان برمی‌خیزد و در وصف کلمهٔ الله چه گهرهایی در دامنشان می‌ریزد. پس از دقایقی سالک دوّم قیام کرد. نگاهی مشتاق به سیمای هم‌رهان افکند و بعد در حالی که چشم به افق‌های روشن ملکوت افکنده بود، لختی اندیشید و سپس با شادمانی چشم در چشمان یاران دوخت و گفت "همواره در این اندیشه بوده‌ام که از پدیده‌های عالم ادنی، کدام یک خصوصیات کلمهٔ الله را بهتر و دقیق‌تر بیان و عیان می‌نماید. یکی از این نمادهای گویا، شمس بود که دوست عزیزم به خوبی نقش آن را در معرفی کلام الله

<sup>۱</sup> آیات الهی، ۲، ص ۱۰۶.

<sup>۲</sup> آیات الهی، ۲، ص ۱۲۰-۷ ژوئیه.

<sup>۳</sup> اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۴۰.

<sup>۴</sup> آیات الهی، ۲، ص ۳۵۷.

<sup>۵</sup> آیات الهی، ۲، ص ۱۸۰.

<sup>۶</sup> دریای دانش، ص ۱۰۶.

<sup>۷</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۸، ص ۱۵۷.

<sup>۸</sup> آیات الهی، ۱، ص ۵۵.

توضیح داد. اما من پدیده دیگری را می‌شناسم که گویای بسیاری از خصائص دیگر آیات الله است و آن بحر یا دریا است. بهتر است نخست سخن خود را از طوبایی آغاز کنم که هم اکنون به وفور نصیب جمع ما است: «طوبی لمن دخل ملکوتی و... شرب من بحر بیانی»<sup>۱</sup>، خوشا به حال کسی که در ملکوتم وارد شد و... از دریای بیانم آشامید. در مسیر پرافت و خیز تعالی با طوباهای زیادی آشنا شدیم؛ اما این طوبا که اکنون در بحبوحة ملکوت ابهی شامل حال ما است، حلاوتی دیگر و جذباتی برتر دارد. آری، آیات الله «بحری است دارا و جامع»<sup>۲</sup>؛ بحری که «یَتَمَوَّجُ بِه ذَاتِه لِذَاتِه»<sup>۳</sup>، به ذات خودش و برای ذات خودش موج می‌زند و اگر دریاهای دیگر از وزش بادهای سرگردان موج می‌زنند، این دریا «از نفعات رحمن مَوَّج»<sup>۴</sup> است؛ و آنچه‌ان موج می‌زند که «در کل حین ظاهر و مشهود»<sup>۵</sup> است. همین جا باید دست ستایش به درگاه سلطان آفرینش بلند کنم و بگویم «لک الحمدُ یا الهی بما آریتَ اولیائک امواج بحر بیانک»<sup>۶</sup>، ترا سپاس این خدای من که امواج بحر بیانت را به اولیائت نشان دادی و بخصوص باید تکرار نمایم که «لک الحمدُ بما آریتنی بحر بیانک»<sup>۷</sup>، ترا ثنا که بحر بیانت را به من نیز بنمودی. و حالا مایلم با تمام عشق روحانی و عاطفه ملکوتی خود این بیان اصولی جمال ازلی را به یاد تمامی احبای نازنین ناسوتی بیاورم که «اغتمسوا فی بحر بیانی، لعلَّ تَطَّلِعُونَ بما فیهِ من لئالی الحکمة و الأسرار»<sup>۸</sup>، در دریای بیانم غوطه ور شوید تا به مرواریدهای حکمت و اسراری که در آن است آگاهی یابید؛ و نیز این سفارش سمایی را به یاد هر یک از آنان اندازم که «تا توانی در این بحر بی پایان خوض کن»<sup>۹</sup>، و باز به آنان گوشزد کنم ما سالکان سرافراز

<sup>۱</sup> جمال ابهی، مندرج در مکاتیب عبدالبهاء<sup>۳</sup>، ص ۱۴۵.

<sup>۲</sup> دریای دانش، ص ۲۸- امر و خلق<sup>۲</sup>، ص ۹۷.

<sup>۳</sup> کتاب بدیع، ص ۳۵۰.

<sup>۴</sup> آیات الهی<sup>۲</sup>، ص ۴۶.

<sup>۵</sup> اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۰.

<sup>۶</sup> ادعیه مبارکه حضرت بهاء الله<sup>۳</sup>، بند ۳.

<sup>۷</sup> مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۴۰۸.

<sup>۸</sup> کتاب اقدس، بند ۱۸۲.

<sup>۹</sup> مکاتیب عبدالبهاء<sup>۸</sup>، ص ۱۲۰.



که اغتماس کردیم و تا توانستیم خوض نمودیم، اکنون ثمرهٔ مجاهدات خود را می‌بینیم و میوهٔ تلاش‌های خود را می‌چینیم، آن هم در دشت‌ها و بستان‌های ملکوت ابهی. " نطق این سالک عارف گرچه اندکی طولانی بود؛ اما پرتوهای بهجت بر سیمای همگنان افشاند و در قالب خصائص نماد زیبای دریا، بسی از خصوصیات برجستهٔ کلمهٔ الله را عیان و آشکار نمود. سرور بهشتی در چشمان سالکان موج می‌زد و شادی ملکوتی از سیماهایشان می‌درخشید. رهایی فضای روحانی ملکوت از یک سو، و روشنگری اذهان همگنان در وصف جوانب راز بزرگ زندگی از سویی دیگر، امواج سرور و ابتهاج را تا اعماق قلب و روحشان می‌نشانده. سکوتی شورانگیز حاکم شد و پس از لحظاتی تأمل‌آمیز سالک سوّم برخاست و با دست راست به سمتی معین از عرصهٔ ملکوت نشانه رفت و بعد لبخند زنان گفت "برخی ناسوتیان می‌گفتند بهشتی هست که در آن چشمهٔ سلسبیل جاری است و هر کس از آن بنوشد حیات جاویدان می‌یابد. افسوس که نفهمیدند آن سلسبیل شهیر در واقع حقیقت کلام خداوند قدیر است. مگر نه این که «جری سلسبیل الحیوان من قلم الرّحمن»<sup>۱</sup>، سلسبیل زندگی از قلم رحمن جریان می‌یابد؟ و «یسلی من هذا القلم المقدّس المنیر»<sup>۲</sup>، و از این قلم مقدّس منیر سیلان می‌نماید؟ اکنون من به سهم خود باید قبل از هر حرفی دیگر، سر سپاس به آستان جمال قدم بسایم و بگویم «أشهد أنّ... سلسبیل بیانک اسکرنی»<sup>۳</sup>، شهادت می‌دهم که سلسبیل بیان مستم کرد و بعد هم به نهایت عشق و اخلاص، احبای نازنین ناسوتی را خطاب کنم و یاد آور شوم که «شما یید ساقیان سلسبیل بیان مقصود عالمیان»<sup>۴</sup>. اما هر ساقی، اوّل خود از جام حیات می‌نوشد و بعد به همگنان مرحمت می‌نماید، و لهذا این است توصیهٔ جمال ابهی به هر یک از شما ساقیان: «از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام»<sup>۵</sup>؛ و به طور واضح تر:

<sup>۱</sup> آثار قلم اعلیٰ ۱، فقرة ۸۴، ص ۲۳۷.

<sup>۲</sup> قلم اعلیٰ ۴، ص ۹۵، لوح الروح.

<sup>۳</sup> ادعیة مبارکة حضرت بهاء الله ۳، بند ۵۶.

<sup>۴</sup> آیات الهی ۲، ص ۲۹۳.

<sup>۵</sup> مجموعهٔ الواح چاپ مصر، ص ۳۸۳- کلمات مکنونهٔ فارسی.

«از لسان رحمن، سلسبیل معانی بنوش»<sup>۱</sup>؛ و آن ساقی باقی که چنین شراب نابی را از دست سلطان ملکوت بنوشد چگونه ممکن است در افاضه آن به تشنه‌لبان ناسوتی خاموش نشیند؟ پس ای ساقیان سرخوش جام زندگی، برخیزید و از این سلسبیل جاری، کلام رنّان الهی، به محتاجان معنوی و درماندگان روحانی نیز بنوشانید.

سخنان حکیمانه و شاعرانه این سالک صمیمی نیز تأمل‌انگیز بود و تحسین همگان را برانگیخت. سالکان در آن عرصه خجسته ملکوت رحمن، مفهوم و معنای کلام این سالک مهربان را به نحو دیگری حس می‌کردند و مضامینش را با وله بیشتری به عمق جان جای می‌دادند. بخصوص توجه او به نیاز ذاتی ناسوتیان به این عصاره حیات جاویدان و تأکید او در وظیفه بندگان جمال جانان در رساندنش به آنان، سخت به دل‌هایشان نشست. حقایقی که بدین سان، در قالب نمادهایی زیبنده و زیبا، عریان و عیان می‌شد؛ چنان در سلول‌های وجود ملکوتی سالکان می‌نشست که تصور زوال و نسیانش غیر ممکن بود. با گذشت ساعات، شوق سالکان در عرصه حقایقی بیشتر از راز بزرگ زندگی که کشف کرده بودند، افزون می‌گشت و اشتیاقشان برای افشای بدایعی از رمز عظیم حیات که دریافته بودند، بیشتر می‌شد. و گرچه عرصه ملکوت ابهی هزاران جلوه جمال و نمایش جلال، در مقابل دیدگانشان گسترده بود؛ اما هیمنه آیات چنان اخذشان نموده بود و حماسه بینات چنان جذبشان کرده بود و ضرورت و خطورت ارائه‌اش چنان در دل و جانشان نشسته بود، که با تمام وجود می‌خواستند هر لحظه از حضورشان در آن مکان مقدس را به معرفی ابعاد دیگری از آن اختصاص دهند.

هم‌چنان که گروه سالکان ملکوتی در تأملات عرفانی فرو رفته و به جنبه‌های جذاب کلمه‌الله که تا آن وقت عرضه شده بود می‌اندیشیدند؛ ناگهان سالک بعدی قیام کرد و شادمانه در حلقه آنان چرخ زد و از وفور نفاتح پاکیزه بهشتی نفسی تازه نمود؛ سپس دستانش را بر هم سایید و با شعفی خاص گفت: "اما من می‌خواهم در قالب یک صحنه برجسته تاریخی ادراک و احساس خود از راز مکشوفه زندگی را بیان نمایم". توجه همراهان به گفته او جلب شد و همه مشتاقانه منتظر افاضاتش شدند. سپس گفت "در

<sup>۱</sup> مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۳۹۷- کلمات مکنونه فارسی.

روزگاران گذشته هنگامی که سلاطین، فاتحانه به سمت سرزمینی تازه می‌رفتند، رایات افراشته که مبین قدرت و موجودیتشان بود، پیشاپیششان به حرکت می‌آمد. هر کس که آن علم‌ها را از دور می‌دید، نزدیک شدن موبک سلطانی را احساس می‌کرد. و حالا، در این دور بی‌همتا، یک پدیده ظریفهٔ پرجاذبه‌ای حکم رایات جمال احدیه را یافته است؛ و هر کس در هر مقام و موقعیتی که آن را ببیند، نزول اجلال سلطان جلال را ادراک می‌کند و به سمت آن کشیده می‌شود؛ و این پدیده والا، آیات مبارکات حضرت بهاءالله است: «قُلْ إِنَّهُ اتَىٰ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ»<sup>۱</sup>، بگو او با علم‌های آیات از نزد خداوند مقتدر قدير آمد؛ در حالی که «يَمَشِي قُدَامَهُ مَلَائِكَةُ الْفَرْدُوسِ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ»<sup>۲</sup>، فرشتگان فردوسی، پیشاپیشش با علم‌های آیات در حرکتند. چه شکوه و جلالی و چه رایات و علم‌هایی! جَلَّتْ عَظْمَتُهُ و اقتداره؛ و هيمنهٔ ظهور و حضور از چنان نفوذ و وفوری برخوردار است که حتی «قَدْ شَهِدَ الذَّرَاتُ لِمَنْ اتَىٰ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ»<sup>۳</sup>، که ذرات نیز گواهی دادند به حضور کسی که به رایات آیات آمد. و به این ترتیب بود که «رایات آیات منصوب و اعلام هدایت مشهود»<sup>۴</sup> گشت تا خلق روزگار به آسانی راه به سوی خیمه و خرگاه پروردگار برآید. و اکنون این ندای جانفزا در قلب ناسوت انشاء و اوج ملکوت ابهی هر دو، طنین دارد که «أَمَا تَرَوْنَ رَايَةَ الْبَيَانِ عَلَىٰ أَعْلَىٰ مَقَامِ الْإِمْكَانِ؟»<sup>۵</sup>، آیا علم‌های بیان را منصوب بر بلندترین جایگاه عالم امکان نمی‌بینید؟ چرا، ما سالکان با هزاران عشق و ایمان می‌گوییم که می‌بینیم و از مشاهده‌اش به اهتزاز می‌آییم. واقعا غم‌انگیز و ماتم‌خیز است که با این اوصاف عظیم کسی گرفتار اوهام عقیم شود و از حضور پرورگار علیم غفلت نماید؛ و بر عکس، برای یک کسی، باز هم این ترانهٔ طوبا است که حتی بر حجرات ملکوت ابهی طنین دارد؛ اَمَّا اُو كَيْسَتْ و چه کار کرده است؟ «طوبى لِعَبْدٍ نَبَذَ

۱ جمال ابهی، مائدهٔ آسمانی ۷، ص ۲۴۲.

۲ نداء ربُّ الجنود، ص ۱۴.

۳ ادعیهٔ مبارکهٔ حضرت بهاءالله ۳، بند ۱۰۲.

۴ آیات الهی ۲، ص ۳۴۶.

۵ اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۱۰۳.

الظُّنُونُ اذ اتى المكنون برایات الآیات»<sup>۱</sup>، خوشا به حال بنده‌ای که وقتی حضرت مکنون به آیات ظاهر شد، وهم و گمان را کنار نهاد و به سمت خیمه عظمتش به راه افتاد و ما سالکان سرفراز مفتخر و مسروریم که چنین کرده‌ایم و از این بابت، هدایت و مرحمتش را سپاس می‌گوییم.

آری نطق و بیان این سالک عارف نسبتاً به درازا کشید، اما صحنه و واقعه، از چنان قدرت و عظمتی برخوردار است که وجداناً هر اندیشه‌ای را می‌خکوب می‌کند و هر احساسی را سریان می‌دهد، و تحت تأثیر نطق غرای این دوست، سالکان مستمع نیز در همین وضعیت بودند. گرچه آفتاب دلچسب ملکوت می‌تابید، و نسیم جان‌بخش سبزه‌زارانش می‌وزید، و صدای آواز دلنواز پرندگان به گوش می‌رسید؛ اما سالکان سربلند ما چنان غرقه‌عرضه اکتشافات عظیمه و ادراکات بدیعه خود از راز عظیم حیات شده بودند، که جریان‌های جانبخش آن محیط مبارک را به کلی فراموش کرده بودند. آنان مستغرق جلوه و جمال آیات بودند که در قالب نمادهای زیبای عالم وجود عرضه می‌شد که ناگهان سالکی دیگر برخاست، دستی به سیمای خود کشید و لحظاتی چشم به افقی دور دست از عرصه گسترده ملکوت افکند و بعد به وقار تمام، در حالی که گرده‌ای از حزنی نامعلوم نیز بر سیمای روشنش نشسته بود، چشم به یاران دوخت و آرام گفت: "در دل من یاد یوسف کنعان نشسته است. می‌دانید که برادران حسود او را در چاه افکندند تا خود گیرنده محبت پدر باشند و پیراهن یوسف جوان را برای پدر پیر بردند و گفتند که گرگ او را دریده و بلعیده است. اما به تأیید خداوند مجید یوسف از چاه به در شد و عاقبت عزیز مصریان گشت. او به علم الهی می‌دانست که چشمان پدر در فراقش آنقدر گریسته که نابینا شده است. سپس پیراهن خود را به همراه همان برادران که جهت کسب آذوقه به مصر رفته بودند، برای پدر فرستاد و هنگامی که یعقوب بوی یوسف گمگشته را از پیراهنش حس کرد و آن را به دیدگان خود مالید، بینایش بازگشت. این داستانی است دلنشین، نشسته بر سینه تاریخ دیرین؛ اما من می‌خواهم از یوسفی سخن گویم که محبوب عالمیان و موعود جهانیان است؛ یوسفی که نیز برادر حسود حتی قصد

<sup>۱</sup> لوح شیخ نجفی، ص ۵۹.

جان نازنیش را نمود؛ و این یوسف نیز پیراهنی داشت که رائحة طیبه‌اش حتی باعث بینایی چشم بشریت است، بشریتی که از موعود محبوب خود به دور افتاده و در فراقش چشم بصیرت خود را از دست داده است؛ و این پیراهن عطرآگین آیات خداوند برین است که مُنزل آیات به دست مُبشّرات از جمله برای یکی از احبابش ارسال فرموده است، و ببینید که رائحة پاکیزه آن چه می‌کند! «فوالله یا عبدُ لو تَسْتَشِقُّ هذا القميصَ الذی أرسلناه بایدی المُبشّرات من تلك الکلمات، لَتَجِدَ منه رائحةَ الله العزیز المغنی الکریم و تَنقَطِعُ عن المُلک و ما علیه و تَدْخُلُ مصرَ الایقان»<sup>۱</sup>، ای عبد، به خداوند قسم، اگر این پیراهنی را که به دست مُبشّرات از جنس این کلمات، برایت فرستادیم ببویی، قطعاً از آن، رائحة خداوند عزیز و کریم و آوازه‌خوان را خواهی یافت و از مُلک هستی و آنچه بر آن است منقطع می‌گرددی و به مصر ایقان وارد می‌شوی. آری، «انّها (الآیات) لَقَمِصُّ الله بین السّموات و الارضین و منه یَجِدُنَّ الممکنات رائحةَ الله المهیمن القیوم»<sup>۲</sup>، آیات، پیراهن‌های خداوند هستند میان آسمان‌ها و زمین‌ها، و اهل ممکنات از آن‌ها بوی خوش خداوند مهیم و قیوم را احساس می‌کنند. اهل آسمان‌ها و زمین‌ها چون یعقوب نابینا هستند و آیات الهی چون پیراهن یوسف مصری و همان نقشی را که قمیص یوسف در قلب و روح یعقوب داشت، آیات الهی نیز در جان و روان عالمیان دارد. و در وصف حتی یکی از الواح است که «قد جعله الله قمیصَ جماله بین العالمین لِیَجِدُنَّ منه اهل الاطمینان روائح ربهم الرّحمن و یَسْتَشِعِرُنَّ بما ورد علی یوسفِ البیان من جنود الشیطان»<sup>۳</sup>، خداوند آن را قمیص جمالش در میان عالمیان قرار داد تا اهل اطمینان از آن، بوهای خوش پروردگار رحمانشان بیابند و دریابند آنچه را که از دست شیطانیان بر یوسف بیان (حضرت بهاءالله) رفت. و خطاب به یکی از بندگانش است که «أرسلنا الیک قمیص ربک العلیّ الاعلیّ علی هیئة اللّوح لِتَجِدَ منه روائح القدس و تقرّ بصرُ

<sup>۱</sup> قلم اعلی ۴، ص ۱۳۵، لوح با مطلع: هو الباقي الظاهر.

<sup>۲</sup> امر و خلق يك جلدی، ص ۶۳۴.

<sup>۳</sup> قلم اعلی ۴، ص ۹۹، لوح الروح.

قلبک»<sup>۱</sup>، پیراهن پروردگارت والامقامت را به هیأت لوح برایت ارسال کردیم تا از آن، روایح قدس را استشمام کنی و چشم قلبت بینا گردد؛ و نیز «اذا وجدت عرفی من قمیصِ بیانی و فُزْتُ بکتابی قل لک البهَاءُ یا محبوبَ العالم»<sup>۲</sup>، هنگامی که بوی مرا از پیراهن بیانم حس کردی و به کتابم فائز شدی بگو ترا بهاءای محبوب عالمیان. و زمانی که چنین است نقش بینایی بخش آیات در قالب پیراهن یوسف کنعانی، چنین است فرمان این یوسف بدیع به یکی از بندگان خود، «مُرَّ علی البلاد بنفحاتِ قمیصِ بیانِ ربِّک»<sup>۳</sup>، با بوهای خوش قمیص پروردگارت، بیانات مبارکه او، بر دیارها مرور کن و البته چشم دل مردمان را از آن روشن و بینا نما. و چقدر یعقوب‌هایی که در عالم ادنی، نابینا نشسته و منتظر بوی پیراهن جمال اقدس ابهایند!

گرچه عشق و محبت این سالک به یوسف زمان، سخنش را طولانی کرد؛ اما همگان علاوه بر احساس جذباتی ویژه از این داستان دلنشین دیرینه، بیش از پیش فهمیدند که چقدر ضروری است چشم نابینای بشریت از بوی این پیراهن پروردگاری روشن و منیر گردد و بلافاصله همگان، چشم به حیات مؤمنان ناسوتی دوختند که در این میدان مبارک کجا هستند و در این زمینه خطیره چه می‌کنند؛ ولی مسرور و مشکور گشتند، چون دیدند جوانانی نازنین، در بحبوحه بلایای مستولی بر ایران زمین، قیام نموده و کمر همت بسته‌اند و متکی به طرح خجسته و برجسته روحی، به ابلاغ و اشاعه کلام الهی مشغول هستند و هیچ نهبی از جانب دشمن غدار و هیچ تهاجم و تویخ و تهدید و جلب و مسجونیتی از ناحیه معاندان ستم‌کار هم آنان را از این حرکت خلاقه سرنوشت‌ساز باز نمی‌دارد.

محفل انس ملکوتی سالکان داشت به درازا می‌کشید. اما در آن کرانه نورانی از ملکوت ابهایی و با این جلوه‌های جان‌افزا از کلمه الله العلیا، ارواح سالکان دل‌رفته هم‌چنان حقایق بدیعه بیشتری حول عظمت و خلاقیت آیات الله می‌طلبید؛ اما به تشخیص سالک اعظم

<sup>۱</sup> قلم اعلیٰ ۴، ص ۱۰۷، سوره السّطان.

<sup>۲</sup> آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۲۲.

<sup>۳</sup> آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۷۹.

بیم آن می‌رفت که آنان در این احوال پر جوش و غلیان به کلی دست از دل و جان بشویند؛ لهذا این سالک جهان دیده بر آن شد که برخیزد و با نطقی در جنبه‌ای حکیمانه از آیات الهیه هم همگنان را قدری آرام کند و هم به آن محفل انس استثنایی پایان بخشد. عاقبت او قیام کرد، با لبخندی ملیح و ملکوتی به سیماهای نورین همگنان نگاهی کرد و بعد، لحظاتی سر به زیر افکند و چیزی را در دل خویش زمزمه نمود و سپس سربرافراشت و گفت "ای هم‌رهان وفادر، و ای سالکان باوقار، درست است که زیر و بم‌های مسیر تعالی را با موفقیت پشت سر نهادیم و با افتخار و ابتهاج به عرصه ملکوت احدیت راه یافتیم، درست است که در تمامی مسیر پریچ و خم سلوک به میثاق الهی وفادار بودیم؛ صحیح است که به قربیت و رضایت حضرت محبوب فائز شدیم؛ اما ای یاران نازنین، اکنون در این ملکوت برین هم هم‌چنان وظایفی به عهده داریم و باید مطابق معیار و میزان الهی خود را برای انجام دادن آن آماده کنیم. آری، حتی در عرصه خجسته ملکوت هم باید منطبق با میزان الهی به عبودیت و خدمت پرداخت. به همین لحاظ؛ من در این موقعیت ممتاز، حس می‌کنم که باید بر جنبه خاصی از آن رمز روحانی تأکید نمایم و آن میزان بودن آیات الهی است. بله، «انها (آیات الله) لقسطاس الهدی من الله رب الاخرة و الاولى»<sup>۱</sup>، آیات الهی میزان هدایت است از جانب خداوند که پرورگار یوم نخستین و روز واپسین است؛ و یا «میزانه الموضوع»<sup>۲</sup>، میزان وضع شده او است و به عبارت ساده‌تر «کلمات منزله الهیه میزان کل است»<sup>۳</sup>. همه، چه ناسوتیان و چه ملکوتیان و از جمله خود ما سالکان، باید در هر زمان و مکان، اوضاع کلی و جزئی خود را با أم‌الکتاب الهی بسنجیم و به همین دلیل، فرمان خداوند جلیل است که «تمسکوا بالکتاب الاقدس الّذی انزلهُ الرَّحمن من جبروته المقدّس المنیع؛ إِنَّهُ لَمِيزَانُ اللهُ بَیْنَكُمْ، یُوَزَنُ بِهِ کُلُّ الْأَعْمَالِ مِنْ لَدُن قَوِیِّ قَدِیر»<sup>۴</sup>، چنگ زنید به کتاب اقدس که خداوند از

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۸.

<sup>۲</sup> قلم اعلیٰ ۷، ص ۱۱۴.

<sup>۳</sup> مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۷۸.

<sup>۴</sup> آثار قلم اعلیٰ ۲، ص ۱۴.

جبروت مقدّس نازلش فرمود؛ زیرا که آن، میزان الهی است میان شما و از جانب خداوند قویّ قدیر، تمامی اعمال به آن سنجیده می‌شود؛ «إِنَّهُ لَقِسْطَاسُ الْحَقِّ بَيْنَ الْخَلْقِ؛ قَدْ يُوزَنُ مَا عِنْدَ الْأُمَّمِ بِهَذَا الْقِسْطَاسِ الْأَعْظَمِ وَإِنَّهُ بِنَفْسِهِ»<sup>۱</sup>، این کتاب مبین، میزان حق است در بین خلق زمین، و تمامی آنچه نزد امم است با این میزان و خود میزان نیز با خودش، سنجیده می‌شود. آری، «كَلِمَاتٌ مُنْزَلَةٌ إِلَهِيَّةٌ مِيزَانٌ كُلٌّ اسْتِ وَ دُونَ او مِيزَانٌ او نَمِي شُود»<sup>۲</sup>. به همین لحاظ است که بخصوص «جوانان عزیز که مُحاط به امتحانات عدیده و در معرض آفات شدیدند... چون به فصل الخطاب آیات متمسک شوند و آن میزان اتم اقوم را معیار تشخیص و فهم و ادراک خویش قرار دهند، دیگر گوش و هوش را از هممهمة الفاظ ظاهر فریب و دمدمة مکاتب عجیب و غریب... فارغ سازند و چون نفوس غافله نجات قافله را از نجوم آفله نجویند»<sup>۳</sup>. پس ای سالکان مسرور و موفق، برخیزید که هم‌چنان در این ملکوت رحمن هم وظایف مهمه‌ای به عهده داریم و باید آن‌ها را مطابق این میزان مطلق الهی به انجام برسانیم. اما قبل از قیام و خداحافظی، بیاید یک بار دیگر متّحدانه دست به دعا برداریم و در این عرصه خجسته ملکوت، طنین آوای نیایش و صدای رسای ستایشمان را به گوش جمیع ملکوتیان برسانیم و از جمله از آستان جمال الهی برای مؤمنان ناسوتی و بندگان زمینی حضرت محبوب تأیید و توفیق طلب کنیم و بخصوص برای احبّای ستمدیده ایران زمین که هم‌چنان در دست عوانان گرفتار و به ظلم و جور ستمگران دچارند، از آستان عظمتش پایداری و رهایی، و رونق و شکوفایی تمنا کنیم. "گروه سالکان متّحدانه در برابر خواسته سالک اعظم سر تعظیم فرود آوردند و از هدايات بهیة او که در طول فرایند سلوک هم به وفور شامل حالشان بود، تشکر و تقدیر نمودند.

و بدین سان، محفل انس چهارم سالکان سربلند ما هم به پایان رسید و در این وقت آنان چشم در چشمان یکدیگر دوختند و با لبخندهایی که مخصوص عرصه پاکیزه ملکوت

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب اقدس، بند ۹۹.

<sup>۲</sup> مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۷۸- لوح قناع.

<sup>۳</sup> بیت العدل اعظم، پیام مارس ۱۹۷۴.



است، یکدیگر را سخت در آغوش فشردند. در این وقت ناگهان صدای هلهله و شادی کسانی به گوش سالکان رسید. با تعجب سر برافراشتند و گروهی از ملائک ملکوت را دیدند که با لبخندهایی ملکوتی، صمیمانه آنان را تحسین می‌کردند و شادمانه برایشان کف می‌زدند. سالکان در وصف عظمت و جلالت کلمة الله، آن‌چنان غرق استماع سخنان یکدیگر شده بودند که متوجه حضور این ملائک در اطراف خود نشده بودند.

(۵۸) حصول دیدار خجسته:

وقتی محفل انس سالکان به پایان رسید، همان فرشته ویژه فرخنده‌پی فراخ‌بال فرح‌انگیز در محل حاضر شد و با سرور و ابتهاج فراوان اعلان کرد: "ای سالکان سربلند، ای واصلان عزیز و ارجمند، اگر شایق و مایلید، ابتدا شما را به دیدار «حلقه مقربان»<sup>۱</sup>، و سپس به تماشای «حلقه خاصان»<sup>۲</sup> ببرم و بعد به سمت زیارت روی تابان جمال جانان هدایت کنم"، اما آنان که هم‌چون دیگر «دوستان جمال ابهی، ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی»<sup>۳</sup> نمی‌جستند، تقاضا کردند هرچه زودتر به آن فیض عظمی و منقبت کبری؛ یعنی دیدار خجسته، فائز شوند؛ آن‌گاه آن فرشته فرخنده‌بال با شور و حال، اعلان کرد که "بسیار خوب، ای سالکان سعادت‌مند، حال بدانید که «ظلاً حضرت ربّ ودود، موقع ملاقات»<sup>۴</sup> است؛ و «آن ملاقات، ابدی است و آن اجتماع، سرمدی و آن عیش و عشرت دائمی»<sup>۵</sup> است". آن‌گاه در حالی که آوای تشویق و ترانه‌ی تقدیر گروه ملکوتیان دوباره اوج می‌گرفت، سالکان سرفراز ما، در معیت همان فرشته باوفای خورشیدسیما، به سوی جایگاه ویژه‌ای که مقرر بود در آن، بزرگ‌ترین حادثه زندگیشان، اوج آرمان و آرزویشان تحقق یابد، حرکت کردند و آن، حصول ملاقات خجسته، دیدار محبوب عالمیان، و پروردگار جهانیان، حضرت بهاء الله مُسَلّی بود. آنان خرم و خرامان، در فضای جان‌فزای ملکوت رحمن، در امتداد خیابان‌های دلگشا و جوار

۱ جزوه گلزار معنوی، ص ۲۹- مجموعه الواح تذکر، ص ۵۶.

۲ جزوه گلزار معنوی، ص ۳۳- مجموعه مناجات حضرت عبدالبهاء، صص ۸۷-۸۶.

۳ مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۵۰.

۴ جزوه گلزار معنوی، ص ۳۹- منتحبات آثار مبارکه ۲، ص ۷۷.

۵ همان.

جویباران باصفا و گلزاران بی‌همتا، گام می‌زدند و این در حالی بود که این مضامین مبارک در ارواح مبتهج و اذهان مقتدرشان اوج و حسیض می‌یافت: «أَنَّهُ (الروح) يَصْعَدُ حِينَ ارْتِقَائِهِ إِلَى أَنْ يَحْضُرَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي هَيْكَلٍ لَا تُغَيِّرُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ وَلَا حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَمَا يَظْهَرُ فِيهِ وَيَكُونُ بَاقِيًا بَدْوَامٍ مَلَكُوتِ اللَّهِ وَسُلْطَانِهِ وَجَبْرُوتِهِ وَاقْتِدَارِهِ»<sup>۱</sup>، روح، هنگام ارتقائش، بالا می‌رود تا این که در هیكلی ملکوتی در برابر خداوند هستی حاضر می‌شود؛ هیكلی که نه قرون و اعصار و نه حوادث عالم و آنچه در آن است، تغییری در آن ایجاد نخواهد کرد و به دوام پادشاهی خداود و سلطنت او، و جبروت خداوند و اقتدار او، باقی و برقرار خواهد بود.

سرانجام، پس از چندی و طی مسافتی، سالکان مؤمن و موفق و مسرور ما، با افتخار و ابتهاج و سربلندی در «محفلی تجلی»<sup>۲</sup> یا «محفلی تجلی ابدی»<sup>۳</sup>، «محفلی تجلی جمال ابهی»<sup>۴</sup>، «محفلی تجلی نیر آفاق»<sup>۵</sup>، «محفلی تجلی و لقاء»<sup>۶</sup>، «بزم تجلی»<sup>۷</sup>، «محفلی ملاء اعلی»<sup>۸</sup>، «محفلی مشاهده و لقاء»<sup>۹</sup> که «محفلی وصال»<sup>۱۰</sup>، «محفلی کشف انوار»<sup>۱۱</sup>، «محفلی یزدانی»<sup>۱۲</sup>، «محفلی ربّانیان»<sup>۱۳</sup>، «مجمع یزدانیان»<sup>۱۴</sup>، «مشهد لقاء»<sup>۱۵</sup>، «محفلی

<sup>۱</sup> منتخبات آثار حضرت بهاءالله، نشر آلمان، فقره ۸۱، ص ۱۰۵.

<sup>۲</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۵۶- بشاره النور، ص ۴۹۱.

<sup>۳</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۱- منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکری، ص ۶۷.

<sup>۴</sup> همان.

<sup>۵</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۸، ص ۱۸۹.

<sup>۶</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۱، ص ۴۳۱.

<sup>۷</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۴۸- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۴۹.

<sup>۸</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۱۵- منتخباتی از آثار مبارکه مخصوص محافل تذکری، ص ۶۲.

<sup>۹</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۴۸- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۴۹.

<sup>۱۰</sup> منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، ۳، ص ۳۷.

<sup>۱۱</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۲، ص ۲۴۳.

<sup>۱۲</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۶، ص ۱۴.

<sup>۱۳</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۶، ص ۲۶.

<sup>۱۴</sup> همان.

<sup>۱۵</sup> مکاتیب عبدالبهاء، ۵، ص ۸۵.

کبریا»<sup>۱</sup>، «محفل تجلی الهی»<sup>۲</sup>، «محفل عزیز مصر الهی»<sup>۳</sup>، «جایگاه مبارک»<sup>۴</sup> و «محضر نورانی»<sup>۵</sup> و عاقبت، «جوار رحمت کبری»<sup>۶</sup> نیز خوانده می‌شود، راه یافتند و «جمال یوسف بهاء را مشاهده»<sup>۷</sup> کردند، «از مشاهده جمال الهی مستفیض»<sup>۸</sup> شدند؛ «انیس دلبر دلنشین»<sup>۹</sup> شدند؛ «جلیس یار نازنین»<sup>۱۰</sup> گشتند؛ بر آنان «پرتو لقاء مبذول»<sup>۱۱</sup> گشت؛ «از شهد لقا چشیدند»<sup>۱۲</sup>، «اقتباس انوار جمال»<sup>۱۳</sup> نمودند؛ «دریاهای اسرار»<sup>۱۴</sup> بر آنان موج زد؛ «در دریای اسرار مستغرق»<sup>۱۵</sup> شدند؛ «از مائده آسمانی مرزوق گشتند»<sup>۱۶</sup> و این همه در حالی بود که می‌دانستند «محفل تجلی... به احقاب (سال‌ها) و دهور، منتهی نمی‌شود»<sup>۱۷</sup> و «ارواح مؤمنین احبای الهی را به مقتضای جهان روحانی، دیدار ابدی و وصلت سرمدی حاصل گردد»<sup>۱۸</sup>، هرگاه که مایل باشند می‌توانند پیوسته از این دیدار خجسته نصیب برند. به این ترتیب بود که سالکان سخت‌کوش و سرفراز ما «به

<sup>۱</sup> منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۱.

<sup>۲</sup> خطابات ۲، ص ۱۷۹.

<sup>۳</sup> منتخبات مکاتیب عبدالبهاء ۶، فقرة ۲۱۴.

<sup>۴</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۶، ص ۶۴.

<sup>۵</sup> همان.

<sup>۶</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۵۲- بشارة النور، ص ۲۵۵.

<sup>۷</sup> منتخبات مکاتیب عبدالبهاء ۶، فقرة ۲۱۴.

<sup>۸</sup> خطابات ۲، ص ۱۷۹.

<sup>۹</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۱، ص ۴۶۳.

<sup>۱۰</sup> همان.

<sup>۱۱</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۲، ص ۱۵۲.

<sup>۱۲</sup> منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۱.

<sup>۱۳</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۸، ص ۱۷.

<sup>۱۴</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۲، ص ۲۴۳.

<sup>۱۵</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۲، ص ۲۴۱.

<sup>۱۶</sup> خطابات ۲، ص ۱۷۹.

<sup>۱۷</sup> مکاتیب عبدالبهاء ۲، ص ۳۲۴.

<sup>۱۸</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۶۳- منتخبات آثار مبارکه ۲، ص ۱۹۳.

منتهای آرزوی خود) رسیدند»<sup>۱</sup> و «از کوثر بقا... سیراب»<sup>۲</sup> شدند و به زیارت جمال و جلال «رفیق اعلی»<sup>۳</sup> مفتخر و متباهی گشتند. آن‌گاه همان فرشته پیشین، به همراه گروهی از دیگر ملائک عرصه برین که به تعداد سالکان سیل تعالی بودند، در محل حاضر شدند و فرشته ویژه با صدایی زیبا و رسا، این آیه مبارکه را تلاوت کرد: «این مشهود است که اعلی افق بقا، مقرر مؤمنین بالله و آیات او بوده»<sup>۴</sup> و هست، و بعد، هر یک از سالکان، با سرور و امتنان بی‌پایان، در معیت یکی از آن فرشتگان، به سوی جایگاه مخصوص و ابدی خود، که در «اعلی افق بقا» برایش در نظر گرفته شده بود، رهسپار شد.

---

<sup>۱</sup> منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۱.

<sup>۲</sup> منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، فقره ۲۹۱.

<sup>۳</sup> جزوه گلزار معنوی، ص ۳- رساله نصوص و الواح در باره بقای ارواح، صص ۵ تا ۷.

<sup>۴</sup> منتخبات آثار حضرت بهاءالله، چاپ آلمان، فقره ۷۳.

## فصل نهم- ما و تعالی روحانی

با این همه جلوه‌ها و شگفتی‌هایی که از ارتباط عمیق و وسیع میان فرایند «تعالی روحانی» به عنوان ضرورت اساسی حیات و «آیات و آثار الهی»، به عنوان منبع و مصدر و عامل و علت رهایی و نجات، مشاهده و نظاره کردیم؛ اکنون این سؤال سرنوشت‌ساز مطرح می‌گردد که موضع و موقف نسل ما در قبال آن فرایند فرخنده‌فال و این منبع زخار ذوالجلال چیست و کجا است و به خصوص این نیاز خود نمایی می‌کند که اصول و ارکان اساسی‌ای که ما را در جهت معرفت‌گرایی و برنامه‌ریزی متناسب و مؤثر، صیانت و هدایت می‌کند، چیست و چگونه است. گرچه این مسئله به لحاظ اهمیت و ضرورت بنیادینشان، همواره و همه جا مطمح نظر و بعضاً عمل بوده و هستند و به ویژه، محتاج مطالعات و تحقیقات اساسی در آثار و تعالیم الهیه می‌باشند، اما ذیلاً، متأثر از مباحث مستند مطروحه و به قصد تعریف و ایضاح چهارچوبه اصلی و مسیر بنیادی معرفت‌گرایی بهایی در شرایط فعلی، طی دو مبحث متوالی، مطالبی ارائه می‌گردد.

(۱۹) جهشی به قلب راز حیات:

دیدیم و شنیدیم که به همت و مجاهدت سالکان سبیل تعالی راز بزرگ زندگی و رمز عظیم حیات، فاش گردید. مشاهده و تجربه نمودیم که در تمامی مراحل سبیل تعالی و در کلیه مواقع طریق تقدّم، کلمه الله العظمی، حضوری وسیع و نفوذی عمیق داشت. در «مبدأ تعالی»، این کلمه الهی بود که حقیقت وضعیت حیات بشریت را چنان عریان و عیان نمود و «مسیر تعالی» نیز چیزی جز اجرای اوامر و احکام الهیه، در زندگی روزمره، که در أم‌الکتاب این دور مبارک، کتاب مستطاب اقدس، نازل شده، نبود؛ وظیفه‌ای که نیروی محرکه و انگیزه قویه‌اش، نفس تأثیرات خلاقه آیات باهره است. «جهت تعالی» همان جمال و جبروت مظهر عظیم لاهوت بود که ارتباط فیاض با او برای همیشه از طریق و به واسطه کلمه طیبه‌اش میسر است. «نیروهای مانعه» که از درون، نفس اماره دون و از برون، معاندان امر حضرت بی‌چون هستند، همه، ماهیت، وضعیت و عمل کردنشان، به نحوی حقیقی و منصفانه در آیات و آثار الهیه تعریف و توصیف گشته و به گونه‌ای واقعی و

عادلانہ، بررسی و ارزیابی شده بود. «نیروهای محرکه»ی ذهنی همان "حقایق و معانی" مندمج در آیات الهی، و نیروهای محرکه روحی، نیز همان "حالات و کیفیات روحانی" متعلق به آثار ربّانی بود؛ حالات و تأثیراتی که در قالب نمادهای معروف و زیبا و توانای فرهنگ و تجربه بشری، چون کوثر، نسמת، نفحات، نغمات، نار، ماء، حلاوت، ریح و غذا تبیین و تعریف و ارائه و افاضه گشته بود و نیز ثمرات قطعی و ضروری این قوای ذهنی و نیروهای روحانی که بروز و ظهور جلوه‌های وسیع حیات بدیع، از جمله عرفان و معرفت، عشق و محبت، شور و انجذاب، انقطاع و گسستگی، طهارت و پاکی، استقامت و ایستادگی، استغناء و بی نیازی، خدمت و ایثارگری بود، به تمامه متکی بر و مأخوذ از آیات باهرات و تبیینات واضحات بودند و بالاخره «حوادث عجیبه» نیز که لاجرم در مسیر پرافت و خیزتعالی روحانی رخ می دهند و از جمله ضروریات حتمیه توفیق در فرایند تعالی هستند، همه مستقیماً و وسیعاً مبتنی بر و متأثر از حضور حقیقی و نفوذ واقعی آیات و آثار الهی بود و سرانجام «مقصد تعالی» که همانا شمول قربیت و رضایت الهی و نیز وصول به حیات ابدی است، به کلی مؤسس بر و مستفیض از کلمه طیبه ربّانی بود. بنابراین، مشاهده و تجربه نمودیم و اطمینان و ایقان حاصل کردیم که در جمیع لحظات سلوک سالکان و در تمام نقاط صعود قاصدان، کلمه طیبه الهیه و آیات باهرات ربّانیه، حقیقت و روح اصلی، حاضر و ناظر کلی، مؤید و مقوی اعظم، مبشر و منادی اتم، حافظ و هادی اقوام، معلم و مربی اقدم، و مشوق و محرک اکرم بود، آن چنان که محرز و مسلم گشت که هیچ توفیق و نصرتی، و هیچ تعالی و پیشرفتی، هیچ عروج و رفعتی، بدون تأثیر مستقیم و ترغیب قویم و هدایت عمیم آن، ممکن و میسر نیست.

اما در جمع بندی فوق الذکر، همه حوادث و مراحل جهاد عظیم و کفاح قویم «تعالی روحانی» یادآوری شد جز دو مورد، اول نحوه تأمین نیروهای ذهنی روحانی و دوم روش تحقق معرفت آیات الهی. دلیل این امر این نکته ظریف است که این دو مبحث، همان گونه که از متن مجموعه نیز بر می آید، مادر و مصدر تحقق و تعیین جمیع مراحل و حوادث معروضه و علت و سبب حصول و شمول تمامی برکات و ثمرات مذکوره اند.

بر اساس تعالیم بدیعۀ الهیۀ در این دور مبارک، معرفت‌الله که یکی از عالی‌ترین ارزش‌های حاکم بر حیات نوع انسان است، موکول به معرفت مظهر امرالله گشته است. بدون معرفت مظهریت، معرفت حقیقت الوهیت ممتنع و محال است و در این مجموعه نیز گرچه به اختصار، اما علنی و آشکار گردید که این معرفت مظهریت نیز مستقیماً مربوط و منوط به معرفت آیات است؛ تا جایی که می‌توان گفت بدون معرفت آیات، معرفت مظهریت، کما هو حَقُّهُ، میسر و مقدور نیست. از جهت دیگر «عشق و مَحَبَّت» که خود یکی از ارکان اساسیۀ حیات بهایی و مایه و پایهٔ تحقق بسیاری دیگر از اصول و قوانین این حیات بدیع از جمله مواردی که در این مجموعه مطرح شده، محسوب است، خود متکی و مبتنی بر معرفت آیات است. به عبارت جامع‌تر اصول و قوانین حیات بهایی، اولاً انگیزنده و سازنده و صیانت‌کنندهٔ فرایند کُلّی تعالی‌روحانی هستند و ثانیاً خود حائز روابط علت و معلولی زنجیره‌ای، شبکه‌ای و خوشه‌ای می‌باشند. به عنوان مثالی ساده، مَحَبَّت نتیجهٔ معرفت است. و ثالثاً تحقق هر کدام از این قوانین در حیات و حرکت مؤمنین علاوه بر وابستگی متقابل به یکدیگر، مستقیماً و مستقلاً نیز متأثر از و مبتنی بر معرفت آیات است. مثلاً شور و انجذاب از یک سو ثمرهٔ عشق و مَحَبَّت است و از سویی دیگر نتیجهٔ معرفت آیات است. لهذا معرفت به طور کُلّی و معرفت آیات به طور اخص، قانونی بنیانی است و در هِرم فضایی چند وجهی ارزش‌های متعالی، حکم قاعده را دارد؛ یعنی تعالی‌روحانی در رأس این هِرم واقع شده و اصول و قوانین حیات بدیع هر کدام به نسبت مقام و منزلت و ارزش و اهمیت خود در کُلّ مجموعه، سطوح و مقاطع متفاوتی تحت رأس را می‌سازند و اصل کُلّی معرفت و بخصوص جوهره‌ی اصلی و روح حقیقی آن، یعنی «معرفت آیات»، شکل دهندهٔ سطح زیرین و بنیادین آن، یعنی قاعده می‌باشد. بنابراین تحقق و تعیین جمیع اصول و قوانین حیات که پایگاه اولیه و تکیه‌گاه اصلیۀ «تعالی‌روحانی» است، موکول و منوط به معرفت آیات است و یا سنگ زیربنای کاخ رفیع حیات بهایی که در رأس آن، و به عنوان منتجهٔ نهایی و ثمرهٔ غایی آن، تعالی‌روحانی قرار دارد؛ معرفت آیات است و اگر این سنگ زیرین سست نهاده شود و یا به مرور زمان فرسوده و پوسیده گردد، سقوط و هبوط این بنای بلند و کاخ ارجمند قطعی و حتمی است. لهذا تمامی هم و غم ما، کُلّیۀ

کوشش‌ها و تلاش‌های ما، همهٔ همم‌عالیه و حرکات بدیعهٔ ما و خلاصهٔ جمیع برنامه‌ها، طرح‌ها، تعلیم‌ها و آموزش‌های ما و همهٔ کتاب‌ها و جزوه‌ها و درس‌های ما، باید طائف حول معرفت آیات و در جهت تحقق عمیق و وسیع و دقیق آن باشد.

معرفت یک شیئی یعنی شناخت جمیع خواص ظاهره و خصائص باطنه و روابط مختلفهٔ حاکم بر اجزاء متشکلهٔ آن و نیز عوامل و روابط و شرایط محیطی و زیستی آن. به عبارت ساده‌تر اما دقیق‌تر، معرفت یک شیئی یعنی شناخت تمامی سیستم‌های فرزند و مادر آن. سیستم‌های فرزند یک شیئی همان سیستم‌های جزء آن هستند و سیستم مادر یک شیئی، آنی است که آن شیئی جزئی از آن محسوب است. معرفت آیات نیز مستغنی و مستثنی از این اصل کلی علمی نیست؛ یعنی مستلزم شناخت سیستم‌های فرزند و سیستم‌های مادر آن است. در کلمهٔ الله این سیستم‌ها، از نوع «سیستم‌های موضوعی» هستند که از دو عنصر اصلی و اساسی «حقایق و معانی» و «حالات روحانی» تشکیل یافته‌اند.<sup>۱</sup>

شناخت سیستم‌های موضوعی آیات الهی، مستلزم تمرکز قوای حسیه در بعد مادی آن و نفوذ قوای ذهنیه در بعد معنوی آن و سیلان قوای روحیه در بعد روحانی آن است. اما همانطور که شناخت کائنات و موجودات مستلزم تقسیم و تجزیهٔ ارگانیک آن‌ها و سپس اجرای مراحل بعدی شناخت است؛ معرفت آیات نیز محتاج تجزیهٔ ارگانیک آن‌ها و بعد طی مراحل ثانی آن است. یعنی یک انسان معمولی نمی‌تواند در آن واحد با کُل حقیقت کلمهٔ الله روبرو شود و حتی نمی‌تواند در یک زمان، با تمامیت یک اثر معین مواجه گردد، و حقایق و معانی، و حالات روحانی آن را یکجا در یابد؛ همان قدر که نمی‌تواند محتویات یک سفره را با هم ببلعد. بنابراین اجباراً منطقی و علماً باید یک اثر معین را به اجزاء ارگانیک تقسیم کرد تا مواجه و مطالعه آن و سپس حصول معرفت از آن ممکن گردد. مناسب‌ترین حجم از کلمهٔ الله برای معرفت یک انسان معمولی و عادی، حجمی معادل حد متوسط فقرات عالیه کلمات مبارکه مکنونه (فارسی) است. حد متوسط تعداد

---

<sup>۱</sup> به مبحث ۱۶ و ۲۶ مراجعه شود.



واژگان چنین حجمی ۴۵ کلمه است<sup>۱</sup>. متنی باچنین حجمی را «فضای کوچک حقیقت» مینامیم، زیرا اولاً به نسبت میانگین حجم الواح مبارکه کوچک است؛ ثانیاً در عین کوچکی، باطناً چون فضا واسع است؛ و ثالثاً سرشار از حقایق و معانی یا به طور خلاصه، حقیقت است.

لازمه معرفت هر شیئی مواجهه مستقیم قوای درآکه انسانی با آن است. برای شناخت پدیده‌های طبیعت، جهت تسهیل و تدقیق این مواجهه، در فضاهای بی‌نهایت کوچک از میکروسکوپ‌های الکترونیک و در فضاهای بی‌نهایت بزرگ از تلسکوپ‌های غول آسا، استفاده می‌کنند. برای معرفت آیات نیز تقابل و تواجه مستقیم با فضاهای کوچک امری اجباری و اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین هسته مرکزی و اقدام اصلی و جهاد بنیادی در مقوله معرفت آیات، مواجهه مستقیم قوای حسی، ذهنی و روحی فرد است با کلیت و تمامیت فضاهای کوچک حقیقت.

آموختن علوم و اصول و عقاید دیگران برای معرفت آیات وقتی مطرح و مفید است که در حین مواجهه مستقیم با فضاهای کوچک، به طور نسبی، لزوم آن را حس کنیم. از آن جا که آیات الهی به سان آینه اعظمی است که هم حقایق و معانی بدیعه و هم حالات و کیفیات روحانیه در آن منطبع است و هم اوضاع و احوال انسانیّه و کلمات و اصطلاحات و علوم و اصول و عقاید بشریه در آن منعکس است، چه بسا نفس این مواجهه مستقیم البته با رعایت شروط حسی ذهنی روحی مؤکده<sup>۲</sup> و متکی بر آن انطباعات الهیه و به خصوص مستفیض از تأییدات و هدایات و الهامات ربّانیه (که خود نیز مأخوذ از همین مواجهه مستقیم هستند)، آن انعکاسات بشریه را روشن و واضح و حلّ و فصل نماید. یعنی این که در مقوله معرفت آیات اصل اساسیه و عمل اولیه و اقدام بی‌واسطه، همین مواجهه مستقیم با تمامیت و حقیقت فضاهای کوچک است و رجوع به منابع و مآخذ ثانویه وقتی مطرح می‌شود که در حین انجام دادن این عمل، ضرورت آن احساس شود. به

<sup>۱</sup> در مبحث ۲۱ از کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" که انشاءالله در آینده کارهای نهایی آن انجام خواهد شد و در دسترس دوستان قرار خواهد گرفت، دلایل آماری بیشتری برای اثبات این قضیه اقامه شده است.

<sup>۲</sup> به مبحث ۲۱۶ رجوع شود.

عبارت دیگر حجم و نوع و مقدار علوم بشری تا حدی لازم و ضروری است که ما را در حین مواجهه منظم و مستقیم با آیات الهی یاری کند و نه این که اصلی ترین اقدام در مسیر معرفت آیات یعنی مواجهه مستقیم و منظم و مستمر حسی ذهنی روحی با فضاهای کوچک، امری شخصی و سلیقه‌ای تلقی شود و در همان وقت تمامی امکانات و استعدادات متریبان و محتاجان، بدون دلیلی مستند و علمی و توجیهی مستدل و منطقی، به طور وسیع و بی حساب، در برکه‌های بی‌کران علوم متنوع و متضاد بشری، سیال گردد. علوم بشری وقتی مفیدند که در حین مواجهه مستقیم و مستمر اذهان مؤمنان با فضاهای کوچک آیات رحمن به قصد تحقق معرفت آن، خود نمایی کنند و لزوم عرفان و شناختشان مسلم شود؛ یعنی این که حق تقدّم با مواجهه مستقیم است و رجوع به علوم و اقوال بشری تحت الشعاع این اقدام اصلی و برای تسهیل استمرار این حرکت دائمی است؛ آن هم در حدی و مقداری که به اصالت و اولویت حرکت آسیمی نرساند. اکنون که مشخص و مدلل شد، هسته مرکزی و اقدام اساسی و عمل بی‌واسطه برای حصول معرفت آیات، آمیزش مستقیم قوای ذهنی روحی مؤمنان است با فضاهای کوچک آیات رحمن و همه اقدامات و مجاهدات و مکتسبات و معلومات و طرح‌ها و اجرائات و غیره، باید طائف حول و مقوی عمل و مروج اصالت و مؤید حقیقت و مثبت ضرورت این عمل بنیادین باشد؛ ضرورت رسمیت دادن تعلیم و تدریس اصول نظری و فنون عملی آن مطرح می‌شود. اگر مواجهه مستقیم و مستمر و منظم با فضاهای کوچک حقیقت، رکن رکین و اصل اولین و گام نخستین حصول معرفت آیات است، بنابراین باید اصول و قوانین، دلایل و براهین، ضوابط و مقررات، روش‌ها و شیوه‌ها و بصیرت‌ها و بینش‌های لازم برای آن تعیین و تبیین و تدریس و تعلیم گردد. در شیوه‌های پیشرفته علمی برای مشاهده مستقیم اشیاء به قصد معرفت آن‌ها، اصول و فنون و روش‌ها و ابزارهای مشاهده را، امری شخصی و خصوصی تلقی نمی‌کنند و به عهده خود دانش‌جویان و بینش‌پژوهان قرار نمی‌دهند؛ بلکه بالعکس، کلیه برنامه‌ها دانش‌ها و امکانات و تجهیزات خود را متوجه همین امور می‌کنند تا متعلمان بیاموزند و یاد بگیرند و خود به مواجعات مؤثر و مفید دست یابند و خود به اکتشافات حقایق اشیاء پردازند. در مقوله معرفت آیات نیز که مواجهه

مستقیم و مستمر و منظم با فضاهاى کوچک امرى اجتناب ناپذیر و سرنوشت ساز است، باید اصول و فنون و روش‌ها و شیوه‌هاى این مواجهه و مطالعه و مذاقه و مکاشفه، این تفکر و تأمل و تعمق، این تحلیل و تجسس و تفحص را به متریبان و محتاجان یاد داد و تعلیم و تدریس کرد.

مواجهه مستقیم با فضاهاى کوچک آیات، محمل و مرکب و حافظ و حامی و هادی مجاهدات ذهنی درونی و برنامه‌ریزی‌هاى اجتماعى بیرونی ما است. اگر آن را از عرصه ملاحظات و مطالعات و برنامه‌ریزی‌ها و بررسی‌هاى جارى خود حذف کنیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم تخمین بزنیم و معلوم کنیم که افکار و اعمالمان در حوزه بی‌حد و حصر دانش بشری به کجا می‌رود، چرا می‌رود و تا چه حد روا است. به عبارت دیگر اگر طرح‌ها و برنامه‌هاى ما از این جبل‌المتین و از این حافظ امین منسلخ و منفک و مجزا گردد، در هوای بی‌انتهای افکار و آراء شخصیه و استنباطات و استنتاجات فردیه و جاذبه‌ها و کشش‌هاى مکاتب فلسفیه و حوضه‌هاى علمیه پرت می‌شود و معلوم نیست به کجا می‌رود و چقدر زمان و توان و توشه به هدر می‌دهد.

در روزگار تغییر و تحول سریع و در زمان اوج و حضيض‌هاى وسیع، ما اهل بهاء در عرصه معرفت باید به چیزى متمسک شویم و به پدیده‌اى چنگ زنیم که اولاً خلاق و فیاض باشد، ثانیاً محکم و متین باشد، ثالثاً ثابت و وزین باشد، رابعاً حقایق و معانى بدیع داشته باشد، خامساً حالات و کیفیات روحانى داشته باشد و یا به طور خلاصه با استعدادها و نیازهاى همه جانبه فردی و اجتماعى نسل‌هاى بهایی، تطابق و سازگارى داشته باشد، و این چیزى نیست جز فضاهاى کوچک حقیقت که هم زمان هر سه بعد وجودی حسی ذهنی روحی و هر دو جنبه حیاتی فردی و اجتماعى ما را ملحوظ می‌دارد و تغذیه می‌کند. البته همان‌گونه که اشاره شد در سیل و در طریق مواجهه مستقیم و مستمر برنامه‌ریزی‌شده و عمومیت‌یافته به قصد تقویت و تحکیم و تعمیم و تعمیق معرفت آیات، هر وقت و هر کجا، که به مواضع و مفاهیم و نکات و اشارات و کلمات و اصطلاحاتی که مربوط به علوم و معارف بشری است، برخورد کردیم؛ بدون تعصب و خشک‌مغزی، بدون تأمل و طرفه‌روی، سریع و چابک و چالاک، وفادارانه و امانت‌آبانه، به منابع و مأخذ مربوطه رجوع می‌کنیم و هر چه را به هر مقدار که می‌خواهیم و لازم داریم اخذ می‌کنیم؛ اما مجدداً سریع و چالاک، و هشیار و

وفادار نسبت به مسیر معرفت، و متوجه و متعهد نسبت به وظیفه و مسئولیت، به جای اول خود باز می‌گردیم و آن نکته تاریک را روشن می‌کنیم و آن روزنه باریک را وسعت می‌بخشیم و مجدانه و وفادارانه به مشی مستمر خود در شاهراه اصلی معرفت، ادامه می‌دهیم. خلاصه این که پیش‌نیاز اصلی معرفت آیات تجهیز و تربیت و تمرکز قوای ذهنی روحی خداداده است، به طور مستقیم و مستمر در فضاهای کوچک آیات و نه آمیختن و آغشتن آنهاست با علوم مکتسبه متنوعه بشریه و بعد نظاره به آیات. ذهن و روحی که آغشته صرف به علوم بشری باشد، مشکل می‌تواند حقایق و بدعیت آیات الهی و تعالیم ربّانی را دریابد؛ زیرا محروم از معیار و میزان اصلی تشخیص یعنی آیات و آثار الهی است. اما بالعکس، ذهن و روحی که بر اساس قابلیتات و مجاهدات ذاتی روح ایمانی<sup>۱</sup> و خلاقیت‌های ذاتی آیات الهی<sup>۲</sup>، و هدایات و الهامات قطعی مظهریت ربّانی، مستقیماً با حقایق و معانی بدیعه و حالات و کیفیات روحانیه، آمیخته و آغشته شود؛ در واقع به معیار و میزان تشخیص مجهز می‌گردد و لهذا بسی خوب و مطلوب می‌تواند موضع و موقف و ثمره و فایده علوم بشری را نقّادی و ارزیابی نماید. مواجهه مستقیم و مستمر و رسمی با فضاهای کوچک حقیقت تنها طریقی است که قادر است این قابلیتات و خصوصیات را هر چه سریع‌تر و صحیح‌تر و سالم‌تر به اذهان و ارواح متربیان و متعلمان بنشانند و آنان را مقتدر و توانا سازد تا نه تنها عمیق و دقیق حق را از باطل تمیز دهند؛ بلکه قدر و منزلت علوم مثبتة مفیده را نیز بشناسند و در فرایند ترقّی و تکامل خود و جامعه از آنها استفاده کنند.

معرفت آیات علاوه بر وجه عمومی و کلان آن که مستلزم برنامه‌ریزی‌های مخصوص و مناسب است و از ضروریات اساسیه معرفت کلی و پویایی عمومی عالم بهایی است، حائز وجهی فردی و شخصی نیز هست؛ به عبارت دیگر نفس مظهر مقدّس الهی خود در ام‌الکتاب ابدیش طرح و برنامه معارفی خاصی را عرضه و عنایت فرموده است؛ طرحی که مشارکینش کُلّ مؤمنانند؛ متون و محتوایش آیات الهی و بخصوص فضاهای کوچکی از آن است؛ زمان فعالیتش صبحگاهان و شامگاهان است؛ مکان اجرایش منزل و مأوای شخصی هر مؤمن مخلص است؛ و برخی از نتایج و

<sup>۱</sup> به فصل ۱ رجوع شود.

<sup>۲</sup> به مبحث ۲۱۶ مراجعه شود.

ثمراتش همان‌هایی است که در فصول و مباحث این مجموعه برای تحقق تعالی روحانی، ارائه و عرضه گردید.

تقویت و تحکیم هر دو وجه عمومی و رسمی، و خصوصی و فردی معرفت آیات، از نیازهای بنیادی است و یا به عبارت دیگر، برای تحقق معرفت آیات بر اساس نظریه مواجهه مستقیم و مستمر و منظم با فضاهای کوچک حقیقت، هم در وجه عمومی و رسمی آن نیاز به بررسی‌ها و برنامه‌ریزی‌های مخصوص است و هم در وجه خصوصی و فردی آن، حصول تماس سه بعدی حقیقت انسان با جلوه سه بعدی ابعاد ناشناخته کلمه الله، لازم و ضروری است؛ یعنی باید عملکردها و فعالیت‌ها طوری طراحی شود و برنامه‌ریزی گردد که حواس ظاهره و قوای ذهنیه و قابلیت‌های روحیه فرد مؤمن حتی الامکان به طور همزمان، با بعد ظاهری (اشکال و اصوات) و بعد معنوی (حقایق و معانی) و بعد روحانی (حالات و کیفیات) آیات الهی، تماس و ارتباط برقرار نماید و همین است معنی مواجهه صحیح سه بعدی با فضای کوچک حقیقت. برای حصول این مقصود، بروز سه فرایند شناختی، به طور همزمان لازم است که عبارتند از دقت، تفکر و تعمق<sup>۱</sup>. دقت یعنی کاربرد صحیح قوای حسی و تفکر یعنی کاربرد وسیع استعدادات ذهنی و تعمق یعنی کاربرد عمیق قابلیت‌های روحی. به عبارت دیگر برنامه‌ریزی‌های رسمی جمعی و مطالعات خصوصی فردی هر دو باید طوری سازمان‌دهی شود که هر سه این اعمال حسی ذهنی روحی، به طور پیوسته و همبسته، صورت پذیرد و تماس سه بعدی را میسر سازد.

این مسئله اساسی که برای یک گروه به طور رسمی و برای یک فرد به طور خصوصی، چه برنامه‌هایی و شامل چه مراحل و خصوصیات‌ها و فعالیت‌هایی باید ترتیب و تنظیم یابد و به چه شیوه‌ها و روش‌هایی به مرحله اجرا درآید تا این مواجهه سه بعدی مستقیم و مستمر و منظم با فضاهای کوچک حقیقت، صورت پذیرد، از حوصله این مقال بیرون است؛ ولی می‌توان طرحی جامع شرایط درباره آن ارائه نمود، که البته در صورت نیاز چنین خواهد شد<sup>۲</sup>.

و عاقبت این که «مواجهه سه بعدی مستقیم و مستمر و منظم با فضای کوچک حقیقت به قصد حصول معرفت آیات»، آن قدر اهمیت و ضرورت دارد که مظهر عظیم احدیت عمل «تلاوت» را با

<sup>۱</sup> به مبحث ۲۱۶ مراجعه شود.

<sup>۲</sup> کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن" به همین منظور در دست تهیه است.

وفای به عهد و میثاق الهی مستقیماً مرتبط فرموده‌اند. تلاوت یکی از اعمال نسبتاً ظاهری و حسّی است که می‌تواند به عنوان مطلع ورود به فضای حقایق و معانی و سپس نفوذ به عرصه حالات روحانی آیات الهی انجام گیرد. اما همین عمل ظاهری و حسّی یکی از نادر اعمالی است که مستقیماً و ابداً، به وفاداری به میثاق الهی مرتبط شده است. «أتلوا آیاتِ الله فی کلِّ صباح و مساء. إنَّ الذی لم یتلْ لم یوفِ بعهدِ الله و میثاقه»<sup>۱</sup>، آیات الهی را در صبحگاه و شامگاه بخوانید، هر کسی که نخواند بر عهد و میثاق الهی وفا ننموده است. چرا؟ به چه دلیل از میان این همه اعمال مهمه ضروریّه حیات بهایی، فقط این عمل ظاهریّه تلاوت آیات، ضامن رعایت عهد و میثاق الهی، این مهم‌ترین و اساسی‌ترین حقیقت حیات مؤمن بهایی، مقرر شده است؟ زیرا فقط به این طریق است که معرفت آیات حاصل می‌شود؛ کیفیت منیعه بدیعه‌ای که اثبات و ایضاح شد<sup>۲</sup>، رکن اصلی و پایگاه ابدی معرفت مظهریت است، معرفتی که معادل معرفت الله و خود بنیاد اولین و بنیان نخستین محبت الله و یا به عبارتی محبت مظهریت است که این خود اساس اولیّه تحقق جمیع اصول و قوانین حیات بهایی به عنوان ارزش‌ها و معیارهای عالیّه امر الهی می‌باشد و حیات بهایی است که تکیه‌گاه قطعی و پایگاه نهایی تعالی روحانی محسوب است.

(۲۹) میثاق وثیق:

اکنون دیگر برای همه ما محرز و مسلم گشته که تعالی روحانی اولاً حقیقی و واقعی، و ممکن و میسر است؛ ثانیاً هدف اعلی و مقصد اسنی و تاج و هاج و اکیل جلیل حیات روحانی هر فرد مؤمن و مخلص بهایی است؛ و نیز واضح و مبرهن شد که کلمه الله العظمی در تحقق این پدیده زیبای زیننده گران بها، حضور و نقش اصلی و اساسی به عهده دارد. لهذا در همین جا با محبوب ابهی و مولای بی‌همتا عهد جدید و میثاق وثیق می‌بندیم که آن عملی را که ضامن تحقق عهد اعظم و باعث تحکیم میثاق مُفخّم اوست، بیش‌تر از پیش بشناسیم و بهتر از قبل مراعات کنیم. یعنی آن را از یاد نبریم و لحظه‌ای از آن غفلت نوزیم. متعهد می‌شویم به اجرائش پردازیم و آن به اصطلاح این مجموعه «مواجهه سه بُعدی مستقیم و مستمر و منظم با فضاهاى کوچک حقیقت به قصد تحقق تدریجی معرفت آیات» و یا به عبارتی ساده‌تر انس و الفت مستمر و مستحکم با فقراتی کوچک و

<sup>۱</sup> کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۹.

<sup>۲</sup> به مباحث ۱۳۶ و ۲۳۶ رجوع شود.

قطعاتی محدود از آیات و آثار الهی در هر صبحگاه و شامگاه است، اقدامی شبیه دقت و تفکر و تعمق در هر فقره‌ای از کلمات مبارکه مکنونه. در زمانی مناسب و مساعد که بهترین آن پس از ادای فریضه نماز است، اول، فقره برگزیده را یکبار با دقت قرائت می‌نمائیم، دوم، اگر لغات و عبارات و اصطلاحاتی در آن است که نمی‌دانیم یادداشت می‌کنیم تا از دیگران پرسیم؛ سوم، بعضی مواضع موجود در آن را مورد پرسش چستی قرار می‌دهیم و سعی می‌کنیم خود به آن پاسخ گوئیم (در حد همان معلومات و اطلاعاتی که داریم)؛ چهارم، بعضی روابط موجود میان مواضع را مورد پرسش چرایی قرار می‌دهیم و می‌کوشیم از محتوای خود بیان پاسخ آن را بیابیم و بیان کنیم؛ پنجم، ادراکات خود را از دقت و تفکر در بیان، جمع‌بندی و مرور می‌کنیم؛ ششم، به حالات روحانی بیان توجه و سعی می‌کنیم آن را احساس و ابراز نمائیم؛ هفتم، در طول روز و هنگام انجام دادن کارهای روزانه مدرکات خود را مرور می‌کنیم و در تماس‌ها و ملاقات‌هایمان با دوستان و آشنایان درباره آن سخن می‌گوئیم؛ هشتم، سعی می‌کنیم ادراکات و عواطف خود را به طور روزانه در دفترچه‌ای یادداشت نمائیم؛ نهم و مهم‌تر از همه، آنچه را از اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و وظائف و مسئولیت‌های مؤکده که در بیان مبارک بوده و آموخته‌ایم با جدیت و پیگیری تمام، ملاحظه و مراعات می‌کنیم؛ و مطمئنیم و متیقن که به این ترتیب، درست همچون گیاهان در مقابل خورشید نورافشان، رفته رفته پدیده بهیه معرفت آیات در ذهن و روحمان نضج می‌گیرد و رشد می‌کند و در نتیجه اصول و قوانین حیات بهایی، در کار و زندگی و تماس و تحرکمان توسعه می‌یابد و تحکیم می‌پذیرد و عاقبت، همانند آن سالکان سرفراز و قاصدان بلندپرواز<sup>۱</sup>، ما هم به تعالی روحانی و قربیت و رضایت الهی، این هدف و مقصد متعالی زندگی، فائز و نائل می‌شویم و از این طریق، بیش از گذشته، خدمتی ارزنده و ایتاری پسندیده به خود و امر الهی و جامعه بشری تقدیم می‌نمائیم.

البته آنچه گفته شد، صرفاً جنبه فردی و شخصی از رعایت این عهد و میثاق ربّانی است؛ اما اگر مربّی کودکانیم، یا معلّم درس اخلاقیم، یا راهنمای حلقه مطالعه هستیم و یا هماهنگ‌کننده فعالیت‌های مؤسسه آموزشی هستیم، و یا حتی ناظم ضیافت نوزده روزه هستیم، در این سمت‌ها مسئولیت‌ها هم می‌کوشیم به روش‌های مناسب و ملایم تفکر تحلیلی- ترکیبی، ذهن و روح مخاطبان خود را، البته به نسبت استعداد و توانایی آنان، با ابعاد خلاق و فیاض آیات و آثار خداوند

<sup>۱</sup> به مبحث ۶۷ رجوع شود.

رحمن در آمیزیم و "حقایق و معانی" و "حالات روحانی" فقراتی دقیقه از آن را هر چه بیشتر و وسیع‌تر، در معرض ادراک و احساس آنان قرار دهیم. الحمد لله در این دوران، با توسعه منابع و تجارب حاصل از طرح مبارک روحی، ایجاد تماس نزدیک با روح و محتوای کلمه‌الله بسی پیشرفت کرده و بسیار رشد نموده است. با وجود این، همان‌گونه که در مواضعی از متن مجموعه هم اشاره شد، انشاءالله در آینده، البته با توجه به شرایط و نیازهای ویژه کشور ایران، و به عنوان شاخه‌ای تکمیلی از طرح موفق روحی، راز و رمز این تعلیمات و القائنات، در کتاب "فضای کوچک حقیقت و نحوه تفکر در آن"<sup>۱</sup> هم مفصلاً و مستنداً مطرح خواهد شد و نحوه اجرای این فرایندهای تحلیلی- ترکیبی، به نحو دقیق و عملیاتی، ارائه خواهد گشت تا فرایند معرفت آیات و در نتیجه آن، معرفت ربُّ الینات، بیش از پیش، در بطن جامعه مؤمنان و در متن فعالیت‌های گوناگون آن، بخصوص در عرصه ابلاغ پیام نجات‌بخش حضرت بهاءالله به مردمان، نمودار و برقرار گردد.

تدوین اولیه، شهر المسائل ۱۵۵ بدیع

بازنگری و اکمال، شهر الکمال ۱۷۴ بدیع (مردادماه ۱۳۹۶)

---

<sup>۱</sup> محتویات کلی این کتاب، و اصول نظری و شیوه‌های عملی مندرج در آن، قبل از ورود طرح خجسته روحی به ایران، سال‌ها نظراً و عملاً تحت مطالعه نظری و آزمایش عملی بوده است؛ و قرابت آشکاری با اصول و مبادی و شیوه‌های عملیاتی طرح روحی دارد؛ و به همین دلیل می‌تواند در زمینه مطالعه دقیق و متفکرانه آیات الهی، یک شاخه فرعی برای محتویات این طرح محسوب شود.